تاریخ بیست سالهٔ ایران

جلد هشتم

پس از سقوط دیکتاتوری پهلوی و تحمیلات متفقین به ایران



نگارش و تألیف : حسین مکی

تاریخ بیست سالهٔ ایران

(جلد هشتم)

نگارش وتالیف حسین مکی

تاریخ بیست ساله ایران (جلد هشتم)
نگارش و تالیف حسین مکی
چاپ‌دوم پائیز ۶۶
فیلم و زینگ از لیتوگرافی ۱۱۰
●
انتشارات علمی، انتشارات ایران
●
چاپ، چاپخانهٔ مهارت
صحافی، صحافی ایران
تیراژ/۵۰۰۰ نسخه

مرکز پخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در بزرگ دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸ تلفن ۶۶۰۶۶۷





پائیز ۱۳٦٤

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۵
قوانین غلاظ و شداد ۴۹
تصرف در املاک وقف ۴۹
دستبرد به خزانهٔ آستان قدس رضوی(ع) ۵۰
سؤال از آقای هاشمی نمایندهٔ سابق کرمان ۵۳
قانون اجاره فروش املاک زراعتی و قنوات موقوفه ۸۲
قانون اسائهٔ ادب ۸۳
قانون اهانت به مأمورین دولت ۸۴
پس از برکناری رضاشاه ۸۶
نمایندگان سیاسی در مراسم سوگند شرکت نداشتند ۸۷
شاه مستعفی گریه می کند ۸۷
رئیس ثبت در حمام بود ۹۰
صلحنامه ۹۱
رضاشاه برایم درددل می کند ۹۲
برای اولین بار گریه شاه را می دیدم! ۹۳
بی پرده به شاه حقیقت را گفتم ۹۵
به شاه گفتم بهترین نقاط، آرژانتین است، در آن مملکت اقامت نمائید ۹۶
تا یک بعد از نصف شب در حضور شاه جدید بودم ۹۷
فرمان عفو عمومی زندانیان ۹۹
آزادی زندانیان سیاسی ۹۹
قانون عفو محکومین سیاسی و عادی ۱۰۰
اگر رضاشاه مقبولیت ملی داشت، متفقین هرگز نمی توانستند او را برکنار نمایند ۱۰۱

چگونه متفقین پدرم را وادار به استعفا کردند؟ ۱۰۳
شورش در زندان قصر ۱۱۱
آخرین روزهای زندان ۱۱۳
شاه پس از استعفا چگونه ایران را ترک کرد؟ ۱۲۲
رضاشاه می گوید انگلیسها من را گول زدند! ۱۳۵
عبور رضاشاه از کرمان ۱۳۵
۲٤ ساعت از زندگانی رضاشاه ۱۳۹
رضاشاه مستعفی ایران را ترک کرد ۱٤۱
مرحوم فروغی نقش مهمی بازی کرد ۲٤۲
مردم تجدید انتخابات دوره سیزدهم را می خواستند ۱٤٤
مخالفت عده‌ای از نمایندگان با سلطنت محمدرضاشاه ۱٤۸
خبر استعفای رضاشاه چون بمبی منفجر شد ۱۵۰
نطق علی دشتی پس از خروج رضاشاه از ایران ۱۵۱
آیا این همان ایران است؟ ۱۵۷
تاجداری دگروسیم‌پرستی دگر است ۱٦۰
از تو این ادبار شد نصیب ایران ۱٦۹
تا وطن بود نکردیم نگهداری از آن ۱۷۰
بیطرف هی بیطرف ۱۷۱
چنین بود پهلوی ۱۷۱
انعکاس فجایع دوران پهلوی در مطبوعات ۱۷۱
آزادی عقیده ۱۷۲
یادت به‌خیر ۱۷۷
سخنرانی فروغی از رادیو تهران ۱۷۹
نکرده یک سَر مو وضع مملکت تغییر ۱۸۵
در اطراف پیمان سه گانه ۱۸۸
از هرچه منطق ندارد صرف‌نظر کنید ۱۸۹
متن مصاحبه وزیر امور خارجه با مدیر روزنامه تجدد ایران ۱۹۹
پیمان سه‌جانبی و مجلس شورای‌ملی ۲۰۱

قانون اجازهٔ مبادلهٔ پیمان اتحاد منعقده بین دولت شاهنشاهی... ۲۴۵
پیمان اتحاد ۲۴۶
نقش ساعد در پیمان سه گانه ۲۵۶
در مجلس ضیافت وزارت امور خارجه ۲۵۹
نطق سهیلی وزیر امور خارجه ۲۵۹
نطق اسمیرنوف سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی ۲۶۰
نطق سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس ۲۶۲
نطق فروغی نخست وزیر ۲۶۳
نامه شارژدافر فرانسه به وزیر امور خارجه ایران ۲۶۵
تهیه ارزاق عمومی، نخستین مشکل دولت پس از اشغال ایران ۲۶۹
بحث پیرامون برنامهٔ کابینهٔ سوم فروغی و تشریح سیاست خارجی ۲۷۱
تثبیت نرخ ارز یا زیان به خزانه کشور ۲۸۱
اولین مرتبه که موضوع نرخ ارز در مجلس دورهٔ سیزدهم مطرح می گردید ۲۸۵
عمل آقای دکتر مشرف نفیسی ۲۹۴
وضع ایران در جنگ بین الملل اول ۲۹۵
تقدیم ورقه استیضاحیه آقای امیرتیمور از آقای وزیر دارائی ۳۰۰
قرائت ورقه استیضاحیه آقای امیرتیمور از آقای وزیر دارائی ۳۰۳
سقوط دولت فروغی ۳۱۰
مخالفین فروغی طرفدار قوام السلطنه بودند ۳۱۱
کابینه اول فروغی ۳۱۲
کابینه دوم فروغی ۳۱۳
رویدادهای مهم ۳۱۴
کابینه سوم ۳۱۴
کابینه چهارم ۳۱۷
سهیلی مأمور تشکیل کابینه گردید ۳۱۸
کابینهٔ قوام ۳۲۱
هرروز مشکلات زندگی درنتیجه اشغال ایران بیشتر می شد ۳۲۳
ویندل ویلکی چندروزی در تهران بسر برد ۳۲۴

پانصد میلیون ریال اعتبار برای تدارک خواربار ۳۲٤
اگر قانون اجازه انتشار اسکناس بتصویب نرسیده بود...؟ ۳۲٦
مخالفت با دولت قوام شدت یافت ۳۲۹
در ۱۷ آذر چه گذشت ۳۳۱
چه شد که قوام استعفا داد؟ ۳٤۱
کابینهٔ دوم سهیلی ۳٤٤
منشور آتلانتیک ۳٤٥
ایران وارد جنگ می شود ۳٤۷
اعلام فرمان همایونی و بیانات نخست وزیر در مجلس شورای ملی ۳٤۸
مذاکره با نمایندگان دول امضاکننده پیمان سعدآباد ۳٥۱
اعلامیه ملل متحده ۳٥۳
مراسله رسمی دولت متفق به دولت ایران ۳٥٤
تلگراف به سفارت ایران در واشنگتن ۳٥٥
کنفرانس مسکو ۳٦۳
اعلامیه کنفرانس مسکو ۳٦۳
اجتماع سران سه کشور در تهران ۳۷۰
تذکاریه ۳۷۲
اعلامیه سه دولت راجع به ایران ۳۷۸
اعلامیه انجمن تهران ۳۸۱
حرکت سران سه کشور از تهران ۳۸۲
تدابیر امنیتی شدید ۳۸۲
جشن شصت و نهمین سال تولد چرچیل در تهران ۳۸٥
تلگراف استالین به سهیلی ۳۸٦
تلگراف مولوتف به وزیر خارجه ایران ۳۸٦
دول متفق چه موقع ایران را از تصمیم خود آگاه کردند؟ ۳۸٦
بیانات نخست وزیر ۳۹۱
ایران پل پیروزی ۳۹٦
عده‌ای از رجال در زندان متفقین ۳۹۷

اسامی بازداشت‌شدگان ۳۹۹
بازداشت‌شدگان و باز پرسی ۴۰۳
دادسرای حکومت نظامی ۴۰۷
آیت‌الله کاشانی در زندان انگلیسیها ۴۰۷
سرنوشت آیت‌الله کاشانی ۴۱۰
تقاضای ملاقات با آیت‌الله کاشانی ۴۱۱
تقدیم مراسله عائله حاج سید ابوالقاسم کاشانی از طرف آقای مهندس فریور ۴۱۷
بحث دربارهٔ بازداشت‌شدگان سیاسی در دورهٔ چهاردهم ۴۲۰
بیانات دکتر مصدق راجع به زندانیان سیاسی ۴۲۱
پاسخ انتظام وزیر خارجه ۴۲۴
بعضی ملاحظات دربارهٔ بازداشت‌شدگان ۴۲۷
جنگ و اشغال کشور چه عوارضی با خود داشت ۴۲۹
شاه مستعفی ایران را به تبعیدگاه موریس بردم ۴۳۱
استعفا از سلطنت و آخرین روزهای زندگی در تبعید ۴۳۹
در یـــزد ۴۴۶
در کرمـان ۴۴۷
در دریـا ۴۵۳
در کشتی برمه ۴۶۱
جزیره موریس نمایان می شود ۴۶۲
اوضاع جغرافیائی موریس ۴۶۳
آب و هوای موریس ۴۶۴
مرکز جزیره و طرز حکومت ۴۶۵
حکومت موریس ۴۶۶
اقامتگاه ما در موریس ۴۶۶
ما میهمان دولت انگلیس بودیم ۴۶۷
بااینهمه ناراحت و دلتنگ بودیم ۴۶۸
برنامه زندگی اعلیحضرت فقید در موریس ۴۶۸
پس از انعقاد پیمان سه گانه بین ایران و متفقین ۴۷۱

تأثیر نخستین نامهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در روحیه شاهنشاه فقید ٤٧٢
سانسور نامه ها ٤٧٤
بازهم کوشش برای تغییر محل اقامت ٤٧٥
بعضی از خاطرات کوچک موریس ٤٧٦
خرمای موریس هم آزار می دهد ٤٧٧
وضع مزاجی ٤٧٧
سرگرمی و تفریح ما ٤٧٧
اصرار در بازگشت ما به تهران ٤٧٨
عزیمت از موریس ٤٧٩
از موریس تا دوربان ٤٨٠
از دوربان تا مومباسا ٤٨٣
شب عید فراموش نشدنی ٤٨٦
بر سایرین چه گذشت؟ ٤٨٧
پس از عزیمت والاحضرت شمس پهلوی ٤٨٨
ساعت ۵ صبح در اتاق من ٤٨٩
ماجرای نوکرها ٤٨٩
بیماری اعلیحضرت آشکار می شود ٤٩٠
خبر رادیو لندن ٤٩٣
قصد سفر کانادا ٤٩٤
عید نوروز ٤٩٥
ترک جزیره موریس ٤٩٦
اقامت در دوربان ٤٩٨
روزنامه های دوربان ورود اعلیحضرت را به دوربان چگونه تلقی کردند ٥٠١
دوربان هم برای اعلیحضرت ملالت آور بود ٥٠٢
ده کیلومتر پیاده روی ٥٠٣
عزیمت اعلیحضرت فقید به ژوهانسبورگ ٥٠٤
زندگی در هتل ٥٠٥
شهر ژوهانسبورگ ٥٠٦

بزرگترین گردشگاه ژوهانسبورگ ۵۰۷
رسیدن مستخدمین از تهران ۵۰۹
پرچم و خاک ایران ۵۰۹
ماجرای خانه در دادگاه ۵۱۰
فوت پروفسور «مه» ۵۱۱
بدگوئی یکی از جراید ژوهانسبورگ ۵۱۱
نوروز سال ۱۳۲۲ ..... ۵۱۱
دندان مصنوعی خود را تجدید کردند ۵۱۲
عکس والاحضرت شهناز ۵۱۵
خبر قحطی تهران ۵۱۷
بیماری اعلیحضرت رو به اشتداد می رود ۵۱۷
بیماری شدید می شود ۵۱۷
اولین حملهٔ قلبی در ژوهانسبورگ ۵۱۸
ورود والاحضرت شاهدخت شمس به ژوهانسبورگ ۵۱۹
حمله قلبی دوم ــ فوت اعلیحضرت فقید ۵۲۰
پس از وفات اعلیحضرت پهلوی ۵۲۱
مراسم هفته ۵۲۱
شمشیر مرصع که در خریان تشییع جنازه از بین رفت ۵۲۲
انتقال جنازهٔ پهلوی به تهران ۵۲۶
حسن ختام ۵۳۳
فهرست اعلام ۵۳۹

پیشگفتار

اکنون که به عون‌الله تعالی جلد هشتم تاریخ بیست سالهٔ ایران منتشر می‌گردد و با انتشار این جلد، دورهٔ تاریخ بیست ساله که شامل وقایع تاریخی و سیاسی و اجتماعی نزدیک به یک ربع قرن تاریخ ایران می‌باشد (یعنی از سال ۱۲۹۹ خورشیدی شروع می‌شود و به سال ۱۳۲۳ خاتمه می‌یابد) به‌پایان می‌رسد، ناگزیر بعضی نکات و مسائل در بارهٔ این دوره تاریخ باید توضیح داده شود:

قسمتی از این دوره تاریخ (جلد اول و دوم و سوم) قبل از آنکه بصورت کتاب مستقلّی درآید، بدواً از مرداد ۱۳۲۱ در روزنامهٔ مهر ایران در دو ستون بطور سلسله مقالات بدون وقفه همه روزه منتشر می‌شده تا اگر اشخاص صاحب نظر توضیحات و یا اشکال و ایرادی دارند مرقوم نمایند تا به لطف آنها، قبل از تدوین، نقائص کتاب برطرف و نواقص آن تکمیل شود و اگر احیاناً ایرادها وارد نباشد با دلیل و سند پاسخ داده شود و بدین‌ترتیب حتی‌الامکان کتاب منقّح در دسترس هم‌میهنان قرار گیرد.

با توجه به این نکته جلد اول تاریخ بیست سالهٔ ایران به‌نام «کودتای ۱۲۹۹» در اسفندماه ۱۳۲۳ منتشر گردید. دراین‌جلد ازوقایع تاریخی و سیاسی آن ایام ــ سقوط کابینهٔ وثوق‌الدوله، تشکیل کابینهٔ مشیرالدوله و کابینهٔ سپهسالار و کودتای ۱۲۹۹ و کابینهٔ قوام‌السلطنه و کابینهٔ دوم مشیرالدوله ــ بحث شده است.

در بارهٔ آن جلد، دانشمندانی مانند نصرالله فلسفی استاد دانشگاه تهران در روزنامهٔ امید؛ دکتر محمود افشار در مجلهٔ آینده؛ ارسلان خلعت بری در روزنامهٔ ستاره؛ عبدالرحمن فرامرزی در روزنامهٔ کیهان؛ هاشمی حایری در روزنامهٔ مهر ایران؛ و روزنامه‌های پند، داد، الفبا، مجلهٔ سخن مطالب و تقریظ هائی نوشته‌اند که عیناً در مقدمهٔ چاپهای بعدی آن آورده شده است.

جلد دوم «مقدمات تغییر سلطنت» در تیر ماه ۱۳۲٤ منتشر گردید که شامل وقایع

کابینهٔ دوم مشیرالدوله، مسافرت سلطان احمد شاه به‌اروپا، کابینهٔ دوم قوام‌السلطنه، کابینهٔ مستوفی‌الممالک، آخرین کابینهٔ مشیرالدوله و اولین کابینهٔ سردار سپه می‌باشد.

در روزنامه‌های مهر ایران به‌قلم هاشمی حایری سردبیر آن روزنامه؛ روزنامهٔ الفبا به‌قلم رحیم صفاری؛ روزنامهٔ ایران به‌مدیریت زین‌العابدین رهنما؛ سالنامهٔ پارس؛ روزنامهٔ توفیق؛ روزنامهٔ شفق ارگان حزب ایران به‌قلم ا.م. زیرک‌زاده؛ روزنامهٔ قیام ایران به‌قلم حسن صدر؛ روزنامهٔ مردان روز؛ روزنامهٔ نوروز ایران به‌قلم مدیر آن روزنامه در شمارهٔ ۲۶، و در شمارهٔ ۳۹ به‌قلم رحیم‌زاده صفوی مدیر روزنامهٔ آسیای وسطی؛ روزنامهٔ امید به‌قلم نصرالله فلسفی؛ روزنامهٔ ستاره به‌قلم ارسلان خلعت‌بری و روزنامهٔ اطلاعات مطالب و تقریظ هائی نوشته شده که در مقدمهٔ جلد دوم آورده شده است.

جلد سوم «انقراض قاجاریه و تشکیل سلسلهٔ پهلوی» در فروردین ماه ۱۳۲۵ انتشار یافته است.

در این جلد از وقایع دوران ریاست وزرائی رضاخان سردار سپه و مسافرت سلطان احمدشاه به‌اروپا، جمهوری، انقراض سلسلهٔ قاجاریه، مجلس مؤسسان و تشکیل سلسلهٔ پهلوی بحث شده است. در بارهٔ این مجلد دکتر مصدق؛ عبدالرحمن فرامرزی؛ هاشمی حایری؛ ارسلان خلعت‌بری و رحیم صفاری مطالبی نوشته‌اند که در مقدمهٔ چاپ بعد همان جلد بچاپ رسیده است.

بطوری که گفته شد عقیده و اظهار نظر روزنامه‌ها و نویسندگان ایران را در مقدمهٔ این سه جلد درج کرده‌ایم. ولی آنچه ناگفته مانده اظهار عقیدهٔ نویسندگان خارجی در این باره است.

تا آنجا که اطلاع دارم سه نشریه که در کشور اتحاد جماهیر شوروی بچاپ رسیده و بعضی از آنها به فارسی نیز ترجمه شده است به شرح زیر هر کدام مطالبی دارند:

۱ ــ نویسندهٔ شوروی به نام: م.س. ایوانف در کتاب خود به نام «تاریخ نوین ایران»، قسمتهائی از تاریخ بیست سالهٔ ایران را بدون اظهار نظر نقل کرده است. البته ناگفته نماند که بطور کلی مطالب این نویسنده از زاویهٔ دید یک کمونیست است.

۲ ــ نویسندهٔ شوروی به‌نام: ا.س. میلیکف کتابی تحت عنوان: «استقرار دیکتاتوری رضاخان»[1] نوشته که قسمت اعظم کتاب را از سه جلد اول تاریخ بیست سالهٔ

---

۱ ــ این کتاب بوسیلهٔ سیروس ایزدی ترجمه و توسط مؤسسهٔ انتشاراتی امیرکبیر در سال ۱۳۵۸ منتشر گردیده است.

ایران گرفته که البته دارای اشتباهاتی در ترجمه می باشد ولی در مقدمهٔ کتاب خود چنین اظهار عقیده کرده است:

«ادبیات تاریخ نویسی ایران برای این دوران چندان عمری ندارد (آغاز پیدائی آن از سالهای چهلم است). **نگارنده بر آن است که کارهای حسین مکّی، یکی از بزرگترین تاریخ نویسان امروز ــ بویژه تاریخ بیست سالهٔ ایران ــ پر بهاترین کارها از این گونه است.** این کتاب بزرگ و پر ارزش که به پایان هم نرسیده است با مدارک بسیاری که دارد اهمیتی ویژه می یابد...»

۳ ــ نویسندهٔ دیگر شوروی «اِ.آ. داروژنکو» است که گویا آکادمیسین می باشد. وی از صفحهٔ ۱۶۱ تا ۱۷۵ یعنی ۱۵ صفحه در مجلهٔ «اخبارکوتاه انستیتوی خلقهای آسیا» چاپ مسکو را به آثار چاپی نگارنده که تا آن موقع (۱۹۶۳م.) به‌چاپ رسیده بود اختصاص داده و همراه با مختصر شرح احوال، مطالبی نوشته است که تصور می‌شود یا بر اثر نا آشنائی به زبان فارسی و اشتباه در ترجمه یا به علت آنکه نامبرده از زاویهٔ دید یک نفر کمونیست به این نوشته‌ها نگریسته، دچار اشتباهاتی شده است.

گرچه مطالب نویسندهٔ مزبور در مطبوعات ایران به‌چاپ نرسیده ولی چون بعدها ممکن است در بارهٔ سایر مجلّدات تاریخ بیست ساله به بحث و انتقاد بپردازند، بعلاوه برای اینکه هموطنان عزیز بدانند که نویسندگان خارجی در بارهٔ سه جلداوّل تاریخ بیست سالهٔ ایران چه نوشته‌اند، نخست ترجمهٔ قسمتی از نوشتهٔ نویسندهٔ روس مخصوصاً قسمت مربوط به تاریخ بیست ساله را ذیلاً می آوریم و در مواردی که اشتباه مسلم دارد در پاورقی توضیح داده می‌شود و در پایان نیز پاسخی ولو مختصر به پاره‌ای مطالب آن داده خواهد شد.

АКАДЕМИЯ НАУК СССР

Краткие сообщения
ИНСТИТУТА
НАРОДОВ АЗИИ

39

Иранский сборник

ИЗДАТЕЛЬСТВО ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ
Москва 1963

«اخبار کوتاه انستیتوی خلقهای آسیا»

۳۹

منتخبات ایرانی

انتشارات ادبیات شرق
مسکو ۱۹۶۳

Е. А. Дорошенко

ПОЛИТИЧЕСКИЙ ДЕЯТЕЛЬ ХОСЕИН МАККИ КАК ИСТОРИК

Иран 40—50-х годов становится одним из центров национально-освободительного и антиимпериалистического движения на Среднем Востоке. В сложной обстановке давления на Иран английских и особенно американских империалистов, в условиях жестокой борьбы с ними национальных сил и борьбы внутренней реакции с прогрессивными силами рождается новая историческая литература. Она свидетельствует о дальнейшем формировании идеологии буржуазного национализма и росте классового самосознания иранской интеллигенции, что самым тесным образом связано с появлением и борьбой двух мировых систем — капиталистической и социалистической, образованием молодых независимых государств Азии и Африки, бурным ростом национально-освободительного движения в странах Востока, а также с ростом демократических тенденций в самом Иране.

В новой политической обстановке некоторые иранские историки начали по-новому подходить к выбору темы, освещать отдельные актуальные вопросы и ставить в своих работах острые проблемы иранской истории: буржуазной революции 1905—1911 гг., национально-освободительного движения и участия в нем народных масс, национальный вопрос, свержение династии Каджаров и воцарение Реза-шаха Пехлеви, вопросы внутренней и внешней политики, взаимоотношения Ирана с Советским Союзом, вопрос о сохранении нейтралитета в современных условиях и т. д. Появились работы, авторы которых стараются по-новому осветить и обобщить отдельные исторические периоды.

Современная историческая литература по новой и новейшей истории Ирана неоднородна. Классовый состав авторов во многом определяет круг исторических интересов, проблем и вопросов и отношение к ним.

Иранским буржуазным историкам, выражающим интересы правящих классов, свойствен одинаковый подход к исследуемому историческому материалу: они информируют читателя о происходящих событиях, приводя огромное количество фактов, указывая на причины, вызывающие их (главным образом политического характера) и относятся к ним субъективно. Стараются избегать выводов и обобщений социального характера, отрицательно относятся к национально-освободительному движению, говорят о народе как о едином целом, умалчивая о классовой борьбе, утверждают незыблемость «священной» частной собственности, ратуют за реформы сверху. Однако в период обострения классовой борьбы и оживления или спада демократического движения в стране их взгляды заметно меняются. Эту группу исто-

Ага Мохаммеда Исфагани, жившего во времена последнего представителя Сефевидской династии шаха Хосейна[6]. В 1940—1941 гг. с предисловием и комментариями Макки вышел сборник произведений иранских средневековых поэтов, в 1943 г. — диван стихов прогрессивного поэта 20-х годов Фаррохи Язди[7], а в 1956 г. — «Голестане адаб»[8] — сборник отрывков из персидской поэзии.

Перу Макки принадлежит несколько книг по новой и новейшей истории Ирана. Наиболее значительные из них — монография «Жизнь Мирзы Таги хана Амир Кябира» (докторская диссертация Макки, над которой он работал около семи лет), «Двадцатилетняя история Ирана», а также небольшие работы историко-библиографического характера. К публицистическим работам следует отнести статьи Макки в газетах и журналах, а также речи и выступления в меджлисе 15-го созыва.

Наибольший интерес представляют работы Хосейна Макки по новейшей истории Ирана. Как и подавляющее большинство буржуазных историков, Макки отводит в своих работах основное место описанию жизни и деятельности тех государственных деятелей, в которых он видит свой идеал правителя и политического деятеля XX в. Так, в книге «Краткая биография Ахмед-шаха Каджара»[9] он уделяет основное внимание описанию жизни и деятельности Ахмед-шаха, характеристике его окружения, внутренней обстановке, сложившейся в Иране в период первой мировой войны; пытается раскрыть причины падения династии Каджаров и прихода к власти Реза-шаха.

В брошюре «Критика на книгу „Игроки золотого века". Кто же такой Модаррес?»[10] Макки в острополемической форме доказывает автору книги «Игроки золотого века» Хаджи Нури, что выдающейся личностью Ирана 20-х годов был известный политический деятель, представитель высшего духовенства Модаррес, сыгравший важную роль в общественной жизни страны.

Крупным политическим деятелем Ирана Макки также считает Мосаддыка. В 1945 г. Х. Макки издал сборник его речей, произнесенных на заседаниях 5-го и 6-го меджлисов[11]. Сборнику предпослана био-

---

[6] دیوان عاشق اسفهانی، باهتمام و تصحیح حسین مکی، تهران، ۱۳۱۸

[7] حسین مکی، دیوان فرخی، تهران، ۱۳۳۳

[8] گلستان ادب، گردآورده حسین مکی، ۱۳۳۵

[9] حسین مکی، مختصری از زندگانی سلطان آحمد شاه قاجار، ۱۳۲۳ (далее — Х. Макки, *Мохтасари аз зендегани*).

[10] حسین مکی، انتقاد به جزوات بازیگران عصرطلائی مدرس قهرمان آذادی یا بازیگران عصرطلائی، ۱۳۲۲ (далее — Х. Макки, *Мохтасари аз зендегани*).

[11] دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوره پنجم و ششم تقنینیه گرد آورده حسین مکی، ۱۳۲٤ (далее — Х. Макки, *Доктор Масаддык*).

графия Мосаддыка, вводная статья и комментарии, также написанные Маккы.

Х. Маккы одним из первых среди иранских историков проанализировал причины государственного переворота 1921 г., отречения Ахмед-шаха и воцарения на престол Реза-шаха, о чем в течение 15 лет избегали говорить и писать иранские историки. Особенное внимание он уделяет событиям 1919—1925 гг., имевшим важное значение для всей последующей истории Ирана. Наиболее полно этот период иранской истории освещен в монографии Маккы «Двадцатилетняя история Ирана». Этот трехтомный труд, изданный в 1944—1946 гг., в своей структуре отражает общепринятую буржуазную династийную периодизацию. Хосейн Маккы также считает, что движение за создание в Иране республики не было подлинно народным движением и было навязано сверху, по приказу Реза-шаха Пехлеви. Во всех своих работах и брошюрах Хосейн Маккы разоблачает роль английских колонизаторов, стремившихся превратить Иран в антисоветский плацдарм в период образования Советской республики и закабалить Иран с помощью АИНК. При всем противоречивом отношении историка к «северному соседу» Маккы вынужден признать огромное положительное значение Советского государства в деле укрепления иранской экономики и политической независимости Ирана.

ا.آ. داروژنکو

فعّالیّت سیاسی حسین مکّی*

«ایران در سالهای ۴۰ و ۵۰ به یک مرکز جنبش آزادی‌بخش ملّی و ضد امپریالیستی خاورمیانه تبدیل می‌شود. از یک طرف فشار شدید امپریالیستهای انگلیس و امریکا با کمک مرتجعین داخلی و از طرف دیگر مبارزات شدید نیروهای وطن‌پرست با آنان و نیز مقابلهٔ جدی نیروهای مترقی با مرتجعین، موجب بوجود آمدن یک ادبیات نو مخصوصاً در تاریخ نگاری می گردد. این محصول آشکار تشکّل ایدئولوژی بورژوازی ملّی و شکوفا شدن شعور صنفی و طبقاتی روشنفکران ایران است که مستقیماً و بلافاصله با مبارزات دو سیستم جهانی سرمایه‌داری و سوسیالیسم و تشکیل دولتهای مستقیم و غیر وابستهٔ آسیا و افریقا هم‌صدا و هم‌آهنگ گردیده و موجب رشد هر چه بیشتر جنبش آزادی‌بخش ملی در خاورمیانه و نزدیک و پیشرفت تمایل به دموکراسی در ایران می گردد.

در این شرایط سیاسی نو ین تعدادی از مورخین ایران درصدد بر آمدند که به‌مسائل تاریخی با نگرش تازه برخورد نمایند و در انتخاب و بررسی مسائل تاریخی موضوعهای مهم و جدّی را برگزینند و زمینهٔ کار خویش قرار دهند از قبیل: انقلاب بورژوازی سالهای ۱۹۰۵ ــ ۱۹۱۱، جنبش آزادی‌بخش ملّی و شرکت توده‌های وسیع مردم در این جنبش‌ها، مسائل ملّی، بر انداختن سلسلهٔ قاجار و استقرار رضاشاه پهلوی به‌سلطنت، مسائل سیاسی داخلی و خارجی کشور، روابط متقابل ایران و شوروی، در شرایط موجود کنونی حفظ بیطرفی و غیره...

در این زمینه‌ها آثاری از مؤلفین پدید آمد که تلاش می کردند کارهای علمی خودشان را با شرایط نو ین موجود تطبیق بدهند و تاریخ دوران معاصر را به طرز تازه‌ای جلوه‌گر سازند.

لیکن خواهی نخواهی وابستگی طبقاتی نویسندگان در بینش آنان و در نتیجه در تجزیه و تحلیل آنان از حوادث مؤثر بوده است و این امر طبیعی است که مؤلفین و مورخین بورژوازی ایران که مدافع منافع سرمایه‌داران بزرگ و مبیّن مقاصد طبقهٔ حاکم می باشند،

---

* ــ این نوشته‌ها به لطف دوست فاضل آقای دکتر سلام‌الله جاوید و دانشمند و شاعر خوش قریحه آقای دکتر غلامحسین بیگدلی از روسی به‌فارسی برگردانده شده است که از محبت بی دریغ آنها سپاسگزارم.

در ارائهٔ اسناد حوادث و تحلیل رویدادها و تعلیل پیش‌آمدها طبق جهان‌بینی خود خوانندگان را توجیه کنند و بدین طریق مردم را از نتیجه‌گیریهای واقعی و علل اجتماعی و عینی دور نگه داشته، آنان را به سکوت و سکون در برابر جنبش‌ها و مبارزات طبقاتی دعوت می‌کنند.

این نویسندگان مالکیت خصوصی را محترم می‌شمرند و معتقد به اصلاحات از بالا هستند، در صورتی که مبارزات طبقاتی و حرکات دموکراتیک در کشورها، کم و بیش عکس عقیده و خواستهٔ آنان را ثابت کرده است. این گروه از نویسندگان و مورخین که در بارهٔ وقایع قبل از جنگ یا بعد از جنگ آثار و مقالاتی بصورت خاطره یا نوشتجات اجتماعی دارند، اکثر رجال دولتی‌اند که بازنشسته شده یا استعفا کرده‌اند.

لکن حسین‌مکی در ردیف این نویسندگان دولتی نمی‌باشد. آثار تاریخی که وی به رشتهٔ تحریر در آورده، محصول فعالیت سیاسی او و حقیقتاً منعکس کنندهٔ نظریات سیاسی مؤلف می‌باشد چون فعالیتهای سیاسی وی کارساز بوده است. دوران فعالیت سیاسی حسین مکی مواجه با رشد مبارزه نهضت‌های آزادی در ایران بوده است. او در خلع ید از کمپانی نفت انگلیس و آزادی ایران از یوغ استعمار نقش مهمی داشته است و دارای اعتقادات سیاسی ملّی گرایانه می‌باشد.

حسین مکّی در سال ۱۹۱۳ میلادی در خانواده‌ای بازرگان به دنیا آمده، تحصیلات ابتدائی و متوسطهٔ خود را در مدرسهٔ سلطانی [۱] به پایان رسانده و دورهٔ نوباوگی و جوانی مکی مصادف بوده با دوران نمو و رشد مبارزهٔ آزادیخواهی ملّت ایران و خلع سلسلهٔ قاجار و روی کار آمدن سلسلهٔ پهلوی، و خواهی نخواهی نامبرده تحت تأثیرات این حوادث و جریانات قرار گرفته و این شرایط در پایه‌ریزی زیربنای شخصیت سیاسی و نیز در جهان‌بینی او مؤثر افتاده است.

مکّی در ۱۹۳٤ در مدرسهٔ دارالمعلمین قبول شده و اندکی بعد یعنی در سال ۱۹٤۱ برای خدمت در نیروی هوائی ایران احضار گردیده است. پس از پایان خدمت، در ادارهٔ راه‌آهن دولتی ایران بکار مشغول شده است و در اندک مدتی به مقام مدیر کلّی آن مؤسسه

---

۱ ــ فقط شش سالهٔ ابتدائی را در مدرسهٔ سلطانی گذرانده‌ام، دورهٔ متوسطه را تا کلاس دهم در مدرسهٔ دارالمعلمین بودم که بعداً آن مدرسه تغییر نام‌داده‌وبه‌نام معرفت و در محل سابق دارالمعلمین ادامه داشته است. و در سال ۱۳۲۰ به اخذ دیپلم شش سالهٔ متوسطه نائل گردیده‌ام.

ارتقاء یافته است[1]. بعد نامبرده بازرس نخست وزیری[2] و سپس معاون شهرداری پایتخت می شود.

موقع سیاسی وی پس از انتخاب شدن به نمایندگی دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی از شهرستان اراک (سلطان‌آباد) آغاز می گردد.

در سال ۱۹٤٦ هنگام تشکیل کابینهٔ قوام السلطنه، مورد موافقت وی قرار گرفت و سیاست قوام را پسندید و شرح حال مفصل او را در نخستین شمارهٔ روزنامهٔ دموکرات ایران منتشر ساخت، اما یک سال بعد در مجلس سیاست داخلی دولت را تنقید کرد بدون اینکه در بارهٔ سیاست خارجی آن حرفی زده باشد. در ۵ اکتبر ۱۹٤۷ در مجلس رأی عدم اعتماد داد. در سالهای ۱۹٤۷ و ۱۹٤۸ به نفع آزادی بورژوازی دموکراتیک در مملکت سخنرانیها نموده با نمایندگان اتحادیهٔ روزنامه های بورژوازی تهران همصدا شده[3] علیه محدودیت مطبوعات و تشکیلات اجتماعی مبارزه می نماید.

در یکی از گردهمائیها که از طرف سازمانهای ملّی و دموکراتیک ایران علیه هژیر، که نامزد نخست وزیری بود، بر پا شد، نطقی ایراد کر و ایران را کشور ترور و تهمت نامید.

مکّی در سالهای ۱۹٤۹ تا ۱۹۵۳ به گروهی[4] که خواستار لغو قرارداد شرکت نفت انگلیس و ایران بودند پیوست و در این سالها سخت بر توافق الحاقی تاخت و مواد ضمیمهٔ قرار داد نفت انگلیس و ایران را تنقید شدید نموده و با نمایندگان دیگر علیه این جریان

---

۱ ــ مدیر کل راه‌آهن صحیح نیست، به سر پرستی پنج ادارهٔ کل: آمار ــ آموزش ــ تبلیغات و انتشارات منصوب گردیدم.

۲ ــ در سال ۱۳۲۲ در کابینهٔ دوم سهیلی یک هیأت عالی بازرسی مرکب از میرزا علی آقا هیئت حائری‌زاده ــ حبیب اللّه آموزگار که از رؤسا و مستشاران دیوان عالی کشور بودند و هادی اشتری رئیس بازرسی وزارت دارائی و جهانگیری رئیس بازرسی نخست‌وزیری و مهدی بامداد (نویسندهٔ کتاب شرح حال رجال ایران) و نگارنده تشکیل گردید و ریاست هیأت مزبور را میرزا علی آقا هیئت به عهده داشت این هیأت با اختیارات تام به بازرسی وزارتخانه ها می پرداخت. نگارنده مأمور بازرسی دو وزارتخانهٔ پیشه و هنر و کشاورزی شدم.

۳ ــ گویا منظور اجتماع روزنامه‌نگاران ضد دیکتاتوری باشد که از روزنامه‌نگاران چپ و راست تشکیل شده بود.

٤ ــ اشاره به اقلیت مجلس دورهٔ پانزدهم است که بیش از چهار نفر نبودند.

اقدام کرد[۱].

در جریان انتخابات دورهٔ ۱۶ مجلس، مکّی به همراهی حائری‌زاده، بقائی و آزاد در کنفرانس مطبوعاتی که در منزل آقای دکتر مصدق تشکیل می گردد، دولت وقت را به علت دخالت در انتخابات مقصّر دانسته و مانع سیر طبیعی جریان انتخابات می شمارند، به سبب سیاست تضییقی انگلیسها و امریکائیها در ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۹ حسین مکّی به معیّت آقای دکتر مصدّق در دربار متحصن می شود.

فعالیت سیاسی جدّی مکّی از ۱۹۵۱ تا اوت ۱۹۵۳ اوج می گیرد که با مبارزات همه جانبهٔ ملّت ایران به قصد ملی کردن نفت همراه بوده است و بدین‌جهت نام مکی بر سر زبانها می افتد.

مقارن انتخابات دورهٔ ۱۶ مجلس شورای ملّی، وی رهبری[۲] جبههٔ ملّی را ــ که در سال ۱۹۴۹ به ابتکار دکتر مصدق تشکیل شده بود ــ به عهده داشته است. جبههٔ ملی در تمام آن شرایط زمانی برای ملی شدن نفت و علیه دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران تلاش و مبارزه می کرد و نمایندگان آن در مجلس پرچمدار این مبارزات بودند. در همین حال مکّی به دبیری کمیسیون[۳] مختلط برای لغو قرارداد نفت و ملّی کردن آن برگزیده شد و سپس مخبر این کمیسیون[۴] نیز گردید....

آثار و تألیفات تاریخی و سیاسی آقای مکّی مختلف است. وی فردی ادیب، مورخ و نویسندهٔ آثار سیاسی و اجتماعی شناخته شده است.

اولین اثر ادبی وی مربوط به اواخر سالهای ۳۰ می باشد، یعنی در سال ۱۹۳۹ منتخبات[۵] اشعار یک شاعر ایرانی اصفهانی الاصل را که معاصر شاه سلطان حسین بود، منتشر ساخت. در سالهای ۱۹۴۰ ــ ۱۹۴۱ با مقدمه و ایضاحات آقای مکّی منتخبات آثار شعرای قرون وسطای ایران چاپ شد[۶]. در سال ۱۹۴۳ وی دیوان اشعار شاعر مترقی فرخی

---

۱ ــ شرح این مبارزات بصورت کتابی به‌نام نفت و نطق کلی دو نوبت بچاپ رسیده است.

۲ ــ دبیری جبههٔ ملی نه رهبری آن.

۳ ــ کمیسیون مخصوص نفت و مخبر آن.

۴ ــ مخبر کمیسیون مختلط نفت که از ۵ نفر از نمایندگان مجلس سنا و ۵ نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی و وزیر دارائی تشکیل یافته بود.

۵ ــ دیوان اشعار.

۶ ــ گلزار ادب.

یزدی را منتشر ساخت. در سال ۱۹۵۶ مجموعه شعر گلستان ادب را به طبع رسانید.

مکّی چند کتاب در بارهٔ تاریخ نوین ایران منتشر نموده است، مهمترین آنها زندگی نامهٔ میرزا تقی خان امیرکبیر می باشد (این کتاب را موضوع تز آقای مکّی می توان محسوب نمود.[۱]) و مدّت هفت سال روی آن کار کرده است. همچنین اثر وی به نام «تاریخ بیست سالهٔ ایران»، و نیز تألیفاتی که جنبهٔ شرح حال تاریخی دارد و همچنین نطقهای او در مجلس ۱۵ می باشد[۲]. و از تألیفات اجتماعی او باید از مقالاتش در روزنامه ها و مجلات یاد کرد.

در میان آثار مکّی آنچه که در بارهٔ تاریخ نوین ایران بقلم آورده «تاریخ بیست سالهٔ ایران» بیشتر جلب توجه می کند. او نیز مانند دیگر مورخین بورژوازی به اشخاص و رجال دولت بیشتر اهمیت می دهد، چون در وجود و منویّات آنان ایده‌آل شخص خود را می بیند. در کتاب «مختصری از زندگانی سلطان احمدشاه قاجار» مؤلف دقّت اساسی خود را به تصویر زندگانی و فعالیت شخصی احمدشاه می دهد و سعی می کند علت سقوط قاجار و روی کار آمدن رضاشاه را در مشی و منش و سجایای احمدشاه بیابد.

مؤلف در کتابچهٔ «انتقاد به جزوات بازیگران عصر طلائی، مدرس قهرمان آزادی» تألیف خواجه نوری می نویسد از رجال برجسته در حدود سالهای ۱۹۲۰ مدرس می باشد که نمایندهٔ روحانیون عالیمقام و سیاستمدار درجه اول بوده و نقش بزرگی در زندگی اجتماعی مردم ایران داشته است.

مکّی، مصدّق را بزرگترین شخصیّت سیاستمدار ایران می شناسد و جزوهٔ سخنرانیهای وی را نیز که در دوره های ۵ و ۶ قانونگذاری ایراد نموده در سال ۱۹۴۵ منتشر ساخته است.

مکّی از مورّخینی است که برای نخستین بار در ایران علّت تغییر سلطنت یعنی سقوط سلسلهٔ قاجار و روی کار آمدن خاندان پهلوی را در سال ۱۹۲۱ تحلیل علمی نموده است. این موضوع را در ظرف مدت ۱۵ سال هیچ کدام از مورخین ایرانی در میان نگذاشتند و در این باره سکوت اختیار کردند.

مؤلف نسبت به حوادث سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۵ دقت ویژه مبذول داشته که در

---

۱ ــ شاید منظور مهمترین تحقیق نگارنده باشد.

۲ ــ نفت و نطق مکی.

تاریخ آیندهٔ ایران تأثیر فراوانی داشته است. مکّی در تاریخ بیست سالهٔ ایران به این موضوع اهمیّت ویژه‌ای داده. وی این اثر سه جلدی را در سالهای ۱۹٤٤ و ۱۹٤٦ منتشر ساخته است. این کتاب در بارهٔ بورژوازی ایران و تاریخ تشکّل و شکوفائی آن بطور کامل توضیح دارد. سال ۱۹۲۱ را که سال انقراض خاندان قاجار و استقرار سلسلهٔ پهلوی بوده آغاز تاریخ نوین ایران می‌شمارد.

مؤلّف در جلد اول کتاب مقدمات و موجبات تحوّل، در جلد دوم حوادثی که باعث انقراض قاجاریه شد و در جلد سوم روی کار آمدن سلسلهٔ پهلوی را ضبط نموده است. مؤلف در نظر دارد جلدهای بعدی را به تاریخ دوران پهلوی منحصر نماید[1]. ولی این کار (انتشار کتاب) تا به حال جامهٔ عمل نپوشیده است. مؤلف برای نگارش این کتاب زحمات فراوان کشیده و برای تهیهٔ مصالح و اسناد و اطلاعات از آرشیوهای ایرانی و خارجی استفادهٔ لازم را نموده و نیز از اشخاص مربوط که وارد صحنهٔ تاریخ و عمل بوده‌اند اطلاعات مکفی بدست آورده است. در ضمن جمع‌آوری اطلاعات مقالاتی نیز در روزنامهٔ «مهر ایران» و غیره در بارهٔ احمدشاه و مدرس و مصدق منتشر ساخته است.

حسین مکّی در بیان سبب روی کار آمدن سلسلهٔ پهلوی و انقراض سلسلهٔ قاجار، حرکت آزادی‌بخش ملی را با دگرگونی در دولت و به اصطلاح انقلاب دولتی متقارن هم می‌داند، در صورتی که کودتای ۱۹۲۱ با زور سرنیزه قزاقها و فرماندهی رضاخان و حمایت و پشتیبانی انگلیسها انجام پذیرفت. این حرکات را مکّی حادثهٔ مهم تاریخی بشمار می‌آورد.

بعد از این در ایران دیکتاتوری شروع شده و بر روشنفکران تضییق وارد می‌آید و هنوز هم ایران از آثار آن دیکتاتوری رنج می‌برد.

مکّی جزو آن عدهٔ قلیل از مورخین بورژوازی ایران می‌باشد که تأثیر انقلاب روسیه را بعد از انقلاب اکتبر مشخص می‌نماید. بعد از جنگ بین‌الملل اول، بر پائی حکومت کمونیستی، محو شدن دیکتاتوری تزاریسم در روسیه افکار نوینی در دنیا ایجاد کرد که تأثیر آن در تمام ممالک و همچنین در ایران ظاهر گردید. او در عین حال خوب درک می‌کند که تأثیرات خارجی بدون داشتن زمینهٔ داخلی امکان‌پذیر نبوده و ایران در آن شرایط نمی‌توانسته است کار را به برانداختن و تحوّل دولت بکشاند. به نظر مکی رژیم

---

۱ ــ نمی‌تواند شامل مطلب دیگری باشد.

قاجار پوسیده بود و دستگاه‌های دولتی زنگ زده، امکانات نارسا، خزانه خالی و غیره و غیره... مکی بر این عقیده است که در تحوّل سوم حوت (اسفند) و در جریان این حوادث از نارسائیها و نارضایتی روشنفکران علیه ارتجاع بخوبی بهره‌برداری شده و در بدست آوردن حکومت مردم را بازیچهٔ دست خویش ساخته‌اند.

مکّی معترف است که در تهیه و آمادگی کودتای سوم اسفند و به ثمر رساندن این تحوّل انگلیسها نقش اساسی را ایفا نموده‌اند. وی با ارائهٔ اسناد و مدارک نشان می‌دهد که از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ هیأت حاکمهٔ وقت متحد و دارای تشکیلات صحیح و مرتّب نبوده‌اند و کارها از روی نظم و تربیت جریان نداشته و فقط طرفداران رضاخان مسلط بر امور بوده، در کارهای دولتی و شهرداری و در شهرستانها دخالت کرده، کشور را اداره می‌نموده‌اند. تا اینکه نمایندگان دورهٔ پنجم قانونگذاری رضاشاه را به سلطنت برگزیدند.

مکّی عقیده به مشروطیت دارد، او معتقد است حکومت صحیح قانونی سبب پیشرفت و ثبات مملکت خواهد شد، این قسم حکومت را انسان‌پرور و دادگستر می‌شمارد. اجرای قوانین مشروطیت را باعث ترقی و تعالی کشور می‌داند و البته وی چنین حکومتی را در وجود شخص احمدشاه می‌بیند و معتقد است که این پادشاه همیشه تابع قانون بوده است.

مؤلّف علت ضعف و انحطاط ایران را در دورهٔ حاکمیّت سلاطین قاجار، ناشی از کوته‌بینی پادشاهان این سلسله و بی‌لیاقتی دستگاه‌های حکومتی آنان می‌داند، بحدّی که این بی‌لیاقتیها کار را بدانجا کشانید که کشور به آغوش استعمارگران بیفتد. لیکن در بارهٔ شخص احمدشاه معتقد است که وی یک دیپلمات عاقل و وطنخواه بوده است و با هر گونه نفوذ بیگانه در کشور مخالفت داشته است. انحلال مجلس را در دورهٔ جنگ اول جهانی از طرف احمدشاه یک قدم مثبت بشمار می‌آورد، زیرا احمدشاه بر این عقیده بوده که این مجلس فقط آلتی در دست بیگانگان بوده است(؟) ولی در حقیقت این انحلال از طرف شورای سلطنتی و در باریان عملی گردیده بود.

مکّی یگانه اشتباه احمدشاه را عدم دخالت وی در کارهای داخلی کشور پیش از دگرگونیهای سال ۱۹۲۱ می‌داند، بویژه پس از کودتا، یعنی در سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ که در مسافرت بود و می‌توانست علیه رضاخان مبارزه کند. لیکن مکّی احمدشاه را یک پادشاه لیبرال مقدس می‌شمارد و رضاشاه را کاملاً در قطب مخالف او. مکّی بر این عقیده است که رضاشاهی را که برای حکومت تراشیده بودند در سالهای وزارت جنگی و

نخست‌وزیری فقط در فکر منافع خصوصی و تأمین شرایط برای بدست آوردن سلطنت و حاکمیّت بوده است، بدین جهت در شمال و جنوب کشور به کار خلع سلاح می‌پردازد، روشنفکران و عناصر مترقّی را توقیف و زندانی و تبعید می‌سازد و به تعقیب اشخاصی که ممکن بود خار راهش بشوند می‌پردازد. مکّی در باره خشونت فوق العادهٔ شخص دیکتاتور (رضاشاه) می‌نویسد: «هرجا که پای او رسید غارت و ویران گردید.»

تکیه‌گاه اجتماعی رژیم جدید ایران طبق مندرجات «تاریخ بیست ساله» همان بود که در دورهٔ قاجار وجود داشت. از اقدامات اساسی رضاشاه در پیشبرد حکومتش، تحت فشار قرار دادن و خفه کردن حرکات آزادی‌بخش ملی در سرتاسر کشور، خلع سلاح عشایر، استثمار بی‌رحمانه دهاقین، حمایت از فئودالها و تجّار معروف بود و مالکین و بورژواهای بزرگ نیز از وی حمایت می‌نمودند. با این حال بنا به نوشتهٔ مؤلف، رضاشاه توانست با برنامهٔ عوام فریبانه خود و وعد و وعیدهای مطلوبی که به خلق می‌داد، در کوتاه مدت حمایت مردم را جلب نماید. و برخلاف حاکمیّت پیشین همهٔ تجّار متوسط و کوچک؛ صاحبان صنایع و کسانی که از خرابی اقتصاد و اوضاع پریشان مالی مملکت زجر می‌کشیدند؛ کارمندان محروم دولت و بویژه افسران جزء که ناراضی بودند و سال به سال هم مواجب دریافت نمی‌کردند و نمایندگان ناراضی مجلس که با هم اختلاف نظر داشتند، همه را به جانب خود کشید و از حمایت آنها برای استقرار حکومتش بهره برد.

ولی خیلی زود مردم ایران به وعده‌های فریبندهٔ رضاشاه پی بردند و از خوش باوری خود ناامید شدند. نخستین گام کابینهٔ دولت رضاخان اعلامیهٔ کاملاً متکّی بر اساس عوام فریبی بود. او از ترس تنقید اجتماعی درصدد خفقان افکار عمومی و ترور برآمد. برای اینکه جلو هر گونه شکایت مردم را بگیرد در لباس چوپان کار گرگ را انجام می‌داد.

در مقایسهٔ گفتار با کردار رضاخان و عموماً در بارهٔ دیکتاتورها، مکّی مطلب قابل توجهی بیان می‌نماید، او می‌نویسد: «هر دیکتاتور که خواسته باشد زمام امور را بدست بگیرد می‌کوشد که مردم را با سخنان زیبا گول بزند و خود را حامی و حافظ قانون معرفی نماید.»

در بدست آوردن حکومت، رضاخان به حمایت انگلیسها تکیه داشت[1] و آنها نیز

---

۱ ــ نویسندهٔ شوروی در بارهٔ اغفال سیاسیون شوروی سکوت نموده است.

امیدوار بودند که بوسیلهٔ او منافع اقتصادی خودشان را در ایران حفظ کنند و از لحاظ سیاسی ایران را علیه حکومت جوان شوروی برانگیزند و تبدیل به یک پایگاه نظامی سازند. شواهد و مدارکی که از طرف مکّی ارائه شده نشان می دهد که در سقوط حکومت ایران در سال ۱۹۲۱ دولت بریتانیا جداً تدارکات دیده و شرکت نموده و بعداً نیز در ثبات و استقرار حکومت رضاخان و حمایتهای سیاسی و اقتصادی در خارج و داخل ایران کوششهائی بکار بسته است.

تأثیر انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، خرابی وضع اقتصادی، رشد نهضت آزادی ملّی در ایران و ضعف سلسلهٔ قاجار در برابر حرکات ملی و اجتماعی، همهٔ اینها هیأت حاکمه را از تغییر اجتماعی در کشور ترسانده و درصدد یافتن یک حاکم نیرومند برآمدند. این بود که رضاخان رئیس بریگاد قزاق را برای این کار مناسب یافتند که می توانست منافع طبقاتی آنها را حفظ نماید. این بود که عملاً رضاشاه نه در مجلس و نه از طرف مردم با یک مقاومت جدّی رو برو نشد و حکومت را قبضه کرد و بتدریج به یک دیکتاتور خشن و خطرناک تبدیل گردید.

با تمام مخالفتی که مکّی با رضاخان داشته معهذا در بارهٔ او می نویسد رضاشاه شخصی زیرک و کاردان در دورهٔ خود بوده است، با این حال مکّی او را نمایندهٔ ملّت نمی داند و به نظر او نمایندهٔ افکار جدید ایران که بتوانند کاری انجام دهند و تغییرات بنیادی بعمل آورند باید اشخاص مخصوصی باشند و مقصود او از این اشخاص مخصوص تنها روشنفکران بورژوازی نبوده، حتی روحانیون مثل مدرّس را نیز در نظر دارد.

مکّی مدرّس را بزرگترین رجل سیاسی سالهای ۲۰ می شمارد که نمایندهٔ روحانیون عالیمقام بوده[1] و کسی است که پس از جنگ بین الملل اول در زندگانی اجتماعی و سیاسی ایران نقش مهمی داشته است. وی از مدافعین سلسلهٔ قاجار و طرفدار جدّی فئودالیسم و مخالف هر نوع اصلاحات مترقیانه[2] و در رأس جناح راست نمایندگان مجلس بوده است. مکّی وطنخواهی او را تقدیس می کند، او را محکم و با ثبات رأی می خواند و در حق وی می گوید: مدرس بازیگر عصر طلائی نبوده، او شهید راه آزادی، عذاب کشیده

---

۱ ــ منظور نویسنده انتخاب مدرس به عنوان روحانی طراز اول در مجلس شورای ملی است.

۲ ــ اتفاقاً برخلاف استدراک نویسندهٔ روس، مدرس طرفدار اصول تعلیمات جدید و تأسیس مدارس عالیه و جدید بوده است. در جای خود به این مطلب اشاره کرده ایم.

و وطن دوست بود، همیشه معتقدات محکم داشت و مثل دیگران عقاید خود را هرگز عوض نمی کرد.

مکّی میهن‌پرستی مدرّس را در مخالفت جدّی با قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و نخست وزیر انگلیس پرست آن، وثوق الدوله و عدم سازش با رضاشاه می بیند. مؤلف، مدرّس و طرفداران وی را نیروی سالم و برگزیدگان آزادی نام می گذارد. او موافق کلیّه فعّالیّتهای سیاسی مدرّس می باشد؛ از آن جمله اتحاد او را در فوریه و ژوئن ۱۹۲۳ با یک عده نمایندگان مجلس و تقاضای استعفای مستوفی الممالک[1] و تمایل او به تشکیل آنچنان دولت نیرومندی که بتواند در برابر رضاخان ایستادگی نماید... همه را تأیید می کند.

در سجایای مدرّس، مکّی بعضاً برخلاف عقیدهٔ خود اظهار نظر می نماید؛ مثلاً در «تاریخ بیست ساله» دلائلی ارائه می دهد که گویا در سال ۱۹۲۳ مدرس حاضر شد که ترک عقاید خود را نموده با رضاخان همکاری نماید و طرفدار وی باشد.[2]

علاوه بر این مکّی یادآور می شود که بین رضاخان و مدرس اختلاف اساسی وجود نداشته است، زیرا هر دوی آنها از منافع یک طبقه مدافعه می کردند، یعنی منافع مالکین بزرگ. کدورت و اختلاف اساسی مدرس و رضاخان از اینجا اوج گرفت که رضاخان به فئودالها و اریستوکراتها ارزش قائل بود و به مقام روحانیت وقعی نمی نهاد و چندان ارزشی قائل نمی شد، و آنها را به حساب نمی آورد.

از طرفداران مدرّس، قوام الدوله و نصرت الدوله، در سال ۱۹۲۳ که با رضاخان حکومت تشکیل دادند[3] و داخل کابینه شدند و این مبیّن آنست که فیمابین مدرس و رضاخان یک اختلاف ریشه‌دار و اساسی موجود نبوده است. معهذا هرگز رضاشاه نخستین مخالفت مدرس را با خود فراموش نکرد و در حالی که از اعتبار فوق العادهٔ وی بین روحانیون آن روز با خبر بود برآن شد که هر طور شده خود را از شرّ وی خلاص نماید.

---

۱ ــ اشاره به استیضاح مدرس از کابینهٔ مستوفی الممالک است.

۲ ــ احتمالاً اشاره به موافقت مدرس با اعطای فرماندهی کل قوا به رضاخان می باشد. بطورکلّی درک نویسنده از بعضی مطالب تاریخ بیست ساله اشتباه است. البته مدرس یکی دو نوبت نسبت به لوایح دولت روی خوش به سردارسپه نشان داد ولی در اغلب موارد و همیشه با اعمال وی کاملاً مخالف بوده است. باید به اصل تاریخ بیست ساله مراجعه شود تا اشتباهات مشخص گردد.

۳ ــ منظور شرکت قوام الدوله و نصرت الدوله در کابینهٔ سردار سپه است.

مکّی که خود سیاستمداری قوی و نوآور است، مصدّق را سیاستمداری بزرگ ولی متمایز از مدرّس می‌داند که در مجلس پنجم و ششم جناح رادیکال را رهبری می‌کرد، شهرت مصدّق را در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله و نیز مخالفت علنی با رضاشاه می‌داند.

مکّی مخالف حکومت پلیسی ــ نظامی است و در عین حال رشد دموکراتیک کشور را نیز انکار می‌کند زیرا مصدق را می‌پسندد[۱] [؟] و عقیده دارد که او می‌توانست راه صحیح ترقی ایران را انتخاب کند. آنچه در مقدمهٔ کتاب نطق‌های مصدق در مجلس پنجم و ششم می‌نویسد؛ یعنی مخالفت مصدق با دیکتاتوری و طرفداری او از قانون اساسی ــ که یکی از صفات برجستهٔ مصدّق می‌شمارد ــ منظورش مخالفت با رضاشاه بوده است.

مکّی مصدّق را نمایندهٔ شجاع ملّت می‌داند و عقیده دارد در زمانی که آزادی و میهن‌پرستی لگد کوب می‌شد، ملّت فریادهای رسای خود را در سخنرانیهای مصدق منعکس می‌ساخت و نطقهای او از قلب همهٔ مردم بیرون می‌آمد. او بدون واهمه و ترس، از آزادی و قانون اساسی دفاع کرد.

مکّی برای شخصیت‌های تاریخی اهمیت ویژه قائل است و سجایای اخلاقی رجال سالهای ۲۰ (میلادی) را بر می‌شمارد. مثلاً سیاستمدار با استعداد آن دوره یعنی مشیرالدوله را می‌ستاید که سه بار تشکیل حکومت داد و برخلاف وثوق‌الدوله عاقد قرار داد ۱۹۱۹ که عامل سیاست انگلستان بود، مشیرالدوله سعی می‌کرد با روسیهٔ شوروی روابط عادی سیاسی و تجاری برقرار کند.

مکّی علّت سقوط وثوق‌الدوله و مشیرالدوله را شرح می‌دهد. او عقیده دارد سقوط وثوق‌الدوله در نتیجهٔ احساسات ملی و وطن‌پرستی انجام شد ولی مشیرالدوله در نتیجهٔ فشار انگلیسها ساقط گردید.

مکّی بطور کلی سیاست داخلی مشیرالدوله را تأیید کرده و سرکوب نهضت‌های ملی را وسیلهٔ مشیرالدوله برای استقلال کشور ضرور می‌داند. در یک قسمت از تاریخ بیست ساله می‌نویسد مشیرالدوله از سر کار آمدن تا سقوطش کارهای مهمی انجام داده: از بین بردن عصیان در اردبیل، ارومیه، خلخال آذربایجان ــ گیلان و خراسان[۲] که خطری

---

۱ ــ منظور نویسنده را نفهمیدم!

۲ ــ در اینجا هم نویسنده اشتباه کرده زیرا مشیرالدوله با نهضت جنگل روابط خوبی داشت و ←

برای مملکت داشتند با دست مشیرالدوله انجام گرفت. مشیرالدوله عصیانها را خواباند و در دورهٔ صدارت خود انضباط برقرار کرد.

مکّی برای عملیات سیاسی مستوفی الممالک نیز که در ۱۹۲۳ به صدارت رسیده بود ارزش قائل می‌شود. همان وقت مبارزه بین نمایندگان مجلس چهارم به رهبری مدرّس که طرفدار منافع طبقاتی فئودالها، روحانیون و سرمایه‌داران بزرگ بود از یک طرف و سلیمان میرزا که رهبر فراکسیون سوسیالیستها بود از طرف دیگر ادامه داشت. فراکسیون سلیمان میرزا از طرف فئودالهای روشنفکر و خرده بورژواها حمایت می‌شد.

با تمام محبوبیتی که مستوفی الممالک داشت نتوانست در مملکت نظم برقرار کند. مکی علت این عدم موفقیت او را اولاً در رفتار مماشات‌آمیز و عدم قاطعیت او و ثانیاً مخالفت مدرّس که طرفدار جدّی قوام‌السلطنه بود می‌داند. با این حال مکّی مستوفی را یک رجل وطنخواه می‌داند، و عمل او را که می‌خواست ایران در بی‌طرفی بماند و با حکومت شوروی رابطهٔ تجاری و سیاسی برقرار کند توجیه می‌کند. مکّی سبب سقوط مستوفی را کاملاً موشکافی نمی‌کند ولی گویا طرفداری او را از رابطهٔ تجاری و سیاسی با شوروی و درین صوّرت ترس از توسعهٔ نفوذ کمونیست در ایران را در سقوط او مؤثر می‌شمارد.

مکّی در عین حال اقدامات مستوفی الممالک و مدرس هر دو را مورد تأیید قرار می‌دهد ولی می‌نویسد مستوفی شصت ساله هیچ گرهی را نتوانست از کار فرو بستهٔ مملکت بگشاید.

مکّی اهمیّت زیادی به نهضت‌های ملّی ایران می‌دهد ولی برای شخصیت رهبران زیادتر از خلق اهمیت قائل است. او عقیده ندارد که تاریخ را توده‌ها ایجاد می‌کنند، به همین جهت در تألیفات خود بیشتر به اخلاق و عملیات رهبران توجه دارد و به تأثیر قدرت کشاورزان و صنعتگران و سرمایه‌داران کوچک در نهضت‌ها اهمیت نمی‌دهد. ولی در ضمن چنین اعتقادی باز هم سقوط سلسلهٔ قاجار را در اثر نهضت سالهای ۲۰ و نتیجهٔ

→

هیأت‌هائی نزد میرزا کوچک‌خان روانه داشت و وجود او را برای جلوگیری ازنفوذانگلستان لازم می‌دانست. در سرکوب نهضت کلنل محمدتقی‌خان پسیان هم کوچکترین دخالتی نداشته‌واین نهضت بدست قوام‌السلطنه و رضاخان از بین رفت.

مبارزهٔ با فئودالیزم می داند.

او در صفحات کتاب تاریخ بیست ساله در بارهٔ نهضت های آذربایجان، گیلان، مازندران و خراسان اطلاعات و معلومات مفصّلی می دهد و معتقد است تمام این نهضت ها عکس العمل نسبت به قرارداد ۱۹۱۹ و هدف اصلی لغو این قرارداد ننگین بوده است.

مکّی این نهضت ها را که خلقها محرّک آنها بودند از دیدگاههای مختلف مورد بررسی قرار می دهد. انقلاب شیخ محمد خیابانی را حادثهٔ بزرگی در تاریخ ایران می داند. سبب و علت این عصیان را نارضایتی مردم از قراردادانگلیس و ایران در ۱۹۱۹ می داند و می نویسد: اقدامات وثوق الدوله علیه حزب دموکرات ایران ــ که نمایندهٔ آن در مجلس علیه قرارداد ۱۹۱۹ نطق کرده بود ــ مردم آذربایجان را برانگیخت. موقعی که دولت حزب دموکرات آذربایجان به رهبری خیابانی را منحل نمود نارضایتی مردم بیشتر شد. به عقیدهٔ مکّی، خیابانی برای تعمیم بورژوازی و تساوی اخلاقی(؟) اقدام می کرد. در این قسمت مکّی از مقدمهٔ دکتر شفق بر کتاب ترجمهٔ حال محمد خیابانی اتخاذ سند می کند و می گوید: «مقصد آنها تعمیم مقاصد سیاسی نبوده بلکه تأمین اهداف اخلاقی در ایران بوده است.»

مکّی که خود طرفدار مبارزات مسلحانه نمی باشد مبارزهٔ خیابانی را در مقایسه با مبارزات مسلحانهٔ خراسان و مازندران و ارومیه یک مبارزه اخلاقی می پندارد. از ارزیابی مکّی چنین بر می آید که نهضت خیابانی محدود به یک مبارزهٔ صنفی بوده است و مکرّر تکرار می کند که خیابانی مردم را به اشاعهٔ اهداف صنفی دعوت می کرد و همین امر و استفاده نکردن از زور و اسلحه سبب سقوط نهضت در آذربایجان گردید. مکی نتیجه می گیرد اگر خیابانی در عقیدهٔ خود مردّد نمی شد و از میرزا کوچک خان کمک می گرفت، نهضت آذربایجان که ٦ ماه دوام داشت از بین نمی رفت.

مکّی نسبت به نهضت کلنل محمدتقی خان که در ۱۹۲۱ بوجود آمده حسن ظن نشان می دهد ولی نهضت او را از نظر اجتماعی تحلیل نمی کند و آنرا نتیجهٔ اختلاف بین کلنل محمدتقی خان و قوام السلطنه می داند. درست است که کلنل محمدتقی خان از دستور حکومت مرکزی تمرّد کرد ولی در حقیقت عصیان او بازتاب عصیان مردم بوده است و همین قیام بود که بعدها در نهضت دهقانان ایران کاملاً مؤثر افتاد. مکّی اذعان دارد که طرفداران کلنل محمدتقی خان عدهٔ معتنابهی بودند.

مکّی که مخالف نهضتهای دموکراتیک و حرکت از پائین است، نهضت مسلحانهٔ

گیلان را مورد انتقاد قرار می‌دهد. در نهضت گیلان مکّی به دو دستهٔ متمایز قائل شده است؛ نسبت به میرزا کوچک‌خان حسن ظن نشان داده ولی دستهٔ انقلابیون به رهبری احسان‌الله خان. حیدرخان و خالوقربان را تنقید می‌کند. او کوچک‌خان را وطن‌پرست خوش مشرب دانسته و مبارزهٔ او را ضد استعمار انگلیس می‌داند و تأثیر نهضت جنگل را در کارهای دولت تأیید می‌کند، در عین حال اقدام جنگلیّون را بر ضد دستهٔ انقلابی دیگر که می‌خواستند گیلان را از ایران جدا کنند تأیید می‌کند و مخالفت با آنها را مورد موافقت قرار می‌دهد. در صورتی که نهضت گیلان بر روی پایه‌های دموکراتیک گذارده شده بوده است و در آن کمونیستهای ایران مؤثر بوده‌اند.

بطور کلّی اهداف خلق و مفهوم دموکراسی انقلاب(؟) برای مکّی روشن و قابل هضم نیست، به همین لحاظ اعمال قدرت و فشار دولتهای مرکزی را برای حفظ استقلال کشور ضروری می‌شمارد.

مکّی به نهضت مردم آذربایجان به رهبری لاهوتی با نظر مخالف می‌نگرد و از او تنقید می‌کند و وی را متّهم به شورش می‌کند. ولی در عین حال قبول دارد که این قیام مسلحانه توسط ژاندارمها و افراد قشون علیه دیکتاتوری رضاشاه بوده است ومردم‌تبریز نیز به قیام کنندگان پیوسته‌اند.

مکّی سیاستمدار و مورّخ می‌خواهد روابط ایران با دیگر کشورها را مورد مداقّه قرار دهد. یکی از توجیهات شایان توجه وی این است که با تغییر سیاست شوروی پس از انقلاب اکتبر، انگلستان نیز الزاماً باید خط مشی خود را در مستعمرات و نیم مستعمرات تغییر دهد. در حقیقت سیاست استعماری انگلیس در خاور دور و خاورمیانه، از جمله ایران در بیست سال اول قرن بیستم مبتنی بر ایجاد کمربند آهنین به دور شوروی است و به پیروی از همین سیاست است که دولت انگلستان در کشورهای هم مرز اتحاد جماهیر شوروی رژیم دیکتاتوری خشن ایجاد می‌کند. با این بیان مکّی ثابت می‌کند که تحوّل ۱۹۲۱ در ایران با دست لندن و توسط آژانسهای انگلیس انجام گرفته است.

مکّی اقدامات انگلیسها را در ایران تنقید می‌کند، ولی عملیات امریکائیها را تأیید و توصیف می‌نماید(؟) و می‌نویسد که آنها طرفدار استقلال ایران هستند. وی سعی بسیار کرده است ثابت کند ایالات متحده همیشه نسبت به ایران دارای یک سیاست بیغرضانه بوده و مایل به ترقّی و پیشرفت و عدم وابستگی این کشور است. در صورتی که توجه امریکا به احوال یک عده از سرمایه‌داران ایران و تحبیب آنان می‌باشد وعلاقه‌ای به

استقلال ایران ندارد.

مکّی در ضمن انتقاد از سیاست انگلیس و تعریف از سیاست امریکا نسبت به شوروی و سیاست وی مردّد است. وی گرچه تحت تأثیر و تلقین مطبوعات ارتجاعی جهان سرمایه‌داری، بین حکومت جوان شوروی و حکومت روسیهٔ تزاری فرقی نمی گذارد ولی در عین حال نمی تواند تأثیر مطلوب انقلاب اکتبر و انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی را نادیده بگیرد. ضمن اینکه جهات مثبت قرارداد ۱۹۲۱ را تأیید می کند و با مقایسه با قرارداد ترکمانچای می نویسد رفتار حکومت شوروی برخلاف روسیهٔ تزاری است، با این وصف از ترس نفوذ کمونیسم سعی می کند به هر تدبیر از اهمیّت قرارداد ۱۹۲۱ بکاهد و آنرا ناچیز جلوه دهد.

این است نظریهٔ حسین مکّی؛ او یک مورّخ بورژواست و سعی دارد از منافع سرمایه‌داران ملّی دفاع نماید. او برضد انگلیسها بوده ولی طرفدار نزدیکی ایران و امریکا می باشد. مؤید این مدعا نطق های او در شانزدهمین دورهٔ مجلس و مقالا تش در مطبوعات سال ۱۹۵۳ است که سعی می کند هیأت حاکمهٔ وقت را قانع نماید که باید به سیاست امریکا متکی شد[1]. این نظریهٔ مکّی نه تنها در تألیفات تاریخی او منعکس شده بلکه در گزارشهای وی به مجلس ۱۵ و ۱۶ تأیید می شود. تمام فعالیت وی در ظرف سالهای ۱۹۴۰ به بعد مؤید این نظر است.

مکّی تاریخ نویس تمام صفات مورخین سرمایه‌داری ایران را دارا می باشد، فقط فرقی که با آنها دارد این است که نامبرده حوادث تاریخی را با استناد به دلیل و اسناد تاریخی شرح می دهد و سعی می کند از آرشیوهای معتبر دولتی استفاده کند و کارهایش با مأخذ و مستند باشد. با تمام آنچه که گفته شد، آثار مکّی برای دانشمندان شوروی مأخذ معتبر و مهمی می باشد و خدمت وی را نسبت به تجزیه و تحلیل تاریخ جدید ایران

---

۱ ــ در این مورد هم نویسنده کاملاً دچار سوءتفاهم و یا اشتباه در ترجمه از فارسی به روسی شده است. زیرا در تمام نطق ها در مجلس مخصوصاً پس از مراجعت از امریکا به ملت ایران و مجلس توصیه و تأکید کردم که نباید به امریکا متکی شد. حتی دعوت یک ماهه دولت امریکا را به علت دخالت آن دولت در وقایع سی تیر رد کردم و از ملاقات با وزیر خارجهٔ امریکا و ملاقات با رئیس جمهور صرف نظر نمودم. برای اطلاع بیشتر به صورت جلسهٔ ٤٦ دورهٔ هفدهم که گزارش سفر امریکا را به مجلس داده‌ام مراجعه شود.

نمی‌شود انکار کرد و نادیده گرفت. برخلاف مورخین دیگر که قصد داشتند رژیم پهلوی را یک رژیم نو و مترقّی جلوه دهند، مکّی این رژیم را همچون رژیم‌های قدیم ایران شناسانده و ثابت کرده است که متّکی به مالکین و فئودالها و سرمایه‌داران بزرگ بوده است. او بر این باور است که نهضت جمهوری خواهی در ایران نیز یک نهضت اصیل مردمی نبوده بلکه دستوری از بالا و خواستهٔ شخص رضاشاه پهلوی با راهنمائی انگلستان بوده است.

در تمام آثار علمی و تاریخی خود، حسین مکّی سعی بر آن داشته است که نقش استعمارگران انگلیسی را که می کوشیدند ایران را به یک پایگاه ضد شوروی مبدل سازند و بوسیلهٔ «شرکت نفت انگلیس و ایران» کشور را به اسارت خود در آورند، برملا نماید.

با تمام ملاحظات گوناگون که مورخین ایران نسبت به حکومت شوروی بکار می‌برند، مکّی ناگزیر به اعتراف این حقیقت شده است که تأثیر دولت شوروی در استحکام مبانی اقتصادی و استقلال سیاسی ایران بسیار کارساز بوده است.»

* * *

نویسندهٔ «انستیتوی خلقهای آسیا»، یعنی اِ.آ. داروژنکو معلوم نیست زبان فارسی می‌دانسته است یا ترجمهٔ آثار مرا در اختیارش گذاشته‌اند تا در بارهٔ آنها مطلب بنویسد و اظهار عقیده کند. به هر حال بسیاری از مطالب را یا خود درست نفهمیده یا غلط برای او ترجمه کرده‌اند و اشتباهات بسیاری دارد. از آن جهت که ممکن است بعدها نوشتهٔ نامبرده به فارسی ترجمه شود و مورد استناد قرار گیرد و احیاناً بدست افرادی صاحب غرض و نادان مانند امیر علائی بیفتد و اتخاذ سند کنند، ناگزیرم در بارهٔ مطالبی که نوشته است توضیحی ولو به اجمال بدهم.

ابتدا یادآوری این نکته ضرورت دارد که «داروژنکو» نویسنده‌ای است با جهان‌بینی کمونیستی و از همان ابتدای مقالهٔ خود لغات «بورژوازی»، «سرمایه‌داری» و «سوسیالیستی»... و از این قبیل را که ابزار کار و در استخدام نویسندگان کمونیست است مطرح می کند. مثلاً انقلاب مشروطهٔ ایران را «انقلاب بورژوازی»! و مرا یک نویسندهٔ بورژوازی طرفدار سرمایه‌داری! می نامد و مطالبی نظیر آن.

این نوشتهٔ ایشان را که تحت عنوان «فعالیت سیاسی مورخ حسین مکّی» است و ۱۵ صفحه (از صفحهٔ ٦١ تا ٧٥) را اشغال کرده است می توان به سه قسمت مشخص تقسیم کرد:

۱ ــ اطلاعاتی در بارهٔ خانواده و تحصیلات و مشاغل دولتی ام داده است که پاره‌ای اشتباهات دارد. این اشتباهات ضمن نقل مطالب نویسندهٔ مزبور، در پاورقی توضیح داده شده است.

۲ ــ اظهار عقیده در بارهٔ نوشته های تاریخی و سیاسی اینجانب که خوانندگان در این مورد بهتر می توانند قضاوت کنند و خود دفاعی نمی کنم.

۳ ــ اما قسمت اساسی این مقاله مطالبی است راجع به بینش و سوابق مبارزات سیاسی اینجانب. نویسنده در این باره تفسیرها و تعبیرها و نتیجه گیری هایی دارد که فقط از عهدهٔ یک نویسندهٔ کمونیست بر می آید.

نویسنده پس از اینکه مختصری از سوابق مبارزاتی مرا برای ملی شدن صنعت نفت شرح می دهد (بی آنکه به آن نطق مشهور در آخر دورهٔ پانزدهم مجلس اشاره بکند) و قبول دارد که علیه انگلستان و سیاست سازشکارانهٔ امریکا مبارزاتی کرده‌ام، یکباره وقتی می بیند که گفته‌ام: «برای ما شوروی، امریکا و انگلیس یکسان است» خون بلشویکی او به جوش می آید و چنین می گوید: «... وی (یعنی مکّی) و کسانی که مانند وی می اندیشند ارزش واقعی روابط دوستی شوروی و ایران را نمی شناسند و نمی دانند این روابط در حفظ استقلال ایران چه اندازه مؤثر است(!!)... آنها سعی می کنند با این کار خودشان در نزد امریکا و انگلستان برای ایران امتیازاتی کسب کنند...!» و دست آخر هم می گوید «... این بود زندگی نامهٔ کوتاهی از مکّی نمایندهٔ جناح در حال نابودی ملی بورژوازی ایران... مؤلف آثار ادبی، سیاسی فراوان...».

بطور خلاصه بگویم نوشتهٔ «داروژنکو» دارای تناقض بسیار است که خوانندهٔ منصف آشکارا این تناقضات را در می یابد. در اینجا به هیچ وجه قصد پاسخ گوئی به تمام ادعاهای وی را ندارم چون آن نویسنده پرورش یافتهٔ مکتب کمونیستی است و عینکی برچشم او زده‌اند که همه چیز و همه کس را از ورای آن می بیند و ارزیابی می کند و محاجّه با او نتیجه ای ندارد و واقعاً اینطور معتقد است که «استقلال ایران» وقتی حفظ می شود که زیر یوغ شوروی باشد و ارتش سرخ با همه قدرت و توانش آن را چون جوجه ای زیر پر خویش بگیرد و از چشم زخم امریکا و انگلیس و فرانسه و... حفظ کند آن گونه که اکنون ملّت افغانستان از نعمت این استقلال بهره‌مند شده است(!!) و لهستان و چکسلواکی و چند کشور دیگر سالهاست به این استقلال رسیده‌اند(!)

با این اعتقاداست، که وقتی من در یکی از مقالاتم که در باختر امروز چاپ شده

می‌نویسم: «مبارزهٔ ما با امپریالیسم انگلستان نباید موجب گردد که به آغوش کمونیزم برو یم» به مذاق او خوش نیامده و از آن انتقاد می کند.

برای آنکه خوانندگان را با گوشه‌ای از مبارزات خود آشنا کنم، ذیلاً یکی از نطقهای خود را در مجلس شورای ملی درج می کنم تا روشن شود چرا این صحبتها که مورد توجه میهن‌پرستان قرار می گرفت به مذاق نویسندهٔ مقاله و امثال او خوش نیامده است:

نقل از صورت مشروح مذاکرات مجلس
روز یکشنبه ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰

«... امروز یک وظیفه وجدانی بنده را وادار کرد که بنام ملت ایران یک عرایضی اینجا بسمع جهانیان و ملل آزاد جهان و آنها که به‌دروغ و تزو یر دعوی آزادی‌طلبی و حمایت از ملل ضعیف را می کنند برسانم. متأسفانه برخلاف آنچه را که روزنامه‌های امریکا (که گاهی بعضی از آنها هم به ما نیش می‌زنند) و مبارزات اخیرملت ایران را هم‌سنگ مبارزاتی که در اواخر قرن هیجدهم ملت امریکا برای بدست آوردن آزادی خودشان می کردند جلوه‌گر می‌ساختند و همیشه سیاسیون امریکا در دنیا ندا می‌دادند که ما از ملل ضعیف پشتیبانی می کنیم و در دو نوبت که وارد جنگ شده‌ایم برای تأمین آزادی ملل ضعیف و بسط دموکراسی در دنیا بوده و هیچوقت در امور داخلی هیچ کشوری مداخله نمی کنیم، دیروز سیاسیون امریکا و وزارت خارجه امریکا برخلاف آنچه را که تاکنون مدعی بوده‌اند در امور داخلی کشور ایران که یک کشوری است آزاد و مستقل مداخله کردند (صحیح است) ما تصور می کردیم که بعد از آزمایش ۸ ماه مداخلات در حکومت رزم‌آراء دولت امریکا لااقل از تجربیات تلخی که نصیبش شده است درس عبرت گرفته و همواره از افکار عمومی ملت ایران پشتیبانی خواهد کرد و لااقل اگر پشتیبانی نکند به کمک شرکت غاصب نفت به‌جنگ ملّت ایران نیاید. برای ما از اینکه امریکا اعلامیه بدهد یا ندهد کمترین ارزشی ندارد (صحیح است) برای اینکه مجلس شورایملی و سنای ایران که قانون ملّی شدن نفت را بتصویب رسانیده‌اند، ضامن این تصو یب، ۱۸ میلیون جمعیت ایران است. (تیمور تاش ــ نه آقا، ۱۸ میلیون ملت ایران ضامن این تصمیم نیست.) آقای تیمور تاش ضامن این تصمیم هستند.

تیمور تاش ــ نه آقا، بدبختانه خود آقا هستند.

کشاورز صدر ــ امروز آقای مکّی عصبانی نشو ید. یک نقشه‌ای هست، خونسردی بکنید.

فرامرزی ــ پس مجلس سنا و مجلس شورایملی که رأی داد ملت ایران پشت سرش نیست؟

دکتر بقائی ــ به‌اتفاق آراء تصویب شد خودشان هم رأی دادند.

تیمور تاش ــ بنده رأی ندادم.

دکتر بقائی ــ پس تا حالا شما را بحساب نگذاشته بودیم.

مکّی ــ بهرحال ضامن استقلال هر ملّتی افرادی هستند که در آن کشور زندگی می کنند، ضامن استقلال ملت ایران هم جمعیتی است که در آن زندگی می کنند و به‌کرّات نشان داده شده است که در مواقع خطیر و بحرانی ملت ایران از جان و دل و حتی با تمام قوا تا آخرین قطره خون خودش ایستادگی کرده است (صحیح است) و اکنون هم با تمام قوا ایستاده‌ایم و جواب این اعلامیه را رسماً و عملاً به‌دنیا نشان خواهیم داد. (صحیح است) اگر دولت امریکا نخواهد از گذشته درس عبرت بگیرد و باز در امور داخلی ملت ایران مداخله کند (تیمور تاش ــ خود را در آغوش ملت شوروی خواهیم انداخت) آن شما هستید که خود را در آغوش دولت شوروی می اندازید **برای ما شوروی، امریکا و انگلیس یکسان است** هر کس به‌استقلال و حق حاکمیت ملّی ایران احترام بکند ما نیز احترام متقابل خواهیم داشت (صحیح است) و هر کشوری خواه شوروی، خواه انگلیس، خواه امریکا یا هر کشور دیگری می خواهد باشد به‌اندازهٔ سر سوزنی به‌استقلال ما لطمه وارد آورد ما بزرگترین دشمن او خواهیم بود (احسنت ــ صحیح است) ولی امریکا و انگلیس با این مانورها می خواهند ملّت ایران را به‌آغوش شوروی بیندازند. وقتی که ملت ایران راه را از هر طرف بر خود مسدود دید آنوقت است که زمینه برای کمونیسم و انقلاب آماده می‌شود و این امریکا و انگلیس است که می خواهد ملت نجیب ایران را برخلاف آمال و آرزوی قلبیش بطرف کمونیزم سوق بدهد (غلامرضا فولادوند ــ بطرف کمونیزم آن وقت هم سوق نمی‌دهد) امّا باید در مورد یادداشت اخیر دولت انگلستان بگو یم که قانونی است که از تصویب مجلس ایران گذشته است و ما از حق حاکمیت ملّی خودمان استفاده کرده‌ایم. انگلستان می‌تواند مدعی بشود که یک ملّتی را به‌زندان بیندازد و بگو ید برای این به‌زندان انداخته‌ایم که به‌زور قرارداد تحمیل کرده بودیم. ایران یک انبار باروت بین‌المللی است، دنیا و آزاد مردان دنیا متوجه باشند که به‌این انبار باروت کبریت نزدیک

نکنند، اگر کبریتی به‌این انبار باروت نزدیک شود امپراطوری بریتانیا از بین خواهد رفت، در این آتش آنها زودتر از ملت ایران خواهند سوخت. در یکی از جراید امروز دیدم که بعضی از مراجع تقلید صراحتاً اظهار عقیده کرده‌اند که هرگاه تهدیدات انگلیس که جنبهٔ هو و تبلیغ و ارعاب ملّت ایران را دارد بخواهد جنبهٔ عمل بگیرد فتوای جهاد خواهند داد و امروز در این زمینه پیامی از طرف حضرت آیت‌الله کاشانی در فتوای جهاد مشاهده کردم. بنابر این سعادت ملت ایران برای پاره کردن زنجیر استعمار شرکت غاصب نفت ایران است که تا آخرین قدم در مقابل این قبیل تبلیغات و این قبیل حملاتی که به ملت نجیب ایران می‌شود ایستادگی کند و تا آخرین قطرهٔ خون خود ایستاده‌ایم و نفت را بتمام معنی ملّی خواهیم کرد و این قانون را بصورت اجرا و عمل در می‌آوریم (صحیح است) (فقیه‌زاده ــ ملّی شده، باید اجرا بشود) بلی ملّی شده است باید اجرا بکنیم و بهیچ نحوی از انحاء اجازه نخواهیم داد که شرکت غاصب نفت بنحوی از انحاء بساط عملیات بهره‌برداری را در ایران ادامه دهد. نفت ملّی شده است و باید تمام عملیات اعم از اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری در دست دولت و ملت ایران قرار گیرد (صحیح است) بنابر این اباطیلی که اکتشاف و استخراج در دست ملت ایران باشد ولی تصفیه و صدور نفت در دست شرکت نفت انگلیس و ایران باشد این یک حرف پوچی است که ما هیچ گونه زیر بار این حرف نخواهیم رفت (صحیح است) و تا آخرین قدم هم مقاومت خواهیم کرد (صحیح است) و بطوری که در جراید خواندم آزاد مردان تهران و اجتماعات آزادیخواه طهران روز سه‌شنبه بعد از ظهر بعنوان ابراز تنفر و انزجار نسبت به‌رویهٔ دولت امریکا و یادداشت اخیر دولت انگلیس در این میدان بهارستان تظاهراتی خواهند کرد و این تظاهرات در روز سه‌شنبه نشان می‌دهد که مردم تهران تا چه اندازه با ادامه عملیات شرکت نفت در ایران مخالف هستند. چنانکه همواره مردم تمام ایران و تمام شهرستانها نشان داده‌اند که با هر نوع عملیات شرکت نفت که تاکنون ظرف این پنجاه ساله به‌بدبختی و بیچارگی ملت ایران تمام شده است مخالفند و با تمام قوا برای پاره کردن این زنجیر قیام و اقدام کرده‌اند. بنابر این نه ملت ایران از آن یادداشت‌ها هراس دارد و نه برای این‌ها کمترین ارزشی قائل است و نه آن حکمیت را می‌پذیرد زیرا ما از حق حاکمیت ملّی خودمان استفاده کرده‌ایم و نمی‌توانند به ما بگویند که شما نباید از حق حاکمیت خود استفاده نمائید و مستقل باشید. ما مستقلیم و آزاد و برای هر کشور مستقل و آزادی حق حاکمیت ملّی مسلّم است و ما از همان حق استفاده خواهیم کرد».

پس از بیانات فوق‌الذکر سناتور خواجه نوری در جلسهٔ رسمی مجلس سنا مطالبی در رد این بیانات نموده بود که در جلسهٔ بعد یعنی در جلسهٔ ۱۴۹ مورخ ۵شنبه دوم خرداد در تأیید بیانات جلسهٔ گذشته چنین گفته‌ام:

نقل از صورت مشروح مذاکرات مجلس
جلسه ۱۴۹ مورخ ۵شنبه ۲ خرداد ۱۳۳۰

رئیس ــ آقای مکّی

مکّی ــ بنده قبلاً باید از همکار محترم آقای سرتیپ شیبانی تشکر بکنم که وقت صحبت خودشان را به بنده واگذار کردند تا مطالبی را که لازم است بعرض مجلس شورای ملی برسانم و به‌عقیدهٔ خودم کمال ضرورت را دارد که بنده عرایضم را به اطلاع مجلس رسانیده باشم. در جلسهٔ گذشته بنده یک عرایضی اینجا پشت تریبون مجلس کردم و همهٔ آقایان سابقه دارند که اگر کسی بخواهد از طرف کمیسیون مربوطه‌اش به‌عنوان مخبر یا منشی یا رئیس کمیسیون یا هر چیز صحبت بکند، در موقعی که آن موضوع مطرح است در دستور، صحبت می‌کند و هر کس خارج از دستور یعنی نطق قبل از دستور بکند عقیدهٔ خودش است که بیان می‌کند. (صحیح است) در جلسهٔ گذشتهٔ سنا آقای خواجه نوری اظهار محبتی به‌بنده فرمودند و بنده را آدم وطن پرستی قلمداد کردند. بنده از لطف ایشان تشکر دارم ولی یک بیانی کردند که بیانی که بنده کرده‌ام از طرف کمیسیون نبوده است و مخبر هیئت مختلط نبوده است بنده می‌خواستم از اینجا به ایشان و سایر آقایان نمایندگان محترم سنا که در جلسهٔ خصوصی هم مطالبی گفته‌اند عرض کرده باشم که عرایضی که بنده در جلسه گذشته از اینجا به اطلاع همکاران محترم رسانیدم عقیدهٔ ۱۸ میلیون جمعیت این مملکت بوده است. همان جمعیتی که یک نمونه‌اش و یک مقدارش در روز سه‌شنبه در این میدان بهارستان آمدند و در آن هوای گرم چند ساعت در نهایت آرامش و در نهایت وطن‌پرستی و بردباری ابراز احساسات نسبت به‌مداخلات بی‌رویه آمریکا و انگلیس در امور داخلی ایران کردند (صحیح است) و روی همین زمینه تلگرافاتی هم از شهرهای مختلف ایران شده است که بنده نمی‌خواهم با خواندن آنها وقت مجلس را گرفته باشم ولی یکی دو نمونه‌اش را از دورافتاده‌ترین نقاط مملکت است اینجا قرائت می‌کنم. می‌گوید جناب آقای مکّی نماینده واقعی و با شهامت جبههٔ ملی نطق دیروز جنابعالی

پاسخ یادداشت دولت متجاوز و غاصب انگلیس در مجلس شورای ملی آخرین ندای ۱۸ میلیون ملت رنجدیده ایران بود که به‌گوش جهانیان رسید اجازه فرمائید بنام یک فرد ایرانی به‌جنابعالی تبریک بگویم مطمئن باشید نام پر افتخار... چنین و چنان الی آخر. این تلگراف از تربت‌حیدریه بود. تلگرافی از شاهرود رسیده است که به‌آقای فولادوند نماینده محترم شاهرود نشان دادم در همین زمینه است تلگرافی از تهران از بازار رسیده است می‌گوید حضور محترم جناب آقای مکّی فدوی حاجی منصوری با جمعیت سه هزار نفری چهار سوق بزرگ به‌نطق پریروزتان که بی‌شباهت به بیانات جد بزرگوارتان حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نبوده باعث افتخار و سربلندی عموم ملت بخصوص اینجانبان گردیده همان طوری که نسبت به‌حفاظت منزل و روزنامه شاهد آقای دکتر بقائی کوشش نموده حاضر به فداکاری هستیم و جاناً و مالاً در اطاعت اوامر جنابعالی ساعی هستیم. تلگراف دیگر می‌نویسد نطق مستدل (یکی از نمایندگان از کجا تلگراف شده) از تهران از آقای حسین کبیر وکیل دادگستری نطق مستدل و شجاعانه دیروز شما در مجلس مطابق افکار عمومی بیان شده ملت پشتیبان شما و دولت آقای دکتر مصدق است. خواهشمندم تبریکات مرا بپذیرید. اینها را بنده تقدیم مقام ریاست می‌کنم که عیناً به‌مجلس سنا بفرستند و چون حفظ حقوق نمایندگان مجلس شورایملی با مقام ریاست مجلس شورای ملی است مطلبی را امروز بنده عرض کردم از این جهت بود که در جلسه گذشته مجلس سنا اظهاراتی شده بود و همچنین در جلسهٔ خصوصیشان هم بیاناتی کرده بودند که لازم دانستم این مطالب را عرض کنم وکیل مجلس شورایملی و مجلس سنا هر نماینده‌ای آزاد است آنچه را که به‌فکرش می‌رسد در راه سعادت ملت بیان بکند این حرفهائی که از پشت پرده سنا گاهگاهی به گوش می‌رسد بنده تا کنون نمی‌خواستم باعث ایجاد اختلافی بین سنا و شوری باشم. همین قدر خواستم عرض کنم بنده به خیلی از شخصیت‌های سنا احترام می‌گذارم و شخصیتشان را در خور ستایش می‌دانم ولی گاهگاهی هم از پشت پردهٔ سنا نغمه‌هائی به‌گوش ما می‌رسد که اگر زیاد هم بخواهند اصرار بکنند بنده پرده‌ها را بالا می‌زنم و آنچه را که نباید فاش بکنم فاش خواهم کرد و آنچه را که در مجلس شورایملی بعرض نمایندگان رساندم عقیده ۱۸ میلیون نفر ملت ایران بوده بنده یک شخصیت دارم که عضو جبهه ملی و دبیر جبهه ملی هستم یک شخصیت دارم که نماینده مجلس هستم، یک شخصیت دارم که مخبر هیأت مختلط نفتم، یک شخصیت هم دارم که مخبر کمیسیون نفت مجلس شورایملی هستم. آن‌روزی که اینجا عرض کردم آنچه را که گفتم عقیده ۱۸

میلیون جمعیت این مملکت بود حالا هر طوری می‌خواهند حساب بکنند بکنند (امینی ــ آقای خواجه نوری هم با شما همعقیده‌اند. سوءتفاهمی شده) اجازه بفرمائید یک مطلبی را هم می‌خواستم عرض کنم راجع به‌شناسائی دولت یهود. جبهه ملی از اول موافق نبود و نیست و آن‌روز هم گفتم که پولهائی که گرفته شده که دولت یهود را برسمیت شناخته‌اند و این‌قدر وقیحانه بوده است که این پولها با چک رد و بدل شده است.

اردلان ــ اگر اطلاع دارید بفرمائید.

یکی از نمایندگان ــ این پولها را کی گرفته؟

مکی ــ رئیس دولت وقت

«داروژنکو» نویسندهٔ «انستیتو خلقهای آسیا» در ضمن شرح حالم مرا طرفدار سیاست امریکا معرفی کرده است. البته در آثار من در مواردی به ناگزیر سخن از بعضی شخصیت‌های امریکائی رفته است.

مثلاً در تاریخ بیست ساله، از پاسکرویل معلم مدرسهٔ امریکائی در تبریز تجلیل شده است که با مشروطه‌خواهان همکاری کرد و در جنگ با قوای محمدعلی شاه کشته شد؛ و نیز از خدمات مستر شوستر امریکائی که به سمت مستشار مالی در ایران خدمت کرد و ژاندارمری را تأسیس نمود تقدیر به عمل آمده است؛ نیز از خدمات مستر جردن که مدرسهٔ امریکائی را در تهران تأسیس نمود ستایش شده است؛ و بالاخره به دورهٔ اول خدمت دکتر میلیسپو در ایران و سر و صورتی که به تشکیلات وزرات دارائی داده است با نظر مثبت نگریسته شده و در عین حال دورهٔ دوم خدمت او در زمان جنگ جهانی دوم شدیداً مورد انتقاد قرار گرفته است.

گویا نویسندهٔ فوق‌الذکر از این‌گونه مطالب اتخاذ سند کرده است و گرنه در هیچ مورد دیگری، چه در آثارم و چه در مطبوعات و چه در دورهٔ نمایندگی مجلس و نطقهایم از سیاست امریکا جانبداری نکرده‌ام بلکه علیه سیاست آنها مکرر بحث نموده‌ام، حتی در مورد وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ شدیداً به سیاست امریکا در ایران حمله کرده‌ام که در جلد پنجم کتاب سیاه ذکر شده است. معلوم نیست این نویسنده از کجا استنباط کرده است که: «حسین مکّی همّ خود را بر این مبذول داشته که هیأت حاکمه را قانع نماید تا به سیاست امریکا متکی شده و تکیه‌گاه مستحکمی برای خود برگزیند(!!)... تمام فعالیت وی در ظرف سالهای ۱۹۴۰ به بعد مؤید این نظراتست(!!)».

در جای دیگر نویسنده اظهار عقیده می‌کند که: «مکّی مخالف حرکات

دموکراتیک است و مخالف هر گونه نهضت و تشکیلات از پائین است...» این مطلب را بلافاصله چنین توجیه می کند که چون «...مکّی اقدام جنگلیّون را بر ضد دستهٔ دیگر از انقلابیون (به رهبری احسان الله خان، حیدرخان و خالوقربان) که می خواسته اند گیلان را از ایران جدا نمایند، تأیید می کند و مخالفت با آنها را مورد موافقت قرار می دهد. در صورتی که نهضت گیلان برروی پایه های دموکراتیک گذارده شده و در آن کمونیست های ایران و مردم شرکت مؤثر داشته اند».

ملاحظه می شود چون مکّی با جدا شدن گیلان از ایران بوسیلهٔ کمونیستها مخالف است پس مخالف حرکات دموکراتیک و مخالف تشکیلات از پائین می باشد!! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

خلاصهٔ کلام آنکه قسمتهائی از مطالب مورد ادعای «داروژنکو» به هیچ وجه مورد تأیید اینجانب نیست و نمی تواند مورد استناد هیچ مؤسسه یا نویسنده ای قرار گیردو به درد همان نشریات کمونیستی می خورد.

* * *

تا اینجا هر چه گفتیم در بارهٔ جلد اول و دوم و سوم بود، اما مدتّی این مثنوی تعطیل شد اولاً اشتغال نگارنده به امور سیاسی و پارلمانی و ثانیاً مساعد نبودن فضای دموکراسی در ایران، چاپ و انتشار مجلّدات چهارم به بعد را به عهدهٔ تأخیر افکند. بدیهی است در این مدّت از ادامهٔ کار تهیهٔ اسناد و نوشتن مطالب منفک نبودم و به محض اینکه امکان انتشار مهیّا شد دنبالهٔ مجلّدات تاریخ بیست سالهٔ ایران در اختیار هم مهینان قرار گرفت.

جلد چهارم به نام «آغاز سلطنت دیکتاتوری پهلوی» که از آغاز تحلیف و تاجگذاری رضاشاه شروع می شود و با خاتمهٔ مجلس دوره ششم پایان می یابد، در سال ۱۳۶۱ منتشر گردید.

جلد پنجم با عنوان «استحکام دیکتاتوری رضاشاه پهلوی» در سال ۱۳۶۲ منتشر شد. این جلد تماماً شرح تمهیداتی است که رضاشاه برای استحکام دیکتاتوری و برقراری حکومت ترور و وحشت بکار می بندد که شرح کشتن مدرس، فرخی یزدی و سردار اسعد جزئی از آن است.

جلد ششم که در ۱۳۶۲ انتشار یافته «استمرار دیکتاتوری رضاشاه پهلوی» نام دارد. در این جلد هم از کشتارها و تمهیدات رضا شاه به منظور استمرار قدرت مطلقهٔ

خود و جمع‌آوری املاک و ثروت، سخن رفته است. مطالب این مجلد تا وقایع سالهای جنگ دوم جهانی ادامه می‌یابد که در این سال پایه‌های قدرت رضاشاه متزلزل می‌شود... و

جلد هفتم به وقایع شهریور ۱۳۲۰ و سقوط دیکتاتوری پهلوی اختصاص یافته است که در سال ۱۳۶۳ منتشر گردید.

اینک جلد هشتم یعنی جلد پایانی این دوره تاریخ در دسترس عاشقان حقیقت قرار دارد.

خوانندهٔ عزیز، تهیه و تدوین و نگارش هشت جلد «تاریخ بیست سالهٔ ایران» کاری غول‌آسا و عظیم بود. روزی که نگارش آن را آغاز کردم جوانی بودم پر شور و نشاط و سلامت و پر انرژی، اکنون که کار چاپ آن به پایان می‌رسد، سالهای کهولت را، با کوله‌باری از خاطرات افتخارآمیز از مبارزات جانانه در راه اعتلای ایران و مبارزات ضد استعماری، می‌گذرانم.

آری، تدوین تاریخ بیست سالهٔ ایران نیم قرن از بهترین سالهای زندگی مرا در بر گرفته است. اکنون که خدای بزرگ توفیق آن را به من داد که شادی انتشار آخرین مجلد این دوره تاریخ را احساس کنم، از پیشگاهش مسألت دارم توفیق و مجال اتمام دورهٔ «کتاب سیاه» را نیز که چهار جلد آن منتشر شده است به من بدهد.

نکته‌ای را که میل دارم در پایان این مقدمه باز هم با خوانندگان در میان بگذارم اینست که از ابتدای شروع به نگارش این دوره تاریخ و نیز «کتاب سیاه»، به رأی‌العین می‌دیدم که روزی افرادی از انتشار حقایق تاریخی ــ که بالطبع به مذاق آنان تلخ است ــ ناراحت و آزرده خاطر شوند و در صدد پاسخگوئی یا قلب حقیقت به نفع خود یا احیاناً فحاشی برآیند. این پیش‌بینی را در مقدمهٔ جلد اول تاریخ بیست ساله و مقدمهٔ جلد چهارم کتاب سیاه یادآور شدم.

بدیهی است نویسندهٔ تاریخ مخصوصاً تاریخ معاصر باید انتظار داشته باشد وقتی در بارهٔ افراد و اشخاصی پلید که صرفاً روی حبّ جاه و مقام، به پیروی از نهاد و سرشت خویش مرتکب خیانت یا جنایتی تاریخی می‌شوند، حقایقی بنگارد، آن اشخاص یا اعقاب آنان را خوش نخواهد آمد و عصبانی می‌شوند و به لطایف‌الحیل درصدد تطهیر خویش بر می‌آیند.[1]

---

۱ ــ کما اینکه مطالبی که در جلد چهارم و پنجم در شرح فجایع سرتیپ جان محمدخان در ←

بی‌مورد نمی‌بینم که در پایان این مقدمه چند سطر از مقدمهٔ جلد اول را تکرار کنم:

«... نگارنده یقین دارد که پس از نشر این کتاب کسانی که از کشف حقایق تاریخ بیزار و نگرانند با من مخالفت خواهند کرد و آزرده خاطر بر من خواهند تاخت. ولی نگارنده جز حقیقت هدفی نداشته و همواره مدافع حق بوده و در پاسخ این اشخاص به ذکر این اصل مهم قناعت می کنم که ملت قضاوت می کند و آیندگان در پیشگاه حقیقت سر تعظیم فرود خواهند آورد.»

و چه مناسب است که چند بیت از شعر مشهور وثوق الدوله پایان‌بخش این مقدمه باشد.

گر روی زشت، زشت نماید در آینه — مرد حکیم خُرده نگیرد بر آینه
نقش تو در زمانه بماند چنانکه هست — تاریخ حکم آینه دارد هر آینه
سیمای نغز و صورت موزون طلب مکن — چون می‌نهی مقابل روی خر آینه
در خجلت است بر حسب اقتضای طبع — از عکس روی مردم بد گوهر آینه
زین دیو سیرتان بهایم طبیعتان — دعوی مردمی نکنند باور آینه

مردادماه ۱۳۶۴

تهران ــ حسین مکّی

→

خراسان و فجایع پدر او علاء الدوله که سلسله جنبان خاندان امیر علائیها می باشد، به نقل از نوشتهٔ شاعر و دانشمند توانا، مرحوم ملک الشعرا بهار درج گردید، موجب عصبانیت یکی از اعقاب همین خاندان یعنی شمس الدین امیرعلائی شد. و او را چنان دیوانه‌وار برانگیخت که ضمن دو جلد کتاب نگارنده و نیز ملک الشعرا بهار را هدف هتاکی و فحاشی بی شرمانه قرار داد ولی به مصداق شعر سعدی که می گوید:

تو پاک باش و مدار ای برادر از کس باک — زنند جامهٔ ناپاک گازران بر سنگ

و یا به قول مولوی: «مه فشاند نور و سگ عوعو کند» از ادامهٔ کار باز نایستادم.

(پاره‌ای از هرزه درائیهای امیرعلائی در مقدمهٔ جلد چهارم کتاب سیاه پاسخ داده شده و در مجلدات بعدی نیز با ارائه اسناد و مدارک پاسخ داده خواهد شد.)

قوانین غلاظ و شداد

در دوران سلطنت رضاشاه قوانین عجیب و غریبی از مجالس مقننهٔ ایران گذشته است که اغلب این قوانین برخلاف نص صریح چند اصل قانون اساسی بوده است که هم رضاشاه و هم نمایندگان در مجلس بحفظ آن قسم یاد کرده بودند.

پاره‌ای از این قوانین علاوه براینکه مغایر با قانون اساسی بوده برخلاف شرع اسلام (اعم از اهل سنت و جماعت) و برخلاف تمام مذاهب آسمانی (یهود و نصاری) هم بوده است مانند قانون فروش املاک وقف.

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد
که می حرام ولی به ز مال اوقاف است
(حافظ)

تصرّف در املاک وقف

تا آنجا که تاریخ گواهی می دهد تصرّف در اموال و املاک وقف نامیمون و مشئوم بوده است و کسانی که تصرفاتی برخلاف نظر واقف نموده‌اند دچار سرنوشت های بسیار عجیب و هولناک و عبرت انگیزی گردیده‌اند.

اولین کسی که اقدام به تصرف اموال و املاک وقف در تمام ایران کرده نادرشاه افشار بوده است. وی پس از فتح هندوستان ومراجعت به ایران، لشکر به داغستان کشید و پس از آن در سال ۱۱۵۶ تقریباً با ۳۰۰ هزار سپاهی سوار و پیاده بجنگ با دولت عثمانی به بین النهرین حمله برد و پس از تصرف

بعضی از شهرهای عراق منجمله شهر نجف به اصفهان بازگشت. روزی در عمارت عالی قاپو مشرف برمیدان شاه نشسته بود دید یک کسی با کبکبه و جلال خاص در میدان بزرگ حرکت می کند. پرسید این شخص کیست و چه کاره است؟ گفتند این صدرالصدور و رئیس کل اوقاف ایران است.

نادرشاه امر داد که تمام موقوفات را تصرف کنند و آن را جزو خالصهٔ دولت قرار دهند و عایدات آن به خزانه دولت بیاید. پس از اجرای این امر طولی نکشید که نادرشاه در جنگل مازندران بین سواد کوه و علی آباد بقتل رسید و دو مرتبه موقوفات به حال اولیه بازگشت.

دستبرد به خزانهٔ آستان قدس رضوی (ع)

دومین کسی که در اموال وقف تصرفاتی کرده سالار در شهر مشهد بوده است.

حسنخان سالار با کمک انگلیسیها در مشهد قیام کرده و با دولت یاغی شده و مدتها با قوای دولتی در جنگ بود. می شنید که حقوق سر بازان دولتی مرتباً می رسد و برای فرماندهان و سرکردگان اردوی دولتی و افرادی که از خودشان رشادت و جلادتی بمنصه ظهور رسانیده بودند نشان و خلعت و شمشیر مرصع و سایر عطایا داده می شود، و بهمین جهت روحیهٔ قوای دولتی بسیار خوب است. علت آنهم اینست که در مقابل فتوحات به آنان پاداش های نقدی اعطا می شود. اما در این موقع وی کیسه اش خالی بود و از محلی جز خزانهٔ آستان قدس رضوی (ع) نمی توانست مقصود و منظور خود را عملی سازد، بنابراین دستور داد در خزانهٔ آستان قدس را شکسته و آنچه طلا و نقره در آنجا بدست آرند به ضرابخانهٔ مشهد برده سکّه نمایند.

سالار برای اجرای این مقصود به یکی ازسران سپاه خود به نام سردار باقر فرمان داد، او هم با عده‌ای از سپاهیان تحت امر خود به آستانه قدس شتافته و به

یکی از آن سپاهیان دستور داد قفل در خزانه آستان قدس رضوی (ع) را بشکنند، آن شخص بطوریکه ناسخ التواریخ نوشته است چنین جواب داد: «من در آستانی را که ملائک پاسبانی کنند این جسارت نتوانم کرد و خسارت دو جهانی نتوانم اندوخت.» باقرسردار درخشم شد و با خنجر خود به سینهٔ اوزده که از پشتش سر بدر کرد و مرد. آنگاه به در خزانه شتافت و آن را شکسته وارد خزانه شد و هر چه از طلا و نقره در آنجا یافت برداشته بیرون شد، هنگام عبور از بام آستانه قدس رضوی (ع) ناگهان با گلولهٔ توپی که از اردوی دولتی بطرف شهر شلیک شده بود مواجه گردید و بهمان مکانی که او با خنجر خود به سینهٔ همان فردی که امتناع از امر او کرده بود خورد و یک نیمه تن او را ببرد. خدام آستان قدس و همچنین عده ای از علمای بزرگ آن شهر هم نسبت به تصرف در اموال آستان قدس اعتراض کردند و امام جمعه مشهد از این تصرف در خزانه آستانه برآشفت و نامهٔ محرمانه ای در مورد دستبرد به خزانهٔ آستان قدس به حسام السلطنه فرمانده اردوی دولتی نگاشت، ولی مأمورین سالار قاصد او را گرفته ضمن کاوش بدنی نامهٔ امام جمعه را بدست آورده و نزد سالار بردند. سالار متوجه شد که عده ای از علما ومردم نسبت به این عمل یعنی تصرف و سرقت اموال آستانه قدس رضوی (ع) ناراحت شده و با سلطان مراد میرزای حسام السلطنه در ارتباط هستند. برای عبرت و ارعاب سایرین امر داد امام جمعه را توقیف کنند و در حدود چهار هزار تومان از اموال او را به مصادره گرفت.

یکی دیگر از علماء به نام حاج میرزا هاشم را نیز توقیف کرد و میرزا صادق ناظر آستان قدس و حاجی میرزا عبدالوهاب مشرف و حاجی میرزا کریم وکیل و میرزا محمدتقی متولی باشی را نیز گرفته محبوس کرد.

چون از این عده که مخالف شکستن در خزانهٔ آستانه و تصرف در اموال آن بودند بپرداخت، لاجرم سالار ذخیره غلات و حبوبات را به لشکرخودتقسیم کرد و قندیل های طلا و نقره و دیگر اسباب و آلات زرین و سیمین رابه دارالضرب مشهد فرستاده سکه زدند و برسواران ترکمان و سایر افراد سپاه خویش بنام

مواجب تقسیم کرد؛ و چون از عاقبت اینکار اندیشناک و از مخالفت مردم هراسناک بود هر چه از اموال موقوفات می گرفت ادای آن را برذمه و عهدهٔ علمای محبوس می گذاشت و قبضی به مهر و امضای آنان گرفته به خدام آستانه می سپرد.

پس از یکی دو ماه مشهد بتصرف حسام السلطنه در می آید و سالار ودو برادرش و دو پسرش دستگیر و زندانی می شوند. منشوری بحسام السلطنه صادر می شود که سالار را به کیفر گناهانش اعدام کند.

پس از صدور این فرمان حسام السلطنه دستور داد یکنفر به چادری که سالار و دو برادر و دو پسرش محبوس بودند رفته آستین محمدعلیخان برادر سالار را گرفت که بر خیز کسی در پشت چادر تو را طلب می کند و با توسخنی دارد. او را ببرد و به جهان دیگرش فرستاد، دیگر بار آمده دست امیر اصلان فرزند سالار را گرفت. وی روی با پدر کرده گفت می دانی مرا بکجا می برند؟ سالار چون این حرف از فرزند شنید فریاد برکشید و با ناخن یک چشم خود را کور کرد.

پس از خاتمهٔ کار امیر اصلان خان نوبت به سالار رسید و او را نیز مقتول ساختند، ۱۶ جمادی الآخر ۱۲۶۶ قمری. برادر دیگر میرزا محمدخان بیگلر بیگی را که قبلاً در سبزوار دستگیر و به پایتخت فرستاده شده بود در میدان پاقاپق (میدان اعدام فعلی) اعدام نمودند.

مردم معتقد بودند که اگر سالار دست به اموال آستانهٔ قدس که وقف بوده نزده بود ناصرالدین شاه نظر به قرابت و نزدیکی که با او داشت از اعدام او صرف نظر می کرد، کما اینکه قبلاً خیال داشت او را در حبس ابد نگاهدارد ولی به او اعتراض شد کسی که باعث اتلاف نفوس بسیاری شده و احترام آستان قدس رضوی (ع) را نگاه نداشته سزاوار نیست به کیفر نرسد.

سومین کسی که در اموال و املاک موقوفه تصرفاتی کرد رضاشاه بود. وی دستور داد در این مورد یعنی تصرف املاک موقوفه قانونی از مجلس بگذرانند، همانطور که در بارهٔ املاک خالصه دولت قانونی بتصویب رسانده بودند.

علت آنهم این بود بطوری که در مجلّدات قبلی گفتیم رضاشاه در بسیاری

از نقاط کشور املاک زیادی را از مردم گرفته بود، مخصوصاً در مازندران تقریباً تمام قراء و قصبات و بلوکات آن ناحیه را متصرف شده بود فقط املاک خالصهٔ دولت باقی مانده بود که در آن مورد هم به وسیلهٔ قانون خاصی بدولت اجازه داده شد کلیهٔ خالصجات را بفروش برسانند و آنچه مورد علاقهٔ رضاشاه بود کمتر از نصف اجارهٔ یکسالهٔ آن املاک خریداری نمود که پس از سقوط رضاشاه در مجلس دوره ۱٤ نسبت به این عمل وزارت دارائی اعلام جرم شد.

در مورد املاک موقوفه هم چون بسیار اتفاق افتاده بود که بین دو ده از املاک رضاشاه یک قریه وقف وجود داشت و نمی توانست املاک خود را بهم متصل کند لذا دستور داد لایحه ای به مجلس دورهٔ ۱۲ برده شود که املاک وقف را هم به فروش برسانند. بنابراین لایحهٔ آن را دولت به مجلس تقدیم داشت. هنگام طرح این قانون همه می گفتند که تصویب این قانون برای رضاشاه نامیمون و مشئوم خواهد بود.

در اردیبهشت ۱۳۲۰ این لایحه به مجلس برده شد و در شهریور ۱۳۲۰ رضاشاه سقوط کرد و دچار آن سرنوشت عبرت انگیز گردید.

پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ یعنی پس از خروج رضاشاه از ایران در بارهٔ قانون فروش املاک موقوفه در جراید بحث و انتقاد شدید در گرفت منجمله کوهی کرمانی مدیر مجلهٔ نسیم صبا از هاشمی نمایندهٔ کرمان در ادوار دیکتاتوری در بارهٔ این قانون و چگونگی طرح و تصویب آن سؤال نموده و وی پاسخ زیر را داده است که بسیار قابل توجه است و می رساند که تصویب قوانین در دورهٔ دیکتاتوری به چه کیفیت بوده است:

سؤال از آقای هاشمی نمایندهٔ سابق کرمان

خواهشمند است نسبت به روحیهٔ وکلای مجلس دورهٔ ۱۲ که خود نیز جزء آنها بودید در موقع طرح لایحهٔ فروش املاک موقوفه که با عقاید مردم ایران

تماس داشت، بفرمائید که مورد نیاز است.

ح ــ کوهی کرمانی مدیر روزنامهٔ نسیم صبا

«نسبت به پرسشی که فرمودید معروض می دارد هنگامی که قانون فروش موقوفات رابه مجلس آوردند اکثریت وکلای حاضر باطرح وتصویب آن موافقت نداشت و به وسائل ممکنه اقدام نمودند که بلکه این قانون از مجلس پس گرفته شود.

مخصوصاً مرحوم حاجی محتشم السلطنه رئیس مجلس خود نیز بهیچوجه موافق نبودودر چندجلسه دراین باب بامجیدآهی وزیردادگستری وهمشیره‌زادهٔ خود مفصلاً صحبت نمود ودریکی ازجلسات باکمال تشدّد وتغیّر بیانی کردو گفت این کار برای سلطنت و مملکت میمنت ندارد. پس از این جلسه گویا وزرائی که آن لایحه رابه مجلس آورده بودند علاجی جز توسل به قدرت شاه فقید برای خود ندیدند. یکی دو روز بعد اعلیحضرت فقید حضوراً (گویا نمایشگاه شرکت کالا) به رئیس مجلس سفارش گذراندن قانون را نمودند واین خبر به وکلا رسید ناچار در کمیسیون مختلط فرهنگ و دادرسی مواد قانون طرح شد. من خود حضور داشتم وزیر دادگستری و وزیر فرهنگ در برابر ایرادات موجه وکلای معترض حرف حسابی نداشتند از اینرو هر گونه ایراد و بلکه حمله همه را متحمل می شدند.

تا آنکه در مجلس مطرح شد در آنجا هم پیشنهادها و بیاناتی شد که گویادر جرائد منعکس نگردید. روی هم رفته مجلس قیافهٔ مساعدی نداشت. هنگام رأی هم جز معدودی که البته اکثریت را تشکیل نمی داد قیام نمی کردند (در بعضی مواد) و این نکته را تصریح کنم این عدم اکثریت انحصار به بعضی مواد همین قانون استثنا داشت زیرا که عده‌ای از وکلابه یادقسم خود بودند و موادی را که از این قانون باقانون اساسی وقانون مدنی مخالفت ونیز باعقیدهٔ ملت ایران بینونت داشت نمی توانستند بدان موادرأی دهندودرهرماده ای هم که اکثریت نمی شد متوجه بودند که مرحوم حاجی محتشم السلطنه جمله «تصویب شده» رانمی گفت.»

جریان جلسه ۹۲ روز یکشنبه ۷ اردیبهشت ۱۳۲۰ مجلس شورای ملی

شور اول لایحه فروش املاک مزروعی موقوفه

رئیس ــ لایحه اجازه فروش املاک زراعتی موقوفه شور اول مطرح است. گزارش کمیسیون های دادگستری و فرهنگ و دارائی قرائت می شود.

گزارش از کمیسیون دادگستری:

کمیسیون قوانین دادگستری با مشارکت کمیسیون های دارائی وفرهنگ لایحهٔ شمارهٔ ۱۷۰۳ دولت راجع به‌فروش قسمتی از املاک موقوفه را مطرح و تحت شور قرار داده با توضیحاتی که آقایان وزیر دادگستری و وزیر فرهنگ بیان نمودند کمیسیون موافقت خود را با لایحهٔ دولت اظهار و اینک گزارش خود را که عین گزارش کمیسیون محترم دارائی است تقدیم مجلس شورای ملی می نماید.

گزارش کمیسیون فرهنگ:

لایحهٔ شمارهٔ ۱۷۰۳ دولت راجع به‌فروش املاک موقوفه زراعتی در کمیسیون فرهنگ با مشارکت کمیسیونهای دادگستری و دارائی تحت شور و مطالعه قرار گرفته پس از چند جلسه مشاوره و مداقه در اطراف آن و توضیحات آقایان وزراء در نتیجه مواد پیشنهادی با اصلاحاتی برای شور اول تصویب و اینک کمیسیون نظریه خود را که اظهار موافقت گزارش کمیسیون دارائی است به‌عرض مجلس می رساند.

گزارش از کمیسیون قوانین دارائی به‌مجلس شورای ملی:

کمیسیون قوانین دارائی به مشارکت کمیسیونهای قوانین دادگستری و فرهنگ با حضور آقایان وزیر دادگستری و وزیر فرهنگ و نمایندهٔ وزارت دارائی لایحهٔ شمارهٔ ۱۷۰۳ دولت راجع به‌اجازهٔ فروش املاک زراعتی موقوفه را در جلسات عدیده تحت شور قرار داده با توضیحات کامل و مفصلی که در اطراف هر یک از مواد آن داده شده اینک گزارش آن برای شور اول تقدیم می شود.

رئیس ــ مذاکره در کلیات است (مخالفی نیست) رأی گرفته می شود به ورود درشورمواد. موافقین برخیزند (اکثر برخاستند) تصویب شد. مادهٔ اول.

ماده ۱ ــ به وزارت دارائی اجازه داده می شود املاک زراعتی و قنوات موقوفه مسلمه عامه را از طریق مزایده برابر مادهٔ دوم و سوم قانون فروش خالصجات اطراف تهران مصوب ۲۰ آبانماه ۱۳۱۶ به فروش برساند.

تبصرهٔ ۱ ــ رقباتی که برحسب نذر یا ثلث یا حبس منافع آنها بطور دائم برای مصارف عامه تخصیص داده شده است در حکم وقف است.

تبصرهٔ ۲ ــ قنواتی که آب آنها وقف برشرب خانه های شهری می باشد مشمول ماده یک نخواهد بود نظارت در دائر نگاهداشتن آنها با شهرداری هر محل است.

رئیس ــ ماده دوم.

مادهٔ ۲ ــ املاکی که تولیت آنها با پادشاه عصر است و املاکی که وقف برآستانهٔ رضوی و مسجد گوهرشاد و آستانهٔ قم و حضرت عبدالعظیم و شاه‌چراغ و شاه‌نعمت‌الله ولی و یا وقف بربیمارستانها می باشد مشمول مادهٔ اول نخواهد بود.

رئیس ــ آقای ملک مدنی.

ملک مدنی ــ عرض کنم یک قسمت املاکی است که یک قسمت آن وقف بربیمارستانها یا مدرسه است و به آنها تخصیص داده شده و یک قسمتهای دیگرش هم هست که مصارف دیگری دارد در کمیسیون هم به آقایان عرض کردم همان طور که در مادهٔ دوم پیش بینی شده است املاکی که وقف بربیمارستانها است مستثنی است عوائد آن قسمت دیگر هم ضمیمه بیمارستان شود و از فروش آن املاک صرف نظر شود و کلیهٔ درآمد او ضمیمهٔ مخارج بیمارستان شود که هم بیمارستان تکمیل شده باشد و هم نظر قسمت مادهٔ ۲ عملی شده باشد از این جهت پیشنهادی هم عرض کرده‌ام و درکمیسیون هم که این نظر عرض شد مورد موافقت واقع شد.

رئیس ــ آقای طباطبائی.

طباطبائی ــ بنده عرض مختصری که دارم این است که در اول ماده

نوشته شده است املاکی که تولیت آنها با پادشاه عصر است مستثنی است. یک قسمت از این مستثنیات هم املاکی است که وقف برآستانه قدس رضوی است که تولیت آن با پادشاه عصر است و در اول این ماده استثنای آن تصریح شده است توضیح بعدی آن دیگر چه لزومی دارد در اصل هم نبوده.

اعتبار (مخبر کمیسیون قوانین دارائی) ــ این همانطور است که می فرمائید ولی گفته شد که از املاک موقوفه آستانهٔ رضوی هم هست که این قید درش نشده بدین جهت ضرر ندارد اضافه شود.

رئیس ــ آقای دکتر طاهری.

دکتر طاهری ــ عرضی ندارم.

رئیس ــ پیشنهاداتی رسیده است خوانده می شود.

مقام محترم ریاست دامت شوکته، ماده ۲ را بشرح زیر پیشنهاد می نماید:

املاکی که تولیت آنها با پادشاه عصر است و املاکی که وقف برآستانهٔ رضوی و مسجد گوهرشاد و آستانهٔ قم و حضرت عبدالعظیم و شاه چراغ و شاه نعمت الله ولی و یا وقف بربیمارستانها و آموزشگاهها و برمقبرهٔ شیخ سعدی می باشد مشمول مادهٔ اول نخواهد بود. معدل

رئیس ــ پیشنهاد دیگر

تبصرهٔ ذیل را به مادهٔ دو پیشنهاد می نماید:

تبصره ــ املاکی که یک قسمت از منافع آن وقف برمصرف بیمارستان و قسمت های دیگر برای مصارف دیگری است کلیهٔ آن املاک که باقی و منافع آن به مصرف بیمارستان مذکور می رسد. بیات

رئیس ــ پیشنهاد آقای هاشمی

مقام ریاست محترم ــ لفظ آموزشگاهها و پس از بیمارستانها پیشنهاد می کنم. هاشمی

رئیس ــ مادهٔ سوم خوانده می شود.

مادهٔ ۳ ــ درآمد موقوفات نامبرده در مادهٔ یک به مصرف تأسیسات خیریه و اجتماعی (مانند بیمارستانها و آموزشگاهها) خواهد رسید.

رئیس ــ پیشنهاد راجع به ماده سوم رسیده است خوانده می شود.

مقام ریاست محترم مجلس شورای ملی

بنده در مادهٔ ۳ پیشنهاد می نمایم که اصل وجوه حاصله از فروش موقوفات در یک بنگاه منافعی اطمینان داری باقیمانده و منافع سالیانه آن بمصرف تأسیسات اجتماعی (مانند بیمارستانها و آموزشگاهها) برسد. شاهرودی.

رئیس ــ مادهٔ چهارم.

مادهٔ ٤ ــ درآمد فروش موقوفات هر شهرستان در درجه اول برای احتیاجات مذکور در مادهٔ ۳ همان شهرستان بمصرف می رسد.

رئیس ــ مادهٔ پنجم

ماده ۵ ــ به متولیان و نظار منصوص یا اشخاصی که تولیت و نظارت آنها مسلم باشد دولت مستمری برابر حد وسط حق تولیت و نظارت سه ساله اخیر را در تمام مدت عمر به آنها خواهد پرداخت.

رئیس ــ پیشنهادی در مادهٔ ۵ رسیده است خوانده می شود:

مقام محترم ریاست مجلس دامت شوکته

مادهٔ ۵ را بشرح زیر پیشنهاد می نماید

به اشخاصی که در موقع اجرای این قانون به سمت تولیت یا نظارت دخالت می کنند به نسبت حقی که در وقف نامه مقرر شده از بهای فروش املاک و قنوات بهره داده می شود و اگر اختلافی در تولیت و نظارت بین اشخاص است بهره در بانک توقیف می شود تا دادنامه از دادگاه نهائی صادر شود. معدل

رئیس ــ آقای انوار

انوار ــ در اینجا بنده به آقای وزیر دادگستری که این لایحه را تنظیم کرده اند عرض کردم دولت متوجه اطراف بوده است ولی یک مسأله است که بعضی از همکاران مجلس به بنده تذکر دادند عرض کردم بعضی املاک است

که متولیان حق التولیه‌شان را نگرفته‌اند یا به اعتبار اینکه خراب بوده است مخارجی کرده‌اند و این ملک را آباد کرده‌اند که بعد نفعش را ببرند یا اینکه قرضهائی داشته است که بالاخره سه سال چهار سال برای پرداخت آن قروض چیزی دریافت نداشته است که بعد از سه چهار سال برداشت کند ماده اینطور تنظیم شده است که دولت مستمری معادل حد وسط حق تولیت و نظارت سه ساله اخیر را در تمام مدت‌عمر به‌آنهاخواهد پرداخت. اینجا خوبست آقای وزیر دادگستری یا آقای وزیر فرهنگ یا آقای وزیر دارائی توضیحی بفرمایند که در همچو صورتی اگر پیش آمد شود نسبت به همچو متولی که این کار را کرده چه خواهند کرد.

وزیر دادگستری ــ قرار بود که در لوایح قانونی صحبت در کلیات کنیم و مقرراتی که مفید به‌حال جامعه باشد توضیح شود فرمایشاتی که آقا فرمودند راجع بود به کارهای خصوصی بعضی آقایان متولیان که محتمل است اینطور عمل کرده باشند که این را هم خود آقا قطع ندارند که واقع شده باشد در هر حال اعم از اینکه این قبیل متولیان باشند یا نباشند این مربوط به‌حساب خرده است که متولی با موقوفه دارد اگر حسابی دارد که رسیدگی می کنند و می دهند و اگر هم رسیدگی شد و معلوم شد که حسابی ندارد دیگر حقی ندارد در هر صورت این مربوط به‌لایحه قانونی ما نیست.

رئیس ــ مادهٔ ششم

ماده ٦ ــ وزارت فرهنگ مکلف است آنچه از مساجد و یا معابد سایر مذاهب که قابل نگاهداری باشد و صورت جزء آنها در آئین نامه تعیین خواهد شد از محل نذورات و عایدات مخصوص خود آنها و یا از اعتباری که برای این منظور در بودجه پیش بینی می شود حفاظت و مرمت نماید.

رئیس ــ ماده هفتم

مادهٔ ۷ ــ موقوفات خاصه در حکم املاک شخصی است و کسانی که مطابق وقف نامه از آن حق استفاده دارند نسبت به حق خود در نقل و انتقال آن

آزاد می باشند.

رئیس ــ آقای طباطبائی

طباطبائی ــ این ماده به نظر بنده صدر و ذیلش با هم سازگار نیست زیرا دو لایحه اصلیه دولت هم این طور نوشته نشده بود نوشته شده است که در حکم املاک شخصی است بعد این قید است که کسانی که مطابق وقف نامه از آن حق استفاده دارند به نسبت حق خود آزاد می باشند یعنی چه؟ مثلاً املاکی که وقف براولاد است اینها مالک بهره هستند و خود ملک را نمی توانند نقل و انتقال بدهند اگر این طور تصویب می کنیم که این موقوفات خاصه در حکم املاک شخصی است می تواند نقل و انتقال بکند، می تواند به فروشد و مثل یک نفر مالک درش ایجاد مالکیت می کنیم وآنچه مالک با ملک خودش می تواند بکند این شخص هم می تواند بکند این صحیح ولیکن اینجا نوشته شده است نسبت به حق خود یعنی آن حقی که وقف نامه به او داده یا این حقی که ما می دهیم کدام یک! ما اینطور تصریح می کنیم که این املاک در حکم املاک شخصی است یعنی مال کسی است که دست اوست اگر اینطور است که می تواند اجاره بدهد گرو بگذارد هر دخل و تصرفی می تواند بکند اگر آن حقی که در وقف نامه است آن مراد است یعنی او را می تواند نقل و انتقال بکند پس نقض غرض شده است پس این املاک باز بصورت خرابی و ویرانی است بنده البته صددرصد با این لایحه موافق هستم برای اینکه حالا با خارج بنده کار ندارم اسم هم نمی برم ولی شاید بعضی از آقایان تفرس بفرمایند که متعلق به کیست در خود تهران در خیابان لاله‌زار که از بهترین جاها است پنج شش هزار متر زمین بنده سراغ دارم که یک همچو اسمی رو یش گذاشته شده که نه می توانند بسازند و نه می توانند آباد کنند و همینطور بحال ویرانی گذاشته شده است و بنده خودم در یک قسمت کوچک مستأجر هستم منظور این است که این املاک از صورت ویرانی بیرون آید و این نمی شود مگر با ایجاد علاقه مالکیت و این هم نمی شود مگر اینکه قیودی که تا اندازه‌ای که صلاح است برداریم و در واقع روح واقف را هم از این قسمت شاد

کنیم و بالاخره از این ماده بنده نمی فهمم چه نتیجه گرفته می شود مقصود چیست اگر مقصود این است که بتواند به فروشد باز نتیجه از این ماده حاصل نمی شود در هر حال به عقیده بنده صدر ماده بایستی اصلاح شود در حکم املاک شخصی است یعنی چه؟ اگر در نظر دارید که مثل املاک شخصی است پس این قسمت که می نویسید نسبت به حق خود عرض کردم نقض غرض شده است و آنچه را که می خواهند عمل نخواهد شد.

وزیر دادگستری ــ بطوریکه نمایندهٔ محترم خودشان هم متوجه هستند و تذکر دادند ملاک این ماده هم همان ملاک عمومی است که برای کلیهٔ لایحهٔ در نظر بوده است غرض آبادانی این املاکی است که به حال و یرانی افتاده است و اسباب خرابی کشور هم هست و باید آباد شود. در اینجا تصور نمی کنم بنده که تفرس کردم و آقایان دیگر هم که تفرس کردند و تفحص فرمودند صدر و ذیلش مخالف هم نیست و همان مقصود را کاملاً می پروراند منتهی چیزی که اینجا هست مادر اینجا خواستیم افراد نسبت به همان حقی که دارند مالکیتشان را تثبیت کرده باشیم نه بیش از آنچه دارند. فرض بفرمائید که چند نفر در یک ملکی شریک هستند اینها نسبت به سهم خودشان حق نقل و انتقال و فروش دارند اگر گفتیم نسبت به سهم خود این دلیل نمی شود که ما خواسته باشیم در این لایحه نقض کرده باشیم اصل مالکیت را برعکس در اینجا می گوئیم این املاک در حکم ملک شخصی است و هر فرد از موقوف علیهم که مطابق وقف نامه ذی حق باشد در این املاک می خواهد می فروشد می خواهد نمی فروشد در هر حال هر مالکی در سهم خودش همانطور که یک عده شرکاء نسبت به یک ملک مشترک عمل می کنند در اینجا هم هر یک از افراد نسبت به این ملک همان عمل را خواهد کرد و البته زائد بر آنچه حق دارند نمی توانند حق عبارت از آنست که در وقف نامه معین شده ما در اینجا نخواستیم حقی زیادتر از آنچه که برای هر یک از اینها مقرر است فرض کنیم فقط خواستیم بگوئیم نسبت به حقی که دارند هر عملی که می خواهند بکنند روی اصل مالکیت می توانند بکنند و این ماده هم صدرش و

هم ذیلش این نظر را می رساند و اشکالی هم ندارد.

رئیس ــ آقای شهدوست.

شهدوست ــ عرض بنده راجع بهمین موضوع بود و آقای وزیر نظر بنده را تأمین فرمودند.

رئیس ــ مادهٔ هشتم:

ماده ۸ ــ وزارت فرهنگ با شراکت وزارت دادگستری برای اجرای این قانون و برای تعیین املاک و بناهائی که مشمول مادهٔ ۲ و مادهٔ۶می باشدآئین‌ـ نامهٔ آنرا تهیه و پس از تصویب هیئت وزیران بموقع اجرا می گذارد.

رئیس ــ آقای انوار.

سید یعقوب انوارــ در اینجا آقای وزیر دادگستری توجه فرمودند و در نظر گرفتند که مادهٔ ۲ بنا ندارد و مادهٔ ۳ است که بنا دارد. مادهٔ ۲ آن‌هائی است که مستثنی است در مادهٔ ۳ می گوید که مخارج و مصارف تأسیسات خیریه مثل بیمارستان و آموزشگاهها است این یک بنا یک بناهائی هم هست که در مادهٔ شش است بعد در مادهٔ هشت می گوید که وزارت فرهنگ با شراکت وزارت دادگستری نظام‌نامه‌ای معین می کند که چه بناهائی است که بایستی بسازند و لذا مادهٔ ۲ اعیان موقوفه است فرمودند نگاه می‌کنیم و بعد اصلاح می‌کنیم یکی را هم اصلاح کردند و قرار شد که در اینجا املاک هم نوشته شود «املاک و بناها» خواستم تذکر بدهم که این مطلب فراموش نشود.

وزیر دادگستری ــ نمی دانم نسخه‌ای که دست آقای انوار است عین همین نسخه است که در دست بنده است یا نسخهٔ قدیمی است یا اینکه اصلاً نسخه‌ای دستشان نیست والا در اینجا قیده شده است که وزارت فرهنگ با شراکت وزارت دادگستری برای اجرای این قانون و برای تعیین املاک و بناهائی که مشمول مادهٔ ۲ و مادهٔ ۶ می باشد آئین نامهٔ آن‌را تهیه و پس از تصویب هیئت وزیران بموقع اجرا می گذارد عرض کنم کلمهٔ املاک که اضافه شده است و راجع به‌ماده ۲ هم همان مادهٔ ۲ درست است (انوارــ در مادهٔ ۲ یک

کلمهٔ بنا نیست) زیرا در مادهٔ ۳ چیزی که مربوط به این قسمت باشد نیست مادهٔ ۳ می نویسد: درآمد فروش موقوفات نامبرده در مادهٔ یک به مصرف تأسیسات خیریه و اجتماعی مانند بیمارستانها و آموزشگاهها خواهد رسید ولی مادهٔ ۲ می گوید املاکی که تولیت آنها با پادشاه عصر است و املاکی که وقف برآستانهٔ رضوی و مسجد گوهر شاد و آستانهٔ قم و حضرت عبدالعظیم و شاه چراغ و شاه نعمت الله ولی و یا وقف بربیمارستانها می باشد مشمول مادهٔ اول نخواهد بود در این مادهٔ هشت هم ما خواسته ایم تکلیف این مستثنیات را معلوم کنیم با مادهٔ ششی که باز در همین زمینه است والا در مادهٔ ۳ چیزی ندارد که در مادهٔ هشت قید کنیم کلمهٔ املاک فقط کسر داشت که ما اضافه کردیم.

رئیس ــ آقای طباطبائی.

طباطبائی ــ در مادهٔ اول تصریح شده است که مجری این قانون وزارت دارائی است اما در این ماده می نویسد که وزارت فرهنگ با شراکت وزارت دادگستری این آئین نامه را تنظیم کند و بعد در آخر آن می نویسد که پس از تصویب هیئت وزیران بموقع اجرا می گذارد یعنی کی؟ یعنی وزارت فرهنگ در صورتی که در ماده اول وزارت دارائی مأمور اجراست دراین صورت برای رفع این اشکال و این شبهه خوب است نوشته شود: «پس از تصویب هیئت وزیران بموقع اجرا گذاشته می شود» و این بهتر است.

وزیر دادگستری ــ بنده با این پیشنهاد موافقم.

رئیس ــ مادهٔ نهم قرائت می شود:

مادهٔ ۹ ــ مواد و قوانین دیگری که مخالف این قانون باشد نسبت به موضوع این قانون بی اثر خواهد بود.

وزیر دادگستری ــ اینجا یک اشتباهی شده است ماده باید به این ترتیب اصلاح شود:

مادهٔ ۹ ــ موادی که در قوانین دیگر مخالف این قانون باشد نسبت به موضوع این قانون بی اثر خواهد بود.

رئیس ــ اصلاح می‌شود، سه پیشنهاد رسیده است.

پیشنهاد آقای معدل:

مقام معظم ریاست مجلس دامت شوکته: بعنوان مادهٔ دهم پیشنهاد ذیل را می‌نمایم:

تا وقتی که هر موقوفه فروش نرفته است موقوفه بوده و مطابق قوانین و مقررات فعلی رفتار می‌شود.

پیشنهاد آقای دکتر ادهم:

مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی: پیشنهاد می کنم:راجع به‌فروش املاک زراعتی موقوفه محض اینکه اسامی واقف خیر و نوع پرور از میان نرفته و فراموش نشود ساختمانهای بیمارستانها یا آموزشگاهها که از درآمد فروش املاک مذکور بنا می‌شود به‌اسم شخص واقف ملک نامیده شود و اسم آن شخص را در سر آن ساختمان بگذارند والا در مدخل بنا ذکر شود که این ساختمان از حاصل فروش ملک موقوفه فلان شخص ساخته شده است.

پیشنهاد آقای انوار

مقام محترم ریاست: پیشنهاد می‌کنم ماده شش این نوع اصلاح شود:

موقوفات مساجد و معابد سایر مذاهب مشمول مادهٔ یک نیست. وزارت فرهنگ مکلف است از زیادتی منافع موقوفات مساجد و معابد آباد به‌مصارف مساجد و معابد غیر آباد برساند.

رئیس ــ رأی گرفته می‌شود به ورود در شور دوم آقایان موافقین برخیزند (اکثر برخاستند) تصویب شد.

نقل از صورت مشروح مذاکرات مجلس جلسهٔ ۹۳ مورخ یکشنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۰ دورهٔ دوازدهم.

شور دوم و تصویب لایحهٔ فروش املاک زراعتی موقوفه

رئیس ــ شروع می‌شود به شور دوم لایحهٔ فروش املاک زراعتی موقوفه

گزارش کمیسیون قرائت می شود.

گزارش از کمیسیون قوانین دارائی به مجلس شورای ملی

کمیسیون قوانین دارائی با مشارکت کمیسیونهای قوانین دادگستری و فرهنگ لایحه شماره ۱۷۰۳ دولت راجع به فروش املاک زراعتی موقوفه را با حضور آقایان وزیر دادگستری و وزیر فرهنگ برای شور دوم مطرح نموده و با در نظر گرفتن پیشنهادهای آقایان نمایندگان محترم درنتیجه بامواد زیر موافقت حاصل شده اینک گزارش آن برای تصویب مجلس شورای ملی تقدیم می شود:

رئیس ــ ماده اول قرائت می شود:

ماده ۱ ــ به وزارت دارائی اجازه داده می شود املاک زراعتی و قنوات موقوفه مسلّمه عامه را از طریق مزایده برابر ماده دوم و سوم قانون فروش خالصجات اطراف تهران مصوب ۲۰ آبانماه ۱۳۱۶ بفروش برساند.

تبصره ۱ ــ رقباتی که برحسب نذر یا ثلث یا حبس منافع آنها بطور دائم برای مصارف عامّه تخصیص داده شده است در حکم وقف است.

تبصره ۲ ــ قنوات و آبهائی‌که وقف برشرب خانه های شهری می باشد مشمول ماده یک نخواهد بود. نظارت در دائر نگاهداشتن آنها با شهرداری هر محل است.

مخبر کمیسیون قوانین دارائی (اعتبار) ــ عرض کنم در ماده اول یک جمله افتاده است استدعا می کنم اصلاح بفرمایند بعد از کلمه املاک زراعتی ببعد نوشته شود «با هر گونه آبهای متعلق به‌آن».

رئیس ــ آقای سزاوار

سزاوار ــ بنده در اساس این لایحه اشکالی نمی بینم و اعتراضی ندارم فقط چیزی که هست یک مطلب را نفهمیدم و می خواستم با توضیحی که بفرمایند برای بنده مطلب روشن شود. آیا این اجازه که به وزارت دارائی داده می شود برای فروش املاک موقوفه بطور مستمرّ است یا اجازه‌تازمان هذااست؟ یعنی موقوفاتی که تا تاریخ اجرای قانون وقف بوده است؟ البته اگر آن قسمت

باشد اشکالی ندارد و سدّ نمی‌شود برای اشخاصی که بخواهند املاک را وقف کنند اما چیزی که هست اگر بطور مستمر باشد یعنی برای همیشه تصدیق بفرمائید همینجور که کشور ما وضعیت نو ینی پیدا می کندممکن‌است یک اشخاصی هم بخواهند املاکی را وقف کنند بنابر این اگر اینطور باشد که پس از آنکه وقف شد مشمول این ماده بشود کسی اقدام‌به‌این امر نمی کند و بنظر بنده با اینکه این کمکی است که منظور دولت را تأمین می کند در این صورت اگر شمول این قانون را نسبت به آن قسمت بعد هم که ممکن است وقف بشود قرار بدهیم این نقض غرض می‌شود و بنده چون این موضوع مورد پرسشم واقع شد و نتوانستم جواب بدهم استدعا می کنم بفرمایند که این اجازه برای همیشه است یا تا زمان‌ذهذا است؟

وزیر دادگستری ــ بنده تصور می کنم با مداقهٔ در این لایحه و توجه به‌موادی که در اینجا هست (وعده‌اش هم زیاد نیست یعنی نه تا بیشتر نیست) جواب آقای نماینده محترم آسان است و خودشان هم می‌توانستند ملتفت بشوند. البته این اجازه مستمر است و نمی‌شود غیر از این باشد برای اینکه در ابتدای لایحه منظور ذکر شده و با آن منظور هم نمی‌شود موقت باشد منظور این است که این املاک خراب آباد بشود حالا امسال باشد دو سال یا سه سال دیگر باشد هر وقت می‌خواهد باشد ولی آن منظوری که آقا دارید عملی شده است و از این لایحه هم برنمی‌آید که اگر کسی بخواهد کار خیری بکند ممنوع باشد هیچ اینطور نیست مخصوصاً اینجا ذکر کردیم وگنجانیده‌ایم که موقوفات بیمارستان و چیزهای دیگر مستثنی است هر ملکی که براین منظور وقف بشود و یا منظور دیگری که منظور اصلی و آبادی کشور هم ملحوظ باشد البته آنهم مستحسن است و منعی هم در این قانون ندارد و توضیحی هم لازم نیست.

رئیس ــ آقای مهذب

مهذب ــ بنده خواستم عرض کنم علی الاصول اجاره‌نامه‌ها و قراردادها که اداره اوقاف با اشخاص بسته است البته معتبر است حالا خواستم از آقای

وزیر دادگستری بپرسم که با این قانون باز هم آن قراردادها و اجاره‌نامه‌ها را وزارت دارائی معتبر خواهد دانست یا خیر؟

وزیر دادگستری ــ ما در این قانون نقض قوانین دیگری را نخواستیم بکنیم. مقررات قانون مدنی بجای خودش باقی است اجاره و هر قرارداد دیگری که داده شده است تابع قوانین کلی و قوانین مدنی است و بجای خودش معتبر خواهد بود.

رئیس ــ آقای انوار

انوار ــ اینجا اگر سؤالی می‌شود آقای وزیر دادگستری و آقای وزیر فرهنگ می‌دانند که از راه مساعدت و تعاونی است که ما بین نماینده‌ها و دولت هست و همیشه حسن تفاهم بین مجلس و دولت هست. اینجا نوشته است نظارت در دائر نگاهداشتن آنها با شهرداری هر محل است. در طی مذاکراتی که اینجا شد معلوم شد که قنواتی موجود است در شهرها یا برای شرب دهات که آن قنوات دارای موقوفاتی است که برای حفظ و نگاهداری آن قنات است مثلاً یک قناتی را در تهران می‌دانیم که یک دهی دارد که وقف برآن است قنات حاج علیرضا که آن ده وقف است برای این قنات و همینطور در سایر شهرها هم هست حالا ما آمدیم نظارت را دادیم به‌شهرداری‌ها البته آن قنات را که واقف وقف کرده است نظرش مجانی بودن آب آن است براهالی در اینجا آیا نظر براین است که شهرداری تحمیل قیمت آبی برمردم بکند یا نه. چون بنده عقیده‌ام این است که منظور واقف این بوده که مردم به رایگان استفاده کنند از این جهت خواستم آقای وزیر دادگستری یا آقای وزیر فرهنگ توضیحی بدهند که مطابق وقفنامه آب به‌مردم به‌رایگان داده شود نه اینکه شهرداری بگوید چون من نظارت دارم پس باید یک قیمتی هم برای این داده شود.

رئیس ــ آقای دکتر جوان.

دکتر جوان ــ بنده راجع به دو موضوع خواستم عرض کرده باشم یکی همین اصلاحی که آقای مخبر فرمودند بعد از جمله املاک زراعتی که جمله

«هرگونه آبهای متعلق به آن» را اضافه کردند بنده تصور می کنم تولید اشکال خواهد کرد برای اینکه فروش املاک زراعتی موقوفه صحیح است و اگر بعضی از املاک زراعتی موقوفه یک آبهائی هم داشته باشد آن هم صحیح است ولی ممکن است یک املاک زراعتی باشد موقوفه ولی آبش وقف نباشد فرض بفرمائید یک ملکی وقف است برای یک مصرفی که وزارت دارائی خیال دارد به‌فروشد ولی یکی از ساکنین آنجا آمده یک سرمایه خرج کرده و یک آبی استخراج کرده و این آب برای آن ملک اهمیت دارد ولی آب ملکی است نه وقفی وقتی که آنجا نوشته شد املاک زراعتی و هر گونه آبهای متعلق به‌آن ممکن است یک ملک وقف باشد ولی آب وقف نباشد و اسباب اشکال بشود و باید آب وقف باشد تا بتوانند به‌فروشند این بود که بنده خواستم یک توضیحی بفرمایند یا اینکه آنجا علاوه شود هر گونه آبهای وقفی متعلق به‌آن که رفع ابهام بکند این یک قسمت. قسمت دوم راجع به سؤالی است که آقای سزاوار کردند جناب آقای وزیر دادگستری هم یک توضیحاتی دادند چون توضیحات زیاد مفصل نبود این بود که بنده عرض می کنم از کلمه مستمری که هست اینطور می فهمیم همانطور که در کمیسیون هم صحبت شد که این اختیارات معنی نداشته که دو ساله و پنج ساله باشد البته این کار مقدماتی لازم دارد بایستی ارزیابی بکنند و ترتیباتی دارد و ممکن است ملک طوری باشد که طول بکشد مقصود این است که برای فروش این قبیل املاک موقوفه که تا تاریخ تصویب این قانون به صورت وقف درآمده است و به‌فروش خواهد رسید اختیار فروش دارند ولی محققاً اینطور است که این قانون شامل املاکی نخواهد شد که از این تاریخ به‌بعد یک اشخاصی اگر پیدا بشوند وقف کنند یا یک آبهائی را وقف کنند چون فعلاً توجه مخصوصی از طرف اشخاص برای کارهای خیریه شده در جراید هم می بینیم مخصوصاً بنگاهها و مؤسساتی در کشور ما پیدا شده که صددرصد اینها خیریه هستند یا اجتماعی که مفید است برای کشور مثل بنگاه هواپیمائی که بعد از تصویب این قانون اگر یک اشخاصی آمدند و یک املاکی را وقف کردند که درآمد آنها

مصرف شود برای بنگاه حمایت مادران یا یک مقصد عالی مثل آموزشگاهها هیچ این قانون شامل حال آنها نخواهد بود یعنی آن صحبت هائی که در کمیسیون شد این جور بود که این قانون منحصراً راجع به‌فروش املاک موقوفه ایست که وقفیت آنها تا تاریخ تصویب این قانون انجام شده است نه آنهائی که از این تاریخ به بعد بک ملکی یا یک قنواتی بصورت وقف درآمده است و استمراری هم که آقای سزاوار بیان فرمودند تصور می کنم مقصودشان این بود که این اجازه موقت است یا خیر البته به‌نظربنده‌هم اجازه موقت نیست اجازه کلی است برای فروش هرگونه املاک موقوفه که تا این تاریخ وقف آنها مسلم شده است البته وقت ندارد ولی شامل فروش بطور استمراری نیست مخصوصاً با این ماده آخر که می گوید موادی که در قوانین دیگر مخالف این قانون باشد نسبت به‌موضوع این قانون بی اثر خواهد بود ولی البته باید راجع به املاک موقوفه که اشخاصی بعداً وقف کرده و یا بخواهند وقف هائی بکنند که مطابق با مقتضیات وقت باشد آنها بقوت خود باقی است.

وزیر دادگستری ــ بنده از آخر شروع می کنم فرمایشات آقای دکتر جوان را و تصور می کنم که توضیح بنده کافی بوده ولی اگر آقا میل داشته باشند ممکن است دو باره توضیح داده شود البته این اجازه مستمر است نه موقت و املاک دیگر یهم که به‌اینصورت بیفتد ما همین عمل را خواهیم کرد مثل اینست که این مطلب مانع از آن نخواهد بود که یک کسی بیاید و یک ملکی را وقف کند برای امر خیری و آنرا خوب نگاهدارد و هر وقت بخواهند قانونی را بموقع اجرا بگذارند البته موجبات آنرا در نظر می گیرند و ما همیشه در نظر گرفته‌ایم و می گیریم این قانون مقدمهٔ دارد که در آن تصریح شده که چرا این مواد وضع می‌شود و تصویب می‌شود این قانون برای آبادی کشور است و برای این است که این املاکی که خراب افتاده از این وضعیت بیرون بیاید هر وقت یک همچو املاک خرابی دیدیم و ببینیم البته نسبت به‌آن‌این قانون بموقع اجرا گذاشته می‌شود. مستمری که گفته می‌شود از این لحاظ است و نمی‌شود پیشنهاد آقا را قبول کنیم و بگوئیم

املاکی که وقف آنها در حین اجرای این قانون مسلم است چرا؟ برای اینکه یک عده املاک موقوفه است که مورد گفتگو است وقفیت آنها ولی یک عده املاکی هستند که وقفیت آنها مسلم است و املاک دیگری نیز هست که در دادگاهها و اداره تحقیق اوقاف الآن مورد گفتگو است و موقوفه بودن آنها مسلم نیست بین وزارت فرهنگ و اشخاصی که دعوی ملکیت می کنند نزاع و گفتگو است البته باید این قانون شامل آنها هم باشدبه این جهت نمی شود گفت که املاکی که وقفیت آنها حالا مسلم است وبه اینصورتی که نوشته شده است مقصود را می رساند و مانع از اینکه کسی در آتیه وقفی کند نخواهد بود. راجع به آبها غیر موقوفه هم در خود ماده گفته شده موقوفه مسلّمهٔ عامه این صفت است برای املاک زراعتی و آبهای متعلقه به آنها و قنوات پس وصف کرده ایم که کدام املاک و کدام آبها و کدام قنوات البته آبهائی که وقف نیست مشمول این قانون هم نیست و دیگر احتیاجی به اینکه ما ذکر کنیم ندارد و شبهه هم ایجاد نمی کند. اما تذکری که آقای انوار دادند که ملک وقف برآباد نگاهداشتن قنوات چه صورت دارد (صرف نظر از اینکه در اینجا تردید شد که همچو ملکی وجود دارد یا خیر که بعضی ها تردید می کنند اطلاعات آقا را که چنین ملکی وجود داشته باشد) با اینحال اگر چنین ملکی باشد به حال خود باقی است و اینکه گفته شد شهرداری مأمور این کار است از این جهت است که آبش برای مصرف شهر است و اداره دیگر و مؤسسه دیگری که صلاحیت این را داشته باشد که از عهده این کار برآید غیر از شهرداری نمی شود البته باید شهرداری در این امور نظارت کند و مخارجی هم که لازم است بکند و بمصرف خودش برساند و از وقفنامه هم ما نگفتیم عدول کنند البته مطابق وقفنامه عمل می کنند و نظارت می کنند در اینکه این آبها صرف شرب اهالی بشود اگر هم مخارجی داشته باشد مطابق مقررات شهرداری می کنند و از افراد می گیرند.

رئیس ــ به کمیسیون فرستاده می شود. آقای انوار

انوار ــ آقای وزیر دادگستری در وجود چنین ملکی که برای تعمیر قنات

باشد تردید کردند بنده اطلاع دارم که ملکی هست به نام حصار اولیاء در ورامین واقع شده و آقایان هم همه می دانند اگر عرض کردم بعد از تحقیق عرض کردم نه اینکه بدون تحقیق عرض کرده باشم.

رئیس ــ آقای معدل.

معدل ــ بنده در این قانون راجع به قسمت موقوفه اش عرضی ندارم برای اینکه منظور از این قانون توسعه عمران و آبادی است خواستم از موقع استفاده کرده جلب نظر آقای وزیر دادگستری را در این باب بکنم حالا که برای عمران و آبادی تا این حد حاضرید اقدام کنید به نظر بنده مشکلات دیگر به هم در این راه هست که باید تذکر داد که آنها را هم رفع کنند. در ضمن عمل بنده دیده ام که موضوع املاک مشترک و خورده مالک مانع بزرگی است از نظر عمران و آبادی و یکی هم موضوع اختلالاتی است که برای مقامات صلاحیت دار از نظر به جریان انداختن قانون عمران و آبادی بسیاری از اصلاحات را بدست بخشدارها داده است در حالی که در ضمن عمل دیده شده بخشدارها اختیاراتی ندارند که این کارها را اجرا کنند عمران و آبادی یک قسمت عمومی و اشتراکی است مثلاً در یک دهستان باید راههای فرعی ساخته بشود اگر مساعی تمام مالکین آن دهستان و تمام صاحبان آن دهات صرف نشود ساختن آن را به خرج هر یک میسر نیست و همینطور در قسمت کارهای دیگر مثلاً قسمت روبیدن نهرها و جدولهای اشتراکی یا اشخاصی که در قسمت های دیگر با همدیگر اشتراک منفعت دارند دیده شده که در آن قانون برای بخشدارها در اینجا یک وظائف مسلمی نیست و آنها هم نمی توانند استفاده کنند از این قانون یکی هم موضوع خرده مالک است که عرض می کنم مثلاً شخصی می میرد و یک ملک ششدانک برای ورثه می ماند در صورتی که همه این حق را دارند که افراز بخواهند حتی وقتی که می خواهند افراز کنند آنرا هر شخصی حق دارد که از هر ملکی بهره ببرد و اینطور نیست در کشور ما که هر شخصی که می میرد بتوانند یک ملک را به یکنفر بدهند و یک ملک را به یکنفر دیگر اگر ما توجه و عنایت آنقدر به عمران و آبادی نداشتیم و

این قانون را نمی آوردیم البته این را هم ممکن بود بگذاریم برای بعدها حالا که تا این حد توجه می کنیم بنده خواستم جلب توجه آقای وزیر دادگستری را بکنم که در این خصوص امعان نظری کنند که رفع مشکلات بشود.

وزیر دادگستری ــ هر چند مطلبی را که آقا تذکر دادند مربوط به ما نحن فیه و قانونی که مطرح است نمی باشد ولی یک مطلب کلی بود که ما هم اطلاع داشتیم و تذکرش هم بی ضرر بود و ازین تذکر استفاده می کنم که در موقعش اقدامی در این خصوص به عمل بیاید و ضمناً خواستم یک مطلب را بطور کلی اینجا عرض کرده باشم که اگر بعضی تذکرات دیگر هم از این قبیل داده شود جوابش قبلاً داده شده باشد و آن اینست که هیچ قانونی نیست که نقص نداشته باشد و بتواند شامل کلیه اصلاحاتی که از نظر امور اجتماعی و عمومی لازم است بشود این قانون هم مثل قوانین دیگر مثل کلیه قوانینی که در اینجا وضع می شود قابل اصلاح است ما نگفتیم که این قانونی را که آوردیم و آقایان هم امعان نظر درش فرمودند و بحث و دقت و مذاکرات طولانی در کمیسیون نسبت به آن بعمل آمد و اصلاحاتی که درش ممکن بود بعمل آمد کاملاً کافی است و هیچ نقصی ندارد خیر بنده خودم از حالا می دانم که یک نواقصی درش هست و این نواقص را نمی شود حالا در این قانون مرتفع ساخت. نواقص باید به مرور زمان در طی عمل روشن شود که برایش از راه قانون بتوانیم یک فکری بکنیم و آنرا مرتفع کنیم و در ضمن لایحهٔ اصلاحی دیگری اگر مقتضی باشد بیاوریم و اصلاحاتی اگر لازم باشد و پیش بیاید البته آن اصلاحات بعمل خواهد آمد بنده بطور کلی می خواهم عرض کنم آقایانی که توجه دارند که ممکن است بطور کلی این قانون نواقص داشته باشد خاطرشان آسوده باشد که یک قانون دائم الی الابدی را ما نخواستیم آورده باشیم یعنی کلیهٔ قوانین همین حال را دارد ولی در طی عمل البته اصلاح خواهد شد آئین نامه هم هست بعضی چیزها هم در آئین نامه ها بایستی ذکر شود و هر چیزی که در آئین نامه ذکر نشده بود و جریان حوادث را دیدیم و کیفیت مسائل را مورد دقت قرار دادیم به مقتضای آن کیفیات پیشنهاداتی که باید بشود

خواهد شد و آقایان دیگر هم فرصت خواهند داشت اگر مذاکرات و اصلاحاتی باید بعمل بیاید بعمل خواهد آمد.

رئیس ــ آقای دبستانی

دبستانی ــ بین ماده اول و ماده هفتم یک اختلافی هست چون یک موقوفاتی هست مختلط هم مصارف مسلمه عامه دارد مانند حق الزوار و حق طلاب و چه و چه و مازاد بین اولاد تقسیم می شود تکلیف این قسم موقوفات معلوم نشده که مشمول ماده هفت است یا مادهٔ یک یا اینکه تقسیم می شود هر کدام بقدر سهمشان خواهند برد استدعا می کنم یک توضیحی بدهند که در موقع اجرای قانون تکلیف معلوم باشد.

مخبر ــ این قسمتی که آقای دبستانی فرمودند در کمیسیون هم مورد مذاکره واقع شد البته در حین عمل و اجرای قانون مطلب روشن می شود آن قسمتی که عام است مطابق مادهٔ ۱ عمل خواهد شد و آن قسمت که صورت خاص دارد مطابق مادّه هفت و اشکالی هم ندارد.

رئیس ــ رأی می گیریم به ماده اول با اصلاحی که شده است موافقین قیام فرمایند (اغلب برخاستند) تصویب شد ماده دوم:

ماده ۲ ــ املاکی که تولیت آنها با پادشاه عصر است و املاکی که وقف برآستانهٔ رضوی و مسجد گوهرشادوآستانه قم و حضرت عبدالعظیم و شاه چراغ و نعمت الله ولی و یا وقف بربیمارستانها می باشد مشمول ماده اول نخواهد بود.

رئیس ــ آقای ملک مدنی

ملک مدنی ــ بنده در ماده دوم در شور اول یک تبصرهٔ پیشنهاد کردم در کمیسیون هم دیروز مورد مذاکره واقع شد و نظر آقایان هیئت دولت و وزیران این شد که بالاخره آن تبصره لازم نیست بنده هم نمی خواهم تجدید مطلع کرده باشم چون مجلس همیشه بنایش براین بوده است که با دولت همکاری نماید و خوشبختانه در یک عصری هستیم که مجلس و دولت فکر واحدی دارند و با هم

کار می کنند و البته تهیه این لایحه هم برای عمران و آبادی کشور است. فقط یک موضوعی را می خواستم عرض کنم که قابل توجه است و آن این است که بنده پیشنهادی کردم که املاکی که یک قسمت آن برای بیمارستانها است و یک قسمت برای مصارف دیگر است خوب است ضمیمه به آن مصارف بیمارستان شود و باصطلاح مشمول ماده یک نشود برای اینکه به اصطلاح یک تشویقی بشود که در آتیه هم اشخاصی که نیت خیری دارند در واقع تشویق شوند املاک و مستغلاتی را برای خیریه و بیمارستانها اختصاص بدهند چون بنده در فراکسیون هم عرض کردم و حالا هم عرض می کنم بعقیدهٔ بنده بهترین مصرف مسأله مصرف برای بیمارستان و امر بهداشت و بهداری کشور است که خوشبختانه هیئت دولت هم به این امر توجه کامل داشته اند برای اینکه املاکی را که به مصرف بیمارستان می رسد استثناء کرده اند بنده می خواستم عرض کنم حالا که پیشنهاد بنده و آن تبصره مورد توجه واقع نشد در آئین نامه در نظر گرفته شود که آن درآمدی که از فروش آن قسمت املاکی که درآمد مختلفی دارد حاصل می شود برای مصرف همان بیمارستان اختصاص بدهند یعنی آن قسمت املاکی که درآمد مختلفی دارد حالا که فروش می رود در آئین نامه پیش بینی شود برای مصرف همان بیمارستان و برای تکمیل آن اختصاص داده شود نظر بنده این بود که در آئین نامه پیش بینی بشود زیرا در موقع هر جا که بیمارستانی باشد احتیاج به توسعه دارد آن قسمت که فروش می رود آنچه از فروش آن حاصل می شود به مصرف همان بیمارستان خودش برسد و تکمیل بشود.

وزیر دادگستری ــ اساس نظر نمایندهٔ محترم بسیار خوب و پسندیده است و همان است که در ماده هم ذکر شده و مورد توجه آقایان هم قرار گرفته است و منظور ایشان هم اساساً تأمین شده است حالا یک قسمتی را ایشان می خواهند برآن بیفزایند و این هم در کمیسیون مورد دقت واقع شد و یک اشکالاتی درش پیدا شد و از آن جهت رد شد ولی مانعی ندارد که در موقع تنظیم آئین نامه اگر مقتضی شد چون اصلش در اینجا ذکر شده است ممکن است در آنجا تکمیل شود

یا بعد اصلاح شود. اساس منظور تأمین شده دیگر احتیاجی ندارد که آن قسمت در خود این قانون ذکر شود.

رئیس ــ پیشنهادی رسیده است قرائت می‌شود:

مقام ریاست مجلس شورای ملّی

تبصرهٔ زیر را در ذیل مادهٔ ۲ پیشنهاد می کنم.

تبصره ــ رقبات و اوقاف آباد متعلق به بنگاههای فرهنگی از قبیل دبستان و دبیرستان و کتابخانه و غیره با اجازه و نظارت وزارت فرهنگ نیز مشمول مادهٔ اوّل نخواهد بود. هاشمی

وزیر دادگستری ــ این پیشنهاد شده بود و در کمیسیون هم له و علیه خیلی مذاکره شد و صلاح دیده نشد که اینجا گذاشته شود و تصور می کنم بهتر است که آقا صرف نظر بکنند چون غیر از اینکه اشکال تولید کند نتیجه دیگری ندارد.

رئیس ــ آقای هاشمی.

هاشمی ــ یک رقبات و موقوفاتی است که از سی سال قبل برای بنگاههای فرهنگی که توافق کامل دارد با برنامهٔ وزارت فرهنگ تخصیص داده شده و تولیتش هم تحت نظر فردی نیست تحت نظر هیئت هائی است که برای آن دبستانها و دبیرستانها معین می‌شوند دو ساله و سه ساله و البته عده‌اش در کشور خیلی زیاد نیست ولی هست و برای اینکه تشویق شود و تولید نظیر کند و آنهم بنده قید کرده‌ام با نظارت وزارت فرهنگ با قید اینکه رقباتی باشد که آباد باشد چندین شرط دارد اگر این نظریه را تأمین بفرمایند که در آئین‌نامه ذکر شود که تشویقی شده باشد باز هم بد نیست.

دشتی ــ این پیشنهاد دو باره خوانده شود.

(مجدداً خوانده شد)

وزیر دادگستری ــ بنده تعجب می کنم یک مطلبی که شاید یکساعت در آنجا درش صحبت کردیم و آقایان هم خودشان متوجه شدند به اینکه این تولید یک اشکالاتی می کند حالا باز با یک شرایطی اینجا یک پیشنهادی کردید برای

اینکه ذهن را منصرف کرده باشید از آن اشکالات و یک شرایطی پیشنهاد کردید که اینها یک اشکالات دیگری تولید می کند و معمولاً این شرایط را نمی شود در یک مادهٔ قانونی ذکر کرد برای اینکه احتیاجی ندارد بطور کلی معلوم است که دبیرستانها تحت نظارت وزارت فرهنگ اداره می شود حالا این شرط را که ذکر کردید برای اینکه آن اشکالاتی که ذکر شدمرتفع شود آن اشکالات همانطور که آقایان همکاران تذکر دادند باین وسیله هم مرتفع شود آن اشکالات همانطور که آقایان همکاران تذکر دادند به این وسیله هم مرتفع نمی شود بایستی کهنه و تازه و نو و سابق و غیره برای هر کدام یک شرایط دیگری بکنیم که درست شود و از طرف دیگر هم خودتان می فرمائید راست است خیلی کم است اما وجود دارد خوب اگر وجود دارد و آباد است که ما اینجا نگفتیم حتماً به معرض فروش گذاشته شود اجازه است اگر مقتضی بود می فروشند و اگر آباد بود با ملک آباد کسی دشمنی ندارد و این دبیرستانها هم که می فرمائید اگر وجود خارجی دارد قابل توجه است البته وزارت فرهنگ که هر سال میلیونها ریال خرج دبیرستانها و دبستانها می کند آنها را هم حفظ خواهد کرد و نگاهداری خواهد کرد بنابر این اتلاف وقت برای ذکر یک تبصره در اینجا بنظر بنده لزومی ندارد.

هاشمی ــ با توضیحی که فرمودند و وعده‌ای که فرمودند بنده پیشنهادم را مسترد می دارم.

رئیس ــ آقای نقابت

نقابت ــ عرضی ندارم

رئیس ــ موافقین با مادهٔ دوّم برخیزند.

(اکثر برخاستند)

رئیس ــ تصویب شد. ماده سوم خوانده می شود:

ماده ۳ ــ درآمد فروش موقوفات نامبرده در ماده یک به مصرف تأسیسات خیریه و اجتماعی (مانند بیمارستانها و آموزشگاهها) خواهد رسید.

رئیس ــ آقای اوحدی

اوحدی ــ بنده متذکّر هستم که عرضی را که می کنم ممکن است یک جواب غیر مسکت بشنوم ولی باز بر حسب اداء وظیفه و تکلیف عرض خودم را می کنم شاید آقای وزیر دادگستری توجّهی فرموده و با این مختصر عرض بنده موافقت بفرمایند فروش این املاک موقوفه یکی از افکار شایستهٔ دولت وقت است و مقتضی هم بود زودتر از این این لایحه به‌مجلس آمده باشد زیرا هر چه زودتر آمده بود از خرابی زودتر جلوگیری می شد از اتلاف زودتر جلوگیری می شد برای اینکه هر چه عقب افتاده است هم خراب شده هم تلف شده هم ازبین رفته به این نظر مقتضی بود که زودتر بیاید بنابر این این فکر خوب دولت که در این عصر اظهار شده البته موجب تشکر است و باید هم تشکر کرد. البته هر عصری یک مقتضیاتی دارد این عصر هم همین مقتضیات را باید داشته باشد مقتضیات چهل سال پنجاه سال صد سال قبل از این این بود که ملک را وقف بکنند برای چه برای شبیه‌خوانی تکیه ها هنوزدرتمام دهات و شهرها حاضر است و موجود است خدا رحمت کند آن یگانه عالمی را که قد برافراشت و گفت حرام است این کار. تکیه ها باقیماند به‌حال وقف و موقوفات هم آن‌دوره آن‌مقتضیات را آنها داشتند و مروج آن افکار بودند امروز دولت حاضر در تحت توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی یک افکار جامعی نافع به‌حال‌عموم دارد و از این جهت فوق العاده قابل ستایش است که این افکار موجب می شود که این موقوفات را به‌فروشند و این املاک خراب از یک طرف آباد شود و منافع آن هم زیاد شود و عوائد و مصرف آن تبدیل به احسن شود از یک طرف صرف ساختن بیمارستان و امور خیریه مطابق احتیاجات امروزه و از یک‌طرف به‌مصرف ساختمان دبستان و دبیرستان برای تعلیم و تربیت می رسد این فکر که برای بهداری و حفظ افراد و تعلیم و تربیت است واقعاً از هر جهت تبدیل به‌احسن است و تبدیل به احسن بهتر از این نمی‌شود معنی تبدیل به احسن در این ماده است این معنی هست که از آن حال تبدیل به این حال می شود بنده از آقای وزیر دادگستری فقط می خواهم این نظر را قبول بفرمایند که این معنی که

واقعاً هست این تبدیل به احسن که هست با لفظ آن هم موافقت بفرمایند در این ماده این لفظ اضافه شود که درآمد فروش موقوفات نامبرده در ماده ۱ از نقطهٔ نظر تبدیل به احسن به مصرف تأسیسات خیریه و اجتماعی مانند بیمارستانها و آموزشگاهها خواهد رسید اگر آقای وزیر دادگستری با بنده موافقت بفرمایند و این جمله را قبول بفرمایند خیلی بموقع است و اگر نمی توانند در این ماده قانونی این عبارت را بگنجانند لفظاً تصدیق بفرمایند و جای این عبارت را درآئین نامه ای که تهیه و تدارک می شود بگذارند و این معنی را در آئین نامه بگنجانند این آثار وضعی بسیار خوب دارد.

وزیر دادگستری ــ عرض کنم در کمیسیون مختلط که تشکیل شده بود از سه کمیسیون این موضوع مورد دقت قرار گرفت و خود آقایان هم صلاح ندانستند که باشد برای اینکه هیچوقت در ماده و قانون نمی نویسند که از نقطهٔ نظر فلان جهت و این بدیهی است و خود آقا هم ملاحظه فرموده اید که در مقدمهٔ لایحه این معنی را تصریح می کند و این منظور همانطور که خودتان متذکر شدید کاملاً از این لایحه و از این مواد برمی آید و دیگر چه چیزی موجب این می شود که ما بیائیم در ماده این را تصریح کنیم و چه تأثیر وضعی دارد که آقا ذکرش را لازم می دانند و بنظر بنده این اثر وضعی ندارد غیر از این که یک جمله زائدی خواهد بود (صحیح است)

رئیس ــ پیشنهادی راجع به ماده ۳ رسیده است.

مقام ریاست مجلس ــ در ماده ۳ پیشنهاد می نمایم پس از کلمهٔ مانند بیمارستانها و آموزشگاهها اضافه شود و تعمیر قنوات موقوفه هر شهرستان که خانه های شهرستان از آن مشروب می شود خواهد رسید. مجد ضیائی.

رئیس ــ آقای مجد ضیائی

مجد ضیائی ــ چون قید تأسیسات خیریه و اجتماعی شده است و این قنوات علاوه بر احتیاجات زیادی که عامه به آنها دارند به حال خرابی افتاده است از این جهت بنده پیشنهاد کردم این قسمت را هم اضافه بفرمائید.

مخبر کمیسیون قوانین دارائی ــ اگر مقصود قنوات مزروعی است که طبق این قانون فروخته می شود و اگر قنواتی است که‌به‌مصرف شرب شهرها می رسد آنها هم که قید شده است تحت نظر شهرداری اداره می شود و شهرداری ها نظارت می کنند برای این که آباد نگاه دارند.

رئیس ــ موافقین با ماده سوم برخیزند (اکثر قیام نمودند) تصویب شد.

ماده چهارم:

ماده ٤ ــ **درآمد فروش موقوفات هر شهرستان در درجه اول برای احتیاجات مذکور در ماده ۳ همان شهرستان به مصرف می رسد.**

رئیس موافقین با ماده چهارم برخیزند (بیشتر برخاستند) تصویب شد.

ماده پنجم:

ماده ۵ ــ به متولیان و نظار منصوص یا اشخاصی که تولیت و نظارت آنها مسلم باشد دولت مستمری برابر حد وسط حق تولیت و نظارت سه سالهٔ اخیر را در تمام مدت عمر به‌آنها خواهد پرداخت.

رئیس ــ موافقین با ماده پنجم برخیزند (اغلب قیام نمودند) تصویب شد.

ماده ششم:

ماده٦ــ وزارت فرهنگ مکلف است آنچه از مساجد و یا معابد سایر مذاهب که قابل نگاهداری باشد و صورت جزء آنها در آئین نامه تعیین خواهد شد از محل نذورات و عایدات مخصوص خود آنها و یا از اعتباری که برای این منظور در بودجه پیش بینی می شود حفاظت و مرمت نماید.

رئیس ــ آقای انوار.

انوارــ در این ماده باز بنده پیشنهاد کرده بودم و در کمیسیون هم صحبت کردیم هم آقای وزیر دادگستری و هم آقای وزیر فرهنگ موافقت فرمودند که منظور پیشنهاد بنده در آئین نامه ذکر شود حالا عرض می کنم که در آئین نامه با یک نظر عالی و وسیعی ذکر کنند که تمام مساجد مملکت و همینطور معابد را در نظر بگیرند که از روی یک عنایت خاصی آباد شود و یک نکته را هم عرض

کردم که در نظر باشد که مساجد دارای خدام باشد یکی از قدمهائی که بنده امیدوار هستم در دولت شاهنشاهی اهمیت بهش داده شود مساجد است که مساجد از این صورت بیرون بیاید و یک مساجد آبادی شود دارای ساختمانهای خوب و دارای خادم باشد و همانطور که مقام دیانت و مقام مسلمانی است وزارت فرهنگ این مساجد را آبرومند و بهمان صورت در بیاورند و این که نوشته شده است که از محل نذورات تصور نمی کنم کسی برای مساجد نذر بکند که نذورات عایدات مخصوص آنها باشد و این موضوع را در نظر خواهد گرفت که مساجد کلیهٔ تحت نظر اوقاف و وزارت فرهنگ اداره شود و آئین‌نامه مفصلی که خواهند نوشت طوری نوشته شود که مساجد آباد شود و معلوم شود که قابل باقی ماندن است یا نه این است که بنده عقیده دارم مساجد را در نظر بگیرند.

رئیس ــ پیشنهادی رسیده است قرائت می شود.

ریاست مجلس ــ بنده پیشنهاد می کنم که بنای مدارس قدیمه که موقوفات آنها فروخته می شود یا موقوفه ندارد مشمول ماده ٦ این قانون باشد.

دبستانی کرمانی

رئیس ــ آقای دبستانی

دبستانی ــ البته آقایان مسبوقند که در سیصد سال چهار صد سال از زمان متأخر و معاصرمان یک مدارسی داشته‌ایم که مثل مساجد قدیمی مرکز درس خواندن و تعلیم و تعلم بوده است و در واقع یک اونیورسیه بوده است حالا مدارس قدیمه دارد از بین می رود و تقریباً ده پانزده تا از آنها را بنده سراغ دارم که بحال یک کاروانسرای خرابه افتاده است اگر اینها محفوظ بماند چون خیلی از آنها هم یک مصالحی دارند که برای این که آنها راتبدیل به‌شکل دیگری بکنند خیلی مستعد است و این بهتر است از این که بروند یک زمینی به‌خرند واگر موافقت بفرمایند با این پیشنهاد بنده خوب است و یک راهنمائی است.

مخبر کمیسیون قوانین دارائی ــ پیشنهاد آقای دبستانی بنظر بنده همینطور عمل می‌شود و بطوری که آقایان هم مسبوق هستند و ملاحظه فرموده‌اند وزارت

فرهنگ مدتی است این کار را کرده و انجام داده‌اند و واقعاً هم می بینیم آن زمینهای خرابه‌ای که در این شهر بود و دیدیم که ز باله‌دان بودحالا به‌چه صورت درآمده است که با یک ساختمانهای زیبائی تبدیل به دبستان و دبیرستان شده است البته این قسمت مورد نظر آقا هم همین حال را دارد اگر جاهائی باشد که از نظر تاریخی و از نظر سوابق خوب باشد وزارت فرهنگ آنها را حفظ می کند و در ماده ٦ هم پیش بینی شده است که اصلاح کنند و آن قسمت هم که واقعاً قابل اصلاح نباشد اگر زمین آن مورد لزوم باشد استفاده می کنند والا آن قسمت را می فروشند.

رئیس ــ موافقین با ماده ششم برخیزند (اغلب قیام نمودند) تصویب شد.

ماده هفتم:

ماده ۷ ــ موقوفات خاصه در حکم املاک شخصی است و کسانی که مطابق وقف‌نامه از آن حق استفاده دارند نسبت به‌حق‌خود در نقل وانتقال آن آزاد می باشند.

رئیس ــ آقای شهدوست.

شهدوست ــ بنده پیشنهاد می کنم بجای عبارت: از آن حق استفاده دارند نوشته شود: اشخاصی که ذی‌حق باشند.

مخبر ــ بنظر بنده کلمه‌ای که پیشنهاد شده با کلمه‌ای که در ماده نوشته شده تفاوتی ندارد.

شهدوست ــ تفاوت دارد.

رئیس ــ موافقین با ماده هفتم برخیزند (بیشتر قیام نمودند) تصویب شد.

ماده هشتم:

ماده ۸ــ وزارت فرهنگ با شرکت وزارت دادگستری برای اجرای این قانون و برای تعیین املاک و بناهائی که مشمول ماده ۲ و ٦ می باشد آئین‌نامهٔ آنرا تهیه و پس از تصویب هیئت وزیران بموقع اجرا گذاشته می شود.

رئیس ــ موافقین با ماده هشتم برخیزند (اکثر قیام نمودند) تصویب شد.

ماده نهم:

ماده ۹ ــ موادی که در قوانین دیگر مخالف این قانون باشد نسبت به موضوع این قانون بی اثر خواهد بود.

رئیس ــ موافقین با ماده نهم برخیزند (اغلب قیام نمودند) تصویب شد. مذاکره در کلیات آخر است (مخالفی نیست) رأی گرفته می شود به مجموع این لایحه که نه ماده است موافقین برخیزند (اکثر برخاستند) تصویب شد.

قانون اجازه فروش املاک زراعتی و قنوات موقوفه

ماده ۱ ــ به وزارت دارائی اجازه داده می شود املاک زراعتی با هر گونه آبهای متعلق به آن وقنوات موقوفه مسلّمه عامه را از طریق مزایده برابر ماده دوم و سوم قانون فروش خالصجات اطراف تهران مصوب ۲۰ آبانماه ۱۳۱۶ بفروش برساند.

تبصره ۱ ــ رقباتی که برحسب نذر یا ثلث یا حبس منافع آنها بطور دائم برای مصارف عامّه تخصیص داده شده است در حکم وقف است.

تبصره ۲ ــ قنواة و آبهائی که وقف برشرب خانه های شهری می باشد مشمول ماده یک نخواهد بود. نظارت در دائر نگاهداشتن آنها با شهرداری هر محل است.

ماده ۲ ــ املاکی که تولیت آنها با پادشاه عصر است و املاکی که وقف برآستانه رضوی و مسجد گوهرشاد و آستانه قم و حضرت عبدالعظیم و شاه چراغ و نعمت الله ولی و یا وقف بربیمارستانها می باشد مشمول ماده اول نخواهد بود.

ماده ۳ ــ درآمد فروش موقوفات نامبرده در ماده یک به مصرف تأسیسات خیریه و اجتماعی (مانند بیمارستانها و آموزشگاهها) خواهد رسید.

ماده ٤ ــ درآمد فروش موقوفات هرشهرستان دردرجه اول برای احتیاجات مذکور در ماده ۳ همان شهرستان بمصرف می رسد.

ماده ٥ ــ به متولیان و نظار منصوص یا اشخاصی که تولیت و نظارت آنها مسلّم باشد دولت مستمری برابر حدّ وسط حق تولیت و نظارت سه ساله اخیر را در تمام مدت عمر به آنها خواهد پرداخت.

ماده ٦ ــ وزارت فرهنگ مکلف است آنچه از مساجد و یا معابد سایر مذاهب که قابل نگاهداری باشد و صورت جزء آنها در آئین نامه تعیین خواهد شد از محل نذورات و عایدات مخصوص خود آنها و یا از اعتباری که برای این منظور در بودجه پیش بینی می شود حفاظت و مرمّت نماید.

ماده ۷ ــ موقوفات خاصه در حکم املاک شخصی است و کسانی که مطابق وقف نامه از آن حق استفاده دارند نسبت به حق خود در نقل و انتقال آن آزاد می باشند.

ماده ۸ ــ وزارت فرهنگ با شرکت وزارت دادگستری برای اجرای این قانون و برای تعیین املاک وبناهائی که مشمول ماده ۲ و ماده ٦ می باشد آئین نامه آنرا تهیه و پس از تصویب هیئت وزیران بموقع اجرا گذاشته می شود.

ماده ۹ ــ موادی که درقوانین دیگر مخالف این قانون باشد نسبت به موضوع این قانون بی اثر خواهد بود.

این قانون که مشتمل بر نه ماده است در جلسه چهاردهم اردی بهشت ماه یکهزار و سیصد و بیست بتصویب مجلس شورای ملی رسید.

رئیس مجلس شورای ملی ــ حسن اسفندیاری

قانون اسائهٔ ادب

از قوانین دیگری که برخلاف قانون اساسی و اصول دموکراسی بوده است قانون اسائه ادب می باشد که در حکم گیوتینی بوده در دست مأمورین تا هر کس را که وجودش مخلّ فرمانروائی ودیکتاتوری بوده به توسط آن به زندان انداخته و در آنجا معدوم نمایند که نمونهٔ برجسته آن فرخی یزدی مدیر روزنامهٔ طوفان می باشد که شرح گرفتاری و محکومیت و بالاخره بقتل رسیدن وی را در جلد چهارم تاریخ بیست ساله آورده ایم و خلاصهٔ آن اینست که به بهانه ای پوچ او را زندانی نمودند و وی در زندان خود را بوسیلهٔ تریاک مسموم نمود. هنگامی که پزشک زندان و مأمورین برای نجات وی مشغول بودند و فرخی در حال طبیعی نبوده گفته بود: «همه برای یکنفر کار می کنند». همین جمله اسائه ادب به مقام دیکتاتور تلقی شده، نخست در محکمه بدوی به ۲۷ ماه زندان محکوم می گردد، ولی دادستان بعلت قلّت مجازات تقاضای تجدید نظر می کند و در محکمهٔ استیناف او را به ۳۰ ماه زندان محکوم نموده وبه زندان قصر منتقل می نمایند و بالاخره در سال ۱۳۱۸ بوسیلهٔ آمپول هوا توسط پزشک مجاز احمدی مقتول می گردد که شرح حال کامل آن را در دیوان فرخی نوشته ام.

قانون اهانت به مأمورین دولت

از قوانین شدید دیگری که در دوران پهلوی گذشته قانون اهانت به مأمورین دولت در حین انجام وظیفه می باشد.

به موجب این قانون کافی بود پلیس یا ژاندارم یا مأمور دیگری از مأمورین دولت با فردی خصومت داشته باشدو یا رئیس بخاطر نظر شخصی در مقام ایذاء و آزار مرئوس خود و یاار باب رجوع برآید. در چنین شرایطی کافی بود که مأمور مذکور مدعی شود که به وی هنگام انجام وظیفه توهین شده است. بلافاصله در مورد ادعای نامبرده پرونده ای تشکیل و به دادگاه جنائی ارسال می گردید. دادگاه پس از مطالعه سرسری پرونده ختم دادرسی را اعلام و متهم مزبور از شش ماه تا یکسال

محکوم می‌گردید. کمتر سابقه داشته در چنین دادگاهی متهم از اتهام وارده تبرئه گردد.

قانون نشر اکاذیب

این قانون هم از جمله قوانینی بود که وسیلهٔ آن برای بسیاری از مردم پاپوش دوزی می‌شد و به‌زندان محکوم می گردیدند.

بهرحال در دوران دیکتاتوری از این قبیل قوانین زیاد دیده می‌شود که بنابر ارادهٔ شخص دیکتاتور گذشته است!

پس از برکناری رضا شاه

اجرای آئین سوگند

روز ۲۶ شهریور ماه ساعت چهار و نیم بعدازظهر محمدرضا شاه با تشریفات رسمی در تالار مجلس شورایملی قسم نامه را خواند و امضاء کرد و بعد خطابه ای ایراد نمود مبنی بر توجه به اصول مشروطیت و تفکیک قوای سه گانه، لزوم همکاری دائم وکامل بین دولت و مجلس، اهتمام در اجرای دقیق قوانین برای حصول تأمین قضائی و اصلاحات مربوط به امور اجتماعی و اقتصادی و مالی و تغییر مقرراتی که با احتیاجات ومقتضیات امروزه وفق دهد. آنگاه در پایان گفت اهتمام کامل بعمل خواهد آمد درهمکاری نزدیک با دولت هائی که منافع ما با منافع آنها ارتباط مخصوص دارد، مصالح مملکتی کاملاً رعایت شود و مشکلاتی که فعلاً برای ما پیش آمده حل شده و جریان امور بر وفق دلخواه گردد.

«اطلاعات دریکربع قرن» در این مورد چنین نوشته است:

«شاه جدید ایران مورد استقبال شایان چندین هزار مردمی که در مسیر شاهانه قرار گرفته و کف می زدند و هورا می کشیدند واقع شد. و ازدحام جلو کاخ سلطنتی موقع بازگشت بقدری بود که شاه ناچار شد در ایوان کاخ حضوریافته از جمعیت با اشاره سر و دست اظهار تشکر نماید.

این پیش آمد کلیه شایعاتی را که تولید وحشت و نگرانی برای مردم کرده بود، زایل ساخت زیرا قبل از انجام مراسم سوگند هیچکس باور نمی کرد این قضیه بسادگی انجام پذیرد و احتمال وقایعی می رفت و حتی انتشار داده شده بود که چون دول اشغال کننده ایران راضی نیستند، این کار صورت نخواهد گرفت.»

نمایندگان سیاسی در مراسم سوگند شرکت نداشتند

«اطلاعات در یک ربع قرن» دربارهٔ عدم شرکت نمایندگان سیاسی مقیم پایتخت چنین نوشته است:

«در مراسم سوگند خارجیها شرکت نداشتند و علت این پیش آمد هم این بود که چون نمایندگان شوروی و انگلیس حضور خود را در آئین سوگند موکول به کسب اجازه از مسکو و لندن کردند و از طرفی دولت مصمم بود بلافاصله پس از حرکت شاه سابق مراسم معمول گردد ناچار شدند عذر تمام خارجی هائی که رسماً دعوت شده بودند بخواهند تا معلوم نشود که نمایندگان انگلیس و شوروی حضور پیدا نکرده اند. همین قضیه سبب شهرتهای زیاد شده بود و مردم را نگران ساخته بود ولی بعد که مراسم بخوبی انجام یافت دول مزبور در مراسم بعدی و شرفیابی برای معرفی، حضوریافته و شرکت نمودند.»

شاه مستعفی گریه میکند!

دکتر محمد سجادی درباره وقایع پس از استعفای رضاشاه و عزیمت وی به اصفهان، طی یادداشتهای خود که در سالنامه دنیا درج شده، چنین نوشته است:

بعد از انجام مراسم سوگند بوسیله اعلیحضرت محمدرضا شاه پادشاه جدید دولت فروغی مستعفی گردید و بلافاصله فروغی مجدداً مأمورتشکیل کابینه شد و دولت جدید با شرکت اغلب وزرای سابق تشکیل و اینجانب نیز کماکان سمت وزارت راه را عهده دار بودم. غروب روز اول مهر از طرف اعلیحضرت جدید به کاخ اختصاصی شهری احضار شدم. فوراً بطرف کاخ رهسپار و معلوم شد فروغی قبلاً شرفیاب شده و هنوز در حضور شاهنشاه می باشد. پس از شرفیابی اعلیحضرت به من فرمودند مأموریتی است که به شما محول شده و چون مورد اعتماد و اطمینان ما هستید امیدواریم این مأموریت را بخوبی به انجام رسانید. عرض کردم: چه

مأموریتی؟ فرمودند: برای تعیین تکلیف املاک و دارائی اعلیحضرت پدرم. بعرض رساندم: ارجح این بود وزیر دارائی و یا وزیر دادگستری به این مأموریت اعزام شوند چون آنها از نظر مقامی که دارند بهتر می توانند این وظیفه را انجام دهند.

در این وقت شاه از اتاق بیرون رفته ومن و فروغی را تنها گذاشتند، فروغی به من گفت: اعلیحضرت از نظر همان اعتماد و اطمینان دستور احضار شما را دادند. این مأموریت برای انتقال اموال و املاک شاه سابق است که چون شاه سابق از شما حرف شنوی دارند اعلیحضرت همایونی اینطور تصمیم گرفتند که شما را به اصفهان اعزام و ترتیب این کار را بنحو احسن بدهید. در جواب فروغی گفتم: این صحیح ــ امر اعلیحضرت را اطاعت می کنم ولی اگر هیأتی مرکب از دوتن از وزیران و چند نفر از قضات به این مأموریت بروند بهتر خواهد بود. چون باز فروغی اصرار نمود و مرا در قبول این مأموریت خطیر تشویق کرد و از طرفی چون حس کردم اعلیحضرت همایونی قصد دارند اموال منقول و غیر منقول پدر را در صورت انتقال به ملت ببخشند با کمال میل حاضر به انجام آن شدم. در اینوقت فروغی از اتاق خارج و چند دقیقه بعد در التزام اعلیحضرت همایونی باز گشتند و اعلیحضرت خطاب به من فرمودند: پس در اینصورت نامه ای به اعلیحضرت پدرم می نویسم و در آن جریان مملکت را تشریح و اشاره به مأموریت شما نموده و تقاضا خواهم کرد با صلاحدید و مشورت شخص شما ترتیب این کار را بدهند. همانجا اعلیحضرت نامه ای تحت عنوان «اعلیحضرت پدر تاجدارم» که کاملاً جنبه خصوصی و خانوادگی داشت شخصاً تحریر و قرار شد فردا صبح من به اتفاق آقای قوام الملک شیرازی پدر شوهر والاحضرت اشرف پهلوی بسوی اصفهان حرکت نمایم. چون راهها نا امن بود، من از مرحوم فروغی درخواست نمودم با سفارت انگلیس تماس گرفته شود تا سر فرماندهی ارتش انگلیس دستورات لازم به نیروهای متمرکز در راه قم واصفهان بدهند که مزاحم ما نشوند. قرار بر این شد همان شب جریان به سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس اطلاع داده شود ولی

موافقت سفارت در حدود یک بعد از ظهر روز حرکت واصل وما ناچار در ساعت ۳/۳۰ بعداز ظهر بطرف اصفهان حرکت و شب را استراحت نموده و فردا صبح در منزل کازرونی خدمت اعلیحضرت رضا شاه رسیدیم. همین که وارد باغ کازرونی شدیم دیدیم شاه فقید در حالی که شنل آبی رنگ خود را به روی دوش انداخته و به لباس نظامی ملبس بودند آماده حرکت بطرف کرمان می باشند. سرهنگ آذر پی رئیس اسکورت سلطنتی و سرهنگ بهنام رئیس شهر بانی اصفهان نیز در التزام می باشند. فوراً خود را به رضا شاه رسانده گفتم: برای عرض مطلب لازمی شرفیاب شدیم استدعا داریم اجازه فرمائید عرایض خود را در مکان خلوتی بعرض برسانیم. شاه با قیافه متبسم ولی ناراحت گفت: ای وزیر راه من می دانم تو آمدی مرا راه بیندازی...

لحظه ای بعد در سالن پذیرائی کازرونی قرار گرفته نخست یکی از حاضران اظهار داشت: «ملت ایران هیچگاه خدمات اعلیحضرت همایونی را فراموش نکرده و تا دنیا باقی است نام آن پدر تاجدار...

صحبت این شخص ادامه داشت که اعلیحضرت فقید به خود حرکتی داده و با صدای بلند گفتند: شعر چرا میگی! شخص مزبور ادامه صحبت را مصلحت ندانسته و دقیقه ای بعد بعنوان اینکه حضور علیا حضرت ملکه مادر برسد از اتاق خارج و من تنها در خدمت اعلیحضرت فقید ماندم. شاه پرسیدند: منظور از آمدن به اصفهان چه بود و چه کار لازمی داشتی؟ من در جواب عین نامه اعلیحضرت همایونی را تقدیم نموده و شاه آن را تا آخر قرائت نمودند. اعلیحضرت فقید هم خوب می توانستند بخوانند و هم با دقت مطالب را تحریر می کردند. شاه فقید پس از اینکه نامه اعلیحضرت فعلی را تا انتها خواندند اظهار داشتند: بسیار خوب من هم، چنین قصدی را داشتم قلم وکاغذ را بده تا تمام دارائی خود را ببخشم. عرض کردم غیر رسمی صلاح نیست. پرسیدند: چطور صلاح نیست؟ گفتم: قانون اینطور گفته است. وقتی اسم قانون را بردم سر را تکان داده دو بار تکرار نمودند: عجب قانون اینطور گفته، عجب قانون اینطور گفته.

رئیس ثبت در حمام بود!

آنگاه فرمودند: دکتر خودت هر طور مصلحت می دانی عمل کن. بعرض رساندم: باید تشریفات محضری آن انجام و صلحنامه به ثبت برسد تا صورت قانونی بخود بگیرد. شاه جواب داد: شما، [هم] وزیر راهی و هم حقوق دان برو هر طور می دانی تمام کن که باید هرچه زودتر از اینجا حرکت کنم. بفوریت از جا بلند شده و عده ای را برای احضار یک نفر از سر دفتران اسناد رسمی فرستادم. ولی هرچه در شهر گشتند از محضردار خبری نبود. آنروز روز جمعه بود. اصفهانیها رسم دارند که روزهای جمعه بکلی تعطیل نموده و از شهر خارج شده و در باغات به هواخوری می پردازند. چون من عجله در کار داشتم آقای سعید رئیس ثبت اسناد اصفهان (پدر زن مرحوم صادق سرمد) را خواستم. سعید در حمام بود و ایشان از ترس شاه بدون انجام کیسه و صابون حمام را ترک نموده و وارد منزل کازرونی شدند و با من ملاقات کردند. جریان را به آقای سعید گفته و از ایشان خواستم فوری یک صاحب دفتر را حاضر نمایند. بالاخره در نتیجه سعی ایشان یکی از صاحبان محاضر که رشتی بود پیدا شده و ما در منزل امیر نصرت اسکندری فرماندار اصفهان (در آنموقع اصفهان استاندار نداشت و بر طبق قانون قدیم توسط فرماندار اداره می شد) حاضر شده و صلحنامه ای که شخصاً تهیه کرده بودم روی دو ورقه از اوراق اسناد رسمی نوشته و بعد در دفاتر «ثبت» و «نماینده» وارد و شخصاً دفاتر را زیر بغل گذارده بطرف منزل کازرونی حرکت نمودم تا اعلیحضرت فقید آن را امضاء نمایند.

هنوز وارد ساختمان باغ کازرونی نشده بودم که صدائی از دور بگوشم رسید. این صدای اعلیحضرت سابق بود که روی بالکن عمارت قرارداشته و به من می فرمودند: دکتر، دکتر، از این طرف بیا. بلافاصله خدمت ایشان رسیده و اوراق را بنظرشان رسانیدم. فرمودند: اینها چیست؟ گفتم: دفتر است که عین مندرجات سند در آن به ثبت رسیده و اعلیحضرت باید در هر دو جا امضاء نمایند و در دفاتر نیز به خط خود مندرجات سند را تصدیق نمایند. شاه صلحنامه را که به این شرح

بود بدقت خواندند و بعد با تقریر من جمله ای در پای ثبت نوشتند.

صلحنامه

بنام خداوند متعال ــ چون از ابتدای تأسیس وتشکیل سلطنت خود پیوسته در فکر عمران و آبادی کشور بوده و این مطلب را در مقدمه برنامه اصلاحات کشور خود قرار داده بودم و همواره در نظر داشتم آن رو یه عمران سر مشق کلیه صاحبان زمین و املاک گردد تا در موقع خود بتوانم از ثمره این املاک کلیه ساکنین و رعایای کشور خود را بهره‌مند نمایم این فرصت در اینموقع که فرزند ارجمند عزیزم اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی زمام امور را بدست گرفته اند حاصل شده است بنابراین مصالحه نمودم کلیه اموال و دارائی خود را اعم از منقول و غیر منقول و کارخانجات و غیره از هر قبیل که باشد به ایشان به مال الصلح ده گرم نبات موهوب تا به مقتضای مصالح کشور به مصارف خیریه و فرهنگی وغیره به هر طریقی که صلاح بدانند برسانند. ثبت با سند برابر است.

امضاء ــ رضا پهلوی

پس از اینکه اعلیحضرت رضا شاه در دفاتر ثبتی و روی دو برگ سند رسمی امضای رسمی خود را نمودند و تشریفات قانونی انتقال املاک به این ترتیب خاتمه یافت زنگ زده پیشخدمت مخصوص خود را که «محمود» نام بود و ایشان در جزیره موریس و ژوهانسبورک تادم واپسین از شاه دور نبودند احضار کردند. شاه فقید به پیشخدمت دستور داد کیف دستی را از اتاق خواب بیاورد. پیشخدمت لحظه ای بعد کیف قطور سیاه رنگی بدست رضاشاه داد و شاه در حضور من آن را گشودند و دسته چکی از آن خارج نمودند و آنگاه روی خود را به من کرده فرمودند: «تمام دارایی نقدی من مبلغ ۶۸۰ میلیون ریال است که در بانک ملی ایران شعبه مرکزی در حساب مخصوص موجود می باشد». در این وقت شاه دقیقه ای سکوت نموده بعد با قیافه دردناک اینطور اضافه کردند: «دکتر، من یقین دارم وقتی پا را از مملکت به خارج نهادم همه جا خواهند گفت و خواهند نوشت که

در بانکهای خارج نیز وجوه بیشماری داشته و این پولها را برای چنین روزی ذخیره کرده بودم ولی اینطور نیست. من به جرأت می گویم نه در بانکهای خارجه و نه در بانکهای داخله جز بانک ملی ایران وجهی ندارم و اموال و املاک من همان مستغلات تهران و شمیران و بعضی از شهرستانها می باشد.»

آنگاه شاه برای تائید بیانات خود دست در کیف برده دفترچه ای از آن خارج نمودند و به دست من دادند. در این دفتر که تمام صفحات آن به خط اعلیحضرت فقید و با مداد نوشته شده بود صورت تمام اموال منقول و غیر منقول بطور دقیق در آن ثبت بود و در مقابل هر یک از املاک میزان بهره و عایدی هر ملک دیده می شد و تا آنجا که بخاطر دارم بطور جدول بندی عایدی چندین سال را نوشته بودند تا بدانند عواید فلان ملک هر سال چقدر اضافه می گردد.

رضا شاه فرمودند: «تا این ساعت هیچکس را از وجود چنین دفترچه ای اطلاع نبود، چون حق داشتم این سر را از دیگران و محاسبین املاک پنهان بدارم تا اگر در سر سال بیلان آن را در جلو یم گذاردند بدون مطالعه، آن بیلان را قبول نکرده پس از مراجعه به دفترچه صحت یا عدم صحت بیلان عملکرد املاک را اعلام بدارم. حال که با انجام این تشریفات دفترچه برایم ارزشی ندارد و در طول سلطنت خود این دفترچه را هیچگاه از خود دور نداشته بودم امروز به شما داده تا به فرزند عزیزم بدهید که از ارقام آن استفاده نمایند.»

رضا شاه برایم درد دل می کند

دفترچه را از اعلیحضرت فقید گرفته در جیب خود نهادم. در اینوقت شاه از روی مبل بلند شده و من هم به احترام برخاسته و اعلیحضرت چشمان خود را به روی قالی اتاق دوخته ودرد دلهای خودرا برایم آغاز کرد. آنروز من نزدیک دو ساعت تک و تنها در حضور پادشاهی بودم که بیست سال با اقتدار کامل در مملکت حکومت نمود. اعلیحضرت فقید براستی وطن پرست بود و بدون مبالغه در جهان بیش از هر چیز به ایران و فرزندان خود علاقمند بوده است. شاهی که برای

آقائی ایران و عظمت کشور خود کاپیتولاسیون را لغو نمود و در سالهای اول سلطنت خود کاروان محصل به ارو پا اعزام داشت و تا شهریور ۲۰ صدها کارخانه و مؤسسات تولیدی و انتفاعی در سراسر کشور بر پا کرد و اقعاً درد دلهای او در قلب‌ها اثر می کرد.

آنروز بیش از پنج روز از استعفای سر سلسله دودمان پهلوی نگذشته بود. من در طول وزارت خود بارها به حضور اعلیحضرت فقید بار یافته و در مسائل مختلف که اغلب با امور وزارتخانه ارتباط داشت به مذاکره می پرداختیم و دستوراتی اخذ می نمودم ولی آنروز صحبت شاه فقید صحبت دیگری بود. شاه مانند یک دوست صمیمی و وفادار که در شادی و غمگساری شریک هم باشیم برایم صحبت کرد. از گذشته و از آینده

برای اولین بار گریه شاه را می دیدم!

بیش از پنج دقیقه شاه فقید در سالن بزرگ کازرونی ایستاده و چشم از قالی بر نمی داشت. بقدری شاه متأثر بود و به اندازه‌ای رنج می برد که سیمایش هر لحظه تغییر رنگ می داد. من که بیش از این صلاح نمی دانستم که شاه فقید در آن حال باقی باشند عرض کردم: «قربان چرا متأثر می باشید. تأثر برای چی؟ آیا اعلیحضرت تاریخ اقوام و ملل زنده دنیا را مطالعه نفرمودند؟ اعلیحضرت بخوبی می دانند این آتشی که در دنیا افروخته شده نتیجه خودکامی و حرص و آز زمامداران ممالکی می باشد که خود را مشعلدار تمدن می دانند و در پناه این مشعل روزی هزاران نفر از جوانان خود را در نبرد جاه و جلال به وادی فنا می فرستند. چنانکه در ایران نیز آتش شهوت خود را برافروخته ونزدیک بود این ملت بی پناه و صلح خواه را نیست و نابود نمایند. ولی سیاست اعلیحضرت مانع از انجام نقشه آنان شد و بعقیده من همین افتخار برای پادشاهی بس که برای جلوگیری از خونریزی و ثبوت بیطرفی یک ملت ضعیف دستور آتش بس صادر کرده وحتی بخاطر دوام و بقای این ملت از تاج و تخت خود نیز صرف نظر نمود.»

شاه که بدقت سخنان مرا استماع می کرد سر را بلند نموده و من برای اولین بار دیدم که چشمهای شاه پر از اشک است و در همین حال شاه فقید با صدای گرفته گفت: «ولی کدام منصف و کدام حقیقت‌دانی وجود دارد که خیرخواهی مرا اذعان نماید. دیدید مجلس با من چه کرد. هنوز قدم از تهران بیرون ننهادم که در مجلس نغمه ساز نمودند. این نغمه ها را چه کسانی ساز نمودند، همان کسانی که همیشه و همه جا مرا می ستودند و از اعمال و رفتار من تملق ها می گفتند.من یک سربازی بودم که از روی قاطر و یا در پشت مسلسل و توپ برای بقای ایران دوش به دوش صدها سرباز پا برهنه و گرسنه دیگر جنگ می کردم. خاطرات دوران سربازی من در گیلان باور کردنی نیست. من که از مشکلات مردم، بخصوص طبقات سوم و چهارم واقف بودم و خود نیز از میان این طبقه برخاسته بودم چگونه ممکن بود در فکر مردم نباشم و در طول سلطنت با عفریت بیکاری و فقر و فاقه در نبرد نشوم.»

شاه از جای خود حرکت کرده، دور سالن را طی نمود و به صحبت خود ادامه داد:

«من مطمئن هستم تمام خاطراتم در دلم باقی خواهد ماند و هیچکس از اسرار درونم آگاهی نخواهد یافت».

مجدداً شاه در برابرم قرار گرفته ودر حالی که از شدت احساسات می لرزیدند گفتند: «این بوق و کرناها چیست؟ این رادیو انگلیس (مقصود رادیو لندن) چه می گوید و چه حق حسابی از من می خواهد؟ و این کی است که به فارسی فحش می دهد؟ من، مگر رشوه بده بودم که رشوه این رادیو را نداده و حالا هر شب باید یک مشت فحش و ناسزا بشنوم. راستی دکتر، مردم چه می گویند و در باره این داد و بیداد رادیو انگلیس چه نظری می دهند؟»

من به این سئوال شاه فقید جوابی نداده گفتم: اعلیحضرت بی اعتناء باشند. نظیر همین سخن پراکنیها در رادیو برلن علیه زمامداران انگلیس می شود. مثلی است معروف در روز سختی آش و حلوا تقسیم نمی کنند.

بی‌پرده به شاه حقیقت را گفتم

من حق داشتم به شاه اینطور جواب دهم. چون همانطوری که گفتم بقدری شاه فقید متأثر بود که بی اختیار می لرزید. ولی وقتی شاه این جواب را قانع‌کننده ندانست و مجدداً گفتند: «بشر بی عیب نیست. مسلماً من در سلطنت خود کارهائی کرده‌ام که از نظر بعضی ها خوب و بنظر برخی ها بد بوده است. براستی کارهای خوب من کدام است و چه کارهائی خوب نبوده است که تاکنون به آن واقف نشده‌ام».

سکوت را جایز ندانسته گفتم: «من از نظر یک وزیری که چندین سال بنا به تمایل اعلیحضرت در کابینه ها عضو یت داشته بعرض می رسانم چون در این چند روزه مجال و فرصتی نبود که از مردم، از افراد آن طبقه که از روی عقل و انصاف قضاوت می کنند سئوالی نمایم البته اعلیحضرت حق می دهند که من ندانسته از زبان مردم سخن نگو یم و بدون پرده عرض می کنم بنظر من که وزیر اعلیحضرت بودم جز یک کار بیشتر کارهای اعلیحضرت به خیر و صلاح مردم بوده و اگر امروز تر و خشک باهم بسوزند جبر تاریخ می باشد ولی وقتی که احساسات فرو نشست، همین رادیو لندن که یک فرستنده خارجی است و بدستور خارجی علیه اعلیحضرت سخن می گو ید روزی خواهد رسید له اعلیحضرت داد سخن بدهد.»

شاه که با دقت زایدالوصفی اظهارات مرا گوش می داد با عجله پرسید: «خوب آن یک کار کدام بود؟» عرض کردم: «قربان تعدیات مأمورین املاک اختصاصی مردم را به ستوه آورده بود». شاه وقتی این جمله را شنید، دست را به پیشانی خود برده و در فکر فرو رفت و لحظه ای بعد دست را حرکت داده گفت: «راست گفتی، راست گفتی بر پدر... لعنت که از نیت خیر خواهانه من سوء استفاده کرده، رعایای بدبخت مازندرانی را که همولایتی من بودند تحت فشار قرار داده و با وجودی که من بعضی مواقع به این فشارهای بیمورد پی می بردم با زبان تملق می گفت: خیر قربان همه به دعا گوئی مشغول می باشند. ای لعنت بر

او و سایرین که مرا در جریان وقایع نمی گذاشتند. چقدر درست گفتی دکتر، او آن صدهزار تومان را از کجا آورده بود که در زیر سقف بام اتاقش در قصبه «کیاکلا» بابل پنهان کرده بود. اگر آنروز آن گزارش محرمانه به من نرسیده بود و بدون اطلاع وارد اتاق او نمی شدم و دستور نمی دادم که سقف اتاق را برچینند او هنوز در رأس کار بوده و به قول شما مردم را بیشتر به ستوه می آورد.»

شاه باز در فکر فرو رفت و بعد از لحظه ای مکث اضافه کردند: «از همین نقطه ضعف است که رادیو اجنبی استفاده کرده هر شب به من ناسزا می گوید که آن وسیله که من بتوانم حقایق را فاش نمایم و بگویم روحم از این تعدیات خبر نداشت و منظور واقعی من از خرید املاک، آبادانی املاک و ازدیاد محصول و رونق صادرات بود.»

به شاه گفتم بهترین نقاط، آرژانتین است، در آن مملکت اقامت نمائید.

درد دل شاه سابق ساعتی بطول انجامید چون هردو خسته شده بودیم و هر دو بشدت متأثر بودیم و از طرفی لازم بود فوراً به تهران بازگشت نمایم چون در آن روزها از نقطه نظر مسئولیتی که در دولت داشتم و امور راههای شوسه و آهن با من بود می بایست در تهران حضور داشته باشم، اجازه مرخصی خواستم.

شاه با تقاضای من موافقت و گفتند: ماهم از این طرف می رویم. مقصود شاه خروج از اصفهان وحرکت به کرمان بود. سئوال کردم: بالاخره تصمیم اعلیحضرت اقامت در کرمان است یا مسافرت به خارج از ایران؟ فرمود: دیشب تصمیم غیرقابل برگشت خود را گرفتم و باید حتماً ایران عزیز را بالاجبار ترک گویم و با کشتی راه امریکای جنوبی را درپیش می گیریم. بعد شاه پرسید: «در میان ممالک امریکای جنوبی کدام کشور بهتر است و من خواهم توانست در آن مملکت زندگی آسوده و بدون سر و صدائی داشته باشم؟»

به اطلاع ایشان رساندم: «بهترین مملکت امریکای لاتین که آب و هوای آن سازگار باشد، کشور آرژانتین است و تا حدودی که اطلاع دارم در این مملکت

چند نفر از تجار ایرانی نیز سالهاست اقامت دارند و خیلی کسب و کارشان رونق دارد.»

شاه پرسید: «مثل اینکه در این مملکت سفارتخانه هم داشتیم؟» بعرض رساندم: «چند سال قبل آقای نادر آراسته وزیر مختار ایران در ممالک امریکای لاتین مانند آرژانتین، برزیل و شیلی بودند.»

در اینوقت شاه دو بار با من دست داده و بار دیگر نسبت به اینجانب تفقد مخصوص نموده و اعتماد و اطمینان همیشگی خودشان را خاطر نشان فرمودند و تا جلوی پلکان عمارت تشریف آورده و هنوز چند متری از شاه فقید دور نشده بودم که اعلیحضرت مرا صدا زده فرمودند: «دو قطعه جواهر مربوط به خزانه جواهرات سلطنتی که در زمان عروسی علیاحضرت ملکه فوزیه به امانت گرفته بودند نزد والاحضرت های اشرف و شمس می باشد. آنها را باخود بتهران برده تحویل بانک ملی نمائید». عرض کردم: «اگر آقای قوام الملک این وظیفه را انجام دهند، بهتر خواهد بود.» شاه فقید قوام الملک را احضار نموده و دو قطعه جواهر را به ایشان دادند و آقای قوام نیز پس از ورود به تهران با حضور آقای گلشائیان وزیر دارائی و مرحوم فرزین مدیر کل بانک ملی و مؤید احمدی ناظر مجلس در بانک ملی تحویل خزانه سلطنتی دادند و رسید آن را به وزارت دربار فرستادند[1].

تا یک بعد از نصف شب در حضور شاه جدید بودم

مسافرت به اصفهان سه روز بطول انجامید. بمجرد ورود، در کاخ اختصاصی به حضور اعلیحضرت همایونی رسیده و سند رسمی را تقدیم نمودم. اعلیحضرت فرمودند: نرو ید تا کار را تمام نمائیم. من اطلاعی از کار نداشتم. بعد از اینکه آقای نصرالله انتظام رئیس تشریفات سلطنتی را احضار فرمودند معلوم شد

۱. طبق گزارش رسمی قانع بصیری رئیس اداره بیوتات از جواهرات مقداری کسر بوده که در جلد چهارم شرح آن داده شده است.

اعلیحضرت قصد بخشیدن اموال غیر منقول به دولت و ۶۸۰ میلیون ریال وجوه نقد را به ملت دارند. درست بخاطرم می باشد تا ساعت یک بعد از نصف شب دوم مهر ماه ۱۳۲۰ اینجانب و آقای انتظام در حضور اعلیحضرت بودیم تا بالاخره ۶۸۰ میلیون ریال را برای تأسیس دبستان، دبیرستان، بیمارستان و پرورشگاه در تهران و شهرستانها تقسیم نمودیم ولی حیف در حدود ۵۰ میلیون ریال از این وجوه به آذربایجان مرحمت شده بود که بیشتر آن لوطی خور شده و کمتر از ششصد هزار تومان آنرا به مصرف رسانیدند. من خودم در زمان استانداری آذربایجان با تعجب واقف به این جریان شده و بسیار تأسف خوردم از اینکه در مملکتی زندگی می کنیم که دزدان اجتماعی حتی از اموال و هدایا و عطایای شاه نیز نمی گذرند و این وجوه را که برای مؤسسات فرهنگی و خیریه اعطاء شده است می خورند و هیچکس نیست که این دسته از دزدان را تحویل محکمه قانون دهد.

بطوری که خوانندگان عزیز سالنامه دنیا می دانند شاه فقید به اتفاق والاحضرتها شمس، علیرضا، غلامرضا، عبدالرضا، احمدرضا، فاطمه، محمودرضا و حمیدرضا روز پنجم مهر ماه ۱۳۲۰ بوسیله کشتی «بندرا» متعلق به شرکت کشتیرانی موسوم به «ایندیا اسمیر نو یگشن کمپانی» بطرف امریکای جنوبی حرکت نمودند ولی هنگام ورود به بمبئی از طرف نایب السلطنه هندوستان اطلاع داده شد مقصد مسافرت جزیره موریس خواهد بود و بوسیله کشتی دیگر شاه فقید و اعضای خانواده سلطنتی به موریس رفته و پس از مدتها اقامت در این جزیره استوائی به ژوهانسبورگ پایتخت افریقای جنوبی منتقل و در همین شهر بود [که] جهان را بدرود گفتند.

خلاصه، وقایع شهریور ماه ۱۳۲۰ دردناکترین وقایع بود که به مملکت روی آورده بود. ما که وزیر مملکت بودیم در آنروزها چشم روی هم نگذاشتیم و دائماً در وزارتخانه یا در هیأت وزیران در فکر رفع آلامی که به ملت و مملکت روی آورده بود نقشه می کشیدیم و جای افتخار و مباهات است بالاخره در نتیجه درایت اعلیحضرت همایونی و فروغی نخست وزیر پیمان سه جانبه بین ایران و

متفقین بسته شد. در این پیمان نه تنها استقلال ایران تضمین شده بود بلکه تمامیت ارضی ایران را نیز تعهد نمودند.

(نقل از سالنامه دنیا)

فرمان عفو عمومی زندانیان

براثر تذ کراتی که در مجلس راجع به آزادی زندانیان سیاسی وغیر سیاسی داده‌شد، روز۲۸ شهریورفرمان‌عفوعمومی صادر گردید و بموجب این فرمان به دولت اجازه داده شد که بزهکاران سیاسی و غیر سیاسی را که قانوناً بخشودگی و تخفیف کیفر آنها اقتضا دارد معین نموده، بخشودگی و تخفیف را مطابق مقررات قانون در بارهٔ آنها اجرا نماید و به کسانی هم که برای بخشودگی آنها طبق مادهٔ ٥٤ قانون کیفر عمومی تصویب قانون خاصی ضرورت دارد وزارت دادگستری فوراً لایحه آن را تهیه و به مجلس پیشنهاد نموده و پس از تصویب بموقع اجرا گذارده شود.

آزادی زندانیان سیاسی

پس از شهریور ۱۳۲۰ که دولت فروغی تصمیم گرفت بعضی از زندانیان سیاسی را که محکومیت نداشتند و فقط به امر رضاشاه زندانی شده بودند آزاد نماید، عده‌ای از شخصیت‌ها مانند رؤسای قبایل و عشایر و ایلات مهم که در زندان بسر می بردند آزاد شدند. ازجمله این شخصیت‌ها دکتر محمد مصدق بود. دکتر مصدق که پس از برکناری دکترمتین دفتری از ریاست دولت در سال ۱۳۱۹ (که عموزاده و داماد دکتر مصدق بود) زندانی و به بیرجند تبعید شده بود، در شهربانی آن شهر محبوس بود تا اینکه پس از مدتی به شفاعت ولیعهد از زندان آزاد شد. پس از آزادی از زندان در احمدآباد بحال تبعید بسر می برد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ طبق نامه شماره ۵۵مورخ ۲۱شهریور۱۳۲فرماندار نظامی تهران

سپهبد احمدی آزاد و گفته شد که هر جا بخواهند می توانند متوقف باشند[1].

دیگر از اشخاص مهمی که آزاد شدند عمادالسلطنه فاطمی ودبیراعظم بهرامی بودند که اگر واقعه شهریور ۱۳۲۰ روی نداده بود، آنها نیز بقتل رسیده بودند. سرهنگ رادسر(ادیب السلطنه) که داماد عمادالسلطنه فاطمی بود و پس از سرتیپ اعتماد مقدم به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شد، ضمن مطالعه پروندهٔ محرمانه این دو تن دیده که در ذیل گزارشی که مختاری در باره آنها بعرض رسانده، نوشته شده: کلک آنها کنده شود. حال معلوم نیست اگرشهریور ۲۰ پیش نیامده بود، کلک چندین نفر دیگراز این قبیل افراد کنده می شد!

قانون عفو محکومین سیاسی و عادی

لایحه قانونی عفو محکومین سیاسی وعادی که از سوی دولت فروغی تهیه شده بود، در جلسه ۱۲۵ مجلس شورای ملی مورخ ۲٤ مهرماه ۱۳۲۰ مورد تصویب نمایندگان قرار گرفت. هنگام طرح این لایحه درمجلس، دو تن از نمایندگان صحبت کردند و طی سخنان خود از چگونگی تصویب قانون دادرسی ارتش پرده برداشتند. قانون مزبور شامل ۵ ماده است که در اینجا اصل قانون از نظر خوانندگان می گذرد:

ماده ۱ — به وزارت دادگستری اجازه داده می شود کسانی را که به موجب قسمت یک و دو ماده پنج قانون مصوب ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ و همچنین اشخاصی که به اتهام مذکور درقسمت اول ماده ۸۱ قانون کیفرعمومی اصلاح شده مصوب اردیبهشت ۱۳۱۰ و کسانی که بنا بر مواد ۱٦۲ و ۱٦۵ قانون کیفر عمومی بر طبق بند (ب) ماده ۲٦۹ مکررقانون کیفرعمومی مصوب سوم خرداد ۱۳۱۳ تا تاریخ سی ام شهریورماه ۱۳۲۰ محکوم شده و زندانی هستند آزاد نماید.

---

۱. سرگذشت دوران زندان و چگونگی آزادی ایشان را در کتاب «دکتر مصدق و نطق های تاریخی او» از روی پروندهٔ محرمانهٔ ایشان در شهربانی کل استنساخ و به چاپ رسانده‌ام به آن کتاب مراجعه شود.

ماده ۲ــ کسانی که بعناوین نامبرده در ماده یک این قانون تا تاریخ سی ام شهریور ۱۳۲۰ محکوم شده و هنوز حکم محکومیت آنها اجرا نشده و همچنین اشخاصی که تا تاریخ مذکور به اتهامات نامبرده تحت تعقیب هستند از اجرای مجازات و تعقیب معاف می شوند.

ماده ۳ ــ بموجب این قانون هیچگونه آثار جزائی به محکومیت اشخاصی که به اتهامات مذکور در مادهٔ یک این قانون تا تاریخ سی ام شهریور ۱۳۲۰ محکوم شده اند مترتب نمی شود.

ماده ٤ ــ نسبت به کسانی که تا تاریخ ۳۰ شهریور ماه ۱۳۲۰ بعنوان ارتشاء یا اختلاس تا (یکهزار ریال) محکوم به انفصال ابد از خدمات دولتی شده اند در صورتی که از تاریخ اجرای حکم تا مدت سه سال مرتکب بزهی نشده باشند دیوان کیفر پس از رسیدگی حیثیت آنها را اعاده می نماید.

این رسیدگی در جلسهٔ اداری دادگاه بعمل خواهد آمد.

ماده ۵ ــ کلیه اشخاصی که به بزه ارتشاء و اختلاس در دیوان کیفر محکوم شده اند و حکم محکومیت آنان قطعی شده است می توانند از تاریخ تصویب این قانون تا مدت سه ماه نسبت به حکم محکومیت خود از وزارت دادگستری درخواست اعاده دادرسی نمایند هرچند مورد مشمول ماده ٤٦٦ قانون آئین دادرسی کیفری هم نباشد وزارت دادگستری در دیوان کیفر شعبه خاصی برای رسیدگی به این درخواست ها تشکیل خواهد داد که مطابق مقررات وابسته تجدید دادرسی نمایند. حکم این دادگاه قطعی است و قابل پژوهش وفرجام نمی باشد.

این قانون که مشتمل بر پنج ماده است در جلسه ۲٤ مهرماه ۱۳۲۰ به تصویب مجلس شورایملی رسید.

رئیس مجلس شورایملی ــ حسن اسفندیاری

اگر رضا شاه مقبولیت ملی داشت، متفقین هرگز نمی توانستند او را برکنار نمایند

اگر رضا خان از ابتدای امر بوسیلهٔ انگلیسها روی کار نیامده بود و مارک

(Made in England) یعنی پرداخته شده انگلستان روی او نخورده بودو پایه های حکومت خود را بر روی افکار عمومی، عدالت و آزادی استوار می ساخت، مجالس مقننه ایران منتخب دولت نبود، نمایندگان آن با رأی واقعی مردم به مجلس راه می یافتند، مطبوعات تحت سانسور شدیدحکومت پلیسی قرار نداشت و در یک کلام، رژیم حکومتی براساس دموکراسی واقعی یعنی حکومت مردم بر مردم قرار داشت، متفقین هرگز نمی توانستند به این سهولت او را برکنار و از ایران به خارج تبعید نمایند. چنانکه در ژاپن متفقین نتوانستند امپراتور را بر کنار کنند و او همچنان مقام خود را حفظ کرد. خود رضا شاه هم بخوبی می دانست که مردم و افکار عمومی سخت با وی مخالف می باشند.

نکته قابل تعمق در حکومتهای فردی، دیکتاتوری و پلیسی این است که در چنین حکومتهایی، دیکتاتورها، از مردم بیش از هر نیروی دیگری می ترسند. بنابراین می توان گفت که رضا شاه از روسها وحشت چندانی نداشت، بلکه از خشم مردم ایران بیشتر واهمه داشت و می ترسید. وی تصور می کرد اگر قوای شوروی وارد پایتخت شود، یک قیام عمومی برپا می گردد و چنان شورشی ایجاد می شود که براثر آن او و خانواده اش در معرض نابودی قرار می گیرند، همانطور که در انقلاب کبیر فرانسه لوئی شانزدهم و خانواده اش به زیر تیغه گیوتین رفتند، یا در روسیه تزاری امپراتور و تمام بستگانش یکجا در زیر زمینی به رگبار مسلسل بسته شدند و کوچک و بزرگ نابود گردیدند.

او همچنین بخوبی می دانست با تمام مخالفتی که روسها و انگلیسیها با وی دارند، اگر قوایشان وارد پایتخت شود، به او وخانواده اش صدمه ای نخواهند زد و حداکثر شدت عمل آنها برکناری از سلطنت وتبعید وی خواهد بود. پس آنچه او رابیش ازهرچیزنگران ساخته بود، بیم از انتقام مردم بود، مردمی که مدت ۱۶ سال در زیر فشار حکومت زور و قلدری و استبداد قرار گرفته بودند. همین نگرانی سبب شد از سلطنت کناره بگیرد، از ایران خارج شود و اسیر دست متفقین باشد تا جان خود و خانواده اش در معرض خطر قرار نگیرد.

اگر رضا شاه روشی جز این برمی گزید و دموکراسی و عدالت اجتماعی را مطمح نظر قرار می داد، در موقع اشغال ایران توسط نیروی متفقین تمام ملت ایران به حمایت او برمی خاستند و مانع از این می شدند که متفقین او را از ایران اخراج نمایند. جنگ اول جهانی مؤید این نظر است. در جنگ اول جهانی، زمانی که ایران اشغال شد، با آنکه دولت ایران قوای نظامی نداشت، بیگانگان نتوانستند احمد شاه را برکنار کنند و یا کوچکترین اقدامی جهت برکناری شاه انجام دهند.

اشرف پهلوی در «برگهائی از خاطرات» مطالبی نوشته که نظرات مذکوره در بالا را تائید می کند.

چگونه متفقین پدرم را وادار به استعفا کردند؟

اگر یک صدا از میان مردم به نفع پدرم برمی خاست انگلیسیها در تصمیم خود دایر بر عزل پدرم تجدیدنظر می کردند

پدرم در مدت ۱۶ سال سلطنت و قریب ۲۰ سال حکومت با مسائل و مشکلات زیادی رو برو شد ولی مهمتر از همه هجوم روس و انگلیس در سوم شهریور ۱۳۲۰ بود.

از مدتی قبل این دو کشور به دولت ایران اطلاع می دادند آلمانهائی که به نام کارشناس و متخصص در کارخانه ها و شرکتهای راه سازی و راه آهن مشغول کار هستند برای متفقین خطری جدی محسوب می شوند، ولی پدرم به این حرفها توجه نمی کرد وحتی چند بار اعلام خطر جدی انگلیسیها را به او گزارش دادند و او اعتنا نکرد.

برادرم در یکی از مصاحبه های خود گفت که پدرم از هیتلر خوشش نمی آمد ولی این حرف درست نیست. پدرم با آنکه هیچوقت مسائل سیاسی را نزد ما مطرح نمی کرد ولی از ابتدای جنگ نمی توانست خوشحالی خود را از پیروزی

متحدین مخفی نگهدارد.

با آنکه انگلیسیها در روی کار آوردن پدرم اثر مستقیم داشتند، پدرم از آنها خوشش نمی آمد و همیشه آرزو داشت که روزی بتواند خود را از قید تسلط آنها رها سازد.

وقتی که هیتلر جنگ را شروع کرد و به پیروزیهای برق آسا رسید، پدرم مطمئن بود که فاتحه انگلستان خوانده شده است. به این جهت او که ارتش خود را به سبک و با سلاحهای آلمانی تجهیز کرده بود شروع به بی اعتنائی به انگلیسیها کرد.

بخصوص وقتی که هیتلر به روسیه حمله کرد و در همان روزهای اول توانست به پیروزیهای غیرقابل تصوری نایل شود که گفته می شد در عرض ٦ هفته همه خاک شوروی را تصرف خواهد کرد، پدرم از خوشحالی در پوست نمی گنجید زیرا او که از انگلیسیها نفرت پیدا کرده بود، از روسها هم بشدت وحشت داشت و حالا که می دید یک کشور پیدا شده که مشغول نابود کردن هر دو قدرت است امیدوار بود که بزودی به آرزوی خود که نابودی هر دو کشور بزرگ بود خواهد رسید.

متأسفانه شادمانی پدرم زیاد طول نکشید و یک روز صبح ما متوجه شدیم که انگلستان و شوروی از دو طرف به کشور ما حمله کرده اند.

ساعت چهار صبح روز دو شنبه سوم شهریور ۱۳۲۰ که سر ریدر بولارد سفیر انگلیس و اسمیرنوف سفیر شوروی به خانه علی منصور نخست وزیر وقت رفتند تا خبر حمله به ایران را به او بدهند، او خواب بود و وقتی ساعتی بعد، علی منصور به کاخ پدرم رفت تا او را از جریان مطلع کند پدرم هم خواب بود و حقیقت آنکه در آنموقع تمام حکومت ایران در خواب بودند و گرنه می بایستی از مدتی قبل متوجه این موضوع می بودند که در چنان شرایطی استفاده از راه ایران برای رساندن کمک به شوروی برای متفقین حیاتی است و اگر ما به رضا به آنها راه نمی دادیم آنها به زور به این راه دست می یافتند.

و بعد ماجرای خیانت امرای ارتش پیش آمد. چه آنها که در شهرستانها سربازان را گذاشتند و اموال و دارائی خود را بار کامیونها کرده از مقابل متفقین گریختند و چه آنها که در تهران با صحنه سازی سربازان را مرخص کردند و پایتخت را بلادفاع و سربازان را لخت و گرسنه راهی بیابانها کردند.

اطلاع براین جریانات برای پدرم بقدری غیر منتظره بود که یکباره قدرت مقاومتش را از دست داد و دچار چنان وحشتی شد که بدون توجه به عواقب کار و اثری که انتشار این خبر در مردم می کرد از تهران به اصفهان می رود و تصمیم می گیرد آن شهر را پایتخت کند.

من تا آنموقع پدرم را مردی شجاع و قوی تصور می کردم و در حقیقت در ابتدای کار هم همینطور بود ولی بعدها به خاطر سن زیاد و ترس از روسها که با طرفدارانش در ایران با خشونت رفتار کرده بود وقتی دید ارتشی که آنهمه برای ایجادش خون دل خورده و تمام اتکایش به آن بود به این زودی و سادگی مضمحل شده و روسها بطرف تهران حرکت کرده اند روحیه خود را بشدت باخت.

بعدها شنیدم دکتر مصدق گفته بود «وقتیکه متفقین تصمیم گرفتند رضاشاه را از سلطنت بردارند حق آن بود که به میدان توپخانه می رفت و می گفت ای مردم انگلیسیها می خواهند مرا از سلطنت بردارند اکنون من بسوی شما آمده ام اگر مرا می خواهید می مانم و گرنه به امر شما می روم نه بدستور انگلیسیها و اگر در آن جریان کشته هم می شد اسمی از خود بجا می گذاشت».

من با این عقیده دکتر مصدق که نمی دانم تا چه حد گفته خود اوست ولی من آن را از دهان یکی از نزدیکانش شنیدم صد درصد موافق بودم بخصوص که انگلیسیها درابتدا جرأت نداشتند علناً با شخص پدرم مخالفت و او را از سلطنت عزل کنند. آنها می ترسیدند مردم به طرفداری از پدرم برخیزند و ماجرای مقاومت مردم عراق یکبار دیگر تکرار شود بخصوص که آنها برای حمل اسلحه و آذوقه به روسیه به همکاری و یا لااقل بیطرفی مردم ایران احتیاج داشتند. به این جهت ابتدا در رادیو لندن شروع کردند علیه پدرم حرف زدن و بقول خودشان

جنایات او را شمردن تا ببینند مردم چه عکس العملی از خود نشان می دهند.

پدرم از شنیدن این اتهامات بحدی عصبانی می شد که یکبار با لگد رادیو را که در آنموقع بزرگتر از تلو یزیونهای بزرگ امروزی بود، خورد کرد.

ولی از میان تمام وکلائی که جیره خوار پدرم بودند. از میان تمام روزنامه های آن زمان که پدرم بوجود آورده یا تقویت کرده بود و از میان تمام افرادی که بنوعی از او منتفع شده بودند هیچکس کلمه ای یا سطری بنفع پدرم نگفت و ننوشت و انگلیسیها که دیدند برای پدرم پایگاهی در میان مردم نمانده و بردن او هیچ مقاومتی در مردم بوجود نمی آورد، تصمیم گرفتند او را وادار به استعفا کنند. در حالی که اگر وقتی رادیو لندن به پدرم فحاشی می کرد رجال یا مردم به پشتیبانی از او علیه رادیو لندن تظاهرات می کردند مسلماً آنها آن بلا را سر پدرم در نمی آوردند.

یک علت کینه برادرم نسبت به انگلیسیها که او را وادار ساخت خود را به دامن امریکائیها بیندازد همین بود. برادرم همیشه می گفت اگر انگلیسیها ایران را اشغال و پدرم را با آن وضع بیرون نمی کردند انتقال قدرت در ایران می توانست مانند ترکیه که پس از مرگ مصطفی کمال پاشا (آتاتورک) عصمت اینونو جانشین او شد بدون آنکه وضع تغییر کلی کند به آرامی صورت گیرد و در آن صورت بسیاری از حوادث سیاسی بعد که نتیجه خلاء قدرت در مدت اشغال متفقین بود روی نمی داد. و سلطنت بارها دچار خطر نمی شد.

من اطمینان دارم اگر پدرم دارای رجال فهمیده و اطرافیان دلسوزی بود واقعه سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ روی نمی داد.

انگلیسیها علاوه بر یادداشت های رسمی چندین بار بطور رسمی یا خصوصی به وزرای ایرانی گفته بودند که استفاده از راههای ایران برای آنها حیاتی است ولی آنها بجای آنکه جریان را به پدرم تفهیم نمایند موضوع را بی اهمیت قلمداد می کردند و حتی می گفتند انگلیسیها هرگز حاضر نخواهند شد پای رقیب دیرین خود یعنی روسها را دو باره به ایران باز کنند و متأسفانه پدرم این

حرفها را باور می کرد و در این فکر بود که از این موقعیت استفاده ای هم به نفع کشور بکند به اینجهت قصد داشت اگر خود را ناچار دید که راه بدهد بابت حق العبور مبلغ هنگفتی پول از آنها بگیرد.

اما انگلیسیها نه تنها قصد پرداخت پول نداشتند بلکه می خواستند از اسلحه و آذوقه کشور نیز به رایگان استفاده کنند به اینجهت نقشه حمله دو جانبه به ایران را طراحی کردند.

وقتی که حمله متفقین به ایران انجام گرفت پدرم به وزراء دستور داد در شورای عالی جنگ شرکت کنند ببینند آیا می توان به جنگ ادامه داد یا صلاح آنست که وارد مذاکره شو یم. در آن جلسه معلوم شد در همان ساعات اول حمله ارتش ایران درهم شکسته شده ودرمرکز هم برای ادامه جنگ آذوقه و وسایل نقلیه و بنزین در اختیار دولت نیست.

پدرم خودش خواست با متفقین تماس بگیرد روزدوشنبه سوم شهریور چند ساعت بعد از حمله سر ریدر بولارد واسمیرنوف را به کاخ سعدآباد خواست. آنها آمدند ولی حاضر به گفتگو با او نشدند. علی منصور هم نمی توانست با متفقین مذاکره کند چون قبلاً به تذکرات آنها توجه نکرده بود و نزاکت سیاسی ایجاب می کرد شخص دیگری به عنوان نخست وزیر با آنها وارد مذاکره شود.

در آن هنگام از رجال سیاسی استخواندار کسی نبود که بتواند این مسئولیت را انجام دهد. رجال قدیمی هم از سالها قبل کنار گذاشته شده بودند و رجال جوان دوران پدرم هم آنقدرها زیاد نبودند و آنهائی هم که بودند اکثراً تحصیل کرده آلمان و یا متهم به دوستی با آلمان بودند که اکثرشان پس از ورود متفقین به ایران توقیف شده در اردوگاهی در شهر اراک زندانی شدند.

در اینموقع انگلیسیها بطور غیرمستقیم به پدرم فهماندند که فقط با سه نفر از رجال قدیمی ممکنست مذاکره کنندو آن سه تن سیدضیاء الدین طباطبائی، قوام السلطنه و ذکاء الملک فروغی بودند[1].

۱. در این مسأله اشرف پهلوی دچار اشتباه شده است زیرا انگلیسیها فروغی را کاندیدای ریاست ←

اتفاقاً پدرم از هر سه نفر بدش می آمد و آنها در زمان او تبعید و خانه نشین شده بودند.

سید ضیاء الدین طباطبائی روزنامه نویس جوانی بود که با پدرم طرح کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ را چیده بود و پس از موفقیت کودتا سید نخست وزیر و پدرم سردار سپه و فرمانده کل قوا شد.

سیدضیاء الدین طباطبائی صد روز بیشتر حکومت نکرد و به علل مختلف و از جمله مخالفت پدرم از نخست وزیری استعفا کرد و به فلسطین رفت و در آنجا به کشاورزی مشغول شد و معلوم بود که انگلیسی ها او را برای روز مبادا نگاه داشته اند که وقایع بعد از سوم شهریور ثابت کرد که این نظریه درست بوده است.

قوام السلطنه از رجال استخواندار و ثروتمند و با قدرت و سمبل اشرافیت دوران قاجار بود. او قبل از سلطنت پدرم با او درگیریهای زیادی پیدا کرده بود ولی سرانجام پدرم بر او پیروز شد و اگر حمایت انگلیسیها نبود پدرم او را هم از میان برداشته بود با این وضع صددرصد معلوم بود که پدرم حاضر نیست در چنین موقعیتی که قدرتش را که متکی به ارتش بود از دست داده است، آنها را مصدر کار کند تا تلافی آنروزها را سر او در بیاورند.

سومین کسی که کاندیدای نخست وزیری شده بود بهترین آنها بود. او محمدعلی فروغی سیاستمدار،ادیب و دانشمند بود که اگر چه او هم از سیاستمداران اواخر دوران قاجاریه محسوب می شد ولی بهیچوجه جاه‌طلبیهای آن دو نفر دیگر را نداشت و به اینجهت پدرم او را انتخاب کرد و بعدها معلوم شد که نظر پدرم در باره او کاملاً صائب بود زیرا وقتی که انگلیسیها به او پیشنهاد کردند رئیس جمهور شود قبول نکرد در حالی که اگر این پیشنهاد را به سیدضیاء و

→

جمهوری کرده بودند ولی فروغی قبول نکرده و روسها هم ساعد را کاندیدای ریاست جمهوری نمودند ولی ساعد زیر بار نرفت. بنابراین فروغی مورد مخالفت روسها قرار می گرفت.

قوام السلطنه می کردند مسلماً قبول می کردند.

محمدعلی فروغی هم از پدرم بدی دیده بود و مدت چند سال آخر سلطنت پدرم خانه‌نشین شده به کارهای ادبی می پرداخت و اصولاً مرد جاه‌طلبی نبود. از آن گذشته پیری و بیماری او را آزار می داد. به این علت وقتی پدرم خود را ناچار دید که او را به نخست‌وزیری انتخاب کند همه اش می ترسید او قبول مسئولیت نکند و پدرم ناچار شود دست به دامان آن دو نفر بزند.

پیش بینی پدرم درست بود و فروغی حاضر به قبول مسئولیت نشد ولی پدرم چند نفر را نزد او فرستاد و شخصاً هم به فروغی تلفن کرد که برای نجات کشور فداکاری کند و نخست‌وزیر شود.

آن شب که پدرم به فروغی تلفن می کرد من در آنجا حضور داشتم. من هرگز پدرم را به آن حال ندیده بودم. او همیشه تحکم می کرد و دستور می داد اما آن شب اصرار او به فروغی به خواهش کشیده شد ولی وقتی که سرانجام فروغی را حاضر به قبول نخست‌وزیری کرد چنان خوشحال بود که گوئی همه چیز را نجات داده است. آن شب پس از چند روز من پدرم را شاد و خوشحال دیدم. بعد دستور داد پیشخدمت مخصوص حاضر شود و به او گفت فردا که ذکاء الملک فروغی به سعدآباد آمد به قراولها بگو او چون مریض است اجازه دارد با اتومو بیل تا دم پلکان کاخ بیاید.

این بزرگترین احترامی بود که پدرم برای فروغی قائل شده بود زیرا تا آنموقع هیچ مقامی اجازه نداشت با اتومو بیل وارد کاخ سعدآباد شود چه رسد به آنکه تا دم پله ها که فقط اتومو بیل پدرم و بعدها اتومو بیل برادرم و ملکه اجازه داشتند تا آنجا بیایند.

سالها بعد این اجازه به یک نفر دیگر هم داده شد و او سیدضیاء الدین طباطبائی بود که پس از ۲۸ مرداد که بعنوان مشاور طرف اعتماد مورد مشورت برادرم قرار می گرفت و هفته ای یکروز ناهار به کاخ سعدآباد می رفت اجازه داشت با اتومبیل وارد کاخ سعدآباد شود آنهم البته از در عقبی کاخ و تا چند متری

ساختمان.

روز بعد که فروغی به سعدآباد آمد پدرم تا در اتاق به پیشواز او رفت و دست او را گرفت و روی صندلی نشاند و خواست دولت را تشکیل بدهد.

پدرم فکر می کرد فروغی از او گله خواهد کرد که چرا با او چنان کرده و اسدی را که خویشاوندش بود اعدام کرده است ولی فروغی حرفی در آن باره نزد فقط از پدرم خواست که او را در انتخاب وزراء کاملاً آزاد بگذارد که این پیشنهاد مورد موافقت پدرم واقع شد.

من نمی دانم آنروز غیر از این حرفها که بعداً منتشر شد چه سخنان دیگری پیش آمد وردو بدل گردید فقط می دانم وقتی که فروغی از کاخ می رفت هم او و هم پدرم چشمهایشان از اشک پر شده بود.

فروغی از روز بعد شروع به کار کرد ولی با وجود آنکه انگلیسیها با نخست وزیری او موافق بودند معهذا برای آنکه پدرم را در فشار بگذارند وسیله ایادی خود در میان مردم شایعاتی پراکنده می کردند بطوری که تهران تبدیل به یک شهر سرسام زده شد. و شایعه قحطی، بمباران شهر و تجاوز سر بازان روسی به زنها و دخترها پس از رسیدن به تهران چنان باعث «پانیک» شد که نمونه آن را نمی توان در تاریخ بیاد آورد و در همین موقع بود که به فروغی پیشنهاد کردند می تواند پادشاه یا رئیس جمهور بشود ولی آن مرد پاک و صدیق، این پیشنهاد را قبول نکرد.

وقتی که وفاداری این مرد را با خیانت امرای ارتش بخصوص آنها که در تهران بدون اطلاع پدرم سر بازها را از سر بازخانه ها مرخص کرده و ارتشی را که پدرم بیشتر وقت خود و درآمد مملکت را صرف ایجاد و تقویت آن کرده بود از هم پاشیدند مقایسه کنیم معلوم می شود که بیگانگان چگونه به تمام شئون مملکت رخنه کرده و پدرم چطور بیجهت بیست سال به چنین افراد خیانت پیشه ای اعتماد کرده بود و متأسفانه در اطراف برادرم نیز از چنین افرادی یافت می شوند.

گو اینکه پدرم پاگون چند تن از آنها را با دست خود کند و با عصا به

جان آنها افتاد و کتکشان زد ولی ضربه ای که این افراد خود فروخته به پدرم و خانواده ما زدند جبران شدنی نبود.

(نقل از: مجله سپید و سیاه)

شورش در زندان قصر

درهنگام اعلام حکومت نظامی که قرار شد دوگردان سرباز در اختیار حکومت نظامی گذارده شود تا با پاسبانان همکاری کنند و به گشت در شهر بپردازند، یک گروهان هم به زندان قصر اعزام شد تا جلوناآرامی زندانیان را گرفته، مانع هرگونه اغتشاش وجنجال واحتمالاً شورش شده وزندانیان را سرکوب نمایند. زیرا از اولین روز حمله متفقین به ایران زمزمه هائی در زندان شنیده می شد که دیگر دوران حکومت زور و قلدری خاتمه یافته و باید افراد طبق مقررات قانون زندانی گردند نه به اراده دیکتاتور. با آنکه زندانیان می دانستند که قوای کمکی از ارتش برای تقویت مأمورین شهربانی فرستاده شده است معهذا روز ۲۶ شهریور شورشی وسیع در زندان قصر بوجود آمد که شرح آن را بزرگ علوی نویسنده کتاب ۵۳ نفر که خود نیز یکی از همان ۵۳ نفر بود، چنین نوشته است:

«... اینست آنچه من بچشم خود دیده ام. از پشت پنجره کریدور هفت، به جمعیتی که پشت درآهنین و پنجره های کریدور شش ایستاده بودند، تماشا می کردم. فاصله ما از آنها شاید دو تا سه متر بود. یکی از رؤسای ایل بختیاری به زبان لری با آنها صحبت می کرد، می خواست آنها را متقاعد کند که یک شب فقط اجرای فکر خود را به تعویق اندازند.

رؤسای کردها و لرها که با این قیام مخالف بودند یا به کریدور ما پناه برده و یا خود را در گوشه ای از هشت پنهان کرده بودند. وکیل هشت مثل موش آب کشیده از ترس می لرزید.

آژان کلیددار که برای کلید خود به اندازهٔ چوگان شاهی اهمیت قائل بود بکلی خود را باخته و جنب نمی خورد.

آن رئیس ایل بختیاری مدتی با شورشیان صحبت کرد، بالاخره نتوانست آنها را قانع کند و عصبانی شد. از آنها پرسید: «چه می خواهید بکنید؟» ما می خواهیم در را بشکنیم و از زندان بگریزیم. «دم در مسلسل کار گذاشته اند چطور می خواهید در را بشکنید؟ اگر راست می گوئید این در را باز کنید ببینم.»

با یک تکان و یک صدای دسته جمعی «یا حسین» قفل سنگین ازهم پاره و در باز شد. این جنبش کوچک ملی، این لب پرنهیب تلاطم و طوفان انقلاب ملی منظره زیبائی برابر ما عرضه داشت.

جوانی بیست وپنج ساله، سینه چاک و با پیراهن پاره تکه چوبی در دست داشت و جمعیت را اداره می کرد، ما نفرات پنجاه وسه نفر که پشت پنجره آهنین ایستاده بودیم، با وجودی که با این اقدام آنها مخالفت داشتیم (زیرا یقین داشتیم که خون رشیدترین آنها بدون اخذ هیچگونه نتیجه ای ریخته خواهد شد) وقتی این منظره را مشاهده کردیم، وقتی که دیدیم که چگونه آتش قدرت ملّی زبانه می کشید، بی اختیار به این نیروی سدشکن آنها تحسین گفتیم و هورا کشیدیم. همین که مردم بسوی در بزرگ رو آور شدند، صدای اولین تیر بگوش رسید و در اثر همین تیر آن جوان بیست و پنج ساله جان داد ــ در پانزده سالگی او را دستگیر کرده و به پنج سال حبس محکوم کرده بودند. تا ساعت مرگ ده سال در زندان ماند. پنج سال نیز زیادی حبس کشیده بود. او اولین کسی بود که از پله های هشت اول زندان بطرف در بزرگ آهنین عمارت زندان رفت. موقعی که می خواست توسط یک میلهٔ آهنی با یک حرکت اهرمی قفل را باز کند، درهمین موقع تیری به پهلوی او اصابت کرد و بزمین افتاد.

بدین ترتیب درهمان ساعاتی که فروغی قولنامه شاه را مبنی بررعایت اصول دموکراسی و آزادیخواهی قرائت می کرد، کف کریدورهای زندان با خون چندین نفر بیگناه و باگناه آلوده شد.»

دکتر انور خامه ای نیز که خود در زمرهٔ پنجاه وسه نفر بوده، طی خاطرات خود در بارهٔ وقایع شهریور ۱۳۲۰، اوضاع زندان و سرنوشت پنجاه وسه نفر به

نکاتی اشاره کرده است که چون از پاره‌ای جهات نوشتهٔ بزرگ علوی را تکمیل می‌نماید، در اینجا می‌آوریم:

آخرین روزهای زندان

روز ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ (اول تیرماه ۱۳۲۰) برای ما زندانیان سیاسی نیز مانند تمام مردم جهان یک روز تاریخی بسیار مهم و یک نقطه تحول عظیم تاریخ بود. دراین روز ارتش آلمان هیتلری برخلاف پیمانی که بسته بود و بدون اعلان جنگ و غافلگیرانه به شوروی حمله کرد و در نخستین ساعات خطوط دفاعی مقدم شوروی را درهم شکست و دهها کیلومتر در خاک شوروی پیش رفت. این خبر مانند بمب در زندان ترکید. هیچکدام از ما زندانیان سیاسی منتظر چنین حمله‌ای نبودیم. خیلی طبیعی بود. در حالی که طبق گفتهٔ نزدیکان استالین، خود او تا چند ساعت پس از آغاز حمله، وقوع آن را باور نمی‌کرده است، چگونه ما که در گوشهٔ زندان از همه جا بیخبر بودیم می‌توانستیم چنین حادثه‌ای را پیش‌بینی کنیم. اکثریت زندانیان سیاسی چنانکه در پیش گفتم طرفدار شوروی و هوادار استالین بودند. اینها بتدریج عادت کرده بودند درباره شوروی و قدرت آن، استالین و سیاست او و بطور کلی جنبش کمونیستی در جهان و دورنمای آیندهٔ آن اغراق و افراط کنند. این طرزتفکر نتیجه طبیعی موقعیت و شرایط زندگی آنها بود. در پیش گفتم که ما در آن زمان هیچ پایگاهی درمیان مردم نداشتیم. عده‌ای که طرفدار دولت و رژیم حاکم بودند طبیعتاً با ما دشمن بودند و ما را خائن می‌شمردند. و اما مخالفان دولت و رژیم نیز عموما یا روحانیان و هواداران آنها بودند که بعلت رفع حجاب، تغییر لباس و کلاه، جلوگیری از تشریفات مذهبی مانند عزاداری و روضه‌خوانی و دخالت دولت در موقوفات، مخالف آن بودند. یا ملاکان و فئودالهائی که املاک آنها را رضاشاه ضبط کرده بود و بالاخره عده روزافزونی از مردم در سالهای آخر سلطنت رضا شاه طرفدار هیتلر و آلمان نازی شده بودند و برای پیروزی آلمان بر انگلستان و شوروی سرودست می‌شکستند.

هیچکدام از این دسته ها و گروهها نمی توانستند با ما موافق باشند. ما بمعنای واقعی در ایران منفرد بودیم و حتی خانواده ها و نزدیکان ما اغلب فقط بعلت خویشاوندی به ما علاقه داشتند. در چنین شرایطی وقتی در داخل کشور هیچ نور امیدی بچشم نمی خورد آنها مجبور بودند چشم امیدشان را به خارج از کشور و تحولات بین المللی بدوزند.

نه تنها هواداران شوروی و استالینیسم منتظر حملهٔ آلمان به شوروی نبودند،چون معلوم می شدکه استالین در پیمان بستن با هیتلر واعتماد به قول وقراراو اشتباه کرده و خطای تاریخی بزرگی مرتکب شده است، بلکه این حادثه برای مخالفان استالین و منتقدان شوروی یعنی هواداران یوسف نیز غیرمنتظره بود. در بند۷ حالا دیگر یاور احمدخان همایون بود که کرکری می خواند و از سقوط مسکو و فتح قفقاز درآینده نزدیک سخن می گفت. همینطور گروه جهانسوز در بند۸ خیلی خوشحال بودند و پیروزیهای متوالی هیتلر را به رخ ما می کشیدند. اما براستی خود آنها هم نمی دانستند در پشت پرده چه می گذرد. آنها هنوز رضاشاه را دست نشانده انگلیسها می دانستند و منتظر بودند ارتش آلمان از طریق قفقاز به ایران وارد شود و حکومت رضاشاه را واژگون سازد و «ملیون» را روی کار آورد. خود ما هم از زدو بند رضاشاه با آلمانها اطلاعی نداشتیم و کماکان رضاشاه را وابسته به انگلیسها می پنداشتیم و از این رو نزدیکی شوروی را با آلمان به دیده مساعد می نگریستیم. زیرا ما برخلاف طرفداران آلمان، اما درست مثل آنها از روی احساسات و بی منطق، شوروی را شکست ناپذیر می پنداشتیم و مطمئن بودیم بزودی هیتلر شکست خواهد خورد و شوروی پیروز می شود.

بدین سان، نه ما و نه آنها هیچکدام منتظر سوم شهریور و حملهٔ انگلیسها و شورو یها به ایران نبودیم. آخر چطور می شد باور کرد که انگلیسها حکومت دست نشانده خود را سرنگون سازند آنهم به کمک ارتش سرخ! اما سوم شهریور پیش آمد و بسرعت برق همهٔ حسابها و اندیشه ها را دگرگون ساخت. حالا دیگر همه می دانستیم که رضاشاه پا را از گلیم خود درازتر کرده و با آلمانها وارد بند و بست

شده است. این مطلب هم برای ما و هم برای هواداران آلمان نگران کننده بود. آنها انتظار داشتند رضاشاه را به کمک هیتلر سرنگون سازند. اما حالا می دیدند که این دو با هم دریک جبهه اند. از دو حال خارج نبود. یا هیتلر بوسیله چتر بازان خود به کمک رضاشاه می شتافت و جبههٔ مقاومتی در ایران در برابر انگلیس و شوروی تشکیل می شد (که این احتمال بعید بود) در این صورت آنها باز باید در زندان می ماندند. و یا اینکه رضاشاه سرنگون می شد و انگلیس و شوروی ایران را اشغال می کردند در این صورت آنها مطمئن بودند که اعدام خواهند شد.

اما ما بیشتر از آنها به آینده امیدوار بودیم. مسلماً این احتمال وجود داشت که رضاشاه در آخرین لحظات حکومت خود همهٔ ما را اعدام کند. اما سرنگونی او حالا دیگر مسلم بود. البته این اندیشه ها و نگرانیها زیاد بطول نینجامید. روز ۵ شهریور ما مطلع شدیم که غروب روز پیش، یعنی ٤ شهریور، سرهنگ نیرومند به تمام پاسبانها و افسران زندان فرمان آماده باش داده، پاسبانها و افسرانی را که مدت کشیکشان تمام شده و طبق معمول باید به خانه خود می رفتند در زندان نگاه داشته و دستور داده است همه تا اطلاع بعدی باید در محل خدمت بمانند. و پس از سخنرانی غرائی در باره میهن پرستی و دفاع از میهن شوهر خواهر خود دکتر کاو یانی را که در حال بازداشت در زندان موقت بوده برمی دارد و با اتومبیل دولتی خود بسوی جنوب فرار می کند! همچنین ما اطلاع یافتیم که درهمان روز ٤ شهریور رضا شاه وعده زیادی از افسران ارشد ارتش و سردمداران هیأت حاکمه از تهران فرار کرده و به اصفهان یا شهرهای دیگر جنوب رفته اند. سرهنگ نیرومند را چند روز بعد در کرمان دستگیر و در تهران زندانی کردند. این اخبار خیلی برای ما امیدبخش بود و نشان می داد که رژیم ازهم پاشیده است و نه تنها خطری برای ما درمیان نیست بلکه باید در انتظار آزادی بود.

یک روز بعد اطلاع یافتیم که انگلیسها همان روز ٤ شهریور جلوی فرار رضاشاه را می گیرند و به او اطمینان می دهند که برای جان خود و خانواده اش هیچ خطری در بین نیست و بدین سان او را به تهران بازمی گردانند و وی روز

۵ شهریور با موافقت انگلیسها علی منصور را از نخست‌وزیری برکنار و محمدعلی فروغی ذکاء الملک را به این سمت می گمارد و سپهبد احمدی جلاد لرستان را نیز فرماندار نظامی تهران می کند، ظاهراً انگلیسها و شورو یها می ترسیدند که اگر دستگاه حاکمه یک مرتبه فرو ریزد عمال آلمان با استفاده از احساسات ضد انگلیسی و ضد شوروی مردم هسته های مقاومتی در تهران و سایر نقاط ایران فراهم آورند و اسباب زحمت گردند. از این رو لازم دانستند رضاشاه راموقتا بعنوان مترسک نگاه دارند تا پس از آنکه بخوبی در ایران مستقر شدند عذر او را بخواهند و این برنامه تا ۲۵ شهریور انجام گرفت. وظیفه حکومت فروغی و امیراحمدی مهار کردن احساسات مردم و هموار ساختن جاده برای قرارداد ایران با متفقین بود.

در فاصله ۵ تا ۲۵ شهریور وضع زندان بکلی با سابق فرق کرده بود. مختاری از ریاست شهربانی برکنار و سرتیپ سرداری بجای او منصوب و رؤسای ادارات شهربانی عموماً عوض شده بودند. سرهنگ نیرومند، جوانشیر و عربشاهی رئیس سابق اداره آگاهی بازداشت شده بودند و در زندان موقت بسر می بردند. سرهنگ اعتمادمقدم که مرد درو یشی بود به ریاست زندان منصوب شده بود ولی مدیر داخلی زندان قصر و افسران آن تغییر نکرده بودند. رعب و وحشت دستگاه پلیس از دل زندانیان رخت بر بسته و پاسبانها و افسران پلیس خوارو خفیف شده بودند. بعکس سابق بسیاری ازپاسبانها سعی می کردند خودشان را به زندانیان نزدیک و دوستی و محبت آنها را جلب کنند. از این رو با زندانیان صحبت می کردند و اخبار و شایعات خارج را با شاخ و برگ به ایشان می گفتند. ظهر روز ۲۵ شهریور همهٔ زندانیان می دانستند که انگلیسها رضاشاه را وادار به استعفا و به خارج از کشور تبعید کرده و پسرش را بجای او به تخت سلطنت نشانده اند و نمایندگان مجلس و روزنامه ها شروع به انتقاد و مذمت از رژیم گذشته کرده اند. دولت وعده داده بود که عفو عمومی خواهد داد و برای همهٔ زندانیان سیاسی مسلم بود که بزودی آزاد خواهند شد. اما کردها و لرها و عشایر دیگر که سالها در زندان

مانده و رنج و شکنجه آن را تحمل کرده بودند نمی توانستند این حقیقت را درک کنند. بعد ازظهر روز ۲۵ شهریور اینها دسته دسته در گوشه و کنار حیاط مرکزی زندان جمع می شدند و سردسته های آنها برایشان صحبت می کردند و می گفتند «آنکه ما را در اینجا زندانی کرده بود، یعنی رضاشاه، رفته است و دیگر هیچکس نمی تواند ما را در اینجا نگاه دارد، امشب زندان را می شکنیم و فرار می کنیم». آنها نمی توانستند بفهمند که رضاشاه به تنهائی آنها را سرکوب و زندانی نکرده بلکه دستگاهی که او مظهر آن بوده این کار را کرده است و اکنون گرچه رضاشاه رفته ولی آن دستگاه همچنان بقوت خود باقی است مضافاً براینکه دو قدرت بزرگ جهانی یعنی انگلیس و شوروی نیز از آن پشتیبانی می کنند و سیاستشان این است که نظم و امنیت به هرقیمت در کشور برقرار گردد. کردها و لرها ما را دعوت می کردند که در فرار آنها شرکت کنیم. اما وقتی که می کوشیدیم واقعیت را برای آنها تشریح کنیم و به آنها بفهمانیم که این کارشان یکنوع خودکشی است و جز اتلاف نفوس و عقب انداختن آزادی زندانیان هیچ نتیجه ای ندارد بخرجشان نمی رفت و می گفتند «شما هم نیائید ما فرار می کنیم» از سوی دیگر پلیس و دولت هم از نقشه فرار آنها اطلاع یافته و خود را آماده جلوگیری کرده بودند. زندان قصر از همه سو در محاصره پاسبانهای مسلح و ژاندارمها و سربازان بود. حتی به روایتی توپ و تانک هم آورده بودند!

آن شب هنگامه ای بود. سرشب پس از صرف شام کردها و لرها در بند ۶ و ۹ که رو بروی بند ۷ بود اجتماع کردند و مشغول آماده کردن خویش برای فرار بودند. امیر جنگ و سردار رشید درمیان هشتی ایستاده و می کوشیدند آنها را از این کار بازدارند. اما عشایر گوش ندادند و سرانجام با فریاد «یا حسین» قفل آهنین یک کیلوئی در بند را مثل موم از هم واکردند و بمیان هشتی ریختند و در بندهای دیگر را هم باز کردند. پاسبانها و سر پاسبانها فرار را برقرار ترجیح داده و هریک خود را در گوشه ای پنهان کردند. منظره ای که هیچوقت فراموش نمی کنم این بود که سر پاسبان نگهبان این هشتی که پیرمرد لندوکی بود از ترس به آبدارخانه بند ۸

پناه برده و در ذغال دانی آنجا پنهان شده بود. یکی از افراد خاک انداز بدست پشت گردن او را گرفته بود و به زور او را از آنجا بیرون می کشید و او فریاد می زد «غلط کردم، دیگه نمی کنم»!

بدین سان پیشاهنگان عشایر خود را به هشتی اول رساندند و خواستند در داخلی زندان را باز کنند که شلیک گلوله از خارج مجالشان نداد. دو سه نفر از رشیدترین جوانان عشایر همانجا افتادند. بقیه ناچار برگشتند تا از دیوار حیاط ها فرار کنند. آنوقت باران گلوله از همه سو برروی زندان باریدن گرفت. «قیه» لرها، فریاد کردها، ضجه و ناله تیرخورده ها و صفیر گلوله ها بهم آمیخته و غوغائی بر پا کرده بود. ما ناگزیر در راهروی بند که از تیررس گلوله ها دورتر بود جمع شده و منتظر پایان ماجرا بودیم. این وضع تا پاسی بعد از نیمه شب ادامه داشت و سرانجام عشایر از فرار مایوس شده پس از دادن چند کشته و زخمی به بندهای خود بازگشتند و پاسبانهای مسلح وارد زندان شده از نو در بندها را بستند و آرامش برقرار گردید.

نتیجه این شورش بیجا این بود که همان نیمه شب سرهنگ نیرومند را از زندان موقت آزاد کردند و ازنو به ریاست زندان گماشتند و او هم صبح زود سی چهل نفر از سرکردگان شورش را با دست بند و پابند به زندان موقت و حبس مجرد فرستاد. اما دیگر نه این زندان زندان پیشین و نه این نیرومند آن نیرومند سابق بود و این را همه و بهتر از همه خود او می دانستند.

چند روز بعد فرمان عفو عمومی صادر شد. مطابق قانون شاه حق داشت تمام محکومیت زندانیان سیاسی یا قسمتی از آن را ببخشد اما برای زندانیان عادی فقط می توانست یک درجه تخفیف بدهد یا یک چهارم مدت حبس آنها را ببخشد. در فرمان شاه تمام محکومیت زندانیان سیاسی و یک چهارم حبس زندانیان عادی عفو شده بود. مطابق این فرمان همهٔ ۵۳ نفر باید بلافاصله آزاد می شدند. اما ضرب المثل شاه می بخشد شیخ علی خان نمی بخشد دراین مورد تکرار شد. شاه بخشیده بود اما شیخ علی خانها یعنی سردمداران رژیم حاضر نبودند

ببخشند. آنها از ۵۳ نفر بیشتر از جاسوسها و تروریستها و راهزنها و حتی کردها و لرها وحشت داشتند. از این رو حیله ای اندیشیدند و کمیسیونی تشکیل دادند از دشمنان قسم خورده ۵۳ نفر مانند سرهنگ نیرومند، آهی وزیر دادگستری و مانند آنها تا تعیین کنند کی زندانی عادی است و کی زندانی سیاسی. این کمیسیون هم تصمیم گرفت که هرکس در دادگستری محاکمه شده زندانی عادی است و هرکس در دادرسی ارتش محاکمه شده زندانی سیاسی. بدین سان جاسوسها، راهزنان و عشایر که اکثر آنها از سیاست حتی یک کلمه هم نمی فهمیدند سیاسی تشخیص داده شدند ولی ۵۳ نفر و کسانی که طبق قانون مقدمین علیه سلطنت یا بعنوان انتشار اکاذیب و توهین به مقام سلطنت محکوم شده بودند غیرسیاسی شناخته شدند. تنها دستهٔ جهانسوز چون به استناد همین قانون ولی در دادگاه ارتش محاکمه شده بودند جزو سیاسیها محسوب شدند. نتیجهٔ کار این کمیسیون این بود که هرکس در دادگاه ارتش ولو به حبس ابد یا اعدام محکوم شده بود فوراً آزاد شد. اما در مورد ۵۳ نفر و زندانیان سیاسی دیگر فقط یک ربع محکومیت بخشیده شد. منجمله کسانی که محکوم به ده سال حبس بودند محکومیتشان به هفت سال ونیم تخفیف یافت و چون چهارسال و نیم در زندان مانده بودند می بایست سه سال دیگر در زندان بمانند! بدین سان از ۵۳ نفر فقط کسانی که محکومیتشان ۵ سال یا کمتر از آن بود مانند دکتر یزدی، دکتر رادمنش، اسکندری، حکمی، قدوه وغیره روز ۲۸ شهریور از زندان آزاد شدند ولی دیگران منجمله من و علوی و دکتر بهرامی در زندان ماندیم.

یکی دوروز بعد حکمی به دست ما دادند که چون طبق فرمان عفو یک ربع از حبس شما بخشوده شده است محکومیت شما به فلانقدر تقلیل می یابد و در فلان تاریخ پایان خواهد یافت. من و اعزازی و رسائی هر کدام به شش سال حبس محکوم شده بودیم و تاریخ پایان محکومیت ما به تفاوت ۲۱ و ۲۲ مهر همان سال یعنی کمتر از یکماه دیگر تعیین شده بود. علوی به هفت سال محکوم شده بود و ۹ ماه دیگر باید در حبس می ماند. بقیه ده سال محکومیت داشتند و باید سه سال

دیگر در زندان می ماندند. اما همهٔ ما می دانستیم که این وضع دوامی نخواهد داشت و بزودی آزاد خواهیم شد.

وضع زندان بکلی عوض شده بود و ما براستی ارباب مطلق زندان بودیم نیرومند جرأت نمی کرد پایش را به درون زندان بگذارد. افسران هم فقط برای تملق گوئی و عرض ارادت پیش ما می آمدند. هرچه می خواستیم برای ما آزاد بود. روزنامه و کتاب آنقدر دور و برمان ریخته بود که فرصت خواندن آنها را نداشتیم مصطفی فاتح رئیس شرکت نفت چون از سابق مختصر آشنایی با علوی داشت به ملاقات او می آمد و روزنامه های فرانسوی و انگلیسی را برای او می آورد. مراوده میان بندها هم آزاد شده بود. حالا هروقت می خواستیم از بند۷ به بند ۲و٤ می رفتیم و متقابلاً آنها به دیدن ما می آمدند. بعضی از رفقای آزاد شده ما هم به ملاقات ما می آمدند و ضمن یکی از این ملاقاتها به ما اطلاع دادند که حزب توده تاسیس شده و دکتر بهرامی و علوی نیز به عضویت کمیته مرکزی موقت آن انتخاب شده اند. این دوستان ضمناً از فعالیتهائی که درخارج برای آزادی ما می شد بما خبر می دادند و ما را مطمئن می ساختند که بزودی لایحهٔ عفو عمومی درمجلس تصویب خواهد شد.

روز ۲۰ مهر ۱۳۲۰ من و اعزازی و رسائی نامه ای به رئیس زندان نوشتیم که چون روز ۲۱و ۲۲ مهر محکومیت ما پایان‌می یابد چنانچه تا ظهر روز ۲۲ مهر آزاد نشویم به اعتصاب غذا دست خواهیم زد. و ظهر این روز اعتصاب غذا را شروع کردیم. و این پنجمین و آخرین اعتصاب غذای من بود. مدیر زندان قصر سعی کرد به ما امیدواری بدهد و بطریقی ما را حاضر به شکستن اعتصاب کند. اما ما قبول نکردیم و به او اخطار کردیم که نگاه داشتن ما از این تاریخ در زندان جرم است و مسئولیت آن بعهده او و رئیس زندان است. عصر همان روز نیرومند دستور داد ما را با اثاثیه‌مان به اداره سیاسی شهربانی تحویل دادند و بدین سان مسئولیت را از خود سلب کرد. در اداره سیاسی نیز وضع عوض شده بود. باز پرسها و شکنجه گرها همان آدمهای سابق بودند اما حالا نه تنها پشمشان

ریخته بود بلکه برجان خود نیز اطمینانی نداشتند. اسفندیاری با سلام گرم و نرمی از ما پذیرائی کرد و گفت: «حکم آزادی شما را فرستاده‌اند رئیس شهربانی امضا کند. چند دقیقه اینجا بنشینید همین امروز مرخص خواهید شد». به او تذکر دادیم که حبسی که دادگاه برای ما تعیین کرده پایان یافته است و باید آزاد شویم و این امرهیچ ربطی به رئیس شهربانی ندارد و هیچکس نمی تواند ما را برخلاف قانون در بازداشت نگاه دارد! با وجود این او با صحنه سازیها که رئیس شهربانی نیامده است و ما منتظر او هستیم ما را تا ساعت ۸ شب نگه داشت و آنوقت باخواهش و تمنا که امشب مجبوریم شما را همین جا نگاه داریم، فردا صبح زود خودم شما را مرخص خواهم کرد ما را با یک یادداشت جدید به زندان موقت فرستاد. پیش از بیرون آمدن از اداره سیاسی یکبار دیگر به او تذکر دادیم که اعتصاب غذای ما همچنان تا آزادی ادامه خواهد یافت و مسئولیت هر حادثه ای بعهدهٔ او و شهربانی خواهد بود.

در زندان موقت ما را در یک اتاق ازفلکه جا دادند. در یک اتاق دیگر جوانشیر زندانی بود و در اتاقهای دیگر عربشاهی و شهربانیچی های دیگر. جلوی اتاق جوانشیر یک پاسبان برای محافظت او گذاشته بودند. چون روزی که او را به زندان آورده بودند یک جوان ارمنی به او حمله کرده بود و می خواست او را بکشد. این جوان که به اتهام جاسوسی برای شوروی زندانی شده بود قسم خورده بود که جوانشیر را بکشد. چون این نامرد علاوه بر اینکه برای او پرونده ساخته و او را شکنجه کرده بود به زن زیبای او هم گفته بود که شوهرش حتماً اعدام خواهد شد و خوبست از او طلاق بگیرد. خلاصه قصد فریب دادن این زن را داشت! جوانشیر از ترس از اتاقش بیرون نمی آمد. برای ما دیدن او به این وضع واقعاً لذت بخش بود.

اعتصاب غذای ما سه روز طول کشید. روز سوم، عصر، ما را با اثاثیه به شهربانی آوردند و رئیس شهربانی پس از آنکه به اصطلاح خود ما را نصیحت کرد که دست از فعالیت سیاسی برداریم دستور آزادی ما را صادر کرد. بعداً ما

فهمیدیم که همان روز مجلس لایحه ای را تصویب کرده است که طبق آن تمام کسانی که به استناد قانون مقدمین علیه سلطنت مشروطه یا بعنوان انتشار اکاذیب و توهین به مقام سلطنت محکوم شده اند اساساً بیگناه بوده اند و نه تنها باید بلافاصله آزاد شوند بلکه آثار محکومیت نیز منتفی است. دو روز بعد پس از توشیح این قانون دکتر بهرامی، علوی و افراد دیگر ۵۳ نفر که در زندان قصر بودند آزاد شدند. با وجود این عده ای از زندانیان سیاسی قصر مانند زوولون و میزانی و آن ده نفر که در زندانهای جنوب بودند و گرگانی و اشتری که پس از پایان محکومیت بعنوان تبعید همچنان با وضع اسفناکی در زندان کرمان محبوس بودند بازهم آزاد نشدند و کوششهای فراوانی لازم بود تا پس از یکماه بتدریج آزاد شوند.»

حوادثی که در زندان قصر بوقوع پیوست، اقداماتی که از طرف دولت صورت گرفت ونیز نوشته های بزرگ علوی و انورخامه ای ــ دوتن از گروه پنجاه وسه نفرــ بنظر خوانندگان رسید، اینک نوشته محمود جم در زمینه استعفای رضا شاه و ترک ایران به نقل از سالنامه دنیا درج می شود. محمود جم که در سال ۱۳۱۸ نخست وزیر بود و سپس به وزارت دربار منصوب شد، دراین باره چنین نگاشته است:

شاه پس از استعفا چگونه ایران را ترک کرد؟

«درآبان ۱۳۱۸ مجلس دوازدهم از طرف اعلیحضرت رضاشاه پهلوی افتتاح گردید. پس از قرائت نطق افتتاحیه به تالار آئینه مجلس شورای ملی تشریف آورده و در آنجا هیأت دولت شرفیاب شدند. پس از شرفیابی اعضای کابینه بعرض رساندم چون طبق قانون پس از افتتاح و رسمیت مجلس دولت حاضر باید استعفای خود را تقدیم نماید و دولت جدید یا با اعضای قدیم و یا جدید تشکیل و به مجلس معرفی شود بدینجهت اجازه تقدیم استعفا دارم.

اعلیحضرت رضاشاه نگاهی به قیافه اعضای کابینه اینجانب نموده و پس از لحظه ای مکث فرمودند: متین دفتری دولت را اداره کند و شما هم به وزارت

در بار بیائید و با من کار کنید.

دکتر متین دفتری در کابینه من سمت وزارت دادگستری داشت. در کابینه من کسان دیگری هم عضو یت داشتند که سابقه طولانی وزارت داشتند. عقیده شاه این بود از تیپ جوان مانند آقای دکترمتین دفتری هم آزمایش بعمل آید و بدینجهت ایشان را مامور تشکیل کابینه نمودند. به دستور شاه از همان روز به وزارت در بار رفته و شروع بکار کردم. ناگفته نگذارم بعد از عزل تیمورتاش از طرف شاه کسی به وزارت در بار منصوب نشده بود ودر حقیقت من دومین وزیر در بار پهلوی بودم که بعد از سالیان دراز که در بار ایران فاقد وزیر بود در پشت میز وزیر در بار مستقر می شدم.

البته قبل از وزارت در بار و نخست وزیری بارها در مقامات مختلف با اعلیحضرت رضاشاه در تماس نزدیک بودم. مدتها سمت معاونت نخست وزیررادر کابینه سردار سپه برعهده داشتم. من شرح این تماسها را در سالنامه محترم دنیا سالهای قبل به تفصیل انتشار دادم و در اینجا حاجت به ذکر نیست.

وقتی در مقام مهم وزارت در بار مستقر شدم تماس من با شاه بالطبع بیش از زمان نخست وزیری بود. روزی دوبار شرفیابی پیدا می کردم و اصولا باید بگو یم در آن ایام کار من یک وقته بود و از صبح تا هفت بعدازظهر مشغول کار بودم چنانکه اعلیحضرت رضاشاه نیز درکاخ مرمر به رسیدگی امور مملکتی اشتغال داشتند.

خوب بخاطر دارم یک روز شاه مرا احضار کرد. در دفتر کار خود نشسته بود. در بحرتفکر فرو رفته و به آینده خود و ایران اندیشه می کرد. وارد اتاق شدم. احترام بجای آوردم. شاه پکی به سیگار زد. سیگار شاه را اداره کل انحصار دخانیات ازتوتون مخصوص تهیه می کرد وشاید منحصربفردبود. شاه قبل از استعمال سیگار دستی به کاغذ سیگار می کشید و سپس آن را به روی میز می کوفت و پس از اینکه ریزه های توتون جابجا می شد برلب قرار می داد و کبریت را آتش می زد و به استعمال آن می پرداخت. شاه درعین حال نگاهی به

من نموده و فرمودند: فلانی بفکرم رسید وقتی ولیعهد بیست ساله شد من اداره امور کشور را به او بسپارم و من و تو راه مازندران را در پیش بگیریم و برو یم درمیان کوه و کمرها و جنگلهای سرسبز آن خطه زیبا به استراحت بپردازیم... به امیّد آن روز.

رضاشاه با حرارت زیاد این جمله را برزبان جاری ساخت و در توضیحاتی که درپی این جمله به من داد منظور باطنی خود را روشن نمود و تاکید کرد تمام آرزوی او اینست که ولیعهد به سن ۲۰ برسد و سلطنت را به ایشان واگذار نماید تا در زمان حیات خود با چشم خود طرز مملکت داری ولیعهد را تماشا نماید.

آن روز گذشت. یک بار دیگر هم شاه بمناسبتی مکنونات باطنی خود را برایم فاش ساخت و فرمودند: آرزوئی جز کناره گیری از سلطنت و واگذاری تاج وتخت به ولیعهد ندارند. البته آن ایام ایران در صلح و صفا بسر می برد هرچند جنگ جهانگیر دوم شروع شده بود ولی شاه تز بیطرفی ایران را وارد میدان سیاست نموده بود همه به بیطرفی ایران با دیده احترام می نگریستند. تمام دول چه محور و چه متفقین در ایران آزادی عمل داشتند و تجارت ما با تمام دولتها دوام و قوام داشت و روابط سیاسی ما، هم با آلمانها و هم انگلیسها وشورو یها، برقرار بود.

در طول جنگ من اغلب اوقات شرفیابی حاصل کرده، آخرین اخبار پیرامون جنگ در ارو پا و همچنین خاور دور و شمال افریقا را به استحضار می رساندم. شاه با دقت به اخبار جنگ توجه می کرد. این اخباریا از طریق سفارتخانه های ایران در خارج از کشور می رسید و یا خود من بوسیله رادیو، آنهم برنامه های انگلیسی و فرانسه،اخبار را دریافت و ساعتی بعد شاه را در جریان وقایع می گذاشتم. شاه تمام هم خود را بکار برده بود که بیطرفی ایران حفظ شود و جنگ زیانی متوجه ایران نسازد ولی چه باید کرد شعله های آتش جنگ به ایران هم رسید و وقایع شهریور ۱۳۲۰ را به آنصورت برای ملت ما به ارمغان آورد.

از اوضاع سوم تا بیستم شهریور ۱۳۲۰ می گذرم. مقصود من حکایت چند

نکته مهم از استعفای شاه فقید می باشد. هرچند من نکات بسیاری از جریان استعفا و کناره گیری شاه فقید را در سالنامه ۱۳۳۵ دنیا چاپ و انتشار دادم ولی آن نکاتی که هنوز برزبان نیاورده ام اکنون با طول و تفصیل تحریر می کنم شاید کمکی به تاریخ معاصر ایران کرده باشم.

من مأموریت پیدا کرده بودم که اعضای خاندان سلطنت از جمله علیاحضرت ملکه پهلوی (ملکه مادر) ملکه فوزیه، شاهدختها ووالاحضرت های شاهپور را به اصفهان منتقل نمایم چون اخبار واصله به رضاشاه حاکی بود قشون شوروی به نزدیکیهای کرج رسیده و بدون معطلی آهنگ تهران می کنند تا پایتخت را در اشغال خود بگیرند.

شاه فرمودند: شما اعضای خاندان سلطنتی را به اصفهان منتقل نمائید تا در صورت عدم اشغال پایتخت به تهران مراجعت نمایند.

دستور شاه را اجرا کرده و بطرف اصفهان حرکت کردیم. در طول راه سیل اتومبیلهای سواری حتی کامیون های مملو از زن و مرد بسوی اصفهان و شیراز در حرکت بود. همه فرار کرده بودند چون مانور هواپیماهای شوروی بر فراز تهران و اخباری که پیرامون سقوط تهران و اشغال پایتخت می رسید ثروتمندان مخصوصاً جمعی از افسران ارشد ارتش و پلیس را بوحشت انداخته بود که از تهران به یکی از نقاط نقل مکان پیدا کنند. بالاخره با سرعت چهل کیلومتر در ساعت و خوردن گرد و خاک زیاد وارد اصفهان شدیم. در خیابانهای اصفهان جای سوزن انداختن نبود. اتومبیلهای تهرانیها در خیابانها و کوچه های شهر پراکنده بود. تمام مهمانخانه ها پر از مسافرین فراری تهران بود. اغلب سرجنبانان تهران که فرار کرده بودند در منازل روسای ادارات و محترمین و بازرگانان اصفهان سکنی اختیار کرده بودند. مسئولیت من از همین ساعت شروع شده بود چون نمی دانستم وسائل پذیرایی و استراحت اعضای خاندان سلطنتی را در منزل چه کسی فراهم نمایم. پس از تحقیقات سطحی معلوم شد منزل دهش مناسب است. جمعی از اعضای خاندان سلطنتی را در این منزل سکنی دادم و برخی دیگر هم در منزل امیر نصرت

اسکندری که در آن موقع فرماندار اصفهان بود اقامت نمودند. اصفهان اصولاً تا آن تاریخ استاندار نداشت و وظائف استاندار بطور کلی بعهده فرماندار بود. خود نگارنده بدون مکان بودم که دیدم همایون سیاح که در زمان وزارت کشور من مدتی سمت معاونت وزارتخانه را داشت در بدر دنبال دوستان فراری تهران خود می باشد تا آنها را به منزل خود برده به اصطلاح پناه بدهد ولی وقتی دید من وارد اصفهان شدم تقاضا کرد درمدت اقامت در اصفهان میهمان او باشم. همایون سیاح در آن ایام سر پرستی یکی از کارخانجات اصفهان را برعهده داشت.

ایام بسختی می گذشت. رادیو لندن برشدت حملات خود به رضا شاه می افزود. والاحضرتهای شاهپور نگران شاه و ولیعهد بودند. تمام وقت من در حضور اعضای خاندان سلطنت می گذشت و اخباری که دال برسلامتی شاه و ولیعهد داشت و هر روز از کاخ سعدآباد به من مخابره می شد به اطلاع ملکه و والاحضرتها می رساندم. خوب بخاطر دارم روز بیست و پنجم شهریور امیرنصرت اسکندری فرماندار اصفهان تمام اعضای خاندان سلطنتی را به ناهار چلوکباب دعوت نمود. چلوکباب مفصلی صرف شد و مزه چلوکباب فرماندار لای دندانها باقی بود. در اینوقت از امیر نصرت تقاضا کردم پیچ رادیو را باز کند تا شاید موفق شو یم بدون پارازیت از اخبار تهران که ۲٤ ساعت بود بدون اطلاع بودیم اطلاعاتی کسب نمائیم. همینکه پیچ رادیو باز شد صدای گو ینده رادیو تهران شنیده شد که اخبار جلسه صبح آن روز مجلس را پخش می کرد. نطق ذکاء الملک فروغی را قرائت می نمود تا رسید بدینجا که اعلیحضرت رضا شاه استعفا داده اند و والاحضرت همایون ولایتعهدرا به جانشینی خود انتخاب کرده اند.

همه غرق تعجب شدیم زیرا بدون مقدمه خبر استعفای شاه راشنیده بودیم. اعضای خاندان سلطنت ناراحت شدند و از یکدیگر می پرسیدند نکند شورو یها وارد پایتخت شده باشند و اسباب ناراحتی برای شاه و ولیعهد پیدا کرده باشند. فورا از سرمیز ناهار برخاسته، گفتم الساعه درمقام تحقیق برخواهم آمد و اخبار پیرامون استعفا را از تهران کسب و به اطلاع خواهم رساند. خود را به تلگرافخانه

رسانده با تلگرافخانه سعدآباد تماس برقرار کردم. با زحمت زیاد توانستم فیض رئیس تلگرافخانه را به پای دستگاه بیاورم. از او جویای اوضاع تهران شدم و خواستم هرگونه اطلاعی درپیرامون استعفا دارد بدهد. فیض آخرین اخبار مربوط به کناره گیری شاه را برای من مخابره کرد و ضمناً اطلاع داد اعلیحضرت رضا شاه بطرف اصفهان رهسپار شده‌اند و اسکورتی هم بهمراه ندارند.

پرسیدم تا این ساعت وارد اصفهان نشدند. آیا چه ساعتی حرکت کرده‌اند؟.

جواب داد: مدتی است حرکت نمودند و حتی خبر ورود اتومبیل حامل اعلیحضرت را به دلیجان هم دارم.

دلیجان تا اصفهان چندان راهی نبود. بلافاصله مذاکره تلگرافی را پایان داده بطرف منزل امیرنصرت اسکندری رفتم و جریان را به اطلاع اعضای خاندان سلطنت رساندم و ضمناً به فرمانده لشکر و رئیس شهربانی اصفهان دستور دادم برای ترتیب ورود شاه وادای احترام بدون فوت وقت دست بکار شوند. خود من هم به اتفاق والاحضرتهای شاهپور رهسپار پنج فرسنگی اصفهان شدیم تا در آن نقطه از رضاشاه استقبال بعمل آوریم.

امیرنصرت و فرمانده قشون هم با ما بودند و ترتیبات مربوط به ورود شاه را از قبیل گماردن پاسبان و سرباز در خیابانها داده و همچنین برای اقامت شاه در اصفهان من منزل کازرونی کارخانه دار معروف اصفهانی را از هر نظر مناسب دانستم و آنجا را برای پذیرائی و استراحت شاه آماده کردیم تا شاه یکسر وارد منزل نوساز کازرونی که در کنار زاینده رود هم واقع بود، بشوند.

من بطرز زندگی شاه آشنا بودم و می دانستم از سر و صدا ناراحت می شود و همچنین غذای او باید در سرموقع معین حاضر باشد تا به صرف آن بپردازد و نیز هشت ساعت خواب را که احتیاج دارد، ملاقاتها و سرو صداها مانعی فراهم نکند تا بتواند صبح زود از بستر برخیزد.

بهرحال بطرف پنج فرسنگی اصفهان که قهوه‌خانه ای هم دراین نقطه با

جو یبار و درختان سرسبز وجود دارد، رهسپار شدیم. اتومبیلها را در کنار جاده قرار داده در انتظار ورود رضاشاه بسر بردیم. در حدود یکساعت صبر کردیم. متوجه شدیم خبری از اتومبیل حامل شاه نیست. خیلی ناراحت شدم زیرا فیض رئیس تلگرافخانه کاخ سعدآباد دو ساعت قبل در مخابره حضوری گفته بود آخرین خبر حاکیست اتومبیل رضاشاه از دلیجان هم گذشته در صورتیکه دلیجان تا اصفهان راه‌زیادی نیست. روی خودرا به فرمانده لشکر وامیرنصرت اسکندری نموده، گفتم شما در اینجا ایستاده اید و ابداً در فکر شاه نیستید. شاید پیش آمدی روی داده باشد بدینجهت به نام وزیر دربار دستور می دهم فورا بطرف دلیجان حرکت کنید تا اطلاعاتی پیرامون اتومبیل حامل رضا شاه بدست آورید.

فرماندار و فرمانده قشون درنگ را جایز ندانسته بطرف دلیجان رهسپار شدند. والاحضرتهای شاهپور بشدت نگران بودند. البته والاحضرت های شاهدخت و علیاحضرت ملکه پهلوی و ملکه عصمت و همچنین ملکه فوزیه که در اصفهان انتظار ورود شاه را داشتند مانند ما در نگرانی بسر می بردند.

در حدود سه ربع ساعت گذشت. دیدم که از دور اتومبیل امیرنصرت پیدا شد. نگرانی من و شاهپورها بیشتر شد و مخصوصاً شاهپور علیرضا آنقدر نگران شد که به وسط جاده دو ید و فریاد می زد پس کو؟.

اتومبیل فرماندار اصفهان آهسته آهسته پیش آمد و در کنار جاده همانجائی که شاهپورها ایستاده بودند توقف کرد. نخست امیرنصرت پیاده شد و بعد اعلیحضرت فقید که در لباس نظامی ملبس بودند از اتومبیل خارج شدند و آنگاه علیخان آشپز مخصوص پیاده شد. گرد و غبار راه لباسهای زرد رنگ شاه را سپید کرده بود. شاه فرمودند: اتومبیل حامل من در بین راه خراب شد و هیچ وسیله تعمیر نبود و اگر اتومبیل امیرنصرت نمی آمد مجبور بودم شب را هم در بیابان سپری سازم. سپس فرمودند: جم، جم بیست و یک شب تمام است نخوابیدم احتیاج به استراحت دارم آیا می توانم قبل از حرکت به شهر یک استکان چای بنوشم.

عرض کردم چای دلخواه اعلیحضرت دراین نقطه از بیابان اصفهان پیدا

نمی شود و دراین قهوه خانه هم چای تمیز بدست نمی آید!.

فرمودند: اشکالی ندارد چای دهاتی و کارگر را هم باید خورد.

دستور تهیه چای داده شد و رضاشاه روی گلگیر اتومبیل نشستند و در همانحال دو چای (قند پهلو) نوشیدند. در حال نوشیدن چای متذکر شدند بالاخره استعفا دادم و سلطنت را به ولیعهد سپردم چون می دانستم آنها (منظور روس و انگلیس) با من طرف هستند نه با ملت ایران و ایکاش صبر می کردند تا خودم همان حرفی را که یکسال ونیم قبل به جم زده بودم و آرزو کرده بودم ولیعهد به سنین بیست سالگی برسد که سلطنت را به او واگذار کنم و بعد برای استراحت و تمدد اعصاب به مازندران بروم عملی نمایم. ولی نشد و حال بجای مازندران قصد دارم به هندوستان بروم و مدتی در هند به گردش بپردازم و از هند نیز از طریق خاور دور رهسپار آمریکای جنوبی بشوم تا در یکی از کشورهای آرژانتین یا برزیل که گویا آب و هوائی نظیر ایران دارند برای همیشه رحل اقامت افکنم.

رضاشاه این سخنان را بگفت و در اتومبیل قرار گرفت. اتومبیل ایشان جلو و اتومبیلهای حامل شاهپورها بدنبال بطرف شهر اصفهان راه افتاد. شاه وارد منزل کازرونی شدند. رضا شاه در نتیجه ۲۱ شب نخوابیدن آنچنان خسته و کوفته بود که بمجرد ورود به منزل کازرونی و احوال پرسی مختصر از اعضای خاندان سلطنت که در سرسرای منزل به استقبال شاه آمده بودند از من خواست که اتاق خواب را آماده نمایم. اتاق خواب شاه قبلا آماده شده بود.

رضا شاه وارد اتاق استراحت شدند. تختخواب بزرگی در گوشه اتاق انتظار پذیرائی از شاه را می کشید. شاه بطرف تختخواب رفت. تشک را از روی تخت برداشت و روی زمین قرارداد. رضاشاه هیچوقت روی تختخواب استراحت نمی کرد. استراحت او روی زمین صاف بود. دوست داشت تشک را روی زمین پهن کند و به رسم قدما به استراحت بپردازد. وقتی تشک را روی زمین انداخت دستور دادند لباس خواب را بیاورند. رضاشاه هنگام خواب عبای نائینی بر تن می کرد و بدین ترتیب وارد بسترمی شدعبای نائینی را بر تن نمود و به

خواب رفت. اول چند بار نفسی به آرامی کشیده و چند آه بر زبان جاری نمود و سپس به خواب عمیق فرو رفت. ما تصور کردیم شاه اقلا ده دوازده ساعتی استراحت می کنند و ۲۱ شب نخوابیدن را بدین ترتیب جبران می سازند ولی بیش از چهار ساعت خواب شاه طول نکشید.

ذکر جزئیات اقامت رضاشاه در اصفهان لزومی ندارد. وقتی تصمیم به عزیمت کرمان گرفتند قرار شد والاحضرتهای شاهدخت به اتفاق ملکه مادر و ملکه فوزیه وشاهدخت شهناز به تهران باز گردند. والاحضرت شمس پا را در یک کفش نموده و گفتند من از پدرم جدا نمی شوم و هر جا پدرم برود با او خواهم بود. در نتیجه شاهدخت شمس به اتفاق فریدون جم همسر اول خودشان (سرتیپ فعلی و فرزند نگارنده) در التزام شاه قرار گرفتند. جزئیات سفر را در سالنامه دنیا سال ۱۳۳۵ انتشار دادم و حال به نکاتی که مورد نظرم می باشد اکتفا می کنم.

صبح زود بود که وارد محل اقامت شاه در کرمان شدم. متوجه شدم که اعلیحضرت رضاشاه کنار جوی آب نشسته اند و به جریان آب می نگرند. پس از ادای احترام از حال و احوال شاه جو یا شدم. دیدم قسمتی از صورت و تمام گردن شاه با دستمال سفید بسته است. پرسیدم شاه را چه می شود؟.

فرمودند: از دیشب گوش درد شدید کردم. درد در داخل گوش نیست بلکه پشت گوش درد زیادی دارد.

به خیالم رسید نکند شاه دچار تب باشند. نبض شاه را گرفتم و ضربان را شمردم دیدم عادی نیست. درجه همراه داشتم و اجازه خواستم تب شاه را اندازه بگیرم. شاه اکراه داشتند و می گفتند تب من چندان مهم نیست ولی روی اصرار من حاضر شدند درجه را لای زبان بگذارند. پس از گذشت وقت مقرر با نظاره به درجه دیدم تب شاه از چهل درجه گذشته است. خیلی ناراحت شدم با اصرار شاه را به داخل ساختمان نقل مکان داده و به استراحت واداشتم. اجازه خواستم که دکتر بر بالین شاه بیاورم. شاه می گفتند در کرمان دکتر حاذق نیست و دکترهای شهر بجای مداوا وسیله ای برای شدت بیماری می باشند. گفتم تحقیق می کنم

اگر در لشکر کرمان دکتر حاذق و طرف اعتماد وجود داشت بر بالین خواهم آورد.

فورا تحقیق کردم و بوسیله سرهنگ مولوی رئیس ستاد لشکر یکی از اطبای لشکر را برای معاینه شاه آورده و او هم استراحت را تجویز کرد و داروهائی نیز در اختیار گذاشت.

کسالت شاه دو روز ادامه داشت تا اینکه بهبودی مختصری پیدا کرده و تصمیم به عزیمت بندرعباس گرفتند زیرا کنسول انگلیس در کرمان ول کن معامله نبود و مرتبا خبر می داد کشتی در بندرعباس منتظر است و اگر تاخیر شود کشتی خواهد رفت و شاه و همراهان مجبور خواهند شد چندین هفته بحالت انتظار در بندرعباس اقامت نمایند.

طرز رفتار کنسول انگلیس از یکطرف و اخبار رادیو لندن که صدای آن بوضوح در کرمان شنیده می شد از طرف دیگر آنچنان رضاشاه پهلوی را ناراحت ساخته بود که حد و وصف نداشت. رادیو لندن بیشتر اخبار ضد رضاشاه خود را متوجه جواهرات سلطنتی ایران می کرد و از جمله گوینده بخش فارسی رادیو لندن می گفت شاه سابق با چندین جامه دان مملو از جواهرات حتی تاج سلطنتی قصد عزیمت از ایران را دارد. شاه بیش از همه از این اتهام ناراحت بود و مرتبا به من تاکید می کردند بمحض مراجعت به تهران در مقام تکذیب قضیه برآیم زیرا جواهرات سلطنتی در اختیار من نبود که با خود حمل کنم بلکه این جواهرات در اختیار هیأت صلاحیتداری قرار داشت.

از جمله خبرهای دیگری که به کرمان رسید اخبار مربوط به مذاکرات مجلس شورایملی بود که در مجلس هم از جواهرات سلطنتی گفتگوشده و دو سه نفر از نمایندگان علیه رضاشاه داد سخن داده بودند. یکی از نمایندگان از جمله گفته بود شاه سابق بجای محاکمه اکنون در حال گردش و تفریح در اصفهان و یزد و کرمان است.

شاه وقتی شنید نمایندگانی که تا دیروز تا کمر خم می شدند و تعظیم بجای می آوردند و حال که او از پایتخت دور است چه می کنند گفتند: آیا من با

این حال و وضع مشغول بلوک گردشی هستم؟.

شاه بیش از این سخنی بر زبان نیاورد.

بهرحال رضاشاه و اعضای خاندان سلطنت در حالی که گذرنامه های آنها صادر شده بود و کنسولگری انگلیس در کرمان هم و یزا کرده بود بطرف سیرجان حرکت کردند. در کرمان رضاشاه مرا مرخص کرده بود تا به تهران عزیمت نمایم. تقریبا دو ساعت از عزیمت اعلیحضرت رضاشاه از کرمان نگذشته بود که ذکاء الملك فروغی نخست وزیر تلگراف رمزی بعنوان من مخابره نمودند و در اول تلگراف هم نوشتند با رمز لشکر آنرا کشف کنید.

تلگراف را همان ساعت کشف کردم دیدم ذکاء الملك اطلاع داده است اعلیحضرت جدید تمایل دارند شما تا بندرعباس در التزام اعلیحضرت رضاشاه باشید تا با اطمینان خاطر سرزمین ایران را ترک نمایند.

برای اجرای دستور شاهنشاه فورا با سرهنگ مولوی رئیس ستاد لشکر تماس گرفته و از او خواستم وسیله نقلیه ای فراهم نماید ولی در کرمان جز یک درشکه هیچ وسیله موتوری نبود. قشون هم اتومبیل در اختیار نداشت. پس از تلاش زیاد یک دستگاه اتومبیل سواری فورد شکسته که متعلق به یکی از سیکهای هندی بود بدست آمده و من غروب آفتاب تصمیم به حرکت گرفتم. سرهنگ مولوی گفت حرکت در این موقع مصلحت نیست چون راه بکلی ناامن است و طبق گزارشی که به من رسیده دیشب در این جاده یاغیان دو نفر را سر بریده اند.

گفتم: محال است و من حتما باید تا قبل از طلوع آفتاب خود را به اعلیحضرت شاه برسانم زیرا خود من هم نگران حال و احوال شاه شده ام و نمی دانم تب بکلی قطع شده یا خیر؟

سرهنگ مولوی که مسئولیت حفظ جان مرا که وزیر دربار بودم برعهده داشت تفنگی در دست گرفت و قبول مسئولیت نمود تا مرا تا سیرجان راهنمائی نماید. بحمداله بدون پیش آمد و برخورد با سارقین ساعت چهار بعد از نصف شب وارد سیرجان شدیم. خبر شاه و اعضای خاندان سلطنت را گرفتیم. گفتند منزل

یکی از اعیان شهر اقامت دارند و در حال استراحت می باشند. در سیرجان وسیله ای برای استراحت ما نبود. به مولوی پیشنهاد کردم بد نیست سری به تلگرافخانه بزنیم چون مطابق معمول هر وقت شاه وارد شهری بشود تلگرافخانه تا صبح باز است. همینطور هم بود. در تلگرافخانه ما در اتاق تلگرافچی روی زمین به استراحت پرداختیم و صبح با وضع خاصی به اصلاح صورت خود پرداخته بلافاصله به حضور شاه شرفیاب شدم. شاه ازدیدن من تعجب کردند. ماجرای تلگراف فروغی را بعرض رساندم. خوشحال شدند و فرمودند امیدوارم مانند من گرفتار تب و گوش درد نشوید.

شاه باز از گفتارهای رادیوی لندن شکوه نمودند. رادیو لندن شب و روز پیرامون جواهرات سلطنتی و نقل و انتقال آن خبر و مطلب پخش می کرد. شاه می گفت: من نمی دانم آنها چه از جان من می خواهند مگر نمی دانند تمام املاک و اموال منقول و غیر منقول خود را رسما در محضر اصفهان به فرزندم صلح کردم تا او اگر تمایل داشته باشد به ملت واگذار نماید.

در هر حال از سیرجان رهسپار بندرعباس شدیم. وقتی وارد بندرعباس شدیم در گرمای مهرماه ۱۳۲۰ مثل اینکه رضاشاه و من و سایر همراهان وارد آب حوض شده و قبل از اینکه بدن خود را خشک نمائیم لباس بر تن کرده ایم. شاه در بندرعباس دستور دادند تمام جامه دانها را مامورین گمرک مورد تفتیش قرار بدهند وصورت مجلسی هم تهیه شود تا محقق گردد جواهرات سلطنتی همراه شاه نیست.

در بندرعباس هم شاه از گفتارهای رادیو لندن عصبانی بودند ولی من می دانستم تمام این جریان زیرسر سرریدر بولارد، سفیر انگلستان در تهران می باشد.

شاه فقید چاره ای جز ترک ایران نداشتند و بوسیله کشتی نیمه باری و مسافری انگلیسی موسوم به «بندرا» خاک ایران را ترک گفتند.

شدت گرمای بندرعباس مخصوصاً یک ساعت قبل از عزیمت رضاشاه بحدی بود که گله داری بازرگان بندرعباس مقداری یخ بعنوان بهترین تحفه به شاه تقدیم داشت. یخ در آن گرمای شدید بندرعباس نعمتی بود. شاه با مشاهده یخ

دست در جیب بردند و ۱۵ سکه پهلوی طلا در آوردند تا به گله داری بدهند. عرض کردم ایشان از مکنت و ثروت برخوردار است اجازه بفرمائید پس از بازگشت به تهران در مقام تقدیر از رفتار او برآیم. رضاشاه قبول کردند و با کرجی بندر ساحل را ترک کردند تادر دوکیلومتری سوارکشتی بشوند. درکشتی شاه صورت مرا بوسید و پس از اینکه مراسم خداحافظی درمحیط بسیارناراحت کننده بعمل آمد به ساحل بازگشتم وبعدازظهرهمان روز از همان راهی که آمده بودم بطرف تهران رهسپار شدم.

بخاطر دارم وقتی به تهران رسیدم با اولین دیپلمات خارجی که برخورد نمودم سر ریدر بولارد سفیر انگلیس بود. در همان برخورد اول گفتم: شما که آدم محافظه کاری بودید چگونه بدون مطالعه انتشار دادید شاه سابق جواهرات سلطنتی را با خود از ایران خارج نمود؟

بولارد لبخندی زد و گفت: برای این بود که نگویند ما انگلیسها نسبت به جواهرات شما نظر داشتیم.

سکوت را ترجیح دادم. چندی بعد به سفارت ایران در مصر منصوب و بعد از پایان ماموریت به ایران بازگشتم و پس ازمدت کوتاهی عهده داری وزارت جنگ، بار دیگر به وزارت در بار منصوب و در همین پست بود که در التزام اعلیحضرت محمدرضا شاه به سفر انگلستان رفتم. در لندن روزی شاهنشاه به بازدید دانشگاه اکسفورد رفتند. در خلال بازدید سر ریدر بولارد سر رسید و معرفی شد. بولارد روی آشنائی قدیم با من جویای حال و احوال شد و از جمله پرسید اوضاع ایران چگونه است؟

گفتم بحمداله ازروزی که ایران راترک نمودید اوضاع ما رو براه شده است و نگرانی هم در بین نیست! بولارد کمی ناراحت شد و من هم از بحث بیشتر خودداری کردم.

در ضیافتی که اعلیحضرت همایونی درهتل گلاریج لندن بر پا نمودند در لیست مدعوین نام بولارد سفیر سابق انگلیس هم ذکر شده بود ولی من روی نام او را قلم بردم و ترجیح دادم از سر پرسی لورن سفیر اسبق انگلیس در تهران

دعوت شود ولی از او دعوت به عمل نیاید...» باید اضافه نمود علّت اینکه جم از نخست وزیری برکنار و به جای او متین‌دفتری گمارده شد، این بود که متین دفتری سابقهٔ منشی گری سفارت آلمان را داشت، و جم نیز که از ایادی انگلستان بود به وزارت دربار منصوب گشت؛ با این ترتیب منظور رضا شاه این بود که هم روابط نزدیک با آلمان را حفظ کرده باشد هم انگلیسیها را از خود ناراضی نکرده باشد.
(نقل از سالنامه دنیا)

رضاشاه می گوید انگلیسها من را گول زدند!

صارم الدوله که از عوامل انگلیسها بود در خاطرات خود می نویسد:

«وقتی رضاشاه به اصفهان تشریف آوردند تا از آنجا به کرمان و سپس به خارج عزیمت فرمایند، در منزل کازرونی کارخانه‌دار معروف اقامت فرمودند و مرا احضار کردند. من بمحض ورود دست شاه را بوسیدم و ایشان بی هیچ مقدمه ای فرمودند: «مسعود دیدی آخر ما را گول زدند؟»»

کوهی کرمانی در دنباله یادداشتهای خود در کتاب «از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان» به شرح چگونگی ورود رضا شاه به کرمان پرداخته و چنین نگاشته است:

عبور رضاشاه از کرمان

«در اوایل مهرماه ۱۳۲۰ یک روز عصر دو ساعت به غروب مانده شش دستگاه اتومبیل بیوک کروکی سرکه ای رنگ در حالی که جاده‌های تهران تا اصفهان و یزد را پیموده بودندوهنوز گرد راه همراه داشتند پشت سرهم از سمت غربی شهر کرمان وارد و پس از عبور از فلکه و خیابان میدان مشق و خیابان سپه مقابل باغچه ای که قبلاً برای تازه واردین مهیا شده بود، ترمز کردند.

مسافرین این اتومبیلها عبارت بودند از رضاشاه و خانواده و فرزندانش و جم و عده‌ای دیگر از ملازمین، ولی دو نفر از پسران رضاشاه درمیان مسافرین دیده

نمی‌شدند یکی فرزند ارشد او یعنی شاهپور محمدرضا (اعلیحضرت فعلی) که در آنموقع پس از استعفای پدرش از سلطنت چند روزی بود که در مقام جانشینی او پادشاه کشور ایران ارتقاء یافته بود، دیگر شاهپور علی رضا که سه روز بعد در کرمان به پدر و برادرانش ملحق گردید و این سه روز تأخیر بطوری که بعد گفته می‌شد از طرف شاهپور علی رضا در تهران در راه راضی کردن یکی از زیباترین معشوقه هایش به نام مهستی برای اینکه در این مسافرت همراه او بیاید، صرف شده بود. نویسنده در آن هنگام از طرف وزارت دارائی مأموریتی‌داشتم و درکرمان بودم. این سفر دوم بود که رضاشاه به کرمان می‌آمد. سفر اول او در ابتدای سلطنت و هنگامی بود که تازه مبانی کار خود را مستحکم نموده بعنوان یک پادشاه قادر و اصلاح طلب می‌خواست که اوضاع غالب شهرهای ایران را از نزدیک به رأی العین مشاهده نماید و بدین وسیله آثار قدرت وجود و عظمت مقام خودرادردل مردم کشورجایگزین سازدولی بین سفراول بادوم تفاوت از زمین تا آسمان بود. در سفر اول رضاشاه با مقام شامخ سلطنت و پادشاهی با جلال و جبروت تمام در حالی که از ده فرسخی شهر مورد استقبال شایان رؤسای ادارات و سران شهر قرار گرفت با یک عده از ملتزمین رکاب که هریک از آنان در تمام مملکت مشهور بودند ازشهرهای متعدد عبور کرده، درمیان گلهائی که به پای او نثار می کردند وهلهله هائی که از مردم و محصلین برمی خاست وارد شهر شد ولی در سفر دوم بعنوان یک پادشاه مستعفی که حتی باید کشور خود را هم ترک کند و دیگر منشأ کوچکترین قدرتی نیست، بدون هیچگونه تشریفات در حالی که همراهان او را یک عده زن و مرد آواره تشکیل می داد، وارد کرمان شد. در منتها الیه غربی شهر محله ایست موسوم به چوپانمحله که در آنجا یکی از تجار درجه اول کرمان که زمانی هم مورد بی مهری رضا شاه قرار گرفته بود باغچهٔ زیبائی با عمارت مفصل درست کرده بود. همین باغچه بود که برای سکونت رضاشاه و همراهانش در مدت پنج روز که در کرمان توقف داشتند، اختصاص دادند.

در تمام این مدت رضاشاه علاوه ازجراحتی که براثردانه ای که روی صورت او پیدا شده رنج می برد از جهت حوادثی که او را از تخت سلطنت دور کرد و به خروج از خاک خود سوق داد و به استقبال آتیه نامعلومی می فرستاد بیشتر در شکنجه بود و چنان حس عصبانیتی همه وجود او را فرا گرفته بود که در مدت توقف در کرمان تمام اوقات را در آن قسمتی ازعمارت که برای او اختصاص یافته بود بسر می برد و متوالیاً سیگار می کشید و حتی هیچ یک از فرزندان و افراد خانواده او اجازه نداشتند که نزد او بروند. فقط یک نفر را گاهگاهی نزد خود می پذیرفت و به صحبتهای او که بیشتر جنبه دلداری و تسلی داشت گوش می داد و آن یک نفر جم بود. هرگاه صدای بلندی اعم از صدای حرف یا صدای پا و صدای ظروف و اسباب به گوش او می رسید بکلی مرتعش شده و جم را احضار می نمود و با عصبانیت به او دستور می داد که کاری کند که سکوت و آرامش کاملاً حفظ شود.

تنها مونس او که هیچوقت از او جدا نمی شد تسبیح دانه سفیدی بود که رضاشاه ساعتهای متوالی در حالیکه دانه های آن را از طرفی بطرف دیگر می ریخت چشم به حرکت یک نواخت آنها و گوش به صدای ملایمی که از برخوردبه دانه دیگر بوجود می آمد، می دوخت و خدا می داند که در دل و مغز او چه سیل هیجان و التهابی موج می زد.

در روز سوم ورود رضاشاه و همراهانش به کرمان، وجود پاره ای مسائل ایجاب می نمود که اولاً از هر یک از فرزندان او عکسی گرفته شود و ثانیاً چند سند ثبتی رسمی قبل از حرکت او از کرمان تنظیم گردد و بنابراین در همان روز یک نفر عکاس و یک نفر مدیر محضر و کفیل اداره ثبت اسناد کرمان از طرف جم احضار شدند. عکاس درجه اول کرمان در آنموقع شخصی [بود] به نام سهرابی که مدتها در هندوستان فن عکاسی را تحصیل کرده، در همانجا بر اثر حادثه ای یکی از پاهای او آسیب دیده و از آن به بعد موقع راه رفتن بکلی می لنگید.

مدیر محضر که معروف به شیخ العراقین بود نیز بر اثر ابتلای درد پا نمی توانست راه برود.

کفیل اداره ثبت اسناد هم که موسوم به معینی بود در لگن خاصره اش نقصی وجود داشت که بعلت آن نقص مجبور بود لنگان لنگان قدمی بردارد. از این سه نفر دوتای اولی فعلاً در قید حیات و سومی درگذشته است.

آنروز [که] این اشخاص به باغچه محل سکونت رضاشاه احضار شدند، موقعی بود که رضاشاه پنجره اتاق را که مشرف به درب ورود باغچه بود باز کرده و به اتفاق جم منظره باغچه را تماشا می کرد. ابتدا شخص عکاس در حالی که تکیه به عصا داشت وارد شد. چند دقیقه بعد که مدیر محضر هم عصازنان از در درآمد و لحظه ای بعد کفیل ثبت اسناد با همان وضع پا بدرون نهاد.

مشاهده این منظره لبان رضاشاه را اندکی از هم بازکرد و همانطوری که مقابل پنجره ایستاده بود بدون اینکه سر برگرداند خطاب به جم گفت:

وقتی که کار آدم لنگ می شود لنگ ها هم سر به جان او می گیرند[1].

جم چیزی نتوانست بگوید زیرا دید حرف رضاشاه درست است و واقعاً کار او از هر جهت لنگ شده. درمیان سکوت محض در حالی که رضاشاه به نقطه نامعلومی چشم دوخته بود، شاید منظره ای از صحنه های قدرت نمائیش بسرعت برق از جلو چشمانش گذشت و بیاد آورد که روزگاری رشیدترین افراد کشور زهره نگاه کردن به چشم او را نداشت و امروز دست تقدیر خیل لنگان را بسراغ او می فرستد.»

(از روزنامه پارس ــ جهانگیر یلزاد)

شرح زندگانی خصوصی حکمرانان و فرمانروایان کشورها ــ خصوصاً اگر مستبد و فعال مایشاء باشند ــ از جمله نکاتی است که محققان، تاریخ

۱. در سال ۱۳٤۰ که به دعوت ارجمند و هرندی و غلامرضا آگاه و دکتر ایرانی و دیگران به کرمان رفتم، مرحوم هرندی که رضاشاه در منزلش سکنی کرده بود عیناً این داستان را برای من نقل نمود که خود شخصاً حضور داشته و از زبان پهلوی شنیده بود.

نویسان و بیوگرافی نویسان پیرامون آن قلمفرسائی کرده‌اند. درباره زندگی خصوصی رضاشاه نیز مطالب بسیاری گفته و نوشته شده است که در اینجا بخشی از آن به نقل از روزنامه میهن درج می شود.

۲۴ ساعت از زندگانی رضاشاه

«زندگانی خصوصی رضاشاه بقدری منظم بود که حتی آب خوردن و سیگار کشیدن وی از روی ساعت و دقیقه بود.

مثلاً هروقت به ساعت خود نگاه می کرد پیشخدمت می فهمید که در این دقیقه گیلاس آب خوری یا فنجان مخصوص چای را بیاورد.

چهارساعت بعد از نصف شب بیدار شده و لباس پوشیده آماده می شد قبل از سلطنت بوسیله اسب یا درشگه و بعد از سلطنت که قدری پیر شده و شکسته شده بود، سوار اتومبیل شده و هر روز به یکی از سر بازخانه ها و موسسات ارتشی سرکشی می کرد و آخرین مؤسسه ای که بازدید می نمود دانشکده افسری بود. بعضی اوقات سرزده وارد طویله های ارتش شده و با دستمال خود پشت اسبها کشیده اگر خوب تیمار و شستشو نشده بودند، مهترها را با دست خود شلاق می زد. وقتی از بازبینی های نظامی فراغت حاصل می کرد ساعت پنج ونیم بعد از نصف شب بود. آنوقت سینی ناشتائی و یک منقل پر از آتش در جلو او حاضر و پس از صرف صبحانه همانطور با لباس ساعتی استراحت می نمود.

ساعت هفت صبح رئیس شهربانی را می پذیرفت و درهمین ساعت بود که پایه های دیکتاتوری خود را قدری مستحکم می نمود.

گزارشهای جنایتکارانه درهمین ساعت بعرض می رسید و اوامر سهمگین که احیاناً متضمن نابود ساختن عائله ها و افراد بیگناه بود، درهمین ساعت صادر می گردید. من می گویم که منشاء آن اعمال خونین از همان گزارشها سرچشمه می گرفت. دیگران می گویند که آن اعمال خود ناشی از «اوامری بود که صادر می شد» من می گویم گناهکار شهربانی بود. مردم می گویند رضاشاه... ولی

[در] آینده نزدیک که تاریخ عادلانه قضاوت خود را آشکار خواهد ساخت، گناهکار حقیقی بچنگ خواهد آمد.

ساعت هشت، آن ساعت شوم وسبعیت، را پشت سر گذاشته شاه در پشت میز خود قرار می گرفت. دراین ساعت سران ستاد و سران لشکری بار می یافتند و در این ساعت یک سر باز خشک با زیردستان خود تماس یافته و هرروز یک دستور جدیدی برای تکمیل قدرت نظامی ایران صادر می شد. ساعت ۹ یا هیأت وزیران یا یکی دو نفر وزیر در دفتر شاه حضور می یافتند. بیشتر از همه وزیر دارائی و پیشه و هنرو کشاورزی احضار و کمتر روزی می گذشت که یکی از این وزیران مورد عتاب و فحش کاری نشوند. چه فرق می کند آنروز این وزیران کار نمی کردند از شاه فحش می خوردند ولی امروز نیز کار نمی کنند از ملت (جرائد) فحش تحویل می گیرند. ساعت ده رئیس دفتر مخصوص شرفیاب و گزارشات و عریضه های واصله را بعرض می رساند.

رئیس دفتر مخصوص می دانست که از «یاسا» و قواعد مخصوصی که شاه برای جمیع امور وضع کرده است، نباید تجاوز نماید.

او می دانست کدام یک از عریضه های واصله باید تماماً بعرض رسانیده و کدام یک را بطور خلاصه گزارش داده و به مراجع مربوطه به امضای خودش ارسال دارد، بعضی از این مراسلات مایه خوشبختی یک خانواده شده و بعضی از آنها دودمان یک عائله را بباد می داد. ولی برای رئیس دفتر مخصوص تفاوتی نداشت. او مثل یک ماشین بیروح وظیفه خود را با نهایت درستی انجام می داد.

ساعت ۱۱ شاه به دفتر حسابداری املاک و اموال شخصی خود می رفت... وای بحال این دفتر اگر یک روز چکهائی به مبلغ های کلان بعرض نرسانیده و در حساب مخصوص نمی گذاشت و وای بحال آن دفتر که اگر یک روزی کمتر از روز قبل چک تحویل می داد.

هیچ دفتر حسابداری بدین نظم و ترتیب و سادگی و کم خرجی درایران وجود نداشت. درآمد این دفتر کمتر از نصف مالیات ایران نبود ولی عده اعضای

آن تقریبا یکهزارم اعضای وزارت دارائی بود.

سرساعت ۱۲ که شاه به ساعت خود نگاه می کرد سفره ناهار او که از هر فرد عادی ساده‌تر بود [آماده می شد] و شاه بلادرنگ درسر میز خود نشسته و تنها ناهار صرف کرده و پس از مختصر تفریح بعد از غذا و دو ساعت استراحت دو باره ساعت ٤ بعد ازظهر در پای قصر سلطنتی قدم زده مشغول رتق و فتق امور کشور می گردید. ساعت ٦ بعد ازظهر سه دسته تخته‌نرد با سرلشکر نقدی بازی می کرد و به او متلک می گفت. ساعت هشت شام می خورد ساعت ۹ می خوابید. تمام دوره بیست ساله خداوندگاری رضاشاه زندگانی خصوصی وی بدون ذره‌ای تغییر و تبدیل بدین منوال گذشت گو یا ازیگانه چیزی که این مرد تاریخی لذت می برد کار و ثروت بود و بس.»

(نقل از روزنامه میهن)

رضا شاه مستعفی ایران را ترک کرد

«اطلاعات دریک ربع قرن» در بارهٔ خروج پهلوی از ایران چنین نوشته است:

«ساعت ٤ بعد از ظهر روز پنجم مهر ۲۰ رضاشاه با کشتی پستی موسوم به «بندرا» از بندرعباس بسمت هندوستان حرکت نمود. این کشتی متعلق به انگلیسها بود و شاه ایران و خانواده سلطنتی را به هندوستان می برد که از آنجا به یکی از کشورهای امریکای جنوبی (شیلی) اعزام شوند. ولی این تصمیم را انگلیسها تغییر دادند و بجای امریکا، شاه سابق ایران را به جزیره موریس در افریقای جنوبی فرستادند.

از خانواده سلطنتی که چند روز قبل از حرکت اعلیحضرت فقید از تهران به اصفهان اعزام شده بودند، علیاحضرت ملکه فوزیه و علیاحضرت ملکه مادر و شاهدخت اشرف پهلوی روز ٦ مهر وارد تهران شدند ولی شاهپورها و شاهدخت

شمس پهلوی به اتفاق پدر خود عزیمت نمودند.»

پس از اینکه رضاشاه از سلطنت استعفا کرد و آن را به ولیعهد واگذار نمود، فروغی، رئیس دولت، در حالی که انتخابات دوره سیزدهم شروع شده بود، وسیله مجلس شورای ملی فرمایشی دوره ۱۲ کار انتقال سلطنت را از شاه مستعفی به ولیعهد انجام داد. افرادی که در زمره پیچ و مهره چرخ و دنده ماشین دیکتاتوری بودند، از این کار بعنوان یک عمل شایسته و درخور تقدیر یاد کردند. بعنوان نمونه می توان روزنامه اطلاعات را نام برد.

روزنامه اطلاعات که خود درتحکیم پایه های رژیم سعی وافر داشت و بعدها نیز مدیر آن در صحنه فعالیت سیاسی ــ و بخصوص مطبوعاتی ــ نقشی بسزا ایفا کرد، براین باور است که دراین دوره از تاریخ فروغی نقش مهمی بازی کرد اینک برای آنکه بیشتر از نظرات این نشریه آگاهی یابیم «اطلاعات دریک ربع قرن» را ورق می زنیم. در یکی از مقالات چنین نوشته شده است:

مرحوم فروغی نقش مهمی بازی کرد

این تغییر سلطنت و انجام تشریفات و مراسم آن در محیط متشنج و پریشانی افکار مردم و از هم گسیختگی کارها امر ساده‌ای نبود. حسن تدبیر، حسن نیت و علاقمندی به کشور و علاوه بر اینها شخصیتی چون فروغی لازم بود که بتواند آن مشکل بزرگ را حل کند، مخالفت با رضاشاه فقید هر روز زیادتر می شد. بغض ها و کینه ها ظاهر می گردید، هیاهو و جنجال زیادی راه افتاده بود که این اوضاع آشفته به فکر خارجی ها کمک می کرد و نقشه آنها را سریعتر انجام می داد. کم کم زمزمه هائی از ناحیهٔ خارجیها شنیده می شد که تبعید رضاشاه امر عادی تلقی می گردید زیرا نسبت به جانشین رضاشاه هم عقایدی از طرف آنها ابراز می شد.

لکن مرحوم فروغی و دولت ایشان که همه با ایمان کامل انجام وظیفه

می کردند رل بزرگی در مقاومت با این افکار و عقاید ابراز داشتند ولی در باره مسافرت شاه از ایران، ناچار تسلیم گردیدند. محل این تبعیدگاه ابتدا، امریکای جنوبی (شیلی) درنظر گرفته شده بود و شاه فقید اطمینان داشت که او را به امریکای جنوبی خواهند برد و در آنجا زندگی می کند ولی وقتی در کشتی به او خبردادند که تبعیدگاه او جزیره موریس است بی اندازه متاثر و پریشان گردید.

مرحوم فروغی پس از حرکت شاه فقید بلافاصله دستور تشکیل جلسه فوق العاده مجلس را داد که آئین سوگند و تشریفات رسمی تغییر سلطنت انجام بگیرد ولی علاوه براینکه جواب قبول دعوت دولت ایران برای حضور در مجلس از طرف سفارت انگلیس و شوروی نرسید حضور خود را در مراسم مزبور موکول به کسب دستور جدید نموده بودند و بهمین جهت دولت شرکت خارجیان را در مراسم سوگند متوقف ساخت. تحریکاتی هم در بین مردم ظاهر گردید که اجرای امر را مشکل می ساخت، این پیش آمد با نگرانی شدیدی که مردم را فرا گرفته بود بر ابهام اوضاع می افزود، روز پیش از انجام مراسم و همان روز صبح عده زیادی از مردم، تهران را ترک کرده و بسوی نقاط جنوبی فرار می کردند و چنین شایع شده بود که متفقین نخواهند گذاشت مراسم تغییر سلطنت انجام گیرد.

صبح آن روز وحشت و نگرانی حتی بین نمایندگان مجلس پیدا شده بود، تلفن ها به وکلا غیرمستقیم می شد که اگر امروز به مجلس حاضر شوید خون شما ریخته خواهد شد، مجلس بمباران می شود. ترور خواهید شد و بقدری تحریک زیاد بود که در داخل مجلس و بین وکلا هم تأثیر کرده بود و چند نفر از وکلای مخالف نمی خواستند بگذارند مجلس تشکیل شود. تبلیغ بد می کردند و حرفهای خارج را تکرار و حتی ظهور یک هواپیما را در آسمان تهران وسیله بمباران ذکر کردند. با همه این احوال هیأت دولت و بخصوص مرحوم فروغی ایستادگی می نمود و تمام این تبلیغات را خنثی می ساخت و نمایندگان هم دراین مورد با افکار و نیات مرحوم فروغی برای تثبیت اوضاع آشفته آنروز کوشش می نمودندو خوشبختانه موفقیت یافتند و مراسم سوگند و تشریفات تغییر سلطنت در محیط امن

و راحتی انجام گرفت و احساسات بی شائبه ای که هنگام بازگشت اعلیحضرت از مجلس در خیابانها بعمل آمد و جمعیت زیادی که جلوی کاخ سلطنتی ازدحام کرد به تمام صداهای مخالف جواب داد و شایعات آن چند روز را از بین برد و بر تثبیت اوضاع کمک کرد و بهمین جهت فراریان بتدریج به تهران بازگشتند.

این مطلب هم ناگفته نماند که جریان سوم تا بیست وپنجم شهریور و شایعه حرکت شاه از تهران و تغییر پایتخت موجب فرار بسیاری از اشخاص گردید که در بین آنها رجال و صاحب منصبان ارشد ارتش زیاد بودند ولی وکلای مجلس به استثنای دو سه نفر در تهران باقی ماندند و از مطبوعات هم هیچکس خارج نشد و بیش از هر چیز فرار افسران با خانواده های خود از تهران برتشنج اوضاع افزود.»

مردم تجدید انتخابات دوره سیزدهم را می خواستند

اطلاعات در یک ربع قرن در این باره چنین می نویسد: «موقعی که شاه ایران را ترک کرد، انتخابات دورهٔ سیزدهم جریان پیدا کرده بود.

قانون انتخابات می گوید پنج ماه قبل از پایان دورهٔ مجلس فرمان انتخابات صادر و مقدمات امر فراهم می شود و سه ماه قبل از خاتمهٔ دوره مجلس انتخابات در تمام کشور شروع می شود که دوره فترت پیش نیاید و مجلس ها تعطیل ممتد پیدا نکند.

رضا شاه این قسمت را کاملاً مراعات می نمود و چون دوره ۱۲ در تاریخ ۹ آبان ۲۰ خاتمه می یافت در موعد قانونی یعنی در تاریخ نهم تیر ۱۳۲۰ فرمان انتخابات دوره ۱۳ را صادر کرده و نهم شهریور هم انتخابات در همه جا طبق معمول شروع گردید. طرز انتخابات در آن زمان چنین بود که قبل از رسیدن موعد انتخابات اعلیحضرت از استانداران و فرماندهان و بعضی اوقات از شهربانی هم هر یک جداگانه نظر عمومی مردم هر شهرستان را می خواست[1]، از آنها سؤال

۱. در آنموقع چون مردم می دانستند که آراء آنها موثر نیست مطلقاً دخالت در انتخابات را جایز ←

می شد چه اشخاصی مورد احترام و توجه مردم می باشند. وقتی آن صورتها می رسید، بین آنها یکی را که بیشتر مورد نظر قرار گرفته بود و خود نیز می پسندید انتخاب می کرد و دستور می داد به انتخاب او کمک شود به این ترتیب آن شخص انتخاب می شد و به مجلس راه می یافت و از آن پس هر دوره مجدداً انتخاب می شد مگر اینکه شکایاتی از او می رسید یا رفتاری جز انجام وظایف قانونگزاری از او ناشی می گردید. در اینصورت به تغییر آن نماینده بهمان کیفیت قبلی، یعنی خواستن اسامی جدید از معتمدین و محترمین محل اقدام می شد، البته در این مورد این اواخر استثناهائی نیز پیدا شده بود.

در لیست اسامی نمایندگان دوره ۱۳ نسبت به دوره ۱۲ هیچ تغییری داده نشد و شاید تقارن جریان انتخابات با وقایع شهریور باعث گردید که فرصت رسیدگی به این کار پیدا نشود و حتی دو سه نفری هم که اغلب در ادوار سابق جای خود را به دیگری می دادند، این بار همچنان بر جای ماندند.

موضوع قابل توجه اینست که با وجود از هم گسیختن تمام کارها و تعطیل و تأخیری که در کلیه رشته های امور کشور بواسطهٔ اشغال متفقین پیدا شد، موضوع انتخابات دوره ۱۳ بعلت علاقهٔ خود وکلای مجلس که اینک حاکم بر وضعیت شده بودند دچار هیچ وقفه و تعطیلی نگردید. در همان روزهای بمباران و اغتشاش باز انتخابات جریان خود را طی می کرد. رضاشاه روز ۲۵ شهریور تهران را ترک کرد و تا آن روز جز تشکیل انجمن های نظارت هیچ کار دیگری صورت نگرفته بود. ولی پس از مسافرت او مجلس دوازدهم خود رشتهٔ کار انتخابات را با کمک دولت در دست گرفت و قبل از پایان دوره، انتخابات در همه جا خاتمه یافت و تمام وکلای حاضر انتخاب شدند.

مردم از این پیش آمد عصبانی بودند می خواستند در انتخاباتی که پس از تغییر اوضاع، انجام می شود دخالت کنند و تغییراتی بدهند و شرکت نمایند

→ نمی دانستند و اصولاً شرکتی در انتخابات نمی نمودند.

بخصوص اینکه عدهٔ زیادی داوطلب نمایندگی پیدا شده بود و جداً اقدام می کردند که انتخابات دوره سیزدهم را باطل نموده و دولت را وادار به تجدید انتخابات نمایند. البته مجلس پایداری می کرد و مرحوم فروغی هم در این باره با تمسک به اصل قانونی ابطال انتخابات را نقض قانون می دانست و زیر بار نمی رفت.[۱]

روز نهم آبان آخرین جلسهٔ دوره ۱۲ خاتمه یافت و مرحوم فروغی در این جلسه پس از اظهار قدردانی از زحمات نمایندگان مجلس که در روزهای خطرناک و تیره شانه از زیر بار انجام وظیفه خالی نکردند و در تهران ماندند و در استقرار اوضاع کوشیدند و از هیچگونه تهدیدی نهراسیدند اشاره به افتتاح دوره ۱۳ نمود و گفت امیدوارم روز ۲۲ آبان اعلیحضرت همایونی مجلس آینده را افتتاح فرمایند و در این صورت ایام فترت ده ــ پانزده روز بیشتر نیست و چون اکثریت بلکه تمام آقایان خودشان دو باره منتخب هستند و همین مجلس منعقد خواهد شد انشاء الله دو باره خدمت آقایان محترم در این جا خواهیم رسید زیرا برحسب معمول تا افتتاح مجلس بعد دولت باقی خواهد بود. حالا بعد از آن چه دولتی روی کار بیاید البته اختیارش با اعلیحضرت همایونی و مجلس شورایملی است.

این نطق مرحوم فروغی و وعدهٔ افتتاح مجلس بر شدت حمله و تعرضاتی که به این مناسبت به مرحوم فروغی شروع شده بود، افزود. در این جا باید اعتراف کرد که اصرار فروغی نسبت به عدم ابطال انتخابات دوره سیزدهم بخاطر جلب توجه نمایندگان نبود که بدانوسیله موقعیت خود را حفظ کند. زیرا او بخوبی تشخیص داده بود که در مجلس نمایندگانی هستند که خواهان جاه و مقام می باشند و توقعاتی دارند که انجام آن از عهده او ساخته نیست و باتوجه به مخالفتهائی که با وی شروع شده بود، یقین داشت در مجلس بعد شدت خواهد یافت، نخواهد توانست به زمامداری ادامه دهد. ولی از لحاظ حفظ اصول و مقررات قانون (؟!) با تجدید انتخابات موافقت نکرد. او از تجدید انتخابات بیم داشت و بخصوص بیم او از آن جهت بود که نمی دانست در چنان وضع متشنجی

۱. قانونی در کار نبود نمایندگان طبق تلگرافات رمز منصوب می شدند.

که احساسات بر مردم غلبه کرده است و تبلیغات زهرآلود در اذهان مؤثر افتاده است، اگر انتخابات تجدید شود و خونریزی و کشمکش و هرج و مرج در گیرد، وضع چه صورتی پیدا می کند. در اینصورت قطعاً به تعطیل مجلس و ادامه دوره فترت می انجامد، آنهم در زمانی که کشور بی نهایت به ادامه کار مجلس احتیاج داشت.[1] این بود که به تقاضاهای مکرر مردم، اجتماعات، نطقها، مقالات و حملات روزنامه ها وقعی نگذاشت، ولی تظاهراتی در بین مردم تدارک دیده می شد. جمعی از اهالی تهران مراسله ای هم در مورد انتخابات به دفتر مخصوص شاهنشاهی نوشتند پاسخ فروغی به این مراسله چنین بود:

«بنده وارد بحث این مسئله نمی شوم که انتخاباتی که واقع شده کاملاً درست بوده یا نبوده است زیرا بشرحی که عرض خواهم کرد انتخابات مزبور خواه غلط یا صحیح دولت حق ندارد درآن تجدید نظر کند وآن رالغو یا تجدید نماید. وقتی فرمان انتخابات صادر شد و انجمن های نظارت تشکیل گردید دیگر دولت حق مداخله ندارد و این حق به انجمنهای نظارت تفویض می شود و اگر دولت بخواهد دراین خصوص اقدام به لغو انتخابات انجام شده، نماید نقض قانون کرده است و فلسفه وجود این قانون هم روشن است زیرا اگر دولت حق داشت انتخابات را لغو و یا تجدید نماید هروقت انتخاب نمایندگان مخالف میل دولت می شد می توانست آن را لغو کند و به این وسیله می توانست مجلس شورای ملی را مدتها در حال تعطیل نگاهدارد.»

بهرحال، روز ۲۲ آبان اعلیحضرت همایونی اولین دوره مجلس شورایملی را در سلطنت خود افتتاح نمودند... باین ترتیب دوره سیزدهم گشایش یافت ولی مردم خوشبین نبودند.

در مورد ابطال انتخابات، فروغی کاملاً به سفسطه ومغالطه پرداخته است زیرا خود وی که در چندین دوره انتخابات مجلس از اعضای دولت بود می دانسته که انجمن انتخابات را غالباً کارآگاهان و مأمورین مخصوص تشکیل می داده اند

۱. مخصوصاً تصویب پیمان سه جانبی.

و بارزترین مطالب مغالطه آمیز وی تلگرافات رمزی است که دو مورد آن ذیلاً ذکر می شود. تعدادی از این تلگرافات رادکتر مصدق به شورای امنیت سازمان ملل ارائه داده و در جلسه ۲۱۲ مجلس دوره شانزدهم نیز عیناً قرائت شده که در جلد چهارم کتاب سیاه عیناً نقل گردیده است

«تلگراف رمز، تاریخ تحریر ۲۶ آبان‌ماه ۱۳۱۱. مشهد، ایالت جلیله. کاندیدای انتخابات ارامنه نقاط جنوب میرزا یانس می باشد. مقرر فرمائید ترتیب انتخابات انجمن نظار طوری داده شود که متناسب انتخاب ایشان باشد. مارک وزارت داخله»

«حکومت جلیله رشت، حسب الامر تلگراف ذیل مطابق دستوری است که تحت شمارهٔ ۱۶۴۳ حکومت امساک اهالی از اخذ تعرفه و دادن رأی تأثیری ندارد.»

عدم موافقت فروغی با لغو انتخابات دوره سیزدهم و بی اعتنائی به افکار عمومی موجب ناخرسندی مردم و یک سلسله واکنشهای منفی نسبت به وی شد تا جائی که مردم کوچه و بازار به هجو او پرداختند و اشعاری دراین زمینه ساختند. دراین اشعار سرایندگان ضمن ذم دوران دیکتاتوری، فروغی را به باد دشنام و ناسزا گرفتند و اتهاماتی براو وارد آوردند. دراین جا یکی از آن اشعار را که سراینده آن معلوم نیست، می آوریم.

چون بدوران رضاشاه پلید — تازه‌شد منطق الملک عقیم
لاجرم از پس اوبرسر خلق — یک جهود آمد وگردید زعیم
بفروغی نتوان داشت امید — که جهود است وجهود است لئیم
هست این مردک بی دین خائن — به‌محمد، به‌مسیحا، به‌کلیم
...پدرمادر ایران راکرد — دست‌وپا بسته به‌دشمن تسلیم

مخالفت عده‌ای ازنمایندگان باسلطنت محمدرضا شاه

روز ۲۵ شهریور فروغی به مجلس آمد و تقاضای جلسه خصوصی کرد. او

خبر استعفای رضاشاه را به اطلاع مجلس رسانید و خواستار جلسه رسمی و علنی برای انجام تشریفات و انتقال سلطنت و سوگند ولیعهد شاه سابق شد.

در جلسه خصوصی عده‌ای مخالفت کردند و کشمکشی درگرفت. عده‌ای از نمایندگان مخالف با سلطنت ولیعهد بودند. بالاخره سهیلی دست به مانوری زد و نمایندگان را تهدید نمود که اگر این تشریفات انجام نشود قوای شوروی که در کرج متوقف هستند تهران را اشغال خواهند کرد. علی دشتی که نمایندهٔ مجلس بود دراین مورد در کتاب پنجاه و پنج چنین نوشته است:

«درجلسهٔ خصوصی بگو مگوئی روی داد و ملاحظاتی نامساعد بمیان آمد وزیر خارجه، موقع شناسی بکار بست و اخطار کرد که سپاهیان شوروی تا کرج آمده‌اند و اگر فوراً تکلیف مملکت معین نشود و شاه جوان برار یکهٔ شاهنشاهی تکیه نکنند خطرهائی کیان کشور را تهدید می کند و معلوم نیست چه حوادث ناگواری که دولت از عهدهٔ جلوگیری آن نمی تواند برآید، بوقوع خواهد پیوست.

این شاهکار سیاسی سهیلی بیدرنگ تمام جنجالها را فرو نشاند و مجلس موافقت کرد عصر همان روز شاه جوان به مجلس آمده و مراسم سوگند بجای آورد...»

روزنامه اطلاعات که هم درزمان حکومت رضاشاه و هم به دوران سلطنت فرزند او، در جهت استحکام پایه‌های سلطنت، نقش ویژه‌ای داشت پیرامون برگزاری اولین سالروز تولد شاه جدید، آنهم بهنگامی که احساسات عمومی علیه اوضاع گذشته برانگیخته شده بود، در «اطلاعات دریک ربع قرن» زیر عنوان «**اولین سال تولد اعلیحضرت چگونه برگزار شد؟**» چنین نوشته است:

«روز چهارم آبان ۱۳۲۰ و تولد اعلیحضرت همایونی بود، اولین سالی بود که ملت ایران باید ولادت پادشاه خود را جشن بگیرد. یک ماه و چند روز از حرکت پادشاه مستعفی بیشتر نگذشته بود، احساسات عمومی برعلیه اوضاع بمرحلهٔ کمال رسیده بود، صفحات روزنامه مملو از بدگوئی و ناسزا به رضاشاه بود،

مردم برای درهم ریختن اساس و شالوده های رضاشاهی حال عصیان و انقلاب داشتند، کی جرأت داشت عکس اعلیحضرت فعلی را بمناسبت ولادتش بچاپ رساند، کی می توانست از شاه فعلی چند سطر تعریف و تمجید کند. درهمین ایام اطلاعات مصمم گردید اولین سالروز ولادت پادشاه جوان را جشن بگیرد و ابراز احساسات نماید...»

خبر استعفای رضاشاه چون بمبی منفجر شد

پس از سالها اختناق و فشار بمحض آنکه خبر استعفای رضاشاه منتشر شد، هیجان غریبی در مردم تولید کرد. عده ای مخالف عزیمت شاه از ایران بودند و می گفتند باید محاکمه و مجازات شود. جمعی معتقد بودند که عمال حکومت رضاشاه باید توقیف و محاکمه شوند. هیجان و جنبش مردمی که طی سالیان دراز رنج و ستم فراوانی را متحمل شده بودند، هرلحظه اوج می گرفت. این هیجان و جنبش حالت فنری را داشت که زیر یک فشار قوی قرار گرفته باشد و ناگهان بر اثر برداشته شدن آن فشار احساس رهائی کند و با جهشی قدرتمند و فوق العاده بسوی آزادی شتاب گیرد. مردم چنین حالتی داشتند. نارضائی و صدماتی که به آزادی و امنیت اجتماعی وارد آمده بود، بناگهان جنبش فوق العاده ای درمیان تمام مردم ایجاد کرد تا جائی که مجلس فرمایشی هم تحت تأثیر این هیجان عمومی قرار گرفت. در جلسات خصوصی و علنی مجلس سخنانی در نکوهش از اعمال رضاشاه گفته شد. از جمله علی دشتی و سید یعقوب انوار مطالب تندی علیه رضاشاه بیان کردند. جراید هم که زنجیر سانسور تا چندی پیش دست و دهانشان را بسته بود، علیه حکومت رضاشاه مقالاتی نوشتند و از روی بسیاری جنایات و فجایع که در دوران رژیم استبدادی به دستور شاه و وسیله عمال او انجام گرفته بود، پرده برداشتند. در میان جراید که علیه اوضاع گذشته مقالات تندی انتشار دادند و یا کاریکاتورهائی بچاپ رساندند، روزنامه های ستاره، تجدد ایران، امید

و بسیاری جراید و هفته‌نامه‌های دیگر بودند که هر یک به سهم خود قدمی در راه آگاهی مردم برداشتند.

در اینجا ابتدا نطق علی دشتی را که در روز یکشنبه ۱۴ مهرماه ۱۳۲۰ در یکصد وبیست و یکمین جلسه مجلس شورای ملی دوره دوازدهم ایراد شده نقل می کنیم و سپس به مطالب دیگر می پردازیم.

این سخنرانی ــ که بعلت عدم دقت در تصحیح، برخی قسمتهای آن نارساست ــ از کتاب «از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان» تالیف کوهی کرمانی نقل می شود:

نطق علی دشتی پس از خروج رضاشاه از ایران

«... این روزها خیلی صحبت می شود که مابین مجلس و دولت وحدت فکر موجود باشد. این فکر بسیار مقدس است و غالباً در عالمی پیدا می شود که سنخ تربیت، فکر، ایدآل و آمال سیاسی شان شبیه بهمدیگر است و وحدت فکر و وحدت اخلاق در نتیجه آن پیدا می شود.

روز یکشنبه گذشته آقای فروغی دراین خصوص بیاناتی در جلسه خصوصی اظهار داشتند. البته مذاکرات جلسه خصوصی نباید در خارج گفته شود ولی چون در روزنامه [ها] که نزدیکی و همکاری شدیدی با دولت دارند موضوع جلسه خصوصی رانوشتند و ماهم منتظر بودیم که از طرف مجلس و دولت نسبت به آن اعتراضی بشود ولی چون هیچ گونه اعتراضی بعمل نیامد و معلوم شد که خود دولت هم موافق بوده است پس اگر بنده اشاره‌ای راجع به جلسه خصوصی می کنم از رو یه مجلس شورای ملی خارج نشده‌ام.

آقای فروغی شرحی در لزوم وحدت نظر بین دولت و ملت و بین مجلس و دولت بیان کردند و معتقد بودند که هرقدر همکاری و همفکری بین دولت و ملت باشد بهتر است. البته این فکر بسیار خوبست بنظر من فقط با یکی از دو شکل

می شود به این مقصد عالی رسید. یا اینکه مجلس و ملت مطیع دولت شده و هر اقدام و عمل او را بدون چون و چرا تصدیق کند و یا اینکه دولت حوائج عمومی و افکار عمومی و تمایل عامه را درنظر گرفته، سعی کند آنها را انجام دهد، رو یه اول همان رو یه است که حکومت ساقط شده تا دیروز پیش گرفته بود و البته ملاحظه کردید چه نتایج وخیمی داد. پس یگانه راهی که برای همکاری و همفکری ملت و دولت باقی می ماند این است که دولت مجری تمایلات عمومی باشد آیا دولت این کار را انجام داده است یا نه. یعنی دولت حاضر توانسته است احتیاجات عمومی را برطرف کند یا خیر. بنظر من نتوانسته است (صحیح است)

بعقیده من اگر آقای فروغی و هیأت دولت می خواهند وحدت فکر بین مردم و دولت و مجلس ایجاد شود باید احتیاجات عمومی را درنظر بگیرند و انجام دهند. آیا این کار را کرده اند یا نه، نمی خواهم وارد بحث مفصل شوم ولی می گو یم دولت این کار را نکرده است. کابینه آقای فروغی نتوانسته است احتیاجات عمومی را تأمین کند.

قریب بیست سال بود یک حکومتی دراین مملکت سلطه داشت و این حکومت خیلی کارها کرد. کارهای خوب هم داشته، کارهای بدی زیاد کرده که من نمی خواهم وارد بحث شوم. تعرض به آزادی مسکن به آزادی افراد، تعرض به اموال مردم دراین سالهای اخیر خیلی رواج داشته است. قبل هم عرض کردم بزرگترین هدف تمام فلاسفه، تمام انبیاء، تمام دانشمندان و تمام حکومتها این بوده است که حق و عدالت بین مردم ایجاد شود و حق به حقدار برسد.

شخص وقتی وطن پرست می شود که در وطن خود محترم باشد و متأسفانه در حکومت سابق این قضایا اصلاً در بین نبوده، ناگهان حوادثی آمد و این حکومت سرنگون شد.

معمولاً در کشورهای راقیه وقتی حکومتی از بین رفت، یک حکومت تازه، روی کار آمد عکس العمل شروع می شود و سعی می کنند تمام آنچه را که برخلاف حق و عدالت بوده است رفع بکند. آیا کابینه آقای فروغی این کار را

کرده است؟ روزهای اول که بساط بیست ساله برچیده شد درمیان وکلای مجلس یک شور و نشاط غریبی بر پا شد من نمی خواهم تعریف همکاران خود را بکنم ولی نباید از انصاف گذشت درمیان وکلا آن فکر بود که در مجلس علنی نشسته و دست به ریختن طرحهای قانونی زده محبوسین راکه من غیرحق گرفتار شده اند آزاد کنند، دولت را مکلف کنند املاک مردم به آنها پس دهد و چندین طرح قانونی از این قبیل هم تهیه شد که متأسفانه مجلس علنی تشکیل نشد.

متأسفانه درآن چند روزه وضع غریبی در مجلس بود که من نمی خواهم الآن وارد آن بحث شوم و خلاصه مجلس نتوانست آمال خود را انجام دهد. آقایان نمایندگان می خواستند در مجلس بنشینند و دولت را وادار کنند که تمام خرابیهای گذشته را ترمیم نماید ولی مجلس تشکیل نشد و خود دولت دست به بعضی از آن اصلاحات از قبیل عفومجرمین، استرداد املاک مردم زد. اما دولت در انجام این مقاصد تا چه درجه صادق و ساعی بوده بنظر من مساعی دولت دریکی دو سه روز اخیر صرف جاهای دیگر شده مثلاً در روزنامه اطلاعات دومرتبه نوشتند که شاه سابق در خارج پولی ندارد و با خود چیزی به خارج نبرده است. بنده آن روزی که برنامه دولت مطرح بود سئوال کردم که هرگاه از اندوخته های کشور چیزی به خارج برده شود و بعدها معلوم گردد آیا دولت آقای فروغی مسئولیت این را بعهده می گیرد؟ از هشت نه نفر وزرائی که حضور داشتند هیچکدام جوابی ندادند (صحیح است... صحیح است)

حال کار از این بدتر هم شده آقای فروغی درجلسه خصوصی گفتند که از اثاثیه شاه مستعفی پس از حرکت از اصفهان در بندرعباس توسط مأمورین گمرک بازرسی بعمل آمده و صورت مجلس آن هم تنظیم گردیده که بزودی بعرض مجلس...اگر یک کمی به انصاف و خدا و وجدان اهمیت بدهیم باید گفت این حرف خیلی مضحک است. شاه سابق در اصفهان طوری رفتار می کرد که تا شعاع ۵۰۰ متر کسی حق نداشت دور خانه اش عبور نماید. در مدت اقامت اصفهان طلا از مثقالی بیست تومان به ٤٥ تومان رسید حالا آقایان انصاف بدهید

که یک مأمور چهل تومانی گمرک بندرعباس چگونه جرأت دارد شاه را تفتیش بکند؟ چرا باید یک نفر رئیس دولت یک چنین حرفی بزند؟ آیا مأمورین بندرعباس می توانستند اثاثیه شاه را تفتیش کنند و جعبه‌ای که اوراق بهادار و سهام نفت جنوب است بازرسی کرده و جیب اورادست بزنند که آیا چهار پنج سیر زمرد و الماس وجود دارد. مردم پس از استعفای پادشاه منتظر بودند که کارها بصورت عادی برگردد و اجحافات برطرف شود ولی رو یه دولت بطوری مشکوک است که مردم املاک از دست رفته ابداً اطمینان ندارند همین امروز یکی از نمایندگان مجلس از من می پرسید که آیا واقعاً املاک را دولت پس می دهد یا دولت می خواهد ما را سر بدواند. تا اینجا مقدمه بود. اصل مقصود بنده در مورد مجرمین سیاسی است قضیه شاه می بخشد شیخ علی خان نمی بخشد کاملاً امروز صدق کرده است.

من امروز عین اعلامیه عفوعمومی را که از طرف اعلیحضرت همایون صادر شده است خواندم شاه کلیه مقصرین سیاسی را عفو کرده‌اند و سایر مجرمین عادی مطابق قانون و حق عفوی که شاه دارند تخفیفی درمدت حبسشان منظور شد و حتی در آن قید شده که اگر محبوسینی باشند که بموجب این اعلان عفو مشمول واقع نمی شوند وزیر دادگستری مکلف است ماده‌ای تنظیم و به مجلس شورای ملی تقدیم دارد.

عده ای ازاین بیچاره ها هنوزآزادنشده اند. تنها اشخاصی که ۱۲ و یا ۸ ماه ازمدت حبسشان باقی بود، بخشیده شده اندولی دکتر بهرامی وعلوی وکامبخش و خلاصه ۱۱ یا ۲۲ نفر از ۵۳ نفرهمانطور در زندان می باشند. این محبوسین سیاسی هستند و بایستی طبق فرمان عفوعمومی آزاد گردند و اگر مواردی هست که این فرمان شامل حالشان نمی شود وزیر دادگستری باید ماده واحده تنظیم و به مجلس بیاورند (نمایندگان ــ صحیح است) آیا می دانید عذر آنها در آزاد نکردن چیست؟ می گویند وقتی قانون از مجلس گذشته که تشکیل فرقه ای مخالف رژیم مملکت مرام آنها و آنها تشکیل فرقه سوسیالیستی داده‌اند پس مجرمند این

قطعی است که همچو قانونی هست. تشکیل فرقه حرام است ولی جرم سیاسی است اگر قانون در کار نبود جرم یعنی عمل برخلاف قانون و مقررات. نهایت اگر مخالفت با قوانین در ناحیه معتقدات باشد جرم سیاسی است و اگر دزدی یا کلاه برداری و غیره باشد معمولی است. حزب درست کردن و تشکیل فرقه دادن اگر جرم سیاسی نیست پس چیست؟! چون بنده قصد تظاهر نداشتم روز یکشنبه گذشته با آقای فروغی دراین باب صحبت کردم وعده دادندبه ایشان‌عریضه عرض کردم عریضه خانواده‌های محبوسین را هم برایشان فرستادم ولی هنوز اثری از آن ظاهر نشده. بدی قضیه این است که عده‌ای از رفقای آنها آزاد شده و اکنون فشار بر آنها شدیدتر است. صدها محبوسین دیگر الآن موجودند که ابداً موجبی برای نگاهداری آنها نیست. کاش آقایان صبح جمعه درخانه من بوده و چشمهای غرقه به اشک مادری را می دیدند که چهار ماه است جوان بیست ساله او بدون محاکمه در زندان است.

عده زیادی از اهالی خراسان از شما می پرسم خود آقای اسدی مستحق بود که تیرباران شود (نمایندگان ــ ابداً، ابداً) به این شکل نمی شود وحدت فکر بین مردم ایجاد کرد اولین وظیفه شاه جوان و مجلس و دولت این است که باید خرابیهای گذشته را ترمیم کنند. کارهای بد گذشته بزرگ و کوچک دارد. بزرگش همان تعرض به آزادی و حقوق و املاک مردم است. کارهای غلط کوچک فراوان است. آمده‌اند اداره تبلیغات درست کرده‌اند با بودجه ۸۰۰ هزار تومان، این اداره چه کرده است؟ برای ما که کاری انجام نداد آیا توانست موقعیت متزلزل او را محکم نماید پرورش افکار توانست سلطنت آن مرد را محکم نماید؟

ده دوازده سال است یک سیستم اقتصادی غلط که مردم را به ورشکستگی و بدبختی سوق می دهد در مملکت حکمفرما بوده در تمام مراحل زندگانی اجتماعی از این غلط کاریها فراوان است. همانطور است یکی از مأمورین راه نقل می کرد هر متر مکعبی که از راه مخصوص خاک برداری می شد

باید به اداره املاک اختصاصی پول بدهد. برای ریختن همان یکمتر مکعب خاک در دره بازهم باید پول بدهد (خنده نمایندگان) دولت باید به الغاءِ این رسوم غلط قیام نماید. دولت باید سعی کند اعمالش منطبق با اصول عدالت و مطابق قانون اساسی و مشروطیت باشد (صحیح است) دولت فورمول هبه نامه را درست کرده یعنی خواستند در تحت عنوان این فورمول اموال مغصوبه را به صاحبانش مسترد دارند. هبه نامه شامل اموال منقول و غیرمنقول بود. چرا فقط اموال غیرمنقول را می خواهند به مردم پس بدهند و برای اموال منقول تکلیفی معین نکرده ــ من از آقایان می پرسم که این ۶۸ میلیون تومان آیا مال شاه مستعفی هست یا نیست یکی دو فرض ما باید صحیح باشد اگر این ۶۸ میلیون‌مال مسلم خود او بود پس به چه حقی از او گرفتید و ما به چه حقی از آن استفاده می کنیم اگر مال او نیست پس مال مردم است و باید به مردم پس داد. شاه جوان ما پول لازم ندارد. ملت ایران هرچه او بخواهد به او می دهد. تمام احتیاجات او را رفع می کند ۶۸۰ میلیون ریال پول کمی نیست راکد شدن این مبلغ به جریان اسکناس صدمه زد.

الآن خودتان می گوئید که دولت نیازمند پول است. بسیار خوب این ۶۸ میلیون تومان را بمصرف کارهای خود بزنید. آقای دکتر صدیق معلمین را دور خود جمع می کنند و سخنرانی کرده و می گو ید که اعلیحضرت پادشاه آهسته به بنده چکی از پول خودشان مرحمت فرمودند که به معلمین داده شود این کارها و تظاهرات چه لزومی دارد؟پول مال ملت ایران است تمام آن را به دولت بدهند وقتی ملت ایران شاه داشته باشد هرچه بخواهد به او می دهند ما بقدر سرسوزنی نسبت به اعلیحضرت جوان سوءقصد نداریم (صحیح است) ما او را دوست می داریم با این رو یه نجیب و معقول و شریف و احترامی که به اصول مشروطیت دارند محبوب هستند (وکلا ــ صحیح است) درست که ایشان پسررضا شاه هستند ولی بیشتر و مقدم بر آن شاه برای ایران می باشد. اعلیحضرت محمدرضا شاه، شاه ماست. هیچ محتاج نیست که ۶۸ میلیون تومان را نگهدارند، بلکه باید به دولت بدهند تا نزد مردم محبوب باشند. من دیگر عرضی ندارم.

کوهی کرمانی در کتاب خود همچنین به روزنامه ستاره اشاره کرده و مقاله‌ای را که ارسلان خلعتبری در آن روزنامه نوشته، در دنباله یادداشتهای خود آورده است که نقل می کنیم.

آیا این همان ایران است؟

وقتی این مقالات را می نویسم نمی دانم در خوابم یا در بیداری. این همان ایران دو ماه پیش است که نفس کشیدن براحتی در آن ممکن نبود و پروانه می خواست. این همان ایران است که متملقین عصر مشعشع آن را مهد امنیت و آسایش می دانستند ولی نه کسی از مال و جان درامان بود و نه از شرف و ناموس و عفت (نایب حسین کاشی در بیرون شهرها در جائی که امنیه و کسی نبود جلوی آدم را می گرفت و بعد از گرفتن مال به جان امان می داد ولی دراین بیست سال در داخل شهرها جلوی صدها هزار جمعیت با سند رسمی و بدست مأمورین دولت سابق که برای حفظ جان و مال مردم حقوق می گرفتند هست و نیست آدم را گرفته و بعد از آن به جان هم امان نمی دادند و به جاهائی تبعید می کردند که خود یک نوع کشتن تدریجی بود.)

این همان ایرانی است که در آن شبی که مردم از وحشت سراسیمه و نگران بودند آن اتومبیل سوارهای اتومبیلهای بی نمره چراغهای پرنور دستی را باکمال وقاحت بصورت رنگ پریده زنها و دخترهائی که سر پل تجریش منتظر شنیدن اخبار موحش بودند می افکندند و نفرت ابدی مردم را بسوی خود جلب می کردند!

این همان ایران است که در تاریکی از کوههای بلند آن روزی یک دکتر حقوق تربیت شده همین که خواست اظهار دلتنگی از اوضاع آن روز کند، بعادت همیشگی برگشت بعقب خود نگاه کرد که ببیند کسی مواظب هست یا نه و خنده همراهان او از این احتیاط که طبیعت ثانوی ما شده بود، او را از حال بیخودی

بیرون آورد؟

این همان ایران است که آن سرتیپ نجیب پاک دامن میهن‌پرست وقتی گزارشی راجع به کارهای خود داده بود چون در آخر آن اتکاء خود را درعمل به خداوندمتعال اظهارداشت موردغضب شاه سابق واقع گردید که چرابه شاه توکل ندارد! یکی از آقایان نمایندگان مجلس اخیراً در بیانات خود اظهار کرده بود که خدایانمی دانم اسم ترا ببرم مرا خواهند گرفت یا نه ــ هرچند دیر گفت ولی معلوم می شود بی اصل و اساس نبود. آری توکل به خدا نیز در این محیط موجب زحمت و مسئولیت بود.

ملت ایران این مظالم را چگونه می تواند فراموش کند؛ آنهائی که می گویند ذکر از گذشته نکنید به اشتباه می روند. ذکر مصیبت خود یک نوع تسکین برای مردم است، در اخلاق عمومی اثر خواهد کرد، باعث تهذیب اخلاق خواهد شد. شاید تصور رود چون بعضی می گویند ما فراموشکار هستیم اگر چندی زبانها خاموش وقلمها شکسته باشد کم کم کارهای گذشته ماست مالی و پرده‌پوشی خواهد شد، این هم اشتباه است. آنقدر نباید این بدبختیهاو مذلتها و مظالم را فراموش کرد تا اوضاع بهتری را جلوی چشم خود ببینیم، تا کارها اصلاح نشود و کار به دست اشخاص قابل اعتماد غیرآلوده نیفتد وضعیت ما با سابق فرقی نخواهد داشت هروقت آنهائی که عهده‌دار اصلاحات امور کشور هستند، آنطور کشور را اداره کردند که با گذشته فرق داشته باشد آنوقت از گذشته صحبت نخواهیم کرد زیرا آنگاه به مقصود خود رسیده ایم.

احمدشاه قاجار از وقتی که به سلطنت ایران رسید تا روزی که خلع شد یک قدم برعلیه قانون اساسی برنداشت. یک نفر را زندانی نکرد و نکشت. در کوچکترین کاری دخالت نکرد. قانون را همیشه رعایت و احترام نمود. یک پادشاه مشروطه قانونی بود. وقتی عده‌ای به او بدگوئی کردند وکیل گرفت که به عدلیه شکایت کند. هیچیک از جواهرات و اثاثیه سلطنتی را در آن روزهای هرج و مرج از میان نبرد.

وقتی خواست باغ کوچکی در دروس شمیران بخرد به شهادت یکی از رجال حاضر نتوانست خود را حاضر کند چند ساعت آب از سلطنت‌آباد را که متعلق به دولت بود به آنجا ببرد و از معامله آن باغ صرف نظر کرد. تمام محصول چندفقره ده او از چندصدخروارتجاوز نمی کرد. او را احمد بقال و احمد محتکر خواندیم. بی مصرف و بی عرضه گفتیم. رسوایش کردیم. شاعر ملی عارف او را جواهر دزد نامید و از خدا خواست که او را به روز بوریاباف کند. سالها این حرفها را زدیم عده‌ای از آقایان امروزی که بعضی در کار هستند و بعضی هم در وسط بازی از میدان اخراج شدند تشویقها نمودند که آن حرفها را بزنیم. کسی نگفت چیزی نگوئید چرا نسبت به کسی که روح و ایمان و عقیده و مذهب و مال و عفت و امنیت و آسایش و همه‌چیز ما را خفه کرد و کشت و برد و نابود کرد و محو نمود، حرفی نزنیم و ساکت باشیم. ولی ملت ایران کینه‌ورز نیست. زیاد نجیب و بسیار بردبار و بی اندازه مهربان و با گذشت است. با آنکه با محمدعلی شاه دشمنی بی حد داشتند درباره پسرش هنگام جلوس سلطنت از هیچگونه صمیمیت خودداری نکردند وقتی رضاشاه با آن همه اعمال زشت از میان رفت مردم ولیعهد آنروز و پادشاه امروز را با چهره‌های خندان و دلهای مهربان پذیرفتند و گل نثارش کردند در صورتی که همانروز آن مجسمه مهیب دست به شمشیر در مقابل مجلس خفه کردن آزادی و آمال ملی را بیاد آنها می آورد و چقدر بجا است این مجسمه که معرف کشته شدن آزادی است به دست این پادشاه آزادیخواه از جلوی مجلس برداشته شود و مجسمه فرشته آزادی در آن محل نصب گردد. آن قیافه نجیب و مهربان و آن صدای جذاب و شیرین این پادشاه جوان که می خواست دلهای چاک چاک مردم را شفا بخشد درآنروز چنان در نمایندگان مجلس و مردم اثر کرد که بسی شگفت‌آور بود. از آنروز که به مردم وعده آزادی داده شد این نوید بقدری به کامها شیرین آمد که فراموش کردند دنیا در جنگ است و کشور ما هم از این آسیب ایمن نیست. اگر این نوید بصورت کامل انجام نشود بس زیانها روآور خواهد شد چرا عده‌ای بی جهت سخن گوئی و نوشتن آزاد را که فقط مربوط

به گذشته است سوء استفاده از آزادی فرض می کنند؟ تاکنون چه کسی به یک نفر در جرائد توهین وارد آورده! از چه قانونی تمرد شده و که را به تمرد و سر پیچی از قانون و اطاعت متصدیان امر دعوت کرده اند؟ به که حمله شد؟ چه اغتشاشی بر پا شد؟ آیا یک شیشه از جائی تاکنون شکسته شده، یا یک قطره خون از دماغی جاری گردیده. هیچ مخالفتی با دولت شده؟جز اطاعت و سکوت و رعایت انتظام ازاین مردم کاری سرزده. ما وقتی از گذشته و آینده صحبت می کنیم قصد داریم که با گفتن عیوب سابق بتوانیم نسبت به آینده راهنمائی کنیم تا آنجا که قلم ما عاجز از بیان نیست تذکر بدهیم کارهایی نشود که آن اوضاع گذشته تجدید گردد و با هیچکس و هیچ مقامی نه گفتگوئی داریم نه رقابتی تا آخر...»

(مقاله مفصل و در چندین شماره است که بهمین قدر اکتفا شد.)

همگام با روزنامه نگاران و نویسندگان، شعرا و سرایندگان نیز در اشعار خود به نکوهش و ذم و قدح رضاشاه پرداختند که در جراید چاپ می شد. اولین شعری که پس از شهریور ۱۳۲۰ در ذم رضاشاه در مطبوعات ایران انتشار یافت قصیده ای اثر طبع دکتر حمیدی شیرازی استاد دانشگاه است که در ذیل می آوریم.

تاجداری دگر و سیم‌پرستی دگر است

ضعف پیری دگر و فرجوانی دگر است — شیرفرتوت، کمانچه کش رو باه گراست!
اینهمه خواری و بیچارگی ازپیری ماست — خصم دیوانه گمان برد که خود شیرنراست
شاه، ایشاه که رفتی وسلامت رفتی — خود بدین ملک نگه کن که چه زیرو زبراست
اینهمه شورش وسرمستی و بیدادگری — ازتو دیوانهٔ تن‌پرور بیداد گراست
هرچه گفتی همه خواندیم و اطاعت کردیم — تابگویند که تیغت ببلایا سپراست
شام تاریک بلابود شب شاهی تو — همه گفتند و نوشتند که گاه سحراست
تانگوئی که زبیداد توغافل بودند — خود زبیداد تو هر بیوه‌زنی باخبراست
زان سیاست که جهان داشت جزاین چاره‌نبود — که بگویند بایران پدری تاجوراست

فی المثل رانش چون بیخ چناراست کلان / فی المثل دستش چون شاخ گران پرثمر است!
عدل کسرائی وشمشیر کیومرثی را / ازدل ودست بگیتی سبب زیب وفراست
دشمنان! حمله نیارید که اینجا شیراست / دوستان گردهم آئید که اینجا شکراست
همه فرمانبر و یکرو یه بفرمان شهیم / گرچه سوزدتن ماخاک رهش تاج سراست
ورنه از روزنخستین همه میدانستیم / تاجداری دگرو سیم پرستی دگراست!
همه خودرا بکرو کوری اینگونه زدیم / بگمانی که جهان نیز چوما کور و کراست!
شوروشرهای ترا یکسره کردیم قبول / تا ندانند که درخانهٔ ما شورو شراست!
خود بدین دعوی یکباره نتازند بما / همه دانند که یاران تو بی حدو مراست!
ملت و شاه زیکدیگر بگسیخته نیست / پس دراین کشورفرتوت نه جای ظفراست!
مدح گفتیم وثنا کردیم از بیم وطن / گرچه از مدح و ثنا گفتن مارا حذراست!
هرچه ماپرده کشیدیم، خطاپرده درید / شدهویدا که خطا دخترکی پرده دراست!
نتوان آتش سوزنده بدیبا پوشید / زانکه تاچشم زنی پردهٔ دیبا شرراست!
وآن سیه‌قلع زراندود که در بوته رود / شرمگین گاه برون جستن خود از گهر است!

شاه، ایشاه کنون چشم بینداز و ببین / بیشهٔ شیرنگه کن که پراز جانوراست!
شاه، ایشاه بروخاک بسرکن ایشاه! / که پرازخون جوانان همه جا جوی وجراست
شاه، ایشاه کنون بنگر، بنگرایشاه! / که زگیسوی بتان ایران آشفته‌تراست
شاه، ایشاه! توهم شاهی و نادرهم شاه! / خانه آباد که نامت بنکوئی سمراست!
راستی نابغهٔ عصری، ویحک، ویحک! / طشت رسوائیت افتاده زهر بام ودراست!
این توئی کانهمه خون خوردی وخونها کردی؟ / این توئی کاینهمه ننگ توچنین مشتهراست؟
شاه، ایشاه بگو اکنون باور کردی؟ / که نه شمشیرزن است آنکو شمشیرگراست!
شاه، ایشاه! بگونیک کنون دانستی؟ / نیشکر نیست هرآن نی که‌چنان نیشکراست!
شاه، ایشاه بگو هیچ قبولت افتاد؟ / که هرآنکس که بدی کرد بدش براثراست!
شاه، ایشاه کنون دیدی قارون آسا / کانهمه گنج توامروز هباء وهدراست؟!
شاه، ایشاه! چومیرفتی با خود گفتی / ناجوانمردا، امروزنه گاه سفراست؟!
خط آهن را چون ازتو خریدند بسیم / هیچ گفتیشان کاین ملک نه راه گذراست؟!

تـاجرا! آنـهـمـه بـا بـیـع وشـری خـوکـردی / خودندیدی‌که دراین بیع و شرایت ضرراست!؟
هـیـچ گـفـتـی کـه اگـرمـادرخـود بـفـروشـم / نـام مـن تـا به‌اَبد نـنـگ مـزار پدراسـت؟!
خـانـه‌آبـاد، بـنـازیـم، بـنـازیـم تـرا! / زآنـکـه هرعیب که سلطان بپسندد هنراست!
ایـجـهـان! والله وبـالله کـه نـه‌مـارو باهیم / پدرتـاجـورمـاسـت کـه نـنـگ پسـراسـت!
دسـت مـا بـسـت شـه و در بـردشـمـن افـکند / هـرچه گـفـتیم نپنداشت که روزخطراست!
دسـت خـالـی چه‌تـوان کـرد بـرغرش توپ؟ / جـنـگ امـروزنه جنگ سپراست و تبراست!
بـاهـمـه بـیـم و بـلا هـیـچ مـرا پروانـیـسـت / زآنـکـه ایـن خـاک دعـاکـردهٔ پیغامبراست!
گـرچه امروزدرختی است خزان‌دیده ولیک / بـرسـد روز بـهـاری کـه پراز بـاروبـراسـت!
ایـخـدا، ایـکـه جـهـانـرا هـمـه‌فرمان از توست / ایـخـدا،ایـکـه تـرا دسـتـگـهـی پهنه‌وراست!
ایـخـدا، ایـکـه بـافـتـاده تـرحـم داری! / ایـخـدا، ایـکـه بـه بیچاره کسانت نظراست!
خـاک مـارا بـکـف دشـمـن بـدخـواه مـده / زآنـکـه ایـن خـاک‌تـرا مـدفـن پیغامبراست!
آنـچه شه‌کـرد مکن، آنچه قضاخواست مخواه / چون بـفـرمـان تـوشاه است وقضا وقدراست!
شـیـر پیـریـم، ولـیـکـن تـوچو مخلوق مگوی / شـیـرفـرتـوت کـمانچه‌کش رو باه گراست!

همچنین اسماعیل فردوسی فراهانی (مترجم کتابهای «اسلام و هیئت» و «کـمـال آتـاتـورک») در دیـوان اشـعـار خود که هنوز به‌چاپ آن اقدام نکرده‌اند، اشـعـاری دارد کـه طـی آن احـساسات درونی خود را در باره وقایع ناگوار شهریور ۱۳۲۰ و اعـمالی که رضاشاه در دوره سلطنت خود انجام داد، به رشته نظم کشیده است.

در نـسـخـه دسـتـنـو یـس شـاعر، مقدمه‌ای زیر عنوان «**آه که تا ابد رسوا شـدیـم**» نـوشته شده است که چون انگیزه سرودن آن را آشکار می سازد، در اینجا می آوریم:

«بـیـسـت سـال پهـلـوی خون ملت ایران را مکید و وعده داد که مقصودم تـقـو یـت دولـت و تـهـیـه وسـائـل دفـاع و نیرومندی کشور است. این همه مخارج کـمرشکن تهیه ارتش و تشکیلات و سازمان راه‌آهن و غیره برمردم تحمیل و همه را به نان شب محتاج کرد. باری بیست سال ارتش ایران رژه رفت، دوماه بلکه بیشتر

(خرداد و تیر و مرداد ۳۲۰) وسائل نقلیه مهمات و نیرو به سرحدات می برد، معهذا ناگهان در چهارم شهریور ۳۲۰ نیروی روس و انگلیس بر ایران حمله کرده، تمام مملکت را مسخر نمودند. چه پادشاه خائن حکم ترک مقاومت به ایران داده و وانمود کرد که غافلگیر شدیم. ولی هیچ احمقی هم باور نکرده.»

او سپس منظومه بلند خود را که در شماره‌های ۹۷ و۹۸ روزنامه خورشید ایران مورخ ۵ـ ۲۳/۳/٤ چاپ شده چنین آغاز کرده است:

ای شه اقدام ناروا کردی — با عدو ساختی خطا کردی
ملک جم را به اجنبی دادی — نسل جمشید را فنا کردی
کوس ما کوفتی برسوائی — مُشت ما بسته بود، وا کردی
خوب زیبا نمایشی دادی — خوب هنگامه‌ئی بپا کردی
جنگ ناکرده رایت تسلیم — داده آهنگ قهقرا کردی
واگذار آنچه بود با دشمن — از مهمات و از قوا کردی
وای از این افتضاح و رسوائی — که فراهم برای ما کردی
آنچه قاجار از آن تحاشی داشت — تو به یکباره برملا کردی
پدر تاجدار ایرانی — گو بمام وطن چها کردی
بیست و یکسال کام از او بردی — چون شدی سیر از آن، رها کردی
بود قرضی بگردنت گویا — قرض بیگانگان ادا کردی
عهد کردی که مام میهن را — شو به دشمن دهی وفا کردی
خوب یکباره ملک و ملت را — در ره سود خود فدا کردی
خوب سودای ملک و ملت را — بر سر سود خود فدا کردی
دیگر از دوستان چه می خواهی — تو که با دشمنان صفا کردی
چه تفاوت ز دشمنان داری — تو که با دوستان جفا کردی
گوکه با دیگران چه خواهی کرد — تو که با مام خود زنا کردی
کُردها راجدا زکردستان — در دگر شهرها رها کردی
وز لرستان چه شد که لرها را — در بدر کرده جابجا کردی

خلع کردی سلاح ملت را حربه را منع مطلقا کردی
هرچه سردار بود و سرجنبان همه را سرزتن جدا کردی
پیشوایان دین و ملت را هرکجا یافتی فنا کردی
اقویا را تمام خوار و ضعیف اغنیا را همه گدا کردی
باری از این مقوله اصلاحات که بعنوان ارتقا کردی
همه کس فهم شد درین کشور کاین همه کارها چرا کردی
بهر اعداء کشور از این راه خدماتی گرانبها کردی
راه‌ها را برای حملهٔ خصم از قضا امن و از بلا کردی
بهر تأمین خطّ سیر عدو آخرین احتیاطها کردی
بعد از اجراء این امور، آگاه مدعی را زما چرا کردی
خانه را چون برای بیگانه آب و جارو زدی صفا کردی
اندر آن انگلیس را زجنوب روس را از شمال جا کردی
در ره این دو کاروان بلا ملک را کاروانسرا کردی
آن قیاس این نتیجه، خود دانی که خیانت نکرده یا کردی
پانزده سال سلطنت برما مُسْتَبِدانه مطلقا کردی
نه دگر یاد مجلس و قانون نه به مشروطه اعتنا کردی
ظلم شدّادعدل شدمحسوب بس که بیداد و ناروا کردی
گنج قارون زیاد گیتی رفت جمع بس نقره و طلا کردی
نه دگر رحم برصغیر و کبیر نه دگر شرم از خدا کردی
دیدی آخر چه آفتابی شد آنچه در سایهٔ خفا کردی
انگلیس این لوا بدست تو داد تو بپا از وی این لوا کردی
تو کجا سلطنت کجا، دانی کسب این منصب از کجا کردی
انگلیس این مقام را بتو داد تو هم این وعده در ازا کردی
که شهِ ما غلام او باشی خوب عهدی هم از قضا کردی
تا شوی شه رضا بهرقیمت بود او را زخود رضا کردی

عاقبت آخرین معامله را با طرف بی سر و صدا کردی
ملک و ملت تمام را بعدو صلح با کمترین بها کردی
واگذار آنچه بود در حق او حسب الصلح بی ریا کردی
خود هم از این نمد کله بردی با شروطی که در خفا کردی
یکی از آن شروط ضمن العقد که پس از صلح مدعا کردی
حفظ از بهر خود منافع ملک پانزده ساله دست و پا کردی
پانزده سال اگرچه هم شد بیست تو به میثاق خود وفا کردی
مورد صلح را باو تحویل بی کم و کاست با نِمٰا کردی
الغرض بعد از آن تعهد شوم که تو با دشمن دغا کردی
سوی تهران شبانه از قزوین روی با عدّه و قوا کردی
ناگهان چون بلا شدی نازل واندر آن شهر کربلا[1] کردی
نامسمّی چنانکه می گویند اندر آن وقعه کودتا کردی
کودتایت چو بُمب کرد صدا زآن صدا قطع هرصدا کردی
داشتی چون مخالفین زیاد اوّل آهنگ سید ضیا کردی
بعد از او نام هرکه نامی داشت محو از صفحهٔ بقا کردی
زمره‌ئی را بکلی از خود دور فرقه‌ئی را زخود رضا کردی
عدّه‌ئی حبس و عدّه‌ئی تبعید سوّمین عدّه را فنا کردی
گوشه گیران منزوی را نیز خفه در کُنج انزوا کردی
برخر خویش چون سوار شدی خرک دیزه را رها کردی
نقشه‌های وسیع سری را کم کم اجراء برملا کردی
طبق آن نقشه بهر خود تأمین نه فقط نام شه‌رضا کردی
نام خود را نخست در ایران سر و سردار و مقتدا کردی
مقتدا را که لفظ تازی بود فارسی کرده پیشوا کردی
پیشوا را بپاس مام وطن پدر تاجدار ما کردی

۱. یا: اندرآن وقعه کودتا کردی

پدر تاجدار ما را نام دیکتاتور آسیا کردی
دیکتاتور شرق یکتا بود چون تو دوّم شدی دوتا کردی
عهد با پیشوای ترکیه آتّا تورک مصطفی کردی
او جلو بود و هرچه او می کرد تو بتدریج از قفا کردی
تبعیت وی از گَلادستون کرد و بروی تو اقتدا کردی
لیک با وی تو را تفاوتهاست بی تفاوت کی اقتفا کردی
جز تظاهر نبود هر عملی که بتقلید از آتا کردی
او زنو ساخت هرچه و یران کرد تو به تخریب اکتفا کردی
وآنچه هم ساختی خود آنرا غصب ز ابتدا تا به انتها کردی
ملکها، باغها، عمارتها از بنا غصب تا فضا کردی
همه تعمیر این سرا کردی ترک تعمیر آن سرا کردی
هر خیابان که ساختی در شهر خود در آن صد مغازه وا کردی
در خلال مغازه‌ها احداث همه جا کاخ دلگشا کردی
جای خود باز و جای ملت را تنگناتر ز تنگنا کردی
با رعایای خویش آتاتورک راستی کرد و تو ریا کردی
کاخ آمال ملک و ملت را او بنا کرد و تو فنا کردی
او ترقّی به ملک و ملت داد تو خود احراز اعتلاء کردی
او عمل کرد و ادعا ننمود تو نکردی و ادعا کردی
او زمیهن بلای دشمن دفع کرد و تو جلب این بلا کردی
او نیندوخت ملک و مال و منال تو بر این هرسه اتکا کردی
زر و سیم آنچه بود در کشور جمع با حیله و ریا کردی
در قبال اسکناس رنگارنگ هی زدی چاپ و هی ولا کردی
درد جوع الذهب بجانت بود با طلا سدّ اشتها کردی
پُر همه بانکهای خارجه را بحساب خود از طلا کردی
ملک نیز آنچه خواستی مردم بیع کردند و تو شرا کردی

بیع امّا نه بیع قانونی که بها داشت یا عطا کردی
شرط سودا فقط رضای تو بود نارضا یا رضا رضا کردی
گر بمیل تو شد معامله خوب ورنه با فحش و ناسزا کردی
گر به فحش افتخار کرد که هیچ ورنه تنبیه با عصا کردی
گر عصا هم نبود با شلاق حق بیچارگان ادا کردی
حبس و تبعید و زجر تا اعدام یک بیک حسب الاقتضا کردی
پی تحصیل هروجب خاکی نیست ظلمی دگر که ناکردی
قصبات و قرا خریداری با رعایا و کدخدا کردی
قطع نان غصب حق تملک وقف از رعایای بی‌نوا کردی
نه برافراد اهل شهر ابقا نه ترحم به روستا کردی
ای بسا خانه‌های زرّین فرش که تو محتاج بوریا کردی
ثروت گبر پارسی بردی رخنه در زهد پارسا کردی
آفرین خوب با رعیت خویش پدری مثل آتّا کردی
پدر خلق را درآوردی عیشها را همه عزا کردی
تا شوی مصطفی کمال فقط جنگ با دین مصطفا کردی
جای مذهب تمدّن آوردی خلق را منکر خدا کردی
زین تمدّن چه حاصل آوردی یا چه دردی بآن دوا کردی
غیر نسخ صلاح ونشر فساد چه در امصار و در قُرا کردی
همه افراد را زهم بیزار بس که ایجاد ابتلا کردی
همه اصناف را بهم بدبین همگی را زهم جدا کردی
تا شود ریشهٔ تعصب قطع قطع پیوند اقربا کردی
نسل نو را پلید و بی ایمان همه را جلف و بی‌حیا کردی
همه را بد فعال و بد اخلاق همه را لوس و بد ادا کردی
باطنی ناپسند و ناهنجار ظاهری شیک و خوش نما کردی
خصم آبا نمودی ابنا را نوه را دشمن نیا کردی

محو آداب ملی از همه قسم نشر آداب ناروا کردی
حکم دادی به ترک شال و قبا نسخ عمامه و عبا کردی
جاگزین قبا و شال و کلاه کت و شلوار و سابقا کردی
هر که پوشید و بست شال و قبا پیرهن برتنش قبا کردی
حُسن اینها و عیب آنها را کشف و تحقیق از کجا کردی؟
صرف تبدیل جامه چندین بار هستی مردم از جفا کردی
غرض از این تظاهرات چه بود تو که بی‌چون و بی‌چرا کردی
چه شد آن اقتدار وصولت وفرّ وانچه ابراز کبریا کردی
همه آنها برای ملت بود پز فروشی فقط به ما کردی
پس چرا وقت جنگ با دشمن ترک آن صولت وصلا کردی
اولین وهله کاز تلاقی خصم وحشت از سوی ملتقا کردی
حکم ترک مقاومت دادی غزل جیم را ادا کردی
نه ز توبیخ آشنایان باک نه ز بیگانگان حیا کردی
چه شد آن پولها که از مردم جمع از بهر باشگا کردی
چند طیاره باشگاه خرید تو خود آماده چند تا کردی
شهرها چون شدند بمباران چند طیاره برهوا کردی
چند طیاره سرنگون از روس چند تا ز انگلیسها کردی
چه شد آن تانکها که هر ساله زینت جشن کودتا کردی
چه شد آن تیر و تیغ و توپ و تفنگ چه به آن ارتش و قوا کردی
همهٔ اینها برای داخله بود فقط اینها به رغم ما کردی
تانک را ز اجنبی خریداری بهر سرکوب آشنا کردی
تیغها را فقط به فرق خودی آشنا از ره جفا کردی
تیرهای تو را نشانه فقط دل ما بود اگر رها کردی
تیر و تیغ تو کُرد و لُرکُش بود غزوت این بُد اگر غزا کردی
توپ آن بود کز برای کیلاه جنگ با حضرت رضا کردی

از تو این ادبار شد نصیب ایرانی

شد دو باره در ایران چیده میزمز بانی / از دو سو درآن دشمن خوانده شد بمهمانی
شد تهیّه در خانه از برای بیگانه / باز جشن شاهانه باز بزم سلطانی
خانه چون مهیّا شد از دوسو دو در واشد / از دری درآمد روس از دری بریتانی
آن نزول کرد امّا چون قشون چنگیزی / این ورود کرد امّا چون جنود افغانی
آن بارمغان آورد بمبهای آتش زا / این یکی تعارف را کرد آتش افشانی
نیمهٔ شمالی را شوروی تصرّف کرد / نیمهٔ جنوبی شد زانِ انگلستانی
تا عدوی هم بودند ایندو دولت، ایمن بود / ملک ما زهرجانب جان ما زهر جانی
هرزمان حوادث داد بین ایندو خصم اِصلاح / ما شدیم مال الصّلح، ما شدیم قربانی
بین آندو دولت را حدّ فاصل است ایران / همچو تنگه همسایه با دو بحر طوفانی
در جهان امروزی سازمان دولتها / عده‌ئی میانبانی است زمره‌ئی جهانبانی
در میان کشورها بین آندو همسایه / شأن ما جهانبانی است شغل ما میانبانی
پهلوی پس از قاجار شهریار ایران شد / یافت دیو مردمخوار حشمت سلیمانی
آنچه در نهان هم عارداشت زان همی قاجار / پهلوی نمود اجراء برملا، نه پنهانی
پادشاه قاجاری از وطن نگهداری / با همه گرفتاری با همه پریشانی
پهلوی کنون اقرار کن که بدتر از قاجار / بودی از تو این ادبار شد نصیب ایرانی
گر قجر خموشی کرد کی وطن فروشی کرد / چون توکی چموشی کرد چون توکی غرض رانی
این تو با همه زورت با قوای موفورت / مملکت فنا کردی اهل مملکت فانی

اراک (عراق) ۱۳۲۰/۷/۱۰ (ناتمام)

اسماعیل فردوسی فراهانی اشعار بسیار دیگری در مورد آن روزهای پراضطراب و تشویش دارد که هریک نمایانگر احساسات وطن خواهی، آزادی طلبی، دشمنی با بیگانگان که از دوسو کشور را مورد تاخت و تاز قرار داده اند و مخالفت با رژیم رضاشاهی است که در اینجا نقل می شود:

تا وطن بود نکردیم نگهداری از آن

تا وطن بود نکردیم نگهداری از آن هانکه دیگر وطنی نیست چه غمخواری ازآن
شهدالله که ما را غم این خانه نبود ورنه در قوّهٔ ما بود نگهداری از آن
هان چه حسرت که نبودیم هوادار وطن هان چه شیون که نکردیم مددکاری از آن
آه و زاری ز گرفتاری میهن چه ثمر آه و زاری نکند رفع گرفتاری از آن
یاد میهن که سر از خدمت آن باززدیم حیف ازایران که نکردیم بجان یاری از آن
یاد آن دولت مشروطه و استبدادش یاد آن ملّت و آن مجلس و بیزاری از آن
یاد آن ارتش و نیروی و مهمّات و قوا که وطن داشت برآفاق گرانساری از آن
بیست سال ارتش نام‌آور ایران رژه رفت بیست ساعت نتوانست نگهداری از آن
نیست زان منظره جز خاطره‌ئی در دل ما نیست در دیدهٔ ما منظره جز خواری از آن
وطن، ابناء وطن، مام وطن، باب وطن این چهار است که شدسیل بلا جاری از آن
آگهی داد رضاخان که منم باب وطن سرخط ازمام وطن دارم و سرکاری از آن
شد بدین حیله برابناء وطن حکمروا خواست با جبر و جفا خدمت اجباری از آن
پانزده ملیون ملّت همه سرباز شدند شد بدل منصب سرکار بسرداری از آن
لیک سربازی ملّت فقط این بود که شد بخت او روشن و تاریخ وطن تاری از آن
یافت برمادر و ابناء وطن، باب وطن سلطه‌ئی کامل و پرداخت بغمخواری از آن
اختیارات وی آنقدر جنایت‌زا شد که نمونه است عربشاهی[1] ومختاری[2]ازآن
کرد با دانش و دین دشمنی آنقدر که پاک توده را نفرت ازین آمد و بیزاری از آن
تا کند خاطر ملّت بری از مهر وطن تا نماید همه را غافل ازین، عاری از آن
سلب کردازهمه افکار وطنخواهی و کشت روح ملّیت و حُرّیّت و هشیاری از آن
مسلک مردم ایران همه شد بیطرفی تا بموقع ننمایند طرفداری از آن
غصب کردازقجراین ملک و روا داشت برآن آنچه می داشت حذردولت قاجاری از آن

---

۱. عربشاهی: یکی ازعمال برجستهٔ دورهٔ دیکتاتوری بعد از مختاری.

۲. مختاری: رئیس کلّ شهربانی سنوات اخیر دورهٔ دیکتاتوری و مظهر استبداد و جبروت پهلوی، و مُجری اوامر جابرانهٔ او.

باچنین ملّت بیچاره و خونین وطنش من و چشمی که بودچشمهٔ خون جاری از آن

اراک (عراق) ۱۳۲۰/۷/۱۵

بیطرف هی بیطرف

طرفه ایران بین که ماندازفرط غفلت بیطرف تاشدندازهرطرف همسایگان باوی طرف

تاکنندایـن بیطرف راباطرفداران طرف انگلیس ازیکطرف بگرفت و روس ازیکطرف

۱۳۲۰/۷/۱۵

چنین بود پهلوی

بدخواه شرع و دشمن دین بود پهلوی سفّاکتر ز شمر لعین بود پهلوی

هم خصم جان و مال کسان بودبی حیا هم دزد راه دولت و دین بود پهلوی

لامذهبی نیامده چون او بروزگار زندیق بی شبیه و قرین بود پهلوی

دشمن پرست و دوست کُش ایران خرابکن بدخواه تاج و تخت و نگین بود پهلوی

انگماشتی خدیو زمان است شه رضا پنداشتی خدای زمین بود پهلوی

امّا بوقت فتنه و هنگام آزمون معلوم شد نه آن و نه این بود پهلوی

کلاّش و دزد و خائن و میهنفروش بود قلاّش و رند و رو به کین بود پهلوی

جان و دلش بحیله و تزویر مقتحم آب و گلش بفتنه عجین بود پهلوی

هم پیشگام نهضت احزاب انقلاب هم پیشوای مرتجعین بود پهلوی

گاهی برای صرفه چنان بود ناقُلا گاهی برای طفره چنین بود پهلوی

حالا که در جزیرهٔ موریس منزوی است کاش از نخست گوشه نشین بود پهلوی

اراک ۱۳۲۰/۸/۱۲

انعکاس فجایع دوران پهلوی در مطبوعات

موضوعی که پس از استعفای رضاشاه بیش از دیگر مسائل در جراید

منعکس گردید و مورد توجه عمومی قرار گرفت، مسأله فجایع و قتلهائی بود که وسیله عمال رژیم در شهربانی صورت گرفته بود. با استعفای رضاشاه افراد و خانواده های مظلومین و مقتولین دوره حکومت پلیسی و اختناق گذشته شروع به شکایت به مراجع رسمی و قانونی نموده و تقاضای دادخواهی کردند که این شکایات بصورتهای مختلف در جراید منعکس گردید. برخی از نشریات با درج متن دادخواستها و برخی دیگر وسیله کاریکاتور، مقاله یا منظومه هائی آن فجایع و قتلها را یادآور شده و خواهان تعقیب عاملین و مرتکبین آن می شدند. بعنوان مثال هفته نامه امید درشماره ۳۷۲ مورخ ۱۷ دی ماه ۱۳۲۰ کاریکاتوری در قطع یک صفحه روزنامه چاپ کرد که شیوه از میان بردن افراد مخالف را نشان می داد. در همین شماره روزنامه امید، در صفحه ای دیگر شعری به امضای «ن ــ آتشپاره» در مورد آزادی عقیده درج شده است که کاریکاتور و شعر یاد شده را در این کتاب ملاحظه می کنید:

آزادی عقیده

دیشب بخواب دیدم، زالی ستم کشیده کــزرنج و زجر و ماتم، پشتش زغم خمیده
زردونحیف ولاغر، افسرده حال ومضطر با دردوغصه همسر، درگوشه ای خزیده
بر پشت و گردن او، برصورت و تن او آثار چوب و شلاق، جای دوصد کشیده
بیماروزارو پژمان، پژمرده و پریشان مانند جسم بی جان، رنگ رخش پریده
با آه و ناله همدم، وزفکر و غصه و غم مو یش سپید و درهم، برهرطرف دو یده
برتن که پیرهن داشت، گوئی بتن کفن داشت آن نیز پاره پاره، پروصله و دریده
بیغوله ایش مسکن، خاکسترش نشیمن ترگشته بود دامن، از آب هردو دیده
موجود زار وبیجان، دیدم چو بیدلرزان در عمر خو یش کاینسان، نه دیده نه شنیده
با صدهزار زحمت، گفتم ز ترس و وحشت برگو که چیست دردت، ای مام بد ندیده
گفتا اگر چه پیرم، از جان خو یش سیرم درعین نوجوانی، گشتم چنین خمیده
چندی به حبس و ذلت، بودم قرین خفت

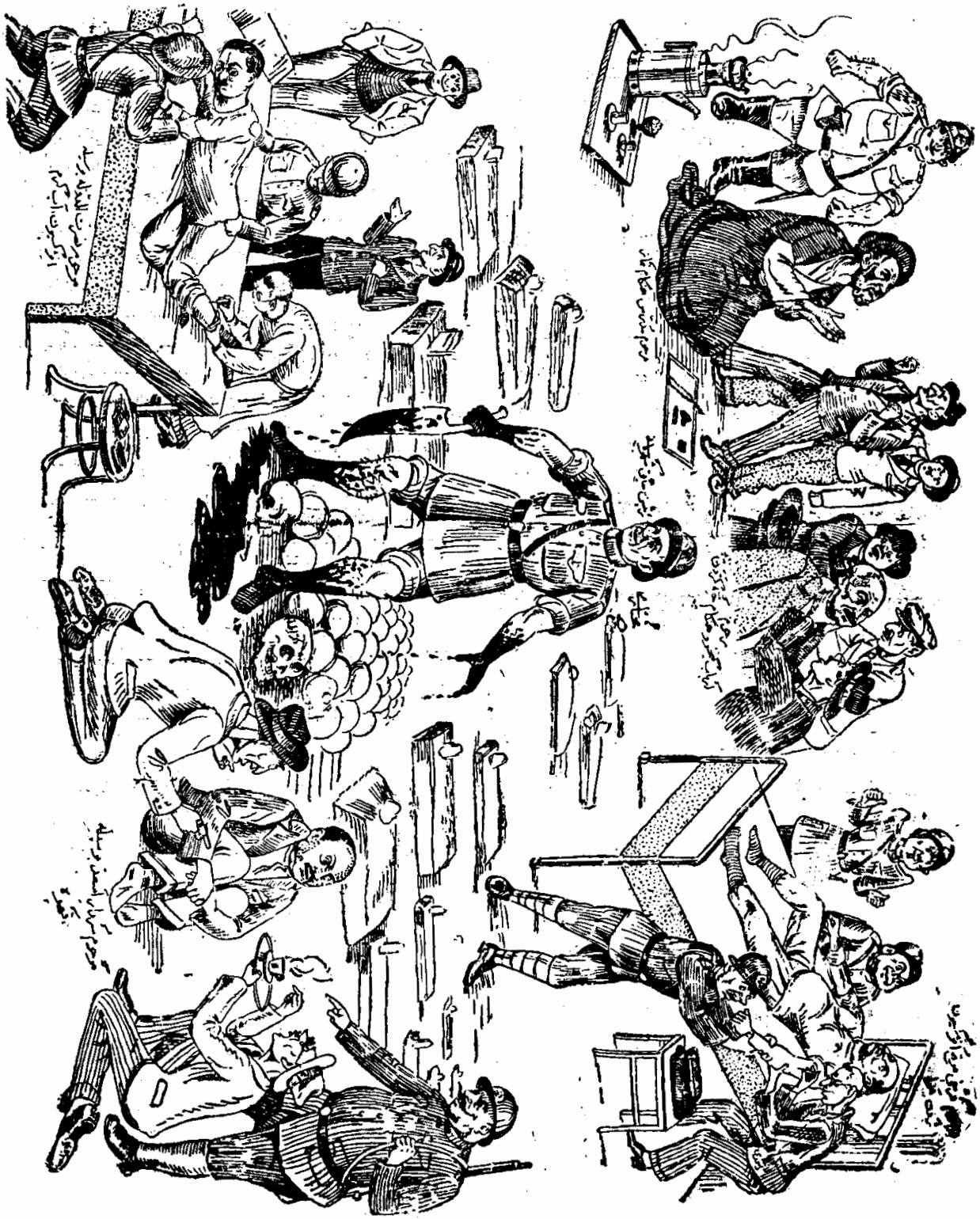

چاپخانهٔ «مظاهری» تهران

نـامـم زبـــان مـــلت، آزادی عـقیـــده

بطوریکه گفته شد وقایع شهریور ماه ۱۳۲۰ در همگی مردم ایران اثر گذاشت مخصوصاً در بعضی اشخاص حساس تر بیشتر محسوس بود که هر یک بنوعی احساسات درونی خود را بمنصهٔ بروز و ظهور رسانیدند. منجمله در دوست گرامی و شاعرتوانای خراسانی ما آقای یزدان بخش قهرمان که احساسات درونی خود را بصورت قصیده‌ای سروده که شأن نزول آن را خودشان مرقوم فرموده‌اند که ذیلاً نقل می گردد:

در شهریور ماه سال ۱۳۲۰ که لشکریان متفقین به بهانه های سیاسی از همه سو به ایران حمله ور شدند، از جمله عده‌ای از نیروی نظامی کشور شوروی سوسیالیستی نیز از سوی شرق به شهرهای خراسان آمدند و چون لشکر خراسان (که گو یا در آن زمان سرلشکر محتشمی فرماندهش بود) اجازهٔ دفاع و مقاومت نداشت، ناگزیر به فرمان فرمانده کل قوا (رضا شاه معلوم الحال) مهمانان ناخوانده را دوستانه پذیرفتند و از ورودشان به شهرها و روستاها و اشغال و تصرف قرارگاه نظامی ممانعت نکردند.

من قصد ندارم که به توضیح و تفصیل وقایع بپردازم و خوانندگان را از بی نظمی و هرج و مرجی که براثر این واقعه ناگهانی و غیرمنتظره در وضع اجتماعی و اقتصادی آن سامان روی داد آگاه سازم. غرض از نوشتن این چند سطر، بیان پیش آمد و ماجرایی است که طبع مرا به گفتن اشعاری که در ذیل این سطور خواهید خواند برانگیخت و عواطف و احساسات ملی و میهنی مرا با غم و اندوه و رنج همشهریان مشهدی در آمیخت.

در آن سال، من دانشجوی دانشکدهٔ ادبیات بودم و بهمین سبب لازم بود که در مهرماه در تهران در کلاس درس دانشکده حاضر باشم لیکن، ناگفته و نانوشته معلوم است که در آن سال و با آن اوضاع و احوال مسافرت از خراسان به تهران و تهیه وسیلهٔ سفر با چه مشکلاتی مواجه بود و چه گرفتاریها و دردسرهایی داشت.

بهرحال، از فیض آباد محولات (از بخش های تربت حیدریه) به شهر

«تربت حیدریه» آمدم و از آنجا پس از چندین روز معطلی و دوندگی و پارتی بازی بوسیلهٔ اتوبوس کهنه و از هم در رفته‌ای دو روزه خود را به شهر مشهد رسانیدم. ده دوازده روز طول کشید تا به هر زحمت و جان کندنی بود بلیط اتوبوس از مشهد تا تهران را از گاراژی به چند برابر قیمت تهیه کردم.

اتفاقاً دو سه روز به عزیمت از مشهد به تهران مانده بود که یک روز صبح، زودتر از موقع معمول از خانه بیرون آمدم که به دیدن چند تن از خویشان و دوستان بروم و با یکایک آنان خداحافظی کنم. درشکه‌ای در کوچه پیدا شد. درشکه‌چی را صدا کردم که تا مقصد با درشکه بروم. به ترکی چیزهایی گفت که برای من زبان‌نفهم نامفهوم بود همین قدر از مجموع عبارات و ایما و اشاراتش دریافتم که می گوید: خیابانها بسته است، از هیچ کجا راه آمد و رفت نیست.

خوب، این سخن تازه‌ای نبود. آن روزها در مشهد غالباً به علل و مناسبات گوناگون راهی بسته می‌شد یا عبور از خیابان ممنوع می گشت. بهتر آن دیدم که راه خود را پیاده طی کنم و ضمناً ببینم چه خبر شده و چه اتفاقی افتاده؟ چون بیم آن داشتم که مبادا حرکتم به تأخیر افتد و به عللی مجبور شوم در مشهد بمانم و بلیط مسافرتم باطل شود.

مسافتی رفتم تا به خیابان «پهلوی آن روز» رسیدم. دیدم جمعیتی انبوه از زن و مرد و پیر و جوان در پیاده‌رو و در دو سمت خیابان ایستاده‌اند عده‌ای هم از پشت در مغازه‌ها و پنجرهٔ خانه‌ها و برلب بام‌ها به خیابان می نگرند و عبور از وسط خیابان ممنوع است.

سر بازان ارتش سرخ هم در فاصله‌های پنج متری کنار خیابان (بعضی رو به پیاده‌رو و برخی پشت به پیاده‌رو مسلح ایستاده‌اند و چنان است که گویی منتظر عبور فردی یا افرادی از خیابان می باشند.

امّا مردم همه مضطرب، عصبانی، افسرده و نگرانند و مثل اینست که می دانند چه برنامه‌ای در کار است.

سرانجام از منتهی الیه غرب خیابان و از آنجائی که نزدیک به میدان مشق و

قرارگاه سابق لشکر خراسان بود صدای بوق کامیونهایی به گوش رسید که به سمت دروازهٔ «بالا خیابان» و جادهٔ «قوچان» و بسوی مرز شوروی در حرکت بودند. در جلو کامیونها پرچم شوروی نصب شده بود و در میان کامیونهای رو باز افسران جوان ایرانی ایستاده در کنار هم با کمر نبسته و یقهٔ باز بصورت اسرای جنگی به کشور شوروی برده می شدند.

افسران شرمنده و خشمناک که اغفال شده اند و جنگ ناکرده به عنوان صلح و متارکهٔ جنگ اسلحه خود را تسلیم نموده اند و اینک به نام اسیران و شکست خوردگان از جلو چشم هموطنان خود عبور داده می شوند.

تنی چند از مردم و ناظران و مشایعت کنندگان هم که گفتی افسران و سفرکنندگان را همگی به چشم فرزندان و برادران و عزیزان خود می نگرند و بر مفارقت آنها و بی خبری از حال و روز آیندهٔ آنها گریان و نگرانند، شروع به شعار دادن کردند و فریاد و فغان برداشتند. سر بازان روس هم مجبور شدند جماعت را متفرق سازند و سرو صداها را بخوابانند.

باری، من چه گویم یک رگم هشیار نیست. شرح و وصف آنچه من در آن روز دیدم و درد و رنجی که در عمق دل و جان کشیدم به گفتار (یا به گفتهٔ امروزیان به «نوشتار») در نمی آید. پس همان بهتر که دامن سخن فرا چینم و از عزیزان و خوانندگان استدعا نمایم که اگر نتوانسته ام بوسیلهٔ این چکامه حق مطلب را ادا کنم برمن ببخشایند.

یزدانبخش قهرمان

یادت به خیر

یادت بخیر هموطن مهربان من ای مونس دل من و آرام جان من
آخر شدی به امر رضاخان اسیر خصم آتش زدی به جان من و دوستان من
دشمن ترا به حیله گرفتار کرد و برد ای خاک بر سَر من و هم‌میهنان من

جز من، که در علانیه خواهم زوال خصم
کس نیست از رجال وطن، همزبان من

گوید بمن که دم مزن وحرف حق مگوی
این مشفق محافظه‌کار جبان من

بامن چه کرد خواهد؟ این روس وانگلیس
وین دشمن فلک زده قلتبان من

من «پهلوی» نیم که اطاعت کنم زخصم
تا سلطنت بماند در خاندان من

من «شاه» نیستم که ذلیل عدو شوم
کاین تاج و تخت ایران باشد از آن من

من نیستم وزیر و نباشم وطن فروش
تا روس و انگلیس بود پشتبان من

یا خود، وکیل مجلس شورا نیم، که خصم
با یک اشاره، قطع کند آب و نان من

مالک نیم که خصم بگیرد ضیاع من
تاجر نیم که خصم ببندد دکان من

دارای مستغل و عمارت نیم که خصم
ویران کند عمارت چار آشیان من

من بوستان و باغ ندارم که دشمنم
آتش زند به باغ من و بوستان من

من هیچگه مقصّر دولت نبوده‌ام
تا خصم من ز «شاه» بخواهد امان من

خائن نبوده‌ام که روم در پناه خصم
از بیم فاش گشتن راز نهان من

مردی وطن‌پرستم، بدخواه انگلیس
این بوده است و هست نهان و عیان من

نفرین کنم به دولت «چرچیل» سنگدل
بگذار خصم مشت زند بر دهان من

گر دودمان خصم به باد فنا رود
من راضیم به باد رود دودمان من

گر می‌کِشد به حبسم وگر می‌کُشد به تیغ
این جان مستمند و تن ناتوان من

سیرم ز زندگانی خود، ای اجل بیا
آسوده کن زمحنت و اندوه جان من

این فخر بس مرا که پس از من به سال‌ها
یادم کنند هموطنان جوان من

در زندگی اگر که مرا قدردان نیند
باشند بعد مردن من، قدردان من

امروز دوست، یاد نیارد ز ما ولی
روزی بجویدم، که نیابد نشان من

آوخ، بهار زندگی من چنین گذشت
تا خود چگونه باشد، فصل خزان من!

مشهد شهریور ماه ۱۳۲۰

سخنرانی فروغی از رادیو تهران

فروغی پس از اینکه از کار تشکیل کابینه، مذاکره با نمایندگان دول متفق، انتقال سلطنت از رضاشاه مستعفی به ولیعهد و برگزاری انتخابات دوره سیزدهم مجلس شورای ملی فراغت یافت، با توجه به نواهای مخالفی که آنروزها وجود داشت و دائماً اوج می گرفت برای آنکه از شدت حملات نیروهای مخالف بکاهد، اقدام به ایراد یک سخنرانی در رادیو تهران کرد و طی آن از همگان دعوت کرد از قانون اطاعت کنند، رعایت حقوق دیگران را بنمایند، در انجام وظایف خود ساعی باشند و از تاریخ و گذشته پند گیرند. در اینجا متن سخنرانی فروغی را که به تاریخ دوشنبه ۱۴ مهرماه ۱۳۲۰ ساعت ۸ بعدازظهر از رادیو تهران پخش شد، درج می کنیم:

برادران و هم میهنان عزیزم ــ بحمدالله بفضل خداوند در سایه توجه شاهنشاه جوان جوانبخت بار دیگر پا به دایره آزادی گذاشتید و می توانید از این نعمت برخوردار شوید، البته باید قدر این نعمت را بدانید و شکر خداوند را بجا آورید.

از رنج و محنتی که در ظرف سی ــ چهل سال گذشته بشما رسیده است امیدوارم تجربه آموخته و عبرت گرفته و متوجه شده باشید که قدر نعمت آزادی را چگونه باید دانست و معنی آزادی را دریافته باشید در اینصورت می دانید که معنی آزادی این نیست که مردم خودسر باشند و هرکس هرچه می خواهد بکند درعین آزادی قیود و حدود لازم است اگر حدودی در کار نباشد و همه خودسر باشند هیچکس آزاد نخواهد بود هرکس از دیگران قویتر باشد آنان را اسیر و بنده خود خواهد کرد. قیود و حدودی که برای خودسری هست همان است که قانون در کار باشد و هرکس حدود اختیارات خود را بداند و از آن تجاوز نکند، پس کشوری که

قانون ندارد یا در آن مجری و محترم نیست مردمش آزاد نخواهند بود و آسوده زیست نخواهند کرد این حقیقتی است بسیار ساده و روشن و هیچکس منکر آن نمی شود. اما متاسفانه کمتر کسی به این حقیقت ایمان دارد زیرا غالباً می بینیم مردم حدود قانون را برای دیگران لازم می دانند اما رعایتش را برای خودشان واجب نمی شمارند اگر هرکس معتقد بود که رعایت حدود قانون تنها نسبت به دیگران واجب نیست بلکه نسبت به خود او هم واجب است تخلف از قانون واقع نمی شد و حال آنکه ما هرروز می بینیم بسیاری از اشخاص از قانون تخلف می کنند و کمترکسی است که متوجه باشد که اگر تخلف از قانون را از طرف خود جایز بدانم دلیلی ندارد که دیگران هم تخلف از قانون را از طرف خودشان جایز ندانند. در اینصورت تخلف از قانون امری رایج و شایع خواهد بود و همان نتیجه دست می دهد که گفتیم آسایش از همه سلب می شود متأسفانه بسیاری از مردم چنین اند که هروقت بتوانند زور بگو یند، می گو یند غافل از اینکه اگر بنا به زورگوئی باشد امروز من می توانم به زیردست خود زور بگو یم اما فردا ز بردستی پیدا می شود که به من زور بگو ید. پس همین کس که امروز زور می گو ید فردا دچار ز بردست تر از خود می شود آنگاه آه و ناله می کند و به این ترتیب دنیا درست مصداق گفته شیخ سعدی می شود که می فرماید:

ببری مال مسلمان وچومالت ببرند بانگ و فریادبرآری که مسلمانی نیست

پس اولین سفارشی که درعالم خیرخواهی و میهن دوستی به شما می کنم این است که متوجه باشید که ملت آزاد آن است که جریان امورش بروفق قانون باشد و بنابراین هرکس به قانون بی اعتنائی کند و تخلف از آن را روا بدارد دشمن آزادی است یعنی دشمن آسایش ملت است.

یک نکته دیگر هم در این باب می گو یم و به مطلب دیگر می پردازم و آن این است که شما شنوندگان من یقین دارم بسیار شنیده اید که از تمدن و توحش و ملل متمدن و وحشی سخن می گو یند. آیا درست فکر کرده اید که ملت متمدن کدام است و ملت وحشی چیست؟ گمانم این است که بعضی از شما خواهند

گفت ملت متمدن آن است که راه‌آهن و کارخانه و لشکر و سپاه و تانک و هواپیما و از این قبیل چیزها دارد و ملت وحشی آنست که این چیزها را ندارد و یا خواهند گفت ملت متمدن آنست که شهرهایش چنین و چنان باشد. خیابانهایش وسیع و اسفالته و خانه هایش چند اشکوبه باشد و قس علیهذا. البته ملل متمدن این چیزها را دارند اما من به شما می گویم بدانید که این چیزها فروع تمدن اند، اصل تمدن نیستند. اصل تمدن اینست که ملت تربیت داشته باشد و بهترین علامت تربیت داشتن ملت این است که قانون را محترم بدارد و رعایت کند. اگر این اصل محفوظ باشد آن فروع خود به خود حاصل می شود اما اگر ملتی قانون را محترم ندارد هرقدر از آن چیزها داشته باشد نمی توان گفت تربیت دارد و نمی توان گفت متمدن است آن چیزها هم عاقبت از دستش می رود. پس از این مقدمات که گمان می کنم قابل انکار نباشد می پردازم به اصل مطلب. یادآوری می کنم که وجود قانون بسته به دو چیز است یکی قانون گزار و یکی مجری قانون. جمع این دو چیز را حکومت یا دولت می گویند. زمانهای مختلف را در نظر می گیریم می بینیم حکومت های آنها همیشه یکسان نبوده و نیستند. گاهی از اوقات قانونگزار و مجری قانون یکنفر بوده و گاهی چندنفر معدود و بعضی از ملتها هم بوده و هستند که قانون گزار و اجرای قانون را تمام ملت برعهده گرفته است. قسم اول حکومت انفرادی و استبدادی است. قسم دوم حکومت خواص و اشراف است. قسم سوم را حکومت ملی می گویند که ارو پائیان دموکراسی می نامند و هریک از این سه قسم هم اشکال مختلف داشته و دارد که چون مقصود من این نیست که به شما علم حقوق درس بدهم داخل این مبحث نمی شوم و همین قدر می گویم ملتها هرچه داناتر و به رشد و بلوغ نزدیکتر می شوند به قسم سوم یعنی حکومت ملی متمایل تر می گردند جز اینکه ملتها چون غالباً دارای جمعیت فراوان و کشور پهناورند نمی توانند هر روز یک جا جمع شوند و وظیفه قانون گزاری و اجرای قانون را خودشان مستقیماً بجا بیاورند.

بنابراین بهترین ترتیبی که پیدا کردند این است که ملت جماعتی را

نماینده خود قرار دهد که بنام او قانون گزاری کنند و مجمع آن نمایندگان را مجلس و ما مجلس شورای ملی نامیده ایم و مجلس هم چند نفر را برای اجرای قانون اختیار می کند که هیأت وزیران نامیده می شود و این هردو جماعت در تحت ریاست عالیه یک نفر هستند که اگر اوانتخاباتی باشد رئیس جمهوری و اگر دائمی و موروثی باشد پادشاه است. شما ملت ایران بموجب قانون اساسی که تقریباً ۳۵ سال پیش مقرر شده است دارای حکومت ملی پادشاهی هستید. اما اگر درست توجه کنید تصدیق خواهید کرد که در مدت این ۳۵ سال کمتر وقتی بوده است که از نعمت آزادی حقیقی یعنی مجری و محترم بودن قانون برخوردار بوده باشید و چندین مرتبه حکومت ملی یعنی اساس مشروطیت شما مختل شده است. آیا فکر کرده اید علت آن چیست من برای شما توضیح می دهم علت اصلی این بوده است که قدر این نعمت را بدرستی نمی دانستید و به وظایف آن قیام نمی کردید و بسیاری از روی نادانی و جماعتی از روی غرض و هوای نفس از شرایطی که در حکومت ملی باید محفوظ شود تخلف می کردید. شرایطی که در حکومت ملی باید محفوظ باشد چیست؟ فراموش نکنید که معنی حکومت ملی این است که اختیار امور کشور با ملت باشد و البته می دانید که هرکس اختیاراتی دارد در ازای آن اختیارات مسئولیتی متوجه او می شود. پس اگر مقتضای اختیارات خود چنانچه وظیفه وجدانی حکم می کند عمل نکند مسئول واقع می شود و معنی مسئول واقع شدن همیشه این نیست که کسی از او سؤال و بازخواست کند و مسئول واقع شدن غالباً به این است که شخص گرفتار عاقبت وخیم می شود اگر مخلوقی نباشد که از او بازخواست کند خالق را همیشه به روز قیامت نباید محول نمود غالباً بازخواست در همین زندگانی دنیا واقع می شود و شخص جزای عمل خود را می بیند و چنان که گفته اند:

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو

اکنون ببینیم اگر ملت در اختیارات خود بمقتضای وظیفه قانونی و وجدانی عمل نکند چگونه مسئول واقع می شود. طبقات ملت مختلفند و هرکدام در

عمل حکومت ملی وظیفه خاصی دارند مردم موظفند که در انتخاب نمایندگان خود برای مجلس شورای ملی اهتمام داشته و نمایندگان صالح انتخاب کنند و پس از انتخاب مراقب رفتار آنان باشند و افکار صالح یعنی عقاید آزادیخواهی یعنی قانون خواهی یعنی میهن دوستی نمایش دهند و معتقد باشند که خیرعموم خواستن براعمال اغراض و هوای نفس و جاه‌طلبی ندانند وظیفه وزیران این است که خود را مجری قانون و خدمت ملت بدانند و در پیشنهاد قوانین همواره خیر و صلاح ملت را درنظر داشته باشند.

وظیفه مستخدمین و کارکنان دولت این است که در اجرای قوانین از روی صحت و درستی وسیله پیشرفت کار وزیران باشند و موجبات آسایش ابناء نوع خود را که مخدومین ایشان هستند فراهم آورند. وظیفه روزنامه‌نگاران این است که هادی افکار مردم شوند و ملت و دولت را به راه خیر دلالت کنند وظیفه پادشاه این است که حافظ قانون اساسی و ناظر اعمال دولت باشد و افراد ملت را فرزندان خود بداند و بمقتضای مهر پدری با آنها رفتار کند و گفتار و کردار خود را با اصول شرافت و آبرومندی تطبیق کند که چنانکه یکی از حکمای ارو پا گفته است اگر بنیاد حکومت استبدادی برترس و بیم است بنیاد حکومت ملی برشرافت افراد ملت است و مخصوصاً اگر متصدیان امورعامه شرافت را در اعمال خود نصب العین خو یش نسازند کار حکومت ملی پیشرفت نمی کند و بالاخره جمیع طبقات باید دست بدست یکدیگر داده در پیش بردن حکومت ملی متفق و متحد باشند که بزرگترین آفت حکومت اختلاف کلمه و نفاق است.

پس اگر افراد ملت فقط ملاحظات و منافع شخصی را منظور بدارند و حاضر نشوند که یک اندازه از اغراض جوئی خود را فدای منافع کلی کنند و از راه صلاح خارج شده بجای اشتغال به امور شرافتمندی برای پیشرفت اغراض خصوصی وسائل نامناسب از تزو یر و نفاق و فتنه و فساد و دسته بندی و هوچیگری بکار برند و اگر نمایندگان ملت در قانون گزاری به اجرای قانون اهتمام لازم ننمایندو نمایندگان، ملت را وسیله تحصیل یا حفظ منافع شخصی بدانند و عوام—

فریبی را پیشه خود سازند و دسیسه کاری را شعار خود کنند یا معنی نمایندگی ملت را فقط مدعی شدن با دولت بدانند و اگر وزیران وزارت را فقط مایه تخصیص و جلب منافع شخصی فرض کنند و اگر روزنامه‌نگاران بجای حقیقت گوئی و رهبری ملت به راه خیر روزنامه را آلت هتاکی و پیش بردن اغراض فاسد قرار دهند و اگر پادشاه حافظ قوانین نباشد و افراد ملت را فرزندان خود نداند و سلطنت را وسیله اجرای هوای نفس بسازد و اگر طبقات ملت از طریق شرافت پا بیرون گذارند یا راه اختلاف و نفاق پیش گیرند گذشته از اینکه شخصاً مسئول یعنی گرفتار عاقبت وخیم می شوند باید حتم و یقین دانست که اوضاع این سی و پنج سال گذشته تجدید خواهد شد کشور و ملت هرروز گرفتارمصیبت و فتنه و فسادی می شود و نه تنها آزادی تباه خواهد شد بلکه به دار فنا و نیستی خواهیم رفت و اگر ملت عبرت گرفته باشد و به وظیفه وجدانی خود عمل کند امیدواری می توان داشت که روزگار محنت و ذلت سپری شود و دوره شرافت و سعادت و سرفرازی برسد این مطلب را که اظهار کردم ممکن است بفرمائید سخن هائی مبتذل بود که همه کس می داند و گفتن نداشت منهم آرزومندم که چنین باشد یعنی بعمل ثابت کنید که به این حقایق ایمان داشتید در آن صورت من از مبتذل گوئی دلتنگ نخواهم بود.

فعلاً آنچه مسلماً مایه امیدواری و اطمینان خاطر ماست وجود مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی است که در اندک مدتی که به سریر سلطنت جلوس فرموده اند رأفت و شفقت و مهربانی نسبت به ملت و حسن نیت به مشروطیت کاملا بمنصه ظهور رسانیده اند. اکنون باید امیدوار بود که طبقات ملت هم بخوبی امتحان بدهند. این جانب که گذشته از معلومات کتابی مدت پنجاه سال شاهد جریان امور این کشور و کلیه ممالک روی زمین بوده و بنظر دقت و عبرت در آنها دیده ام در این هنگام موقع را مقتضی دیدم برحسب مسئولیتی که متوجه من شده است تذکرات را به ابناء وطن عزیز بدهم و قصد دارم اگر موفق شدم بعدها هم در مواقع مقتضی بشرح و بسط جزئیات این کلیات بپردازم و در

مهمات امور کشور یادآوریهای لازم را به ملت بکنم. امیدوارم تذکراتم مؤثر شود و این ملت ستمدیده پس از قرنها رنج و محنت عاقبت روزگار خوش ببینند. انشاءالله.»

باید دانست پس از سخنرانی فروغی در رادیو، رو یه و مشی سیاسی وی هیچگاه از نظر تیز بین افراد کنجکاو وارد به امور سیاسی مخفی و مستور نبود و همواره به او ابراز بدبینی می کردند و این بدبینی ها، چه بصورت نظم و چه بشیوه نثر منعکس می گردید. منجمله قصیده ای اثر طبع دوست گرامی یزدانبخش قهرمان شاعر گرانقدر قصیده‌سرا می باشد که قسمتی از آن در اینجا نقل می شود.

گفته می شود همین که این منظومه به دست صادق هدایت افتاد به درخانه ذکاء الملک برد ودر صندوق پاکات پستی وی انداخت. فروغی بقدری آن را روان و سلیس و محکم یافت که تصور کرد ملک الشعراء بهار آن را سروده است. لذا بوسیلهٔ علی اصغرخان حکمت به بهار پیغام داده و گله کرد که من انتظار نداشتم و خواهش می کنم پایتان را از کفش من بیرون بکشید. بهار در پاسخ گفته بود که اشتباه کرده اید و سراینده آن من نیستم.

نکرده یک سَرِ مووضع مملکت تغییر

اگر ز نان شکم آدمی نباشد سیر — حدیث و موعظه در وی نمی کند تأثیر
وطن به باد فنا رفته است و هموطنان — برهنه اند و پریشان، گرسنه اند و فقیر
برای ملّت خود شعر خواجه می خواند — غذای روح به ما می دهد نخست وزیر
بیا که صوفی ما ترک گوشه گیری کرد — دو باره باز نموده است مکتب تزو یر
چنان ریا و تظاهر نمود و شعبده کرد — که پادشاه جوان شد مرید صوفی پیر
ریابس است وتظاهربس است وخدعه بس است — تو عارفی، نکند عارف اینهمه تقصیر
به گرگ زاده شهنشاه تاجدار مگوی — مگو گزاف و مریز آبروی تاج و سریر
که گرگ زاده سرانجام گرگ خواهدشد — اگر چه مریم عمرانش داده باشد شیر

به پیر صومعه گفتم: ره ترقی چیست؟ جواب داد که بایست دزد بود و دلیر
دلا دلالت خیرت کنم براه نجات «هرآنچه ناصح مشفق بگوید بپذیر»
کنونکه مجلس و دولت مرامشان دزدیست توهم برنگ جماعت شو و بهانه مگیر
دروغ گوی و ریامیکن و خیانت ورز که این سیاست وعقل است و دانش و تدبیر
رفیق قافله بودن، شریک دزد شدن «همین بس است تراصحبت صغیر و کبیر»
رئیس دولت ماخود رئیس دزدان است که خائنان وطن را وزیرکرد و سفیر
برآن سراست که این ملک را بباد دهد «اگر موافق تدبیر او شود تقدیر»
سلام ما که رساند، پیام ما که برد به این یهودی میهن فروش و دزد شهیر
به پشت رادیو هرشب میا و نطق مکن که حرف مفت تو دیگر نمی کند تأثیر
همان بساط وهمان کاسه وهمان آش است نکرده یکسر مو وضع مملکت تغییر
چه دولتی و چه آزادی، چه قانونی کدام شاه و کدام افسر و کدام وزیر!

منظومهٔ دیگری طبع توانای یزدان بخش قهرمان در انتقاد از اوضاع آنزمان سروده است و خودشان شأن نزول آنرا توضیح داده اند که در زیر آورده می شود:

شرف مرد به سرهنگی و سروانی نیست نسب و نام به شهزادگی و خانی نیست
چه بسا رنجبرانی که شریفند و نجیب یا وزیری که بجز بی شرفی جانی نیست
بچهٔ دزد کنون پادشه کشور ماست پس شرافت بشهنشاهی و سلطانی نیست
مصلحت بین که درین ملک وزیراست ورئیس آنکه در دزدی و غارتگریش ثانی نیست
راستی سعدی اگر بود نمی گفت امروز کآدمی را بتر از علت نادانی نیست
زانکه در کشور ما حاصل دانائی و فضل بجز از مسکنت و فقر و پریشانی نیست
دوش در رادیو می گفت رئیس الوزراء آنکه هیچش غم بیچارهٔ ایرانی نیست
«ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند» «بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست»
جان من گر چه سخندان ومصالح گوئی «به عمل کار برآید به سخندانی نیست»
دور تزویر و ریاکاری و تبلیغ گذشت بس کن امروز دگر روز سخنرانی نیست
عهد صوفی گری و دورهٔ عرفان بافی روز هوچیگری و وقت غزلخوانی نیست
تو رئیس الوزراء هستی و این کار مهم در چنین وقت بدین مفتی وآسانی نیست

از سخنهای تو پیداست بقول سعدی — کالتماس تو بجز راحت نفسانی نیست
چون تو و چند تن دیگر آباد شدید — «گر جهان زلزله گیرد غم ویرانی نیست
چارهٔ ملت بیچاره بدبخت کنید — که بدین خسته دلان روزخوش ارزانی نیست
چاره‌ای نیست بجز مرگ و خدا می داند — مرگ هم بدتر از این بیسروسامانی نیست

شأن نزول این منظومه را آقای قهرمان چنین نقل می کند: «شبی در لقانطه در میدان بهارستان با تنی چند از دوستان مشغول خوردن شام بودیم و در ضمن به خبرهای مجلس شورای ملی که از رادیو پخش می شد گوش می دادیم گوینده اخبار گفت که: «امروز در مجلس آقای ملک مدنی ضمن نطق خود از آقای نخست وزیر سؤال کرد که «چرا جلو هرج و مرجی را که بعضی رعایا در دهات راه انداخته و خرمن های گندم مالکان را غارت می کنند نمی گیرید؟» فروغی در پاسخ ملک مدنی باین بیت سعدی استناد نموده چنین گفت:

«ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند — بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست»

من پس ازشنیدن این بیت به نقل قول ازفروغی به این فکرافتادم که ایشان مضمون مناسبی برای گفتن شعری تازه بمن الهام کرده‌اند و همان شب این منظومه را در انتقاد از مذاکرات مجلس سرودم.

در اطراف پیمان سه گانه

گفته شد که براثر اشغال خاک ایران توسط قوای اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان پیمان سه جانبه به ایران دیکته شد و همین که متن آن منتشر گردید در بین مطلعین به امور سیاسی بحث هائی را پیش آورد و مضار آن مورد توجه قرار گرفت ولی کشور ایران در حال اشغال بود و اگر بعضی جراید مطالبی علیه اشغال ایران درج می کردند مورد توجه سفارتخانه های دول متفق قرار می گرفت و درخواست توقیف آن جریده را می نمودند. معهذا باز مطالبی در اطراف پیمان سه گانه نشر می یافت چنانکه مقاله ای بقلم یوسف مشار که شخصی وطن خواه بود و به رموز سیاست آشنائی داشت نشر یافت. این مقاله درتاریخ ٦ دیماه ١٣٢٠ درشماره ١٢٤٤ روزنامه ستاره منتشر گردید و موجب غلیان افکار عمومی گردید ولی نویسنده طریق حزم را از دست نداده و با توجه به شرایط نامساعد زمان و تیرگی اوضاع از تکرار انتقادات و انتشار مقالات دیگر که همه انتظار داشتند و تشنه آن بودند خودداری کرد. معذلک از همان مقاله نتیجهٔ مطلوب بدست آمد و نمایندگان مجلس کاملاً به اهمیت نکاتی که در این مقاله اشاره شده بود توجه کردند و براساس منطق و دلایلی که تذکر داده شده بود سخنانی ایراد و اعتراضاتی نمودند که تصویب پیمان را چند روزی به تأخیر انداخت و چون نمایندگان شوروی و انگلستان نتوانستند در مقابل اعتراضات نمایندگان دفاع کنند، ناچار با ارسال دو مراسله بعنوان ضمیمه پیمان موافقت نمودند و دو مطلب اساسی مورد اعتراض بترتیب رضایت بخشی تصریح و توضیح گردید. این دو نکته یکی موضوع عدم تحمیل مخارج گوناگون متفقین در

ایران بود که برای تاسیسات نظامی از کیسهٔ خود می بایست تأمین بنمایند و میزان آن طبعاً خیلی گزاف و فوق العاده می شد. دیگر عدم شرکت نظامیان ایران در میدان های جنگ. همین که این مراسلات به دولت ایران رسید و مانند متن پیمان تلقی گردید دیگر برای تصویب آن اشکالی باقی نماند و خود بخود معلوم شد که اگر این مطالب روشن نمی گردید واقعاً ممکن بود متفقین بعد از ختم جنگ یک نوع مخارج عمده را که شاید از میلیارد هم تجاوز می کرد و در پیمان نیز اشاره به تهیه قراردادهای لازم برای ترتیب پرداخت آن مخارج نموده بودند بعهده دولت ایران بگذارند و مارا دچار زحمت وقرض بسیار بنمایند ولی گذشته از اینکه بعد از جنگ بمناسبت همین مراسلات ضمیمه محملی برای مطالبه مخارج مؤسسات نظامی متفقین در ایران باقی نمانده بود مبالغ زیادی هم دولت ایران بابت کرایه حمل مهمات بوسیله خط آهن و غیره از شوروی و انگلستان طلبکار گردید که قسمتی از آن پرداخت شده و قسمتی پرداخت نشده[1] و البته بعداً خواهند پرداخت. این است مقاله ای که توصیف شد و قدردانی ملت ایران را از نویسنده ابدی خواهد نمود:

از هر چه منطق ندارد صرف نظر کنید

«چیزی که از همه بیشتر در پیمان اتحاد آقای سهیلی با آقایان نمایندگان روس و انگلیس هر کس را دچار بهت وحیرت می سازد تحمیلات فوق العاده و بلاعوضی است که برملت ما وارد می آید. این نوع تحمیلات تا به امروز در جریان حل و عقد امور بین المللی و بعد از ظهور و بروز حوادثی که محتاج به تصفیه روابط چند ملت باشد کاملاً بی سابقه و هیچ شنیده نشده است که بدون هیچ جهة و دلیلی دو دولت از قوی ترین دولت های جهان با یک دولت ضعیف که در دوره تاریخ چند

۱. پس از خاتمه جنگ شوریها حدود ۱۱ تن طلا و قریب ۸ میلیون دلار بدهکار بودند که هر چه مطالبه شد نپرداختند تا در حکومت زاهدی قسمتی را پرداختند و قسمتی را بابت مخارج و خسارت ادعائی خود محسوب نمودند.

ساله اش جز دوستی و صمیمیت و بغیر از خفض و فروتنی حس دیگری در برابر آنها نشان نداده است به این نحو رفتار نمایند.

از فصل سوم قرارداد بدواً این چند جمله را بخوانید «دول متحده مشترکاً و هر یک منفرداً متعهد می شوند که به جمیع وسایلی که در اختیار دارند ایران را در مقابل هر تجاوزی از جانب آلمان یا هر دولت دیگر دفاع نمایند» و بعداً به توضیحات زیرین توجه فرمائید تا برای شما خوانندگان عزیز تردیدی باقی نماند که اولاً جز در باره دولت آلمان در باره هیچ دولت دیگری نمی شود بهیچ وجه به مقام نگرانی برآمد که ممکن است روزی به ایران تعرض نمایند و تجاوز آلمان را به خاک ایران فقط وقتی می توان احتمال داد که قشون آلمان برتمام خاک روسیه غلبه نموده و برای استخلاص قطعی خود را ناگزیر ببینند که با دستجات متفرق دشمن در ماوراء خاک روسیه حتماً باید به‌زد و خورد بپردازد و این فرض خود عجیب‌تر از همه است. چه اگر واقعاً قشون معظم روسیه در برابر آلمان در خاک روسیه تاب مقاومت نیاورد هرگز در ماوراء خاک روسیه و در اراضی ایران یا اراضی همسایگان ایران قادر بجمع آوری خویش و تهیه ساز و برگ جنگ جدیدی که او را نایل به فتح و تلافی بنماید نخواهد بود و فرضاً که عده باقی مانده از قشون روسیه بعد از یک همچوشکست خیالی با عده معدود از سربازان انگلیسی و هندی و استرالیائی و غیره در داخل مملکت ما دست اتفاق بیکدیگر بدهند و خودآرائی بنمایند باز هم نمی شود تصور کرد که آلمان فاتح بعد از تسلط برتمام مملکت عجیب روسیه که دارای تمام منابع حیاتی سطح الارضی و واجد تمام مواد صنعتی و شیمیائی تحت الارضی می باشد دیگر ضرورتی داشته باشد که برای تعقیب معدودی دشمنان سرگردان قشون خود را در کوه و بیابان ایران با تحمل مخارج هنگفت و پیمودن طولانی ترین راهها از آلمان تا ایران بی جهت خود را خسته و فرسوده نماید چه در این صورت اگر واقعاً دشمن باقی مانده قادر به تهیهٔ ساز و برگ جدید جنگی هم بگردد و در صدد تلافی و اعاده حیثیات از دست رفته باشد تازه صرفه آلمان بر این است که با این چنین دشمنی در همان حدود ایران و روسیه به مدافعه پرداخته و

نوبت تعرض و حمله را به آنها تفویض نماید تا یک چند روز و چند هفته و چند ماه و بالاخره چند سالی هم لجوجانه هر تلاشی دارند بنمایند و کاملاً بفهمند که از کوشش بیفایده نتیجه حاصل نبوده و باید دست بدامن صلح و امان بزنند.

تحقیقاً اگر مطلعین فن نظام یک جنگ خیالی را با آلمان که سبب پیمان اتحاد ایران و همسایگان شده است دقیقاً از نظر بگذرانند بی شبهه بیشتر از مطالب ما را تصدیق خواهند کرد و در پایان می توانیم به این نتیجه برسیم که دول متحده چه مشترکاً و چه منفرداً هرگز نمی توانند عقلاً و منطقاً خود را متقاعد نمایند که بعد از مغلوبیتی باور نکردنی یعنی بعد از تسلیم تمام خاک روسیه به آلمان بار دیگر بتوانند اسباب استخلاص روسیه را از چنگ آلمان در داخله ایران فراهم نمایند.

لازم به تذکار نیست که دولت آلمان مادام که برتمام روسیه غالب نگردد هرگز به فکر عبور از ایران یا سایر ممالک همسایه نخواهد افتاد که خود را مثلاً از فلات مملکت ما به هندوستان یا از صحرای عربستان به افریقا برساند و وقتی هم که برتمام روسیه غالب آید نتیجه قطعی و نهائی نتیجه باور نکردنی و فوق آمال خود را بدست آورده و خود را صاحب مالک و واجد هرچه از آن در جهان بهتر نباشد می داند و می بیند و بفرض همچو موفقیت باور نکردنی به ایران محققاً تجاوز نخواهد نمود.

و اما ذکر مدافعه از ایران در مقابل دولت دیگر نه تنها مورد ندارد بلکه نوشتن این جملات در عهدنامه ها خود قسمی تحریک و نوعی ازتشبثات سیاسی برای ایجاد وسایل بدگمانی و برهم زدن مناسبات بین ملل دوست و همسایه است در صورتی که ما ایرانیان یقین داریم که نه برادر بزرگ ما ترکیه و نه برادران کوچک ما افغان و عراق در این موقع که ابر بدبختی افق وطن ما را تیره و تار کرده است هرگز رغبت به چنین کاری نخواهند کرد که به خاک ایران یعنی زمینی که معناً با اراضی وطن خود آنها تفاوت ندارد دست تجاوز دراز کرده و برخلاف فتوت و مردانگی در سخت ترین ایامی که برایرانیان می گذرد تیغ برروی آنها بکشند بخصوص که ما با همسایگان هم کیش خود اختلافی نداریم و یقین داریم تمام

افراد ملل ترک و عرب و افغان برپیش آمد ما با منتهای تأسف و حیرت نگران و آرزوی قلبی آنها فقط در استخلاص و نجات ماست نه چیز دیگر.

براین مسائل باید علاوه نمود که مدافعه از ایران در برابر آلمان مستلزم سابقه بروز یک خصومتی بین این دو ملت می باشد و حال آنکه فرض بروز خصومت بین ایران و آلمان هیچ موضوعی نداشته و هرگز نمی شود باور نمود که ایران و آلمان بدون اینکه در ادوار تاریخ از یکدیگر ضرری دیده باشند در این عصروزمان که نکبت جنگ و آثار زشت و مشئوم این عمل مثل ظلمت شب مهیب و خیره کننده است همچنان غافل باشند که بدون سابقه عناد به جان هم افتاده و یکدیگر را محو و نابود نمایند.

روس و انگلیس بی شبهه در برابر حقایق نباید چشم خود را برهم بگذارند و دنیا هم البته باور نخواهد نمود که موقعیت تازه‌ای از اتحاد با ایران در عرصه کارزار گیتی پیدا خواهند کرد. چون این حقیقت آشکار است که مدافعه روس و انگلیس از ایران در برابر یک خصم خیالی هیچ موضوع نداشته و بکلی دور از حقیقت می باشد. اکنون برو یم برسر این مطلب که پس از بکار بردن این مقدمه چه تحمیلات فوق العاده بوسیله این قرارداد می خواهند فراهم نمایند و برای اینکه مطلب خوب واضح گردیده چیزی از نظر فوت نشود عین عبارات فقرات الف ــ ب ــ ج از فصل سوم را تماماً درج می نمائیم:

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران متعهد می شود که:

الف ــ به جمیع وسایلی که در دست دارند و بهر وجه که ممکن شود با دول متحده همکاری کنند تا تعهد فوق انجام یابد ولکن معاضدت قوای ایرانی محدود به حفظ امنیت داخلی در خاک ایران خواهد بود.

ب ــ برای عبور لشکریان یا مهمات از یک دولت متحد به دول متحد دیگر یا برای مقصد مشابه دیگر به دول متحده حق غیرمحدود بدهند که آنها جمیع وسایل ارتباطی را در خاک ایران بکار ببرند و نگاهداری کنند و حفظ نمایند و در صورتی که ضرورت نظامی ایجاب نماید بهر نحوی که مقتضی بدانند در دست بگیرند.

راههای آهن و راه‌ها و رودخانه‌ها و میدان‌های هواپیمائی و بنادر و لوله‌های نفت و تأسیسات تلفنی و تلگرافی و بی‌سیم مشمول این فقره می‌باشند.

ج ــ هر نوع مساعدت و تسهیلات ممکنه بنمایند که برای منظور نگاهداری و بهبود وسایل ارتباط مذکور در فقره (ب) مصالح و کارگر فراهم شود.

هیچکس نمی‌تواند بفهمد مقصود از همکاری با یکی از دو نفری که برجان یکدیگر می‌تازند چه نوع بایستی تحقق پیدانماید! اگر منظور این است که با یک طرف از جنگجویان طوری مساعدت کنند که طرف دیگر از پای درآید که این مسأله با محدودیت قوای ایران به حفظ امنیت داخلی یعنی یک مسأله غیرقابل ذکر و از طرفی وسیله بهانه ــ قهراً موضوعش منتفی است و معاهدین عزیز ما از نظامیان ایران همچو توقعی ندارند که دوش بدوش آنها در میدانهای جنگ قرار بگیرند. اگر مساعدت‌های دیگر از قبیل تهیه و تدارک مهمات و اسباب کار جنگ است که این اسباب و وسائل در ایران اساساً وجود نداشته و ما دارای هیچ نوع کارخانجات مهم اسلحه‌سازی و شیمیائی نیستیم که بدان وسیله بتوانیم قسمتی از مهمات جنگی معاهدین را تهیه نمائیم و تنها چیزی که از این پیمان می‌توان استخراج نمود فقط همین است که ما اگر اندوخته زری داریم برای آنها مصرف نمائیم یعنی آلات و ادوات جنگی را که کارخانجات خود آنها می‌سازند از آنها بخریم و بخودشان نیاز کنیم و این مسأله از قسمت دوم فصل چهارم تا آخر فصل که در پایان مقاله بطور جداگانه نوشته شده است تا درجه‌ای تأیید می‌گردد و تعجب اینجا است که از حالا دول متحده مقدمات تنظیم این حساب را در عهدنامه اتحاد فراهم کرده و یحتمل همچو نظر دارند که تمامیت ارضی ما را که حالا بی‌جهت وجهه همت خود ساخته‌اند در آتیه مرهون مطالبات خود قرار داده ایران را به زیر بار سنگین قرض بیندازند که بهیچ وجه خود نمی‌تواند بفهمد این قرض را برای چه کرده و چه نفعی از آن قرض برای ایران حاصل بوده است.

این‌است‌نتیجه‌ای که از پیمان اتحاد برای ایران حاصل می‌شود در حالتی‌که ما نه امروز و نه دیروز هیچوقت به کاری مبادرت نکرده‌ایم که کوچکترین ضرری

از آن برای روس و انگلیس مترتب باشد و بالعکس اکنون سالهاست که روس ها و انگلیس ها هر یک بنوبه خود در ایران به فرمانداری و فرمانروائی خودنمائی می کنند.

تا بیست سال پیش قونسول ها و اگنت های روس امر و نهی می کردند از بیست سال به این طرف دست نشانده یا دوست صمیمی انگلیس (هر کدام را که آقایان مطلعین تصدیق بفرمایند) برجان و مال و آبرو و افتخارات ایرانی می تازید و ذره ای ابقا نمی کرد.

در این چند ماهه اخیر هم که رو در بایستی ها به کنار رفته آقایان بالصراحه گفتند در اول رضاشاه را ما تقویت می کردیم لکن بعداً رفتار او را نپسندیدیم و نتیجه این شد که این برهم زننده مبادی و جهات و علل عالیه جامعیت ایران از زبر تخت به تخته کشتی افتاد و الحال در قلعه ای از قلاع بحری اقیانوس هند تحت نظر موالی خود قرار گرفته و با مزه تر از همه این است که این بدبختی های فضاحت آمیز را با زبان ادبی بعنوان نشریات رادیو در روزنامه های طهران به طبع رسانیده و در باره تمام اقدامات ناروائی که از بعد از جنگ روس و ژاپون نسبت به ما مجری و معمول داشته اند به منطق و استدلال توسل نموده بدین وسیله گوش ما را پر می کنند.

جناب آقای نخست وزیر نیز شارح مقاصد آنها است و می فرمایند زبان حال متحدین ما این است که: «این جنگ برای ما یک مسأله حیات و مماتی است و حکایت جنگهای سابق نیست که برای قطعه خاکی باشد، این جنگ جنگی است که اگر دشمن ما مغلوب نشودما وحیثیات مارافانی خواهد کرد بنابراین ما مجبوریم متوسل بهر وسیله بشویم.»

جای تردید نیست که در جنگ حیاتی هر چیزی را فدا می کنند بخصوص که آن چیز از آن دیگران باشد. ایرانی در پرتگاه فناست باشد ملل جنگجو باید جل خود را از آب بیرون بیاورند و البته آنها غیر از این فکر نمی کنند و آقای نخست وزیر فکر آنها را برای ما خوب ترجمه کردند.

اما ایرانی ها واقعاً چه می اندیشند؟ آیا با فتح و نجات متحدین مخالفتی

دارند، آیا تا امروز برعلیه کامیابی آنها قدمی برداشته و حرفی زده‌اند؟ جواب این مطالب را خود متحدین بهتر می توانند بدهند، چه آنها در این تنگنای بدبختی بیش از دیگران مواظب دوست و دشمن خود می باشند و بهمین جهت صورت اسامی چهارصد نفر مهندس و تاجر آلمانی و ایتالیائی را که در ایران از سالهای پیش اقامت داشتند به حافظه سپرده و ناچار مردمی با این همه دقت و مواظبت بی شبهه تا این درجه هم مطلع بوده‌اند که بین دولت و ملت ایران با چهارصد نفر از صنوف مختلفه مردم ایتالیا و آلمان قرار داد تهاجمی برعلیه همسایگان بسته نشده بود و وجود چهارصد نفر تاجر و کاسب و صنعتگر آلمانی و ایتالیائی ما را از شرط بقای دوستی دیرین با روس و انگلیس ممکن نبود به کنار بگذارد.

اگر ما واقعاً با آنها دشمنی کرده‌ایم بگو یند و موردی از آن مورد را به ما نشان بدهند. مگر بدون بروز دشمنی و ضدیّت از طرف کسی می شود به آن کس آزاری رسانید، مگر دشمنی بی جهت در دنیای عقلا و دانشمندان تخطئه نخواهد شد، مگر ایران با روس یا انگلیس هیچوقت ابراز دوئیت و ضدیتی کرده است، مگر همه نمی دانند که ما یک مملکت کاملاً بی طرف و بی غرض بودیم و یک روز صبح زود نمایندگان روس و انگلیس در خانه رئیس الوزرای ما را کوبیدند و خبر عبور قشون خودشان را از سرحدات ایران بعنوان صبحانه اهدا نمودند؟ در صورتی که اگر منظور آنها صرفاً بقول آقای فروغی مدافعه از قضایای حیاتی خودشان بود با یک ملت دوست و همسایه خیلی بهتر از این می توانستند وارد مذاکره شده و دلایل موجه مقاصد حیاتی خودشان را برما روشن بدارند. آنها که به جبن و بی استقامتی شاه مستعفی کاملاً آگاه بوده و خوب می دانستند که شخص نامبرده در مقابل تقاضاهای آنها چقدر موافق و بی اراده است. آیا ممکن نبود همان رفتاری را که در جنگ گذشته اتخاذ کرده بودند در این جنگ هم اتخاذ نمایند. در این صورت ما فقط به آنها می توانستیم پروتست کنیم و قدرت دیگری نداشتیم و آنها خود واقف بودند که آنچه در ایران بعنوان ارتش و غیره نامیده می شد دارای اساس و بنیانی نبود

و اگر دارای اساسی می بود هرگز این طور پیش نمی آمد که ملاحظه کردیم.

شاه مستعفی صمیمی ترین دوستان انگلیس بود. انگلیسیها در آخر برای اظهار خصوصیت با روسها دوستی خود را با او برهم زدند. این شخص در مدت بیست سال بخاطر ابراز صمیمیت و به اصطلاح ما برای اثبات یکه شناسی همه چیز ایرانیان را نابود کرد و حال آنکه این همه آزار بیش از اصل مقصود بود.

اکنون آن مقاصد با آن دوره سپری شد و یقیناً در این گیر و دار جهان هرچه انگلیسها و روسها بیشتر دوست داشته باشند بهتر است ولو این که این دوستی از حرف تجاوز نکند چه ما می توانیم به همسایگان خود اطمینان بدهیم که هیچوقت از جانب ما به آنها گزندی نخواهد رسید.

«در این سنوات اخیر ایرانیان به استغراق کملین روس در معانی آدمیت فوق العاده امیدوار بوده و نزد خود همچو می پنداشتند که با درک حقایق رموز انسانیت در دبستان ملت روس ملل مجاور از کنز مدارج کمالیه این ملت بهره ها خواهند برد و با استلذاذ و تمتع از فوا که بوستان تربیت جدید نژاد اسلاو طعم تلخ ستمکاری های ایام را مبدل به ذائقه بس تازه و گوارا خواهند نمود و دیگر انتظار نداشتند که شیشه امیدشان دفعتاً مصادف با سنگ سنگین تعرضات و مهاجمات بی سبب و دلیل قشون خشمگین این ملت گردیده و آنچنان خرد شود که نه تنها از لذت فواکه جنات مدنیت روس محروم بمانند بلکه از آن جانب که انتظار وزیدن نسیم بهشتی داشتند شعله خانمان‌سوز بمبهای کوچک و بزرگ خاک وطنشان را نشانه ای از دوزخ نموده عده کثیری را به خاک هلاک اندازد».

ما یقین داریم که باز هم در آینده روسها به لطایف اخلاقی ایرانیان بهتر متوجه گردیده برای تکمیل و ترقی مبادی ادبی و فلسفی و عرفانی خود همین که به نشر و طبع کتابی بپردازند چند سطری از شواهد و امثال ما را درج خواهند نمود و ما را با بشاشت و گشاده‌روئی تمام به مفاوضه ومبادله مسائل فلسفی و ادبی واخلاقی و اختلاط خصائل و اوصاف دعوت خواهند نمود و ما نیز در موقع خود چنین خواهیم کرد و کدورت ها و اختلافات را از بین خواهیم برد و چیزی بین ما باقی نخواهد

ماند که مایه سردی و ملالت باشد ولی از آقایان انگلیسها که روابط سیاسی و اقتصادی و کلیه مناسباتشان با ما عرضی است تقاضا داریم ما را ندیده انگارند.

اگر منظور از عقد این اتحاد برقراری دوستی و صمیمیتی بین ما و روسیه است که آن از امور طبیعی و از جمله ذاتیات غیر قابل تردید ما می باشد و اگر مقصود تأیید و تقویت مناسبات عرضی ما با خودشان می باشد که تاکنون ایرانیان هرطور بوده است آن را حفظ نموده و علی رغم مناسبات سیاسی و افکار عاقلانه ای که انگلیسها دارند در این بیست سال اخیر هر مال و اندوخته ای که ایرانیان داشتند رضاشاه پهلوی از آنها به عنف و اجبار تحویل گرفته دیگر چیزی در بساط نیست و روی هم رفته برای ایرانیان امروز دیگر هیچ قدرت مالی باقی نمانده و عقد پیمان اتحاد و در دنبال آن اخذ اسنادی که آنها را به تعهدات مالی مکلف نماید قطعاً نتیجه نهائی نخواهد داشت و بنابراین انسب آن است که لطف فرموده در این پیمان اتحاد تجدید نظر کنند و ما را بهیچ تعهد مالی متعهد ننمایند و اشاراتی که راجع به قراردادهای مالی آینده است حذف نمایند چه ما در این زمان کاملاً تهی دست و بی بضاعت هستیم. سرمایه قابل ملاحظه ما نفت ما است که از آن بوجه کافی استفاده می کنند بعلاوه می توانیم وعده بدهیم که در موقع کشف معادن جنوبی و استخراج مواد صنعتی هر وقت ما دست بکار شدیم و چیز تازه قابل ملاحظه پیدا کردیم اگر انگلیس ها مایل باشند و حاجتی به آن مواد داشته باشند ممکن است با آنها شرکت نمائیم یا امتیازاتی که مناسب باشد به آنها بدهیم اما فعلاً بسیار بموقع است که محبت فرموده ما را این قدر در سختی و تنگنا نیندازند. این موادی که نوشته شده است گذشته از اینکه بر پایه اوهام و تخیلات قرار گرفته حقیقت مطلب این است که عمل کردن به آن با ابهامی که دارد فوق قدرت و طاقت ما است. بهتر است این پیمان را پس بگیرند و پیمان دیگری بیاورند که با مزاج و روح و استطاعت ما مناسب باشد.

ما بهیچ وجه راضی بوقوع حوادثی که ملت انگلیس را از شوکت و عظمتی که دارد ساقط نماید نیستیم ولی در عین حال آنها هم نباید راضی به تیره روزی و

سیه‌بختی ما باشند و چقدر خوب است که روابط ما با آنها بر این اصل استوار باشد.

قسمت دوم از فصل چهارم پیمان که در ضمن مطالب به آن اشاره شد:

۲ ــ هرچه زودتر ممکن شود بعد از اعتبار یافتن این پیمان یک یا چند (قرارداد راجع به تعهدات مالی که دول متحده بسبب مقررات این فصل و فقره (ب ــ ج ــ د) از بند دوم فصل سوم برعهده خواهند داشت در اموری از قبیل خریدهای محلی و اجاره ابنیه و تأسیسات صنعتی و به کارگرفتن کارگران و مخارج حمل و نقل و امثال آن فیمابین منعقد خواهد شد)

«قرارداد مخصوص منعقد خواهد شد مابین دول متحده و دولت شاهنشاهی ایران که معین خواهد کرد که بعد از جنگ ابنیه و اصلاحات دیگری که دول متحده در خاک ایران انجام داده باشند به چه شرایط بدولت شاهنشاهی ایران واگذار می‌شود. در قراردادهای مزبور مصونیت هائی هم که قوای دول متحده در ایران از آن برخوردار خواهد بود مقرر خواهد گردید».

اکنون که نگارش این مختصر بپایان رسید باید متذکر بود که مطالب مبهم بسیار است و تشریح آنها باعث تطویل. از خداوند متعال مسئلت می‌نمائیم ما را حفظ نماید.

یوسف مشار

مقالهٔ مشار (مشار اعظم) طوری افکار عمومی را بهیجان آورد و دست بدست گشت که چند روز بعد وزیر خارجه بمنظور جلوگیری از گسترش دامنه مخالفت با طباطبائی ــ مدیر روزنامه تجدد ایران و نمایندهٔ دوره ۱۳ مجلس ــ مصاحبه‌ای بعمل آورد و اذعان نمود که قراردادهای دیگری هم متعاقب پیمان سه گانه منعقد خواهد گردید.

متن مصاحبه وزیر امور خارجه با مدیر روزنامه تجدد ایران

روز دهم دیماه ۱۳۲۰ طباطبائی مدیر روزنامه تجدد ایران مصاحبه ای با سهیلی وزیر امور خارجه بعمل آورده و در ضمن گفتگو یک سئوال از ایشان کرده که اطلاع از آن و مخصوصاً توجه به نکاتی که در جواب آقای وزیر خارجه هست از هر حیث قابل دقت است. لذا سئوال و جواب مزبور ذیلاً نقل می گردد:

س ــ راجع به قراردادهائی که پس از امضای این پیمان بین ایران و متحدین منعقد خواهد شد آیا ممکن است اطلاعاتی از موضوع و کیفیت آن به ما بدهید؟

ج ــ بطوری که در متن پیمان اتحاد ملاحظه فرموده اید بعد از تصویب پیمان دو قرارداد دیگر در پیش داریم که باید هرچه زودتر بین دولت ایران و متحدین منعقد شود. یکی مربوط به ساختمانهائی است که دول متحد در ایران خواهند کرد و بعد از جنگ به دولت ایران تعلق خواهد گرفت. در این قرارداد شرایط آن پیش بینی خواهد شد و برای اینکه بیشتر متوجه شوید که این قرارداد مربوط به چه مسائلی است به فصل چهارم مراجعه خواهید فرمود.

دیگر مربوط به فصل هفتم است که راجع به مسائل اقتصادی است. بطوری که در مجلس شورای ملی توضیح دادم بمناسبت جنگ و بسته شدن راه های خشکی و دریائی برای اینکه حیات اقتصادی خودمان را تأمین کنیم احتیاج داریم که با متحدین قراردادی منعقد سازیم که احتیاجات ضروری ما را تأمین کنند و همچین صادرات ایران را که بمناسبت نبودن بازار دیگری در دنیا در دست ما ممکن است بماند خریداری نمایند. این فصل برای ما مهم است و متحدین هم وعده های مساعد داده اند که هرچه بتوانند و اوضاع جنگ اجازه بدهد در این باب از کمک مضایقه ننمایند البته از مواد این دو قرارداد در موقع خود مستحضر خواهید شد.

س ــ راجع به پیمان اتحاد جناب آقای نخست وزیر در ضمن بیانات خودشان کراراً اشاره کردند که در اساس آن با اشخاص بزرگ و رجال مملکت صحبت کرده و از عقیده آنها استفاده کردند ــ بنده شنیدم در این باب به آقای

تقی زاده هم مراجعه شده و ایشان علاوه براینکه از کلیات و جزئیات پیمان اطلاع یافته و واسطه مذاکرات در لندن بوده اند شخصاً هم اظهار نظر کرده اند. آیا این مسأله حقیقت دارد و آیا ممکن است در این باب توضیحاتی به ما داده شود که به استحضار عامه برسانیم.

ج ــ در باب اینکه سئوال فرمودید آقای نخست وزیر فرموده اند راجع به پیمان با رجال مملکت صحبت شده و از عقیده آنها استفاده نموده اند مطلب همان است که فرموده اند آقای نخست وزیر از مشورت کردن و گرفتن نظریات اشخاص مختلفه مضایقه نفرمودند اما آنچه که راجع به آقای تقی زاده سئوال فرمودید بطوری که می دانید ایشان نماینده دولت شاهنشاهی در لندن هستند و بدیهی است از جزئیات مذاکرات و اقدامات ما ایشان نه تنها مطلع بوده اند بلکه در بعضی موارد برحسب وظیفه ای که داشته اند با مصادر امور لندن مذاکرات نموده اند و از نتیجه اقدامات خود راجع به اینکه استفسار فرمودید نظریات ایشان در این قرارداد چه بوده همین قدر باید عرض کنم ایشان هم مثل غالب رجال کشور و اشخاصی که با قضایای دنیا آشنائی دارند از لحاظ اوضاع جهان و تأثیر آن در کشور ایران و مقتضیات و مصالح ایران عقد پیمان را مفید دانسته اند. این اظهار نظر بین مأمورین وزارت خارجه منحصر به ایشان نبوده بلکه بعضی از مأمورین عالی مقام دیگر هم که در ارو پا مأموریت دارند همینطور اظهار عقیده نموده اند.»

پیمان سه جانبی و مجلس شورای ملی

پس از اشغال ایران توسط قوای دولتین اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان، دولت ایران علیه آلمان و متحدین این کشور وارد جنگ شد. در خلال این مدت، طی مذاکراتی که بین نمایندگان دولت ایران از یک سو و نمایندگان دولتهای شوروی و انگلیس از سوی دیگر انجام گرفت پیمان همکاری مشترکی منعقد گردید که دولت آن را برای تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم داشت.

در مجلس گروهی از نمایندگان مخالف این پیمان بودند و طی بیاناتی که ایراد داشتند آن را مغایر و مخالف مصالح ایران اعلام کردند. علاوه بر این در خارج از مجلس نیز بسیاری از مردم نظر موافقی با انعقاد این پیمان نداشتند و بهمین خاطر در گوشه و کنار، تظاهراتی صورت گرفت. از سوی دیگر عده ای از نمایندگان موافق پیمان مزبور بودند و آن را یکی از خدمات فروغی به کشور می دانستند.

نویسنده که در ذکر مسائل و قضایای تاریخی همواره جانب بیطرفی را حفظ کرده است، بدون اظهار نظر موافق یا مخالفی، پرونده پیمان سه جانبی را در زیر بنظر خوانندگان گرامی می رساند تا خود داوری فرمایند.

بدین‌منظور ابتدا نگاهی به صورت‌مشروح مذاکرات دوره سیزدهم مجلس شورای ملی می کنیم و سپس دیگر اسناد موجود را مورد مطالعه قرار می دهیم.

جلسه ۱۷

صورت مشروح مذاکرات مجلس روز یکشنبه پنجم بهمن ماه ۱۳۲۰

مجلس یک ساعت پیش از ظهر بریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید و گزارش کمیسیون امور خارجه مطرح شد.

شور دوم گزارش کمیسیون امور خارجه
راجع به پیمان دولت ایران و دولتین شوروی و انگلستان

رئیس ـ گزارش کمیسیون امور خارجه مطرح است.

نخست وزیر (آقای فروغی) ـ آقایان نمایندگان محترم گزارش کمیسیون امور خارجه مجلس شورای ملی را که دو روز قبل طبع و توزیع شده است ملاحظه فرموده‌اند. راجع است به پیمان اتحادی که مطرح مذاکره است بین دولت ایران و دولتین شوروی و انگلستان خاطر آقایان محترم مسبوق است که مذاکراتی راجع به پیمان قبلاً در مجلس شورای ملی شد بعد عهدنامه به مجلس شورای ملی پیشنهاد شد و رفت به کمیسیون امور خارجه مجلس و بعد از مذاکره در کمیسیون به مجلس شورای ملی آمد برای شور اول و دو باره در مجلس مذاکره در آن طرح شد و شور اول انجام گرفت و در ضمن شور اول از طرف آقایان نمایندگان پیشنهاداتی برای ارجاع به کمیسیون (مطابق نظامنامه داخلی مجلس) تقدیم شد و در مجلس مذاکره در اطراف آن پیشنهادات شد بسیاری از آن پیشنهادات در مجلس رد شد یعنی قابل توجه نشد بعضی از آنها هم که در مجلس قابل توجه شد ارجاع به کمیسیون شد و در کمیسیون آن پیشنهادها محل مذاکره و مباحثه واقع شد با هیأت دولت، بنده و آقای وزیر امور خارجه، بودیم در کمیسیون و آقایان نمایندگان اعضای کمیسیون و صاحبان پیشنهادها تشریف داشتند مشاورات و مباحثات شد و در نتیجه آن مشاوره‌ها با نمایندگان دولتین هم مذاکراتی بعمل آمد بالاخره آنچه که نمایندگان دولتین شوروی و انگلستان با آن در باب پیشنهادهای آقایان نمایندگان موافقت کردند به صورت یک مراسله درآمد که ضمیمه این گزارش کمیسیون و این پیمان

گشته است و بنظر آقایان نمایندگان محترم رسیده....

[در این موقع (نیم ساعت به ظهر) در اثر واقعه غیر مترقبه مجلس تعطیل شد و یک ربع ساعت به ظهر مجدداً تشکیل گردید[1]

نخست وزیر ـ جملهٔ معترضه‌ای کلام بنده را قطع کرد البته جای تأسف است ولی جای تعجب نیست چون مطلب خیلی بزرگ است شبهاتی القاء می شود و اشخاصی هم که درست از اوضاع و احوال مسبوق نیستند به اشتباه می افتند و بر اثر اشتباهی که برایشان دست می دهد عقایدی اتخاذ می کنند و یک حرکاتی می کنند البته اینها نباید مانع بشود از اینکه عقلاء حقیقت را در نظر بگیرند و مطابق مصلحت مملکت عمل و اقدام کنند (صحیح است ـ احسنت)

عرض می کردم بعد از اینکه این مذاکرات شد بالاخره نتیجه مذاکرات ما بصورت یک مراسلهٔ یک ضمیمه برضمائم سابق این عهدنامه در آمد و بر آن اضافه شد و در این ضمیمه یک مسائلی که شاید محل تردید و تشکیک بود توضیح می شود: یکی از آنها راجع است به مسئله اینکه بموجب این عهد نامه دولت ایران مجبور نمی شود یعنی دولی که با ما این عهدنامه را می بندند ما را مجبور نمی کنند و حق ندارند ما را مجبور کنند به این که داخل در جنگ شو یم. این یک چیزی بود که هر چند در فصل سوم اشاره به این معنی داشت ولیکن بنظر آقایان رسیده بود که این صراحت تامه‌ای را ندارد بهتر این است که تصریح شود پس در فقرهٔ اول از این مراسله ضمیمه این مطلب توضیح می شود که دولتین شوروی و انگلستان که با ما در

---

۱. در اینموقع سید محمد علی روشن از لژ تماشاچیها، سنگی بطرف نخست‌وزیر پرتاب کرد و نمایندگان وحشت زده شده و مجلس را ترک کردند و مأموران انتظامی مجلس روشن را دستگیر نمودند. پس از این واقعه عده‌ای از گویندگان که با پیمان سه جانبی مخالف بودند، لطائف و ظرائفی گفتند که دو بیت زیر از آن جمله است:

فروغی با کلوخ حیلهٔ خویش — سَرِ ملت شکست و گفت جنگ است
حریفی برسرش سنگی زد و گفت — کلوخ انداز را پاداش سنگ است

همچنین منظومه دیگری در افواه شایع شد که یک بیت آن این است:

چراغ بخت فروغی که دامن آلوده است — فدای روشن بی‌باک پاک دامن باد

این عهدنامه طرف هستند از ما تقاضای لشکرکشی و شرکت در جنگ نخواهند نمود.

مطلب دوم که باز یک توضیحی است راجع به آن قسمت که در فصل چهارم نوشته شده است که قراردادهائی که منضم به این عهدنامه است در آنجا معلوم کند که دولتین شوروی و انگلستان کارهائی که در اینجا می کنند که مستلزم یک مخارجی خواهد بود درصورتی که آن کارها برای مقاصد نظامی خودشان باشد و محل احتیاج ضروری دولت ایران نباشد از آن بابت مخارجی بر دولت وملت ایران تحمیل نخواهند کرد این هم یک مسئله بود که خاطر آقایان یک قدری متوجه این مسئله بود که بغیر از آنچه که در فصل چهارم ذکر شده است تصریح شود که این قسمت هم تصریح شده است.

بالاخره توضیح آخری این است که متوجه شدند بعضی از آقایان که ممکن است فصل نهم بطوری که نوشته شده است بعضی منافع و مزایائی هم که این عهدنامه برای ما تحصیل می کند بعد از باطل شدن این عهدنامه ... (چون این عهدنامه موعد دارد و در یک زمانی بعد از آنکه جنگ تمام شد این عهدنامه هم از بین می رود ولیکن یک مزایائی در این عهدنامه برای ما تحصیل شده است) می خواستند آقایان مطمئن باشند پس از اینکه صلح شد و این عهدنامه باطل شد آن مزایا از دست نرود این مطلب هم در فقره سوم این ضمیمه اخیر تصریح شده است.

این تمام آن چیزی بوده است که دولت موفق شده است نسبت به این عهدنامه اخیراً یعنی بعد از خاتمه شور اول که در مجلس واقع شد بعمل آورد و از طرفهای خودش در این عهدنامه تحصیل کند (صحیح است) حال باید مجلس شورای ملی عقیده خودش را نسبت به این امر اظهار نماید.

عرض کردم این چیزهائی که ملاحظه می فرمائید و نگرانی هائی که از برای اشخاص هست در نتیجه یک شبهاتی است که القاء شده است و تا آنجاهائی است که طبعاً برای بعضی اشخاص پیش می آید. بنده و هیچکس خوشوقت نیستیم از این پیش آمدهائی که برای ما واقع شده است از شهریور ماه به بعد. هیچکس

نمی گوید که خوب شد (صحیح است) و خوب واقعه‌ای بود ولیکن اموری پیش آمده است و آن امور هم در نتیجه اشتباهاتی است که ما کرده‌ایم قبل از این جریانات (صحیح است) و باید انصاف داد و اذعان کرد اشتباهاتی که سابقاً کردیم منجر به این پیش آمد شد (صحیح است) و اگر آن اشتباهات را سابقاً نمی کردیم این پیش آمدها نمی شد (صحیح است) اما حالا که شده است چه باید کرد؟ باید حتی الامکان مضرات این پیش آمدها را کم کرد اگر هم بتوانیم منافعی در ضمنش ببریم. این عهدنامه برای همین منعقد می شود نه برای چیز دیگری که تصور می کنند و کسانی که مصلحت خودشان را نمی دانند که این عهدنامه منعقد بشود چه می گویند می گویند این عهدنامه استقلال ایران را از بین می برد ولی مطالعه نمی کنند در مواد این عهدنامه که ببینند این عهدنامه استقلال ایران را از بین نمی برد. حاکمیت دولت ایران را این عهدنامه از بین نمی برد. اگر لطمه‌ای به استقلال و حاکمیت ایران وارد شده باشد این عهدنامه جبران می کند آنرا منافعی دارد این عهدنامه برای ما که مخصوصاً وقتی که منعقد شد این کیفیتی که امروز هست برای ما که مملکت ما اشغال شدهٔ قوای خارجی است این کیفیت تبدیل می شود و در این عهدنامه تصریح می شود که بعد از این دیگر قوای خارجی که در اینجا هستند قوای اشغالی نخواهند بود. البته خیلی بهتر بود که قوای خارجی در اینجا نباشند، بنده تصدیق می کنم اما حالا که هستند و حالا که بنا بمیل و نظر و ارادهٔ ما این قوا از اینجا نمی روند و رفتنشان بسته به یک عواملی است که واقع می شود و اطمینان هائی است که حاصل می شود حالا که این طور است آیا بهتر نیست قوائی که این جا هستند صورت قوای اشغالی بعبارة اخری یک نحو خصومت نباشد و برگردد و بصورت این بیاید که این از راه اتحاد است نه برای اینکه خاک ما را اشغال کرده باشند؟ (صحیح است) هیأت دولت وقتی این عهدنامه را پیشنهاد به مجلس کرد نظرش این بود که بواسطهٔ این عهدنامه یک اندازه‌ای از مضرات وقایعی که پیش آمده است ممکن است بکاهد (صحیح است) و فوائدی هم از آن حاصل بشود. حالا هم عرض می کنم انعقاد این عهدنامه بعقیدهٔ

ما و بعقیدهٔ هیأت دولت و بسیاری از اشخاص مطلع از امور دنیا و از امور روزگار برای ما مصلحت است. این عهدنامه مضرات جدیدی برای ما جلب نمی کند (صحیح است) منافعی را هم ممکن است جلب بکند و عدم انعقادش هم ممکن است از برای ما یک مضرات دیگری جلب کند. اگر انصاف داشته باشند اشخاصی که اطلاع دارند، اشخاص بی اطلاع را بنده عرض نمی کنم، اشخاصی هم که غرض خارجی دارند آنها را هم عرض نمی کنم، ولی اشخاصی که غرض خارجی ندارند و اطلاع دارند از احوال اعضای هیأت دولت، از احوال بنده و از احوال همکارانم گمان می کنم اعتراف کنند ما اگر اقدامی می کنیم برضرر مملکت خودمان نمی کنیم(صحیح است) ما کسانی نیستیم که راضی بشویم به قدر یک ذره، به قدر یک خردل برای این مملکت جلب مضرت بکنیم (صحیح است)منافعش برای این است که آیا مملکت برای ما هست یا نیست؟ و چه منفعتی از برای ما متصوراست؟ منافع فاسدی اغراض فاسد هم امیدوارم آقایان این ظن را نداشته باشند که درنزد ما وجود داشته باشد. بنده پیش خودم وخدای خودم ووجدان خودم سرافرازهستم به اینکه دراین عهدنامه هیچ غرض شخصی ندارم، هیچ نفع شخصی برای خودم ندارم (صحیح است) و خدای من شاهد است که اینهمه مقاومتی که کردم و تحملی که کردم تصور می کردم و می ترسیدم از عدم انعقاد این عهدنامه مضراتی متوجه این مملکت بشود (صحیح است) و خواستم این مضرات را از بین ببرم (صحیح است) حالا عرض می کنم من و همکاران هیأت دولت من در این مقام از برای حفظ مصالح و منافع مملکت و دفع مضرات از این مملکت، تکلیف خودمان را بجا آوردیم (صحیح است) و در این ساعت بنده عرض می کنم مسئولیت این مصالح مملکت را ما نسبت بخودمان و نسبت بوظیفهٔ خودمان ادا کرده ایم حالا دیگر مسئولیت از ما سلب می شود...

جلائی ــ سلب نمی شود مسئولیت...

نخست وزیر ــ اگر بد شد البته مسئول خواهیم بود ولی مسئول آینده و مضراتی که عرض کردم. بنده عرض کردم ما ادای تکلیف کردیم و وظیفه خود را

انجام دادیم و بجای آوردیم. البته اگر مطابق نظر ما نشد و مصالح مملکت آن طوری که ما نظر داریم پیشرفت نکرد برای ما خیلی سهل است که کنار برو یم و هیچ اشکالی هم ندارد ولی از ملیت این مملکت که نمی توانیم کنار باشیم (صحیح است) آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی هم که نمی توانند کنار بروند. مردم این مملکت هم که از ملیت خودشان و مملکت خودشان نمی توانند دست بردارند (صحیح است) باید نظر کنند با تأمل، با تعقّل، با ملاحظه اطراف و جوانب و موقعیت جغرافیائی، موقعیت زمانی و مکانی و اوضاع روزگار و همه اینها را بسنجند و ببینند آیا مصلحت هست یک همچو عهدنامه ای منعقد شود یا خیر ملاحظه کردید که نه عجله کردیم، نه فشار آوردیم، نه تهدید کردیم، نه تحبیب کردیم، نه تطمیع کردیم، هیچکار نکردیم (صحیح است) عهدنامه را پیشنهاد کردیم و قبل از پیشنهاد کردن با آقایان مشاوره کردیم. بعد از پیشنهاد کردن جلسات کردیم، کمیسیونها کردیم، مشورتها کردیم در مجلس شورای ملی آقایان با فراغت نظر صحبتهاشان را کردند و حرفهاشان را زدند. هیچ چیزی را پنهان و پوشیده نکردیم. حالا باز هم عرض می کنم بعقیده ما مصلحت این مملکت این است که این عهدنامه تصو یب شود و تصو یب نشدنش هم ممکن است برای این مملکت مضرات داشته باشد. (صحیح است)

جمعی از نمایندگان ـ مذاکرات کافی است.

دکتر جوان ـ بنده با کفایت مذاکرات مخالفم. بنده عرض دارم.

رئیس ـ بفرمائید.

دکتر جوان ـ خوب چون آقایان اجازه نمی دهند که صحبت بکنم صحبت نمی کنم ولی چون مطابق ماده ۳۲ نظامنامه اجازه داده شده که در شور دوم اگر اعتراضاتی دارند بعنوان ارجاع به کمیسیون تقدیم کنند بنده نسبت به فصل پنجم اعتراض دارم که نوشته ام وتقدیم مجلس شورای ملی می کنم. چون ماده ۳۲ صریح است به اینکه باید اعتراضی که بعنوان کمیسیون داده شد در مجلس مطرح شود و طبع و توزیع شود بنده تقدیم می کنم.

رئیس ـ گزارش کمیسیون امور خارجه قرائت می شود گزارش کمیسیون.

لایحه شماره ٤٧١٥ دولت راجع به پیمان دولتین شوروی و انگلیس با دولت ایران که در نتیجه مذاکرات مجلس شورایملی و پیشنهادهائی که از طرف بعضی از آقایان نمایندگان ضمن شور اول برای شور دوم ارجاع به کمیسیون امور خارجه گردیده بود در کمیسیون در جلساتی با حضور جناب آقای نخست وزیر و جناب آقای وزیر امور خارجه مورد مذاکره و مداقه گردیده. بالاخره کمیسیون روز پنجشنبه دوم بهمن ۱۳۲۰ تشکیل و در نتیجه توضیحات دولت و مذاکرات لازمه عین خبر شور اول بضمیمه مراسله ای که بنام ضمیمه ۳ با توافق دولتین شوروی و انگلیس دائر بر قبول بعضی از اصلاحات پیشنهادی به کمیسیون داده شده بود بتصویب اکثریت کمیسیون رسیده اینک خبر آن برای شور دوم تقدیم مجلس شورای ملی می گردد.

مخبر کمیسیون امور خارجه ــ م.

همراز ماده واحده ـ مجلس شورای ملی پیمان اتحاد دولت شاهنشاهی ایران و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و انگلستان را که مشتمل بر نه فصل و شش نامه می باشدو در تاریخ ٢٤ آذر ماه ۱۳۲۰ از طرف نمایندگان سه دولت پاراف شده تصویب و به دولت اجازه می دهد امضاء و مبادله شود.

رئیس ـ آقای دکتر جوان اعتراضی دارند (بعضی از نمایندگان ـ نمی شود) عرض بنده را توجه بفرمائید در فصول اعتراض رسیده است اعتراض باید طبع و توزیع شود یا خیر؟

دکتر جوان ــ بسیار خوب بعد از طبع و توزیع می فرمائید صحبت کنم؟ چشم.

بیات ـ باید اعتراضشان قبول شود، بعد طبع و توزیع شود.

دکتر طاهری ـ اول باید طبع و توزیع شود.

دکتر جوان ـ پس قرائت بفرمائید بعد طبع و توزیع شود.

رئیس ـ آقای بیات.

بیات ـ عرض کنم مطابق نظامنامه در شور اول یا دوم پیشنهادی که می شود بعنوان ارجاع به کمیسیون باید به مقام ریاست تقدیم شود و بعد باید طبع و توزیع شود (بعضی از نمایندگان ـ قابل توجه بشود) وبعد از بیست و چهار ساعت طبع و توزیع باید در جلسه بعد مطرح شود و قابل توجه بشود یعنی تکلیفش معلوم شود بنابر این، این اعتراض را باید اول طبع و توزیع کنند بعد در جلسهٔ دیگر مطرح کنند.

دکتر جوان ـ بنده یک اخطار کوچک نظامنامه ای دارم.

رئیس ـ بفرمائید.

دکتر جوان ـ چون مطابق قانون در این قسمت ماده واحده بعقیده بنده باید صحبت بشود حالا که می فرمائید نباید صحبت بشود این موضوع را باید رأی بگیرند آقایان رأی دادند که صحبت نشود بنده هم عرضی نمی کنم.

رئیس ـ به این پیشنهاد شما رأی گرفته می شود (بعضی از نمایندگان ـ رأی گرفته نمی شود).

اوحدی ـ اخطار نظامنامه ای.

رئیس ـ بفرمائید.

اوحدی ـ عرض کنم این ماده ۳۲ دارای سه قسمت است قسمت اول راجع است به ضمن شور اول یا دوم شور اول اگر اعتراضی رسید همانطور است که باید بعنوان پیشنهاد به مجلس باشد و پس از رأی گرفتن در مجلس می رود به کمیسیون ولی راست است که در صدر این ماده هم نظامنامه شور اول و دوم هر دو را دارد اما در شور دوم این مطلب را ندارد مگر در یک صورت اگر کمیسیون تصویب کرد دیگر در شور دوم کسی حق ندارد در اطراف آن صحبت بکند ولی اگر تردید کرد یا رد کرد آنوقت ممکن است در شور دوم معترض باز اعتراضات کند و آنوقت مجلس رأی می دهد به اینکه دولت باز تجدید نظر در اصل عهدنامه بکند مواد صریح نظامنامه این است که عرض کردم بنابر این در شور دوم وقتی که کمیسیون تصویب کرد باید مجلس هم رأی بدهد.

رئیس ـ آقای دشتی.

دشتی ـ بهتر از همه این است که متن ماده را بخوانیم. «ماده ۳۲ ـ هر گاه دولت لایحه قانونی به مجلس فرستاده و بر وفق اصل ۲٤ قانون اساسی تصویب عهدنامه‌ای که با یکی از دول خارجه بسته می شود تقاضا نمود در باب مواد عهدنامه رأی گرفته نمی‌شود! و تغییری هم در متن آن داده نمی شود. اگر در ضمن شور اوّل یا دوم بعضی از نمایندگان در برخی از شرایط اعتراض و ایرادی دارند این اعتراض و ایراد باید بعنوان رجوع به کمیسیون در مجلس اظهار شود قبول یا رد رجوع به کمیسیون وقتی مطرح می شود که لااقل بیست و چهار ساعت قبل اعتراضات مزبوره طبع و توزیع شده باشد. هرگاه مجلس پس از مباحثات در باب ارجاع به کمیسیون این مسئله را قابل توجه دانست آنوقت به کمیسیون رجوع می نمایند. در موقع شور ثانوی کمیسیون را پرتی در باب موارد اعتراضی طبع و توزیع کرده و در ضمن آن عقیدهٔ خود را در باب تصویب یا رد یا تعویق لایحه بیان می نماید و پس از آن مجلس ملاحظات خود را کرده و رأی قطعی می دهد. در صورت رد یا تعویق لایحه مجلس بدین طریق رأی می دهد مجلس شورای ملی به دولت تکلیف می کند که در باب شرایط معترض علیها مجدداً با دولت متعاهده داخل مذاکره و گفتگو شده. در مواقعی که فوریت لایحهٔ مزبوره از طرف مجلس تصدیق شده باشد شرایطی که به کمیسیون رجوع می شود راپرت آنرا کمیسیون مزبور معجلاً پس از ختم مباحثات شرایط بلا اعتراض به مجلس پیشنهاد می کند» من تصور می کنمّ که این ماده خیلی ساده و صریح است و جای هیچ شبهه ندارد و آن این است که الآن آقای دکتر جوان اعتراض دارند در این اعتراض نه رأی گرفته می شود، نه مذاکره می شود. طبع و توزیع می کنند پس از اینکه ۲٤ ساعت ازش گذشت و مجلس دو باره تشکیل شد ایشان بعنوان اینکه پیشنهادشان ارجاع به کمیسیون شود یک توضیحاتی می دهند و بعد از آن رأی گرفته می شود اگر مجلس قبول کرد به کمیسیون می رود اگر قبول نکرد که هیچ.

رئیس ـ آقای نخست وزیر

نخست وزیر ـ بنده این اعتراض آقای دکتر جوان را که ندیدم و نمی دانم چیست ولی فقط می خواهم خاطر محترم آقایان را متوجه کنم که با این مذاکرات و ترتیب این لایحه و این پیشنهادها و این ضمائم اخیری هم که موافقت شده است مطلب قطع شده است. ارجاع به کمیسیون معنی واقعیش این است که اگر قابل توجه شد ببرند باز دو باره با طرفها مذاکره بکنند. آقایان بخاطر داشته باشند مخصوصاً آقای دکتر جوان که این پیشنهاد را می کنند بخاطر داشته باشند که این عهدنامه و پیمان است بادولتهای خارجی ،یک مسئله داخلی نیست، یک طرف آن دولت ایران است عرض کردم این به این شکل قطع شده است. البته آقایان در رأی خودشان مختارند که قبول کنند یا رد کنند بسته به این است که مصلحت را چطور تشخیص می دهند ولی اگر هم تصور می فرمایند که این اعتراض فرضاً در مجلس شورای ملی قابل توجه بشود برای ما ممکن است که بعد برو یم داخل مذاکره بشو یم و یک نتیجه دیگری بگیریم بنده باید عرض کنم که اینطور نیست و نمی شود حالا با این فکر و با این کیفیت که عرض کردم آقای دکتر جوان در رأی خودشان مختارند که رأی بدهند یا ندهند ولی برای اینکه تکلیف معلوم بشود اگر ممکن است خواهش بنده را قبول بفرمایند این پیشنهاد خودشان را پس بگیرند و جز اینکه یک قدری هم باز کار بتعو یق بیفتد نتیجهٔ دیگری حاصل نخواهد شد (صحیح است).

رئیس ـ آقای دکتر طاهری.

دکتر طاهری ـ بنده عرضم این است که تعو یق این قضیه ۲٤ ساعت است امروز عصر طبع و توزیع می شود فردا عصر هم جلسه می شود مطابق نظامنامه عمل می شود و این نظریه ای هم که آقای نخست وزیر فرمودند اکثریت مجلس متوجه این نکته هست و امروز هم که رأی گرفته نمی شود از آقای دکتر جوان هم خواهش کنیم اگر ممکن است پیشنهادشان را مسترد بدارند چون با توضیحی که جناب آقای نخست وزیر دادند تأثیری ندارد آن زحمتی که باید کشیده شده و کارهائی که مقصود اصلی اگر بود حاصل شده است و این اصلاحاتی است که شده حالا هم اگر آقای دکتر جوان پیشنهادشان را پس بگیرند امروز رأی بگیریم و

اگر پس نگیرند ۲٤ ساعت عقب می افتد یعنی امروز طبع و توزیع می شود فردا بعداز ظهر جلسه تشکیل می شود و پیشنهاد ایشان تکلیفش معلوم می شود.

رئیس ـ این مسئله را بنده درست متوجه نمی شوم یک لایحه دو شوری است شور اولش شده مجال اعتراض هم به آقایان داده شده آقایان اعتراضاتی کرده اند به کمیسیون رفته و بعد هم کمیسیون رأی خودش را داده است آیا لایحه سه شوری هم ما داشته ایم تا بحال؟! حالا لایحه باید امروز رأی گرفته شود دیگر به کمیسیون نباید برود.

دکتر طاهری ـ لایحه دیگر به کمیسیون بر نمی گردد فقط چون موضوع عهدنامه است باید اعتراض طبع و توزیع شود.

رئیس ـ ما رأی خودمان را می گیریم بعد اگر اعتراضی هست صحبت کنند. آقای دشتی.

دشتی ـ این موضوع عهدنامه است و چون مهم است باید تمام نکات نظامنامه در آن رعایت شده باشد و این نظامنامه حق می دهد که اگر اعتراضی شد آن اعتراض طبع و توزیع شود و ۲٤ ساعت بعد مطرح شود و این حق را نظامنامه داده است و چون این عهدنامه یک کار مهمی است باید تمام دقایق قانونی آن رعایت شود فقط یک روز وقت می خواهد فردا بعد از ظهر مجلس تشکیل شود و تمام می شود و این تأخیر اهمیتی ندارد.

رئیس ـ آقای دکتر جوان.

دکتر جوان ـ بنده در پیشنهاد خودم باقی هستم اینکه می فرمائید نباید برود به کمیسیون اولاً کسی که مخالف است عقیده اش این است که باید برود به کمیسیون بنده که این پیشنهاد را می دهم فرضاً آقایان هم بعد از ۲٤ ساعت که جلسه می شود رأی بدهند که نرود به کمیسیون استفاده که بنده خواهم کرد از همین است که این اندازه پیشنهادی داده ام و در اطرافش توضیحی هم داده ام ولو در یک ماده والا بنده در هفت قسمت اعتراض کرده بودم که صحبت کنم ولی حالا که اینطور شد که در یک قسمت صحبت کنم در همان یک قسمت صحبت می کنم

بعلاوه این پیشنهادی را که داده‌ام و در اطرافش توضیح هم بدهم موثر می دانم و ممکن است چند نفر از آقایان در این پیشنهاد با بنده همعقیده شوند.

رئیس ـ آقای طباطبائی.

طباطبائی ـ عرض کنم مطلب همان بود که آقای رئیس فرمودند یک لایحه وقتی به مجلس داده می شود دو شور دارد و فوراً می رود به کمیسیون این یک مرتبه و راپورت می آید به مجلس و پیشنهادات داده می شود دو مرتبه می رود به کمیسیون این سه مرتبه این عهدنامه همینطور شده است حالا هم تصریح شد به اینکه به کمیسیون نخواهد رفت. (همهمه نمایندگان ـ چرا نخواهد رفت ـ زنگ رئیس)

طباطبائی ـ آقایان اجازه بدهید اگر رأی داده شود ممکن است برود به کمیسیون ولی نباید رأی بدهند و نظامنامه هم صریح است بنظر بنده خوبست اعتراض خوانده شود ببینیم چیست.

رئیس ـ آقای دشتی.

دشتی ـ آقایان عوض اینکه کارراتسریع کنند خرابتر می کنند. با اینکه ماده ۳۲ نظامنامه صریح است دیگر این گفتگوها لازم نیست اصلاً نظامنامه برای این است که دستور رفتارمجلس باشد.در هر دقیقه و جلسه ای نمی شود نظامنامه را تغییر داد. نظامنامه تصریح دارد که اگر وکیلی اعتراض کرد باید اعتراضش طبع و توزیع شود و پس از ۲٤ ساعت مطرح شود اینجا نه آقای رئیس لازم بود صحبت بفرمایند و نه آقای طباطبائی و نه بنده. الآن مجلس را ختم می کنیم و اعتراض آقای دکتر جوان طبع می شود و توزیع می شود فردا سه ساعت بعد از ظهر جلسه تشکیل می دهیم و به آن اعتراض رأی گرفته می شود و دیگر لایحه ارجاع به کمیسیون نمی شود. ماده ۳۲ هم به وکیل و هم به مجلس شورای ملی این حق را داده است که آن پیشنهاد کند و این رأی ندهد دیگر لازم نیست اینقدر صحبت بشود این پیشنهاد طبع و توزیع می شود و مجلس را ختم می کنیم فردا سه ساعت بعد از ظهر مجلس بشود.

رئیس ـ آقای سزاوار.

سزاوارـ بنظر بنده این ماده ۳۲ دارای اجمال و ابهامی است...

(بعضی از نمایندگان ـ اینطور نیست ـ همهمهٔ نمایندگان)

سزاوارـ اجازه بفرمائید موقع شور اول باید پیشنهادات داده شود و ۲٤ ساعت قبل هم باید داده شود و طبع و توزیع شود و بعد مطرح بشود و پس از اینکه پیشنهادات رد یا قبول شد، می رود به کمیسیون ولی همانطور که جناب آقای رئیس فرمودند لایحهٔ دو شوری است بنده خودم هم نظر مخالفت نسبت به مواد دارم و از این لحاظ البته موافقم با آقای دکتر جوان ولی چیزی که هست در قسمت اول نظامنامه می نویسد در موقع شور اول و دوم و در قسمت پائین راجع به شور دوم می نویسد در موقع شور ثانی کمیسیون راپرتی در باب موارد اعتراض طبع و توزیع کرده و در ضمن آن عقیده خود را در باب تصویب یارد یا تعویق لایحه بیان می نماید. بنابر این، این عمل شده و کمیسیون این کار را کرده است در شور دوم بنابر این دو مرتبه اعتراض شود این مرتبه سوم می شود و تطبیق نمی کند با قسمت اخیر نظامنامه و بنظر بنده این ناظر به قسمت اول بوده و در شور ثانی همینقدر که کمیسیون نظرش را داده و اظهار عقیده کرد باید آن نظر کمیسیون را مجلس رأی بگیرد.

رئیس ـ آقای دشتی.

دشتی ـ بنده تعجب می کنم از رفیق عزیزم آقای طباطبائی که برخلاف فکر سلیمی که دارند صحبت می کنند این ماده نظامنامه فارسی است نه فرانسه است نه ترکی. اگر در شور اول یا دوم بعضی از آقایان نمایندگان اعتراضی داشته باشند آن اعتراض طبع و توزیع می شود و پس از ۲٤ ساعت مطرح می شود و این کاملاً واضح است و اینکه آقای سزاوار فرمودند راجع به شوراول واین قسمت آخر تکلیف هر دو را معین می کند و بنده تعجب می کنم از یکنفر وکیل، عدلیه که این اعتراض را می کند.

سزاوارـ من تعجب می کنم از آقا که التفات نمی کنند.

دشتی ـ بالاخره رأی آقای رئیس قاطع است که مطابق نظامنامه عمل کنند یعنی مجلس را همین الآن ختم بفرمایند و برای سه بعد از ظهر فردا جلسه را معین

کنند.

رئیس ـ آقای سزاوار.

سزاوار ـ بنابر فرمایشات آقای دشتی باید یک خبر دیگر کمیسیون تهیه کند.

(همهمه نمایندگان ـ خیر نباید راپورت بدهد)

سزاوار ـ پس قرار بر این است که یک قسمت از نظامنامه را عمل نکنیم. این خبر کمیسیون است و نظر کمیسیون هم معین شده است باید تکلیفش معین شود و الا بنده هم اعتراض دارم و اگر اینطور است اعتراضاتم را می دهم.

رئیس ـ آقای اوحدی.

اوحدی ـ فرض می کنیم آنچه را که آقای دشتی فرمودند صحیح است فرض می کنیم امروز در اطراف لایحه اظهاری نشود و اعتراض آقای دکتر جوان طبع و توزیع شود فرض می کنیم اینها همه درست بعد از بیست و چهار ساعت طبع و توزیع شده آمد به مجلس شورای ملی و مجلس بعنوان رجوع به کمیسیون رأی داد و می رود به کمیسیون و وقتی که رفت به کمیسیون لایحه سه شوری می شود. بنابر این بنده مخالفم و بنظر بنده این لفظ دوم که در نظامنامه نوشته شده تسامح عبارتی است. مجلس پس از شور دوم دیگر نباید قبول اعتراض کند.

رئیس ـ آقای ملک مدنی.

ملک مدنی ـ استدعا می کنم آقایان توجه بفرمایند ما همیشه نباید در موضوع نظامنامه تفسیری قائل شویم له و علیهی برایش قائل شویم. ماده ۳۲ نظامنامه روشن است سوابقی هم دارد و ما نباید سابقه را بهم بزنیم. وقتی که نظامنامه می نویسد: پیشنهادات باید ۲٤ ساعت قبلاً طبع و توزیع شده باشد باید همانطور عمل شود حالا که آقای دکتر جوان یا آقای نوبخت یا هر کدام از آقایان پیشنهاداتی دارند می دهند فردا سه ساعت بعد از ظهر مجلس تشکیل می شود و در اطراف آنها مذاکره می شود و رأی داده می شود و مجلس هم و اکثریت مجلس هم با بیانات آقای نخست وزیر موافقت دارند و توجه دارند و ما نباید برخلاف اصل

کاری کنیم.

رئیس ـ آقای دکتر ملک زاده.

دکتر ملک زاده ـ عرض کنم مثل اینکه وضعیت در سواد فارسی ما هم تأثیر کرده است. برای اینکه بعقیده بنده نظامنامه صاف و روشن و صریح است و صراحتاً می گوید وکیل حق دارد که در شور اول یا در شور دوم اگر اعتراض دارد بگوید و باز بطور صریح می گوید ۲٤ ساعت باید بگذرد و پس از طبع و توزیع این پیشنهاد مطرح شود اگر مورد توجه شد می رود به کمیسیون و اگر نشد البته رد می شود و لایحه تصویب می شود و موضوعی هم که گفته شد سه شوری می شود اینطور نیست شور دوم باید تمام شود و ما در جریان شور دوم این عمل را می کنیم. بعقیده بنده دولت هم متوجه هست و بیاناتی را هم که آقای رئیس الوزرا فرمودند تأیید این عمل نظامنامه و این ارجاع را می کند فقط اختلاف نظر در فلسفه و موضوع بحث است. آقای رئیس الوزراء می فرمایند اعم از اینکه مورد قبول واقع بشود و مورد توجه بشود یا نشود و یک رأئی بدهید یا ندهید طرف این قضیه ما هستیم این به این صورت خاتمه پیدا کرده است و مجلس آزاد است راجع به این لایحه رآی بدهد یا ندهد. از آن طرف آقای دکتر جوان هم یک فلسفه ای دارند و آن این است که می فرمایند پس از اینکه من یک توضیحاتی دادم چون از طبقهٔ مخالفین هستم ممکن است این توضیحات من تأثیری در مجلس شورای ملی و رأی وکلا بکند یک عده آرائی در مساعدت آن عقیدهٔ من تولید کند و الاّ راجع به نظامنامه بعقیدهٔ من اختلاف نظری در بین نیست یا باید ایشان پیشنهادشان را پس بگیرند و یا باید طبع و توزیع شود و بعد مذاکره شود.

رئیس ـ آقای تهرانچی.

تهرانچی ـ بعقیدهٔ بنده در شور دوم هم مذاکره در کلیات دارد و الا مذاکرهٔ در کلیات کجا رفت (جمعی از نمایندگان با همهمه ـ کلیات ندارد) اجازه بفرمائید بعقیدهٔ بنده هم در شور اول و هم در شور دوم هم مذاکرهٔ در کلیات دارد و هم مذاکره در مواد (بعضی از نمایندگان ـ اینطور نیست) چرا عملی است که

مجلس کرد برای اینکه قبل از وقت در خارج لوحهٔ موافق و مخالف گذاشته شده و اگر اعتراضی در مواد باشد باید صحبت شود. (همهمهٔ نمایندگان)

رئیس ـ آقای مؤید احمدی.

مؤید احمدی ـ عرض کنم بنده با اینکه خاطر مبارک آقایان مسبوق است که در جلسهٔ سابق راجع به نظامنامه عقایدی عرض کردم که باید اصلاح شود لکن عجالتاً تا این نظامنامه هست مجبوریم بر طبق آن عمل کنیم (صحیح است) و همینطور که آقای دشتی گفتند علاجی نداریم غیر از اینکه یا آقای دکتر جوان پیشنهادشان را پس بگیرند و رأی بگیریم به قرار داد یا باید بفرمایند طبع و توزیع شود و فردا عصر جلسه تشکیل شود اما خود آقای اوحدی هم که مخالف بودند فرمودند عبارت تسامح دارد و همین کافی است که ما بر طبق نظامنامه عمل کنیم.

رئیس ـ آقای انوار.

انوار ـ بنده استدعایم این است که مذاکرات کافی است و بس است دیگر. جلسه را ختم کنیم و فردا سه بعد از ظهر جلسه را تشکیل بدهیم.

نمایندگان ـ کافی است مذاکرات.

رئیس ـ آقای وزیر فرهنگ فرمایشی داشتید.

وزیر فرهنگ (آقای تدین) ـ چون نسبت به تصویب این عهدنامه ها در مجلس شورای ملی بنده هم بی سابقه نیستم و همین ماده ۳۲ نظامنامه کاملاً بموقع اجرا گذاشته می شده است و البته نمایندگان حق دارند در ضمن شور اول یا شور دوم بهمان ترتیبی که نظامنامه معین کرده است پیشنهاد بدهند فقط می خواستم یک تذکری بدهم به اینکه ممکن است در جلسهٔ فردا هم باز بعضی از آقایان بخواهند پیشنهاد بدهند بنده خواستم تذکر بدهم که با توجه به این قسمت نظامنامه البته می فرمائید آن پیشنهادها مطابق معمول طبع و توزیع شود و برای فردا عصر هم جلسه تشکیل شود عرض دیگری ندارم. (نمایندگان ـ صحیح است)

رئیس ـ آقای وزیر جنگ.

وزیر جنگ (سرلشکر نخجوان) ـ لایحه ایست که در جلسات قبل راجع به

برقراری مستمری در حقّ افسران و همردیفانی که در این وقایع اخیر بشهادت رسیده بودند عرض شد و حالا لایحه اش را تقدیم می کنم (صحیح است)

جلسه ۱۸

صورت مشروح مذاکرات مجلس روز دوشنبه ششم بهمن ماه ۱۳۲۰

مجلس چهار ساعت بعد از ظهر بریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید و بقیه شور دوم در باره پیمان ادامه یافت.

بقیه شور دوم و تصویب لایحه پیمان بین دولت ایران و دولتین شوروی و انگلستان

رئیس ــ بقیه شور دوم پیمان بین دولت ایران و دولتین شوروی و انگلستان مطرح است. از طرف آقای دکتر جوان در فصل پنجم و از طرف آقای نوبخت در فصل اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و ضمائم اعتراضاتی رسیده است که طبع و توزیع شده و به اطلاع آقایان نمایندگان محترم رسیده آقای نوبخت توضیحاتی که دارند مطابق نظامنامه بطور اختصار بعرض مجلس خواهند رسانید. (صحیح است) آقای نوبخت بفرمائید.

نوبخت ــ بنده ۹ اعتراض دارم که در اطراف هر یک بایستی توضیح خودم را در اطراف همه آنها عرض کنم حالا آقایان می فرمایند که در اطراف هر یک جدا جدا عرایضی بکنم یا یکمرتبه بگویم هر طور که دستور و اجازه می‌فرمایند،عرض کنم.

رئیس ــ بطور اختصار همه را یکمرتبه بفرمائید.

نوبخت ــ چشم.اعتراض اول بنده راجع به ماده واحده است. ماده واحده می نویسد مجلس شورای ملی پیمان اتحاد بین دولت شاهنشاهی ایران و دول اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و انگلستان را که مشتمل بر ۹ فصل و شش نامه می باشد و در تاریخ ۲٤ آذرماه ۱۳۲۰ از طرف نمایندگان سه دولت پاراف شده

تصویب و به دولت اجازه می دهد امضاء و مبادله شود.

این ماده واحده دارای یک مقدمه است و ۹ فصل وشش نامه،بنده ایرادی که کردم در اینجا یکی راجع به اینست که در اینجا قید نشده است آیا صورت مجلس داشته است یا نداشته است ثانیاً در قسمت مقدمهٔ این لایحه ماده واحده‌که شامل مقدمه و فصول و ضمایم است البته باید صورت مجلس هم داشته باشد و در اطراف این موضوع بنده عرایض خودم را عرض می کنم.

ماده واحده شامل مقدمه و فصول و ضمایم و البته صورت مجلس است اگر صورت مجلس داشته باشد و پیش از همه چیز در باره منشور اتلانتیک که آقایان دولتی ها به آن خیلی می نازند و یکی از آقایان نمایندگان هم بعنوان دو مرد بزرگ آنرا متذکر شدند و مقدمه این قرارداد را تشکیل می دهد چند کلمه بعرض مجلس می رسانم دنیا خیلی از اینگونه مردهای بزرگ دیده است یکی از آنها هم ویلسن رئیس جمهور پیشین امریکا بود که بزرگی او سراسر در گفتار بود او هم بعقیدهٔ بعضیها مرد بزرگی بود که همه دیدیم و شنیدیم و دانستیم که نیم کرده هم در دو صد گفته ایشان مشاهده نشد و سند افتضاح او را ولز دانشمند معروف انگلیس در کتاب خودش ثبت نموده و آنچه من باید در اینجا در بارهٔ این قبیل مردان بزرگ بگویم او در کتاب تاریخ مفصل و مشروح خود یاد کرده است و همه می توانند آنها را در کتابخانه مجلس بخوانند و قیمت گفتار مردان بزرگ ایشان را بسنجند. عرض کردم ولز دانشمند معروف انگلیس گفته است. متأسفانه قرارداد آقای فروغی برروی چنین پایه سستی بنا شده و مقدمهٔ آنهم مصدر بهمان نام مبارک منشور آتلانتیک می باشد و دولت کنونی ما با نهایت تأسف می خواهد در این کشور ده هزار ساله یک تحول بسیار بزرگی ایجاد کند و ایران را از حالی بحالی سوق بدهد به چه دلیل؟ بدلیل منشور آتلانتیک که دو نفر با هم برروی آب نشسته ومضمون آنرا با هم قول داده‌اند و آقای روزولت هم از آنطرف اقیانوسها قضایای شهریور ماه را برای ایرانیان ارمغان و مژدگانی آن منشور فرستاده‌اند و برای همین مهر و محبت هم بعضی جراید ما اینهمه سنگ آمریکا را

بسینه می زنند و این دوستی فراموش نشدنی را نمونه عواطف و انسانیت مردان ینکی دنیا می شمارند و یقین است که ملت ایران این ارمغان محبت را هرگز فراموش نخواهد کرد بسیار خوب خدا بزرگترین دادخواه ما است او بهتر از همه می بیند و بهتر از همه می داند.

عرض کردم این منشور اساساً برروی آب بسته شده است و نمی دانم این شعر از خود آقای فروغی است یا از مرحوم والد ایشانست از هر که هست مثال خوبی است که می گوید:

همیشه مردم چشمم ز آب دیده‌پر است
خراب می شود آن خانه‌ای که برلب آبست

تا چه رسد به اساسی که پایه آن برروی آب باشد. بله این منشور وقتی می تواند رسمیتی داشته باشد یا شالوده و دلیل یک عملی بشود که در مجلس انگلیس و در مجلس آمریکا مورد تصویب واقع گردد و گرنه رؤسای دول خیلی قرارها با هم می گذارند که غالباً صورت عمل پیدا نمی کند اگر دولت انگلیس و دولت آمریکا دو دولت دیکتاتوری بودندباز جای ایرادی نبود و شاید ممکن بود قرار و مدار مستر چرچیل و آقای روزولت سندی باشد اما دولتهائی که هر ساعت ممکن است مجلس آنها را معزول و بسا آنکه محکوم نماید کی و کجا قولشان می تواند برای سالهای متمادی دارای اعتبار باشد؟ مگر چمبرلین نخست وزیر انگلیس نبود که مجلس انگلستان او را معزول کرد و چرچیل را بجای او گذاشت؟ ممکن است فردا هم آقای چرچیل جای خود را به ایدن بدهد.

شما آقای فروغی خودتان این قرارداد را به مجلس می آورید و می گوئید تا مجلس تصویب نکند قابلیت آنرا ندارد که مورد اجرا واقع شود پس چطور پایه قرارداد خود را برروی گفتار دو نفر که آنها هم همکار شما هستند و مجلس های آنها ممکن است قولشان را قبول نکنند سندی معتبر می پندارید و در ذیل یک مسئله قضایائی که مطابق منطق هیچگونه ارتباطی با هم ندارند قرارداد اتحادی قائل‌می شوید و امضا می کنید و از مجلس هم تصویب آنرا می خواهید. شما می گوئید شاهنشاه

ایران و پادشاه بریتانیا و هیأت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی نظر به اصل منشور آتلانتیک که رئیس جمهور آمریکا و نخست وزیر انگلستان در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ بر آن توافق کرده اند و اتحاد جماهیر شوروی هم در ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۱ آنرا تائید کرده است و دولت ایران هم توافق کامل خود را با آن اصل ابراز می نماید آرزومند می باشد که رشته دوستی و حسن تفاهم فیمابین استوار شود. نظر به اینکه این مقاصد بوسیله قرارداد اتحاد بهتر حاصل می شود توافق نمودند که قراردادی منعقد کنند اینها پنج قضیه یا پنج جمله هستند که باید یکی معلول دیگری باشد و آن قضیه که علت همه آنهاست همان منشور آتلانتیک است که برطبق دلائل حسی و دلائل علمی و منطقی یک قضیه غیر مسلم و غیر موجهی است و یک ادعائی است که بهیچوجه صورت قانونی ندارد پس چنین قضیه چگونه می تواند سبب ایجاد قانونی بشود بعقیده من اگر ارسطو هم زنده می شد پایگون انگلیسی هم که از مجتهدین علم منطق است حاضر می گردید و از بعضیها هم در گذرانیدن این قرارداد آتشی تر و عجول تر می بودند هرگز نمی توانستند برای این جملات وجه ارتباطی قائل شده یا رأی بدهند که منشور آتلانتیک ممکن است بتواند علت ایجاد چنین قراردادی گردد.

چون روزولت و مستر چرچیل به اصل منشور آتلانتیک توافق کرده اند دولت ایران هم با اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس قرارداد می بندد! این هم شد منطق؟

این دو اصل غیر مسلم تمام مقدمه ایست که دولت در صدر این قرارداد. و بعقیده من هر کس اندک اطلاعی از منطق عملی و نظری داشته باشد می فهمد که این دو قضیه وجه ارتباطی با هم ندارند و خردمند قانون گذار نمی تواند آنرا تصدیق کند یا یک حرفی را پایه و اساس یک قانونی قرار بدهد! ایکاش این موادی که نامش منشور آتلانتیک است مطالبی بود یقینی آنهم که اینطور نیست و تماماً مصدر به کلمات شاید و نشاید است و هر منظوری را که بصورت ماده در آورده اند با جملاتی از قبیل «کشور اتازونی و انگلستان امیدوارند» یا «سعی می کنند» یا

«مایلند» یا «عقیده دارند» یا «آرزومندند» یا «در حدود امکان» مصدر نموده‌اند معلوم است که چنین قراری که دو نفر با هم توافق کنند با این کلمات کشدار آنهم در هنگام جنگ باز هم در صورتی که فاتح بشوند و بشرط آنکه از طرف کشور ما و پارلمانهای خود از بین نروند چه قیمت و ارزشی دارد؟ تازه اگر هم نتوانند یا نخواهند اجرا بکنند مانع و رادعی برای ایشان در بین نیست آری اگر مجلس آمریکا و مجلس انگلستان آنرا تصویب کرده بودند ممکن بود دارای اعتباری باشد.

آقای نخست وزیر، چون علت اولیه قرارداد شما را دو نفر با هم قول داده‌اند و به مجلس خودشان هم نبرده‌اند بیائید شما هم جوانمردی کنید و این قرارداد را از مجلس پس بگیرید و از سَرِ ما بگذرید شما هم با آنها هر قولی می خواهید بدهید و کاری به کار ملت ایران نداشته باشید و او را با این امضا آلوده نکنید.

بنده وارد به این بحث نمی شوم که منشور آتلانتیک برای ملل جهان چه اثری دارد و تا چه اندازه مفید یا مضر است فقط عرض می کنم که ماده دوم آن تقریباً به ظلم صریح دول زورمند حق قانونی داده است و در آخر ماده هشت آنهم این دو مرد بزرگ آقای نماینده محترم وعده داده‌اند که دول صلحجو را هم خلع سلاح کنند و هم از این خلع سلاح منتی بر آنها بگذارند که دوش ملل صلح جو را از بار سنگین تسلیحات سبک کرده باشند من اینطور از این دو ماده استنباط کردم ممکن هم هست اشتباه کرده باشم مردم بازاری را اصطلاحی است که می گویند ای مشتری احمق کجائی که هم مغبونت کنم هم ممنونم باشی! اما دنیا می داند که ملت ایران ملت احمقی نیست و در ردیف این قبیل ملل صلح جو هم هرگز نبوده و بعد از این هم نخواهد بود. ملتی که روزی تمام آسیا را با شمشیر خود گرفت و در همین اوان اخیر هم پادشاهش امپراطور هندوستان بود طرفدار این قبیل صلحها که به زیان او تمام شده نیست و نخواهد بود و تاریخ ایران گواه است که ایرانیان همیشه مردمی جنگجو و سلحشور بوده‌اند و در تمام گیتی به شجاعت معروف هستند و زیر بار هیچ ظلمی نمی روند از جان می گذرند اما از آقائی و سیادت خود دست بردار نیستند و نخواهند بود هرگز بردگی نکرده‌اند هرگز اجنبی نتوانسته است آنها را بنده

و زرخرید کند.

ملتی که طوفان دریا را تهدید کرده از تنگهٔ ترمو پیل با تلفاتی بسیار سنگین عبور نمود ملتی است که هرگز نمی میرد.

راجع به قسمت فصل اول پیشنهاد بنده این است:

دولت ایران نسبت به دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلیس معتقد به روابط مبنی برقراردادهای آزاد و احترام متقابله ملل است و اساس روابط ایران با اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلیس مبتنی بر عهدنامه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ و عهدنامه تأمینیهٔ بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی مصوبه ۲۷ مهرماه ۱۳۰۶ می باشد.

علت اینکه فصل اول این قرارداد را عبث و مضر می دانم این است که محترم داشتن استقلال ایران و تمامیت خاک و حاکمیت او محتاج به تعهد هیچکس نیست اینکه آقای نخست وزیر در جواب بنده فرمودند که بنده گفته‌ام استقلال ایران که در فصل اول این عهدنامه ذکر شده است و دولتین متعهد شده‌اند آنرا رعایت کنند محتاج به پیمان نیست جواباً عرض می کنم که بنده هرگز چنین مطلبی عرض نکردم بلکه گفتم: آنچه تا امروز مورد اعتراف همه دول و ملل دنیا است این است که ایران مستقل و آزاد است و این استقلال را هم مدیون کسی نیست بلکه مدیون قوت معنوی و مادی خود می باشد بنابر این محتاج به تعهد و عقد پیمان نیست و دولت اتحاد جماهیر شوروی هم که از دول معتبر دنیا است از بدو امر تا حال معترف بوده است بنده هیچگاه عرض نکردم که دولتین تعهد کرده‌اند اگر این جواب را مردی می داد که کلمات را از هم فرق نمی گذاشت بنده خیلی متأثر نمی شدم اما از آقای فروغی که مردی دانشمند می باشند بسیار گله‌مندم که بیان مرا طور دیگری تعبیر نمودند. آقای نخست وزیر خیلی فرق است میان این دو کلمه یکی شناختن یکی تعهد کردن من عرض کردم دول دنیا و همسایگان ما همه مثل تمام دنیا استقلال تام و تمام ما را شناخته‌اند نگفتم تعهد کرده‌اند و علت اینکه با این فصل هم مخالفم و اعتراض داده‌ام همین است که کلمه تعهد را بسیار مضر می دانم بلکه صریحاً عرض کردم که دولت اتحاد جماهیر شوروی سابقاً از اینگونه

تأمینها یا بعبارت دیگر از تعهداتی که بهانهٔ تأمین استقلال است رسماً اظهار تنفر نموده است. چطور می شود با این تصریح گفته باشم که آنها تعهد کرده اند و البته فرق میان کلمه شناختن و تعهد کردن بقدری واضح و مبرهن است که محتاج به توضیح بیشتری نیستم و بسیار متأسفم که آقای فروغی این اشتباه خودشان را مکرر بر مکرر اظهار کردند. من هم در همان جلسه از آقای رئیس اجازه خواستم که جواب بدهم متأسفانه به من اجازه مرحمت نفرمودند. بنابراین تمام فرمایشهای آقای فروغی که بر روی عبارت خودشان و این اشتباه اظهار شده است بکلی بی مورد می دانم. خوشبختانه هر کس بیانات مرا و بیانات ایشان را در روزنامه ها خوانده باشد بخوبی پی برده است که ایشان یک مطالب مجهولی را جواب گفته اند که روح من از آنها خبر نداشته است. من عهدنامه گفته ام ایشان تعبیر به تعهدنامه نموده اند من شناختن گفته ام ایشان تعبیر به تعهد کرده اند و هیچ مرد لغوی کلمات را اینطور معنی نمی کند و اینکه فرمودند مردم از عهدنامه وحشت دارند و در این مورد هم امثله ای آوردند ناچار هستم که عرض کنم مردم از عهدنامه های مودت و دوستی هیچ وحشتی ندارند، مردم از اینگونه قراردادها که نامش قرارداد اتحاد است وحشت دارند و حق هم با آنها است دلیلش هم این است که ما با تمام دول دنیا سابقاً معاهدهٔ مودت بسته ایم و مردم هم از همان اوقات تا حالا از آنها خوشوقت بوده و هیچگاه هم وحشتی نداشته اند اما اینطور قرارداد که شما می خواهید منعقد کنید البته مایهٔ وحشت است و گمان نمی کنم مردم آنقدر نادان باشند که نفهمند عهدنامه دوستی غیر از قرارداد اتحاد است آن هم با این شکل موهن مگر ما بخاطر نداریم که در عهدنامه روس و انگلیس ۲۲ رجب ۱۳۲۵ قمری در اثر تنفری که ملت ایران راجع به معاهده مذکور ابراز داشتند سفیر انگلیس در تهران یادداشتی به دولت ایران فرستاده و تقریباً به این مضمون بوده که دو دولت روس و انگلیس رسماً تعهد می کنند که استقلال و تمامیت ایران را رعایت نمایند و بهچوجه در امور ایران دخالت نکنند. اگر آن معاهده را این اعتراف توانست بیغرض نشان بدهد فصل اول قرارداد شما هم می تواند این فکر را از تودهٔ مردم دور بکند.

باز هم در جواب عرایض من راجع بهمین فصل اول فرمودند «یکی از مطالب شما این بود که چطور شده است که دولتین شوروی و انگلستان تعهد رعایت استقلال دولت ایران را می کنند اما دولت ایران تعهد رعایت استقلال آنها را نمی کند» بعد هم جواب این جمله را اینطور اظهار فرمودند که «برای اینکه رو در بایستی نداریم ما اگر هم تعهد رعایت استقلال آنها را بکنیم بر آنها چیزی مزید نمی شود و مشکل بنظر می آید که ما در مقامی واقع شویم که بتوانیم به استقلال آنها خللی وارد کنیم یا منفعت برسانیم ولی عکس آن متصور است.» در این جا حق دارم که عرض کنم عبارت من طوری دیگر بود من گفتم قید این فصل موهن و مایه شبهه بلکه مشئوم است زیرا اگراین قرارداد چنانچه دولت می گوید قرارداد اتحاد است البته چنین قید و شرطی نسبت به یکطرف لازم نیست و اگر لازم باشد دولت ایران هم باید نسبت به آنها چنین تعهدی را قائل بشود این بود عبارت من. آقای نخست‌وزیر فرمودند «که اگر ما تعهد رعایت استقلال آنها را بکنیم بر آنها چیزی مزید نمی شود و مشکل بنظر می آید که ما در مقابل و در حالتی واقع شویم که بتوانیم به استقلال آنها خللی وارد بیاوریم یا به آن منفعت برسانیم ولی عکسش متصور است» اگر اینطور باشد تعهد ما البته مضر هم نیست و قول هم می دهم که تعهد ما مثل تضمینهای دولت انگلستان نشود اما تعهد آنها نه تنها منفعت ندارد بلکه زیان بسیار برای آن پیش بینی می شود و بسیاری از کشورهای ارو پا فدای همین گونه تعهدها شدند. علاوه بر این ممکن است ما را در معرض دشمنی تمام دول ارو پا و بعضی از دول آسیا قرار بدهد پس به ما هم چیز خوبی مزید نمی شود و اگر مزید بشود چیز بدی است.

من هنوز نمی دانم آقای نخست وزیر از این واژه تعهد چه مفهومی را در نظر دارند. اگر این کلمه بدون قصد اصطلاحی ادا می شود یعنی تنها معنای لغوی آن در نظر است که چندان مصیبتی بر آن مترتب نیست اما اگر آنرا به شکل مصطلح سیاسی و مرادف با تضمین ادا می کنند گمان نمی کنم که ایران تاب اینگونه تعهدها را داشته باشد و جریان این چند ساله به ما نشان داده که

دولت انگلستان مکرراً بسیاری از کشورهای اروپا را تضمین کرد و در اثر آن تضمینها آن کشورها به خاک سیاه نشستند در حقیقت آسمان هم بار ضمانت را نمی تواند بکشد وانگهی این تعهد اگر چنین معنائی داشته باشد مخالف تمام معاهده های مودتی است که با تمام دول دنیا بسته ایم و بنظر من این تعهد عملی بیهوده است زیرا ما با همه ملل اروپا و آسیا دوست هستیم و دشمنی نداریم که کسی ما را در پناه تعهد خود بگیرد.

ملت ایران از وقایع اخیر سخت رنجیده خاطر است و معتقد است که آبرو یش را از میان برده و هستی او را به باد فنا داده اند و یکی تاب ندارد بروی دیگری نگاه کند. همه از یکدیگر شرمنده ایم و بار خجالت بدوش می کشیم در دنیا ما را رو سیاه کردند مهمانهای ما را به اسارت و کشتن دادند پادشاه ما را به گرمترین نقاط می برند.... (همهمه نمایندگان ـ صدای زنگ رئیس. بعضی از نمایندگان ـ این حرفها خارج از موضوع است.)

رئیس ـ آقای نوبخت، آقای نوبخت این حرفها چیست که می گوئید آقا؟ اینها جزو اعتراض نیست. من به شما اخطار می کنم آقا. چرا برخلاف مصالح مجلس و مملکت حرف می زنید؟ یعنی چه، یعنی چه؟ این حرفها معنی ندارد، ربطی به این مسئله ندارد. راجع به ماده اول اگر حرفی دارید بگوئید... چرا برخلاف واقع حرف می زنید؟ آنوقت گله هم می کنید.. یعنی چه... این حرفها خوب نیست آقا... (نمایندگان ـ صحیح است.)

صفوی ـ اخطار نظامنامه ای دارم. اجازه می فرمائید؟

رئیس ـ بفرمائید.

صفوی ـ عرض کنم که آقای نوبخت دیروز از نظامنامه داخلی مجلس استفاده کردند و اعتراضشان را دادند مطابق ماده ۳۲ نظامنامه داخلی چون باید طبع و توزیع شود و ۲٤ ساعت قبل بنظر نمایندگان برسد مطابق آئین نامه داخلی مجلس عمل شد و جلسه برای امروز موکول شد امروز هم باید مطابق آئین نامه رفتار کنند و در اطراف پیشنهاداتشان باید بطور اختصار حرف بزنند ولی ایشان وارد شده اند در

مباحثی که اصلاً مربوط به این قضایا نیست. (صحیح است ـ صحیح است)

رئیس (خطاب به آقای نوبخت) ـ بنده ناچارم اخطار نظامنامه ای به شما بکنم و این رفتار را اگر تعقیب کنید نظامنامه را اجرا کنم. اگر مطلبی دارید مطابق نظامنامه بطور اختصار در اصل موضوع صحبت کنید و گله هم نکنید.

اورنگ ــ عرض دارم. بنده قبلاً اجازه خواسته‌ام. من هم توضیح و اخطار نظامنامه‌ای دارم.

رئیس ـ بفرمائید.

اورنگ ــ شما موافق نظامنامه و آئین‌نامه مجلس شورای ملی دیروز اعتراضاتی پیشنهاد کردید و آئین‌نامه هم مقرر کرده بود پیشنهادات شما طبع و توزیع شود و ۲٤ ساعت بعد در مجلس مطرح شود و شما هم در اطراف پیشنهاداتتان توضیح مختصری بدهید و تکلیفش را مجلس معین کند. ما هم که در این مجلس شرفیاب هستیم میل داریم موافق همین نظامات عمل کرده باشیم. آقا در کجای نظامنامه نوشته است که شما شب تشریف ببرید خودتان یا دیگری لابد (چون چشم خودتان را بسته‌اید که درد می کند) برای شما بنویسد و یک کتاب مفصل بنویسید و بیاورید اینجا و به اعتقاد خودتان هم شاهنامه‌ایست و بخوانید. آخر من مادر مرده بموجب نظامنامه التزام نسپرده‌ام این کتاب شاهنامه مفصل شما را گوش بدهم کدام ماده نظامنامه گفته است من حتماً باید کتاب آقای نوبخت را گوش بدهم؟

نوبخت ـ قضاوتش با شما تنها نیست با تمام ایرانیها است.

اورنگ ـ من هم می گویم تمام ایرانیها و یک حاکم می خواهد، حاکم هم مجلس شورای ملی است...

نوبخت ــ فصل دوم این قرارداد فصل بسیار مهمی است.. (بنده خیلی خوشوقتم که آقای نخست وزیر گوش می دهند و ملتفت هستند که عرایض بنده خارج از موضوع نیست) (خندهٔ نمایندگان). فصل بسیار مهمی است زیرا این فصل ایران را از جاده مستقیم بیطرفی منحرف می کند.

آقای نخست وزیر در باره عرایض سابق من فرمودند «در باب اینکه این

اتحاد چه نوع اتحادی است خیلی توضیحات ندارم و همینقدر انواع اتحاد را بیان نموده‌ام که اگر گفته شود این قرارداد قرارداد اتحاد تدافعی است یا تعرّضی است آنوقت ثابت خواهم کرد که اینطور نیست.» بعد هم عقیده خودشان را چنین بیان کردند که «اگر بنا شود اتحادها را در تحت تقسیمات معین در آوریم بنده اسم این را اتحاد تدافعی می گذارم.» اکنون که آقای فروغی اجازه فرمودند بطور خیلی مختصر در باره اقسام اتحاد توضیحی می دهم:

قرارداد اتحادی تعهد یک دولتی است نسبت به دولت دیگر که با او همراهی کند. عرض کردم همراهی کند نه همکاری که در ماده اول برنامه دولت ذکر شده است زیرا البته آقای نخست‌وزیر می دانند که میان همکاری و همراهی چقدر فرق است و همکاری از خصوصیات اتّصال است نه اتحاد. یک قسم از اقسام قرارداد اتحادی اتحاد مطلق یا غیرمقید است یعنی روش چند دولت متحد طوری باشد که منافع آنها بالسویه یا مشترک باشد چون گمان نمی کنم که این قرارداد به دلیل فصول و محتویات آن از این نوع اتحاد باشد در اطراف آن چیزی عرض نمی کنم. یک قسم دیگر اتحاد عام یا اتحاد کلی است که چند دولت به قسمی باهم یگانه می شوند که یک سیاست را پیروی می کنند این هم سه نوع است نوعی از آن یگانگی سیاست داخلی است نوعی دیگر یگانگی سیاست خارجی است و نوع سوّم یگانگی سیاست داخلی و خارجی است و البته در داشتن حق باهم یکسان می باشند و عمل آنها هم یکسان است ولی ممکن است که هریک بطور تساوی استقلال خارجی نداشته باشند البته قراداد دولت آقای فروغی از این قسم هم نیست. باقی می ماند دو قسم اتحاد یکی اتحاد تعرّضی یا اتحاد جنگی یعنی چند دولت باهم به دولت دیگر حمله نمایند البته از این قسم هم نیست. دیگری اتحاد تدافعی است که چند دولت باهم از تعرّض دولت دیگر دفاع می کنند. بعقیدهٔ من قرارداد شما آقای نخست‌وزیر از این قسم هم نمی تواند محسوب بشود زیرا بموجب قسمت الف از بند دوم فصل سوم و بموجب ضمیمه سوم این قرارداد ایران شرکت در دفاع نمی کند و نباید هم شرکت بکند بنابراین بسیار متعجبم که آقای نخست‌وزیر

فرمودند اسم این را اتحاد تدافعی می گذارم.

فصل سوم این قرارداد مشتمل است بر سه بند: بند اول آن حاکی از این است که دو دولت اجنبی متعهد می شوند که از یک یا چند دولت اجنبی دیگر بفرض اینکه به ایران تجاوز کنند ایران را دفاع نمایند.

قبل از همه چیز یک اصل مسلمی را در این جا از زبان همه ملت ایران تکرار می کنم که اجانب در نظر ما یکسانند همانطور که با انگلیس و یا دولت شوروی دشمنی و خصومت نداریم همانطور هم با آلمان و متحدین او خصومتی نداریم و تا وقتی که با ما دوست هستند ما هم با آنها دوست هستیم.

دوم اگر دولتهائی که به ایران تجاوز کرده‌اند ایران را از قوای خود تخلیه نمایند گمان نمی رود که دولت دیگری به ایران تجاوز کند و اگر هم تجاوز کرد، دفاع از ایران حق تغییر ناپذیر ارتش ایران و افراد ایرانی است و هیچ اجنبی در تحت هیچ اسم و رسمی حق ندارد ایران را دفاع کند. خیلی خنده‌آور است که برای یک فرض موهوم یعنی حمله یک اجنبی به یک اجنبی دیگر اجازه بدهیم که کشور ما را دفاع کنند در صورتی که ما با تمام دول اروپا و آسیا بالسویه دوست هستیم و پیمان مودّت بسته‌ایم ملت ایران با ملت آلمان دوست است و چنانچه با ملت روس دوست است و چنانچه با ملت انگلیس دوست است و چنانچه با ملت ژاپون دوست است. ملت ایران معتقد است که ملت انگلیس و ملت روس هرگز راضی به اختناق ایران نیستند و اگر قصد این تجاوزی که دولت انگلیس در بارهٔ ایران روا داشته است به مجلس خود می بردند و از نمایندگان انگلیس اجازه می خواستند بعقیدهٔ من هرگز ملت انگلیس به آقای چرچیل اجازه نمی داد که ارتش آنها ایران را غافلگیر کند و خیلی از روسا و نخست‌وزیرها هستند که غالب اعمال آنها مطابق عقیدهٔ ملت آنها نیست. بنابراین دفاع دولتین در برابر آلمان و متحدین او اگر در مرز ایران واقع شود دفاع از خودشان کرده‌اند نه از ایران زیرا ایران اگر بخواهد دفاع کند هر وقت ملت ایران اجازه بدهد ارتش او دفاع خواهد کرد.

معنی بند اول از فصل سوم این است که میان دولت ایران و دولت آلمان

خصومتی است که ممکن است به ایران حمله کند و دفاع ایران را هم دولت ما به دولت انگلیس و شوروی که دشمنهای او هستند واگذار کرده است و من در اینجا از طرف ملت ایران می گو یم که ما نه با کسی دشمنی داریم و نه حق دفاع ایران را به اجنبی می دهیم.

رئیس ــ شما از طرف ملت ایران نمی توانید بگوئید آقا از طرف خودتان بگوئید.

نوبخت ــ چون من نماینده ملت ایران... (جمعی از نمایندگان ــ همه نمایندگان ملت ایرانند)

رئیس ــ آخر آقاجان همه نماینده ملت ایران هستند. چرا از حدود نظامنامه خارج می شو ید؟ جان من یک نفر نمی تواند اینجا از طرف ملت ایران حرف بزند (صحیح است).

نوبخت ــ چشم. از طرف خودم عرض می کنم. اگر این را رعایت نکنیم و پیمان مودت خود را با ملل ارو پا حفظ ننمائیم بوسیله این بند اول دشمنی آنها را بدون سبب بطرف خود جلب کرده ایم.

در یکجا دولت از تجاوز جلوگیری نکرده در جای دیگر هم تجاوز دیگری را جلب می کند حالا می خواهیم بدانیم که آیا ملت او را گماشته است که درست منظور او را برعکس عمل نماید؟

البته اینطور نیست و ایرانی دولت خودش را می خواهد برای آنکه کشورش از تعرض دیگران مصون بماند شاید تمام آقایان تصدیق بفرمایند که تعهد یک دولت محارب با دولت دیگر از دولت ثالثی عداوت دولت محارب را نسبت به دولت ثالث جلب خواهد کرد یعنی دولت ثالث یک طرفه خواهد شد و در واقع محارب شماره دوم محسوب می گردد پس دولت ما بنابر اصل صحیح و خلل ناپذیر قانون اجتماع حق چنین کاری را ندارد زیرا ملت او را برای این کار معین نکرده و بنابر این ملت ایران به من که یک نفر نماینده مجلس هستم این حق را نمی دهد که با نظریه چنین دولتی موافقت کنم و مخالفت من در بارهٔ این قرارداد برروی نظریه اساسی تمام

ملت ایرانست.

بند دوم این فصل سوم تعهد شاهنشاه ایران را در فقرات الف، ب، ج، د شرح می دهد و چنانچه مشهود است این بند قرارداد را از نوع قراردادهای اتحادی خارج کرده و در مرحلهٔ دیگر داخل می کند که نامش پیمانهای تعاونی است.

این بند به تنهائی مانند یک قرارداد تعاونی می باشد در صورتی که ایران هیچوقت برای پیمان اعانت حاضر نیست. علمای حقوق پیمان اعانت مطلق را اینطور معنی کرده‌اند که دولتی با جمیع وسائل یا بعضی از وسائلی که در دست دارد با دولت دیگر همراهی و اعانت می نماید و این اعانت عبارتست از حرکت خصمانه نسبت به دولتی که دولت معاونت شده خصم و دشمن اوست و دولت معاونت کننده نمی تواند مدعی بشود که بیطرفی خود را حفظ کرده است بلکه دشمن دولتی است که برضد او با دولتی دیگر همراهی نموده است این تعریفی است که علمای حقوق برای این نوع پیمان بیان نموده‌اند و با اینوصف من نمی دانم ملت ایران چگونه می تواند خصم و دشمن دولتی باشد که دولت انگلیس با او خصم و دشمن است و بنظر من برعکس دولت و ملت ایران با آلمان و ژاپون دوست است و با هردو پیمان مودت و دوستی دارد و حق هم با ملت ایرانست زیرا ژاپون دولتی مقتدر و آسیائی است و مادام که ما با او پیمان مودّت داریم نمی توانیم فصل سوّم این قرارداد را مخصوصاً از بند دوم قبول نمائیم زیرا برطبق قوانین جاری در میان ملل دنیا این فصل مخالف پیمانهای سابق ما است.

در بند دوم این فصل فقره ب «حق غیر محدود بدهند که آنها جمیع وسائل ارتباطی را در خاک ایران بکار ببرند» من نمی دانم حق غیر محدود را چگونه ممکن است تعبیر نمود و جمله جمیع وسائل ارتباطی شامل چه چیزها خواهد شد مثلاً اگر جمله اخیر همین فقره (راههای آهن، راهها، رودخانه ها، میدانهای هواپیمائی، بنادر، لوله های نفت، تأسیسات تلفنی و تلگرافی و بی سیم مشمول این فقره می باشد). برای چیست اگر وسیله ارتباطی همین ها است که ذکر آنها چه ضرورت دارد؟ اگر جز اینها وسائل دیگری نیز هست که آنها کدامند؟

در فقره ج از بند دوم کلمه هر نوع مساعدت جمله ایست بسیار عجیب و غریب و چطور ممکن است دولتی هر قدر هم که قادر باشد از عهده برآید که هر نوع مساعدتی را در باره وسائل و مصالح و کارگر مبذول دارد.

در بند سوم این فصل منظور نظر داشتن دول متحده حوائج ضروری ایران را جملهٔ بسیار مضحکی است ممکن است منظور نظر من این باشد که ریشهٔ بیداد را در تمام گیتی از بُن برکنم و درعین حال کوچکترین اقدامی هم نکنم و ممکن است خیلی کارهای خوب منظور نظر من باشد که یکی را هم اقدام ننمایم. همچنین ممکن است منظور نظر دول متحده حوائج ضروری ایران باشد اما یک قدم هم برندارند زیرا تعهد عملی در ضمن این فقره دیده نمی شود حتی یک کلمه «برآوردن» هم جلو کلمهٔ حوائج گذاشته نشده که اقلاً معلوم شود که حوائج ایران منظور نظر آنها است نه آنکه تنها حوائج ما را در آینه جهان نمای گیتی مشاهده کنند! زیرا منظور نظر داشتن حوائج جز این چیز دیگری نیست خاصه که از کلمه ضروری هم که صفت برای حوائج آورده شده است می توان تعبیراتی قائل شد. خود آقای فروغی هم که در پشت این تریبون فرمودند که کلمات و اقوال علمای سیاسی را می توان همه نوع تعبیر کرد ممکن است دو مرتبه غذا خوردن هم از حوائج ضروری نباشد. حقیقةً بسیار معامله خوبی است از ما هر نوع مساعدت از آنها منظور نظر. فصل چهارم این قرارداد مشعر بر آنست که دولت شوروی و انگلستان هر قدر بخواهند می توانند قوای زمینی و دریائی و هوائی در ایران نگاه بدارند، کجا نگاه بدارند؟ خوراک و لوازم اینها از کجا تهیه خواهد شد؟ و چه اعمالی ممکن است از وجود آنها پدید آید؟ اینها سؤالهائی است که پاسخ آنها با آقای فروغی است.

روابط قوای دول متحده با ادارات دولت ایران و همکاری ادارات آن هم بنحوی که مأمونیت قوای مزبور محفوظ باشد داستانیست که محتاج شرح و بسط زیاد است من نمی دانم ادارات ایران چگونه می توانند با قوای خارجی روابط داشته باشند و تعهد کنند که همکاری نموده مأمونیت آن قوا را بعهده بگیرند. من نمی دانم چطور ممکن است که اجازه بدهیم که قوای خارجی هر اندازه که بخواهند در ایران

سکونت نمایند و ضربت آخری را هم بدین شکل برپیکر نحیف این کشور وارد بیاوریم و اعتراف کنیم که حضور این قوا در خاک ایران اشغال نظامی نخواهد بود.

معنی جمله اول این است که حق خود را از دست بدهیم معنی جمله دوم هم این است که برای حقی که از کف ما رفته است اظهار خوشوقتی نمائیم. من تصور می کنم که آقای نخست وزیر تعریف استقلال را فراموش کرده اند اگر چنین است من تکرار می کنم که در اصطلاح تمام ممالک دنیا استقلال عبارتست از حق قبول نکردن مداخله دولت بیگانه در امور داخلی و در ارتباطهای خارجی و کشور مستقل مملکتی را گویند که در رفتار داخلی و خارجی خود آزاد باشد و در عقد هر قرارداد و حفظ هر قرارداد و هرگونه رابطه ای با دولتهای دیگر ذی حق باشد اکنون باید فهمید که وجود قوای خارجی در مملکت ما با اعتراف به اینکه اشغال نظامی نیست با مفهوم استقلال ما چه تناسبی دارد.

ممکن است در جواب من بفرمایند که مقصود از این جمله آن است که وجود قوای خارجی مایه مزاحمت و عملی نیست که خصمانه تلقی شود اگر اینطور است جملهٔ «مزاحمت آنها با ادارات و قوای تأمینیه ایران و زندگانی اقتصادی کشور و رفت و آمد عادی سکنه و اجرای قوانین و مقررات ایران در حداقل امکان خواهد بود» یعنی چه؟

مگر این جمله اعتراف بوجود مزاحمت نیست و از اینجا به یک نکته دیگر پی می بریم که وجود این قوا موجب مزاحمت زندگانی اقتصادی ما نیز خواهد شد زیرا با کلمه کشدار حداقل امکان خیلی کارها می توان انجام داد. من نمی دانم در نسخهٔ انگلیسی و روسی این قرارداد بجای این کلمه چه نوشته شده است انصافاً فارسی آن که بسیار بد کلمه ایست و ممکن است از آن دو معنی متضاد فهمیده شود.

فصل ششم این قرارداد بعقیده من از آن جهت مضر است که روابط ایران را که با سایر دول باید دوستانه باشد از بین می برد.

البته آقایان نمایندگان محترم مستحضر هستند که کشور شاهنشاهی ایران با کشور ژاپون، ترکیه، اتحاد جماهیر شوروی، افغان، فرانسه، آلمان، بلژیک،

لهستان، ایتالیا، سوئد، هلند، دانمارک، فنلاند، حجاز و بسیاری از کشورهای دیگر پیمان مودت و دوستی دارد و برطبق گفتار آقای فروغی در صورتی که قرارداد هم در مجلس تصویب شود ایران بیطرف است و با هیچ دولتی مخالف نیست و بالطبیعه روابط ما با همه برقرار خواهد بود.

از جوابی که آقای کاردار محترم سفارت فرانسه به آقای وزیر محترم امور خارجه ایران نوشته بودند و در روزنامه تجدد هم درج شده بود معلوم شد که آقای فروغی برخلاف گفته خود عمل کرده اند و بدون اجازه مجلس و برخلاف قوانین بین الملل شاید خواسته اند روابط ایران را با دولت فرانسه قطع نمایند من هنوز نمی توانم باور کنم که آقای فروغی چنین قصدی داشته اند که روابط خود را با فرانسه قطع کنند زیرا برخلاف قوانین و مقررات مربوطه و برخلاف رضایت ملت ایرانست. من نمی دانم که دولت به سفارت فرانسه چه نوشته است که آنها اینطور جواب داده اند و متعاقب درج در جریدهٔ تجدد هم در جراید خواندم که آقای کاردار سفارت فرانسه از ایران عزیمت می نمایند. این را هم نفهمیدم برروی چه اصلی است زیرا برطبق بیانات خود آقای فروغی این قرارداد اگر تصویب هم بشود ناقض بیطرفی ایران نخواهد بود اگر بر فرض برطبق ضمیمه ۲ قرارداد بتوانند با بعضی از دول مثلاً قطع رابطه نمایند البته ضمیمهٔ دو شامل دولت فرانسه نخواهد گردید زیرا فرانسه نه با دولت اتحاد جماهیر شوروی در جنگ است نه با انگلیس در پیکار و دولت ایران هیچوقت این حق را نخواهد داشت که با دول دوست ایران رابطهٔ خود را قطع کند. کشور فرانسه در تاریخ یکی از کشورهای اروپائی است که از عهدی قدیم با ایران دارای رابطه سیاسی بوده و چنانچه می دانیم از دورهٔ شاه عباس کبیر یا پیشتر با کشور ایران مودت و روابط صمیمانه داشته است و امروز هم که بریاست و پیشوائی مارشال پتن اداره می شود با ایران رابطهٔ بسیار محبت آمیز و صمیمانه دارد و مردم ایران حاضر نیستند که دولت با دول دنیا عموماً و با دولت فرانسه خصوصاً رابطه خود را قطع کند.

چون فصل ششم این قرارداد در بارهٔ روابط کشور ما با سایر کشورهای جهانست من در اینجا عرض می کنم که حفظ روابط فرانسه و ایران مخصوصاً امروز برای ایران خیلی ذیقیمت است و اگر دولتی بوسیله ترک رابطهٔ ایران با دول متحابه لطمه به استقلال ما برساند البته مسئول ملت است و سرانجام دولتی که برخلاف مصالح خود قیام نماید مثل سرانجام رنُو ودالایه و گاملین و نظایر آنها خواهد بود.

بنده چون حالم خیلی بد شده است از این جهت از بقیه صرف نظر می کنم.

نخست وزیر ــ بنده لازم نیست خیلی توضیحات مفصلی در جواب فرمایشات آقای نوبخت بدهم بجهت اینکه بنده اینطور فهمیدم ایشان زحمت زیادی خواستند بکشند و بگو یند یکی اینکه بنده چیزی نمی فهمم و الفاظ را نمی فهمم و عبارت را نمی دانم و اشتباه می کنم و اصطلاحات را فراموش کرده‌ام و از این قبیل چیزها. ممکن است یک قسمت از فرمایشات ایشان در مورد شخص بنده صادق باشد و ایشان در علم حقوق خیلی زبردست هستند بنده این را نمی خواهم منکر شوم ولی متأسفانه سنم یک قدری زیاد شده است و الا حاضر می شدم و می رفتم از ایشان استدعا می کردم که درس حقوق هم برای من تدریس کنند و یاد بدهند (خنده نمایندگان) مطالب دیگری هم فرمودند در کلیات و جزئیات که اینقدر عالی بود که از حدود فهم بنده خارج بود که نتوانستم بفهمم بنابر این نمی توانم جواب عرض کنم بنابر این یک دو کلمه فقط می خواهم عرض کنم یکی در باب منشور آتلانتیک است که خیلی بیان مشروحی در آن خصوص فرمودند در اینجا منشور آتلانتیک هم لایحه قانونی نبوده است که در مجالس دولتهای انگلستان وشوروی تصویب شده باشد این پیمان بعد از آنکه بین دول متحده آمریکا و دولت انگلیس منعقد شد و دولت شوروی هم بعداً آنرا تصدیق کرد و سایر همراهان آن دولت هم قبول کردند برای همین است که بنمایانند که سیاست ما چیست در دنیا و روزی که جنگ تمام شد اگر ما پیش برد یم چه ترتیبی را در دنیا می خواهیم اجرا کنیم. این منشور منتشر شد تمام دنیا دیدند، در تمام جرائد نوشته شد و در تمام دنیا مذاکره

شد، پارلمانهای دولتها هم هیچ اعتراض نکردند و ما هم این منشور را می توانیم یک منشور معتبری بدانیم. بنده هم از طرف ملت ایران عرض می کنم که دولت ایران هم موافقت دارند با این منشور که یک اصول بسیارخوبی در دنیا مجری شود و مدار و اساس روابط بین المللی بشود (صحیح است ـ صحیح است) به اینجهت با این منشور که ما تکیه گاه عهدنامه خودمان قرار دادیم و موافق هستیم و میل داریم که آن اصل پیش برود و باید هم همقدم بشویم با سایر مللی که می خواهند آن اصول پیش برود و یک کلمه دیگری عرض می کنم راجع به بیانات ایشان و آن این بود که یک شرح مفصلی اعتراض کردند بر کلمه تعهد که فصل اول این قرارداد است و مطالب غریب و عجیبی فرمودند که بنده نتوانستم بخاطر بیاورم که چه مقصودی دارند فقط خاطر آقایان را متوجه می کنم که فصل اول اینطور نوشته شده است که دول مشترکاً و هر یک منفرداً تعهد می کنند فلان و فلان (توجه بفرمائید چه چیز را تعهد می کنند) تعهد می کنند تمامیت خاک ایران و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم بشمارند این چه عیبی دارد بنابر این چون فرمایشات دیگر آقای نوبخت تمام نشد بنده هم دیگر دنبال نمی کنم اما موضوع کاردار سفارت فرانسه و قطع روابط دولت ایران با دولت فرانسه. دولت ایران هنوز قطع روابط نکرده است اما اگر این عهدنامه تصویب شد ممکن است قطع روابط بشود بموجب مدلول همین عهدنامه اما کاردار سفارت فرانسه اولاً جواب نبود بلکه خودش یک مراسله نوشته بود به وزارت خارجه آن مراسله چه بود بنظر بنده چیزهای بی ربطی بود و مخالف اصول کلی بود و کاربدی بود و شاید خود آقای نوبخت هم با همهٔ احاطه ای که به اصول دیپلماسی دارند می دانند که یک کاردار یا یک وزیر مختاری که مأمور است از طرف دولت خودش در نزد دولت دیگر با ملت و با روزنامه و با مردم و بازرگانان آن ملت کار ندارد (صحیح است) طرف او دولت است حق ندارد یک مراسله که به وزارت امور خارجه می دهد او را به مردم هم بدهد و به روزنامه ها بدهد. بنابر این بد حرکتی کرده بود و توهین کرده بود به دولت ایران به اینجهت دولت ایران شخص او را گفتند از ایران برود و در ایران

نماند اما روابط ما با دولت فرانسه هنوز قطع نشده است.

بعضی از نمایندگان ـ رأی بگیرید.

رئیس ـ رأی می گیریم به اعتراضات آقای نوبخت یکی یکی. نسبت به فصل اول آقایان موافقین برخیزند (عده‌ای برخاستند) تصویب نشد. رأی گرفته می شود به اعتراضات ایشان نسبت به فصل دوم موافقین قیام نمایند (عده‌ای قیام نمودند) تصویب نشد. رأی گرفته می شود به اعتراضات فصل سوم کسانی که موافقند قیام نمایند (عده‌ای برخاستند) تصویب نشد. رأی می گیریم به اعتراضات فصل چهارم موافقین برخیزند (عده‌ای برخاستند) قابل توجه نشد. رأی گرفته می شود به قابل توجه بودن اعتراضات فصل پنجم موافقین برخیزند (چند نفر برخاستند) قابل توجه نشد. رأی گرفته می شودبه قابل توجه بودن اعتراضات فصل ششم موافقین برخیزند (چند نفری قیام نمودند) تصویب نشد. رأی می گیریم به اعتراضات فصل هفتم موافقین برخیزند (عده‌ای برخاستند) تصویب نشد. رأی گرفته می شود به اعتراضات فصل هشتم موافقین برخیزند (معدودی برخاستند) تصویب نشد. رأی می گیریم به اعتراضات نسبت به فصل نهم موافقین برخیزند (عده‌ای برخاستند) تصویب نشد. آقای دکتر جوان:

دکتر جوان ـ بنده خیلی متأسف هستم که برخلاف صریح نظامنامه داخلی مجلس اجازه ندادند که در اطراف پیمان صحبتی بکنم بالاخره چون اجازه داده نشد بنده عرایضم را منحصر می کنم به موضوع فصل پنجم که اعتراضات داده‌ام. در فصل پنجم قید شده است بمحض اینکه مخاصمه و جنگ بین این دو دولت با دولت آلمان و شرکای او خاتمه پیدا کرد در مدت شش ماه در صورت متارکه و بلافاصله بعد از صلح نیروی خودشان را از کشور ما خارج کنند. این عبارت خیلی روشن است و احتیاج به تعبیر و تفسیر ندارد در این قسمت بنده ایرادی داشتم و آن این بود استدلالی که برای اشغال کشور ما می کنند این است که کشور ایران سر راه این دو دولت واقع شده و این دو همسایه برای ایجاد وسائل و سایر احتیاجات جنگی احتیاج دارند آقایان تصدیق می فرمایند که اگر یک روزی رسید بین این دو

دولت همسایه شمالی و جنوبی ما با دولت آلمان و شرکای ارو پائی او یعنی دولت آلمان و دیگران صلح کردند ولی دولت ژاپن فرضاً خاتمه نداد یعنی با دولت ژاپن در جنگ باشند آیا باز هم این وضعیت سر جای خودش باقی است یعنی باز هم وضعیت جغرافیائی ما اقتضا می کند براینکه نیروی این دو دولت در کشور ما باشند؟ فرض بفرمائید دولت انگلستان و دولت شوروی با دولت آلمان و شرکای ارو پائی او جنگ را تمام کردند و صلح شد اما با دولت ژاپن در حال جنگ باشند بنابر این باز باید نیروی این دو دولت در کشور ما باشند؟ ایرادی که بنده دارم و پیشنهادی هم دارم که بایستی در اینجا قید شود که بمحض خاتمه جنگ بین انگلستان و شوروی و دولت آلمان و شرکای ارو پائی او باید نیروی خودشان را از کشور ما خارج کنند و از ایران بیرون بروند حالا فرض بفرمائید اینجا بطور کلی نوشته اند شرکای او. فرض بفرمائید اینجا دولت ژاپون یکی از شرکای آلمان است. اگر فرضاً اینها صلح کردند با هم با دولتهای ارو پائی و باز این جنگ با ژاپون باقی بود آنوقت تکلیف ما چیست؟ چرا باید این قید در اینجا نباشد که با شرکای ارو پائی او؟ این یک ایراد بنده بود که بنده در قسمت اول هم عرض کردم. اما در قسمت دوم ملاحظه می فرمائید در قسمت اول می نویسد اگر جنگ بین دولت آلمان و شرکای او با دول متحده متار که شد این عبارت خیلی صریح و روشن است و احتیاج بهیچگونه تعریف و تفسیری ندارد حالا چه شده است که عبارت به این روشنی را یک عبارت دیگری ضمیمه اش کرده اند و در ذیل ماده بعنوان تعریف شرکای آلمان اضافه کرده و نوشته اند «مقصود از شرکای دولت آلمان هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد» یعنی با یکی از این دو دولت شوروی و انگلستان در گذشته یا آینده در حال جنگ بوده است. اساساً این تعریف برای چه بوده است این تعریف برای این بوده است که روشن بکند دولت آلمان شرکایش کیها هستند این تعریف که خیلی روشن است و کسی نمی تواند تردید بکند ولی با این توضیح آخری صددرصد آن را برضرر کشور ما تاریک و مبهم کرده است چرا؟ برای اینکه در این تعریف

می نویسد مقصود از شرکای دولت آلمان هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد.

حالا فرض بفرمائید در آینده فرضاً دولت انگلستان تنها با یکی از دولتهای آمریکای جنوبی برزیل یا شیلی وارد جنگ شد این تأثیری بحال ما دارد؟ این چه ارتباطی با ما دارد؟ اصلاً این برای چه نوشته شده است فرض بفرمائید که این دو دولت آمدند و جنگ خودشان را خاتمه دادند با دولت آلمان و ما هم از مخمصه راحت شدیم و دیگر ما نه سر راهشان هستیم نه وضع جغرافیائی ما دیگر ایجاب می کند نه هیچگونه بهانه هست برای کشور ما و با این عبارت به این روشنی که نوشته شده است که بمحض اینکه جنگ خاتمه پیدا کرد باید قوایشان را از کشور ما ببرند دیگر چه علت داشته است که این تعریف را علاوه کرده‌اند در آخر این فصل. آقایان می دانند و بنده تصور می کنم که بعضی از آقایان موافقین که اکثر از روی عقیده با این پیمان موافقت می کنند اغلب شان برای خاطر همان اصلی است که می گویند لااقل این پیمان برای مدت محدودی است آن هم بعد از جنگ و از این تحدید مدت که شده خیلی خوشدل می شوند ولی متأسفانه اگر این عبارت دومی را اضافه نمی کردند و همان عبارت اولی را بحال خود می گذاشتند که صریحاً می نویسد پس از خاتمه یافتن جنگ با آلمان یا شرکای او باید ایران تخلیه شود این خیلی واضح و روشن بود بعداً که این جمله را اضافه کرده‌اند و گفته‌اند که مقصود از شرکای آلمان عبارت از هر دولتی است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد این خوب نیست فرضاً جنگ خاتمه پیدا کند و قضیه تمام شود فرض بفرمائید دولت انگلستان با دولت شیلی یا برزیل جنگ بکنند یا فرضاً با دولت ژاپن بالاخره وقتی که ما مراجعه می کنیم به آنها که باید تخلیه بکنید و نیروی خودتان را ببرید و اجرای پیمان را از آنها تقاضا کنیم که نیرو یتان را ببرید فوراً تعریف اخیر را جلوی پای ما می گذارند و این را همین جور بر ضرر ما تعبیر خواهند کرد این بود که بنده ضمن شور اول که اعتراضات خودم را تقدیم داشته بودم متأسفانه آنهائی را که علاقه داشتم جزیک قسمت مورد توجه واقع

نگردید ازاین جهت بنده آنها راتکرارنکردم ولی این قسمت، قسمت مهمی است آن هم نه برای زمان حال وزمان جنگ برای تعبیروتفسیرو برای موقعی که جنگ خاتمه پیدا بکند سوء تفسیر کنند آنوقت آفت دارد برای ما. بنده درهرصورت چون مقید هستم امروز وارد در فصول دیگر نشوم و در هر صورت بنده قانوناً بین شور اول و دوم که می گویند تفاوتی نمی بینم و عقیده داشتم بهمان ترتیبی که در شور اول در کلیات اجازه دادند و مذاکره شد بایستی اجازه می دادند که در شور دوم هم در کلیات صحبت شود و بالاخره نظامنامهٔ ما هم صریح است که باید اجازه داده شود حالا چون تصمیم گرفته شده است در کلیات صحبت نشود بنده عرضی نمی کنم فقط مختصراً عرض می کنم حقیقتاً بنده خیلی فکر کردم در اطراف این پیمان بلکه یک وسیله ای پیدا کنم که یک حالت موافقتی پیدا کنم ولی بنده مخصوصاً روی ایمان بمیهن و کشورخودم خیلی فکر کردم دیدم هیچ راهی نیست برایم بنده البته تأثراتم خیلی زیاد است تنها این نیست تأثراتم که بنده بدون هیچگونه علت و بدون هیچ سببی دیروز مورد حمله یکی از آقایان نمایندگان واقع شدم... (همهمه نمایندگان ـ این حرفها مطرح نیست آقا ... زنگ رئیس.)

دکتر جوان ــ و تأثر بنده از این است که به بنده اجازه داده نشد تا روی دلائل، آن دلائلی که یقین دارم در قلب همه آقایان مؤثر واقع می شد بالاخره به اکثریت ثابت می کردم که این تأثرات (زنگ رئیس) تمام است عرایض بنده. فقط دو جمله بیشتر نیست. تأثرات من از این است که این پیمان بالاخره در نتیجه مقرراتی که در اینجا تصریح شده است بر ضرر ما است و برای امور اقتصادی ما خیلی مضر واقع شده است. بنده نمی خواهم بگویم که تنها امروز گرانی فوق العاده و سنگینی مالیات، هزینه زیاد دولت، بد رفتاری مأمورین مالیه با مردم فقط و فقط ناشی ازعمل همکاری است که در اینجا پیش بینی شده است و دولت فقط برای اینکه بتواند نقشه همکاری را عملی بکند... (صدای زنگ رئیس ـ همهمه نمایندگان ـ این حرفها به پیمان مربوط نیست).

دکتر جوان ــ آقایان کدام شما اجازه داده اید که مأمورین مالیه برخلاف

قانون مستنکف را توقیف بکنند؟ (همهمه نمایندگان ـ زنگ رئیس ـ خارج از موضوع است).

دکتر جوان ـ چرا خارج از موضوع است؟ بسیار خوب دیگر عرضی نمی کنم.

رئیس ـ این صحبتها خارج از موضوع است آقا.

نخست وزیر ـ فرمایشات آقا را هم بنده محتاج به جواب زیادی نمی دانم. اولاً تأسف خوردند از اینکه چرا نگذاشتند که ایشان صحبت کنند در صورتیکه در شور اول ایشان بسیار مفصل صحبت کردند و مذاکره فرمودند هر چه می خواستند گفتند هیچکس هم از ایشان ممانعتی نکرد (صحیح است) البته ایشان بنده می خواهم تصدیق کنم که از روی عقیده با این پیمان مخالف هستند و حق دارند یعنی آزادند و مختارند و می توانند مخالف باشند کما اینکه دیگران هم آزادند و مختارند به اینکه موافق باشند فقط چیزی که عرض می کنم وقتی که انسان با یک چیزی مخالف شد اصولاً همه متعلقات آنرا بد می داند وآنوقت ازبرای آن مخالفت خودش اقامه دلیل می کند و دلیل قطعی و منطقی بیان می کند مثل اینکه ایشان می فرمایند مالیات اگر زیاد است مربوط به این پیمان است یا تقصیر این چیزهائی است که واقع شده است. بنده نمی دانم چرا. مالیات این مملکت در سال ۱۳۲۰ چهارصد و سی میلیون تومان یا چهار میلیارد و سیصد میلیون ریال مقرر شده بود از برای پر کردن این بودجه و این عایدات یک مالیاتهائی هم یا وضع شده یا وضع نشده عملیاتی هم واقع شده است مدت شش ماه هم روی آن بودجه عمل کردند منتهی این است که در این اواخر جریاناتی پیدا شد در کشور که همه می دانند حالا ما سعی می کنیم که این بودجه سنگین را که بعقیدهٔ ما برای این مملکت خیلی سنگین است و فعلاً این ملت طاقت این بودجه را ندارد باید سبکش کرد و هر قدر بتوانیم صرفه‌جوئی کنیم و کمش کنیم.

اما گرانی مثلاً یک مقدار زیادی البته دلائل عدیده دارد حالا که جای این را ندارد که ما اینجا بحث کنیم در این مسأله گرانی دلائل زیادی دارد یکی همان

مالیات سنگین کشور است غیر از مالیات سنگین عامل دیگر همان بسته شدن راه تجارت دنیا است ارزانی آقا در نتیجه رقابت است و رقابت هم روی تجارت و داد و ستد است وقتی که راه تجارت مسدود بود و وقتی رقابت نشد طبعاً اجناس گران می شود. ما امیدوار هستیم یعنی سعی می کنیم و انشاء الله آقایان نمایندگان محترم هم با ما کمک می کنند در مشورت، در رأی، در همه چیز و بقدری که ممکن است تلاش می کنیم که به اصطلاح امروزه سطح زندگی را پائین بیاوریم ولی فراموش نفرمائید یک علل طبیعی هست که آن علل طبیعی تا مرتفع نشود سطح زندگانی نمی رود به آنجائی که باید برود متأسفانه اینطور است و دراختیار کسی نیست خواهش می کنم اینجور بیانات نفرمائید. اما در موضوع اعتراض خودشان اگر دولت ژاپن که در این عهدنامه ذکر نشده است و اینجا ذکر شده است آلمان و شرکای او یعنی آلمان و هر کس که با آلمان شریک در جنگ است حالا ایشان می خواهند بگویند منحصر به ارو پا باشد نظرشان هم به این است که در آسیا فقط یک دولت ژاپن است که با آلمان متحد است، خوب چه می دانیم که فردا چه پیش می آید اگر ما بخواهیم تحدید کنیم به لفظ ارو پائی آنوقت بسا هست که فردا یک ترتیبی پیش بیاید که مخالف این نظر می شود و مخالف این اقتضای امروزی می شود و اینکه می فرمایند با خیلی حرارت که این جمله که بعداً اضافه شده است بر ماده چرا اضافه شده است و حال آنکه مطلب روشن بوده است حالا هم مطلب این جمله روشن است مطلب راجع بهمین جنگ است و همین اتحاد که گفته شده است آلمان و شرکای او حالا اگر یک جنگ دیگری مابین دولت شوروی و انگلیس با یک دولت دیگری بشود که مربوط به اتحاد با آلمان نباشد این عهدنامه که شامل آن نمی شود چرا آنرا شامل کنیم این قرینه عبارت و محلّ عبارت اینها همه روشن است که مقصود همان است یعنی از این عبارت که اضافه شده است مقصود این است که منحصر نیست به دولتهائی که امروز با آلمان شریک هستند. حالا بگوئیم اگر احیاناً این عهدنامه را امضا کردیم پس از امضای این عهدنامه هم اگر یک دولت دیگری پیدا شد که با

آلمان شریک شد در جنگ او هم مشمول این عهدنامه است؟ این مورد ندارد و این یک ماده واضحی است که احتیاج به توضیح ندارد این بود توضیحات بنده بطور اختصار.

رئیس ـ رأی گرفته می شود به قابل توجه بودن اعتراضات آقای دکتر جوان در فصل پنجم، موافقین برخیزند. (چند نفر قیام نمودند).

رئیس ـ قابل توجه نشد. رأی می گیریم...

نوبخت ـ بنده اخطار نظامنامه ای دارم بنده و چند نفر از آقایان پیشنهاد کردیم با ورقه رأی گرفته شود.

رئیس ـ پیشنهاد قرائت می شود:

مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی. تمنی داریم در بارهٔ پیمان اتحاد با دولتین انگلستان و شوروی طبق ماده ۸۷ نظامنامه داخلی مجلس شورای ملی در موقع اخذ رأی بطور علنی با ورقه رأی گرفته شود. ارگانی ـ نوبخت ـ دکتر جوان ـ ابوالقاسم نراقی ـ دولتشاهی ـ آزادی (طوسی ـ یک امضای دیگر هم هست که خوانده نمی شود)

ارگانی ـ بنده پس گرفتم.

رئیس ـ آقای دکتر جوان.

دکتر جوان ـ یک ورقه پیشنهاد دیگری هم نزد آقای تهرانچی است که هفده نفر امضا کرده اند.

تهرانچی ـ همین ورقه کافی است برای رأی گرفتن با ورقه.

رئیس ـ موافقین با ماده واحده دولت ورقه سفید خواهند داد.

(اخذوشمارش آراء بعمل آمد. ۸۰ ورقه سفید و ۸ ورقه کبود شماره شد).

رئیس ـ عدهٔ حاضر در موقع رأی ۹۳ با ۸۰ رأی ماده واحده دولت تصویب شد. آقای دکتر ملک زاده.

دکتر ملک زاده ـ اگر چه عرایض بنده خیلی مختصر است ولی استدعا می کنم توجه بفرمائید. جمعی از نمایندگان محترم وعده زیادی از خارج در این

مدتی که موضوع معاهده در جریان بود از بنده سئوال کردند که چه شد در اطراف معاهده در مجلس علنی اظهار نظری نکردم. (یکی از نمایندگان ـ موضوع معاهده مطرح نیست آقا)

اینجا اکثر آقایان صحبت فرمودند حتی از نظامنامه هم تجاوز فرمودند. این است که تصدیع می دهم.

آقایان همه شاهدند که بنده نظریات خودم را در جلسه خصوصی بطور مفصل بعرض مجلس رساندم و مخصوصاً از آقای وزیر امور خارجه تقاضا کردم که این نظریات را یادداشت بکنند و ترتیب اثر بدهند اعتراضاتی که بعنوان پیشنهاد در مجلس داده شد و حقیقتاً مورد مطالعه دولت واقع شد و اقدام شد و بعضی از آنها هم از طرف دولتین قبول شد و امیدوارم سایر نظریات هم در این معاهده اقتصادی که دولت در نظر دارد تأمین بشود ولی مقصود اصلی من از این عرایضم این نبود مقصود اصلی من دو جمله بود که اینجا عرض بکنم و آن دو جمله این است که اول بعقیدهٔ من نظر به مقتضیات طبیعی ایران و نظر به مقتضیات جغرافیائی ایران گمان می کنم که یک نفر ایرانی نباشد که طرفدار این عقیده نباشد که مناسبات ایران با همسایگان باید براساس دوستی باشد (صحیح است) هر ایرانی حتی آنهائی هم که مخالف هستند در این مجلس گمان می کنم که منکر این اصل نباشند که مناسبات دولت و ملت ایران با همسایگانش و هر ملّتی که باشد صلاح و صرفه طرفین در این است که از روی اساس دوستی و مودت باشد (صحیح است) این نکته ای که عرض می کنم چون هم آشنا به افکار عامه هستم و هم خودم را نمایندهٔ آنها می دانم... (چون عده کافی نبود قدری تأمل کردند تا عده کافی شد)

دکتر ملک زاده ــ نکتهٔ دومی که بیشتر سنگینی عقیدهٔ خودم را به آن می دهم این است که بعقیدهٔ بنده یک اتحاد حقیقی، یک اتحاد واقعی، یک اتحادی که در روی یک پایه محکم و اساسی باشد اتحاد معنوی و قلبی دو ملت است با یکدیگر یعنی اگر دو ملت اعتماد و اطمینان نسبت بهم داشته باشند محبّت و مهربانی نسبت بهم داشته باشند آن معاهده و آن اتحاد یک اتحاد حقیقی و یک

اتحاد واقعی و یک اتحاد با دوامی برای طرفین خواهد بود بنابر این بنده امیدوار هستم حالا که این مجلس این معاهده را پذیرفت یک عده رأی دادند یک عده هم رأی ندادند ولی معاهده رسماً از طرف مجلس و دولت قبول شده است امیدوارم که عملیات دو دولت همسایهٔ متحد ما در آتیه در روی یک پایه و اساسی باشد که جلب آن محبّ جلب آن اطمینان حقیقی و جلب آن اعتماد را بکند (صحیح است) و بتواند درنتیجهٔ عملیات خیرخواهانه خودش نسبت به ملت و دولت ایران جبران این خسارات و صدمات و این لطماتی را که هم اخیراً و هم در این دورهٔ اخیر و این چند سالهٔ اخیر به ملت ایران وارد شده است بکند (صحیح است).

قانون اجازهٔ مبادلهٔ پیمان اتحاد منعقده بین دولت شاهنشاهی ایران و دول اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان

ماده واحده ـ مجلس شورای ملی پیمان اتحاد بین دولت شاهنشاهی ایران و دول اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و انگلستان را که مشتمل بر ۹ فصل و شش نامه می باشد و در تاریخ ۲٤ آذرماه ۱۳۲۰ از طرف نمایندگان سه دولت پاراف شده تصویب و به دولت اجازه می دهد امضا و مبادله شود.

این قانون که مشتمل بر یک ماده و متن پیمان اتحاد پیوست آن می باشد در جلسه ششم بهمن ماه یکهزار و سیصد و بیست بتصویب مجلس شورای ملی رسیده است.

رئیس مجلس شورای ملی ـ حسن اسفندیاری

پیمان اتحاد [1]

متن پیمان اتحاد در کنفرانس تهران از نشریه وزارت خارجه

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران از یکطرف و اعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء بحار و امپراتور هندوستان و هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از طرف دیگر نظر به اصل منشور آتلانتیک که رئیس جمهور دول متحدهٔ امریکا و نخست وزیر دولت انگلستان در چهاردهم ماه اوت ۱۹۴۱ بر آن توافق کرده و به جهان اعلام نموده‌اند و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز در بیست و چهارم سپتامبر ۱۹۴۱ اصل مزبور را تأیید نموده و دولت اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران هم توافق کامل خود را با آن اصل ابراز می نمایند و مایلند که با ملل دیگر جهان بطور یکسان از آن بهره‌مند شوند و چون آرزومند می باشند که رشتهٔ دوستی و حسن تفاهم فیمابین استوار شود و نظر به اینکه این مقاصد بوسیلهٔ عقد پیمان اتحاد بهتر حاصل می شود توافق نمودند که برای این منظور پیمانی منعقد سازند و نمایندگان مختار خود را از این قرار تعیین نمودند:

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران: جناب آقای علی سهیلی، وزیر امور خارجهٔ شاهنشاهی

اعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء بحار و امپراتور هندوستان بنام مملکت متحده بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی: جناب آقای سرریدر و یلیام بولارد، وزیر مختار و نمایندهٔ فوق العاده اعلیحضرت پادشاه انگلستان در ایران.

هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی: جناب آقای آندریو یچ اسمیرنوف، سفیر کبیر فوق العاده اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران و نمایندگان مزبور اختیارات تامهٔ خود را ارائه نمودند که صحیح و معتبر بوده و برمقررات ذیل موافقت کردند:

---

۱. این پیمان در کابینهٔ مرحوم محمد علی فروغی روز پنجشنبه نهم بهمن ماه ۱۳۲۰ (۲۹ ژانویه ۱۹۴۲) ساعت ۱۸ و ۱۵ دقیقه در کاخ وزارت امور خارجه امضا شد.

فصل اول

اعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء بحار و امپراتور هندوستان و هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (که از این پس آنها را دول متحده خواهیم نامید) مشترکاً و هر یک منفرداً تعهد می کنند که تمامیت خاک ایران و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم بدارند.

فصل دوم

مابین دولت اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران از یکطرف و دول متحده از طرف دیگر پیمان اتحادی بسته می شود.

فصل سوم

۱ ــ دول متحده مشترکاً و هر یک منفرداً متعهد می شوند که بجمیع وسایلی که در اختیار دارند ایران را در مقابل هر تجاوزی از جانب آلمان یا هر دولت دیگر دفاع نمایند.

۲ ــ اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران متعهد می شوند که:

الف ــ بجمیع وسایلی که در دست دارند و به هر وجه ممکن شود با دول متحده همکاری کنند تعهد فوق انجام یابد ولیکن معاضدت قوای ایرانی محدود به حفظ امنیت داخلی در خاک ایران خواهد بود.

ب ــ برای عبور لشکریان یا مهمات از یک دولت متحد به دولت متحد دیگر یا برای مقاصد مشابه دیگر به دول متحده حق غیر محدود بدهند که آنها جمیع وسایل ارتباطی را در خاک ایران بکار ببرند و نگاهداری کنند و حفظ بنمایند و در صورتی که ضرورت نظامی ایجاب نماید به هر نحوی که مقتضی بدانند در دست بگیرند راههای آهن و راهها و رودخانه ها و میدانهای هواپیمائی و بنادر و لوله های نفت و تأسیسات تلفنی و تلگرافی و بیسیم مشمول این فقره می باشند.

ج ــ هر نوع مساعدت و تسهیلات ممکنه بنمایند که برای منظور نگاهداری و بهبود وسائل ارتباطیهٔ مذکور در فقرهٔ (ب) مصالح و کارگر فراهم شود.

د ــ به اتفاق دول متحده هر گونه عملیات سانسوری که نسبت به وسایل ارتباطیهٔ مذکور در فقرهٔ (ب) لازم بدانند برقرار کنند و نگاه بدارند.

۳ ــ واضح و مسلم است که در اجرای فقرات (ب ـ ج ـ د) از بند دوم این فصل دول متحده حوائج ضروری ایران را کاملاً منظور نظر خواهند داشت.

فصل چهارم

۱ ــ دول متحده می توانند در خاک ایران قوای زمینی و دریائی و هوائی به عده‌ای که لازم بدانند نگاه دارند و تا جائیکه مقتضیات استراتژیک اجازه بدهد نقاطیکه این قوا آنجا نگاهداشته خواهند شد با موافقت دولت ایران تعیین خواهد شد. جمیع مسائل مربوط به روابط بین قوای دول متحده و ادارات دولت ایران حتی الامکان با همکاری ادارات ایران تسویه خواهد شد بنحوی که مامونیت قوای مزبور محفوظ باشد. مسلم است که حضور این قوا در خاک ایران اشغال نظامی نخواهد بود و نسبت به ادارات و قوای تامینیه ایران و زندگانی اقتصادی کشور و رفت و آمد عادی سکنه و اجرای قوانین و مقررات ایران هر قدر ممکن باشد کمتر مزاحمت خواهند نمود.

۲ ــ هرچه زودتر ممکن شود بعد از اعتبار یافتن این پیمان یک یا چند قرارداد راجع به تعهدات مالی که دول متحده بسبب مقررات این فصل و فقرهٔ «ب ـ ج ــ د» از بند دوم فصل سوم بر عهده خواهند داشت در اموری از قبیل خریدهای محلی و اجارهٔ ابنیه و تأسیسات صنعتی و بکار گرفتن کارگران و مخارج حمل و نقل امثال آن فیمابین منعقد خواهد شد قرارداد مخصوصی منعقد خواهد شد مابین دول متحده و دولت شاهنشاهی ایران که معین خواهد کرد که بعد از جنگ ابنیه و اصلاحات دیگری که دول متحده در خاک ایران انجام داده باشند به چه شرایط به دولت شاهنشاهی ایران واگذار می شود در قراردادهای مزبور مصونیتهائی هم که

قوای دول متحده در ایران از آن برخوردار خواهند بود مقرر خواهد گردید.

فصل پنجم

پس از اینکه کلیه مخاصمه مابین دول متحده با دولت آلمان و شرکای آن بموجب یک یا چند قرارداد متار که جنگ متوقف شد دول متحده در مدتی که زیاده از شش ماه نباشد قوای خود را از خاک ایران بیرون خواهند برد و اگر پیمان صلح مابین آنها بسته شد ولو اینکه قبل از شش ماه بعد از متار که باشد بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد. مقصود از شرکای دولت آلمان هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد.

فصل ششم

۱ ــ دول متحده متعهد می شوند که در روابط خود با کشورهای دیگر روشی اختیار نکنند که به تمامیت خاک و حاکمیت یا استقلال سیاسی ایران مضر باشد و پیمانهایی نبندند که با مقررات این پیمان منافات داشته باشد و متعهد می شوند که در هر امری که مستقیماً بامنافع ایران مرتبط باشد بادولت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مشاوره نمایند.

۲ ــ اعلیحضرت همایون شاهنشاه متعهد می شوند که در روابط خود با کشورهای دیگر روشی اختیار نکنند که با اتحاد منافی باشد یا پیمانهائی منعقد نکنند که با مقررات این پیمان منافات داشته باشد.

فصل هفتم

دول متحده مشترکاً متعهد می شوند که بهترین مساعی خود را بکار ببرند که حیات اقتصادی ملت ایران را در مقابل تضییقات و اشکالاتی که در نتیجهٔ جنگ حاضر پیش بیاید محفوظ بدارند.

پس از آنکه این پیمان اعتبار یافت برای بهترین وجه عمل کردن به این

تعهد مابین دولت ایران و دول متحده مذاکرات شروع خواهد شد.

فصل هشتم

مقررات این پیمان مابین اعلیحضرت همایون شاهنشاه و هر یک از دو طرف معظم متعاهد دیگر مانند تعهدات دو طرفی یکسان الزام آور است.

فصل نهم

این پیمان پس از امضا معتبر است و تا تاریخی که برای بیرون بردن قوای دول متحده از خاک ایران بر طبق فصل پنجم مقرر شده به اعتبار باقی خواهد بود.

بنابر این نمایندگان مختار مذکور در فوق این پیمان را امضا و مهر کرده‌اند.

در تهران به سه نسخه فارسی و انگلیسی و روسی تحریر شد و هر سه نسخه یکسان معتبر خواهد بود.

علی سهیلی ـ ر. دبلیو. بولارد ـ ا. اسمیرنوف.

ضمیمهٔ اول

سفارت کبرای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران

تهران ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲[1]

آقای وزیر

با عطف به بند اول از فصل ششم از پیمان اتحادی که امروز امضا شد مفتخراً از جانب دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به جنابعالی اطمینان می دهم که مقررات این بند را دولت متبوع من چنین معنی می کنند که آن مقررات به هر کنفرانس صلحی خواه یک کنفرانس خواه کنفرانسهای متعدد که در پایان جنگ حاضر منعقد می شود و همچنین به کنفرانسهای بین المللی دیگر تعلق خواهد گرفت و بنابر این متعهد می شوند که در کنفرانسهای مزبور هیچ امری را که به

۱. ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ مطابق است با ۹ بهمن ۱۳۲۰.

تمامیت خاک ایران و حاکمیت یا استقلال سیاسی ایران مضر باشد تصویب ننمایند و نیز در کنفرانسهای مزبور وارد هیچ مذاکره‌ای نشوند که به منافع مستقیم ایران مرتبط باشد مگر اینکه با دولت ایران مشاوره کنند.

علاوه بر این دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نهایت کوشش را بکار خواهند برد که ایران در مذاکرات صلحی که مستقیماً به منافع او مرتبط باشد با دول دیگر بطور تساوی نماینده داشته باشد.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می نماید.

ا. اسمیرنوف

جناب آقای علی سهیلی وزیر امور خارجهٔ شاهنشاهی ایران ـ تهران

ضمیمهٔ اول

سفارت انگلیس ـ تهران

۹ بهمن ۱۳۲۰

آقای وزیر

با عطف به بند اول از فصل ششم از پیمان اتحادی که امروز امضا شد مفتخراً از جانب دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به جنابعالی اطمینان می دهم که مقررات این بند را دولت متبوع من چنین معنی می کنند که آن مقررات به هر کنفرانس صلحی خواه یک کنفرانس خواه کنفرانس های متعدد که در پایان جنگ حاضر منعقد شود و همچنین به کنفرانسهای بین المللی دیگر تعلق خواهد گرفت و بنابر این متعهد می شوند که در کنفرانس های مزبور هیچ امری را که به تمامیت خاک ایران و حاکمیت یا استقلال سیاسی ایران مضر باشد تصویب ننمایند و نیز درکنفرانسهای مزبور وارد هیچ مذاکره ای نشوند که به منافع مستقیم ایران مرتبط باشد مگر اینکه با دولت ایران مشاوره کنند.

علاوه بر این دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نهایت کوشش را بکار خواهند برد که ایران در مذاکرات صلحی که مستقیماً به منافع او مرتبط باشد با دول

دیگر بطور تساوی نماینده داشته باشد.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می نماید.

ر. دبلیو. بولارد

جناب آقای علی سهیلی، وزیر امور خارجه شاهنشاهی ایران ـ تهران

ضمیمهٔ دوم

وزارت امور خارجه

شمارهٔ (۴۹۵۲)

تاریخ نهم بهمن ۱۳۲۰

آقای سفیر کبیر

با عطف به بند دوم از فصل ششم از پیمان اتحادی که امروز امضا شد مفتخراً از جانب دولت ایران به جنابعالی اطمینان می دهم که دولت ایران بنا بر بند مزبور خلاف تعهدات خود می داند که چنانچه این دو دولت هر دو با دولت دیگری روابط سیاسی نداشته باشند دولت ایران با آن دولت روابط سیاسی نگاه بدارد.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می نماید.

علی سهیلی

جناب آقای آندره آندریو یچ اسمیرنوف، سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ـــ تهران

ضمیمهٔ دوم

وزارت امور خارجه

شمارهٔ (۴۹۵۲)

تاریخ نهم بهمن ۱۳۲۰

آقای وزیر مختار

با عطف به بند دوم از فصل ششم از پیمان اتحادی که امروز امضا شد

مفتخراً از جانب دولت ایران به جنابعالی اطمینان می دهم که دولت ایران بنا بر بند مزبور خلاف تعهدات خود می داند که چنانچه این دو دولت هر دو با دولت دیگری روابط سیاسی نداشته باشند دولت ایران با آن دولت روابط سیاسی نگاه بدارد.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می نماید.

علی سهیلی

جناب سر ریدر و یلیام بولارد، وزیر مختار و نمایندهٔ فوق العادهٔ اعلیحضرت پادشاه انگلستان ــ تهران

ضمیمهٔ سوم

سفارت کبرای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران

تهران ۲۹ ژانویهٔ ۱۹۴۲

آقای وزیر

افتخار دارم از طرف دولت (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) به جنابعالی اطمینان های زیر را ابلاغ نمایم:

۱ ــ راجع به فقرهٔ (۲) فصل سوم از پیمان اتحادی که امروز امضا شده است دول متحده از دولت ایران معاضدت قوای نظامی او را در هیچ جنگ و یا عملیات نظامی بر ضد یک یا چند دولت خارجه تقاضا نخواهد نمود.

۲ ــ راجع به فقرهٔ (۲) فصل ٤ مسلم است که این پیمان متضمن شرایطی نیست که مستلزم آن باشد که دولت ایران مخارج عملیاتی را که دول متحده برای مقاصد نظامی خود انجام داده باشند و برای حوائج ایران ضرورت نداشته باشد عهده دار شوند.

۳ ــ مسلم است در صورتی هم که پیمان مطابق مقررات فصل نهم قبل از انعقاد صلح از درجهٔ اعتبار ساقط شود ضمیمهٔ یک باز بقوت خود باقی خواهد ماند.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می نماید

ا. اسمیرنوف

جناب آقای علی سهیلی، وزیر امور خارجهٔ دولت شاهنشاهی ایران ـ تهران

ضمیمهٔ سوم

سفارت انگلیس ـ تهران

۹ بهمن ۱۳۲۰

آقای وزیر

افتخار دارم از طرف دولت (اعلیحضرت پادشاه انگلستان در ممالک متحده) به جنابعالی اطمینانهای زیر را ابلاغ نمایم:

۱ ـ راجع به فقرهٔ (۲) فصل سوم از پیمان اتحادی که امروز امضا شده است دول متحده از دولت ایران معاضدت قوای نظامی او را در هیچ جنگ یا عملیات نظامی بر ضد یک یا چند دولت خارجه تقاضا نخواهد نمود.

۲ ـ راجع به فقرهٔ (۲) فصل ٤ مسلم است که این پیمان متضمن شرایطی نیست که مستلزم آن باشد که دولت ایران مخارج عملیاتی را که دول متحده برای مقاصد نظامی خود انجام داده باشند و برای حوائج ایران ضرورت نداشته باشد عهده‌دار شوند.

۳ ـ مسلم است در صورتی هم که پیمان مطابق مقررات فصل نهم قبل از انعقاد صلح از درجهٔ اعتبار ساقط شود ضمیمهٔ یک به قوت خود باقی خواهد ماند.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می نماید.

ر. دبلیو. بولارد

جناب آقای علی سهیلی، وزیر امور خارجهٔ دولت شاهنشاهی ایران ـ تهران

جناب آقای استالین رئیس شورای کمیسرهای ملی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ـ مسکو

اجازه می خواهم مراتب تقدیر کامل و احساسات قلبی خود را به مناسبت امضای پیمان اتحاد بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان به جنابعالی

اظهار دارم. یقین دارم که این پیمان موجب تشیید مناسبات دوستی و حسن تفاهم بین دو کشور ما خواهد شد و ایران و اتحاد جماهیر شوروی از مزایای همکاری که بر اساس احترام منافع متقابل استوار است بهره‌مند خواهند گردید.

م.ع. فروغی ــ نخست وزیر ایران

۱۳۲۰/۱۱/۱۱

جناب آقای فروغی نخست وزیر ایران ـ تهران

جناب آقای نخست وزیر بمناسبت امضای پیمان اتحاد بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و بریتانیای کبیر و ایران به جنابعالی و بوسیلهٔ آن جناب به دولت ایران صمیمانه شاد باش می‌گویم. قویا اطمینان دارم که مناسبات اتحاد نوین بین کشورهای ما دوستی بین مردم ایران و مردم اتحاد جماهیر شوروی را تحکیم می نماید و بنفع کشورهای ما با موفقیت توسعه خواهد یافت.

ی ــ استالین

رئیس شورای کمیسرهای ملی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

۱۳۲۰/۱۱/۱۲

جناب آقای وینستون چرچیل ـ لندن

بمناسبت امضای پیمان اتحاد بین بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی و ایران بدین وسیله استظهار خود را ابراز و امیدوارم که این پیمان منافع متقابله را در بر داشته و موجب تشیید مناسبات دوستانه و حسن تفاهم بین دو کشور خواهد بود ضمناً اجازه می خواهم که مراتب تقدیر کامل و احساسات قلبی خود را به مناسبت تشریک مساعی آن جناب در حفظ منافع ایران تقدیم دارم.

م.ع. فروغی ــ نخست وزیر ایران

۱۳۲۰/۱۱/۱۱

جناب آقای محمد علی فروغی نخست وزیر ایران ـ تهران

از تلگراف شاد باش جنابعالی بمناسبت امضای پیمان اتحاد بی نهایت متشکرم. این نخستین مرتبه ایست که ایران و بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی گرد هم آمده و برای منظور مشترک و منافع متقابله همعهد گشته اند مساعی جمیلهٔ که جنابعالی در ایجاد این حسن تفاهم بکار برده اید فال نیکی است برای آینده.

وینستون چرچیل
۱۳۲۰/۱۱/۱۲

نقش ساعد در پیمان سه گانه

با موقعیتی که کشور اشغال شده ایران در آن زمان داشته تصور نمی شود که برای عقد پیمان سه گانه پیش قدم شده باشد و پیشنهادی در این زمینه داده باشد و قطعاً از طرف خود متفقین به ایران پیشنهاد و حتی ممکن است فشاری هم وارد شده باشد ولی متن مصاحبه ای در این مورد از سوی مدیر روزنامه کشور با ساعد مراغه ای وجود دارد که طی آن ساعد مراغه ای سفیر کبیر ایران در مسکو مدعی است این پیشنهاد از جانب وی بوده است. اینک برای آنکه در این باره مطلبی ناگفته نمانده باشد آن مصاحبه نیز عیناً در زیر نقل می گردد.

مصاحبه با ساعد

«س ــ شنیده می شود که جنابعالی در انعقاد پیمان سه گانه اقداماتی فرموده و حتی گفته می شود که در حقیقت فکر عقد پیمان اتحاد را جنابعالی داده اید اینک برای روشن شدن حقیقت خواهشمند است اطلاعات خود را در این باب بیان فرمائید.

ج ــ شکی نیست عقد پیمان سه گانه نتیجه قدمی و حسن نیت و اقدامات

مجدانه مرحوم فروغی است و این پیمان را باید شاهکار سیاسی آن مرحوم دانست. بعلاوه در تنظیم و تدوین آن آقای سهیلی وزیر امور خارجه وقت وهمکار ذیقیمت آن مرحوم زحمات و مساعی فراوانی بکار برده‌اند که باید مورد تقدیر قرار گیرد ولی در ایجاد پیمان سه‌گانه این جانب نیز بی نصیب نبوده و تصور می کنم مذاکرات و اقدامات رسمی من در مسکو خیلی مؤثر بوده است.

اصل قضیه این است که چون وقایع شهریور اتفاق افتاد و منجر به ورود قوای متفقین به ایران شد و متفقین ملاحظه نمودند که ایران ملّتی است صلح‌طلب و در عین حال صمیمی نسبت به همسایگان خود و روی همین ملاحظات بود که بزودی جنبهٔ خصمانه مرتفع شد زیرا دولت ایران پس از گذشتن نیروی شوروی و انگلیس از مرزهای ایران دستور عدم مقاومت به ارتش خود صادر کرد و بزودی وضعیت روشن شد. در آن هنگام من در مسکو به این فکر افتادم که دولت ایران از حیث سیاست خارجی نیز در وضع ناگواری واقع شده و برای روشن شدن سیاست خارجی باید همیشه با دو همسایه بزرگ خود دولت شوروی ودولت انگلیس صمیمی و دوست و متحد باشد و تنها در این صورت موفقیت سیاسی نصیب خواهد شد روی این فکر و عقیده خود در مسکو با جانشین کمیساریای امور خارجه شوروی آقای دکانوزوف ملاقات رسمی نمودم و اظهار داشتم با وضعیتی که پیدا شده بهتر است روابط ما محکم‌تر و صمیمی‌تر باشد و برای نیل به این مقصود پیشنهاد می کنم قراردادی مابین ما بسته شود که بموجب آن همکاری ما کامل‌تر شود و معتقد بودم قرارداد اتحاد بین ما و متفقین علاوه بر جنبهٔ سیاسی جنبهٔ نظامی نیز داشته باشد.

آقای دکانوزوف سئوال نمودند آیا برای این پیشنهاد از دولت متبوع خود دستوری دارید یا خیر؟ جواب دادم دستوری در این باب نرسیده این پیشنهاد فکر و نظر شخص من است ولی اگر این نظر را تصویب کنید جلب نظر دولت متبوع خود را نموده و به عنوان یک نفر سفیر کبیر این پیشنهاد را می کنم لذا آقای دکانوزوف پیشنهاد مرا با حسن نیت تلقی نمود و وعده دادند با مقامات عالیه شوروی مذاکره نموده و نظر دولت خود را اطلاع دهند.

پس از این مذاکره و پیشنهاد پیمان اتحاد با جانشین‌کمیساریاری امورخارجه شوروی از آقای سر استافورد کریپس سفیر کبیر بریتانیای کبیر در مسکو ملاقات نمودم و عین پیشنهاد بالا را به ایشان کردم. سراستافورد کریپس نیز سئوال نمودند آیا دستوری از دولت خود دارید؟ جواب دادم این نظر من است و مایلم روابط با شوروی و انگلستان بیش از پیش دوستانه و صمیمی باشد و با بستن پیمان اتحاد محکمتر و صمیمی تر ایجاد شود و بعنوان یک نفر سفیر کبیر این پیشنهاد را به شما نمودم و تصور می کنم اگر موفقیت حاصل گردد البته جلب نظر دولت متبوع خود را خواهم کرد. آقای سراستافورد کریپس هم وعده دادند مراتب را به دولت متبوعه خویش گزارش داده و نتیجه را به من بگوید.

این نکته را باید بگویم که به آقای دکانوزوف قبلاً گفته بودم که عین این پیشنهاد را به سفیر کبیر انگلستان خواهم نمود و به سفیر انگلستان نیز اطلاع دادم که همین‌پیشنهاد را به‌آقای دکانوزوف داده‌ام. پس از چندی هم از طرف کمیساریای اتحاد جماهیر شوروی و هم از جانب سفیر کبیر بریتانیای کبیر به من اطلاع داده شد که پیشنهاد شما با حسن قبول تلقی گردیده و برای انجام آن و تهیه طرح متن قرارداد اتحاد مشغول مذاکره و تبادل نظر بین دولت شوروی و انگلستان هستیم که پس از توافق نظرهای حاصله با دولت ایران داخل مذاکره و طرح تهیه شده را پیشنهاد خواهیم کرد. پس از دریافت این جواب بیدرنگ جریان امر راتلگرافی به تهران گزارش داده تأکید کردم که انعقاد پیمان بسیار بموقع و ضروری و مناسب است. این بود اقدامات من در مسکو راجع به انعقاد پیمان. پس از چندی که از این موضوع گذشت طرح متن قرارداد در تهران به دولت پیشنهاد شد و با سعی و جدیت مرحوم فروغی و همکار ایشان آقای سهیلی و حسن قبول مجلس شورایملی این پیمان منعقد شد و شکی نیست که عاقدین این پیمان بزرگترین خدمت را از این جهت به مملکت خود نمودند.»

در مجلس ضیافت وزارت امور خارجه

نطقهای وزیر امور خارجه و سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی و وزیر مختار انگلیس و فروغی نخست وزیر

بعد از ظهر روز جمعه مجلس ضیافتی بمناسبت امضا و مبادله پیمان سه گانه در کاخ وزارت امور خارجه بر پا بود سهیلی وزیر امور خارجه و اسمیرنوف سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی و سر ریدربولارد وزیر مختار دولت انگلیس و نخست وزیر در سر میز شام هر یک نطقی ایراد کردند

نطق سهیلی وزیر امور خارجه

افتخار دارم به استحضار بانوان و آقایان محترم برسانم پیمان اتحاد بین ایران و کشورهای انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که مذاکرات آن از چندی به این طرف جریان داشت دیروز در ساعت هیجده و پانزده دقیقه به امضاء نمایندگان سه دولت رسید شک نیست در این موقع که دنیا ببحران عظیمی گرفتار است ایجاد حسن تفاهم بین ما و همسایگان ما ضرور بود.

خوشوقت هستم که توانستیم روابط خود را با دو دولت همسایه که داخل در جنگ هستند براساس همکاری استوار سازیم و اگر سوء تفاهماتی در بین بود برطرف نمائیم با انعقاد این پیمان صفحه جدیدی در روابط بین کشور ایران و دو کشور متعاهد ما باز می شود یقین دارم هر سه دولت از فوائد این اتحاد برخوردار خواهند شد.

ما امیدواریم با انعقاد قرارداد اقتصادی و قراردادهای دیگر که ناشی از این پیمان است توفیق حاصل نمائیم و بتوانیم به نحو مطلوبی مناسبات خود را حفظ کنیم.

تردید نداریم متحدین ما از مساعدت های لازم مضایقه نخواهند کرد بطوری که تأثیرات جنگ برای ما زیاد نامطلوب نباشد.

در پایان از زحماتی که آقای اسمیرنوف سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و آقای سرریدر بولارد وزیر مختار دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در راه انجام این پیمان کشیده‌اند تشکر می کنم.

نطق اسمیرنوف سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی

جناب آقای نخست وزیر و جناب آقای وزیر امور خارجه.

نخست اجازه می خواهم که خرسندی بی پایان خود را بمناسبت امضاء پیمان اتحاد بین کشور اتحاد شوروی سوسیالیستی و ایران و بریتانیای کبیر اظهار داشته و خدمت شایان شما را جناب آقای نخست وزیر و جناب آقای وزیر امور خارجه که در راه بستن این پیمان انجام دادید خاطر نشان نمایم. پیمان اتحادی که بین ما منعقد گردیده دارای اهمیت بزرگ سیاسی است.

پیمان مزبور در مبارزه با متجاوزین هیتلری پربهاترین سرمایه مردم آزادی خواه بشمار می رود و نیز مولد هر مرحله نو ینی برای توسعه مناسبات بین کشورهای متحده بوده و پایه مناسبات آنان را تحکیم می نماید.

استحکام پیمان منعقده با این حقیقت تحکیم می شود که اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر استقلال ایران را ضمانت نموده و او را از تبدیل بیک مستعمره که فرمان روایان هیتلری برای آن می کوشیدند محفوظ می دارد.

در حقیقت امپریالیست های آلمانی از دیرزمانی می کوشیدند که به تمام منابع ثروت طبیعی ایران دست انداخته و پس از بَرده نمودن مردم ایران این سرزمین را تکیه گاه انجام مقاصد تبه کارانهٔ خود برضد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و انگلستان قرار دهند.

پیمانی که بین ما بسته شده است برای مبارزه و استقرار صلح عادلانه باعث افزایش نیروی ملل آزادیخواه است در مقابل مرتجعین که کوشش دارند بشر را به تاریکی قرون وسطی سوق داده بدین ترتیب فرمانروائی خود را در تمام جهان

برقرار نمایند.

ملت های کشورهای آزادیخواه با کمال خرسندی این پیمان را تلقی خواهند کرد کشور شوروی سنگین ترین بار جنگ کنونی را بردوش خود گرفته است.

مردم کشورهای ما برای آزادی با دستگاه مهیب جنگی متجاوزین هیتلری مبارزه می نمایند کشور شوروی بسیار گرامی می دارد که ملت ایران که دوست ما است در زمان چنین مبارزه بزرگ بسوی دولت های آزادیخواه متوجه شده. مبارزه ای که مردم کشور شوروی انجام می دهند به این منظور است که زمین ها و سکنه کشور را از دست متجاوزین فاشیستی آزاد نمایند.

رئیس دولت شوروی یوسف و یساریونو یچ استالین در نطق اخیر خود چنین اظهار داشت «ما هیچگونه منظور جنگی نداریم و نخواهیم داشت که زمین های دیگران را در اروپا و همچنین در قاره آسیا که ایران هم جزو آن می باشد تصاحب نموده و مردم کشور دیگر را مطیع خود سازیم» من یقین دارم که اتحاد متفقین بین ما راهنمای توسعه دوستی بین اتحاد جماهیر شوروی و ایران بوده و در راه تحکیم مناسبات صمیمانه و همسایگی که به سود ملت های هر دو کشور اهمیتی بسزا دارد خواهد بود.

ملت ایران بنا بر عمل می داند که اتحاد جماهیر شوروی همیشه دوست تغییر ناپذیر ایران بوده است و این دوستی در پیمان هائی که سابقاً بسته شده است پدیدار گشته مردم کشور اتحاد جماهیر شوروی و افکار عامه آن کشور به این پیمان با کمال خرسندی شاد باش می گویند و می دانند که پیمان مزبور پابند آن امنیت مرزهای جنوبی کشور شوروی و باعث تحکیم مناسبات دوستانه با ملت ایران می باشد دوستی مردم کشور شوروی و ایرانیان در مدتی که بیشتر از بیست سال طول کشیده بمعرض آزمایش رسیده است کشور شوروی مانند دوستی وفادار با ایران است.

با بستن این پیمان برای افزایش این دوستی و توسعه مناسبات اقتصادی و فرهنگی بین دو کشور راه های تازه ایجاد خواهد شد.

نطق سرریدر بولارد وزیر مختار انگلیس

آقای نخست وزیر ــ آقای وزیر امور خارجه

(پس از تقدیم تبریکات) تصورمی کنم فقط دراثرتصادف نباشد پیمان اتحاد در زمانی امضا گردید که ذخایر عظیم ایالات متحده امریکا برعلیه دول محور متمرکز گردیده و نیز دول امریکای مرکزی و جنوبی یکی پس از دیگری بممالک محور اعلان جنگ داده یا لااقل روابط سیاسی خود را با آن ممالک قطع می نمایند در هر جا محسوس و مشهود می گردد که آلمان و ژاپون خطری برای تمام عالم می باشند و استقرار صلح دائمی منوط به شکست آنها است.

جار و جنجال زیادی در باب نظم نوین ارو پا و آسیا می شنویم لیکن تنها نکته که از این پروگرامها بر هر فردی واضح و مشهود است این است که آلمان باید دیکتاتور ارو پا و ژاپون دیکتاتور آسیا گردد متفقین عقیده دیگری در باب آتیه جهان دارند.

این عقیده از پیمانی که دیروز منعقد گردید واضح و مشهود می گردد این پیمان مقرر می دارد که قشون متفقین در ظرف شش ماه پس از خاتمه جنگ خاک ایران را ترک خواهند نمود و نیز تمامیت ارضی و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را تضمین می نماید.

طبیعی است که دول محور سعی و کوشش دارند به ملت ایران چنین تفهیم نمایند که دول متفق مقاصد و نقشه های شومی برعلیه این مملکت دارند در وهله اول سعی نمودند ایرانیان را بوحشت اندازند که آرتش ایران وادار خواهد شد که در جنگ خارجی شرکت نماید.

لیکن پس از آنکه با انتشار متن پیمان ملاحظه گردید که این اتهام بی اساس است عنوان نمودند که در طی مذاکرات اخیره که در مسکو بعمل آمده روسیه سویت و بریتانیای کبیر موافقت حاصل کردند که مملکت ایران را بین خود تقسیم نمایند.

با در نظر گرفتن مقررات پیمان که برعموم معلوم و واضح گردید وظیفه تبلیغ

کنندگان محور دشوار گردید.

لیکن سعی وکوشش خود را ادامه داده و اشاره‌به‌روزنامه نمودند که اسم آن را ذکر نکردند و نیز شرحی را روزنامه تایمز نسبت دادند که این جانب ثابت نمودم هیچگاه در روزنامه مزبور بطبع نرسیده مقاصد متفقین در پیمان تشریح گردیده مقاصد مزبور بخوبی کم و بیش همان است و بس.

آقای وزیر مختار در پایان اشاره‌به‌مسافرت خودبه‌مسکوو ملاقات با مولوتف و ایدن اظهار داشتند.

این جانب پیمان را از طرف دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان امضاء نمودم و اخیراًبه‌مسکورفته و در آنجا مستر ایدن را ملاقات کردم و نیز از طرف مسیو مولوتف مورد پذیرائی واقع شدم بدین جهت مطالب فوق را با اطمینان قطعی بیان می کنم پیمان پس‌از مذاکرات‌کامل و آزاد به‌امضاء رسید و حال می توانیم توجه خود را بسایر مسائل معطوف سازیم جنگ همان طور که برای سایر ممالک مشکلاتی پیش آورد برای ایران نیز تولید اشکالاتی کرده است و اینک وظیفه ایران و متفقین است که سعی کنند این مسائل را با نهایت جدیت و معاضدت صدیقانه حل و فصل نمایند امیدوارم با امضاء پیمان یک دوره جدیدی از معاضدت اقتصادی که به منفعت هرسه مملکت بوده و بالاخره پس از فتح جنگ متفقین پیمان را به پایان رسانیده، سه دولت متفق کمافی السابق برای منافع مشترک خود متفقاً کار کنند.

نطق فروغی نخست‌وزیر

بانوان و آقایان محترم گمان می کنم حاجت نباشد که من زیاد به شما حضار گرامی دردسر بدهم آمال و آرمان ملت ایران در استقلال و آزادی خود و ملل دیگر و ترقی عالم انسانیت برهمه کس مشهود است و هر چیز که پیشرفت این آمال را مساعدت و تائید نماید ملت ایران آن را حسن استقبال می کند هر چند در مدتی که ما مشغول مذاکره عقد این پیمان بودیم برحسب ظاهر از افکار بعضی از ایرانیان

نسبت به تأثیرات این پیمان نگرانی استنباط می شد ولیکن قسمت مهم این نگرانی بواسطهٔ شبهاتی بود که در اذهان مردم ما القاء کرده بودند و حتی یقین دارم که مطالعه دقیق بی غرضانه در مدلول این پیمان از یکطرف و ابراز حسن نیت دولتین شوروی و انگلستان در اجرای فصول پیمان از طرف دیگر این نگرانی ها را مرتفع خواهد ساخت و مخصوصاً ظهور نیات مساعدت آمیز دولتین در عقد قراردادهائی که باید به این پیمان منضم شود بکلی شبهات را ذایل خواهد نمود فعلاً وظیفه خود می دانم از کلمات مودت آمیز شما آقای سفیر کبیر و آقای وزیر مختار و از تائیدی که نسبت به مدلول این پیمان راجع به محترم شمردن استقلال و تمامیت ایران فرمودید و اطمینانی که دادید از این که نیت های سوئی که به دولتین شما در باب ایران نسبت داده اند بی حقیقت است اظهار مسرت و امتنان کنم و امیدواری تام و یقین کامل به این که دولتین شما در آن حسن نیت باقی خواهند بود و یکی از موجبات اطمینان ما شرکتی است که دول متحده امریکا در پیشرفت مقاصد انسانیت پرورانه نمود و به اتفاق دولتین شما اصولی را که باید در آینده پایه روابط بین الملل باشد و با آمال و آرزوهای ملی ایرانیان کاملاً موافقت دارد وضع نموده و به جهانیان اعلام کرده اند.

در پایان سخن نمی توانم خودداری کنم از اظهار آرزومندی و اشتیاق به این که این جنگ عالم سوز که در حقیقت همه کشورها و ملل جهان را گرفتار مصائب و آلام بی شمار نموده هر چه زودتر خاتمه پذیرفته به صلح عادلانه ممتدی که موجب آسایش نوع بشر و سیر او بسوی ترقی و تکامل باشد منتهی گردد.»

نامه شارژدافر فرانسه به وزیر امور خارجه ایران

نسبت به ضمیمهٔ ۲ پیمان که قطع روابط ایران و فرانسه را متضمن است

شارژدافر سفارت فرانسه نامه ذیل را به وزیر امور خارجه نوشته و رونوشتی از آن را به مدیر روزنامه تجدد ایران فرستادند که جنجال و هیاهوی زیادی در محافل تهران بر پا کرد. در اثر این عمل روزنامه تجدد ایران توقیف و شارژدافرهم ازایران اخراج شد و بطوری که در نطق نوبخت در اطراف معاهده سه جانبه نام برده است و مرحوم فروغی در جواب آقای نوبخت گفتند چون برخلاف پروتکل بین المللی و نزاکت سیاسی رفتار کرده است وی را از ایران اخراج کردیم.

* * *

تهران ۳ ژانویه ۱۹۴۲ ـ شماره ۲

نامه آن جناب شماره ۳۲۰۵ و ۳۳۸۰۷ بتاریخ ۲۰/۱۰/۱۵ که وصول مراسله دوستدار شماره ۹۹ ـ ۱۷ دسامبر ۴۰ را لطفاً اشعار داشته و از احساسات دوستانه فرانسه نسبت به ایران سپاسگزاری می نمود واصل و موجب امتنان گردید.

دوستدار مطمئن بودم که بیان آن احساسات نزد آن جناب انعکاس محبت‌آمیزی خواهد داشت.

همچنانکه سبب افزایش تعجب و تأثر دوستدار گردید وقتی شنیدم که پیمان اتحاد بین ایران وبریطانی کبیر و شوروی که برای تصویب تقدیم مجلس شورای ملی شده است حاوی تعهدی است که درخلال عبارت ضمیمه دو پیمان پنهان گردیده و بر طبق آن دولت شاهنشاهی باید روابط خود را با تمام دولی که بابریطانی کبیر و شوروی رابطه ندارد قطع نماید.

پس از تحقیق معلوم شد که این ضمیمه دو، فقط ناظر به یک دولت است و آن فرانسه می باشد.

حقیقت این است که جهل من در مورد این قضیه کامل نبود.

جنابعالی دوستدار را از فشارهائی که به دولت ایران وارد می آمد آگاه

ساخته بودید و نیز می دانستم که پیمان پیشنهادی حاوی مقرراتی است که بر طبق آن بایستی روابط سیاسی با فرانسه قطع شود لیکن دوستدار ضمناً می دانستم که جنابعالی و دولت شاهنشاهی با این تقاضای شاق و عجیب نظر موافق ندارید. همچنین می دانستم که همواره درمقابل ادعای متعاهدهای آینده مقاومت بخرج می دهید.

دوستدار نمی توانست باور کند که پس از اینکه همسایگان توانای ایران تقاضا کردند که حق استفاده از رمز و پیک سفارت فرانسه سلب گردد و این امر که خود مخالف رسوم بین المللی است صورت گرفت دولت ایران را طبق پیمان اتحاد و بوجهی که بنظر دوستدار بر استقلال ایران لطمه می رساند منع و نهی خواهند کرد از اینکه روابط خود را با دولت فرانسه حفظ نماید.

دوستدار چنین می پنداشتم که نمایندگان آن دو دولت به رفتار کاملاً بیطرفانه سفارت فرانسه و عدم امکان مخالفت با عملیات آنها در ایران التفات پیدا کرده اند.

گاهی ضرورت هائی پیش می آمد که اجتناب نشدنی است کشور فرانسه امروز بیش از حد اجبار به این نکته پی برده است و بهتر از هر کشور دیگرملتفت مشکلات فعلی کشور ایران بوده و با آن صمیمانه همدردی دارد و دلسوزی می کند ولی آن ضرورت ها بهیچوجه ایجاب نمی کند تعهدی را که در پیمان گنجانیده و برای تصویب پارلمان تقدیم داشته اند زیرا چنانکه خود آن جناب تصدیق دارند در صورتی که دولت فرانسه هیچگونه نظریات سیاسی را در ایران تعقیب نمی کند معلوم نیست چگونه حضور نماینده آن دولت در تهران می تواند مزاحم دول متعاهد یا یکی از آنها باشد.

این بود تفکرات دوستدار هنگامی که قرائت مذاکرات مجلس شورای ملی را درباره پیمان آغاز نمودم.

در این موقع تعجبم مبدل به بهت گردید یا افکارعمومی ایران را در جهل نگاه می دارند و حتی آن را درباره معنی و نتیجه عملی ضمیمه دو پیمان فریب

می دهند ـ و البته این چیزی است که دوستدار نمی تواند باور کند ـ و یا اینکه آن ضمیمه بد ترجمه شده است.

در این صورت مقتضی خواهد بود که این اشتباه هر چه زودتر رفع و اصلاح شود.

در هر حال نتیجه این شد که در ضمن مذاکرات مجلس نام فرانسه را هیچکس بر زبان نیاورد، نه آقایان نمایندگان ـ و این البته طبیعی بود، زیرا در جریان امر نبودند ـ نه آقایان اعضاء دولت ـ و این البته چندان طبیعی نبود ـ آیا چون این آقایان محترم از محبت ملت ایران نسبت به فرانسه آگاه بودند خواسته اند معنی حقیقی و نتیجه علنی ضمیمه دو پیمان را مخفی بدارند با اینکه این تصمیم مطابق پندار دوستدار اصلاً ناظر به فرانسه نیست!

آیا از این هم بهتر سخنانی است که جناب آقای نخست وزیر در جلسه روز ۱۱ دیماه پارلمان در پاسخ آقای آزادی و برای رد پیشنهاد ایشان دائر به حذف ضمیمه ۲ پیمان ایراد و عین این عبارت را که روز بعد در تمام روزنامه های پایتخت چاپ شد اظهار فرمودند «مراد فقط این است که ما با کشورهائی قطع روابط می کنیم که با آن دو دولت (یعنی روس و انگلیس) در جنگ باشند.»

جناب آقای فروغی که از مفاد نامه دوستدار شماره ۱۷/۹۹ دسامبر آگاهی داشتند نمی توانستند فرانسه را در زمره این گونه دولت ها قرار دهند.

فرانسه چنانکه همه عالم می دانند نه با دولت شوروی در جنگ است نه با انگلستان و بطریق اولی نه با هر دو آنها.

این حقایق دوستدار را وادار می کند به اینکه پیش خود فرضهائی بنمایم از طرفی از لحاظ صورت ظاهر عبارت ضمیمه دو پیمان صریح و آشکار است از طرف دیگر از لحاظ اخلاقی تمام دلائل بدوستدار چنین تلقی می کنند که دولت ایران نخواسته است دست به اقدامی بزند که اینقدر غیر عادلانه و اینقدر بیفایده و اینقدر مخالف با احساسات حقیقی ملت ایران است.

دوستدار نمی تواند باور کند که آن جناب با علم به نیات دوستانه فرانسه و

به اراده قطعی او به اینکه پیش‌بینی شود که بموجب آن روابط چندین صد ساله دوستی کشورهای ما بغیر محترمانه‌ترین و غیرعادله‌ترین وجهی منقطع گردد.

دوستدار نمی‌تواند باور کند که دولت شاهنشاهی که از احساسات مودت آمیز ایرانیان نسبت به فرانسه کاملاً آگاهی دارد با چنین دقتی مخصوص از آنها پنهان کرده باشد که یکی از مواد پیمان متضمن قطع روابط با آن کشور می باشد. دوستدار نمی‌تواند باور کند که جناب آقای نخست وزیر با وجود وضوح حقایق و با وجود اطمیناناتی که به آن جناب داده شده بود در پارلمان ایران فرانسه را با دول روسیه و انگلیس در حال جنگ معرفی کرده باشند.

بالنتیجه دوستدار نمی‌تواند باور کند که حکومت فعلی ایران می خواهد وقتی که اسناد رسمی مربوط به وقایع فعلی در کشورهای ما انتشاریافته، وقتی بر همه آشکار گردید که قطع روابط ما نتیجه یک ابهام زشت و قبیحی بوده است خود را در معرض قضاوت سخت تاریخ و خشم افکارعمومی ملت‌های ایران و فرانسه قرار دهد.

آن جناب دوستدار را معذور خواهند داشت از اینکه به تصریح این نکات تأثر انگیز پرداخته‌ام.

ولی حفظ روابط ایران و فرانسه بقدری برای دوستدار ذیقیمت است که نمی‌توانم آنها را مسکوت بگذارم بعلاوه چون به احساسات آن جناب نسبت به کشور خود آشنا هستم می دانم که مقصود این جانب را درست درک خواهید فرمود.

دوستدار باید از اینکه نسبت به جناب آقای نخست وزیر سوءظن اظهار داشته‌ام معذرت بخواهم.

لذا از آن جناب خواهشمندم لطفاً در پیشگاه معظم‌له مترجم عذرخواهی دوستدار باشند.

اطمینان دوستدار به راستی و درستی و به عدالت خواهی مردی که تمام کشور ایران او را محترم می دارد بیش از آن است که بتوان حقیقتاً باور کرد که او خواسته است افکارعمومی را فریب بدهد.

بنابر این مکرر تصریح می کنم که یا اشتباهی در انشاء عبارت ضمیمه دو پیمان روی داده و آن ضمیمه به هیچ وجه ناظر به فرانسه نیست و یا اینکه دولت ایران قبل از رأی قطعی پارلمان در پیشگاه آن مجلس ملی توضیحات لازمه را که به او داده نشده است اظهار خواهند داشت.

دوستدار امیدوار است که فرض نخست صحیح باشد و به این امید است که احترامات فائقه را تقدیم آن جناب می دارد.

محل امضاء ـ کوافار ـ شاژ دافر فرانسه

* * *

این نامه ومضمون آن که به آقای وزیر امور خارجه نوشته شده از لحاظ مراسم بین المللی قابل دقت می باشد.

تهیه ارزاق عمومی، نخستین مشکل دولت پس از اشغال ایران

اشغال ایران وسیله ارتشهای بیگانه سبب کمبود ارزاق عمومی و صعود سرسام آور بهای کالاهای مصرفی شد که با شدت و ضعف بیشتر یا کمتری سراسر کشور را در بر گرفت. از جمله علل این واقعه یکی آن بود که در شمال ـ مازندران و گیلان ـ اجازه حمل برنج به اشخاص داده نمی شد، مگر کسانی که قبلاً از طرف فرمانداریهای محل جواز حمل برنج دریافت کرده باشند. علاوه بر این ارتش شوروی کلیه وسایل موتوری و مسافرینی را که در مسیر شمال رفت و آمد می کردند، در چند نقطه مورد بازرسی قرار می داد و مزاحمتهائی ایجاد می نمود. از سوی دیگر در حالی که رادیو لندن خبر از ارسال گندم برای ایران می داد، نیروهای بیگانه محصول غله ایران و بعضی مواد دیگر را به خارج حمل می کردند. به یاد دارم در این باره در همان اوقات روزنامه ها نوشتند: «با رادیو گندم وارد می کنند و با کامیون خارج می نمایند» مضافاً بر اینکه به علت مهاجرت کشاورزان، بی ثباتی اوضاع سیاسی، عدم امکانات زراعی، کمبود وسایل حمل و نقل، کشت و برداشت غلّه در

نقاط مختلف کشور با سختی انجام می گرفت و حمل آن از نقطه ای به نقطهٔ دیگر به زحمت امکان‌پذیر بود. همین امر موجب شد که دولت نتواند گندم مورد نیاز نانوایان کشور را در اختیار آنان بگذارد و سهمیه ای که به هر نانوا داده می شد ناچیز و درعین حال نامرغوب بود. از اینرو در تمامی نانوائیهای کشور بهنگام پخت شلوغی و ازدحام غیرقابل وصفی بچشم می خورد. پخت و توزیع «نان سیلو» از یادگارهای مشخصه همین دوران است. بمنظور آگاهی بیشتر خوانندگان یادآور می شود در آن ایام دولت برای جلوگیری از ازدحام مردم و رفع کمبود نان که قوت لایموت اکثر مردم بود، دست بکار پختن نان ماشینی زد که به نام سیلو معروف شد. این نان، نانی نامرغوب و غیرمأکول بود که در بعضی از نقاط کشور از جمله تهران توزیع می شد. بی مورد نیست اضافه کنیم که پس از پایان جنگ و سالها بعد از آن، بعضی از مردم سال نان سیلو را مبدأ تاریخ قرار داده وهنگامی که می خواستند از یک واقعه تاریخی سخن بگویند، مثلاً می گفتند فلان واقعه در سال «نان سیلو» روی داد.

سوای نان، برخی دیگر از کالاها هم دستخوش کمیابی و گرانی شد و همین امر دولت را بر آن داشت که برای اولین مرتبه قند، شکر و پارچه های نخی را مشمول جیره‌بندی سازد. این کالاها در بازار آزاد به چند برابر قیمت خرید و فروش می گردید. عده ای از متنفذین محلی در شهرستانها و تهران که سهمیه قند و شکر دریافت می داشتند تا بین مردم توزیع کنند و نیز جمعی سوءاستفاده‌چی با استفاده از بی خبری مردم در مورد اوراق جیره‌بندی و شماره های آن، از این راه سوء استفاده های فراوانی کردند. جیره‌بندی این اجناس تا آغاز کار کابینه حکیم الملک در دوره پانزدهم ادامه داشت، در این موقع بود که مرحوم نجم الملک وزیر دارایی جیره‌بندی را ملغی اعلام نمود و قند و شکر بطور آزاد در دسترس همگان قرار گرفت.

بحث پیرامون برنامه کابینهٔ سوم فروغی و تشریح سیاست خارجی

در جلسه هشتم دوره سیزدهم مورخ ۵ شنبه ۲۰ آذر ۱۳۲۰ برنامه دولت مطرح گردید و نوبخت در اطراف آن و سیاست خارجی مفصلاً بیاناتی ایراد نمود.

فروغی در جلسهٔ نهم مورخ ۲۳ آذرماه ۱۳۲۰ مجلس از لحاظ سیاست خارجی نطق مشروحی ایراد نمود که ذیلاً نقل می گردد. این نطق از لحاظ روشن شدن سیاست خارجی حائز کمال اهمیت است و بسیاری مطالب آن که از زبان رئیس دولت بیان شده می رساند که دولت تحت تأثیر نمایندگان متفقین قرار داشته و در حقیقت در پس آینه طوطی صفتی بوده است.

نطق نخست وزیر

نقل از صورت مذاکرات مشروح مجلس

«نخست وزیر ــ در جلسه گذشته چند نفر از آقایان نمایندگان محترم بیاناتی فرمودند در بارهٔ برنامه دولت که مطرح مذاکره است که بسیاری از آنها توضیحات و تذکرات بود توضیح در بعضی مطالب که اکثر محل توجه هیئت دولت هم بوده و هست و در هر صورت ما از بیانات آقایان استفاده کرده ایم، بازهم حاضریم که استفاده کنیم. بنده بمناسبت بیاناتی که در جلسهٔ گذشته شد مقتضی می دانم که بعضی عرایض را بکنم. از جمله بعضی از آقایان اشاره فرمودند در بارهٔ سیاست خارجی و میل کردند به اینکه در سیاست خارجی دولت مذاکره بشود. بنده هم عقیده ام اینست که خوبست بلکه هم لازم است که گاهی اوقات سیاست خارجی دولت در مجلس شورایملی مطرح مذاکره بشود (صحیح است)

سیاست خارجی ما بلکه تمام دول امروز مدارش بر این جنگی است که در حال جریان است. خاطر آقایان بخوبی مستحضر است که دامنه این جنگ روز بروز توسعه پیدا کرده است تا جائی که امروز تقریباً تمام دنیا را گرفته است و کمتر جائی است بلکه شاید جائی نیست که مستقیم یا غیر مستقیم از این جنگ نصیبی

نداشته باشد ناچار ما هم همین حال را داریم. حالا باید بخاطر آورد وقایع شهریور ماه گذشته را در آن موقع قوای دولتین شوروی و انگلیس داخل خاک ما شدند و عملیاتی کردند دولت مصلحت ندید با آنها ستیزگی بکند و مقتضی دیدند که ترک مقاومت بکنند و با نمایندگان آن دو دولت مشغول مذاکره شدیم و مذاکرات ما منتهی شد به مبادله مکاتباتی که در همان شهریورماه آنها را به مجلس آوردیم و آقای وزیر امور خارجه قرائت کردند و خاطر آقایان وعموم ملت از قضایا مسبوق شد که علت وقوع این وقایع چه بود بنده فرض می کنم که اگر از خود حضرات آقایان شوروی ها و انگلیس ها هم بپرسیم این طور جواب خواهند داد که این جنگ از برای ما یک مسئله حیاتی و مماتی است، حکایت جنگ های سابق نیست. سابقاً وقتی دو دولت با هم جنگ می کردند سر یک موضوع خاصی بود مثلاً برای این بود که یک قطعه خاکی از آن دولت بگیرند یا خاکی که آن دولت از آنها گرفته است پس بگیرند وقتی که یکطرف مغلوب می شد مقصود طرف دیگر حاصل شده و کار تمام می شد. اما این جنگ این طور نیست. این جنگ جنگی است که اگر ما مغلوب شویم دشمن ما وجود ما، و حیثیات ما را فانی خواهد کرد. بنابراین ما مجبوریم که بهر وسیله متوسل بشویم که مانع این پیش آمد بشود از جمله آلمانها رسم دارند که هرجا هستند بهر قسم که می توانند بر ضد ما کارکنند وبرای ما مشکلات بتراشند و فتنه انگیزی می کنند و ما مطلع بودیم که در ایران هم جماعت کثیری از آلمانیها جمع شده بودند چهارصد پانصد نفر آنها که مردمان کاری هستند مشغول بهمین عملیات هستند و تهیه می دیدند که فتنه بزرگی را ایجاد کنند به دولت شما هم این تذکرات را دادیم و توقع کردیم تمنی کردیم رفع این شر را بکنند دولت شما اعتنائی که می بایست بکند نکرد و ما مجبور شدیم بالاخره خودمان عمل کنیم در هر حال این زبان حال آنها است. این امور واقع شد و موافقت شد با آنها که آلمانیها از خاک ما با ترتیباتی بیرون بروند. پس از آن که این نگرانی تا اندازه‌ای رفع شد آمدند و به ما پیشنهاد کردند بیائید با ما یک پیمان اتحادی ببندید چرا؟ علت این پیشنهادی که به ما کردند و می کنند چیست؟ باز از قول آنها یعنی چه از مطالبی

که استنباط می کنم و چه از چیزهائی که صراحتاً و مستقیماً به ما گفته اند و چه از آنچه که غیر مستقیم از آنها استنباط کردیم می توان ز بان حال آنها را این طور فرض کرد که می گو یند موقع جغرافیائی مملکت شما که با دو دولت همسایه است طوری است که ما دو دولت که هردو مشترکاً داخل در جنگ هستیم با یک دشمن قوی باید متفقاً و جداً در دفاع و حفظ خودمان بکوشیم و مجبوریم و ناچاریم با همدیگر ارتباط و اتصال داشته باشیم برای اینکه بتوانیم بهم کمک کنیم. موقع جغرافیائی کشور شما طوری است که امروزه مخصوصاً در نتیجه پیش آمدهای این جنگ بهترین و سهلترین راه از برای ما عبور از کشور شما است و ما می خواهیم بوسیله مملکت شما به همدیگر ارتباط پیدا کنیم و قوا و مهمات ببریم و بیاوریم و ما از این مقصود نمی توانیم صرف نظر بکنیم برای اینکه گفتیم این مسأله برای ما حیاتی و مماتی است این یک علت از برای اینکه به کشور شما نظر داریم و میل داریم با شما همکاری کنیم علت دیگر این است که باز نظر بموقع جغرافیائی شما دشمن ما کشور شما را که با هردوی ما همسایه است می تواند وسیله قرار دهد برای اینکه به ما آسیب بزرگ برساند و ما محتاج هستیم و مجبوریم که جلوی این وسائل را بگیریم و تدارک و تهیه این کار را داشته باشیم برای این که دشمن اگر بخواهد کشور شما را از برای آسیب رساندن به ما وسیله قرار دهد جلوگیری کنیم این دو علت اصلی است که ما به کشور شما و به همکاری شما محتاجیم. حالا هم این اعمال را می کنیم این کارها واقع می شود ولیکن بنابر پیش آمدهائی که واقع شد این عملیات ما امروز بصورت اشغال خاک شما صورت می گیرد و ما این مطلب را خوش نداریم زیرا که با شما دشمنی نداریم بلکه می خواهیم با شما دوست باشیم و این کارها را از روی اجبار می کنیم و این مقاصد را باید انجام بدهیم اگر شما با ما مساعدت بکنید این علامت دوستی شما خواهد بود و اگر نکنید آنوقت ما نمی توانیم نسبت به شما احساسات دوستانه داشته باشیم پس اگر شما با ما یک پیمان اتحادی ببندید که این مقاصد ما را حاصل کند ما در عوض تعهد می کنیم که استقلال و تمامیت خاک شما و حاکمیت شما را رعایت کنیم و محترم بداریم و

بلکه اگر مزاحمتی از طرف دولت دیگری هم به شما بشود و تجاوزی بشود ما حاضریم که از شما دفاع کنیم و این زمان هم که جنگ دنیا را گرفته است و اثرات نامطلوبی را برای شما منجمله در امور زندگی و اقتصادی شما خواهد داشت ما متعهد می شویم هرچه از دستمان برمی آید به شما کمک کنیم که کمتر در تحت این تأثیرات واقع شوید و صدمه بخورید و وقتی هم در اوقاتی که انجمن های صلح و انجمن های بین المللی تشکیل می شود منافع شما را محفوظ بداریم و هیچ اقدامی و هیچ امری که برخلاف مصلحت شما باشد و برخلاف استقلال شما باشد و بر خلاف تمامیت خاک شما باشد ما موافقت نکنیم. این را هم ضمناً خود بنده باید عرض کنم که این مساعدتی که می گویند در امور اقتصادی به شما می کنیم تا یک اندازه تا بحال هم کرده اند و این را باید انصاف داد که مثلاً خوار بار، گندم، قند و شکر یک مقداری که لازم بود رسانده اند و بعداً هم قول داده اند که بازهم برسانند و کمک کنند و اینکه بعضی تصور می کنند که انگلیس ها خوار بار و قند و شکر ما را می برند این صحیح نیست حقاً باید انصاف داد و کسی را نباید متهم کرد. حالا از آن طرف راجع به این اتحاد می گویند این اتحاد شما را مجبور به جنگ هم خواهد کرد و عملیات جنگی خواهد کرد؟ نخیر ما از شما شرکت در عملیات جنگی نمی خواهیم، ما از شما کمک اشخاصی نمی خواهیم، ما هیچگونه توقعی نداریم از اینکه شما برای خاطر ما فداکاری از حیث اشخاص بکنید. جوانهای خودتان را فدا کنید. حتی هیچ توقع نداریم که تهیه و تدارک جنگی کنید تا بدرجه ای که اگر اسلحه یا مهمات زیادی هم داشته باشید ما حاضریم از شما بخریم و ممنون هم می شویم از شما و توقع این را نداریم که با ما کمک جنگی بکنید چه از حیث اسلحه و مهمات و چه نفرات و خیال شما راحت باشد و در عهدنامه هم ذکر می کنیم که عملیات جنگی برعهده خود ما باشد. ما البته قوای لازم داریم و باید هم داشته باشیم اما توقع ما از شما این است که فقط اکتفا کنید به این که امنیت داخلی خودتان را حفظ کنید و شاهد براین اتحادی که شما با ما می کنید و مجبور نمی کند شما را که با ما وارد در جنگ بشوید این است که مثلاً

دولت ترکیه از اول جنگ با ما متحد حالا هم که بیست و هفت ماه از جنگ می گذرد دولت ترکیه وارد در جنگ نشده است. این هم عرض کردم زبان حال آنها است در علت پیشنهاد عقد اتحاد دولت ایران بعد از این کارها و مشاوراتی که بعمل آورد مقتضی دید در این باب داخل مذاکره شود و این پیشنهاد را رد نکند ما هیئت دولت سابق تقریباً از بدو تشکیل تا حالا که تقریباً سه ماه می گذرد مشغول این مذاکرات بوده ایم و البته عقد یک اتحادی مثل یک معامله ایست بین دو نفر که با هم معامله می کنند سعی دارند هر کدام معامله را به منافع خودشان نزدیکتر کنند. به این جهت بوده است که این مذاکرات طول کشیده است و حالا تقریباً تمام شده است و ترتیب را هم اینطور دادیم که وقتی عهدنامه حاضر شد به مجلس شورای ملی بیاوریم و تحت مشاوره ومطالعه مجلس قرار بگیرد و اگر موافقت شد امضاء شود.

این قسمت راجع است به روابط ما با این دو همسایه، اما راجع به همسایه های دیگرمان چندان چیز تازه ای نداریم که عرض کنم یکی از همسایه های ما دولت عراق است. این دولت هم متأسفانه درنتیجه جنگ گرفتار تشنجاتی شده است ولیکن این مسأله تأثیری در روابط ما با دولت عراق نداشته است و روابط ما با آن دولت کماکان دوستانه است. همسایهٔ دیگر ما افغانستان است با دولت افغانستان هم دوستی و یگانگی ما کماکان در اعلی درجه است. موقع جغرافیائی افغانستان قدری بهتر از ما است و به این جهت کمتر از ما گرفتار نتایج جنگ شده است ولیکن همچو هم نیست که بکلی مصون مانده باشد. در هر صورت امیدواریم که بیش از این به این دولت دوست ما از جنگ صدمه وارد نیاید. دولت دیگر همسایهٔ ما دولت ترکیه است آقایان مستحضرند که بنده شخصاً نسبت به ترکیه علاقهٔ مخصوصی دارم بواسطه این که از بدو تأسیس سیاست جدید مابین دولت ایران و دولت ترکیه بنده دخیل و واسطه این کار بوده ام. خاطر آقایان مستحضر است که سابق بر این یعنی در زمان دولت عثمانی روابط ایران و عثمانی ترکیه چندان تعریفی نداشت بسیار اوقات با هم جنگ کرده بودند و اوقاتی هم که با هم جنگ نکرده بودیم و ظاهراً صلح و صفا داشتیم باطناً مهر و محبتی نداشتیم.

خوشبختانه دولت ترکیه جدید سیاستش چه در امور داخلی و چه در امور خارجی بکلی با سیاست دولت عثمانی متفاوت بود و حاضر شد آن دولت بعضی خیالات باطل را که با ما سابقاً داشتند ترک کنند و طرح دوستی و محبت بریزند در دفعه اول تقریباً چهارده سال قبل که بنده به ریاست وزراء مفتخر بودم در آن موقع یک عهدنامه دوستی با دولت ترکیه جدید منعقد کردیم و چنین اتفاق افتاد که بعد از آن بنده مأموریت پیدا کردم در ترکیه و در آنجا سیاست جدید دولت تازه ترکیه را یعنی دولتی را که رئیس او مصطفی کمال آتاترک مرحوم بود به رأی العین دیدم و مطمئن شدم و دولت خودم را مطمئن کردم به این که این دولت نسبت به ما سوء نیتی ندارد و صمیمیتی را که اظهار می کنند حقیقت دارد اساس دوستی دولت ترکیه و ایران از آن زمان محکم شده است و ممکن است که آقایان شنیده باشند و ملتفت شده باشند که مثلاً اخیراً در یکی از روزنامه های ترکیه یک شرحی نوشته شده بود نسبت به ایران که چندان بوی محبتی از آن نمی آمد و آقایان روزنامه نویسهای ما هم این مطلب را دیدند و متأثر شدند و اظهار عقیده و گله کردند ولی بنده مطمئن بودم و هیأت دولت ترکیه هم صراحتاً گفتند و اطمینان دادند به اینکه این حرف ها را شما منتسب به دولت ترکیه نکنید. این یک شخصی است، یک نفری است که خیالاتی دارد گاهی اوقات چیزهائی اظهار می کند که ما از او راضی نیستیم نه تنها نسبت به شما این اظهارات را کرده است نسبت به مقامات دیگر هم حرفهائی زده است که هیچ مناسبت نداشته است و این را مطمئن باشید که از ناحیهٔ ما نیست و حتی خیلی هم در نظر ما ناپسند آمد. اما روابط ما با دول دیگر یعنی دولی را که غیر از همسایه های خودمان هستند هیچ عرضی ندارم زیرا متأسفانه تقریباً روابط ما با غیر همسایگان مقطوع است. راه رفت و آمد نیست. با بعضی که رسماً مقطوع شده است و با بعضی هم که رسماً مقطوع نشده است عملاً مقطوع شده است گمان می کنم که سیاست خارجی دولت را کاملاً برای آقایان روشن کردم. حالا دو کلمه از تعبیر مطالب دیگری که آقایان نمایندگان در جلسه گذشته اظهار فرمودند می خواهم عرض بکنم بیانات خیلی مفصل بود و نمی توانم در آنها وارد شوم و

ضرورت هم شاید نباشد عجالتاً مختصراً عرض می کنم مثلاً بیانات آقای نوبخت که خیلی مفصل بود یک مقداری از آنها را که ملاحظه فرمودید حکایت زمان ماضی بود و ربطی به حالا و برنامهٔ دولت نداشت و یک مقداری از آنها هم که ممکن بود راجع به زمان حال باشد لازم است عرض کنم که بسیاری از اظهاراتی که کردند اطلاعاتی که دارند از روی اشتباه بود. نمی خواهم بنده یک یک آنها را عرض کنم زیرا خیلی وقت می گذرد. نمی خواهم عرایضم طولانی شود مثلاً فرمودند می خواهند لباس نظامیان را عوض کنند هیچ همچو چیزی نیست هیچ مذاکره‌ای نشده است در صورتی که فرضاً هم شده باشد چه ضرری به دنیا و آخرت ما وارد می آید که لباس نظامیان ما عوض شود. بنده مکرر در عمر خودم دیده‌ام که لباس نظامیان ما عوض شده لباس سربازان ما در زمان ناصرالدین شاه جور دیگری بود و بعد عوض شد و بعداً هم مکرراً عوض شد (انوار ــ یک کلاه را فقط عوض کردند) در هر صورت این مطلب صحت ندارد و همچو چیزی نیست نه در هیأت دولت صحبتی شده است نه در وزارت کشور.

یک چیز دیگر مثلاً فرمودند راجع به عطیهٔ ملوکانه که در تقسیمش تبعیض کرده‌اند طهران را ترجیح داده‌اند بر شهرستانها این هم حقیقت ندارد عطیهٔ ملوکانه که برای مساعدت زندگانی نظامیان داده شده بود بنابراین گذاشتند که به یک طبقه از نظامیها داده شود یعنی از درجه سرهنگ دومی به پائین که هر کدام بمناسبت اینکه تاکنون به نظامیها یک پاداشها و حقوق کافی داده نشده است و دست تنگ هستند به آنها کمکی از برای مخارج زمستانشان بکنند و آن طبقه‌ای را که معین کرده‌اند همه را بالسویه داده‌اند و راجع به همه جا این تقسیم را کردند و تبعیضی نشده است. نسبت به کسانی که در قضایای اخیر شهید شده بودند قرار شد به بازماندگان آنها از این عطیهٔ ملوکا نه معادل سه ماه حقوق آنها کمک شود برای اینکه فعلاً بفوریت یک افاقه در کار آنها بشود علاوه بر آن حقوق هم بموجب مقرراتی که در وزارت جنگ است به این بازماندگان که البته استحقاق این را دارند که دائماً به آنها مساعدت بشود یعنی وظیفه به آنها داده شود و فعلاً چون مقرراتی

نیست و محلی نیست وزارت جنگ عنقریب یک لایحه‌ای به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد کرد که یک ترتیبی اتخاذ بشود که بازماندگان این شهدا بتوانند وظیفه‌ای را که استحقاق دارند بگیرند (صحیح است) اظهار تأسف فرمودند جماعتی از نظامیان این اوقات بمناسبت سن و مناسبات دیگر باز نشسته شده‌اند برای این که اینها هم در این عمل بازنشستگی فوراً یک سکته به زندگانیشان وارد نیاید معادل دو ماه به آنها داده شده (وزیر جنگ ــ به افسران بازداشت‌شده نه بازنشسته) بلی افسران بازداشت‌شده. دیگر اظهار تأسف کردند مثل اینکه اعتراض کردند از انحلال اداره بازرسی مالی وزارت جنگ در صورتی که بعقیده بنده کار خوبی کردند زیرا که امور مالی وزارت جنگ مثل امور مالی سایر وزارتخانه‌ها در تحت بازرسی وزارت دارائی رفته است (صحیح است) در هر صورت اداره بازرسی دارائی وزارت جنگ چیز بی‌فایده بود و انحلال او هم مطابق اصول بود و هم مطابق صرفه‌جوئی از این قبیل بود اینکه عرض کردم اطلاعات آقای نوبخت کافی نبوده و در بسیاری از این موارد برای ایشان اشتباهاتی دست داده است یک کلمه دیگر هم می‌خواهم عرض کنم راجع به بعضی از مذاکرات که راجع به مسئله امنیت شد که خیلی محل توجه همه هست چه باید باشد حتی اینکه اخیراً در روزنامه‌ها هم چیزهائی نوشته می‌شود و اظهاراتی می‌شود مثل اینکه بنده و هیأت دولت کاملاً به معنای امنیت پی نبرده‌ایم بنده اطمینان می‌دهم که ما کاملاً می‌دانیم که امنیت چیست و چه اقسامی دارد البته بطور کلی می‌توان گفت و تعریف جامعی که برای امنیت می‌توان کرد این است که در هر کشوری امنیت یعنی این که جریان امور آن کشور بر طبق قانون باشد و قانون در آنجا حاکم باشد و محترم باشد و مجری باشد. این فرمول کلی است ولی البته اقسام هم دارد یک قسم امنیت جانی و مالی مردم است در مقابل دزدان و غارتگران و اشرار، یک قسم امنیت قضائی است یعنی اینکه مردم مجبوراً با هم معاملاتی دارند و داد و ستد دارند حقوقشان را بتوانند حفظ کنند و مطمئن باشند که کسی اگر به حقوق آنها تخطی کرد و خواست حقوق آنها را پایمال کند نتواند و وسیله‌ای داشته باشند از برای اینکه حق خودشان را بگیرند. این

هم یک قسم از امنیت است. یک قسم امنیت هم امنیت محکومین است در مقابل حاکمان و مقصودم از حاکم فرماندار و استاندار تنها نیست مقصود بنده هرکسی است که حکمش بر دیگران روا باشد مخصوصاً مأمورین دولت که باید مردم از تعدی و اجحاف مأمورین دولت مصون باشند (صحیح است) یک قسم دیگر امنیت را هم (که نمی دانم توجه فرموده اند) این است که باید حیثیت و شرافت و آبروی مردمان آبرومند در امان باشد در مقابل اشخاصی که می خواهند تخطی بکنند (صحیح است) البته تمام اقسام این امنیت منظور نظر است و امیدواریم که همه دست بدست هم بدهیم امنیت و بعبارت اخری محترم داشتن قانون را در کشور خودمان تأمین کنیم البته مسأله امنیت ارتباط کامل هم پیدا می کند به آزادی در این باب هم در جلسهٔ خصوصی مذاکرات شد و بنده همیشه گفته ام و گمان می کنم کسی هم منکر نباشد که بنده هم آزادی‌طلب هستم (صحیح است) در آزادی‌طلبی بزرگ شده ام و افتخار دارم که آزادی‌طلب باشم و هیچوقت هم آزادی‌طلبی خودم را پنهان نکرده ام حتی در موقعی که اظهار آزادی‌طلبی خطرناک بود و آقایان مسبوق هستند و مجبور نیستم توضیحش را بدهم حتی در این باب بر من زحمت وارد آمد و فقط خداوند مرا حفظ کرد.

بنده آزادی طلب هستم و شخصیت بنده این است که آزادی در دنیا مخصوصاً کشور ما بر قرار باشد ولکن تأسف دارم که توجه کافی نشد به بیانی که بنده یک شبنی کردم و بتوسط رادیو منتشر شد که در آنجا همه این مطالب بطور مختصر و مفید با این که نه حال داشتم و نه مجال ذکر کردم. همانطور که امنیت در سایه قانون و محترم بودن قانون تأمین می شود آزادی هم در سایه محترم بودن قانون تأمین می شود. در این اوقات می بینم که در روزنامه ها خیلی صحبت از سانسور می کنند و از اینکه هیأت دولت لایحه تهیه کرده است که جراید را تحت سانسور در بیاورد و به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد کرد بنده مأخذ این اطلاعات را نمی دانم چیست ولکن بنده اطمینان می دهم که در این هیأت دولت صحبتی از سانسور پیش نیامده و پیش نخواهد آمد و لایحه هم برای این کار تهیه نشده است. نه این است که بنده

سانسور را یک عفریتی می دانم آن‌طوری که آقایان بنظرشان مجسم می کنند. عرض کنم به هیچوجه من الوجوه در هیچوقت از اوقات سانسور نباید باشد در جراید این را هم عرض کنم و بنده باک ندارم که این را عرض کنم که سانسور بعضی اوقات در جراید باید باشد. در همین موقع در ممالکی که همیشه آزادی داشته‌اند و آزادی در آن‌جا حکمفرما است الان سانسور در آنجا برقرار است و در یک وقتی سانسور اگر باشد باید از روی مصلحت و موقت باشد یعنی در یک وقتی باید سانسور کرد که مصالح عالی مملکت برآزادی زبان و قلم مرجح باشد ولی البته باید موقت باشد امیدوارم که در کشور ما کار به آنجا نرسد و آرزومندم و هیچ میل ندارم که بیائیم در مجلس شورای ملی و تقاضای برقراری سانسور را بکنیم برای این که یک اندازه کار بدست کسانی است که از آزادی زبان و آزادی قلم استفاده می کنند بخاطر داشته باشند که زبان و قلم اگر آزاد باشد آن زبان و قلمی باید آزاد باشد که عفت داشته باشد (صحیح است) بنده البته از بیانات و تذکرات آقایان مستفیض می شوم و عجالتاً عرایض خودم را خاتمه می دهم و همینقدر یادآوری می کنم که این هیأت دولت یازده روز است به مجلس شورای ملی معرفی شده‌اند و این هم روز دومی است که در برنامهٔ او مذاکره می‌شود و خیلی مقتضی است و مصلحت است که آقایان البته صحبت‌های خودشان را بکنند اما در این جلسه تکلیف هیأت دولت را از رد یا قبول معلوم بفرمایند زیرا تا وقتی که تکلیف برنامه معین نشده است هیأت دولت تا اندازه‌ای تکلیفش نامعلوم است.»

پس از بیانات فروغی، چند نفر دیگر از نمایندگان و وزیران صحبت کردند بالاخره در جلسه ۲۳ آذرماه ۱۳۲۰ اعلام رأی شد و از ۱۰۳ نفر عده حاضر در جلسه ۷۷ نفر موافق، دو نفر مخالف، و سه نفر ممتنع بودند و ۲۱ نفر هم از جای خود برنخاستند. در واقع دولت در مجلس ۲۶ نفر مخالف داشت و با احتساب چند نفری که در موقع اعلام رأی از جلسه خارج شدند معلوم شد دولت فروغی اکثریت ضعیفی در مجلس دارد و زیاد دوام نخواهد کرد.

باید یادآور شد که منظور فروغی از مطالبی که در مورد سانسور مطبوعات

بیان داشت این بود که اثر لایحه پیشنهادی خود را دایر بر سانسور مطبوعات و بازداشت اشخاص مفسد که در کابینه اول به مجلس دوره ۱۲ پیشنهاد کرد و مورد مخالفت شدید مجلسیان قرار گرفته بود، از بین ببرد. لایحه سانسور مطبوعات و بازداشت اشخاص مفسد در آخرین روز مجلس دوره دوازدهم که روز هشتم آبان ماه ۱۳۲۰ تشکیل شد توسط آقای وزیرداد گستری به مجلس تقدیم گردید که شدیداً مورد مخالفت و حمله از طرف بعضی از نمایندگان قرار گرفت و حتی در جلسهٔ خصوصی فروغی هر چه سعی و تلاش کرد آن را بتصویب برساند مثمر ثمر واقع نشد و فروغی ناچار شد لایحه را پس بگیرد. بدیهی است تقدیم لایحهٔ سانسور مطبوعات به مجلس در مطبوعات هم اثر نامطلوبی برای دولت بجای گذاشت و در بعضی از جراید شدیداً به لایحه مزبور اعتراض شد.

تثبیت نرخ ارز یا زیان به خزانه کشور

در کابینه سوم فروغی وزیر دارائی (دکتر مشرّف نفیسی) برحسب درخواست متفقین نرخ ارز یعنی پوند انگلیس را از ۸ تومان به ۱۳/۵ تومان افزایش داد، و بهمین نسبت نرخ دلار هم از ۱٤ ریال به ۳۲/۵ افزایش یافته و تثبیت شد. بدین ترتیب متفقین که بایستی مبالغی ارز برای مخارج قشون خود تبدیل به ریال نمایند با افزایش نرخ رسمی حدود نصف مخارج روزانهٔ خویش را از خزانهٔ مملکت ایران تأمین می نمودند. همچنین شرکت نفت انگلیس و ایران هم که سالیانه مبالغی لیره برای مخارج و پرداخت های خود تبدیل به ریال می کرد با افزایش نرخ رسمی لیره در حقیقت قسمت اعظمی از مخارج خود را از کیسهٔ ملت ایران تأمین کرد. بنابراین تثبیت نرخ ارز خسارات عظیمی به مملکت ایران وارد آورد.

در جنگ بین المللی اول (۱۹۱٤ــ ۱۹۱۸ م) که ایران بیطرف بود متفقین یعنی قشون روسیه تزاری و انگلیس و متحدین یعنی قوای آلمان و عثمانی به بیطرفی

وقعی ننهاده قسمتهائی از خاک ایران را اشغال کردند و برای تأمین مخارج قوای نظامی خود ناچار شدند عین لیره طلا و مناط طلا وارد ایران کرده و آن را به پول رایج ایران که قران بود تبدیل نمایند بر اثر خرج مقداری سکّه های (لیره) ژرژ و مناط عثمانی و ازدیاد آن یک لیره بمبلغ ۲۵ ریال معامله می شد و بحد وفور در دست مردم به گردش درآمده بود.

ولی در جنگ جهانی دوم که ایران را جبراً اشغال نمودند و با ایران پیمان سه گانه منعقد نمودند و ما را متحد خود قلمداد می کردند، دولت ایران را مجبور کردند تا نرخ ارز را ترقی دهد و به این ترتیب قسمت اعظم مخارج روزانه خود را از کیسهٔ ملت ایران دریافت نمایند.

قبل از جنگ جهانی دوم قیمت یک سکّه پهلوی طلا در بانک ملّی ده تومان بود و روی اسکناس های ده تومانی نوشته شده بود یک پهلوی در صورتیکه در بازار آزاد قیمت سکّه پهلوی از ده تومان هم کمتر خرید و فروش می شد. بدیهی است قیمت پوند کاغذی نمی توانست ۱٤ تومان باشد!

بدنبال افزایش نرخ ارز زیانهای دیگری هم به خزانه مملکت وارد شد منجمله موجب تورم فوق العاده گردید، مثلاً کاغذ تحریر که قبل از افزایش نرخ ارز کیلوئی ۷ ریال بود به ۲۸ تا ۳۰ ریال افزایش یافت بهمین تناسب سایر اجناس داخلی و کالاهای خارجی هم ترقی سرسام آوری نمود و چون با بروز تورم دیگر حقوق مستخدمین دولت تکافوی مخارج آنان را نمی کرد دولت مجبور شد بعنوان کمک زمان جنگ مبالغی به حقوق مستخدمین دولت اضافه نماید، لکن به علت آنکه تأمین این همه اضافات در بودجه مملکت پیش بینی نشده بود دولت مجبور شد مرتباً از بانک ملّی که فقط سرمایه اش ۳۰ میلیون تومان بود وام بگیرد بطوری که در سال ۱۳۲۵ قروض دولت به بانک ملی بالغ بر ۵۰۰ میلیون تومان گردید. بانک ملّی هم برای تأمین هزینه های دولت مرتباً اسکناس چاپ می کرد و به جریان می گذاشت. طبیعی است وقتی اسکناس به مصرف کار تولیدی نرسد و فقط صرف مخارج و حقوق مستخدمین گردد بر میزان تورم روز بروز افزوده می شود.


بانک ملی ایران
۱۰۰۰۰
۱۰۰۰۰
۱۰۰۰۰
۱۰۰۰۰


ده هزار ریال
صد پهلوی
ده هزار ریال
ده هزار ریال

اولین مرتبه که موضوع نرخ ارز در مجلس دورهٔ سیزدهم مطرح می گردید
نقل از صورت مذاکرات مجلس جلسهٔ ۱۶ مورخ یکشنبه ۲۸ دیماه ۱۳۲۰

سؤال آقای نراقی راجع به ارزهای خارجی و جواب آقای وزیر دارائی

رئیس ــ آقای نراقی سؤالی از آقای دکتر وزیر دارائی کرده‌اند. بفرمائید.

نراقی ــ بنده سؤالی از آقای وزیر دارائی راجع به ترقی قیمت لیره و شکست پول ایران و تأثیری که این اقدام بنظر بنده در سطح زندگی عمومی کرده است دارم و یادداشت هائی بنده در این زمینه کرده‌ام که بعرض آقایان می رسانم. علاوه براین که پول قانونی ایران پایه‌اش نقره و طلا است و پشتوانهٔ کافی هم دارد از جواهرات و طلا و لیره و ارزهای خارجی هیچ مورد نداشت که کسی قیمتش را تنزل بدهد و در این موقع که ما احتیاجی هم‌به ارزهای‌خارجی نداریم و صادرات و واردات ما محدود شده علت نداشت که نرخ ارزهای خارجی را ما بالا ببریم و بالنتیجه قیمت ریال را بشکنیم. بنده در این زمینه یادداشت هائی با مراجعهٔ به قوانین سابقه تهیه کرده‌ام و بعرض آقایان می رسانم و امیدوارم زودتر رفع شود چون ضرر را هر جا جلو یش را بگیریم باز نفعی عاید کشور خواهد شد.

بموجب قانون واحد و مقیاس پول قانونی ایران مصوب ۲۲ اسفند ۱۳۱۰ اجازهٔ انحصاری انتشار اسکناس به بانک ملی ایران داده شده و اسکناس بانک ملی ایران نماینده مسکوک نقره ایران شناخته شده و اعتبار و رواج قانونی برای معاملات دارد و هر کس از قبول آن استنکاف نماید بمجازاتهائی که در قانون مجازات عمومی برای عدم قبول پول رایج کشور تعیین گردیده است محکوم خواهد شد. از طرف دیگر در قانون واحد و مقیاس پول حدود و تکالیفی برای دولت و بانک عامل دولت بمنظور حفظ اعتبار اسکناس معین شده است از قبیل عدم انتشار اسکناس بیش از مبالغ معینه در قانون و داشتن ذخیرهٔ طلا و نقره و ارز آزاد برای پشتوانه اسکناس تحت نظارت هیئت مخصوص و تبدیل اسکناس به‌ریال‌نقره و غیره و نیز بموجب همان قانون ریال نقره که اعتبار قانونی دارد و اسکناس بانک ملی ایران نمایندهٔ آن محسوب می شود مسکوکی است که دارای ٤/١٤ گرم نقره خالص

و ۸۶ گرم عیار می باشد و هیئت نظارت پشتوانه اسکناس باید در ضمن گزارشهای خود راجع بوضع حساب پشتوانه اسکناس میزان طلا و نقره موجود در بانک را مطابق ارزش قانونی آنها تسعیر نماید این نحو تسعیر تا کنون معمول بوده و موجودی نقره براساس ریال قانونی معینی از قرار هر ٤/١٤ گرم نقره یک ریال تسعیر شده است بنابر این مسلم است که بمحض حفظ اعتبار اسکناس ایران ارزهای خارجی هم باید براساس ارزش قانونی پول ایران تسعیر شود یعنی نرخ ارز خارجی نسبت به اسکناس ایران باید براساس ریال ارز قانونی یا اقلاً براساس ریال نقره قانونی که قابل تبدیل باسکناس می باشد تعیین گردد. مثلاً در مورد لیرهٔ کاغذی انگلیس باید بهای ٤/١٤ گرم نقره خالص در بازار لندن ملاک تعیین نرخ واقع شود دولت نباید مأخذ بالاتری را برای تعیین نرخ لیره برسمیت بشناسد و در نتیجه آن بعدم اعتبار پول قانونی کشور اعتراف نماید لیکن متأسفانه دولت در اوائل مهر ماه گذشته برحسب پیشنهاد وزارت دارائی تصویب نامه برای این عمل خلاف قانون صادر نموده و نرخ رسمی لیره را بدون توجه بارزش قانونی ریال نقره و اسکناس ایران از ٦٧ ریال به ١٤٠ ریال و در بعضی موارد به ١٩٠ ریال ترقی داده است در صورتی که اکنون برخلاف سابق میزان عرضهٔ لیره در بازار ایران بیش از میزان تقاضای آن می باشد و کمیسیون ارز برای فروش مازاد لیره های خود متوسل بمسافرین عتبات و بوارد کنندگان کالاهای غیرمجاز می شود و بدیهی است که اگر نرخ لیره آزاد بود هرگز بمیزانی که دولت معین کرده است نمی رسید بلکه مانند زمان جنگ بین المللی گذشته تنزل فاحش می نمود. ممکن است وزارت دارائی برای توجیه عمل خود به اختیارات حاصله از قانون ارز مصوب اسفند ١٣١٤ استناد نماید لکن این استناد بی مورد است زیرا مفاد ماده چهار قانون ارز که مورد استناد وزارت دارائی است کاملاً مؤید مقررات قانون واحد پول می باشد نه مخالف آن و اختیار تعیین نرخ ارز مخصوصاً برای این منظور بدولت واگذار شده است که دولت از ترقی نرخ ارز و تنزل بهای اسکناس ایران جلوگیری کند و نگذارد به اعتبار پول قانونی کشور لطمه وارد شود این منظور از ابتدای اجرای قانون ارز تا اوائل مهر ماه امسال رعایت شده و با آنکه در آن اوقات میزان تقاضای ارز غالباً بیش از میزان

عرضه آن بوده همیشه نرخ رسمی ارز براساس پول قانونی ایران تعیین می گردد و نرخ بالا تری را دولت و بانکهای مجاز به رسمیت نمی شناختند البته تصدیق می کنم در نتیجه اجرای آئین‌نامه های ارزی سابق ارزش لیره در بعضی موارد عملاً بیش از نرخ رسمی آن بود و کسانی که در مقابل صدور پاره از کالاها ارز می فروختند و معادل آن بنرخ رسمی ریال می گرفتند می توانستند با گواهی نامه فروش ارز هم که بانک خریدار بنام آن‌ها صادر می کرد معاملاتی بکنند و قسمتی از ارز کالای صدوری را شخصاً یا بوسیله انتقال بدیگری بمصرف خرید کالای ورودی برسانند و از این راه بطور غیرمستقیم استفاده کنند لیکن این امر نمی تواند مجوّز عمل وزارت دارائی واقع شود زیرا اولاً استفاده از گواهی نامه فروش ارز تأثیری در نرخ رسمی ارز نداشت ثانیاً گواهی نامه فروش ارز فقط در موقع افزایش میزان تقاضای ارز برمیزان عرضه آن قابل استفاده بود نه در این موقع که وضع تغییرکرده وکمیسیون ارز به‌وارد کنندگان بدون استثناء اجازه خرید ارز می دهد و احتیاج به‌مطالبه گواهی نامهٔ فروش قبلی ارز ندارد. ثالثاً در آنموقع هم گواهی نامه فروش ارز فقط بکسانی داده می شد که ارز حاصل از صدور کالاهای غیر مرغوب کشور را به بانک های مجاز می فروختند و در صورت عدم استفاده از گواهی نامهٔ فروش ارز برای خرید و ورود کالاهای خارجی نمی توانستند زیان صدور کالاهای درجه اول حاصل می شد و همچنین نسبت به ارزهائی که شرکتها مخصوصاً شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران می فروختند گواهی نامه فروش ارز داده نمی شد و فروشندگان اینگونه ارزها هیچگونه استفاده غیرمستقیم از معاملات ارزی خود نمی توانستند بکنند. به این ترتیب شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران هر ماه مبلغ گزافی لیره از قرار ۶۷ ریال بحساب دولت به بانکهای مجاز می فروخت و دولت هم می توانست لیره هائی را که باین نرخ خریده است برای پرداخت بهای کالاهای انحصاری از قبیل قماش، قند، شکر، چای، گندم، کبریت، کاغذ، سیگار و غیره بمصرف برساند و اینگونه کالاها را به بهای مناسبی در دسترس مردم بگذارد و از ترقی سطح زندگانی و تنزل بهای پول قانونی کشور جلوگیری نماید ولی با نرخ فعلی ارزهای خارجی این کار میسر نیست

و نتیجهٔ آنهم کاملاً محسوس گردیده است.

بنابر این از آقای وزیر دارائی سئوال می کنم علت تغییر نرخ ارزهای خارجی چه بوده و شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران از تاریخ تغییر نرخ ارز تاکنون چه مقدار لیره به نرخ جدید فروخته و زیانی که از این راه متوجه دولت گردیده به‌چه‌وسیله ممکن است جبران شود؟

وزیر دارائی (آقای دکتر مشرف نفیسی) ــ نمایندهٔ محترم سئوال خودشان را قبلاً به اینجانب نشان نداده بودند که جزء‌جزء فرمایشاتشان را مطالعه کنم و جواب عرض کنم این است که جوابی که عرض می کنم در کلیات است. بطور خلاصه فرمایش نمایندهٔ محترم این است که چون پول ایران یک پشتوانهٔ فلزی دارد و یک وزن معینی نقره و طلا برای ریال معین می کنیم حساب کنیم به‌بینیم که یک لیره ارز شش با عطف بمقدار زیادی که پول ایران‌دارد‌چیست و از روی آن یک نرخی معین کنیم ولی نرخی را که ما معین کرده‌ایم برای ارز این بیشتر از نرخی است که قانوناً می بایستی داشته باشد و بعد اظهار فرمودند که ما در ایران چون احتیاجی به ارز خارجی نداریم بنابر این ضرورتی نداشت که یک قیمت بالا تری برای ارزمان معین‌کنیم و یک‌استنادی نمودند به قانون ۳۱۰. آن اندازه‌ای که بنده در خاطر دارم قانون ۳۱۰ که برای پول ایران یک وزن نقره‌ای معین کرده هیچوقت در عمل اجرا نشده است و خود آن قانون هم موقع اجرایش را موکول بموقع دیگری می نماید مثل اینکه در واقع یک اصلی را اتخاذ کرده است ولی اجرای آن اصل را به بعد موکول نموده است و عملاً هم همینطور بوده است. گمان نمی کنم هیچیک از آقایان در خاطر داشته باشند از وقتی که بانک ملی ایران ناشر اسکناس بوده است یک کسی اسکناس برده باشد و به گیشه های بانک تسلیم کرده باشد و در مقابلش نقره یا طلا داده باشند(همهمهٔ نمایندگان ــ خیر داده‌اند) بهرحال بنده که مطلقاً یادم نمی‌آید و در بانک شاهنشاهی یا در بانک ملی ایران طلا نمی دادند و نقره هم مدت مدیدی است متروک شده در صورتیکه من چهار ماه است که متصدی وزارت دارائی هستم چند سال قبل از اینکه من متصدی شوم معمول نبوده و دادن نقره در

مقابل اسکناس چندین سال قبل از تصدی بنده متروک شده در هر حال وضعی که قانون ارز و قانونهای سابق ایجاد کرده بود این بود که نرخ ارز را برروی اساس عرضه و تقاضا معین کرده بود نه برروی اساس مقدارنقره‌ای که‌می بایستی قانوناً در مقابل پول ایران داده شود و بهمین جهت هم بود که نرخ لیره در خیلی پیش صد و بیست ریال بود و بعد نرخ رسمی درست کردند هشتاد ریال شد و بعد آن نرخ هم چون کاملاً رسمی نبود یک مقرراتی وضع کردند ولی درعمل خیلی قیمتش بیشتر بود به قسمی که در اول مهرماه که تصویب نامهٔ که نمایندهٔ محترم به آن اشاره کردند گذشت یک لیره ۱۷۶ ریال و یک دلار ٤٨ ریال ارزش داشت و تمام بازرگانانی که می خواستند جنس از خارج بخرند و وارد کنند بایستی به فرمولهای مختلف جمعاً ۱٦۸ ریال بدهند تا یک لیره بهشان داده شود ما آمدیم برای اشکالات زیادی که در امر ارز بود و حسابهای مختلف الف و ب وج و د که هیچکس سر در نمی‌آورد یک تسهیلاتی قائل شدیم و یک نرخی معین کردیم که حد وسط باشد بین نرخ قانونی که هیچوقت اجرا نمی‌شد و یک نرخ حقیقی که خیلی بالاتر بود و بالنتیجه یک لیره را ۱٤۰ ریال و یک دلار را ۳۵ ریال قیمت برایش معین کردیم و در نتیجه بیست و پنج درصد پول ایران عوض اینکه تنزل بکند ترقی کرد و یک تاجر ایرانی وقتی ۱٤۰ ریال می برد به بانک می دهد یک لیره بهش می دهند در صورتیکه سابق ۱۷٦ ریال کمتر از او نمی گرفتند پس به قسمی که ملاحظه می فرمائید نرخ ریال عوض اینکه تنزل کرده باشد ترقی کرده.

اینکه فرمودند ما امروز احتیاج به ارز خارجی نداریم و می توانیم نرخ ارز را بهر قیمتی معین کنیم گمان نمی کنم که این فرض ایشان از روی اطلاعاتی باشد برای اینکه احتیاجات ما به ارز خارجی امروز از هر موقع بیشتر است ما در سال چندین میلیون لیره از برای خرید کالاهائی که در ایران فراهم نمی شود از قبیل قند و شکر، اتومبیل، لاستیک و دوا و خیلی چیزهائی که جزء جزئش را بنده نمی خواهم عرض کنم لازم داریم و مجبور هستیم ارز آن را تهیه کنیم و اگر ارز خارجی تهیه نکنیم پرداخت قیمت این قبیل کالاها در خارجه امکان‌پذیر نخواهد بود پس چون

احتیاج به ارز داریم مجبوریم که بهای ارز را بقیمت بهای بازار دنیا معین کنیم تا بتوانیم احتیاجاتمان را رفع کنیم. اظهار دیگری فرمودند راجع به اینکه ارزهای شرکت نفت انگلیس و ایران را که سابقاً ٦٨ ریال وصول شده است ما حالا در ۱٤۰ ریال می خریم این یک موضوعی است که در آن موقع که مقرراتی بود اجازه می داد که ما ارز را به یک نرخ معین بخریم و این موضوع چون مورد شکایت شرکت نفت انگلیس و ایران بود و چون نمی توانست که با آن قیمتی که پرداخته می شود هزینه های خودش را در داخل ایران بپردازد و مخصوصاً حقوق کارمندان خودش را ترقی بدهد و چون یک عده زیادی از مستخدمین ایرانی در آن شرکت کار می کنند باید در آن نرخ تجدید نظر شود و دولت هم باید همان نرخی که برای بنگاه های ایرانی معمول می دارد در مورد آن شرکت هم اجازه داد اجرا کند تا اینکه آن شرکت هم بتواند هزینه های خودش را بنماید. بنابراین تصور نمی کنم که این جا یک عملی شده باشد که مورد اعتراض باشد.

رئیس ــ آقای نراقی.

نراقی ــ بنده خیلی متأسفم که ناچارم اظهار کنم آقای وزیر دارائی یا مطالعهٔ کافی نفرمودند یا درست بعرایض بنده توجه نفرمودند و کم لطفی بخرج دادند (عدّه ای از نمایندگان ــ صحیح است) گزارشهای تفصیلی هیئت نظارت بانک که یک کلمه درش هر روز تکرار می شود که چقدر ما اندوخته طلا و نقره داریم چند کیلو گرم و قیمت قانونی آنها چقدر است روی همین زمینه است که یک ریال ٤/۱٤ گرم نقره و آن عددی که گفتم چند میلیونیم از طلای خالص ارزش دارد و روی همین زمینه گزارش را تهیه و منتشر می کنند و گویا فراموش فرموده اند که هیچوقت قانون مصوب ۱۳۱۰ راجع به پول ایران تغییر نکرده است و بقوت خودش باقی است و هر ریال ایران نمایندهٔ مقدار معینی نقره و طلا است و همیشه هم خواهد بود (صحیح است) و این فرمایش ایشان ممکن است در خارج یک سوء تأثیری بکند که واحد پول ایران بدون پشتوانه و بدون اتکاء به طلا و نقره است حالا اگر سیاست اقتصادی مقتضی بوده است که دست کسی ندهند طلا و نقره ولی

همیشه نمایندهٔ او خواهد بود و هست و یک نکتهٔ دیگر فرمودند که ما خیلی احتیاج به ارز داریم بنده کاملاً تردید می کنم این موضوع را لیره الان در کدام مملکت مشتری و خریدار دارد که ما بتوانیم بفروشیم فقط در بازار بین‌النهرین است که مشتری دارد (صحیح است) که غیر از یک مشت زوار فقیر بیچاره را بزور ازشان پول بگیریم و اسعار بدهیم دستشان و روانه‌شان کنیم بروند زیارت که سی هزار نفر امسال آنجا فرستادیم و شش هزار نفر را به مکه و یک مقدار کالای غیر مجاز که هم مفسد اخلاق و هم مفسد چیزهای دیگر است آنها را به مملکت اجازه می دهیم وارد شود. اعلانی سه شب پیش در اطلاعات دیدم وزارت بازرگانی اعلان کرده است اجازه داده می شود کسانیکه مخمل ابریشمی طبیعی یا مصنوعی می خواهند وارد کنند بیایند گواهی بگیرند بشرط اینکه از لیره‌های صد و نود ریالی بخرند و بدون تشریفات وارد کنند و هرجا که می خواهند ببرند بفروشند ده سال است که زحمت کشیده‌ایم و متفقین طهران را دستشان را کوتاه کرده‌ایم از این کالاهای مزخرف دو مرتبه دولت برای آب کردن این لیره‌هائی که گران خریده‌اند می خواهند اجازه ورود بدهند بنده استدعا می کنم آقای وزیر دارائی توجه بفرمایند که بیش از این تنزل در قیمت پول ما حاصل نشود.

وزیر دارائی ــ فرمایشات آقای نمایندهٔ محترم مبتنی بر اشتباهی است که بین پشتوانهٔ اسکناس می کنند با بهای ارز پشتوانهٔ اسکناس را بنده هیچوقت وجودش را تکذیب نکرده‌ام برعکس آن اطلاعات هفتگی که در روزنامه‌ها منتشر می شود اینها را خود بنده معمول کردم که در جرائد منتشر شود برای اینکه مدتی بود که منتشر نمی شد و باید همه اطلاع داشته باشند که پشتوانهٔ اسکناس ما چقدر است اگر اسکناس ما پشتوانه نداشت البته پرداختهایش را هم یک ریال از شما کسی قبول نمی کرد پس اگر یک نرخی دارد و می توانید با آن نرخ اجناس را وارد کنید برای این است که پول ما دارای اعتبار است و پشتوانهٔ محکمی هم دارد بنده هیچوقت منکر این اظهار نشدم و تصور هم می کنم نمایندهٔ محترم اظهارات بنده را سوء تعبیر کردند ولی قسمت تنزل چنانچه عرض کردم وقتیکه مبادلهٔ فلزی می شود

معمول همه‌جای دنیا این است که روی عرضه و تقاضا می رود و امروز پول ما بیش از این نمی تواند نرخ داشته باشد و بهترین دلیل هم این است که در بازارهای خارجه که ما همیشه اجناس نداریم وقتی ریال ایران را می برند از صدو شصت ریال کمتر کسی خریداری نمی کند آخرین اطلاعی که بنده دارم این است که در بازار بین النهرین صدو شصت ریال می گیرند و یک لیره می دهند (همهمهٔ عدهٔ از نمایندگان) واینکه اظهار کردند ما زوار را به‌زور بعتبات و مکه می فرستیم که لیره‌هامان‌راآب کنیم ابداً چنین نیست یک اشخاص زیادی به ما مراجعه کردند وتقاضا کردند که مقداری بهشان ارز داده شود که بروند به زیارت برای اینکه چند سالی موفق نشده بودند.

گفته شد که در مجلس دورهٔ سیزدهم دو نوبت موضوع تثبیت نرخ ارز مطرح شد. نخستین بار توسط ابوالقاسم نراقی نماینده کاشان موضوع ترقی نرخ ارز طرح و مورد انتقاد قرار گرفت. بار دوّم امیرتیمور کلانی، دکتر مشرف نفیسی (وزیر دارائی کابینه فروغی) را مورد استیضاح قرار داد که در نتیجه آن نامبرده از کار برکنار گردید.

ولی چون موضوع ارز واجد کمال اهمیّت بود و ایران از بابت ترقی نرخ ارز در مضیقه و تحت فشار قرار گرفته بود لذا در مجلس دورهٔ ۱٤ یکی از اهم مسائلی بود که مورد بحث و انتقاد قرار گرفته و دکتر محمد مصدّق نمایندهٔ تهران در این زمینه چندین نطق انتقادآمیز کرده است که در زیر به شرح یکی دو مورد از آن پرداخته می شود:

نقل ازصورت مشروح مذاکرات دورهٔ چهاردهم مورخ چهارم مهرماه که درمجلهٔ رسمی مجلس شمارهٔ ۱۸۱ صفحهٔ ٥٦٦ درج شده است

دکتر مصدق ــ بنده خیلی متأسفم که با ارادت و دوستی که با مرحوم نصیرالدوله داشتم امروز باید بفرزند محترمشان جناب آقای بدر وزیر دارائی اعتراض

کنم (فاطمی ــ سیاست دوستی و دشمنی نمی‌فهمد) و حقیقة از این وزیر بنده خیلی متأثر هستم زیرا عملیات ایشان یکطوری بوده است که بنده را وادار کرده است که به ایشان اعتراض کنم.

موضوع عرایض امروز من پیمان سه‌گانه و طرز اجرای آن و اشیائی است که اکنون این دولت بدون تصویب مجلس می‌خواهد خریداری کند ــ بند ۲ از فصل چهارم پیمان می‌گوید:

«هرچه زودتر ممکن شود بعد از اعتبار یافتن این پیمان یا چند قرارداد راجع به تعهدات مالی که دول متحده بسبب مقررات این فصل و فقره (ب ــ ج ــ د) از بند دوم فصل سوم برعهده خواهند داشت در اموری از قبیل خریدهای محلی و اجازه ابنیه و تأسیسات صنعتی و بکار گرفتن کارگران و مخارج حمل و نقل و امثال آن فیمابین منعقد خواهد شد قرارداد مخصوص منعقد خواهد شد، مابین دول متحده و دولت شاهنشاهی ایران که معین خواهد کرد که بعد از جنگ ابنیه و اصلاحات دیگری که دول متحده در خاک ایران انجام داده‌باشند به‌چه شرایط به دولت شاهنشاهی ایران واگذار می‌شود، در قراردادهای مزبور مصونیتهائی هم که قوای متحده در ایران از آن برخوردار خواهند بود مقرر خواهد گردید و فقره ب و ج و د از فصل سوم نیز از این قرار است «ب، برای عبور لشکریان یا مهمات از یک دولت متحد بدولت متحد دیگر یا برای مقاصدمشابه دیگر بدول متحده حق غیر محدود بدهند که آنها جمیع وسائل ارتباط را در خاک ایران بکار برند و نگاهداری کنند و حفظ بنمایند و در صورتی که ضرورت نظامی ایجاب نماید بهرنحوی که مقتضی بدانند در دست بگیرند، راههای آهن و راه‌ها و رودخانه‌ها و میدانهای هواپیمائی و بنادر و لوله‌های نفت و تأسیسات تلفنی و تلگرافی و بی‌سیم مشمول این فقره می‌باشد.

ج ــ هر نوع مساعدت و تسهیلات ممکنه بنمایند که برای منظور نگاهداری و بهبود وسائل ارتباطیه مذکور در فقرهٔ (ب) مصالح و کارگر فراهم شود.

د ــ به‌اتفاق دول متحده هرگونه عملیات سانسوری که نسبت به وسائل

ارتباطیه مذکور در فقره (ب) لازم بدانند برقرار کنند و نگاهدارند» ــ برطبق آنچه قرائت شد طرفین متعهد شدند قراردادهائی منعقد کنند از آن جمله قرارداد مالی و قراردادی برای اینکه بعد از جنگ ابنیه و اصلاحات دیگری که دول متحده در خاک ایران انجام داده باشند به‌چه شرایط بدولت ایران واگذار شود و همچنین قراردادهائی برای وسایل ارتباطی که فقط از بین تمام قراردادها همان لایحه قرارداد مالی که صرفاً در منافع متفقین بود تنظیم و از مجلس گذشت و راجع به سایر قراردادها چون متفقین نخواستند وزرای ما هم تا امروز که جنگ تمام شده ساکت نشستند!!...

من از متفقین تشکر می کنم که ازما بیش از تعهداتی که گرفتند چیزی مطالبه نکردند و الا بعضی از وزراء با شرایطی که روی کار آمده‌اند از قبول هرگونه تعهد خودداری نکردند!!...

عمل آقای دکتر مشرف نفیسی

قرارداد مالی قبل از اینکه به‌مجلس پیشنهاد شود یکی از متخصصین اقتصادی مملکت یعنی آقای دکتر مشرف نفیسی در کابینه فروغی بموقع عمل گذاشت یعنی نرخ رسمی لیره که در آن وقت ۸ تومان بود به ۱۳ تومان رسانید و بعد یکی از متخصصین! دیگر آقای بدر وزیر دارائی کابینه سهیلی و کابینهٔ فعلی در تاریخ ۳ خرداد۱۳۲۱ لایحهٔ آنرا تقدیم مجلس کرد (آقای محترم در نظر گرفت که اگر تأدیه ریال بمتفقین محدود نشود وضعیات ما اینطور می شود که شده است) همه می دانند که دو چیز در ارزش پول کاغذ مؤثر است پشتوانه و حجم آن، قبل از ورود متفقین به ایران با جدیتی که دولت در امور اقتصادی داشت صدو هشتاد میلیون تومان اسکناس جریان پولی را اداره می‌کرد ولی پس از ورود آنها حجم اسکناس به هفتصد میلیون تومان بالغ گشت چون قشون متفقین تولید کننده نبود که در مقابل کار وجهی بدست آورده خرج کند و فقط مصرف کننده و با اسکناس بانک ملی خود را اداره می نمود وضعیات اقتصادی ما را متلاشی کرد و قیمت زندگانی را ۱۰ برابر ترقی

داد و چون پول ما فوق العاده تنزل کرد و اجرای قرارداد مالی برای متفقین صرف نمی کرد بجای اینکه به ما دولیره و چهارشلینگ بدهند ودویست و هشتاد ریال بگیرند دولیره و چهارشلینگ درخارج طلا می خریدند وآنرا در ضرابخانه ما، سکه می کردند و در بازار آزاد ۵۶۰ ریال یعنی دو مقابل می فروختند این هم خوشبختی ما بود که طلا بخاور میانه می رفت و متفقین احتیاج نداشتند که از ما اسکناس بخواهند و الا قرارداد مالی را ادامه می دادند و ما را به تمام معنی دچار انفلاسیون می نمودند بنابرآنچه عرض شد بین دولت ایران و متفقین محترم اکنون غیر از قرارداد مالی که آنها فقط بین ما و دولت انگلیس منعقد شده و متفقین دیگر از آن استفاده نموده اند قراردادی نیست و مذاکرات بین ما و متفقین که ناشی از این پیمان می شود ناچار باید به حکمیت خاتمه یابد...»

نقل از صورت مذاکرات دورهٔ ۱۴ مجلس جلسهٔ ۱۵ تیرماه ۱۳۲۳

دکتر مصدق در بارهٔ اختیارات دکتر میلیسپو مطالبی اعتراض آمیز بیان می دارد و در ضمن آن ورود متفقین را در جنگ اول و دوم مقایسه نموده و چنین بیان می نماید:

وضع ایران در جنگ بین الملل اول

«...در آن جنگ که رجال ما مردمان با ایمان و مستقلی بودند با نبودن وسایل چنان از عهدهٔ اداره امور مملکت برآمدند که هیچ قابل مقایسه با امروز نیست. در آن جنگ نه کوپن داشتیم و نه نان سیلو می خوردیم و نه برای کالای خارجی در مضیقه بودیم و ارزاق و کالای خارجی بقدری زیاد و ارزان بود که هرکس با کمترین قیمت هرقدر که می خواست بدست می آورد و احدی احساس نمی‌کرد که در عالم جنگ است و علت این بود که ورود کالای خارجی در انحصار دولت نبود که بعذر نبودن پول وارد نکنند و تجار وارد کننده به هر وسیله ای وارد می نمودند.

معروف است که دولت انگلیس از بانک شاهنشاهی که آن وقت ناشر اسکناس بود مطالبه وجه نمود. بانک برای اینکه طبع زیاد اسکناس موجب تنزل پول ایران می شد قبول نکرد و تأدیه وجه را موکول به ارسال نقره کرد این بود که متفقین در ضرابخانه «بیرمنگام» و «پطرگراد» مسکوک نقره ایران ضرب و به این طریق برای مخارج خود در ایران تهیه وجه نمودند و به علاوه هر روز معادل ۳۰ هزار تومان نقره ضرابخانه تهران توسط بانک شاهنشاهی سکه می زد، بطوریکه لیره که در حدود ۵۰ قران قبل از جنگ معامله می شد در اواخر و بعد از جنگ به ۱۸ قران و فرانک سوئیس که متجاوز از ۲ قران داد و ستد می شد بیک قران رسید گذشته از این به ما کمک پولی هم می کردند ــ گرچه مهم نبود که قابل ذکر باشد ولی همه می دانند که برای کسر مخارج دولتی در هر ماه ۳۲۰ هزار تومان که اگر بپول امروز مقایسه کنیم چند میلیون می شود به ما می رسید ولی در این جنگ بجای اینکه به این ملت که از هیچ چیز در راه پیروزی آنها خودداری نکرد کمک کنند از ما کمک می خواهند اگر ورود به ایران و تصرف راهها و راه آهن و تأسیسات تلفنی و بی سیم بر طبق ماده ۳ پیمان برای آنها قضیه حیاتی است گرفتن «ریال» از ما فقط بمنزله خراج و از نظر اقتصادیست و هیچ چیز غیر از جلب منفعت متفقین را وادار نکرد که از ما ریال بخواهند عجبا که بانک شاهنشاهی (شرکت سهامی انگلیس) از نزول و انتشار اسکناس زائد از احتیاج مملکت خودداری کرد ولی «بانک ملی ایران» شرکت سهامی منحصر بفرد دولت بواسطه انتشار ۵۲۰ میلیون تومان اسکناس تا فروردین ۱۳۲۳ مخارج زندگی را به ده برابر کرد و الا مثل جنگ گذشته لیره و دلار فوق العاده تنزل می کرد من نمی خواهم که دکتر میلسپو برود ولی می خواهم که بر خلاف قوانین چیزی نخواهد و بر خلاف مصالح ما سکوت و یا اقدامی نکند این است که از جناب آقای نخست وزیر سئوال می کنم اختلاف نظری که راجع به نظارت دولت در قانون ۱۳ اردیبهشت ۲۲ بین دولت و آقای دکتر میلیسپو بود به چه طریق حل شده است که با قانون اساسی مخالف نباشد؟»

پس از نطق مصدق، بدر وزیر دارائی وقت ضمن نطق دفاع از خود مطالبی

نیش دار بیان می کند که بناگزیر نگارنده در شمارهٔ ۷۸۳ مورخ ۱۸ مهرماه ۱۳۲٤ روزنامهٔ کیهان مطالبی با عنوان «قضاوت تاریخ در بارهٔ ارز» نوشتم که توسط علی اکبر جابر انصاری از جانب بدر (وزیر دارائی وقت) پاسخی به آن داده شد و ناچار شدم در شمارهٔ ۷۸۸ مورخ ۲٤ مهرماه در دنبال آن مقاله مطالبی بنو یسم.

در اینجا کاری به مقدمه و مؤخرهٔ مقاله نداریم (چون بدین بحث ارتباطی ندارد) و قسمتی از آن مقاله را که حائز اهمیت و افشاکنندهٔ جریان قابل تأمل و مسائل مهم تاریخی از مسألهٔ ارز می باشد، ذیلاً از شمارهٔ ۷۸۸ روزنامهٔ کیهان عیناً نقل می نماید:

«...اکنون که سخن به اینجا رسید ما حقایق قرارداد مالی را برای ضبط در تاریخ ذکر می نمائیم.

آقای دکتر مشرف نفیسی در کابینهٔ مرحوم فروغی با متفقین قراردادی می بندد که در مقابل ریال های دریافتی متفقین یعنی انگلیس از قرار ۱٤ تومان پوند کاغذ بگیریم.

بعداً همسایهٔ شمالی یعنی دولت شوروی هم به استناد اینکه دولت ایران با انگلستان چنین معامله‌ای کرده آنها هم ریال از ایران خواستند.

پوند انگلستان رایج غالب کشورها بود ولی چرونس شوروی جز در اتحاد جماهیر شوروی جای دیگری طالب نداشت احتیاجات ریالی دولت شوروی هم که معلوم نبود چه اندازه است.

مستر ایلیف مستشار اقتصادی سفارت انگلیس (همان کسی است که در اوایل آبانماه ۱۳۲۱ در رادیوتهران هم یکشب راجع به تورم اسکناس و پول ایران صحبت کرده و نطق مشارالیه را هم غالب جراید آنروز چاپ کرده‌اند) یا از لحاظ خیرخواهی ایران یا از لحاظ منافع سیاسی خودشان اینطور ارائه طریق و اشاره کرده که دولت ایران بگوید هرکس در مقابل ریال های دریافتی ایران صدی ٦۰ دلار طلا و صدی ٤۰ ارز قابل تسعیر داد دولت ایران به او ریال خواهد داد. خود انگلیسها هم اولین دولتی بودند که این قرارداد را بستند دولت شوروی هم که

احتیاج به ریال پیدا کرد مجبور شد همان تعهد را قبول کند ولی البته در گرفتن ریال خیلی امساک نمود.

انگلیسها مجبور شدند قسمتی از مخارج ارتش خود را در ایران از تسعیر لیره ۱٤ و بعداً ۱۳ و اندی تومان تأمین نمایند. و روسها هم از بازار سیاه ایران استفاده کردند یعنی چیت متری ۵ ریال را در بازار ایران به قیمت روز فروختند (متری ۵ تومان) و همچنین سایر کالاهای خود را آورده فروختند و قسمتی از مخارج ارتشی خود را تأمین نمودند.

متفقین در سایر ممالک شرق هم که برای احتیاجات ارتش خود پول رایج آن کشور را گرفتند به هیچیک از آنها مانند ایران صدی ٦۰ طلا نداده‌اند و به همین دلیل هم پول ایران از تمام پولهای شرق و شاید دنیا پشتوانه آن زیادتر است. و این از برکت وجود دولت شوروی شده است که از ایران ریال خواستند اگر نمی خواستند ما هم مانند سایر کشورهای شرقی نمی توانستیم از انگلیس ها صدی ٦۰ دلار طلا در جنوب افریقا بگیریم. این بود حقیقت قضیه ارز و در جریان این مذاکرات هم آقای ابتهاج بوده‌اند بشهادت همان آقایانی که نام بردیم. منطقاً این صحیح خواهد بود زیرا ما که زور نداشتیم که حتماً از آنها صد ی ٦۰ طلا بخواهیم اگر نمی دادند چه می کردیم؟

پس رقابت آنها باعث این معامله شد. حالا این افتخار است یانه بنده که افتخاری نمی دانم بدلیل همان بیاناتی که جناب آقای دکتر مصدق در مجلس فرمودند زیرا اگر معامله ارز را آزاد کرده بودند ممکن بود مانند جنگ گذشته لیره بثلث و ربع ۱٤ تومان تسعیر شود.

آقای جابر انصاری در خاتمه مقاله خودشان نوشته‌اند که خوبست اینجانب از طرف قرارداد یعنی انگلیسها سئوال نمایم. اما چون بنده با آن سفارت محترم تاکنون رابطه نداشته‌ام این کاررا بعهده خود ایشان واگذار می نمایم که بروند بپرسند و از نتیجه نگارنده را مسبوق فرمایند...»

بهر حال ترقی نرخ ارز که بر خلاف مصلحت و صرفه و صلاح کشور بود موجبات نارضایتی شدید مردم و افکار عمومی رافراهم آوردواگر مملکت در حال اشغال نبود شاید موجب بلوا و انقلابی عظیم می گردید که پایانش معلوم نبود ولی سوء اثر افزایش ارز بجائی کشیده شد که مسأله در تمام محافل و مجامع مورد بحث قرار گرفت و حتی در مجلس دوره ۱۳ هم مطرح گردید. در مجلس امیرتیمور کلالی نخست در بارهٔ تثبیت نرخ ارز از وزیر دارائی سئوال رسمی کرد ولی فروغی چون خود در این مسئله مسئولیت داشت کوشید تا دفع الوقت کند. لذاتنها به تعویض وزیر دارائی اکتفا کرد و در تشکیل کابینهٔ جدید عضدی را بجای دکتر مشرف نفیسی به مجلس شورایملی معرفی نمود ولی چون مسأله تثبیت نرخ ارز همچنان بحال خود باقی مانده بود امیر تیمور کلالی سئوال خود را تبدیل به استیضاح نمود. امّا فروغی قبل از آنکه به استیضاح پاسخ بدهد با قیافه ای که مجلسیان قبلاً از خود نشان داده بودند متوجه شد که دیگر نمی تواند دوام بیاورد، ناچار کناره گیری کرد و جای خود را به سهیلی داد.

عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات که خود طرفدار فروغی بود در اطلاعات دریکر بع قرن از موضوع مهم ترقی نرخ ارز مطلقاً بحثی بمیان نیاورده و در مورد سقوط کابینه فروغی مسائل دیگری را طرح کرده که در این کتاب ذکر گردیده است. درصورتی که علت سقوط کابینه فروغی همان تثبیت نرخ ارز بود که در حقیقت متفقین به ایران تحمیل و دیکته کرده بودند.

اینک برای آگاهی از موضوع سئوال و نیز استیضاح امیر تیمور کلالی که انجام نگردید، آن قسمت از صورت مذاکرات مجلس دوره سیزدهم (جلسات ۲۵، ۲۶ و ۳۱ که به ترتیب درتاریخ ۳شنبه ۲۸بهمن، ۵شنبه ۳۰ بهمن و ۲شنبه ۱۱ اسفند تشکیل شد) عیناً در زیر نقل می گردد:

جلسه ۲۵ مجلس شورای ملی (سه‌شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۲۰)

امیر تیمور کلالی ــ اجازه می فرمائید؟ بنده اجازه خواسته بودم خیلی بطور

مختصر عرضی که دارم عرض کنم و حالا هم کار فوق العاده ای مجلس ندارد استدعا می کنم آقایان رفقا هم موافقت بفرمایند. بیش از سه چهار دقیقه وقت مجلس گرفته نمی شود.

رئیس ــ عرض کنم اینجا قریب بیست نفر از آقایان برای مذاکرات قبل از دستور از چند جلسه قبل اجازه خواسته اند و متأسفانه همینطور مانده است و اگر موافقت بفرمائید وارد دستور شو یم (صحیح است).

امیر تیمور کلالی ــ مطلبی که بنده می خواهم عرض کنم خیلی ضروری و فوری است و سه دقیقه هم بیشتر وقت مجلس را اشغال نمی کند. پنج هفته هم هست که از مقام ریاست استجازه کرده ام.

رئیس ــ بسته بنظر مجلس است ولی عده زیادی پیشتر از شما اجازه خواسته اند.

تقدیم ورقه استیضاحیه آقای امیر تیمور از آقای وزیر دارائی

امیرتیمور کلالی ــ بنده پنج هفته است اجازه خواسته ام یک موضوعی است که بنده می خواستم تذکری به هیأت محترم دولت بدهم چون دولت باید قبل از اختتام سال بودجهٔ سال آینده را به مجلس بدهند خواستم تذکر بدهم بودجه های جدید که می خواهند بدهند باید طوری باشد که مشروح و خوانا و مفصل باشد مثل بودجه های چند سال اخیر نباشد بودجه ای که می دهند لااقل مثل بودجه های زمان دکتر میلسپو تقدیم مجلس شود که خوانا و روشن باشد که مجلس بتواند مورد استفاده قرار دهد. عرض دیگر بنده راجع است به موضوعی که چندی قبل به مجلس عرض کردم و حالا هم از حضور آقای وزیر امور خارجه استفاده می کنم راجع به اجناسی است که در بنادر و گمرکات شمالی موجود است عرض کردم آن اجناس متعلق به مملکت است و مبداء اش هر مملکتی باشد اینها مال این مملکت است پول این مملکت برای خریداری آن مصرف شده و مال مملکت است الآن مدتی

است متجاوز از پنج شش ماه که این اجناس آمده در گمرکات و معطل است و همه روزه هم صاحبان آنها شکایت دارند و مورد احتیاج دولت و مملکت است استدعا دارم آقای وزیر امور خارجه جدیّت بفرمایند که زودتر این اجناس رد شود. عرض دیگر بنده راجع به ارز و اسعار است که چندی است از آقای وزیردارائی سئوالی کرده‌ام چون التفاتی نکرده‌اند و جواب مرحمت نفرموده‌اند این است که بنده ورقه استیضاحی تهیه کرده‌ام و این صورت استیضاح را تقدیم مقام ریاست می کنم...

رئیس ــ آقای وزیر دارائی برای جواب این سئوال شما مخصوصاً امروز آمده‌اند و در اینصورت استیضاح شما مورد ندارد.

امیرتیمور کلالی ــ بنده وکیلم و همیشه می توانم وزیر را استیضاح کنم و آقای وزیر دارائی مورد استیضاح بنده است چون این قضیه به ضرر مملکت است و هر روز که بگذرد در نتیجه این عمل میلیونها ضرر به مملکت وارد می شود.

رئیس ــ شما بدون اجازه صحبت می کنید.

امیرتیمور کلالی ــ حتماً باید استیضاح شود و بنده صرف نظر نمی کنم.

جلسه ۲۶ مجلس شورای ملی (پنج شنبه ۳۰ بهمن ۱۳۲۰)

بیانات آقایان دکتر ملک زاده و امیرتیمور راجع به استیضاح

رئیس ــ آقای دکتر ملک زاده.

دکتر ملک زاده ــ بنده قبل از دستور می خواهم صحبت کنم به مادهٔ واحده کاری ندارم. عرض کنم نماینده محترم آقای امیر تیمور که همیشه بنده به استعداد و صلاحیت ایشان معتقد و مؤمن بودم و نظریات خیرخواهانه ایشان را قبول دارم یک ورقه استیضاحیه تهیه کرده و گویا تقدیم مقام ریاست مجلس شورای ملی نموده‌اند. این استیضاح راجع به موضوعی است که مدت زمانی است در مجلس مطرح شده است و نه فقط جلب توجه دولت و نمایندگان را کرده است بلکه در اغلب جرائد هم این موضوعی که ایشان در نظر گرفته‌اند مورد بحث و مطالعه واقع

شده. بنده می خواستم دو نکته را تذکر بدهم یکی اینکه چون منظور ایشان فعلاً در تحت مطالعه دولت و کمیسیونی که از مجلس شورای ملی انتخاب شده است قرار گرفته و اگر هم چند روزی این کار به تأخیر افتاده است به عقیده بنده و آنچه شنیده‌ام بواسطهٔ این بوده است که نماینده‌های کمیسیون بودجه انتخاب نشده بودند که دراین جلسه حضور پیدا کنند و بنابراین بنده امیدوارم پس از مطالعهٔ بیطرفانه ای که در اطراف منظور ایشان بعمل خواهد آمد نظریات ایشان کاملاً تأمین شود و دیگر استیضاح ایشان از آقای وزیر دارائی در اطراف موضوع ارز چندان موردی نداشته باشد. نکتهٔ دوم هم که بنده نمی خواهم توضیح بدهم با در نظر گرفتن وضعیات داخلی خودمان و خارجی کشور بعقیدهٔ بنده استیضاح در مجلس در این موقع چندان به صرفه و صلاح کشور نیست (چند نفر از نمایندگان ــ چرا بصرفه کشور نیست؟!) اجازه بفرمائید بنده نمی خواهم توضیح بدهم (اقبال ــ نظری در بین نیست استیضاحی کرده‌اند) در هر حال این عقیده شخص بنده است و گمان می کنم دو سه نفر آقایان که اظهار مخالفت می فرمایند (چند نفر از نمایندگان ــ دو سه نفر نیست همهٔ مجلس است) چون بنده نمی خواهم در اینجا توضیح زیاد بدهم با فرداً فرد آقایان که صحبت بکنیم قانع می شوند این نظر بنده بود که عرض کردم و تقاضای استرداد این استیضاح را می کنم.

رئیس ــ آقای امیر تیمور.

امیر تیمور ــ اولاً بنده بدواً به مقام ریاست تذکر می دهم که طبق ماده ٤٤ نظامنامه داخلی موقعی که ورقهٔ استیضاحیه تقدیم شد می بایستی در مجلس قرائت شود و استدعا می کنم لطفاً مقرر فرمایند که قرائت شود. ثانیاً راجع به فرمایشاتی که نماینده محترم آقای دکتر فرمودند قسمتی که اظهار ملاطفت نسبت به بنده بود اسباب تشکر بنده است ولی در خصوص این استیضاح خاطر مبارکشان مستحضر باشد که بنده برای تظاهر یا برای هوای نفس مبادرت به استیضاح یا مبادرت به سئوال یامذاکره یا اظهارات دیگری در مجلس نمی کنم بلکه اطمینان به ایشان می دهم فقط موقعی که شدت ضرورت ایجاب می کند بر حسب وظیفه و وجدان

اقدام می کنم (ارگانی ــ صحیح است). در این قضیه بخصوص هم خود بنده هیچ میل و اراده نداشتم و میل و اراده‌ای هم ندارم که نسبت به یکی از اعضاء محترم دولت از طرف بنده استیضاحی بشود ولی حقیقتاً از نظر وظیفه و از نظر وجدان و تکلیف مجبور هستم که اقدام به این کار بکنم و همانطور که در ابتدای امر حضرت آقای فروغی در نطقی که بوسیله رادیو فرمودند راجع به تکالیف افراد این مملکت و تذکر فرمودند که باید هرکس در هر مقامی که هست وظائف خودش را انجام بدهد. بنده به پیروی از تذکر و نصایح بزرگ ایشان حقیقتاً از آن موقع برخودم فرض کردم وظایف خودم را صد درصد انجام بدهم و حقیقتاً بنده به وجود شخص آقای فروغی کمال اعتماد را دارم و این جریانی که پیدا شده است بنده معتقدم که بعد از آنکه ایشان متوجه بشوند و به عرایض بنده در مجلس راجع به استیضاح توجه بفرمایند، خاطرمحترمشان توجه خواهد فرمود که نظریه و استیضاح بنده از روی کمال صداقت و انجام وظیفه بوده است و این استیضاح هم امروز که بعمل نمی آید حضرت آقای دکتر، امروزعصر بعمل آید من موافقت می کنم هفته آتیه هر موقعی را مقام ریاست یا یک هفتهٔ دیگر تعیین می فرمایند بنده هم حاضر هستم که هرقدر طول بکشد موافقت می کنم، اما استیضاح را بنده بهیچوجه مسترد نمی کنم و پیش بنده پخته شده و ممکن نیست مسترد کنم زیرا بامطالعات کاملی که درش کرده‌ام تقدیم کرده‌ام و بعد از مطالعات کافی اقدام کرده‌ام و ممکن نیست مسترد کنم.

قرائت ورقه استیضاحیه آقای امیرتیمور از آقای وزیر دارائی

جمعی از نمایندگان ــ دستور.

(آقای طوسی ورقه استیضاح آقای امیر تیمور کلالی را از آقای وزیردارائی بشرح زیر خواندند).

مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی ــ مدتی است این بنده از آقای

وزیر دارائی در موضوع خرید ارز به مظنه یکصد و چهل ریال و اینکه ادامه وضع مزبور به ضرر و زیان کشور تمام می شود سئوالی نموده ام که در مجلس برای جواب حاضر شوند و چندین جلسه هم متوالی حضوراً از ایشان تمنی کرده ام برای جواب سئوال مزبور زودتر حاضر شوند و احساس می کنم می خواهند با طفره و تعلل بدفع الوقت ورگذار کنند نظر به اینکه بیش از این بنده نمی توانم شاهد جریانی باشم که برعلیه منافع کشور است بموجب این ورقه می خواهم آقای وزیر دارائی را استیضاح کنم و از مقام محترم ریاست تمنی دارم روز استیضاح را تعیین فرمایند.
(امیر تیمور)

امیر تیمور کلالی ــ اجازه می فرمائید.

رئیس ــ رأی گرفته می شود به اعتماد کابینه آقای نخست وزیر.

امیرتیمور کلالی ــ اجازه بفرمائید قبل از رأی بنده تذکری دارم.

امیر تیمور کلالی ــ قبل از رأی تذکری است که لازم است داده شود برای اینکه هیئت دولت دچار سئوال و استیضاح و مذاکرات قبل از دستور نشوند تذکر لازمی است که باید عرض کنم و بعلاوه یک موضوع استیضاحی هم قبلاً بوده و باید تکلیف آن معلوم شود که چه خواهد شد برای آنکه آن موضوع روشن شود و کار مجلس و کار دولت تسهیل شود اجازه می خواهم عرایضم را عرض کنم.

دکتر جوان ــ بنده اجازه می خواهم تذکری دارم چون در موقع معرفی آن کابینه شان...

رئیس ــ تذکر مورد ندارد اعلام رأی شد.

دکتر جوان ــ اجازه نمی دهید صحبت کنیم. (زنگ رئیس)

طباطبائی ــ بنده اخطار نظامنامه ای دارم.

رئیس ــ بسیار خوب اخطار داشته باشید بعد بکنید.

امیر تیمور ــ بعرض بنده توجه بفرمائید بنده باید قبل از رأی عرایض خودم را بعرض آقای رئیس الوزراء برسانم و بعد رأی گرفته شود زیرا توضیح ایشان در رأی

مؤثر خواهد بود، اگر ایشان توضیح بدهند ممکن است بنده در رأی دادن شرکت کنم و الا بنده در رأی شرکت نخواهم کرد (طباطبائی ــ تکلیف را معین بفرمائید) خود آقای رئیس الوزراء هم اجازه می فرمایند بعرض برسانم.

نخست‌وزیر ــ آقای امیر تیمور صحبت استیضاح را می فرمائید مقصودتان همین است؟ بفرمائید.

امیرتیمور ــ اجازه می فرمائید بعرض مبارکتان برسانم بنده بدواً تشکر می کنم از حضرت آقای نخست‌وزیر که مثل همیشه توجه دارند عرایض بعرضشان برسد و در اینموقع موافقت فرمودند که عرایض بعرضشان برسد. البته خاطر محترم آقایان مسبوق است که از طرف بنده استیضاح شد از آقای دکتر مشرف وزیر دارائی که به اعتقاد بنده عمل ایشان بر خلاف مصلحت مملکت بود و ضرر و خسارتی برای مملکت ایجاد شده البته حالا آقای دکتر مشرف از کابینه رفتند ولی اصل موضوع از میان نرفته. بنده موضوع ارز و اسعار را یکی از قضایای مهم مملکت می دانم و معتقدم در این عملی که شده است میلیونها خسارت به مملکت وارد شده است و اگر آقای رئیس الوزراء موافقت بفرمایند چه در مجلس و چه در خارج از مجلس صحبت شود بنده ثابت می کنم که میلیونها خسارت به این مملکت وارد شده و اگر یک روز تصمیم قطعی در این کار به تأخیر افتد صدها هزار تومان به ضرر مملکت تمام می شود و بنده معتقد هستم در این قضیه بخصوص قبل از رأی تکلیف رامعین فرمایند و بعقیده بنده باید موضوع ارز بکلی آزاد باشد و تابع عرضه و تقاضا شود اگر ارز آزاد باشد بنده عقیده‌ام این است که به قیمت خیلی نازلتری در این مملکت اسعار خرید و فروش شود ممکن است به قیمت گرانتری هم برسد اشکالی ندارد ولی یک قیمت معینی را دولت معین کردن و همه روزه از پول مملکت و از خزانه مملکت پوند خریدن و مقدار زیادی پوند در لندن بلوک کردن بر خلاف مصلحت است این یک موضوع.

موضوع دیگر عرض بنده مربوط به کار وزارت طرق است البته ما یک وزارت طرقی در سابق داشتیم و یک وزیر هم داشت و یک رویه‌ای هم در کار بود

و یک راه‌سازی هائی هم می شد که به ترتیب خودش پیش می رفت اما وزارت طرق امروز ما با وزارت طرق دیروز بکلی فرق دارد حالا در وزارت طرق یک راه‌سازی های دیگر و یک عملیات دیگری می شود که یک قسمتش مر بوط به ما است و یک قسمت آن مر بوط به خود ما نیست وزارت طرق امروزه باید مواظبت کند باید بیش از حد معمول مراقبت کند و باید وزیر طرق شخصاً مراقب و ناظر باشد باید فعالیت و مراقبت بیشتری ملحوظ و منظور بدارد و ناظر جریان امور باشد که این ساختمانهائی که می شود دقت بعمل آید. آن قسمتهائی که متعلق بدولت ایران است و برای مصلحت ایران است البته برای ما لازم است و اشکالی ندارد ولی آن قسمتهائی که مر بوط به ما نیست و برای قسمتهای خارجه است آنها را با کمال شهامت تذکر بدهند که اینها مر بوط به مانیست برای اینکه بعدها دولت و مملکت دچار یک عملی واقع نشود که ببودجه مملکت و خزینهٔ دولت در آتیه از این باب خرجی تحمیل شود و من مخصوصاً این قضیه را می خواهم به آقای وزیر طرق تذکر بدهم که کار راه‌سازی یک چیزی نیست که حقیقتاً در شورای اداری راه که مثلاً در وزارت طرق تشکیل می شود ببرند و آنجا بگو یند تشخیص دادند که این راه‌سازی لازم است و باید بشود و یا آنها تشخیص داده‌اند که این راه‌سازی مر بوط به ما است یا بدیگری است اینطور نیست و من مخصوصاً عقیده دارم و عرض می کنم که اینها باید در هیأت دولت مطرح شود و مورد شور واقع شود و تشخیص داده شود.

مسألهٔ دیگر عرض بنده که دو سه جلسه هم قبل از دستور عرض کردم آقای وزیر خارجه هم تشریف داشتند در مجلس شورای ملی و با اینکه مهم بود جواب نفرمودند مسألهٔ اشیاء و اموالی است که متعلق به تجار و بازرگانان ایرانی و دستگاههای تجارتی ما است که در گمرکات شمالی است و در این قضیه با اینکه بعرض مبارکشان رساندم تا بحال بهیچوجه من الوجوه اقدامی نکرده‌اند این قضیه اگر مر بوط به اشخاص و یک عدهٔ معدودی بود بنده عرضی نداشتم و چیزی نمی گفتم ولی این مال مملکت است و میلیونها پول از برای آنها داده شده است امروزه هم که

شما اتحاد دارید نمی دانم این را چه جور و به چه طریق حمل کنم با اتحاد و دوستی و الآن مملکت معطل است و شما باید این قضیه را تمام کنید و در این موضوع هم باید آقای وزیر امور خارجه بفرمایند که چه اقدامی کرده‌اند و چه اقدامی باید بفرمایند و نفیاً یا اثباتاً چه کار کرده‌اند اگر دادنی است که بدهند این مال التجاره‌ها را اگر هم نمی دهند که معلوم بشود.

عرض دیگر بنده راجع بکوی نازآباد است حالا که آقای وزیر دارائی تشریف دارند...

(همهمه نمایندگان ــ زنگ رئیس دعوت به سکوت)

چند نفر از نمایندگان ــ آقا این حرفها خارج از موضوع است.

دکتر سنگ ــ تصور می کنم فرمایشات آقای امیر تیمور هر کدامش بموقع خود صحیح است و متین است لکن خود آقای امیر تیمور باید تصدیق بفرمایند که این حرفها موقعش بعد از آن است که هیأت دولت معین شد و آنوقت باید بفرمایند و بگویند این جور و این جور ولی اول باید رأی گرفته شود بعد از آن تمام فرمایشات‌تان متین است (صحیح است) مثلاً وزیر امور خارجه در فلان موضوع فلان اقدام چه شد یا آقای وزیر راه در موضوع راه چه کار باید بکنند ولی آقاجان هنوز که آقای وزیر خارجه یا آقای وزیر راه معین نشده‌اند (بعضی از نمایندگان ــ معین شده‌اند) بنده عقیده دارم که در هر مجلسی آقا هم باید اقلیت باشد هم اکثریت و همانطور که اقلیت رشادت می کند و مطالب خودش را می گوید همانطور هم اکثریت باید رشادت بکند و بگوید البته آقا امروز روزی است برای ما قیمت دارد امروز روزی است که برای ما غنیمت است مجلس را باید طوری نگاهداشت و با دولت باید همکاری کنیم و طوری رفتار کنیم که کاری از پیش برود بنده به آقایان یا آقای امیرتیمور عرض نمی کنم فرمایشات‌شان را نکنند البته هر شخصی حق دارد برود پشت تریبون و مطابق نظامنامه هر مطلبی که دارد بگوید و هر عیبی که در کار هست اظهار کند ولی در صورتیکه وزیر معلوم شده باشد.

جمعی از نمایندگان ــ رأی بگیرید. رأی. رأی.

امیر تیمور ــ بنده این عرایض را عرض کردم برای اینکه هر روز دچار استیضاح نشو یم.

دکتر سنگ ــ بعد می توانید استیضاح کنید (همهمه نمایندگان ــ زنگ رئیس).

رئیس ــ دعوا که در مجلس موضوعی ندارد.

جمعی از نمایندگان ــ رأی بگیرید. رأی. رأی.

دکتر سنگ ــ بنابراین بنده پیشنهاد می کنم رأی بگیرید اگر هیأت دولت قبول شد آنوقت.

نخست وزیر ــ عرض کنم خود آقای امیرتیمور که مدتهاست در مجلس شورای ملی هستند ترتیبات پارلمانی را البته می داند ولیکن بنده لازم می دانم عرض کنم موضوع ارز را که ایشان فرمودند چون در دورهٔ سابق این هیأت دولت این مطلب مذاکره شد و خودشان مسبوق هستند که بنده یک وقتی که متجاوز از یکماه و چهل روز قبل از این باشد در این موضوع لازم دانستم که با بعضی از آقایان نمایندگان و جماعتی که اهل اطلاع باشند مشورت کنیم.

اینطور که ایشان می فرمایند میلیونها به مملکت خسارت وارد می آید و خواهد آمد این مسأله مسلم نیست ببینیم واقعاً اینطور هست یا نیست بعداز این مدت کمیسیون هم منعقد شد مذاکرات کردیم مشاوره بسیار کردیم و مطلب تقریباً تا اندازه‌ای روشن شد و بنا شد که هیأت دولت بروند و در زمینهٔ این عملیاتی که واقع شده است فکر کنند و تصمیمی بگیرند در این ضمن ترتیباتی پیش آمد که در هیأت دولت تغییری واقع شد و در این چند روزه تقریباً از آن روزی که این جلسات کمیسیون خاتمه پیدا کرد تا امروز مشغول همین کار است. اگر مقصودتان این است که آن استیضاح را بفرمائید خوب آن استیضاح که از هیأت دولت نبود از وزیر دارائی بود و چون وزیر دارائی رفته است از وزیر دارائی جدید که گمان نمی کنم موضوعی داشته باشد این استیضاح را بکنید و هیأت دولت هم می گو ید ما مشغول این عمل هستیم و هرچه زودتر این تصمیم را خواهیم گرفت اگر شما بعقیدهٔ خودتان

باقی بودید و دولت هم اقدامی نکرد شما مختار هستید که سئوال کنید می خواهید هم استیضاح کنید دولت هم استنکاف نمی کند و اشکالی ندارد مسائل دیگری را هم که فرمودید اگر بنده حالا وارد بشوم خیلی مفصل می شود و عیناً همین حال را دارد و این فرض است که ما بدانیم این هیأت دولت که هست طرف اعتماد مجلس هست یا نیست اگر امروز خیلی عجله دارید باید معلوم شود چه وزیری در مذاکرات طرف شما می شود و الا بعد بطور خصوصی بطور رسمی بطورعلنی، همه جورش را حاضریم. بنابراین مطلب این است مذاکره در باب اینکه فلان امر چه شده یا چه نشده طرف می خواهد باید معلوم شود که طرف شما هست یا نیست این را وقتی معلوم کردید آنوقت هر فرمایشی دارید بفرمائید.

امیر تیمور کلالی ــ بنده عجالتاً با فرمایشی که آقای رئیس الوزراء فرمودند می گذارم برای بعد وقتی که تکلیف هیأت دولت معلوم شد.

عده حاضر ۱۱۲ نفر رأی سفید ٦٥ رأی و ٤ رأی کبود و دو ورقه بدون اسم شماره شد.

اسامی مخالفین آقایان: ارگانی ــ مجید موقر ــ ابوالقاسم نراقی ــ عبدالله شهدوست.

موافقین آقایان: هدایت ــ نواب ــ فرخ ــ حمزه‌تاش ــ هاشمی ــ ابراهیم سمیعی ــ شجاع ــ مشیر دوانی ــ لاریجانی ــ صفوی ــ فرشی ــ رستم گیو ــ احمد مهذب ــ محمود عزیزی ــ نائینی ــ بیات ــ عبداله ناهید ــ مجد ضیائی ــ نقابت ــ معینی ــ خسروشاهی ــ شاهرودی ــ کامل ماکوئی ــ کازرونیان ــ ملک زاده آملی ــ یمین اسفندیاری ــ دکتر لقمان ــ نصرتیان ــ محمد تقی شیرازی ــ محمد رضا پارسا ــ محمد تقی معتضدی ــ افخمی ــ ساگنیان ــ فیاض ــ صفاری ــ بوداغیان ــ فتوحی ــ رهبری ــ گودرزنیا ــ مرآت اسفندیاری ــ رفیعی ــ دکتر ملکزاده ــ اصفهانیان ــ مخبر فرهمند ــ ابراهیم بریگی ــ دکتر قزل ایاغ ــ دکتر غنی ــ مقدم ــ معتصم سنگ ــ اوحدی ــ طالش رحمت سمیعی ــ چاپچی ــ اسمعیل سنگ ــ خلیل حریری ــ محسن مهدوی ــ

یاراحمدی ــ عباس نفیسی ــ همراز ــ احمد فریدونی ــ جعفر اصفهانی ــ محمد رضا اردبیلی ــ جعفر پناهی ــ اسمعیل ملایری ــ عباس مسعودی ــ رضوی.

(دو جلسه بعد مجلس صرف معرفی و بحث روی برنامهٔ سهیلی ودادن رأی اعتماد به او گردیده است ــ رأی موافق ۱۰۰ نفر).

سقوط دولت فروغی

اطلاعات در یکربع قرن در زیر عنوان: «**مجلس سیزدهم با مرحوم فروغی سازش نکرد**» چنین نوشته است: دولت فروغی پس از گذراندن عهدنامه اتحاد بین دولت ایران و دولتین شوروی و انگلستان دچار مخالفت های شدید یکعده از نمایندگان مجلس گردید، این امر طبیعی بود زیرا بعضی از نمایندگان در مقام انجام توقعات خود از دولت بوده و برخی خواهان جاه و مقام بودند و مرحوم فروغی بهیچوجه خود را آشنا به این سخنان و حرفهای تنگ گوشی نمی کرد و می گفت اگر مایل هستید مملکت از این بحران و گرفتاری خارج شود باید هرگونه نظریات شخصی را کنار گذارده با دولت همکاری کنید و چون زمزمهٔ مخالفت زیاد شد و دولت تحت استیضاح قرار گرفت و کارهای دولت را معوق نگاهداشتند. روزی فروغی تقاضای جلسهٔ خصوصی کرد و به مجلس آمد و این تاریخ ٦ اسفند ۱۳۲۰ بود و گفت: من نیامده ام که وضعیت خود را یا کابینه را تثبیت کنم بلکه جریان اوضاع مرا برآن داشت که مطلب را با آقایان در میان بگذارم یا جلوی این شایعات و تزلزل دولت را بگیرید و با دولت همکاری کنید یا نظریات خودتان را صریحاً اظهار دارید که من استعفا بدهم و کنار بروم این وضع بی تکلیفی و تزلزل دولت بضرر مملکت است، دولت نمی تواند کار کند. تکیه گاه ندارد و هر روز وضعیت بدتر می شود و از لحاظ سیاست خارجی این رویه مضرات بسیار دارد، من حاضر نیستم با این مخالفتها و ایجاد تشنجات و تزلزل کار کنم.

در همین جلسه که در حقیقت کناره گیری فروغی بود اکثریت نمایندگان

مجلس بار دیگر ابراز اعتماد نمودند ولی مشروط بر این گردید که کابینه ترمیم شود و اشخاصی که بیشتر همکاری با مجلس نمایند انتخاب شوند. منظور بعضی ازنمایندگان این بود که با نظر و مشورت آنها وزیران انتخاب شوند و حتی دو سه نفر از بین وکلا داوطلب بودند. ولی چون مرحوم فروغی به این مسائل توجه نمی کرد این ابراز اعتماد تمام نمایندگان را پشتیبان خود فرض کرد و چند روز بعد کابینه استعفا داد تا نخست وزیر بتواند کابینه جدید تشکیل بدهد و بالاخره روز ۱۱ اسفند ۱۳۲۰ دولت جدید فروغی به مجلس معرفی گردید و چون منظور آن دسته از نمایندگان تأمین نشده بود در همین جلسه می خواستند با رأی عدم اعتماد دولت را ساقط سازند و همین که رأی گرفتند دولت از ۱۱۲ نفر ۶۵ رأی موافق پیدا کرد ولی بلافاصله پس از ختم جلسه رسمی مرحوم فروغی و وزیران جدید در یکی از اتاقهای مجلس اجتماع نموده به مشورت پرداختند و فروغی گفت: من مصلحت کشور را در اختلاف نظر نمی بینم ۶۵ رأی موافق حکومت را ضعیف می سازد و نمی تواند در برابر مشکلات خارجی و داخلی ایستادگی نماید بدین جهت استعفا می دهم. بعضی از نمایندگان ایشان را همان ساعت ملاقات نمودند و گفتند که رأی دولت بعداً اضافه خواهد شد ولی ایشان قانع نشده و گفتند نتیجه ندارد زیرا بعضی ها نظریاتی دارند که انجام آن از عهدهٔ من ساخته نیست و منظور عده ای روی کارآوردن قوام السلطنه است و او در این امر فعالیت می کند بر فرض امروز هم با من موافقت کنند باز دو روز دیگر بنای کارشکنی را خواهند گذارد. این بود که یکسر حضور اعلیحضرت شرفیاب شد و استعفای دولت را تقدیم نمود.

مخالفین فروغی طرفدار قوام السلطنه بودند

بحران و بی تکلیفی پس از استعفای فروغی ادامه یافت. تا این موقع طرز ابراز تمایل نمایندگان چنین بود که فراکسیون ها بطور دسته جمعی نظر بشخص رئیس دولت می دادند[1] و شاه رئیس دولت را انتخاب می کرد، در این موقع که

۱. در حقیقت طبق نظر رضاشاه به‌هرکس که اشاره می شد متفقاً رأی می دادند و جای چون و چرا نبود.

مجلس بار دیگر می خواست در خصوص نخست وزیر آینده اظهار عقیده کند ،جمعی پیشنهاد کردند که رأی مخفی گرفته شود تا هرکس عقاید باطنی و درونی خود را به نخست وزیر آینده روی ورقه سفید و بی امضاء بنو یسد و کسی که رأی بیشتر داشت به نخست وزیری انتخاب شود یعنی اقلیت نظر اکثریت را قبول کند روز ۱۳ اسفند جلسه خصوصی تشکیل شد و رأی مخفی گرفته شد. فروغی ٤٧ رأی و قوام السلطنه ۳۹ رأی داشتند و بخوبی معلوم شد که مخالفت با فروغی بخاطر نخست وزیری قوام السلطنه است.

روز بعد طرفداران فروغی بصدور قطعنامه ای مبادرت ورزیدند: زیرا صحبت از این بود که فروغی زیر بار مسئولیت و زمامداری نخواهد رفت و ناچار قوام السلطنه را انتخاب خواهند کرد این قطعنامه برله فروغی بود ضمناً حکایت از مخالفت آن عده با زمامداری قوام السلطنه می نمود و بهمین جهت طرفداران قوام را از پیشرفت نظریه خود مأیوس ساخت و دست از تعقیب نظریه خود برداشتند و خود قوام السلطنه هم موقتاً از ادامه فعالیت های خود صرف نظر نمود. لکن در همین احوال که نظر موافقین فروغی پیشرفت کرد و نمایندگانی از طرف دستجات مجلس انتخاب می شدند که آن مرحوم را ملاقات نموده وزمامداری را بدون اظهار مخالفت به ایشان پیشنهاد نمایند فروغی بدون تعیین محل اقامت از شهر خارج شده در یکی از نقاط شمیران بسر می برد. کوشش در ملاقات فروغی بیفایده بود زیرا هیچکس از محل اقامت آن مرحوم اطلاع نداشت.

پس از شهریور ۱۳۲۰ مجموعاً ذکاء الملک فروغی ٤ کابینه تشکیل داد که بقرار زیر می باشد:

کابینه اول فروغی

این کابینه در دوره ۱۲ مجلس روز ۵ شهریور ۱۳۲۰ تشکیل گردید و روز ششم شهریور به مجلس معرفی شد.

نخست وزیر ــ محمد علی فروغی

وزیر دادگستری ــ مجید آهی
وزیر امور خارجه ــ علی سهیلی
وزیر کشور ــ جواد عامری
کفیل وزارت دارائی ــ عباسقلی گلشائیان
کفیل وزارت جنگ ــ سرلشکر احمد نخجوان
وزیر فرهنگ ــ اسماعیل مرآت
وزیر راه ــ دکتر محمد سجادی
وزیر پست و تلگراف و تلفن ــ ابراهیم علم
کفیل وزارت بازرگانی ــ صادق وثیقی
رئیس کل کشاورزی ــ مصطفی قلی رام
وزیر پیشرو هنر معرفی نشد

کابینه دوم فروغی

نخست‌وزیر ــ محمد علی فروغی
وزیر دادگستری ــ مجید آهی
وزیر امور خارجه ــ علی سهیلی
وزیر کشور ــ سرلشکر امان‌الله جهانبانی
وزیر جنگ ــ سرلشکر احمد نخجوان
وزیر دارائی ــ دکتر حسن مشرف نفیسی
وزیر فرهنگ ــ دکتر عیسی صدیق
وزیر راه ــ دکتر محمد سجادی
وزیر بهداری ــ اسماعیل مرآت
وزیر پست و تلگراف ــ حمید سیاح
وزیر پیشه و هنر ــ علی اصغر حکمت
وزیر بازرگانی و اقتصاد ملی ــ عباسقلی گلشائیان

وزیر کشاورزی ــ علی اکبر حکیمی

این کابینه در تاریخ یکشنبه ۳۰ شهریورماه ۱۳۲۰ شمسی برابر با ۲۸ شعبان ۱۳٦۰ هجری قمری و سپتامبر ۱۹٤۱ میلادی به مجلس معرفی شد.

رویدادهای مهم

۱ ــ عدم مقاومت و عقب‌نشینی ارتش ایران در شمال و غرب و جنوب ایران و اشغال این مناطق از طرف ارتش های روس و انگلیس.

۲ ــ دستگیری تمام اتباع آلمان از طرف ایران و تسلیم آنها به نمایندگان سیاسی روس و انگلیس در تهران.

۳ ــ واگذاری راه آهن و تمام راههای شوسه ایران به متفقین برای حمل مهمات جنگی به روسیه شوروی

٤ ــ حفظ بیطرفی از طرف ایران وعدم انجام هرعملی که بر خلاف منافع دولتین باشد.

۵ ــ تعهد انگلیس و روس در شناسائی حقوق ایران نسبت به نفت و ایجاد تسهیلات اقتصادی و خارج کردن قوای خود از ایران در هر موقع که وضعیت نظامی اجازه دهد.

کابینه سوم

نخست‌وزیر ــ محمد علی فروغی

وزیر دادگستری ــ مجید آهی

وزیر امور خارجه ــ علی سهیلی

وزیر کشور ــ سپهبد احمد امیراحمدی

وزیر جنگ ــ سرلشکر احمد نخجوان

وزیر دارائی ــ دکتر حسن مشرف نفیسی

وزیر فرهنگ ــ سید محمد تدین



محمدعلی فروغی، هنگام نخست وزیری وی پیمان سه گانه به امضاء رسیده است.

وزیر راه ــ سرلشکر امان‌الله جهانبانی
وزیر بهداری ــ باقر کاظمی
وزیر پست و تلگراف و تلفن ــ حمید سیاح
وزیر پیشه و هنر و بازرگانی ــ عباسقلی گلشائیان
وزیر کشاورزی ــ علی اکبر حکیمی

این کابینه در دوره سیزدهم مجلس روز ۵ شنبه ۱۳ آذرماه ۱۳۲۰ شمسی برابر با ۱۵ ذیقعده ۱۳۶۰ قمری و دسامبر ۱۹۴۱ به مجلس شورایملی معرفی شد.

کابینه چهارم

نخست‌وزیر ــ محمد علی فروغی
وزیر دادگستری ــ عباسقلی گلشائیان
وزیر امور خارجه ــ علی سهیلی
وزیر کشور ــ باقر کاظمی
وزیر جنگ ــ محمد علی فروغی
وزیر فرهنگ ــ مصطفی عدل
وزیر راه ــ سرلشکر امان‌الله جهانبانی
وزیر بهداری ــ علی اصغر حکمت
وزیر پست و تلگراف ــ حسنعلی کمال هدایت
وزیر پیشه و هنر و بازرگانی ــ عبدالحسین هژیر
وزیر کشاورزی و اقتصاد و خوار بار ــ مجید آهی

این کابینه روز دوشنبه ۱۱ اسفند ماه ۱۳۲۰ شمسی برابر با صفر ۱۳۶۱ق و مارس ۱۹۴۲ میلادی به مجلس معرفی شد.

کابینه چهارم با استیضاح امیرتیمور کلالی از دکتر مشرف نفیسی وزیر دارائی که نرخ لیره را در ۱۳/۵ تومان تثبیت کرده بود مواجه شد که دکتر مشرف

نفیسی بکنار رفت و یدالله عضدی جای او را گرفت ولی پس از چند روز کابینه فروغی استعفا نمود و جای خود را به سهیلی داد.

سهیلی مأمور تشکیل کابینه گردید

در این موقع وکلای طرفدار فروغی که از قبول زمامداری او مأیوس شدند به دو گروه تقسیم گردیدند. عده‌ای خواستار زمامداری آهی و عده‌ای طرفدار زمامداری سهیلی. فروغی قبل از آنکه از مسئولیت شانه خالی کند و از شهر خارج شود در مقابل اصرار عده‌ای از طرفداران خود گفته بود مجلس دیگر مخالفت نخواهد کرد و به قوام نظر ندارد چون شخصاً امتناع نموده بود، توصیه کرده بود از بین آقایان آهی و سهیلی یکی را انتخاب نمائید. این بود که مجلس نسبت به دو نفر نامبرده توجه پیدا کرد و بالاخره اتفاق نظر روی سهیلی حاصل شد و آهی هم در این مورد کمک نمود سهیلی موفق شد روز ۱۸ اسفند ماه ۱۳۲۰ اعضای اولین کابینه خود را از این قرار به مجلس معرفی کند:

آهی ــ وزیر دادگستری
حکمت ــ وزیر بهداری
بدر ــ وزیر دارائی
سرلشکر جهانبانی ــ وزیر جنگ
منصورالسلطنه عدل ــ وزیر فرهنگ
عضدی ــ وزیر راه
هژیر ــ وزیر پیشه و هنر
احمد حسین عدل ــ وزیر کشاورزی
فضل الله بهرامی ــ وزیر پست و تلگراف

وزارت کشور را خود سهیلی عهده‌دار شد و تعیین وزیر خارجه را به بعد موکول نمود.



علی سهیلی نخست‌وزیر ایران

در موقع معرفی اعضای کابینه، سهیلی اظهار داشت چون کسی که برای وزارت خارجه در نظر گرفته شده در تهران نیست پس از ورود معرفی خواهد شد و تا ورود ایشان خود من کفالت خواهم کرد. درتاریخ دوم تیرماه ۱۳۲۱ محمد ساعد به وزارت خارجه و سه شنبهٔ ۱۶ تیرماه ۱۳۲۱ سید مهدی فرخ به وزارت کشور انتخاب شدند. در فروردین ۱۳۲۱ بسبب اعلام جنگ ژاپن به آمریکا و انگلیس دولت ایران با ژاپن قطع رابطه نمود و وزیر مختار خود را از آن کشور احضار کرد.

در جلسه ۵ شنبه ۸ مرداد ماه ۱۳۲۱ سهیلی پس از نطق مفصلی که تقریباً گزارشی از اقدامات دوران زمامداری او بود استعفای وزراء را به اطلاع مجلس رسانید علت استعفا را هم مخالفت طرفداران قوام برای روی کار آوردن قوام السلطنه ذکر کرده‌اند.

کابینهٔ قوام

اولین کابینهٔ احمد قوام روز یکشنبه ۱۸ مردادماه ۱۳۲۱ ش برابر ۲۶ رجب ۱۳۶۱ق و اوت ۱۹۴۲م بشرح زیر به مجلس معرفی گردید:

نخست وزیر ــ احمد قوام

وزیر دادگستری ــ علیرضا قره گوزلو

وزیر خارجه ــ محمد ساعد

وزیر کشور ــ سید باقر کاظمی

وزیر جنگ ــ بعهده نخست وزیر

وزیر دارائی ــ سید حسن تقی زاده

وزیر فرهنگ ــ دکتر علی اکبر سیاسی

وزیر راه ــ یدالله عضدی

وزیر بهداری ــ دکتر اسمعیل مرزبان

وزیر پست و تلگراف و تلفن ــ حمید سیاح

وزیر پیشه و هنر ــ عبدالحسین هژیر

وزیر کشاورزی ــ احمد حسین عدل

وزرای مشاور ــ صادق (مستشار الدوله) و ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)

معاون نخست‌وزیر ــ دکتر علی امینی

نخست‌وزیر در موقع معرفی کابینه اظهار داشت: تا آمدن تقی‌زاده خود اینجانب مراقب امور وزارت دارائی خواهم بود.

ولی در اول شهریور ۱۳۲۱ باقر کاظمی به وزارت دارائی و جواد عامری به وزارت کشور معرفی شدند.

در دوم مهر ۱۳۲۱ مهدی فرخ به وزارت خوار بار و در دوم دیماه ۱۳۲۱ سپهبد امیر احمدی به وزارت جنگ و در اول بهمن ۱۳۲۱ فضل‌الله بهرامی به وزارت کشور و جواد عامری به وزارت دادگستری و محسن رئیس به وزارت پست و تلگراف و تلفن و علی معتمدی به وزارت راه و نصرالله انتظام به وزارت بهداری و در ششم بهمن اللهیار صالح به وزارت دارائی معرفی شدند.

رویدادهای مهم:

طرح و تصویب قانون چاپ ونشر ۸۰ میلیون تومان اسکناس برای رفع احتیاجات نیروهای متفقین در شهریور و مهر ۱۳۲۱.

طرح لایحه استخدام دکتر میلسپو امریکائی برای اصلاح امور مالی ایران قوای ارتش امریکا به ایران وارد و در امیرآباد تهران استقرار یافت و نیز عده‌ای از قوای امریکا در راه بین بندر شاهپور و تهران برای تسهیل حمل مهمات جنگی به روسیه مستقر گردید. همچنین عده‌ای از افسران امریکائی در راه‌آهن دولتی همراه با افسران انگلیسی و روسی بکار گمارده شدند.

برای آنکه جو نامساعد اقتصادی آن روزها و شرایط دشوار زندگی مردم بطور روشن‌تری ترسیم شده باشد، قسمت‌هائی از مطالب مندرج در «اطلاعات در یک ربع» قرن» انتخاب شده که ذیلاً درج می‌شود:

هر روز مشکلات زندگی در نتیجه اشغال ایران بیشتر می‌شد

وضعیت نان شهر فوق العاده خراب شده بود، دستگاه نانوائی سیلو بکار افتاده بود ولی نانی که از سیلو به زحمت به مردم داده می‌شد به اندازه‌ای ناگوار و خراب و غیر مأکول بود که موجب تلف شدن چند نفر و پیدایش امراض بین مردم می‌شد، این پیش‌آمد نیز بر خلاف انتظار مردم بود زیرا کمیابی گندم و بدی نان قبل از آمدن حکومت قوام السلطنه آنقدر نبود که در زمان او ظاهر شد، شدت قحط سالی که در سال ۱۳۲۱ بوجود آمد و چندین ماه دوام یافت در همین تاریخ یعنی از نیمه شهریور تا اواخر سال ۱۳۲۱ بود. علل آن بسیار و یکی از آنها ناامنی و غارتگری بعد از شهریور ۲۰ بود که رعایا و مالکین نتوانستند محصول خود را خوب جمع آوری نمایند و بعد هم موفق به کشت نشدند و از طرفی اشغال مملکت از طرف قوای متفقین بر مصرف گندم افزوده بود و از همه بدتر اینکه راه صدور غله باز شده و بخصوص از شمال و غرب ایران مقادیر زیادی برنج و گندم و گاو و گوسفند و چهار پایان دیگر خارج شده و موجب تنگی و مضیقه شدید و قحطی گردید و تلفات بسیاری در تمام مملکت وارد آمد.

متفقین با اینکه می گفتند احتیاجاتشان از خارج تأمین می شود مطلب صحیح نبود، سر بار آذوقه ایران بودند و قسمت زیادی از تنگی و گرانی ارزاق مربوط به تأمین احتیاجات آنها بود فقط قوای متمرکز امریکائی بودند که کلیه احتیاجات خود را همراه آورده و مرتب کشتی های آذوقه و لوازم و احتیاجات برای سر بازان خود وارد می کردند و همه‌چیز داشتند و خرید آنها از بازار ایران محدود به چند قلم سبزیجات بود.

این عوامل دست بهم داده و قحطی و تنگی را بوجود آورده و موجبات نارضایتی مردم را فراهم نموده بود.

یکی از مسائلی که بر گرانی اجناس و ارزاق کمک می کرد نشر اسکناس بود که طبق قرارداد مالی ایران و انگلستان که در تاریخ ۵ خرداد ۱۳۲۱ به امضای نمایندگان دولتین رسیده بود دولت ایران بایستی احتیاجات ریالی متفقین را بدهد و

در آخر هر شش ماه معادل صدی چهل آنچه ریال از ما گرفته اند به نرخ رسمی طلا بپردازند که پشتوانه اسکناس باشد و صدی شصت هم احتیاجات جنسی کشور را از حیث قند و شکر و قماش و لاستیک و غیره تأمین نمایند و برای این کار لایحه ای در شهریورماه ۲۱ به مجلس داده شد که اجازه انتشار سیصد میلیون تومان اسکناس داده شود. این پیشنهاد بتصویب رسید ولی تورم پول هر روز سبب بالا رفتن اجناس و مضیقه زندگی طبقات پائین می گردید.

ویندل ویلکی چند روزی در تهران بسر برد

ویندل ویلکی که از شخصیت های مهم آمریکا و نامزد رئیس جمهوری آن کشور بود چند روزی به تهران آمد. مشارالیه که نماینده مخصوص رئیس جمهور بود در ضمن پیامی که بوسیله رادیو منتشر شد گفت: «کلیه مردم آمریکا بدون توجه به احزاب مختلفه متحد و متفق هستند و قصد دارند که نیروهای محور را شکست دهند. ما مصمم هستیم پس از جنگ ارتباط عادلانه ای مابین ملتهای جهان برقرار کنیم و کلیه مردم شرافتمندانه و آزادانه زندگی نمایند.»

ویندل ویلکی پس از چند روز اقامت و مشاهده وضع فلاکت بار مردم با خاطرات تأثرآوری از کشور ایران رفت و بعدها کتابی انتشار داد که وضع زندگی مردم ایران را سخت انتقاد نمود و بخصوص از موضوع آب مشروب پایتخت اظهار نگرانی و بدبینی شدید نمود. ویندل ویلکی متأسفانه پس از چند ماه که از مسافرت طولانی خود در بسیاری از کشورهای جهان مراجعت کرده بود درگذشت و نسبت به آنچه در ایران وعده مساعدت داده بود اثری ظاهر نگردید.

پانصد میلیون ریال اعتبار برای تدارک خواربار

مشکلات آذوقه و گرانی قیمت اجناس روز بروز بیشتر می شد و برای اینکه

دولت بتواند خوار بار و احتیاجات عمومی را تدارک کند دولت لایحه ای تقدیم مجلس نمود که طبق آن لایحه اجازه داده شود مبلغ پانصد میلیون ریال اسکناس بچاپ برسد و از این راه گشایشی در تأمین خوار بار و خرید غله بعمل آید.

وقتی این لایحه در جلسهٔ ۲۹ مهر مطرح شد بنده پیشنهادی تقدیم داشتم مبنی بر اینکه دولت لایحهٔ چاپ اسکناس را که مسبب گرانی اجناس و مایحتاج عامه است مسکوت بگذارد و احتیاجات پولی را به وسیله وضع مالیات بر درآمد زمان جنگ تأمین نماید و در طی نطقی در مجلس گفتم که مخالفت من نه برای تدارک آذوقه برای مردم است، بلکه به لحاظ جلوگیری از انتشار مجدد اسکناس و تحمیل بر خزانه مملکت می باشد که بالمآل تحمیل بر توده مردم می شود زیرا از یکطرف با این رویه ما می خواهیم نان ارزان به مردم بدهیم ولی متوجه نیستیم که با این عمل بیش از این مبلغ بر نرخ سایر احتیاجات مردم خواهیم افزود.

در چنین روزگار مشکلی باید قوه خرید افراد را مساوی کرد، انجام این عمل یکی بوسیله جیره‌بندی است که اغنیا و توانگران نتوانند مایحتاج سایر مردم را بخرند و از بازار خارج کنند دیگر اینکه با وضع مالیات های سنگین بر طبقه توانگران بنام مالیات زمان جنگ تعادل اقتصادی و مالی تا حدی میان طبقات عامه حفظ شود و دولت هم برای هزینه های ضروری از این راه عایداتی بدست آورد و محتاج به این نشر اسکناس، که مسلماً مضراتی در بر دارد نگردد بعلاوه دولت باید بوسایل مقتضی آزادی خرید افراد داخلی و خارجی را در بازار محدود نماید تا کسی نتواند بیش از احتیاج خود با قیمت گران هر متاعی را خریداری و عرصه را بر ضعفا تنگ نماید.

مخصوصاً باید خریدهای خارجیها از بازار آزاد تحت نظر و بازرسی دولت درآید.

این پیشنهاد آنروز مورد توجه واقع نگردید و لایحه دولت بتصویب رسید ولی بعدها همه در عمل متوجه شدند که این کار متضمن معایب بسیاری بود، کمکی را که دولت و مجلس تصور می نمودند از این راه می توان بر مردم مستمند

کرد، نشد و فشار و تحمیلات و زحمات مردم روز بروز زیادتر گردید و بعد از چندی لایحه‌ای از طرف دولت تقدیم مجلس گردید که در مقدمه آن نوشته شده بود میزان بخشودگی نسبت به پیشه‌وران و حقوق‌بگیران سالیانه ۷۲۰۰ ریال بشود و بر مالیات کسانی که درآمد متوسطی دارند چیزی اضافه نگردد و فقط در میزان نرخ درآمدهای سرشار ناشیه از حوادث جنگ و پیش‌آمدهای فوق‌العاده تغییراتی به سود جامعه و خزانه دولت داده شود و این ترتیب فقط تا مدت جنگ جهانی برقرار باشد.

ولی در متن لایحه منظور اصلی تأمین نشده بلکه فقط در اقلام مالیات بردرآمد تغییراتی داده شده بود بهمین جهت مورد مخالفت واقع گردید و چون موضوع استخدام دکتر میلسپو در پیش بود و مجلس در این باب تسریع می‌نمود که رئیس کل مالیه زودتر از آمریکا خواسته شود، به این جهت لایحه مزبور مسکوت ماند تا با نظر دکتر میلسپو تنظیم شود.

اگر قانون اجازه انتشار اسکناس بتصویب نرسیده بود..؟

از وقایع مهم دیگر بعد از شهریور موضوع توقع مالی متفقین است که ابتدا لایحهٔ دولت در این خصوص مورد مخالفت مجلس قرار گرفت و چیزی نمانده بود که وضع ناگواری پیدا شود و قوای متفقین امور کشور ما را در دست گیرند و رسماً مداخله کنند ولی مقاومت مجلس در روز پنجشنبه ۲۹ آبان ۲۱ و باقیماندن وکلا در مجلس تا نیمه شب این نقشه را بر هم زد و اختلاف بین دولت قوام‌السلطنه و مجلس از آن روز شدت یافت.

تفصیل واقعه از اینقرار است:

در تاریخ ۲۲ مهر لایحه‌ای به امضای قوام و کاظمی وزیر دارائی تقدیم مجلس گردید که اجازه انتشار دو هزار میلیون ریال یا دو یست میلیون تومان اسکناس داده شود تا خوار بار عمومی تدارک شود و احتیاجات ریالی متفقین نیز انجام گردد.

این لایحه ابتدا مورد مخالفت مجلس قرار گرفت و نظر مجلسیان این بود که فرمول بهتری برای تأمین پشتوانه اسکناس از طرف دولت در نظر گرفته شود و بهمین جهت پس از چندی که این لایحه در کمیسیونها معطل ماند دولت پانصد میلیون ریال آن را برای تدارک خوار بار جدا کرد و بتصویب رساند و بقیه معوق ماند و بعد هم آقای کاظمی وزیر دارائی بعلت عدم توافقی که با آقای قوام داشت استعفا داد.

از آنطرف مأمورین شوروی و انگلستان برای احتیاجات خود هر روز به دولت فشار می‌آوردند و از دولت می خواستند که تکلیف این کار را معین کند در همین ایام بود که مخالفت مجلس با دولت شدت می یافت و عدم موافقت مجلس با لایحه جنبه مخالفت با متفقین را نداشت بلکه بیشتر برای ابراز مخالفت با دولت قوام بود، ایشان هم که این حقیقت را دریافته بودند نسبت به گذراندن لایحه مزبور آنقدرها ابراز علاقه نمی کردند و اهمیت آن را گوشزد مجلس نمی نمودند.

بدیهی است، تعویق تصویب لایحه نشانه مخالفت صریح مجلس با متفقین تلقی می گردید که نمایندگان از آن بی خبر بودند و تصور نمی کردند که چنین افکاری وجود داشته باشد زیرا در مورد لایحه هرچند یکبار تذکر به دولت می دادند که راه حل مناسبتری پیدا کند و دولت هم راه دیگری بنظرش نمی رسید و این کار همچنان معوق می ماند و احتیاجات قوای متفقین برای گرفتن پول روز بروز شدیدتر می شد.

در این موقع آقای قوام‌السلطنه در مقام آن برآمدند اختیاراتی از مجلس بگیرند. روز ۲۶ آبان جلسه خصوصی مجلس تشکیل گردید و آقای قوام لایحه ای که برای گرفتن اختیارات از مجلس تهیه نموده بودند خواندند.

لایحه مزبور تحت ماده واحده و بدین مضمون بود:

«مجلس شورای ملی به رئیس دولت فعلی اختیار می دهد که تا آخر شهریورماه ۱۳۲۲ برای حفظ امنیت کشور و فراهم کردن موجبات تهیه و حمل خوار بار و سایر حوائج ضروری از داخله و خارجه و جیره‌بندی و توزیع عادلانهٔ مایحتاج عمومی و جلوگیری از گرانی هزینهٔ زندگی و تعدیل و تثبیت نرخها و تأمین

وسایط بار بری بحد کافی و ممانعت از موجبات هیجان افکار و عملیات و معاملات مضر به انجام مقاصد مزبور هر اقدامی را که لازم بداند بعمل آورد و هرگونه مقرراتی که برای این منظور مقتضی باشد فوراً بموقع اجرا گذارد، در صورتی که تأمین مقاصد مزبور مستلزم تجدید نظر در قوانین مربوط به پول رایج کشور بشود دولت مکلف است اصل شصت درصد پشتوانه اسکناس را بر اساس نرخ رسمی بین المللی زر و سیم محفوظ بدارد و مقرراتی را که دولت به استناد این قانون وضع می نماید دارای اعتبار قانونی است و پس از انقضاء شهریور ۲۲ کلیه این مقررات برای تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم می گردد و تا وقتی که از طرف مجلس اصلاح و یا رد نشده باشد به اعتبار قانونی باقی خواهد بود.»

این لایحه با مخالفت شدید نمایندگان مواجه شد و گفتند دادن اختیارات تام به دولت بر خلاف مصلحت کشور و مخالف قانون اساسی است و در این صورت وجود مجلس زائد خواهد بود و اگر برای جلوگیری از احتکار و گرانفروشی و تأمین ارزاق است که قوانین جداگانه وضع شده و مورد ندارد و اگر برای تأمین احتیاجات پولی متفقین است اقتضا دارد در این باره دولت با مشورت مجلس اقدام نماید تا تحت فشار قرار نگیرد و کاری برخلاف مصلحت انجام نشود و تأکید نمودند که در بارهٔ پرداخت پول به متفقین، دولت لایحه جدیدی پیشنهاد نماید، بتصویب خواهیم رسانید ــ ولی دولت در این باره اقدامی بعمل نیاورد.

معلوم می شود رد لایحه اختیارات دولت آخرین روزنه امید متفقین را مسدود ساخت، زیرا آنها انتظار می کشیدند که با گرفتن اختیارات تام دولت خواهد توانست همه قسم احتیاجات آنها را مرتفع سازد و با این ترتیب دیگر هیچ راهی باقی نمانده است جز اینکه مجلس تعطیل گردد و خودشان مداخله در کارها نمایند.

دو روز بعد، یعنی روز ۵ شنبه ۲۶ آبان ماه اوضاع و احوال حکایت ها می کرد، نغمه های ناساز شنیده می شد، احساسات مخالفت آمیز نمایندگان بر علیه دولت شدید می گردید، تشکیل جلسه خصوصی را عصر پنجشنبه اطلاع داده بودند و دولت خبردار شده بود که پیشنهاد جدید خود را برای گرفتن اعتبار و نشر اسکناس

جهت پرداخت متفقین به جلسه خصوصی بیاورد که پس از مشورت و مطالعه در جلسه علنی بتصویب رسد.

ساعت ۵ عصر همان روز رئیس مجلس برای مشورت به جلسه هیأت وزیران خواسته شدند و چون بطول انجامید از مجلس با تلفن به ایشان اطلاع داده شد که نمایندگان برای تشکیل جلسه علنی و گذراندن لایحه دولت آماده می باشند زودتر بیائید.

پس از مراجعت رئیس مجلس، حدس نمایندگان، به یقین مبدل گشت و معلوم شد متفقین نسبت به مجلس فوق العاده بدبین شده و تعویق لایحه نشر اسکناس را مخالفت مستقیم مجلس نسبت به خود فرض نموده اند. در این خصوص مذاکراتی در جلسه خصوصی شد و بعضی از نمایندگان رئیس دولت را مسئول این پیش آمد دانسته و شواهدی در صدق گفتار خود اظهار نمودند و نتیجه گرفتند که مخالفت مجلس با دولت نزد متفقین بصورت مخالفت با آنها ظاهر گردیده است. بار دیگر به هیأت دولت اطلاع داده شد که مجلس آماده قبول و گذراندن لایحه مربوط به احتیاجات مالی متفقین می باشد. بالاخره ساعت ۹ بعد از ظهر آقای قوام السلطنه به مجلس آمدند و نیم ساعت بعد جلسه علنی تشکیل شد و لایحه جدید دولت پس از شور و مطالعاتی که تا نیمه‌شب ادامه یافت بتصویب رسید.

تشکیل این جلسه فوق العاده و گذراندن لایحه درنیمه شب خواب تازه‌ای را که متفقین دیده و نقشه تازه‌ای که طرح نموده بودند باطل ساخت. در آن روز حدس زده می شد قبل از آنکه سپیده صبح فرا رسد قوای متفقین پایتخت را اشغال نمایند و در نظر دارند امور کشور را خود در دست گیرند ولی عمل مجلس جلوی این پیش آمدهای نامطلوب را گرفت.

مخالفت با دولت قوام شدت یافت

از این پس وضع دولت در مجلس مشکلتر شد، مخالفت‌ها علنی گردید و

طی نطق های مبسوط حملات شدید به دولت می شد، زیرا اوضاع و احوال مردم و مملکت هم هر روز خرابتر می گردید، نان مردم براستی آجر شده بود، قطعات سیاه پر از ریگ و شن بجای نان سیلو به مردم که ساعت های دراز صف می کشیدند داده می شد، معهذا عده زیادی از بدست آوردن نان سیاه سخت تر از خشت محروم می ماندند، قیمت تمام احتیاجات عامه چند برابر افزایش یافته و هزینه زندگی طاقت فرسا شده و طبقات حقوق بگیر در کمال سختی و عسرت بسر می بردند.

روزنامه اطلاعات هم به پیروی از افکار عمومی و پیروی از نظر مجلس دیگر نمی توانست در برابر این وقایع و بخصوص وضع تأثرآور نان مردم ساکت بنشیند، از این به بعد از اوایل آذرماه ۱۳۲۱ مقالاتی انتقادآمیز از طرز و روش دولت آقای قوام منتشر ساخت و کم کم وضع مقالات شدیدتر و صورت مخالفت بخود می گرفت ولی بهیچوجه جنبهٔ اهانت و تعرضاتی که در آن روز در بیشتر مطبوعات دیده می شد در اطلاعات وجود نداشت، معهذا روش مزبور خارج از اعتدالی بود که همیشه در روزنامه ظاهر بود.

چیزی که بیشتر وضع دولت را متزلزل می ساخت روش نمایندگان مخالف در مجلس بود که هر روز بر تعداد آنها افزوده می شد و این جریان در روزنامه اطلاعات منعکس می گردید. بالاخره کار دولت با مجلس بجای حساسی رسید، بجائی که در مورد موضوعی وقتی رأی گرفتند دستهٔ مخالفین غلبه داشتند و بهمین جهت دولت از حضور در مجلس خودداری داشت و همین موضوع یکی از مسائلی بود که مورد سئوال اطلاعات واقع می شد و در شماره های دو سه روز قبل از بلوای ۱۷ آذر اطلاعات در سرمقاله خود می نوشت چرا آقای نخست وزیر به مجلس حاضر نمی شوند تا تکلیف خود را معلوم کنند، اگر دارای اکثریت هستند چرا لوایح دولت نمی گذرد و چرا نمی آیند که از لوایح دولت دفاع کنند و اگر هم دارای اکثریت نیستند چرا وضع ناگوار و سخت مردم و مملکت را اینطور در بلا تکلیفی نگاه می دارند.

جلسات خصوصی در مجلس تشکیل می شد و بیشتر مذاکرات روی

بی‌تکلیفی و نبودن اکثریت برای دولت بود. بالاخره روز دوشنبه ۱۶ آذر تصمیم قطعی گرفته شد که ورقه عدم اعتماد به دولت تنظیم و ابلاغ گردد زیرا دولت بهیچوجه حاضر نمی‌شد به مجلس بیاید و رأی بگیرد.

در ۱۷ آذر چه گذشت

یکی از وقایع سهمگین و مهمی که در دوران حکومت قوام اتفاق افتاد واقعه ۱۷ آذرماه ۱۳۲۱ است که در حقیقت جنگ بین محمدرضاشاه و قوام‌السلطنه بود. در آن روز هر یک از این دو می‌خواستند طرف مقابل را مغلوب کنند. شاه می‌خواست قوام را از مسند نخست‌وزیری پائین بکشد و قوام می‌خواست در مقابل شاه مقاومت و قدرت نشان دهد، در مقابل مخالفین در مجلس صف‌آرائی نموده و آنها را مرعوب سازد ولی وقتی دو دسته مخالف در مقابل هم قرار گرفتند جمعیت‌های دیگر و مردم کوچه و بازار هم به آنان ملحق شدند طوری که کنترل از دست هردو طرف خارج شد. انبوه جمعیت که فاقد رهبری صحیح بود، شورشی کور ایجاد کرد. در آن روز پراز اضطراب و تشویش هر کس هر چه می‌خواست می‌گفت و هر کاری می‌خواست می‌کرد در نتیجه خرابی و خساراتی سنگین به عمارت و تأسیسات مجلس وارد گردید. جمعی هم به خانه نخست‌وزیر حمله‌ور شده آتش‌سوزی ایجاد نمودند و در بعضی از نقاط شهر هم دست به غارت زدند و اگر حکومت نظامی اعلام نشده بود چه بسا متفقین دخالت می‌کردند و مشکلی بر مشکلات مملکت افزوده می‌گشت. اطلاعات در یکربع قرن وقایع ۱۷ آذر را از زبان عباس مسعودی که خود از نمایندگان مخالف دولت بود چنین تجزیه و تحلیل کرده است:

صبح روز سه‌شنبه ۱۷ آذر ۲۱ یکعده از محصلین، کلاس‌های درس را رها کرده بحال دسته‌جمعی به سمت بهارستان آمدند و کم کم ازبیشترمدارس عالی و متوسطه بهمین ترتیب محصلین به سمت مجلس حرکت و بدون هیچگونه مانعی

بحال دسته‌جمعی وارد مجلس گردیدند. این اجتماع محصلین طبعاً اجتماع دیگری را بوجود می‌آورد، مردم متفرقه هم بتدریج داخل محصلین می‌شدند و صبحت‌ها و نطق‌ها روی تمایلات اشخاص متفرقه تغییر می‌کرد. بخوبی معلوم بود که محصلین هدف مشخصی ندارند، ابتدا اعتراض آنها به وضع خراب نان وکمیابی و سختی معیشت مردم بود، از وکلای ملت می‌خواستند در این‌باره فکری بیاندیشند، کم کم جنبه تعرض به وکلا پیدا کردند، همین که اشخاص متفرقه داخل آنها شدند نحوه صحبت عوض شده بر علیه دولت حرف می‌زدند، سقوط دولت را می‌خواستند و یکدسته به مجلسیان می‌تاختند و دسته‌ای بر ضد دولت صحبت می‌کردند، هرکس که روی بلندی می‌رفت و برای آنها صحبتی می‌کرد و هر مقصدی داشت مخالف یا موافق دولت مستمعین همان وضع و حالت را بخود می‌گرفتند، اگر ناطق فریاد می‌کرد زنده باد مجلس، همه آنها که دور او جمع بودند همان‌را تکرار می‌کردند، اگر فریاد می‌کرد زنده باد دولت همان را می‌گفتند، هیچ معلوم نشد آن دسته‌های اولی که وارد مجلس شدند تحت تأثیر چه عواملی بودند آیا برای این می‌آمدند که دولت زودتر ساقط شود؟ در این صورت این سئوال مورد پیدا می‌کرد که چطور دولت و وزارت فرهنگ موافقت کردند و اجازه دادند مدارس را تعطیل کرده با کمال سادگی و سهولت در مجلس حضور پیدا کنند، و یا اینکه برای این آمده بودند که نگذارند مجلس تشکیل شود، نمایندگان را تهدید کنند و مانع اخذ تصمیم بر علیه دولت شوند، یعنی وقتی جلسه و اجتماعی از نمایندگان وجود پیدا نکرد طبیعی است تصمیمی نخواهند گرفت و دولت باقی خواهد ماند، این موضوع همچنان در پرده ابهام باقی ماند و نخواستند منشأ اصلی تحریکات را پیدا کنند و بدانند آن کسانی که باعث شدند جوانان محصل کلاسها را ترک نموده و در مجلس حضور پیدا کنند از چه ناحیه تحریک شده بودند؟ آیا همانطور که گفته می‌شد خود دولت محرک بود یا اشخاص دیگر. دولت آقای قوام که چند ماه پس از واقعه ۱۷ آذر زمام امور را در دست داشت در باره یافتن محرکین اصلی کوچکترین قدمی برنداشت، تمام سعی و اهتمام دولت صرف مغلوب ساختن مخالفین خود گردید، تمام دستگاه

طرق رسیدن به نقطه اصلی تحریک اولیه را کنار گذاشتند و جمعی از مخالفین قوام‌السلطنه را زندانی و تحت استنطاق قرار دادند و مدت‌ها مردم را سرگرم این عمل بیهوده نمودند و بعد پرونده ۱۷ آذر را کنار گذاشتند. در این صورت برای هر شخص بی‌طرفی چه فکر پیدا می‌شود،طرح این نقشه کودکانه را منتسب به کی می‌داند؟

این نقشه طوری طرح شده بود که نتیجه آن جلوگیری از تشکیل مجلس و یا تحت تأثیر قرار دادن نمایندگان در اخذ تصمیم آن روز نسبت به دولت بود ولی متأسفانه رشته از دست طرح کنندگان نقشه بدر رفت یکعده چند هزار نفری محصل جوان، بی‌نقشه و بی‌اراده به داخل مجلس آمدند و تحت تأثیر عوامل مختلفی که مثل گرگ بین آنها ریختند قرار گرفتند، با هرنغمه‌ای سازشدند، به هرصدائی زنده باد و مرده باد گفتند و رفته رفته اجتماع مردم متفرقه،اشخاص بیکاره و ماجراجو، رشتهٔ نظم و ترتیب محصلین را که مایل بودند رعایت شود برهم زد و کردند آنچه نباید بشود.

ماجراجویان اول به اطاق جلسه خصوصی ریختند، پرده‌ها را پاره کردند، صندلی‌ها را بهم ریختند به نمایندگان توهین کردند و بعد به تالار جلسه علنی رفتند و خرابی و خسارات بسیار وارد آوردند و نزدیک ظهر چندین هزار نفر جمعیت متفرقه که از محلات مختلف شهر می‌آمدند به اجتماع کنندگان پیوستند و دیگر هیچ قوه و قدرتی در داخل مجلس قادر به حفظ نظم و انضباط نبود.

بیشتر نمایندگان مجلس از دیدن این وضع خطرناک فرار کردند و چند نفر بین آنها باقی بودند که پیوسته سعی می‌کردند مردم را به آرامش و سکوت و تفرقه دعوت نمایند ولی بیحاصل بود بالاخره ناطقی از پنجره اطاق بالا برای مردم صحبت کرد و گفت از چند نفر نمایندگانی که حضور دارند توقع می‌کنیم که حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب شده مطالب ما را بعرض رسانیده و تقاضا کنند اعلیحضرت شخصاً در این‌جا تشریف آورده اطمینان بدهند یا اعلامیه‌ای صادر فرمایند تا مردم اعتماد یافته خارج شوند و الاّ از اینجا بیرون نخواهیم رفت. چند نفر از نمایندگان از جمله آقایان صدرالاشراف، یمین اسفندیاری، تهرانچی، مرحوم میر

سید احمد بهبهانی، حسن اکبر، عباس مسعودی تعیین شدند و از بین جمعیت خارج شده به در بار رفتیم و بلافاصله حضور همایونی شرفیاب شدیم. شاه از این وقایع بسیار متألم و متأثر و پس از چند دقیقه صحبت در اطراف ماجرا، اعلیحضرت فرمودند صدور بیانیه مورد ندارد خود آقایان مطالب مرا بصورت پیام از طرف من به مردم بگوئید و آنها را دعوت به آرامش و تفرقه و خروج از محوطه مجلس نمائید و بگوئید که این اخلال و بی نظمی برای کشور زیان آور و به این وضعی که به مجلس هجوم آورده اند جز خسارت ملت و مملکت حاصلی ندارد و هیچ کاری از پیش نخواهد رفت.

نمایندگان مزبور از کاخ سلطنتی یکسر به مجلس آمدند، در این موقع ازدحام بیشتر شده و عناصر مشکوک و اجامر و اوباش در بین مردم زیاد دیده می شد، همین که چندتن از جوانان مرا دیدند، گفتند چه شد، همه منتظرند گفتم مطالبی دارم که باید به اطلاع عموم برسانم، موجی از جمعیت مرا تا بالا کشانید و از سرسرا بالا برد و دو باره پائین آورد و من درین موقع از خود اختیاری نداشتم، این موج جمعیت بود که مرا اینطرف و آنطرف می کشاند، من از رفقای دیگر که از در بار برگشتیم بکلی بی اطلاع ماندم بعد معلوم شد این بی احتیاطی را فقط بنده و آقای صدرالاشراف نمودیم که خود راوارد معرکه ساخته و خواستیم به تکلیف خود و رسانیدن پیام شاهانه به مردم رفتار کرده باشیم سایرین همینکه وضع را نامساعد دیدند از ورود در جمعیت اجتناب کرده بکلی کناره گرفتند و از میدان خارج شدند.

در محوطه عمارت، کنار اداره بازرسی مجلس مرا بالای سکوئی کردند و گفتند از اینجا برای مردم صحبت کن هنوز چند کلمه حرف نزده بودم که ناگهان یکی دو نفر از میان جمعیت شروع به هتاکی و پرخاش نمودند و کلام مرا قطع کردند، چند نفر به طرفداری من قیام کردند ولی بیحاصل بود و کتک خوردند زیرا به استثنای عده معدودی که در آنجا مرا می شناختند سایر مردم که برای ماجراجوئی آمده بودند توجه نداشتند که به حرفهای من گوش بدهند یا تحقیق کنند که این ناطق

کیست به این جهت با چند نفر از آنهائی که تصمیم گرفته بودند مرا آن روز نابود کنند همصدائی کردند و وضع صورت وحشت‌آوری بخود گرفت، چند تن از جوانان غیرتمند و روشنفکر که مرا می شناختند، حلقه‌وار دور مرا گرفتند تا مرا از آسیب حفظ کنند و از مهلکه نجات دهند، این دستهٔ دوستان مرا به سمت باغ بهارستان هدایت کردند که از در چاپخانه خارج سازند، همینکه به حرکت آمدیم موج جمعیت هم بر ضد من بدون اینکه مرا بشناسند تحریک شد چند هزار نفر به سمت باغ روانه شدند، در داخل خیابانهای باغ بر من هجوم آوردند و از چوب درختان و شاخه‌های شمشادان که از ریشه می کندند استفاده کرده بر سر و مغز من وکسانی که زنجیری دور من تشکیل داده بودند فرود می آوردند و سعی محرکین اصلی این بود که مرا از چنگ آن چند نفر بیرون کشیده طعمهٔ جمعیت سازند ولی تفضل خداوندی شامل حال من بود و ساعتی بعد خود را بیحال روی نیمکتی در اطاق تاریک رختکن مجلس یافتم. دوستان ناشناسی که صرفاً روی علاقه و احساسات و مردانگی مرا از هلاکت نجات دادند پس از آنکه در چاپخانه را بسته دیدند به داخل باغ برگشتند و شیشه در اطاق تلفن را شکستند و مرا از پنجره داخل اطاق کردند و در آنجا در اطاق رختکن مخفی شدم ــ در آنجا آقای صدرالاشراف را دیدم که بهمین سرنوشت مبتلا شده بودند ولی قبل از آنکه زیاد آسیب ببینند به این مکان پناهنده شده بودند، ساعت هولناکی در آنجا گذراندیم تا با کمک دوستان و خویشان که خود را به مجلس رسانیده بودند بیرون آمدیم.

عصر بلوا صورت وخیم‌تری پیدا کرد و شب به غارت و چپاول مغازه‌ها و دکاکین و شکستن در و پنجره‌ها منتهی گردید و خسارات بسیاری به مردم و کسبه خیابان‌های لاله‌زار و اسلامبول و نادری وارد ساخت که اگر حکومت نظامی اعلام نشده بود و سپهبد امیر احمدی رشته نظم را بدست نگرفته بود بلوای ۱۷ آذر عواقب بس خطرناکی را بوجود می آورد و بطور قطع انتظامات را اجانب در دست گرفته و لطمه بزرگی به استقلال و حاکمیت مملکت وارد می شد.

من در اینجا ضرور نمی دانم وقایع تأثرآوری که در نتیجه پیش آمد ۱۷ آذر

رخ داد شرح دهم زیرا بسیار مفصل و از بحث ما خارج است، بلکه می خواهم زیان و خساراتی که در این واقعه متوجه روزنامه اطلاعات و کسان و کارمندان اداره گردید شرح دهم و در حقیقت حادثه را تا آنجا که ارتباط با روزنامه پیدا کرده توضیح دهم.

عصر همان روز ۱۷ آذر اطلاعات هم مثل تمام جراید توقیف گردید و چهل و سه روز در توقیف ماند، آقای قوام السلطنه درصدد برآمد از این حادثه به نفع خود استفاده نماید و حکومت خود را با از بین بردن مخالفین تحکیم و تثبیت نماید و چنانچه سابقاً اشاره کردیم متفقین هم در جریان وقایع مجلس و مشکلات و مخالفت های مجلس طرفدار این فکر شده بودند و با ایشان مساعد و موافق شده و فکر بستن مجلس در مغزها پرورانده می شد، این حادثه که بهیچوجه پیش بینی وخامت آن نشده بود و بطور قطع محرکین اولیه هیچوقت مایل نبودند به این صورت درآید که اطاقهای مجلس را خراب و دکاکین مردم را غارت و چپاول نمایند و برقراری امنیت به قیمت خون چند تن از مردم بیگناه تمام شود ولی وقتی اهمیت و وخامت آن ظاهر گردید دولت در مقام استفاده از فرصت برآمد، اول فکری که بداندیشان به آقای قوام السلطنه دادند این بود که مخالفین خود را سرکوبی نماید، توجه ایشان معطوف روزنامه اطلاعات و مدیر آن گردید.

چون من مصونیت پارلمانی داشتم دو برادر مرا دو روز بعد زندانی کردند و چند تن از کارمندان اطلاعات را گرفتند و در حقیقت در افکار عامه چنین وانمود ساختند که محرک وقایع ۱۷ آذر من و برادران و اعضای اداره اطلاعات بودند. درین موقع وسیله ای هم برای دفاع اشخاص وجود نداشت. روزنامه ها تعطیل بود و یک روزنامه دولتی بنام اخبار روز منتشر می شد، مجلس هم بواسطه خرابی بسته بود و نخست وزیر میل نداشت دو باره دائر و افتتاح گردد و حتی به نمایندگان مجلس اجازه داده نمی شد که در مجلس اجتماع نمایند و ممانعت از ورود آنها می گردید، مخالفین دیگر دولت هم در بین مطبوعات گرفتار شدند و بعضی ها هم که در مطبوعات داخل نبودند چون در خارج در زمرهٔ مخالفین قوام السلطنه

بودند زندانی شدند به این ترتیب دولت در مقام تصفیه برآمد و روی همین نقشه مجرای تحقیقات راجع بواقعه ۱۷ آذر تغییر کرد بجای اینک مأمورین تحقیق بروند محرکین را که همه می شناختند جلب نمایند و منشاء اصلی را بدست بیاورند عالماً عامداً آن را کنار گذارده کشف واقعه ۱۷ آذر را موکول به تحقیقات از زندانی ها که ابداً در حادثه شرکت و مداخلاتی نداشته و فقط گناه آنها مخالفت با دولت بود نمودند و چون می دانستند حاصلی ندارد تا دو هفته یک سطر تحقیقات بعمل نیامد و بعد که روی فشار تحقیقات شد بی گناهی همه آنها بثبوت رسید ولی چون قرار براین نبود که مخالفین آزاد شوند و قضایا طور دیگر منعکس گردد مدتها همه بازداشت شدگان در حبس ماندند اما بالاخره پیش نبردند و نتوانستند آنها را متهم ساخته و از بین ببرند، ناچار بتدریج آزاد شدند.

شاید نظر اولی این بود که از من و مؤسسه اطلاعات چیزی باقی نماند، مقدمات این کار هم خوب فراهم شده بود و حتی در همان روزهای آشفته که مردم نگران و عصبانی از پیش آمد بودند صحبت از سلب مصونیت من هم در افواه بود. گفته می شد خانه قوام السلطنه بدستور من و مخبر اداره اطلاعات غارت و آتش زده شد، آن مخبر هم که امروز مدیر مجله خواندنیها است زندانی بود و در آنموقع آقای امیرانی در اداره اطلاعات اصلاً کار نمی کرد، چندی بود خود مستقلاً سازمانی برای خواندنیها بوجود آورده بود و چون جوانی پرشور و با ذوق است در آن روز برای تحقیق و کسب وقایع همه جا ماجراجو یان را دنبال می کرد و با اتوموبیل خود در خیابانها گردش می کرد، این جرأت او در حاضر شدن به اجتماعات خطرناک آن روز و بستگی سابق او به اداره اطلاعات وسیله ای بدست بدخواهان داد که او را متهم به تحریک ساخته و بگو یند از طرف من دستور بلوا داشته است:

با تمام این مقدمات و گرفتن برادران و عده ای از کارمندان ادارهٔ اطلاعات که همه بی تقصیر بودند و کمترین دخالت و شرکتی در بلوا نداشته و حتی از حضور در اجتماعات پرهیز داشتند، نائل به اجرای نقشهٔ برهم زدن اساس تشکیلات اطلاعات نگردیدند و روزنامه پس از ۴۳ روز توقیف انتشار یافت.

نجات از این همه بلیات و مصائب که از عصر روز ۱۷ آذر و قصد کشتن من شروع گردید در مرحله اول فضل خداوندی و بعد توجه و عنایت مردم بیغرض و مساعدت کسانی بود که خدمات و زحمات میهن‌پرستانه ما را در عالم نامه نگاری و جریانات پارلمانی می دانستند و به‌بی گناهی ما اطمینان داشتند.

عناد و لجاج رئیس دولت نسبت به من و اطلاعات روز بروز آشکارتر می شد و هر روز آثاری ظاهر می گردید که حکایت از مخالفت شخصی او می نمود. او بهیچوجه راضی نبود روزنامه اطلاعات انتشار یابد و برای این کار قانون مخصوصی دستور داد به مجلس پیشنهاد نموده و بتصویب رسانند که شامل اطلاعات و نشریات اطلاعات نشود. جراید دیگر طبق آن قانون از توقیف خارج شد و اطلاعات همچنان در توقیف باقی ماند تا خود مجلس مبتکراً قانون خاصی وضع نمود که شامل چند روزنامه و اطلاعات گردید.

پس از تصویب این قانون باز اشکالتراشی فراهم گردید که همه را با بردباری و صبر و شکیبائی تحمل نمودیم گفتند روزنامه اطلاعات نباید جمعه ها منتشر شود و اگر منتشر شود مجله نباید انتشار یابد قبول کردیم. گفتند، امتیاز ژورنال دو تهران نباید بنام من صادر گردد و یکنفر نمی تواند به دو اسم نشریه داشته باشد قبول کردم و امتیاز آن روزنامه بنام برادرم آقای جواد مسعودی صادر گردید ولی درعین تحمل این مصائب و مشکلات هرگز از حقیقت گوئی در مجلس صرفنظر نکردم و در موقعی که همه را وحشت فرا گرفته بود و از دولت ملاحظه می کردند چه در مجلس و چه در جلسات خصوصی مطالب گفتنی را می گفتم که موجب تعجب همکاران مجلس می گردید.

از جمله چند روز پس از واقعه هفده آذر در کاخ ابیض آقای قوام دعوتی از نمایندگان مجلس نمودند و با وجودی که دعوت به من نرسید رفتم و در آن مجلس گوشه ای از ماجرای ۱۷ آذر را شرح دادم و مخصوصاً گفتم بمحض اینکه اطلاع یافتم که برادران و کسان‌مرا می گیرند تا تحقیق نمایند آمادگی خود را به آقای سپهبد امیر احمدی و آقای سرتیپ اعتماد مقدم رئیس شهربانی اطلاع دادم و گفتم در

این باره هر چه کمک بخواهید حاضرم، هرکس را می خواهید جلب کنید بگوئید می فرستم و حتی خودم هم برای توضیحات و استنطاق حاضرم تا کمک به کشف این واقعه ننگ آور بشود و اکنون هم همین تقاضا را دارم و از نمایندگان مجلس تمنا دارم این پیش آمد شوم را سرسری نپنداشته و آنقدر آن را تعقیب کنند تا محرکین اصلی بدست آیند و به سخت ترین مجازات برسند.

حرفهای تند و شدید من علیه اوضاع در جلسه کاخ ابیض همه نمایندگان را نگران ساخت و بیم آن داشتند که روش سخت تری نسبت به من وکسانم از طرف دولت اتخاذ شود به این جهت مرا دعوت به سکوت می نمودند و نگرانی دیگر نمایندگان هم این بود که نخست وزیر به تشکیل مجلس سیزدهم اقدام ننماید و آنقدر عقب بیفتد که دوره مجلس سپری گردد و حکومت مطلقه روی کار آید، به این جهت با کمال نرمی و ملایمت و اظهار وفاداری و علاقمندی، صحبت می نمودند.

متأسفانه همانطور که پیش بینی می شد پرده ضخیمی روی وقایع ۱۷ آذر کشیده شد و اسرار این ماجرا در اختفا و تاریکی ماند و نخواستند بکشف حقیقت و یافتن محرکین واقعه شوم مزبور اقدام کنند.

پس از چند ماه حکومت قوام، صحبت تعقیب قضیه شد ولی متصدیان امر و مأمورین تحقیق بعلت منحرف شدن تحقیقات اولیه و از بین رفتن آثار و علائم جرم و عدم علاقه به موضوع دیگر دنبال نکردند و پرونده این ماجرا هم بدنبال سایر جریانات و جنایات مدفون و فراموش گردید.

هیچکس نپرسید علت اینهمه بدبینی و ضدیت نسبت به من و مؤسسه اطلاعات برای چه بود؟

مخالفت من با قوام السلطنه در حکومت مرحوم فروغی از لحاظ اصولی و پایداری برای بقای حکومت موجود بود و پس از روی کارآمدن حکومت قوام السلطنه همچنان که رویه همیشگی اطلاعات است ابراز موافقت و همکاری نمودیم و مطالب و مقالات روزنامه در دو ماه اول حکومت ایشان گواه این مطلب است که بهیچوجه نظر خاصی به ایشان نداشته ایم و بر خلاف آرزومند موفقیت حکومت آقای

قوام در خدمت به کشور به خصوص در آن روزگار سخت و مشکل بودیم. و اگر پس از دو ماه موافقت شروع به انتقاد از وضع نمودیم تحت تأثیر خرابی اوضاع رقت بار زندگی مردم و روش غیر مفید دولت در سیاست خارجی بود که دست آنها را در هر کاری باز می گذاشتند و هرچه می خواستند بلاشرط می دانستند.

بعلاوه جریان مجلس هم در این مخالفت ما با حکومت تأثیر داشت زیرا عده زیادی از نمایندگان که روزهای آخر پیش از بلوا اکثریت را مسلماً تشکیل می داد خواهان سقوط دولت و روی کار آمدن حکومت بهتری بودند و اطلاعات هم با این دسته از نمایندگان همصدائی و همکاری می کرد و البته عرصه بر دولت تنگ می شد.

من اعتراف می کنم که ما در این مورد از رو یه همیشگی خود و همکاری با دولت ها مادام که مشغول کار می باشند خارج شده و اعتدال را از دست داده بودیم.

ولی برای این مخالفت خود دلایل بارزی داشتیم که خود را ذیحق می دانستیم و جداً نسبت به دولت و ادامهٔ کار او بی عقیده بودیم و روش دولت را موافق مصلحت جامعه تشخیص نمی دادیم اما با تمام این احوال بفرض اینکه اطلاعات یا هر روزنامه دیگر از حکومتی انتقاد بنماید یا شخص خود بنده در مجلس نقش مخالف دولت را داشته باشم که هردو در یک کشور مشروطه و دموکراسی از حقوق مسلم افراد است یک دولت که خود را متکی به قانون می داند نباید تا این حد در مقام انتقام جوئی برآمده و درصدد باشد مخالفین خود را نیست و نابود کند ــ و آنچه برای خود من مسلم گردیده اعمال چنین رو یه خشونت آمیزی از طرف آقای قوام نسبت به من وروزنامه اطلاعات نتیجه سعایت و بدخواهی بعضی از عناصر فرومایه ای بود که غالباً نخست وزیران را در کشور ما احاطه می کنند و بخصوص که آقای قوام این عادت و رو یه را دوست دارند و همیشه در هر موقع زمامدار می شوند یک دست پادو و هوچی و مردم پست و بد نیّت و بدخواه دور ایشان را می گیرند و این قبیل اشخاص هم در مجلس و هم در مطبوعات و هم در ادارات و پست ها و

مشاغل و بین مردم متفرقه وجود دارند.

بدیهی است این قبیل اشخاصی که برای نفع طلبی و حفظ مقام وموقعیت خود دور نخست وزیر را می گیرند آماده هر عمل خلاف وجدان و انصافی هم می شوند و معاملهٔ آقای قوام در واقعهٔ ۱۷ آذر نسبت به من و کسان و دوستان و مؤسسه ای که با خون جگر بوجود آورده ام یکی از مفاسدی است که از طرف این قبیل عناصر برخاسته بود و او را وادار به رفتاری نمودند که هیچ حکومت مستبدی هم بدون رسیدگی و تعمق و مطالعه چنین نمی کرد.

باری، پس از تجدید حیات اطلاعات روش من و روزنامه عوض نشد انتقاد از دولت با همان رؤش متانت و اعتدال و گاهی تند صورت می گرفت، مخالفت خود من با دولت ایشان ادامه یافت و با تشبثات زیادی که اطرافیان او چه پیش از ۱۷ آذر و چه بعد ازآن برای جلب من نمودند و وعده هرقسم کار و هرنوع استفاده را می دادند کمترین تغییری در روش من پیدا نشد. متاسفانه قبول نمی کردند که در کشور سیروس اشخاصی هم یافت می شوند که اهل زد و بند و منفعت شخصی نیستند و جاه و مقام نمی خواهند به این جهت وقتی بی نیازی خود را به آن اشخاص می گفتم و جدا از هرگونه صحبتی در این مسائل ابراز تنفر می کردم تعجب می نمودند و چون خود سراپا آلوده این کثافات بودند نمی توانستند باور کنند که من حقیقت می گویم. بالاخره رو یه من هیچ تغییر نکرد ولی بعد از آنکه حکومت قوام افتاد دیگر از گذشته چیزی بر زبان نیاوردم و نخواستم روزنامه را با اغراض خصوصی و انتقام های کودکانه آلوده سازم.

چه شد که قوام استعفا داد؟

کابینه اول آقای احمد قوام شش ماه و دوازده روز طول کشید و در تاریخ ۲۴ بهمن ۲۱ بواسطه عدم توفیق در تشکیل کابینه مجبور به استعفا گردید، بدون شک اگر واقعه ۱۷ آذر رخ نداده بود ایشان نمی توانستند به حکومت خود دوام بدهند

و در حقیقت دوماه و هفت روز زمامداری بعد از واقعه ۱۷ آذر را باید عکس العمل آن پیش آمد شوم دانست و نباید از نظر دور داشت که مقاومت و پایداری آقای قوام در اطفای بلوا و شورشی که می رفت دامنه خطرناکی پیدا کند و منجر به مداخله اجانب گردد شایان توجه بود ــ اگر سپهبد امیر احمدی عهده‌دار انتظامات شهر نشده و فردای آن روز بلوا را خاموش نساخته بود متفقین تصمیم داشتند خود با قوای نظامی آشوب راخاتمه دهند زیرا با کارهای دقیق و مهمی که از لحاظ جنگ در ایران داشتند نمی توانستند ناظر چنین وقایع ناگواری باشند که در کارهای آنها خلل وارد شود. خوشبختانه سپهبد امیر احمدی موفقیت حاصل کرد و اعتقاد همه این بود که حکومت آقای قوام باید دوام پیدا کند تا آرامش کامل حکمفرما شود و ریشه این جنایات را پیداکند ــ اولی حاصل شد ولی نسبت به دومی کوچکترین قدمی در این راه برداشته نشد و دولت هم پس از آنکه چند روزی اعمال قدرت در کارها بخرج داد دو باره دچار کشمکش و اختلاف نظر و مخالفت گردید و این بار اختلافات در هیأت دولت و میان وزیران پیدا شد نه در مجلس.

در دنبال کشمکش وزیران و نخست وزیر، روزی در هیأت وزیران مشاجره سختی بین نخست‌وزیر و وزیر کشور (دبیر اعظم بهرامی) روی داد. نخست‌وزیر به وزیر کشور تکلیف استعفا نمود. آقای بهرامی استنکاف نمود و گفت طبق قانون اساسی من به فرمان ملوکانه و رأی مجلس انتخاب شده‌ام و یکی از این دو مقام می تواند مرا معزول نماید. آقای قوام مجبور شد که کابینه را منحل سازد تا در نتیجه بهرامی را کنار بگذارد. به ده نفر از وزیران خود تکلیف استعفا نمود آنها استعفا دادند ولی چهار نفر باقی ماندند و خودداری کردند از اینقرار: بهرامی، انتظام، سپهبد امیر احمدی، صالح که چند روز باین ترتیب ادامه بکار دادند. بالاخره آقای انتظام استعفا داد و روز بعد هم آقای بهرامی استعفای خود را تقدیم شاه نموده قبول گردید و با این ترتیب کابینه منحل شد و چون وضعیت دولت در مجلس نیز متزلزل شده بود آقای قوام درصدد برآمد از نمایندگان مجلس در دولت خود انتخاب نماید. در این قسمت به مشکل قانون محرومیت نمایندگان از مقامات دولتی برخورد و

لایحه‌ای به مجلس تقدیم داشت که آن قانون لغو شود و چون دسته بزرگی در مجلس علیه این تصمیم دولت تشکیل شده بود فوریت را از لایحه حذف کردند که مراجعه به کمیسیون بشود و شکست دولت ظاهر گردد. بالاخره آقای قوام مصمم گردید بهر کیفیتی است چند تن از وزیران خود را از بین نمایندگان با نفوذ مجلس انتخاب کند تا بتواند رأی اکثریت را بدست آورد و چند تن از خارج انتخاب نماید ولی در این کار توفیق حاصل ننمود زیرا بیشتر اشخاصی را که دعوت به همکاری نمود چون اوضاع و احوال متزلزل آن روز را می دیدند و تکیه گاهی برای حکومت در دربار و مجلس نمی یافتند شانه خالی کردند.

آقای قوام اصرار زیادی در بقای خود بخرج می داد و با وجودی که کاملاً احساس می نمود که اعلیحضرت هیچگونه موافقتی با ایشان ندارند و در مجلس هم دسته‌ای قوی به مخالفت برخاسته‌اند معهذا کاخ ابیض را رها نمی کرد تا بالاخره چند تن از متولی ها و کارگردانان مجلس که از طرفداران جدی آقای قوام بودند جلسه‌ای در منزل آقای سید کاظم یزدی تشکیل داده و اوضاع و احوال رامطالعه نمودند و چون هیچ قسم روزنه پیشرفت و موفقیت برای قوام ندیدند و تشکیل مجدد کابینه را غیر ممکن تشخیص دادند همگی سران مجلس مصمم شدند که به ایشان تکلیف کناره گیری و استعفا نمایند. نیمه‌شب جمعه ۲۳ بهمن چند تن از موافقین با نفوذ آقای قوام در کاخ ابیض ایشان را ملاقات نموده و تصمیم دسته جمعی موافقین را به ایشان اعلام نمودند. معهذا هنوز ایشان انصراف حاصل نکرده بودند تا پیش از ظهر روز شنبه که چون از هر طرف مایوس شدند به تقدیم استعفا حضور شاه مبادرت نمودند.

روز بعد اطلاعات نوشت: «ما می توانیم به حکم حق و قانون تمام خسارتهای خود رامطالبه کنیم، ما می توانیم آقای قوام را به محاکمه دعوت نمائیم و خسارت زندانی کردن برادران و کارمندان روزنامه و زیانهای وارده به اداره اطلاعات را مطالبه کنیم ولی از همه اینها صرفنظر می کنیم زیرا اولاً امروز آقای قوام از کار برکنارند و دوران قدرت ایشان سپری شده و از طرف دیگر از روی مردم

گرسنه و پریشان مملکت خجالت می کشیم که وقت خود را صرف این امور کنیم و راه انتقام‌جوئی پیشه خود سازیم.

امروز باید تمام قوا و مساعی کشور و افراد مردم صرف ترمیم خرابیها و نجات کشور از اینهمه بلاها و مصائبی که گرفتار است گردد و من نه تنها به سهم خود می گذرم بلکه از برادران بی گناه و کارکنان مظلوم روزنامه و حتی سایر دوستان عزیزی که بی‌سبب در بند زندان افتادند تمنا می کنم گذشته را بدست فراموشی بسپرند و به فکر آینده باشند البته تاریخ خود قضاوت خواهد کرد.»

کابینهٔ دوم سهیلی

بعد از احمد قوام، علی سهیلی کابینهٔ خود را در تاریخ ۲۸ بهمن ماه ۱۳۲۱ برابر با ۱۲ صفر ۱۳٦۲ق و فوریه ۱۹٤۳ بشرح زیر به مجلس شورایملی معرفی نمود:

نخست‌وزیر ــ علی سهیلی

وزیر خارجه ــ محمد ساعد

وزیر دادگستری ــ علی اصغر حکمت

وزیر کشور ــ علی سهیلی

وزیر جنگ ــ سپهبد امیر احمدی

وزیر دارائی ــ اللهیار صالح

وزیر فرهنگ ــ دکتر علی اکبر سیاسی

وزیر راه ــ عبدالحسین هژیر

وزیر بهداری ــ امان‌الله اردلان

وزیر پست و تلگراف و تلفن ــ نصرالله انتظام

وزیر کشاورزی ــ معرفی نشد

وزیر مشاور ــ حسین سمیعی

نخست‌وزیر پس از معرفی وزیران اظهار داشت: وزیر کشاورزی قریباً معرفی خواهد گردید. وی افزود چون مسأله خوار بار از اهمیت خاصی برخوردار

است تشکیل وزارت خوار بار تحت مطالعه است که پس ازاتمام مطالعات وزیر آن تعیین و بعرض مجلس خواهد رسید.

پس از طرح برنامه کابینه سهیلی از عده حاضر در مجلس یکصد تن به کابینه رأی اعتماد دادند. تغییراتی که در مورد وزراء بعمل آمده بقرار ذیل است:

روز ۱۳ اسفند ۱۳۲۱ سید محمد تدین به سمت وزیر خوار بار

روز ۲۷ اسفند احمد اعتبار به سمت وزیر کشاورزی

روز ۱۱ فروردین ۱۳۲۲ زین العابدین رهنما به سمت معاون پارلمانی نخست وزیر

٦ اردیبهشت ۱۳۲۲ مرتضی قلی بیات به سمت وزیر دارائی

۹ تیر ۱۳۲۲ حسین سمیعی به وزارت کشور

۹ تیر ۱۳۲۲ خلیل فهیمی به سمت وزیر مشاور

۲۳ تیر ۱۳۲۲ سید محمد تدین به سمت وزیر مشاور

۱۲ مرداد ۱۳۲۲ محسن صدر به وزارت دادگستری

این کابینه تا اواخر اسفند ۱۳۲۲ بر سر کار بود. در این مدت چند واقعهٔ مهم تاریخی روی داده است که بشرح آن پرداخته خواهد شد.

منشور آتلانتیک

اعلامیه مشترک رئیس جمهور ممالک متحدهٔ آمریکا و مستر وینستون چرچیل از طرف دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در ممالک متحده موسوم به منشور آتلانتیک

۱٤ اوت ۱۹٤۱[1]

رئیس جمهور ممالک متحده و آقای چرچیل نخست وزیر انگلستان از طرف اعلیحضرت پادشاه یکدیگر را ملاقات کرده و چنین صلاح دانستند که پاره ای

۱. ۱٤ اوت ۱۹٤۱ مطابق است با ۲۳ مرداد ۱۳۲۰.

اصول مربوط به سیاست ملی کشور خود را که بین دو دولت مشترک بوده و طبق آن امیدوارند برای تمام دنیا آیندهٔ بهتری را تأمین نماید انتشار دهند.

۱ ــ هیچیک از دو کشور طالب هیچگونه تملک ارضی یا تملک دیگری نمی باشند.

۲ ــ هر دو کشور مخالف هرگونه تغییرات مرزی می باشند که با موافقت آزاد ملل مربوطه انجام نشود.

۳ ــ هر دو کشور حق هر ملت را در انتخاب حکومتی که مایل است محترم می شمارند و امیدوارند که حقوق حاکمیت و استقلال به هر ملتی که حقوق مزبور از آنها گرفته شده است داده شود.

٤ ــ با توجه به تعهداتی که هر دو کشور دارند سعی خواهند کرد که برای هر ملتی بطور تساوی، کوچک یا بزرگ، فاتح یا مغلوب، دخول در تجارت دنیا تسهیل و هرگونه مواد اولیه که برای پیشرفت اقتصادی آنها لازم باشد بدست آورند.

۵ ــ هر دو کشور مایلند نهایت کوشش را بعمل آورند تا همهٔ ملل در قسمت اقتصادی به منظور تحصیل شرایط بهتری برای کار و پیشرفت اقتصادی و امنیت در شئون اجتماعی با یکدیگر همکاری کامل نمایند.

٦ ــ پس از برانداختن کامل ظلم و جور نازی هر دو کشور امیدوارند صلحی که بتواند وسایل زندگی و امنیت داخلی تمام ملل را تأمین نماید برقرار شود و آنها را اطمینان دهد که هرکس در هر کشور می تواند فارغ از ترس و احتیاج زندگی نماید.

۷ ــ چنین صلحی باید به هرکس اجازه دهد که آزادانه در اقیانوسها و دریاها سیر نماید.

۸ ــ دو کشور تصور می کنند که تمام ملل دنیا خواه به‌علل مادی و خواه معنوی باید از استعمال زور دست بردارند. در آینده اگر ملتی تسلیحات زمینی و هوائی و دریائی خود را برای هجوم به مرزهای دیگر نگهدارد هیچگونه صلحی نمی تواند برقرار بماند. بنابراین دو کشور تصور می کنند که تا ترتیب دائمی و وسیع برای امنیت عمومی داده نشده خلع سلاح مللی که ممکن است نیروی مسلح خود را

برای تهاجم بکار برند ضروری است. دو کشور مساعی خود را بکار خواهند برد تا ملل صلحجو را از زیر بار تسلیحات آزاد نمایند[۱].

ایران وارد جنگ می‌شود

کشور اشغال شده ایران طبق نظر و خواست متفقین باید وارد جنگ شود و به آلمان اعلان جنگ دهد و چون طبق قانون اساسی ایران فرمان جنگ و صلح با پادشاه بود. بنابراین در ساعت ۹ و ۳۴ دقیقه بامداد روز ۵شنبه ۱۷ شهریور ماه

---

۱. در پیمان اتحاد که متن آن نقل شد دولت ایران رسماً موافقت خود را با اصول هشت‌گانه منشور اتلانتیک اعلام کرد نظر به اهمیت منشور اتلانتیک که اساس سیاست جهانی متفقین را در موقع جنگ و بعد از آن اعلام می‌دارد شرح مختصری از جریان صدور آن داده می‌شود.

روز ۱٤ اوت ۱۹٤۱ (۲۳ مرداد ۱۳۲۰) کلمان اتلی(Clement Atlee)معاون نخست‌وزیر انگلستان اعلامیه‌ای منتشر نمود و توضیح داد که رئیس جمهور کشورهای متحد امریکا و نخست‌وزیر انگلستان در اقیانوس اطلس یکدیگر را ملاقات کرده و راجع به موضوع ارسال مهمات به موجب قانون وام و اجاره به کشورهائی که در مقابل مهاجمین در جنگند (بویژه کشور اتحاد جماهیر شوروی) مذاکره کردند. در این مذاکرات جزئیات خط مشی دو کشور برای دفاع خود و همچنین رویه‌ای که باید نسبت به ملل دیگر در موقع جنگ و بعد از آن اتخاذ نمایند تعیین گردید.

ملاقات روزولت و چرچیل در کشتی پرنس اف ولز (Prince of Wales)متعلق به انگلستان و در نبردناو اگوستر (Auguster)متعلق به کشورهای متحده امریکا واقع شد.

صاحبمنصبان عالیرتبه و افسران ارشد دو کشور نیز در مذاکرات شرکت داشتند. از جمله:

از طرف انگلستان: دریاسالار سِر ددلی پوند(Admiral Sir Dudley Pound) لرد اول دریاداری و رئیس ستاد نیروی دریائی، ژنرال سِر جون دیل (G. Sir John Dill)رئیس ستاد امپراتوری و لرد بیوربروک (Lord Beaverbrook) وزیر مهمات.

از طرف کشورهای متحده امریکا: دریاسالارکینگ (Admiral King) فرمانده ناوگان اقیانوس اطلس، ژنرال ژرژ مارشال(GL. george marschall) رئیس ستاد نیروی امریکا، هاری هاپکینز (Harry Hapkins) رئیس وام و اجاره.

۱۳۲۲ (نهم سپتامبر ۱۹۴۳) فرمان اعلام حالت مخاصمه بین دولت ایران و دولت آلمان بشرح زیر بصحه شاه رسید:

«با تأئیدات خداوند متعال»

ما

«محمد رضا پهلوی شاهنشاه ایران»

«بنا به پیشنهاد دولت و بر طبق اصل پنجاه و یکم قانون اساسی از تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ حالت جنگ را بین کشور خودمان و آلمان مقرر و اعلام می داریم. ۱۷ شهریور ۱۳۲۲».

«محل صحه شاه»

اعلام فرمان همایونی و بیانات نخست وزیر در مجلس شورای ملی[1]

بطوری که خاطر نمایندگان محترم مستحضر است دولت شاهنشاهی در آغاز جنگ کنونی بیطرفی خود را به دول متخاصم اعلام و در حفظ شرایط آن نهایت مراقبت را معمول داشت ولی در نتیجه پیش آمدهائی که منتهی به وقایع شهریور ۱۳۲۰ گردید پیمانی بین دولت ایران از یک طرف و دولتین انگلیس و شوروی از طرف دیگر منعقد شد و از آن پس این قرارداد مبنای سیاست خارجی نسبت به متخاصمین قرار گرفت و رویه دولت شاهنشاهی در مقابل دول محور روشن و اعلام شد و انتظار می رفت دول محور با در نظر گرفتن وضع خاص ایران و تعهداتی که این کشور در مقابل متفقین دارد مبادرت به اقدامات و عملیاتی ننمایند تا بالنتیجه موجب انحراف دولت ایران از تعقیب رویه که در پیمان سه گانه اتخاذ نموده گردد لیکن وقایعی که اخیراً بروز کرده و شواهد و مدارکی که در دست است منجمله تحریک

۱. ساعت ده روز هفدهم شهریور ماه ۱۳۲۲ آقای سهیلی نخست‌وزیر به همراهی آقایان وزیران در مجلس شورای ملی حاضِر و مقارن ساعت یازده و نیم قبل از ظهر بیانات فوق را ایراد نمود.



محمد ساعد وزير امور خارجة ايران

جمعی از عشایر برعلیه دولت که منجر به وقایع اسف آوری گردید و همچنین اعزام افراد مخصوص بوسیله هواپیماها بمنظور تخریب راه‌آهن و قطع وسایط ارتباطیه و تشکیل سازمانهای جاسوسی و سایر اقداماتی که خاطر نمایندگان محترم از چگونگی آنها آگاه می باشد آشکارساخت که عمال آلمانی برخلاف انتظار دست به فعالیت های وخیمی در ایران زده و سعی کرده‌اند با ایجاد اختلاف و تفرقه بین مردم این کشور آتش فتنه و انقلاب داخلی را بر پا ساخته و موجبات سلب آسایش عامه و اختلال امنیت مملکت را فراهم کنند.

دولت ایران این قبیل عملیات نامشروع دولت آلمان را در داخله ایران خصمانه تلقی کرده و تحریکات و دسائسی را هم که بمنظور ایجاد فتنه و آشوب در سراسر کشور بعمل آمده است مخاطره‌آمیز تشخیص و برای حفظ مصالح عالیه کشور خود حقاً موظف می باشد اقداماتی در خاتمه دادن به این وضعیت و اوضاع ناگوار که مورد انزجار قاطبه ملت ایران است بعمل آورد بنابراین دولت با مداقه در جمیع جهات امر و تشخیص منافع مملکت در حال و استقبال خود را ناگزیر دید به فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حالت مخاصمه را بین ایران و آلمان اعلام دارد و در همین حال الحاق خود را به اعلامیه مشترک ملل متفقه مورخ اول ژانویه ۱۹۴۲ اعلام می دارد.

سپس متن فرمان همایونی را بشرح بالا قرائت نمود.[1]

مذاکره با نمایندگان دول امضا کننده پیمان سعدآباد

در ساعت ده همان روز نمایندگان دول امضاء کننده پیمان سعدآباد (ترکیه ــ عراق ــ افغانستان) بر طبق دعوتی که قبلاً بعمل آمده بود در کاخ وزارت

۱. هنگام خواندن فرمان همایونی نمایندگان دست زدند و مجلس شورای ملی سیاست دولت و بالنتیجه اعلام وجود حالت مخاصمه بین ایران و آلمان را تصویب نمودند.

امور خارجه حاضر شده و جناب آقای همایون جاه معاون وزارت امور خارجه بیاناتی مبنی بر علل اعلام وجود حالت مخاصمه بین ایران و آلمان اظهار و مفاد فرمان همایونی را به استحضار نامبردگان رسانیده و مراتب دوستی و مودت و تشیید روابط بین دولت ایران و دول امضا کننده پیمان سعدآباد را تائید نمودند.

بعداً رونوشت فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و رونوشت اعلامیهٔ جناب آقای نخست‌وزیر برای نمایندگان دول امضاء کننده پیمان سعدآباد و نمایندگان سایر دول در تهران فرستاده شد.

متن نامه جناب آقای وزیر امور خارجه به نمایندگان دول سوئد و سویس در تهران[1]

شماره ۲۵۱۸ مورخه ۲۲/۶/۱۷

آقای کاردار عزیزم

احتراماً رونوشت اعلامیه‌ای را که جناب آقای نخست‌وزیر امروز در مجلس شورای ملی راجع به اعلام وجود حالت مخاصمه بین ایران و آلمان و الحاق دولت شاهنشاهی به اعلامیه ملل متحده مورخ اول ژانویه ۱۹۴۲ ایراد نموده‌اند برای اطلاع و استحضار آن جناب به پیوست ارسال می‌دارد. خواهشمند است مراتب مندرج در اعلامیه را به اطلاع دولت سوئد سویس برسانند تا لطفاً مقامات وابسته آلمان را از آن آگاه نمایند.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می‌نمایند

محمّد ساعد

جناب آقای م. پوست کاردار سفارت سوئد ــ تهران

جناب آقای دکتر ارمن دنیکر کاردار سفارت سویس ــ تهران

۱. نظر به اینکه دولت سوئد حافظ منافع آلمان در ایران و دولت سویس حافظ منافع ایران در آلمان می‌باشند علیهذا نامه بالا به نمایندگان دول سوئد و سویس در ایران اشعار گردید که دولت آلمان را از جریان مستحضر داشته حالت مخاصمه را به دولت نامبرده اعلام دارند.

اعلامیه ملل متحده[۱]

این اعلامیه مشترک از طرف دول زیر امضا شده است:

کشورهای متحده آمریکا ــ بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی ــ اتحاد جماهیر شوروی ــ چین ــ استرالیا ــ بلژیک ــ کانادا ــ کستاریکا ــ کوبا ــ چکوسلواکی ــ جمهوری دومی نیک ــ سالوادر ــ یونان ــ گواتمالا ــ هائیتی ــ هندوراس ــ هندوستان ــ لوکزامبورک ــ هلند ــ زلاند جدید ــ نیکاراگوا ــ نروژ ــ پاناما ــ لهستان ــ افریقای جنوبی ــ یوگوسلاوی.

نظر به اینکه دول امضا کننده به برنامه مشترک اصول و مقاصد مندرجه در اعلامیه رئیس جمهوری کشورهای متحده آمریکا و نخست‌وزیر بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی مورخ ۱۴ اوت ۱۹۴۱ معروف به منشور اتلانتیک ملحق شده‌اند و نظر به اینکه یقین دارند دفاع از جان و آزادی و استقلال و حریت مذهبی و همچنین صیانت حقوق بشر و اجرای عدالت در کشورهای خود و کشورهای دیگر مستلزم اینست که بر دشمنان خود کاملاً مظفر و پیروز گردند و نظر به اینکه هم اکنون مشترکاً به مبارزه بر علیه قوای خشن و وحشی که درصدد است دنیا را تحت سلطه و انقیاد خود درآورد مشغول هستند علیهذا اعلام می دارند:

۱ ــ هریک از دول امضا کننده متعهد می شود کلیه منابع اقتصادی و نظامی خود را بر علیه آن عضو یا اعضای دول پیمان سه گانه و متحدینشان که با آنها

---

۱. در تاریخ اول ژانویه ۱۹۴۲ (۱۱ دی ماه ۱۳۲۰) در واشنگتن پیمان اتحادی بین بیست و شش کشور برعلیه محور امضاء شد که این پیمان بعداً به نام اعلامیه ملل متحده

Declaration des Nations unies-

Declaration by United Nations

معروفیت یافت و دولت ایران در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ (۹ سپتامبر ۱۹۴۳) الحاق خود را به آن اعلام و وزیر مختار ایران در امریکا نیز در تاریخ ۲۲ شهریور ۱۳۲۲ (۱۴ سپتامبر ۱۹۴۳) نسخه اصلی آنرا از طرف دولت شاهنشاهی امضاء نمود.

در حال جنگ است بکار برد.

۲ ــ هریک از دول امضا کننده متعهد می شود با سایر دول امضا کننده همکاری کرده به ترک مخاصمه و صلح جداگانه با دشمنان مشترک مبادرت ننماید.

ملل دیگری که هم اکنون در این مبارزه بر علیه هیتلریسم کمک مادی یا مساعدتهای دیگری می نمایند یا ممکن است بعداً به این اقدام مبادرت نمایند می توانند به این اعلامیه ملحق شوند.

در تاریخ اول ژانویه ۱۹٤۲ در واشنگتن تحریر یافت

محل امضاء نمایندگان دول نامبرده در بالا.

مراسله رسمی دول متفق به دولت ایران

با الحاق دولت شاهنشاهی به اعلامیه ملل متفق مورخ اول ژانویه ۱۹٤۲ متفقین نکات زیر را در نظر گرفته و ضمن مراسله رسمی[1] به دولت ایران اطلاع داده اند:

۱ ــ هرگاه ایران با یک یا بیشتر از ملل محور وارد مرحله جنگ گردد با این اقدام می تواند به اعلامیه ملل متحده ملحق شود.

۲ ــ ایران صرفاً با الحاق به اعلامیه تعهدات نظامی یا اقتصادی اضافی بعهده نخواهد گرفت لیکن امید می رود که از آن پس جدی ترین اقدامات ممکنه را در داخل حدود ایران برای همکاری مادی بعمل آورد و از مبارزه و تلاشی که برای پیروزی بر هیتلریسم می شود کمک نماید.

۳ ــ مزایائی که در الحاق نصیب ایران می گردد واضح است همان

---

۱. نامه ۳ سپتامبر ۱۹٤۳ شماره ۲٦٦ سفارت کبرای شوروی.

نامه ۳ سپتامبر ۱۹٤۳ شماره ٦۰۸ سفارت امریکا.

نامه ۳ سپتامبر ۱۹٤۳ سفارت انگلیس.

مزایائی خواهد بود که از شرکت رسمی و کامل باسی و دو دولت متحده در این جنگ ناشی خواهد گردید.

٤ ــ همینکه ایران به اعلامیه ملحق گردد درشرکت کنفرانسهای مناسب مربوطه صلح همان حقوقی را خواهد داشت که سایر ملل متحده دارا می باشند.

کشورهای زیر نیز بعداً به این اعلامیه ملحق گردیدند

مکزیک در تاریخ ۵ ژوئن ۱۹٤۲ (۱۵ خرداد ۱۳۲۱)

جزائر فیلیپین در تاریخ ۱۰ ژوئن ۱۹٤۲ (۲۰ خرداد ۱۳۲۱)

حبشه در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۹٤۲ (۱۷ مهر ۱۳۲۱)

عراق در تاریخ ژانویه ۱۹٤۳ (۲٦ دی ۱۳۲۱)

بعد از آنکه حالت مخاصمه بین ایران و آلمان اعلام شد، از سوی وزیر خارجه تلگراف زیر به سفارت ایران در آمریکا مخابره شد:

۱۳۲۲/٦/۱۷ (۹ سپتامبر ۱۹٤۳)

تلگراف به سفارت ایران در واشنگتن

امروز ۱۷ شهریور حالت مخاصمه بین ایران و آلمان اعلام و دولت شاهنشاهی الحاق خود را به اعلامیه ملل متحده مورخ اول ژانویه ۱۹٤۲ اظهار نموده مراتب تلگرافاً به وزارت خارجه آمریکا ــ انگلیس ــ شوروی ــ چین اطلاع داده شده مقتضی است سند الحاق را به نام دولت شاهنشاهی امضا کرده تاریخ روز و ساعت امضا را فوراً تلگراف کنید.

ساعد

سپس تلگرافهای زیر بین وزیر خارجه ایران و وزرای خارجه سه دولت و نیز بین محمد رضا شاه و رؤسای کشورهای سه‌گانه بشرح زیر رد و بدل گردید:

۱۳۲۲/٦/۱۷ (۹ سپتامبر ۱۹٤۳)

«در این موقع که دولت شاهنشاهی نظر به اقدامات وعملیات خصمانه

که از طرف عمال آلمان بمنظور تولید فتنه و اغتشاش در مملکت صورت گرفته[1] و از لحاظ تأمین امنیت و صیانت تمامیت و استقلال کشور که در نتیجه همین جریانات مورد مخاطره واقع شده خود را حقاً مجبور دید وجود حالت مخاصمه را بین ایران و آلمان اعلام دارد خوشوقتم به اطلاع جنابعالی برسانم که دولت متبوعه دوستدار با اجازه مجلس شورایملی الحاق خود را به اعلامیه ملل متحد مورخ اول ژانویه ۱۹٤۲ اعلام داشته است.

ملت ایران خوشوقت است که بدین وسیله می تواند در راه نیل به منظورات و مقاصدی که در منشور آتلانتیک مطرح است و اساس آن آزادی ملل و تأمین صلح دائم در دنیا می باشد با معاضدت و همکاری و تشریک مساعی کامل با متفقین خود برای حفظ مدنیت جهان و سعادت نوع بشر که کمال مطلوب قاطبه ایرانیان است قدمهای مؤثری بردارد.

وزیر امور خارجه ایران ــ محمد ساعد

در تلگرافی که به وزیر خارجه امریکا مخابره گردید جمله زیر نیز اضافه گردید:

«بدین مناسبت به آقای شایسته وزیر مختار ایران اجازه داده شد که اعلامیه ملل متحد مورخ اول ژانویه ۱۹٤۲ را از طرف دولت شاهنشاهی امضاء نماید.»

۱۳۲۲/٦/۲۱ (۱۳ سپتامبر ۱۹٤۳)

«جناب آقای ساعد وزیر امور خارجه ــ تهران

تلگراف جنابعالی مورخ دهم سپتامبر ۱۹٤۳ راجع به اعلان حالت جنگ بین ایران و آلمان و الحاق به اعلامیه ملل متحده واصل گردید. جنابعالی اظهار می فرمایند که ملت و دولت ایران مسرورند که می توانند با این ترتیب کمک نمایند که مرام و منظور منشور اتلانتیک که مبنی بر آزادی مردم و حفظ یک صلح با دوام است حاصل شود تا اینکه مدنیت عالم از دستبرد مصون مانده و سعادت بشر تأمین

۱. معلوم نیست چه عملیات خصمانه‌ای از طرف عمال آلمان صورت گرفته بوده است؟!

گردد. من به شما اطمینان می دهم که دولت کشورهای متحد آمریکا خیلی مسرور می باشد از اینکه ایران رسماً با ملل متحده که برای آزادی و حفظ یک صلح دائمی عادلانه جنگ می کنند همراه گردیده است. با مسرت به استحضار جنابعالی می رساند که ترتیباتی داده شده است که وزیر مختار شما بمناسبت الحاق ایران به اعلامیه ملل متحده فردا اعلامیه را امضاء نمایند.

کردل هول»

۱۳۲۲/۶/۱۸ (۱۰ سپتامبر ۱۹۴۳)

تلگراف از سفارت ایران در واشینگتن

«... جمعه ۱۸ شهریور پنج بعد از ظهر تصمیم دولت ایران راجع به الحاق به اعلامیه ملل متحد را کتباً به دولت امریکا اطلاع داد و ضمن نامه اظهار داشت که چون ملت و دولت صمیمانه به اصول منشور آتلانتیک معتقد هستند تاکنون با تمام وسائل که در دست آنها بوده برای پیشرفت جنگ به متفقین کمک کرده اند در همان موقع پاسخ دولت آمریکا به بنده تسلیم گردید وزیر خارجه در نامه خود اظهار نموده که این اقدام دولت ایران قدم تازه برای مشارکت و همکاری با ملل آزادیخواه می باشد و دخول ایران را در ردیف ملل متحد تهنیت گفته متن دو نامه را به روزنامجات دادند.

شایسته»

۱۳۲۲/۶/۲۲ (۱۴ سپتامبر ۱۹۴۳)

«۲۲ شهریور ساعت ۱۲/۵ در عمارت وزارت امور خارجه با حضور آقای وزیر امور خارجه و مدیر مربوطه و تشریفات معموله متن اعلامیه ملل متحد را بنام ایران امضا نمودم. در این موقع آقای وزیر امور خارجه ضمن نطق مختصری دخول ایران در ردیف ملل متحد راتهنیت گفته بنده در پاسخ اظهار داشتم همانطور که جنابعالی در نامهٔ خودتان اظهار داشته اید این اقدام دولت شاهنشاهی دلیل دیگری بر

تصمیم ایران در همکاری و مشارکت برای موفقیت بر علیه مهاجم می باشد.

شایسته»

(نقل از نشریه وزارت امور خارجه ایران)

۱۳۲۲/۶/۲۰ (سپتامبر ۱۹۴۳)

«جناب آقای ساعد وزیر امور خارجه تهران

دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با مسرت تصمیم دولت شاهنشاهی را به اعلان حالت جنگ بین ایران و آلمان و الحاق به اعلامیه ملل متحد دریافت داشته اند ــ میل دارم مسرت شخصی خود راابرازدارم ازاینکه ایران اکنون دوش بدوش متفقین قرار گرفته و بدین ترتیب شرکت و همکاری طولانی خود را تائید کرده است. با این اعلام ایران با آن دشمنانی که سعی داشته اند استقلال او را از پای درآورده و نفاق داخلی را در میان مردم ایران ایجاد کنند داخل مبارزه شده است و اکنون بیش از پیش ظاهر خواهد شد که کلیه امیدوا ریهای آن برای سعادت آتیه توأم با پیروزی ملل متحد خواهد بود ــ تا پیروزی قطعی با هم همقدم خواهیم بود.

ایدن»

(نقل از نشریه وزارت امور خارجه ایران)

۱۳۲۲/۶/۳۱ (۲۳ سپتامبر ۱۹۴۳)

«جناب آقای محمد ساعد وزیر امور خارجه ایران ــ تهران

از تلگراف شما راجع به اینکه دولت ایران تصمیم گرفت که به آلمان هیتلری اعلان جنگ دهد و در باب الحاق ایران به اعلامیه ملل متحد تشکر می نمایم و برای ملت ایران متحد موفقیت و سعادت و ترقی را خواستارم.

و. مولوتف»

۸ شهریور ۱۳۲۲ (۳۱ اوت ۱۹۴۳)

«اعلیحضرت جرج ششم پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان ــ لندن



آنتونی ایدن

بمناسبت الحاق ایران به اعلامیه ملل متفق موقع را غنیمت شمرده درود صمیمانه خویش را به آن اعلیحضرت ابراز داشته و ایشان را مطمئن می گردانم که همه مساعی من در راه ادامه و توسعه همکاری مؤثری که تاکنون برای پیروزی منظور مشترک ما و شکست نهائی آلمان از طرف ایران بعمل آمده مصروف خواهد گردید.
محمدرضا پهلوی»

۲۳ شهریور ۱۳۲۲ (۱۵ سپتامبر ۱۹۴۳)

«اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران ــ تهران

درود مودت‌آمیز اعلیحضرت همایون شاهنشاه بمناسبت الحاق ایران به اعلامیه ملل متحده موجب نهایت مسرت اینجانب گردید ــ اظهارات اعلیحضرت مبنی بر ادامه و تشیید معاضدت و همکاری در نبرد بر علیه دشمن مشترک ما مایهٔ خشنودی و اطمینان خاطر است. منهم مانند آن اعلیحضرت با اشتیاق زیاد منتظر آن روزی هستم که مساعی مشترک ملل آزادی‌طلب منتج به پیروزی نهائی گردد.
جرج ششم پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان»

۱۳۲۲/۶/۲۰ (۱۲ سپتامبر ۱۹۴۳)

«جناب آقای میخائیل ایوانو یچ کالینین رئیس شورای عالی اتحاد جماهیر سوسیالیستی ــ مسکو

اکنون که کشور ایران به اعلامیه ملل متحد ملحق گردیده موقع را بی اندازه مناسب و مطبوع می دانم که درود صمیمانه خو یش را به آنجناب ابراز داشته و ایشان را مطمئن گردانم که عزم راسخ دارم به همکاری صمیمانه و مؤثری که تاکنون از طرف ایران نسبت بمنظور مشترک متفقین بعمل آمده و همچنین به پیروزی اتحاد جماهیر شوروی و شکست نهائی آلمان ادامه داده و بر آن بیفزایم.
محمد رضا پهلوی»

۱۳۲۲/۷/۳ (۲۶ سپتامبر ۱۹۴۳)

«اعلیحضرت محمد رضا پهلوی شاهنشاه ایران ــ تهران

از درود محبت آمیز آن اعلیحضرت تشکر نموده خوشوقتم از اینکه به نوبه خود می توانم الحاق ایران را به اعلامیه ملل متحد تهنیت بگویم. موقع را مغتنم می شمارم که بهترین آرزوهای خود را به شخص اعلیحضرت و ملت دوست ایران ابراز دارم.

م ــ کالینین»

۱۸ شهریور ۱۳۲۲ (۱۰ سپتامبر ۱۹۴۳)

«جناب آقای فرانکلین روزولت، رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا ــ واشنگتن

کمال مسرت را دارم که به آنجناب تهنیت گفته و اطمینان دهم که با الحاق به اعلامیه ملل متحد کشور من قصد دارد به اشتراک مساعی موثر و صمیمانه خود که تا بحال جهت رسیدن به هدف مشترک متفقین و شکست نهائی آلمان مبذول داشته ادامه داده بر آن بیفزاید.

محمد رضا پهلوی»

۲۵ شهریور ۱۳۲۲ (۱۷ سپتامبر ۱۹۴۳)

«اعلیحضرت همایون محمد رضا پهلوی شاهنشاه ایران

از تلگرافی که آن اعلیحضرت شاهنشاه...* مخابره فرموده اند صمیمانه تشکر می کنم. اطمینانی که در تلگراف ابراز شده است دائر بر اینکه با الحاق به اعلامیه ملل متحد کشور شاهنشاهی بقوت همکاری خود در راه نیل بمقصود مشترک

* چون تلگرافی هم از طرف محمدرضاشاه بمناسبت تسلیم ارتش ایتالیا به روزولت مخابره شده بود در اینجا به آن تلگراف اشاره نموده و (به مناسبت تسلیم ارتش ایتالیا) مخابره شده است.

خواهد افزود موجب مسرت فوق العاده مردم ملل متحده که بمنظور شکست قطعی هیتلریسم کلیه منابع خود را بمیان گذارده‌اند گردید.

فرانکلین. د. روزولت»

کنفرانس مسکو

در مهرماه ۱۳۲۲ کردل هول و انتونی ایدن وزرای خارجه آمریکا و انگلستان به اتفاق هیأتهای همراه به مسکو رفتند و با مولوتف کمیسر خارجه شوروی و مشاوران او اجتماعی تشکیل دادند. اجتماع رسمی نمایندگان سه دولت که ریاست جلسات آن بعهدهٔ مولوتف بود، روز ۲۶ مهرماه ۱۳۲۲ (۱۹ اکتبر ۱۹۴۳) تشکیل شد و تا هفتم آبان‌ماه ۱۳۲۲ (۳۰ اکتبر ۱۹۴۳) ادامه داشت. در طول جلسات کنفرانس وزرای خارجه سه دولت پس از مذاکرات مفصل پیرامون جنگ و مسائل آن به توافقهائی دست یافتند. پس از پایان مذاکرات در اول نوامبر ۱۹۴۳ اعلامیه زیر انتشار یافت که به اعلامیه کنفرانس مسکو مشهور است.

اعلامیه کنفرانس مسکو

انجمن وزیران امور خارجه آمریکا و انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی کردل هول و ایدن و مولوتف از نوزدهم تا سی ام اکتبر ۱۹۴۳ در مسکو تشکیل یافت رو یهمرفته دوازده جلسه دائر گردید و علاوه بر وزیران امور خارجه سه کشور اشخاص زیر در انجمن شرکت جستند:

از طرف آمریکا: اورل هاریمان (Averell Harrimen) سفیر کبیر آمریکا ــ ژنرال دین (Deane) از طرف ارتش آمریکا ــ گرین هاکورت (Green Hackwerth) و جیمس دونت (James Duhnet) کارشناس.

ازطرف انگلستان: سرارچیبالد کلارک کر (Sir Archibald

Clark-Kerr) سفیر کبیر انگلیس در مسکو ــ و ویلیام استرانک (William Strang) ــ لیتونان ژنرال سرهاستینگز ایسمی (Sir Hastings Ismay) و کارشناسان دیگر.

از طرف اتحاد جماهیر شوروی: مارشال وروشیلوف (Vorochilov Marechal) و یشینسکی (Vichinsky) معاون کمیساریای امور خارجه ــ لیتو ینف(Litvinov) ــ سرگیف (Sergeyev) معاون کمیساریای بازرگانی خارجه ــ ماژرژنرال گریزلف (Gryzlov) عضو ستاد ارتش شوروی ــ ساکسین (Saksin) کارمند عالیرتبه کمیساریای امور خارجه و کارشناس ویژه شوروی.

برنامه مذاکرات شامل مسائلی بود که هر سه دولت می بایست در پیرامون آن بحث نمایند. بعضی از این مسائل مستلزم اتخاذ تصمیمهای قطعی بود که در انجمن گرفته شد و راجع به برخی از مسائل دیگر پس از مباحثه تصمیمهای کلی اتخاذ گردید و این مسائل برای مطالعه مفصل به کمیسیونهای مخصوص مراجعه و بعضی از آنها نیز قرار شد که از مجرای دیپلماسی قطع و فصل شوند.

دولتهای آمریکا و انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی راجع به کلیه مسائل مربوط به مساعی مشترک در جنگ همواره همکاری کرده‌اند لکن برای اولین بار است که وزیران امور خارجه سه دولت موفق به تشکیل انجمنی گردیدند و نخست برای کاستن از طول مدت جنگ بر علیه آلمان و دست نشاندگان آن با کمال صمیمیت مذاکره نمودند از حضور رایزنان نظامی استفاده کرده و عملیات جنگی خاصی که مربوط به انجمن و تصمیم های آن بود مورد بحث قرار دادند.

مقدمات این عملیات از هر حیث فراهم گردیده است تا آنکه برای همکاری جنگی بیشتر سه دولت در آینده اساس محکمی گذاشته شود. پس از لزوم تسریع در خاتمه دادن به جنگ مسأله‌ای که به نظر هر سه دولت بیش از همه اهمیت دارد آنست که سه دولت بنابر نفع ملی خود و بر طبق مقتضیات مصالح کلیه ملتهای شیفته آزادی همکاری کنونی خود را در اداره جنگ در زمان پس از جنگ نیز ادامه دهند زیرا تنها از این راه است که می توان سلامت سیاسی و اقتصادی و

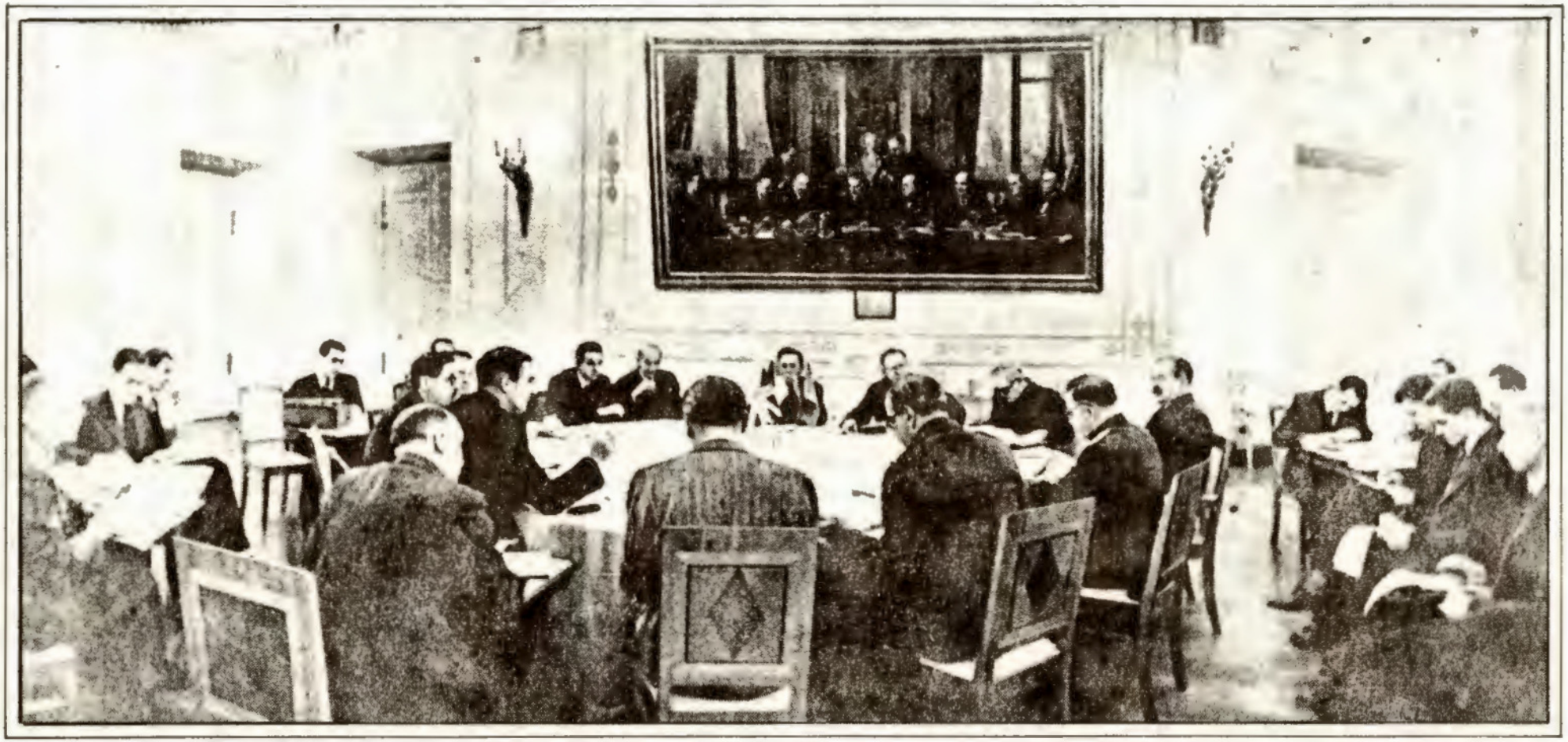

کنفرانس مسکو

اجتماعی ملتها را تأمین نمود دولتهای آمریکا و انگلیس و شوروی و چین بر طبق اعلامیه ملل متحده مورخ اول ژانویه ۱۹٤۲ و اعلامیه‌های دیگر تصمیم خود را به ادامه جنگ بر علیه کشورهای محور تا موقعی که این کشورها بدون شرط تسلیم گردند تأیید نمودند و از آنجائی که برای تأمین آزادی خود و آزادی ملتهای متفق خود در مقابل تهاجم به مسئولیت خویش نیک پی برده‌اند و بعلاوه چون می دانند برای تبدیل اوضاع جنگ به اوضاع صلح باید مقدمات لازم را فراهم ساخت و صلح و آرامش بین المللی را حتی المقدور حفظ نموده و مانع آن گردید که منابع انسانی و اقتصادی دنیا صرف تسلیحات گردد متفقاً چنین اعلام می دارند:

۱ ــ اقدام مشترک آنها بمنظور ادامه جنگ بر علیه دشمنان آنها برای استقرار و نگاهداری صلح و آرامش جهان ادامه خواهد یافت.

۲ ــ آنهائیکه اکنون بر علیه دشمن مشترک داخل در جنگ هستند راجع به کلیه مسائل مربوط به تسلیم و خلع سلاح این دشمن باهم کار خواهند کرد.

۳ ــ برای جلوگیری از نقض شرایطی که بر دشمن تحمیل خواهد شد اقدامات لازم خواهند کرد.

٤ ــ اعتراف می کنند لازم است به محض اینکه میسر گردید یک سازمان بین المللی متکی بر اصل حاکمیت کلیه کشورهای شیفته آزادی ایجاد گردد و درهای این سازمان به‌روی کلیه کشورهای بزرگ و کوچک بمنظور حفظ صلح و آرامش بین المللی همواره باز باشد.

۵ ــ بمنظور نگاهداری صلح و آرامش داخلی در موقع استقرار نظم و ایجاد یک سازمان بین المللی برای تأمین آرامش عمومی با هم و در مورد لزوم با سایر اعضای کشورهای متفق برای مبادرت به یک اقدام مشترک از طرف جامعه ملتهای متفق مشورت خواهند نمود.

٦ ــ پس از پایان جنگ نیروی خود را در خاک کشورهای دیگر بکار نخواهند برد مگر برای انجام منظورهائی که در این اعلامیه قید شده که آنهم پس از مشورت با یکدیگر صورت خواهد گرفت.

۷ــ برای وصول به یک سازش کلی و عملی در خصوص موضوع اسلحه بعد از جنگ با هم و با سایر اعضای ملل متحده گفتگو و همکاری خواهند کرد.

وزیران امور خارجه آمریکا و انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی از طرف سه دولت متبوع خود اعلام نمودند که سیاستی که باید متفقین نسبت به ایتالیا پیش گیرند لازم است متکی به این اصل باشد که فاشیزم و کلیه آثار زیان‌بخش آن بکلی نابود گردد و ملت ایتالیا بتواند دولت و رژیمی ایجاد نماید که کاملاً متکی بر اصول دموکراسی باشد.

وزیران امور خارجه امریکا و انگلستان اعلام می دارند که پس از آغاز حمله برایتالیا تا آنجائی که مقتضیات نظامی ایجاب کرده سیاست آنها نسبت به ایتالیا متکی بر این اصل بوده است.

بمنظور اجرای این سیاست در آینده وزیران امور خارجه سه دولت توافق نظر حاصل نموده‌اند که اقدامات زیر بموقع اجرا گذارده شود:

۱ ــ لازم است است که دولت ایتالیا با قبول نمایندگان احزاب مختلف ایتالیا که همواره مخالف با اصول فاشیست بودند بیش از پیش تمایل خود را به دموکراسی نشان دهد.

۲ ــ آزادی عقیده و مذهب و تشکیل مجامع عمومی باید کاملاً در کشور ایتالیا حکمفرما باشد و ملت ضمناً بتواند یک سازمان سیاسی ضد فاشیست تشکیل دهد.

۳ ــ کلیه مقررات و سازمانهائی که از طرف رژیم فاشیست ایجاد گردیده ملغی خواهد شد.

٤ ــ کلیه عناصر فاشیست و هواخواه فاشیست از ادارات و مؤسسات و سازمانهای عمومی اخراج خواهند گردید.

۵ ــ کلیه اسیران سیاسی رژیم فاشیست مستخلص گردیده و عفوعمومی نسبت به آنها رعایت خواهد شد.

٦ ــ دموکراسی حکومتهای محلی تأمین خواهد گردید. سران و ژنرالهای

فاشیست که بعنوان جنایتکار جنگ شناخته شده‌اند یا مظنون به جنایت می باشند توقیف و جلب به دادگاه خواهند گردید. مادام که عملیات نظامی در ایتالیا ادامه دارد مورد اجرای این مقررات از طرف فرمانده کل نیروی متفقین با اتکاء به گزارشهائی که از طرف ستاد دریافت خواهد کرد معلوم خواهد شد. سه دولتی که در این اعلامیه شرکت جستند بنابر تقاضای یکی از آنها راجع به این مسأله مشورت خواهند نمود. بدیهی است که هیچ یک از مقررات این اعلامیه نباید ملت ایتالیا را از انتخاب دولتی که خود می خواهد مانع گردد.

دولتهای انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا توافق نظر حاصل نموده‌اند که کشور اتریش که نخستین کشور آزادی بود که دستخوش حمله نازی گردید از قید تسلط آلمان آزاد گردد و بهمین جهت الحاق اتریش را به آلمان که در ۱۵ مارس ۱۹۳۸ صورت گرفت غیر قانونی و باطل می دانند و همچنین هیچگونه تغییری را که بعد از این تاریخ در اتریش صورت گرفته است برسمیت نمی شناسند و اعلام می دارند که میل دارند اتریش استقلال و آزادی خود را بازیابد و برای ملت اتریش و کشورهای همسایه که گرفتار مسائلی شبیه به مسائل اتریش شده‌اند زمینه بمنظور حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی که یگانه اساس یک صلح پایدار است از هر حیث مساعد گردد.

سه دولت انگلیس و آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی راجع به مظالم و کشتارها و اعدامهای دسته‌جمعی که از طرف قوای هیتلری صورت گرفته از منابع مطلع دلایل کافی بدست آورده‌اند ظلم و ستمگری هیتلری تازگی ندارد و کلیه ملتهای نواحی که به تصرف آلمانها درآمده از طرز اداره و ترور نازیسم رنج فراوان برده‌اند بنابراین سه ملت متفق از طرف سی دولت متحد رسماً اخطار زیر را صادر می کنند.

زمان متارکه جنگ با هر دولتی که در آلمان برقرار باشد افسران و سربازان و اعضای حزب نازی که در کشتار ملت لهستان و اراضی اتحاد جماهیر شوروی که اکنون بتدریج از وجود دشمن پاک می شود و همچنین کسانی که در ظلم و

ستمگری در سایر کشورها شرکت جسته اند در محل به دادگاه ها جلب گردیده و به دست ملتهائی که رنج برده اند به کیفر اعمال زشت خویش خواهند رسید و کسانی هم که هنوز دست خود را آغشته به خون ننموده اند بر حذر باشند و از پیوستن به جنایتکاران دوری گزینند زیرا بدون هیچ شبهه سه دولت متفق آنها را تا آن ور دنیا تعقیب نموده و به کیفر اعمال خواهند رسانید. این اعلامیه ضمناً شامل آن دسته از جنایتکاان آلمانی است که مشغول وحشیگری ها و کشتارها و اعدامهای دسته جمعی هستند که در بالا بدانها اشاره شد و بمحض اینکه کشورهای متصرفی آلمان از دشمن رهائی یافت این دسته از جنایتکاران به نقاطی که در آن جا به ستمگری پرداخته بودند فرستاده خواهند شد تا بر طبق مقررات بکیفر برسند.

این بود متن اعلامیه کنفرانس مسکو که پس از آخرین اجلاس وزیران امور خارجه آمریکا، انگلیس و شوروی به اتفاق هیأتهای سه گانه شرکت کننده در کنفرانس انتشار یافت.

اجتماع سران سه کشور در تهران

در جریان جنگ دوم جهانی و اشغال ایران یکی دیگر از وقایع تاریخی که روی داد، کنفرانس تهران است.

اجتماع سران سه دولت بزرگ در تهران همراه با عده ای از رجال نظامی و سیاسی خود از جمله رویدادهای مهم سیاسی است که در تاریخ جنگ جهانی دوم و بلکه در تاریخ دنیا شاید کمتر نظیر داشته است. این کنفرانس هم از حیث منظوری که تشکیل آن را ایجاب نمود و هم از جهت معروفیت شخصیت هائی که در آن شرکت کرده بودند و هم از نظر موفقیت هائی که در پیشرفت منظور نصیب پیشوایان دول سه گانه گردید از اهمیت و یژه ای برخوردار است. کنفرانس تهران همچنین برای کشور ایران نیز بخاطر اعلامیه مخصوصی که درباره ایران و آینده آن صادر گردید یک موفقیت سیاسی محسوب می شود. سران سه کشور بزرگ متحد که

پایتخت کشور باستانی ایران را برای محل اجتماع خود انتخاب نموده بودند ضمن صدور اعلامیه ای در باره ایران مراتب علاقه‌مندی خود را به حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران تاکید کردند و از کمک هائی که ایران در تعقیب جنگ علیه دشمن مشترک کرده‌ومشکلاتی که در طول جنگ متحمل شده است، قدرشناسی نمودند.

ولی با این حال پس از خاتمهٔ جنگ که‌قوای انگلیس و امریکا ایران را تخلیه نمودند و قوای شوروی هم می بایستی مانند آن دو، ایران را تخلیه نماید، بر خلاف تعهد خود از تخلیه نقاط اشغالی خودداری کرد. سپس موضوع خود مختاری آذربایجان وسیله شورویها پیش کشیده شد و اگر اولتیماتوم ترومن رئیس جمهوری آمریکا که در آنموقع بمب اتمی هم در اختیار داشت، نبود روسها همچنان در ایران باقی می ماندند که شرح این قسمت در جلد ششم داده شده است.

اما پیش از آنکه به‌شرح اعلامیه کنفرانس تهران در مورد ایران بپردازیم، یادآور می شود که روز نهم آذرماه ۱۳۲۲ آقای ساعد وزیر امور خارجه ضمن نامه ای تذکاریهٔ زیر را برای آقای مولوتف کمیسر امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی، آقای ایدن وزیر امور خارجه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان فرستاد و چون آقای کردل هول وزیر امور خارجه کشورهای متحده آمریکای شمالی در این موقع در تهران نبود نسخه ای از آن را نیز برای آقای دریفوس وزیر مختار کشورهای متحده آمریکای شمالی ارسال داشت.

برای تنظیم اعلامیه راجع به ایران یک سلسله مذاکرات بین آقای مولوتف و آقای ایدن و ژنرال هورلی بعمل آمد و بالاخره آخر شب نهم آذر اعلامیه معروف راجع به ایران به امضای آقای روزولت، مارشال استالین و آقای چرچیل رسید. قبل از امضا هم ژنرال هورلی و آقای دریفوس که در مذاکرات قبلی شرکت نموده بودند به دیدن آقای ساعد وزیر امور خارجه رفته موافقت وی را با آخرین طرح اعلامیه جلب نمودند.

در تذکاریه ای که از سوی وزیر امور خارجه ایران برای وزرای خارجه سه

دولت ارسال شد، نظرات دولت ایران به این شرح منعکس شده بود:

تذکاریه

در این موقع که بیاری خداوند متعال این سعادت و افتخار نصیب سرزمین ایران باستان میهن عزیز ما شده است که محل ملاقات پیشوایان معظم سه دولت بزرگ متفق ایران واقع گردد و یکی از وقایع مهم تاریخی این عصر برای حل مشکلات بین المللی و استقرار صلح و صفای دائم و تأمین زندگانی آتیه کلیهٔ ملل جهان بر پایهٔ عدالت و مساوات که کمال مطلوب ملل متحده است و منشور آتلانتیک بر آن استوار گردیده در ایران روی می دهد بهترین فرصت مناسبی است که آرزوهای ملت ایران را به آگاهی برساند.

وضعیت کنونی ایران که بر اثر مجاهدات و زحمات و از خودگذشتگیهای چندین ساله تمام طبقات این کشور ایجاد گردیده و مورد استفادهٔ کامل متفقین برای پیشرفت مقصود و تسریع پیروزی واقع شده است ایجاب می نماید که دولت و ملت ایران یقین داشته باشند که متفقین در کمک به ایران در حال و آتیه از بذل هرگونه مساعدتی مضایقه نخواهند نمود.

ایران از نظر تمایلات قلبی و قدمهای برجسته و مؤثری که در کمک به متفقین برداشته عملاً آرزوی خود را نشان داده است که جنگ کنونی با پیروزی متفقین هرچه زودتر انجام یابد.

ایران که با ابراز همکاری صمیمانه و خالصانه طبق پیمان سه گانه و تشریک مساعی کامل با متفقین در این ظفر و فیروزی سهیم می باشد قطع دارد که متفقین تمام زحمات و خساراتی را که از اوضاع جنگ به ایران وارد آمده کاملاً در نظر خواهند گرفت.

با امتحاناتی که دولت و ملت ایران در این مدت از همکاری صمیمانه و تشریک مساعی خالصانه خود در تمام شئون و مراحل نشان داده و برای تأمین



روزولت



استالین

پیروزی متفقین و برافکندن ریشهٔ ظلم و ستم از جهان مافوق قدرت و توانائی خود و با تحمل مشکلات اقتصادی بیشمار بذل مساعی نموده و بالنتیجه با اعلان جنگ به آلمان اعتماد و اطمینان کامل متفقین را جلب نموده انتظار دارد که متفقین در تحویل رشته‌های حیاتی امور مملکتی که فعلاً در دست آنها است و واگذاری امنیت کشور به قواء نظامی و انتظامی خود ایران و تأمین جمیع وسائل اینکار اهتمام خاص معمول دارند تا بدین نحو اعتماد و اطمینان موجوده صورت عمل بخود گیرد.

دولت وملت ایران رجاء واثق دارند که تعهدات کتبی و اطمینان های شفاهی که از طرف متفقین نسبت به تمامیت و استقلال کامل ایران داده شده است با کمک و مساعدتهای مادی و معنوی در تمام رشته های سیاسی و اقتصادی تقویت یافته و ایران بتواند بدینوسیله نقش با افتخاری را که در گذشته بین کشورهای متمدن جهان بعهده داشته در آتیه نیز ادامه دهد.

دولت و ملت ایران در قبال این ابراز صمیمیت و یگانگی اطمینان می دهد همانطور که در سخت‌ترین موقع جنگ در همکاری صمیمانه و دوستی صادقانه برای پیروزی عاجل متفقین خودداری ننموده از این پس نیز این رویهٔ دیرینه را در مسائل مربوطه بین المللی ادامه داده و با متفقین خود تشریک مساعی کامل بنمایند.

دولت و ملت ایران انتظار دارند در این موقع که پیشوایان معظم سه دولت بزرگ در ایران اقامت دارند برای تأیید مراتب بالا اعلامیه ای صادر و بدینوسیله حسن نیتی را که کراراً کتباً و شفاهاً نسبت به ایران ابراز داشته اند بار دیگر تصریح نمایند.

تهران ــ بتاریخ ۹ آذرماه ۱۳۲۲

همانطور که در بالا گفته شد، پس از تذکاریه فوق و مذاکراتی که بین وزرای خارجه سه دولت صورت گرفت در پایان شب نهم آذر اعلامیه مربوط به ایران به شرح زیر انتشار یافت.

اعلامیّهٔ سه دولت راجع به ایران

مورّخ اوّل دسامبر ۱۹۴۳ ــ نهم آذرماه ۱۳۲۲

رئیس جمهوری کشورهای متحدهٔ آمریکا، نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی و نخست وزیر ممالک متحدهٔ انگلستان پس از مشورت بین خود و با نخست وزیر ایران مایلند موافقت سه دولت را راجع به مناسبات خود با ایران اعلام دارند.

دولتهای کشورهای متّحدهٔ آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحدهٔ انگلستان کمک هائی را که ایران در تعقیب جنگ بر علیه دشمن مشترک و مخصوصاً در قسمت تسهیل وسائل حمل و نقل مهمّات از ممالک ماوراء بحار به اتّحاد جماهیر شوروی بعمل آورده تصدیق دارند.

سه دولت نامبرده تصدیق دارند که این جنگ مشکلات اقتصادی خاصّی برای ایران فراهم آورده و موافقت دارند که با در نظر گرفتن احتیاجات سنگینی که عملیّات جنگی جهانی بر آنها تحمیل می کند و کمی وسائل حمل ونقل در دنیا و همچنین کمی موادّ خام و سایر حوائج کشوری کمک های اقتصادی خود را تا حدّ امکان به دولت ایران ادامه بدهند.

راجع به دورهٔ بعد از جنگ دول کشورهای متحدهٔ آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحدهٔ انگلستان با دولت ایران موافقت دارند که هر نوع مسائل اقتصادی که در پایان مخاصمات ایران با آن مواجه باشد از طرف کنفرانسها یا مجامع بین المللی که برای مطالعهٔ مسائل اقتصادی بین المللی تشکیل یا ایجاد شود با مسائل اقتصادی سایر ملل متحدّه مورد توجّه کامل قرار گیرد.

دولتهای کشورهای متّحدهٔ آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متّحدهٔ انگلستان در حفظ استقلال و حاکمیّت و تمامیّت ارضی ایران با دولت ایران اتّفاق نظر دارند و به مشارکت ایران با سایر ملل صلح دوست در برقراری صلح بین المللی وامنیّت و سعادت بعد ازجنگ بر طبق اصول منشور آتلانتیک که مورد قبول هر چهار دولت است استظهار دارند.

امضاء: و ینستون چرچیل ــ ژ.و. استالین ــ فرانکلین .د. روزولت



چرچیل

کنفرانس سران سه دولت بزرگ که مدت چهار روز در تهران ادامه داشت، در شب دهم آذرماه پایان یافت. در تاریخ دهم آذرماه ۱۳۲۲ موقعی که سران سه کشور به کشورهای خود مراجعت کردند و یا هنوز در راه بودند، اعلامیه عمومی انجمن تهران که دنیا در انتظار آن بود از جانب خبرگزاریهای امریکا و انگلیس و شوروی به این شرح در سراسر جهان منتشر شد:

اعلامیه انجمن تهران

«ما رئیس جمهور آمریکا و نخست‌وزیر انگلیس و نخست‌وزیر اتحاد جماهیر شوروی در این چهار روز اخیر در پایتخت ایران متفق خود گرد آمده و سیاست مشترک خود را تنظیم و تأئید نمودیم. ما تصمیم گرفتیم که ملتهای ما در دورهٔ جنگ و سپس در دوران صلح به اتفاق و همراهی یکدیگر کار کنند راجع به مسائل جنگ افسران ستاد ما در مذاکرات شرکت نموده و بمنظور انهدام نیروهای آلمانی نقشه‌های لازم را طرح و تنظیم کردیم. در خصوص کیفیت و موقع اجرای عملیات از جهات خاور و باختر و جنوب موافقت نظر کامل حاصل گردید. این حسن تفاهم مشترک تضمین می کند که پیروزی از آن ما خواهد بود. راجع به صلح هم ما اطمینان داریم که در پرتو اتفاق ما یک صلح پایداری برقرار خواهد گردید.

راجع به استقرار یک صلحی که ناشی از حسن نیت تودهٔ ملل جهان بوده‌وتا چندین نسل خطر و بیم جنگ را مرتفع دارد ما کاملاً به مسئولیت قطعی خود و تمام ملتهای متفق معترف و واقف می باشیم. ما مسائل آینده را با کمک رایزنان سیاسی خود تحت مطالعه درآوردیم. ما از کلیه کشورهای بزرگ و کوچک که اهالی آنها نیز مانند اهالی کشورهای ما قلباً و روحاً تصمیم گرفته اند اصول ظلم و ستمگری و بردگی و آزار و اذیت را از صفحه جهان برچینند متوقع همکاری و مشارکت عملی بوده و خواهیم بود و ابراز موافقت و الحاق آنها را به حلقهٔ ملتهای دموکرات جهان با کمال مسرّت استقبال خواهیم کرد. در خصوص اضمحلال و نابودی ارتشهای

زمینی آلمان و زیردریائیها و صنایع جنگی هوائی آن هیچ دولتی در روی زمین قادر به جلوگیری از تصمیم ما نخواهد بود. حملات ما بیرحمانه و روزافزون خواهد بود. ما با کمال اعتماد منتظر روزی هستیم که در پرتو این انجمن های دوستانه کلیه ملتهای جهان بتوانند به آزادی زندگانی نموده و دستخوش ظلم و ستم واقع نگردیده و در آمال و آرزوهای خود کامیاب گردند. ما با تصمیم و امید به تهران وارد شده و اینک در حالی که حقیقتاً در روح و قصد رفیق یکدیگریم اینجا را ترک می گوئیم.»

امضاء: چرچیل ــ استالین ــ روزولت

اول دسامبر ۱۹۴۳

حرکت سران سه کشور از تهران

همانطور که گفته شد زمامداران کشورهای شوروی ــ انگلستان و آمریکا روز دهم آذرماه ۱۳۲۲ از تهران حرکت کردند. مارشال استالین و همراهان بطرف پایتخت اتحاد جماهیر شوروی، روزولت رئیس جمهور آمریکا و چرچیل نخست وزیر انگلستان با همراهان بصوب پایتخت کشورهای خود با هواپیما عازم قاهره شدند.

تدابیر امنیتی شدید

در مدتی که سران سه کشور در تهران اقامت داشتند موضوعی که بیش از هرچیز توجه را به خود جلب می نمود تدابیر امنیتی شدیدی بود که نه تنها در اطراف محل اقامت سران سه کشور بعمل می آمد بلکه چند خیابان اطراف محل اقامت آنها را هم در برمی گرفت. در همه این خیابانها سر بازان مسلح روسی و انگلیسی و امریکایی کشیک می دادند و کوچکترین حرکتی را مراقبت می کردند. نگارنده خاطره‌ای از اینهمه مراقبت دارد که بشرح زیر است:

مهندس احمد مصدق از مهندس فریوردوشاهزاده نصرت السلطنه و من به

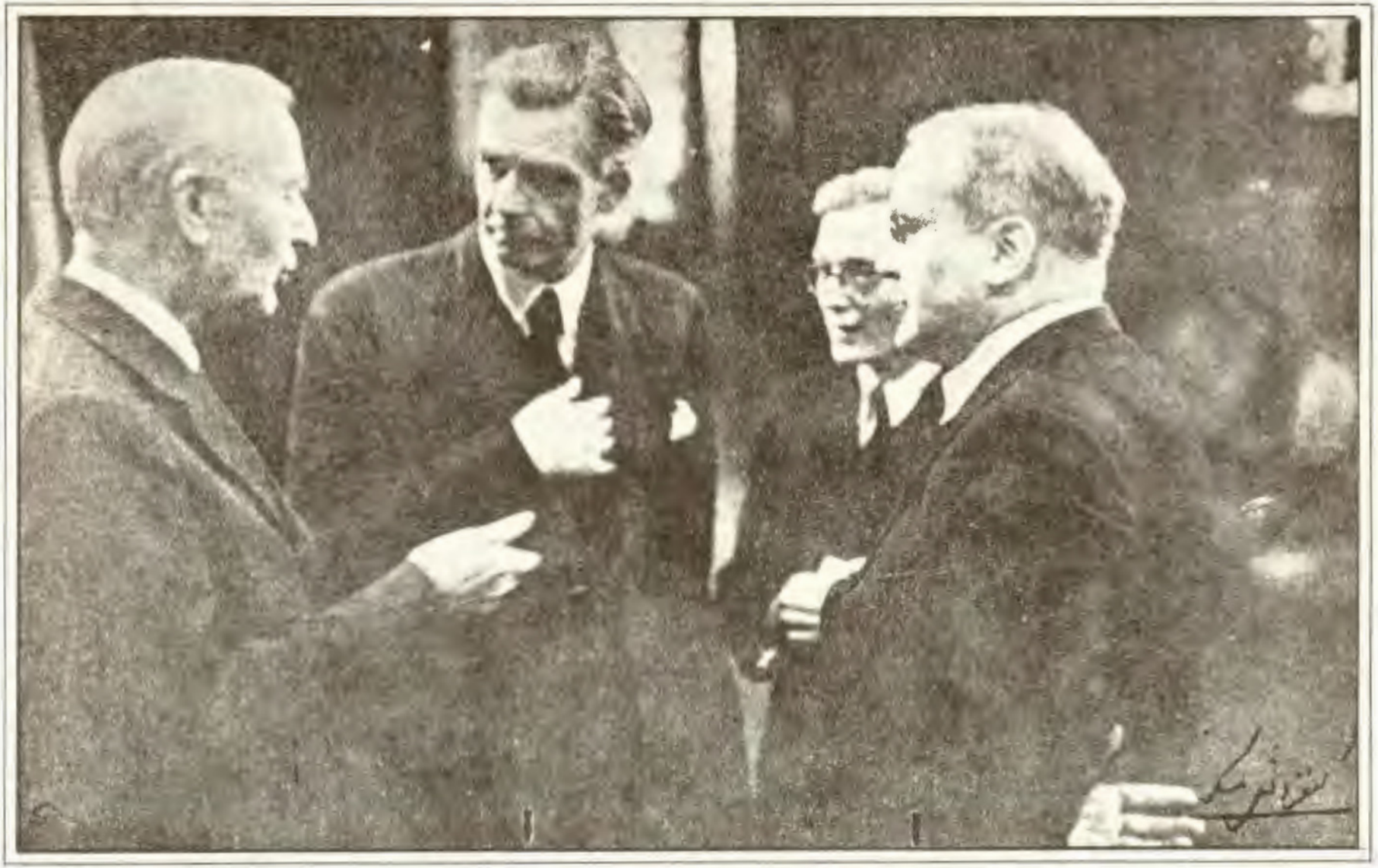

ملاقات وزیران سه کشور متفق در فرودگاه مسکو

شام دعوت کرده بود. حدود ساعت ۹/۵ شب، پس از صرف شام، که مهندس مصدق ما را سوار اتومبیل خود کرد تا به منازلمان برساند، هنگامی که از خیابان اسلامبول عبور می کردیم از اوراق تبلیغات انتخاباتی که در اتومبیل بود ورقه ای را در خیابان انداختیم. فوراً چند نفر سر باز انگلیسی ما را تعقیب نموده و ایست دادند. پس از آنکه ایستادیم ورقهٔ انتخاباتی را نشان داده گفتند اینها چیست؟ باید به مرکز پلیس میلتری بیائید. سپس همه ما را به مرکز خودشان که در باغ ملی بود، بردند. در آنجا بلافاصله ورقه را ترجمه کردند. آنگاه نسخه اصلی را در مقابل چراغ و وسایل دیگر گرفتند تا مطمئن شوند که با مرکب نامرئی نوشته نشده باشد. پس از آنکه اطمینان یافتند اجازه مرخصی دادند. ولی متذکر شدند دیگر از این اوراق پخش نکنید چون که مجدداً تحت بازرسی قرار خواهید گرفت.

ضمناً باید یادآور شد که تا ساعت ورود سران سه کشور موضوع کنفرانس تهران و ورود آنان به تهران محرمانه بود. در مدت توقف در تهران نیز اخبار مربوط به اقامتشان در پایتخت ایران تحت سانسور بود تا مبادا از کشور خبری به خارج مخابره شود.

جشن شصت و نهمین سال تولد چرچیل در تهران

روز سه‌شنبه ۸ آذرماه (۳۰ نوامبر) شصت و نهمین سال تولد چرچیل بود و به مناسبت آن مراسمی در سفارت انگلیس بر پا گردید که حدود سی نفر در آن حضور داشتند. روزولت و استالین در این جشن شرکت کردند و در سر میز شام نطق هائی ایراد گردید و هدایائی از طرف هیأتهای دول سه گانه به چرچیل اهدا گردید.

محمد رضا شاه هم یک تخته قالی خراسانی خیلی عالی به چرچیل هدیه کرد.

تلگراف استالین به سهیلی

«هنگامی که خاک ایران متحد و دوست را که در آنجا پیشوایان دولتهای سه گانه کارهای کنفرانسی خود را با موفقیت بپایان رسانده‌اند ترک می کنم جناب آقای نخست‌وزیر مایلم سپاسگزاری خود را از مهمان‌نوازی که نسبت به من و همراهانم در پایتخت شما بعمل آمده است ابراز دارم و خواهشمندم همین‌مراتب زا به استحضار اعلیحضرت شاهنشاه برسانید.

بهترین آرزوها نیک بختی و سعادت را برای ملّت ایران خواستارم.

۲ دسامبر ۱۹۴۳ ــ ای ــ استالین»

تلگراف مولوتف به وزیر خارجه ایران

«آقای وزیر از جنابعالی خواهشمندم مراتب سپاسگزاری مرا از مهمان‌نوازی گرمی که در ایران نسبت به نمایندگان اتحاد جماهیر شوروی شرکت کنندگان در کنفرانس پیشوایان دولتهای سه گانه بعمل آمده است قبول فرمائید.

یقین دارم که حضور نمایندگان دولت شوروی در تهران و ملاقاتهای شخصی آنان با شاهنشاه ایران و هیأت دولت ایران برای توسعه و تحکیم رشتهٔ دوستی و همکاری بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در مبارزه بر علیه دشمن مشترک یعنی آلمان هیتلری و نیک بختی ملتهای ما کمک خواهد نمود.

۲ دسامبر ۱۹۴۳ ــ و ــ مولوتف»

دول متفق چه موقع ایران را از تصمیم خود آگاه کردند؟

پس از عزیمت رهبران سه دولت و همراهان آنان از ایران، سهیلی نخست‌وزیر روز یکشنبه ۱۳ آذرماه ۱۳۲۲ در تالار سخنرانی وزارت امور خارجه حضور یافت و طی سخنانی که در برابر اعضای هیأت دولت، نمایندگان مجلس شورای ملی و سران نظامی ایران ایراد کرد، به شرح دید و بازدیدها و مذاکرات قبلی



سران سه کشور در ایران



جشن شصت و نهمین سال تولد جناب آقای وینستن چرچیل در تهران

مربوط به تشکیل کنفرانس تهران و صدور اعلامیه سه دولت در باره ایران پرداخت که جهت تکمیل مطالب قبلی به درج آن مبادرت می شود:

بیانات نخست وزیر

«بطوریکه همه آقایان استحضار دارند بعد از کنفرانس مسکو مذاکراتی در تمام محافل سیاسی در اطراف تشکیل یک کنفرانس عالی به شرکت رؤسای سه دولت متفق در یکی از نقاط دنیا جریان داشت. ولی محل کنفرانس غیر معلوم بود و شاید تا ختم کنفرانس هم همین طور این محل مجهول باقی ماند.

اکنون که کنفرانس تمام شده و همه اشخاص عالیمقام که در آن کنفرانس شرکت داشته اند به کشورهای خود بازگشت نموده اند این جانب در کمال خوشوقتی رسماً اظهار می دارم که کنفرانس عالی سه دولت در تهران تشکیل شد و تهران پایتخت شاهنشاهی این مزیت و امتیاز را حاصل نمود که رؤسای کشورهای بزرگ دوست و متحد ما در اینجا و مرکز این حکومت اساس و پایه های محکم آزادی و آسایش ملل را طرح ریزی نموده اند.

شرح مختصر از ترتیب تشکیل و جریان این کنفرانس در آن حد که می توانم به اطلاع آقایان برسانم بقرار زیر است:

در ۲۹ آبانماه ۱۳۲۲ آقای کاردار شوروی ملاقاتی از اینجانب نموده موضوع تشکیل کنفرانس سه دولت را اطلاع داد. اینجانب مسرت و خوشوقتی دولت ایران را از این حسن نظر که نسبت به کشور شاهنشاهی ابراز نموده اند اظهار داشتم.

روز چهارم آذرماه سفارت کبرای شوروی خبر ورود مارشال استالین و مولوتف کمیسر خارجه و همراهان را اطلاع داد و نامه زیر را به آقای ساعد وزیر امور خارجه رسانید:

«آقای وزیر

افتخار دارم به اطلاع شما برسانم که امروز ۲۶ نوامبر مارشال اتحاد شوروی یوسف و یساریونو یچ استالین رئیس کمیسرهای ملی اتحاد جماهیر سوسیالیستی و

کمیسر ملی امور خارجه آقای و یاچسلاو میخائیلو یچ مولوتف با نمایندگان هیأت اعزامی شوروی وارد تهران شدند.

بنا بدستور و.م مولوتف کمیسر ملی امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی افتخار دارم بنام مارشال اتحاد شوروی یوسف و یساریونو یچ استالین و شخص ایشان نیّات حسنه مارشال را به حضور اعلیحضرت شاهنشاه ایران تقدیم و مراتب را به آقای نخست‌وزیر و شخص شما ابلاغ نمایم.

موقع را مغتنم شمرده خواهشمندم احترامات فائقه را نسبت بخودتان قبول فرمائید».

همانروز اطلاع دیگری رسید که آقای روزولت رئیس جمهور دول متحده آمریکا و آقای چرچیل نخست‌وزیر انگلستان هم روز پنجم وارد خواهند شد و روز پنجم هم وارد شدند.

روز هشتم آذرماه مذاکراتی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با آقای روزولت رئیس جمهوری آمریکا با حضور اینجانب و آقای وزیر دربار شاهنشاهی و وزیر امور خارجه و وزیر مختار آمریکا در تهران بعمل آوردند که کاملاً در محیط دوستانه انجام یافت.

در همانروز مذاکراتی هم با آقای چرچیل با حضور وزیر مختار انگلیس راجع به ایران بعمل آمد که حسن تفاهم کامل حاصل بود.

روز نهم آذرماه که مارشال استالین رئیس کمیسرهای اتحاد جماهیر شوروی با حضور آقایان مولوتف کمیسر ملی امور خارجه شوروی و ماکسیموف کاردار سفارت کبرای شوروی از اعلیحضرت همایونی دیدن نمودند نیز مذاکرات دوستانه و صمیمانه بین طرفین بعمل آمد و حسن مناسبات و روابط و دادبین دو کشور تأیید شد.

روز نهم آذر ساعت ۱۲ ملاقاتی هم اینجانب و وزیر امور خارجه از آقای مارشال استالین با حضور آقایان مولوتف کمیسر ملی امور خارجه شوروی و ماکسیموف کاردار سفارت کبرای شوروی بعمل آورده مجدداً پیام دوستانه



مولوتف

اعلیحضرت همایونی را به مارشال استالین ابلاغ و راجع به امور مربوطه ایران تبادل نظرهائی در زمینه حسن مناسبات بین دو کشور بعمل آمد.

در ملاقاتهای دیگری هم که آقای مولوتف کمیسر ملی امور خارجه از اینجانب و وزیر امور خارجه نمودند و همچنین ملاقاتی که آقای ایدن وزیر امور خارجه انگلستان از اینجانب بعمل آوردند در باب روابط و مناسبات ایران و متفقین در حال و بعد از جنگ مذاکرات لازم بعمل آمد و نمایندگان آندو دولت حسن نیت خود را نسبت به امور مربوطه به ایران کاملاً آشکار ساختند.

در تعقیب تمام این ملاقاتها و مذاکرات و تذکاریه‌ای که از طرف وزیر امور خارجه ایران ضمن نامه دوستانه بعنوان وزراء امور خارجه شوروی و انگلیس و وزیر مختار آمریکا در تهران (چون وزیر امور خارجه آمریکا در تهران نبودند) فرستاده شده بود[1] به امضای رؤسای کشورهای متفق ما نظریات ایران با حسن قبول تلقی و اعلامیه مبنی بر تصدیق همکاری ایران وکمکهای آتیه دول‌مزبور به ایران و استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران صادر گردید.»

در این موقع نخست‌وزیر اعلامیهٔ سه دولت را که قبلاً چاپ شده قرائت کرد و به سخنان خود بشرح زیر ادامه داد:

«صبح روز دهم آذرماه رؤسای کشورهای متفق ما و همراهان آنها با هواپیما به مقصد کشورهای خود عزیمت نمودند.

دولت ایران خوشوقت است که محل وقوع این کنفرانس تاریخی نصیب کشور ما و در تهران بعمل آمد و نهایت مسرت را دارد که توافق نظر سه دولت بزرگ در منویات خود بمنظور نیل به پیروزی و برقراری صلح جهانی در اینجا حاصل گردیده است و باز خوشوقت است که منافع عالیه ایران را متفقین ما همواره منظور نظر داشته و مساعدتها و زحمات ما مورد تصدیق رؤسای معظم سه دولت بزرگ قرار گرفته است.

---

۱. تذکاریه وزیر امور خارجه ایران در صفحات قبل چاپ شده است.

دولت، آتیه خوشی را برای سعادت ملت ایران نوید می دهد و امیدواری کامل دارد که این ملت از زحمات خود نتایج ذیقیمت و رضایت بخش بگیرد.

اگر مجلس شورای ملی مفتوح بود جا داشت این مطالب و اظهارات مسرت انگیز رسماً به مجلس شورای ملی گزارش شود و چون مجلس چهاردهم هنوز افتتاح نیافته به آقایان زحمت داد که از جریان امر مستحضر گردند. به این وسیله بدیهی است مراتب به اطلاع عموم هم خواهد رسید.»

ایران پل پیروزی

ایران در دوران جنگ متحمل خسارات و زحمات سنگینی گردید. راه آهن دولتی ایران با حداکثر باری که می توانست حمل کند بطور دائم از جنوب به شمال در حرکت بود. تمام واگن های مسافری و باری را متفقین در اختیار داشتند. مسافرت اهالی با قطار دچار مضیقه بود. بلیط راه آهن بازار سیاه داشت. واگن های باری برای حمل کالا بسختی در اختیار واردکنندگان کالا گذارده می شد. در تمام این مدت وسیله راه آهن روزانه ۱۳ هزار تن کالا و مهمات حمل می شد. علاوه بر آن تعداد زیادی کامیون که بطور کاروان حرکت می کردند بقیه محمولات متفقین را از جنوب به شمال می بردند. راههای شوسه در کنترل متفقین بود. اگر مسافری از تهران عازم شمال بود در چند نقطه بازرسی و کنترل می شد. پل ها و تونلها تحت کنترل بود. خوب بخاطر دارم شب عید نوروز ۱۳۲۳ به اتفاق مهندس احمد مصدق، خانم ایشان و مهندس غلامعلی فریور برای گذراندن تعطیلات نوروز عازم شمال بودیم در مسیر تهران ــ چالوس در سه نقطه سر بازان شوروی اتومبیل ما را متوقف کردند و از هویت ما سئوال نمودند.

افسران متفقین که جولانگاه خوبی برای گردش و تفریح در دشتهای هموار و دره ها پیدا کرده بودند، با اتومبیلهای جیپ به هر سو می تاختند و به شکار آهو، بز، قوچ و میش کوهی می پرداختند. آنان با این کار تقریباً نسل این حیوانات کمیاب

را برانداختند. چون از آن ببعد هرچه که می گذرد بندرت در نقطه ای از کشور می توان سراغی از آنها گرفت.

بر اثر عدم ورود کالا به ایران و کمیابی آن کلیه کالاهای خارجی قیمت سرسام آوری پیدا کرده بود. مثلاً یک حلقه لاستیک ۲۰۰ تومانی در بازار سیاه ۶ هزار تومان معامله می شد. ولی صاحبان کامیونهای ایرانی که وسیله نقلیه آنها در خدمت متفقین بود، لاستیک را بقیمت قبلی دریافت می کردند که این نیز تحت شرایط خاصی بود. مثلاً پس از طی چند هزار کیلومتر حق داشتند تقاضای دریافت لاستیک نمایند. از ۱۹۴۱م تا ۱۹۴۶م مطلقاً اتومبیل وارد ایران نشد. بهمین علت قیمت یک دستگاه اتومبیل هفت هزارتومانی به ۱۴۰ هزار تومان رسیده بود. بهای سایر کالاهای خارجی نیز بهمین نسبت افزایش یافته بود. پارچه و قند جیره‌بندی شده بود و بازار سیاه پیدا کرده بود. اجناس و کالاهای داخلی هم که بمصرف ارتش متفقین می رسید کمیاب و قیمت آن بسیار بالا رفته بود. وضع ارزاق عمومی نیز بطوری که قبلاً گفته شد بهیچ وجه رضایت‌بخش نبود و مردم در زحمت فوق العاده ای بسر می بردند. در مقابل تمام این خسارات و ناراحتی ها و سختی ها که ملت متحمل شد، پس از خاتمه جنگ و پیروزی بر دول محور، متفقین تنها کاری که کردند این بود که به ایران پل پیروزی لقب دادند و فتح خود را مرهون کشور ایران دانستند!

عده ای از رجال در زندان متفقین

در هفته های آخر زمامداری اول سهیلی[1] متفقین صورتی از اسامی عده ای

۱. اطلاعات در یکربع قرن توقیف این عده را در کابینه قوام السلطنه ذکر نموده و حال آنکه درست نیست و در کابینهٔ سهیلی بوده است زیرا کابینهٔ قوام روز ۱۸ مرداد روی کار آمده در صورتیکه دستگیری عدهٔ اولیه قبل از روز ۱۵ مرداد بوده است و مقدمات آنهم قبلاً صورت گرفته بود ولی دسته دوم در کابینه قوام و دسته سوم در کابینهٔ دوم سهیلی بازداشت شدند.

از شخصیت های مملکتی را به اتهام اینکه طرفدار آلمان و یا ستون پنجم آنها هستند به دولت دادند و خواستند که فوراً آنها را دستگیر و تحویل دهد. دولت هم بدون هیچ گونه مقاومتی این درخواست غیرقانونی را پذیرفت و به مقامات انتظامی دستور داد همگی‌را دستگیرکنند و تحویل دهند. همگی گرفتار و پس از دو سه روز که‌در زندان شهربانی زندانی بودند عده‌ای را به شمال درپادگانهای شوروی و عده‌ای را به جنوب در کمپ های انگلیسی نزدیک شهر اراک منتقل نمودند.

دستگیری و زندانی کردن عده‌ای از شخصیت های مملکتی بقدری اثر سوء بخشید و مورد انتقاد واقع شد که حتی روزنامه اطلاعات باهمه‌محافظه کاری و خودداری از رویاروئی قلمی با روس و انگلیس ناچار شد این انتقادات و اعتراضات را در سر مقالهٔ روزنامه ونیز در «اطلاعات در یک ربع قرن» منعکس نماید.

اطلاعات در دنبال اخبار اعتراض آمیزی که انتشار داد در شماره ۲۹ مرداد مقالهٔ انتقادی سختی منتشر ساخت و این جریان را بر خلاف قانون و حق و عدالت و خلاف آزادی و دموکراسی دانست و گفت متفقین ما حتی بر خلاف عهدنامه‌ای که با دولت منعقد ساخته‌اند رفتار کرده‌اند.

در دنبالهٔ این مقدمه، نویسنده «اطلاعات در یکربع قرن» قسمتی از سرمقاله را به این شرح چاپ کرده است

«همانطور که ملت ایران در مدت یکسال که ارتش متفقین در ایران اقامت دارد با کمال محبت و نجابت همکاری و مساعدت و مهمان‌نوازی خود را دریغ نداشته و رعایت اصول و مقررات پیمان منعقده را نموده همانطور هم حاضر نیستند از طرف متفقین رعایت حق و حقوق ملی ایران نشود و بعقیده ما دیپلماسی دول متحد ما در این مورد نباید تحت تأثیر سیاست سخت نظامی قرار گیرد، توقیف یکعده اشخاص از محترمین و رجال خوب کشور بدون اینکه معلوم شود تقصیرشان چیست، بدون اینکه از آنها تحقیق شود که گناهشان را بدانند، نه تنها مخالف نص صریح قانون اساسی و قوانین جزائی ما و بر خلاف عهدنامه دوستی است بلکه بر خلاف

تمام قوانین و آدابی است که در میان تمام ملل متمدن جهان معمول می باشد و بر خلاف حقوق بشری و آزادی و منشور آتلانتیک است که متفقین ما می گویند برای خاطر آن می جنگیم... الی آخر.»

اسامی بازداشت شدگان

در بین دستگیر شدگان که در چند نوبت انجام گرفت از همه طبقات دیده می شدند.

صورت اسامی بازداشت‌شدگان و چگونگی دستگیری آنان را دکتر محمد سجادی نوشته است که قسمتی از آن ذیلاً نقل می گردد:

«...درشهر تهران چندین شبانروز چه بلائی برسرما آورده بودندو چگونه از همه وسائل حیات ما را محروم کرده بودند در صورتیکه هیچیک مرتکب خبط و خطائی نشده بودیم و حداقل می دانستیم وقتی قرارداد سه گانه منعقد گردید و اشغال ایران براساس و پایه صحیحی استوار شد و حدود وظائف متفقین معلوم شد کسی اقدامی در تماس باعمال آلمانی بعمل نمی آورد و برای خود دردسر ایجاد نمی کند و اصلاً کدام ستون پنجم و کدام یک از عمال آلمانی در ایران وجود داشت چنانکه در طول بازجوئی از زندانیهای سیاسی حتی برگه ای از آن‌ها پیدا نکرده بودند که دال بر همکاری هریک آنها با عمال آلمان نازی نماید و یا اینکه واقعاً ستون پنجم آلمان نازی در خاک ایران تشکیل شده باشد.

علی سهیلی[1] سکوت کرد وپس از لحظه ای چون جوابی از او دریافت نداشتم باز به گله گذاری شدید پرداختم و از او و از وزیران کابینه او گله کردم زیرا حداقل انتظار ما این بود که دولت از حق ما دفاع نماید و در برابر قوای اشغالگر که تقاضای دستگیری جمعی از ایرانیها شده بود ایستادگی نماید و زیر بار تقاضای بازداشت رجال سیاسی و اقتصادی و فنی و نظامی مملکت نرود. آن شب مفصلاً از سهیلی

۱. معلوم میشود که گرفتاری رجال در کابینهٔ سهیلی بوده است.

گله کردم و صحنه هائی از جریان بازداشت و اقامت خود را در زندان برای او شرح دادم. نخست وزیر باز هم سکوت کرد ولی سکوت خود را در لحظه آخر شکست و اظهار داشت تحت فشار بودیم و دولت را تهدید کرده بودند و لیست را آنها تهیه و به دولت داده بودند و بازداشت همگی را جداً و مصراً خواستار شدند و حتی در روزهای اول دولت نمی دانست منظور از این بازداشت دسته جمعی چیست و چه مقصودی از زندانی نمودن رجال ایران دارند ولی بعداً ادعای واهی همکاری با ستون پنجم را به میان کشیدند. در صورتیکه ما هم می دانستیم هیچیک از کسانی که نام آنها در لیست سیاه قرار داشت با آلمان نازی همکاری نداشته و کوچکترین ارتباطی برقرار نکرده و بطور کلی شرایط وضع و زمان اجازه همکاری و تماس را نمی داده ولی چه کنیم همانطوری که تذکر دادم تحت فشار شدید متفقین بودیم.»

سپس از بازداشت شدگان نام برده و می نویسد:

«اسامی برخی از بازداشت شدگان سیاسی و نظامی و فنی را تا آنجا که بخاطر دارم باین شرح می باشد:[1]

۱ ــ از طبقه رجال سیاسی و کارمندان عالیمقام و روزنامه‌نگاران و مالکین:

شیخ عبدالمجید مینوی ــ دکتر احمد متین دفتری ــ دکتر سید محمد سجادی ــ علی هیئت ــ جواد بوشهری (امیرهمایون) ــ سید علی اکبر موسوی زاده ــ نقیب زاده ــ مشایخ ــ دکتر رضانور ــ دکتر نامدار ــ دکتر محمود مشاور ــ مهندس میرهادی زاده ــ عباس باستانی ــ صالح علیزاده ــ لطیف جوانشیر ــ امیر شرفی بدر ــ یحیی و یرا ــ دکتر ناصر منشی ــ عباس مزدا ــ غلامرضا یحیائی ــ هادی سپهر ــ حبیب الله خیلتاش ــ مصطفی مهتدی ــ منوچهر فرزین ــ منصور اعلم ــ عزیز زنگنه ــ عباس ریشارد ــ زین العابدین منتظمی ــ نورالله لارودی ــ لطف الله زاهدی ــ شهاب السلطنه بختیاری ــ احتشام الدوله ــ

۱. دکتر سجادی نام شیخ عبدالمجید مینوی وکیل پایه یکم دادگستری را از خاطر برده‌اند که اضافه شده است.

قره گزلو ــ خسرو اقبال ــ علی گل محمدی ــ علینقی فیض بخش ــ عبدالرحیم صدیقی ــ محمد سپاهانی ــ حسین زاهدی ــ دکتر رضی اسلامی ــ دکتر محمود شرو ین ــ عباس حکیم معانی ــ دکتر آرداشس بابائیان ــ حسین نیوندی ــ جهانگیرتفضلی ــ محمد رضا خلعت بری ــ جواد علی آبادی ــ حسینقلی کاتبی ــ نصرت الله صوفی ــ بیوک فتحی ــ نبی کجوری رو یانی ــ خاچیک ملکو بیان ــ حسن ابراهیم خانی ــ عبدالوهاب اقبال ــ سلطانعلی کلهر سیلاخوری ــ عبدالصمد فقیه ــ مهدی قاسم زاده ــ مانوک مارتین ــ ابراهیم سپهر ــ حمید مجتهدی ــ حسین مستشاری ــ منوچهر عدل ــ موسی تیموری پور ــ اکبر نراقی ــ جعفر فیض بخش ــ احمد شمسائی ــ علی اکبر کمیلی ــ ابوالحسن علومی ــ نادعلی مشکل گشا ــ جواد امینی ــ حسین نوری ــ سید محمد حسین دشتی ــ بهروز دشتی ــ حمیدآقا هاشمی ــ شاو و یس قاسمی ــ غلامرضا لیشوندی ــ سیف الله اردلان.

۲ ــ از مهندسین و کارمندان و افسران انتظامی وزارت راه و راه آهن دولتی ایران:

مهندس جعفر شریف امامی ــ مهندس ناصح ناطق ــ سرتیپ پلیس عبدالله اشرفی ــ سرلشکر ولی انصاری ــ حسین رودکی ــ مهندس علاء الدین وکیلی ــ مهندس حبیب الله فتحی ــ مهدیقلی نهرودی ــ حسین گلریز ــ علی انتظام وزیری ــ مهندس حسین هاشمی نژاد ــ دکتر رمضانی ــ مهندس داود رجبی ــ مهندس حسین مالکی ــ مهندس فریدریک تالبرک ــ ناصر مستوفی ــ مهندس ابوالقاسم بهزادی ــ مهندس حسین گورکانی ــ مهندس جواد فرخو ــ حسین عزیزی ــ محمد الهی ــ عباس سلجوقی ــ مهندس هوشنگ سمیعی ــ اسدالله فرزانه پور ــ محمود کاو یانی ــ اسمعیل اشرف ــ ویلهلم شیمی ــ کارول دولوهی ــ رضا زاهدی ــ عزت الله شهرابی ــ سرهنگ پلیس ابراهیم فتحی ــ مسعود مصطفوی ــ سروان نجومی ــ رجبعلی شاهورانی ــ اسمعیل شیردل ــ و یکتور هاکوب ــ حشمت الله حجازی ــ حسین ماهوتچی ــ محمود کیان وش ــ حسین

اسکوئی ــ سید علی عالم‌پور ــ جواد اخوان ــ حسین دهناد ــ علینقی غفاری ــ حیدرقلی نهرودی ــ عزت‌الله سلیمی و خلیل وزیر نظامی.

۳ ــ از امراء و افسران ارشد و جزء ارتش:

سپهبد فرج‌الله آق اولی ــ سرلشکر پورزند ــ سرلشکر صادق کوپال ــ سرلشکر بقائی ــ سپهبد نادر باتمانقلیچ ــ سرتیپ مهین ــ سرلشکر دولو ــ سرتیپ افطهی ــ سرتیپ مهدیقلی بهرامی ــ سرتیپ صفرعلی انصاری ــ سرهنگ منوچهری (ارتشبد بهرام آریانا فعلی) ــ سرهنگ زنده‌دل ــ سرهنگ فروهر ــ سرهنگ محمود جهانبگلو ــ سرهنگ حسین قائم مقامی ــ سرهنگ دکتر ابطحی ــ سرهنگ تقی منتظمی ــ سرهنگ فریدون صولتی ــ سرگرد همایون ــ سرهنگ ابوالقاسم جهانبگلو ــ سرهنگ مظاهری ــ سرگرد صفاری ــ سروان گل‌محمدی ــ سروان متینی ــ سروان عباس فقیه ــ سروان الوندپور و سروان عبدالمحمد مهاجر.

۴ ــ از افسران ارشد و کارمندان شهربانی کل کشور:

سرهنگ سرتیپ‌پور کارگشا ــ سرهنگ مهدی عامری ــ سرهنگ نصرت‌الله رفعت و غلامرضا نظیری‌پور.

۵ ــ از بانوان:

بانو پیرایش ــ بانو داراب ــ بانو گالوسکی ــ بانو گرینفلد و کودک او جونی گرینفلد.

۶ ــ کسانیکه بعداً به سایر زندانیان ملحق شدند:

آیت‌الله حاج سید ابوالقاسم کاشانی ــ حبیب‌الله نوبخت ــ اکبری ــ کاشفی ــ صدیق ــ و سرلشکر فضل‌الله زاهدی.

آقایان نبی زاده و احمد شاملو نیز جزو بازداشت‌شدگان بودند بدین ترتیب که اولی در الیگودرز توقیف و به اهواز انتقال داده شد و تحت بازداشت قرار گرفت و دومی در تهران بازداشت و به رشت اعزام و تحویل ارتش سرخ شد و نبی زاده در ایام بازداشت در زندان فوت کرد.

همانطوری که نوشتم عده‌ای از بازداشت‌شدگان بدنبال دسته ۲۱ نفری، که من هم جزو این دسته بودم آزاد شدند ولی بازداشت سایرین ادامه یافت و چندی بعد آنها را به تهران منتقل کرده و در محل بیمارستان پانصد تختخوابی زندانی نمودند و برخی از این عده تا پایان جنگ در اروپا و اشغال کامل آلمان و تسلیم بلاشرط دول محور (ایتالیا ــ آلمان) در بازداشت بسر می بردند و البته عده معدودی از جمله حبیب‌الله نوبخت نماینده دوره سیزدهم مجلس تا روز خاتمه جنگ ژاپن در زندان متفقین اقامت داشت و روز بعد از تسلیم بدون قید و شرط ژاپن از زندان آزاد گردید.

بطوری که می دانیم سرانجام این بازداشتها به محاکمه و محکومیت نکشید و بطور خلاصه از مرحله باز پرسی تجاوز نکرد.»

بازداشت‌شدگان و باز پرسی

از کلیهٔ زندانیان فقط یک نوبت باز پرسی بعمل می آمد. از میان این عده فقط سرتیپ ابوالحسن خان پورزند در مقابل باز پرس انگلیسی ایستادگی و مقاومت نمود و حاضر نشد به او پاسخ بدهد. وی گفته بود من نظامی هستم و بایستی طبق قوانین ارتش ایران کسی که می خواهد از من باز پرسی کند ایرانی و یکدرجه از من بالاتر باشد. باز پرس انگلیسی هم دستور می دهد او را به زندان مجرد منتقل نمایند. سایر زندانیان که از این ماجرا آگاه می شوند به حمایت او برخاسته اعتصاب غذا می نمایند. بالاخره قضیه به این‌کیفیت حل می شود که یکنفراز ایرانیان بین باز پرس و پورزند واسطهٔ سئوال و جواب قرار گیرد با توسل به این طریق اعتصاب غذا خاتمه می یابد و او را نزد سایر زندانیان منتقل می کنند.

شخصیت دیگری که در برابر باز پرس انگلیسی با خشونت رفتار کرد

آیت‌الله کاشانی بود که پس از گفتگوی کوتاهی بدون باز پرسی مجدداً ایشان را به زندان بر می گردانند.

علت خشونت آیت‌الله کاشانی این بود که پس از ورود به اتاق باز پرس بمحض ورود روی صندلی می نشیند. آن انگلیسی مغرور هم متغیر شده و با خشونت به مترجم خود می گوید بپرسید چرا بدون اجازه نشسته است آیت‌الله هم با کمال خشونت و عصبانیت پاسخ می دهد خیلی عجیب است در کشور من بدون اجازه وارد شده‌اید و حال توقع دارید که من از تو اجازه بگیرم.

از قراری که مترجم گفته است بیش از این سئوال و جوابی صورت نمی گیرد و باز پرس می گوید به این دلیل مقصر می باشید و دیگر باز پرسی لازم نیست. پس دستور می دهد ایشان را به زندان ببرند.

اتفاقاً آیت‌الله کاشانی در مقابل مأمورین انتظامی هم که در صدد دستگیری ایشان برآمده بودند مقاومت می کند و کیفیت آن چنین بوده است: در کابینه دوم سهیلی که نخست‌وزیر دستور توقیف ایشان را می دهد وقتی خبر توقیف به آیت‌الله می رسد به قم عزیمت می نماید و از آنجا تلگرافی به فرمانداری نظامی مخابره و تسلیم شدن خود را موکول به شرایطی می کند که در صورتی که مورد قبول واقع شود حاضر برای محاکمه خواهد شد. فرمانداری نظامی بوسیله آگهی در جراید به ایشان اخطار می کند که خودش را تسلیم نماید. آیت‌الله کاشانی نامه‌ای به فرمانداری نظامی می نویسد که چگونگی آن ذیلاً نقل می گردد:

۱۳۲۲/۱۰/۲۱ شمارهٔ ۲۰۸۴۸

فرمانداری نظامی تهران

«چون مطابق مدارکی که بدست آمده آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی اقداماتی برعلیه استقلال و امنیت کشور و به نفع دشمنان مملکت نموده است لازم است که فوراً مشارالیه را تحت تعقیب درآورید. خلاصه اتهامات برعلیه نامبرده از قرار زیر است:

سید ابوالقاسم کاشانی از خرداد ماه ۱۳۲۰ شروع به همکاری با جاسوسان آلمانی مخصوصاً با جاسوسی موسوم به مایر نموده و عضو کمیته اجرائیه ای بوده است که جاسوسان آلمانی بمنظور تولید اغتشاش و ایجاد خصومت بین ایران و دولتهای دیگر تشکیل داده بودند و نیز پس از اعلان جنگ از طرف دولت شاهنشاهی با دولت آلمان به اموری که نافع به حال دشمنان مملکت و بالنتیجه بر علیه استقلال کشور می باشد مبادرت کرده است.

نخست وزیر»

ورود به دفتر فرمانداری نظامی ۲۳۹۱ ــ ۲۲/۱۰/۲۲
دادسرای نظامی طبق مقررات قانونی اقدام گردد ــ ۲۲/۱۰/۲۱
ورود بدفتر دادسرای نظامی ۲۲/۱۰/۲٤ نمره ۱۰۰۵

تاریخ ۲۱ ر ۱۰ ماه ۱۳۲۲ — نمونه ۴۲

شماره ۲۰۴۸۴ — پیوست .....

یادداشت

ثبت کل اسناد و املاک

از ..... به .....

فرمانداری نظامی تهران

چون مطابق مدارکی که بدست آمده آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی اقداماتی بر علیه استقلال و امنیت کشور و بنفع دشمنان مملکت نموده است لازم است که فوراً مشارالیه را تحت تعقیب درآورید خلاصه اتهامات بر علیه نامبرده از قرار زیر است.

سید ابوالقاسم کاشانی از خرداد ماه ۱۳۲۰ شروع به همکاری با جاسوسان آلمانی مخصوصاً با جاسوسی موسوم به ما[illegible] نموده و عضو کمیته اجرائیه‌ای بوده است که جاسوسان آلمانی بمنظور تولید اغتشاش و ایجاد خصومت بین ا[illegible] و دولتهای دیگر تشکیل داده بودند و نیز از پس از اعلان جنگ از طرف دولت شاهنشاهی دولت آلمان به اموری منافی به حال دشمنان مملکت و بالنتیجه بر علیه استقلال کشور میباشد

کرده است

تخت وزیر

ورود بدفتر فرمانداری نظامی ۲۲۹۱ / ۲۲ ر ۱۰ ر ۲۲

دادسرای نظامی - طبق مقررات قانونی اقدام گردد ۲۱ ر ۱۰ ر ۲۲

ورود بدفتر دادسرای نظامی ۱۰۰۵ / ۲۴ ر ۱۰ ر ۲۲

دادسرای حکومت نظامی

۲۳/۱/۷

«در تعقیب تلگراف از قم در جواب آگهی دادسرا مندرج در روزنامجات مرکز مورخ ۲۲ دیماه ۲۲ مجدداً اشعار می دارد: اولاً متهم نمودن اینجانب را باقدام برعلیه استقلال کشور کاشف از تعمد یا بی اطلاعی اعضای دادسرا از مراتب فداکاری و وطن خواهی من که مورد تصدیق ایرانیان بلکه مسلمانان ممالک اسلامی است می باشد. من شخص مجهول الحال گمنامی نیستم که بتوان به این نسبتها دامنم را لکه دار و اذهان را مشوش نمود. گناهم همین است و بس. ثانیاً چون از لیاقت و شایستگی و حقگذاری اعضاء دادسرا مستحضر نیستم و نمی دانم در مقابل طرفهای من شهامت حقگوئی و حقگذاری را دارند لذا در صورتیکه جنابان آقایان موتمن الملک و آقای دکتر مصدق و آقای طباطبائی و دو سه نفر از معتمدین دیوان کشور که بعداً تعیین می کنم و وجوه طبقات از حجج اسلام و تجار و ارباب جراید و سایر مردم در محکمه حاضر باشند و امنیت کامل داشته باشم و صورت محاکمه و کلیه اظهارات طرف و مطالب ینجانب در روزنامجات مرکز منتشر شود حاضر برای محاکمه هستم واگرمقصودهو وجنجال و غرض و مرضی نیست قبول این پیشنهاد برای کشف حقیقت محذوری ندارد. علی ایُّ حال بدون مدرک مقررات اجازهٔ اقدامی به آن دادسرا نمی دهد اگر عدل و داد و حسابی در کار باشد.

خادم الاسلام والمسلمین ابوالقاسم الحسینی کاشانی

آیت الله کاشانی در زندان انگلیسی ها

در جنگ بین المللی اول (۱۹۱٤ــ ۱۹۱۸) انگلیس ها برای تصرف عراق و جنگ با عثمانیها مواجه با فتاوی جهاد مراجع تقلید گردیدند. از جمله مراجعی که فتوای جهاد داده بود آیت الله حاج سید مصطفی کاشانی والدآیت الله حاج سید ابوالقاسم کاشانی بود که خود ایشان هم علیه انگلیس ها اقدامات مؤثری کرده بود.

۷ ر ۱ ر ۲۳

دادسرای حکومت نظامی

سنه ۱۳۴۰ ماه ربیع

۱۲/۱/۲۲

در تعقیب تلگراف از قم در جواب آگهی آن دادسرا مندرج در روزنامجات مرکز مورخ ۲۲ دیماه ۲۳ مجدداً اشعار میدارد اولاً متهم نمودن اینجانب را باقدام بر علیه استقلال کشور کاشف از تعمد شوم یا بی اطلاعی اعضای دادسرا از مراتب مذاکاری و وطنخواهی من که مورد تصدیق ایرانیان بلکه مسلمانان ممالک اسلامی میباشد من شخص مجهول الحال گمنامی نیستم که بتوان باین نسبتها دامنم را لکه دار و اذهان را مشوش نمود گناهم همین است و بس. ثانیاً چون از لیاقت و شایستگی و حقگذاری اعضاء دادسرا مستحضر نیستم و نمیدانم در مقابل طرفهای من شهامت حقگوئی و حقگذاری را دارند. لذا در صورتیکه جنابان آقایان مؤتمن الملک و آقای دکتر محمد مصدق و آقای طباطبائی و دو سه نفر از معتمدین دیوان کشور که بعداً تعیین میکنم و وجوه طبقات از حجج اسلام و تجار و ارباب جراید و سایر مردم در محکمه حاضر باشند و انیت کامل داشته باشم و صورت محاکمه و کلیه اظهارات طرف و مطالب اینجانب در روزنامجات مرکز منتشر شود حاضر برای محاکمه هستم و اگر مقصود هو و جنجال و غرض و مرضی نیست قبول این پیشنهاد برای کشف حقیقت محذوری ندارد علی ای حال بدون مدرک مقررات اجازه اقدامی بآن دادسرا نمیدهد اگر عدل و داد و حسابی در کار باشد.

خادم الاسلام و المسلمین ابوالقاسم الحسینی الکاشانی

۱۲/۱/۲۳



آیت الله کاشانی

پس از خاتمه جنگ و تصرف عراق بوسیلهٔ قوای انگلیس انقلاب ۱۹۲۰ علیه اشغال آن دولت در عراق روی داد که بازهم مواجه با فتاوی جهاد مراجع تقلید گردید و سلسله جنگهائی را در پی داشت که طی آن تلفات سنگینی به ارتش انگلیس وارد آمد. یکی از مراجع تقلید که فتوای جهاد داده بود آیت‌الله حاج سید ابوالقاسم کاشانی بود. پس از شکست مسلمین و ملیون عراق و تسلط انگلستان بر این کشور، کاکس کمیسر عالی انگلیس در بغداد تسلیم ۱۷ نفر از سران مخالفین و کسانی را که در مقابل ارتش انگلیس جنگیده و شدیداً مقاومت نموده بودند شرط برقراری صلح دانسته تحویل آن عده هفده نفری را خواستار شد.

در کتاب «نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق» و «نقش علماء و مجاهدین اسلام» تالیف «دکتر صادق تهرانی» در باره آیت‌الله کاشانی در صفحات ۹۷ و ۹۹ چنین نوشته شده است:

«... سر پرسی کاکس حاکم کل انگلیس پیشنهاد صلح با شروط زیر به آنان کرد:

اول تسلیم ۱۷ نفر از رهبران انقلاب درظرف ۲۴ ساعت به دلیل اینکه این عده عامل اصلی انقلاب و شورش بوده ودلائلی کافی علیه آنها وجود دارد که این عده عبارت بودند از:

محسن ابوطبیخ ــ مرزوق العواد ــ عمران حاج سعدون ــ سید ابوالقاسم کاشانی (آیت‌الله) ــ سید محمد کشمیری ــ سید حسین قزوینی (آیت‌الله) ــ میرزا احمد خراسانی (آیت‌الله) ــ شیخ محمد خالصی (آیت‌الله) و عده‌ای دیگر...

سرنوشت آیت‌الله کاشانی

«وقتی سر پرسی کاکس تقاضای تحویل دادن هفده نفر از رهبران انقلاب را نمود مردم عراق راضی به تحویل دادن آیت‌الله کاشانی نشدند و رؤسای عشایر و مراجع عراق از او خواستند که عراق را ترک کند. بهمین جهت آیت‌الله کاشانی

بهمراهی یکی دیگر از رهبران عراق بنام قاطع العوادی، تصمیم به حرکت بطرف مرزهای ایران گرفتند. برای این دو نفر لباس های کردی آماده کردند و شبانه بطرف مرزهای ایران حرکت کردند. اینها مجبور بودند که برای دور ماندن از چشم سربازان انگلیسی که تمام مناطق را اشغال کرده بودند شبها پیاده‌روی کنند و روزها مخفی شوند و سرانجام پس از مدتی راه‌پیمائی به منطقه پشت کوه لرستان رسیدند. والی پشتکوه از آنان پذیرائی کرد و سپس به کرمانشاه عزیمت کردند...»

با این کیفیت انگلیس ها آیت الله کاشانی را یکی از مخالفین سرسخت خود می دانستند و وقتی هم که در ایران شروع به دستگیری مخالفین نمودند دست رد به سینه آیت الله کاشانی نگذاشته از سهیلی خواستند که ایشان را هم توقیف کرده و تحویل دهد سهیلی هم اطاعت امر نموده طبق نامه رسمی دستور توقیف آیت الله کاشانی را صادر نمود.

تقاضای ملاقات با آیت الله کاشانی

با توجه به آنکه پس از انقلاب ۱۹۲۰ عراق انگلیسیها حکم اعدام غیابی برای آیت الله کاشانی صادر کرده بودند، بدنبال بازداشت ایشان بهنگام اشغال ایران، خانوادهٔ آیت الله نسبت به سرنوشت و آیندهٔ ایشان نگران شدند. بهمین علت دو دخترشان خانمها نیره مصطفوی و فاطمه مصطفوی شرحی به سفارت انگلیس در تهران نوشتند و ضمن ابراز نگرانی از سلامت والد ماجد خود، تقاضای ملاقات با ایشان را نمودند. سفارت انگلیس در پاسخ تقاضای نامبردگان دو فقره جواب ارسال داشت که در جواب نخست مقامات انگلیسی امکان ملاقات را نفی کرده بودند ولی در نامه دوم طی شروطی موافقت خود را اعلام داشتند. هر دو نامه که به انگلیسی و فارسی نوشته شده، عیناً گراور شده است که ملاحظه می کنید:

British Embassy,
Tehran,
No.289/35/44. 6th October, 1944.

Madam,

With reference to your letter of the 29th Shahrivar, regarding the Mujtahid of Kashan, I am directed by His Majesty's Ambassador to inform you that it is not possible at presen to arrange for you to visit the Mujtahid. At the moment he is at Resht.

2. A further communication will be addressed to you in due course.

I am,
Madam,
Your obedient Servant,

J.S.Somers Cocks

J.S.Somers Cocks,
First Secretary

Mme. Fatimeh Mustafavi Kashani,
Paminar, Kuché Sadri-'zam Nuri,
Hse. of Haj Abul Qasim Kashani,
T E H R A N .

سفارت کبرای انگلیس

طهران

۱۴ مهرماه ۱۳۲۳

شماره ۲۲۹/۳۵/۴۴

بانوفاطمه مصطفوی

عطف بنامه مورخه ۲۹ شهریور شما راجع به مجتهد کاشانی از طرف سفیر کبیر اعلیحضرت پادشاه انگلستان دستور دارم به اطلاع شما برسانم که فعلاً ممکن نیست که ترتیب ملاقات شما را با مجتهد نامبرده داد. نامبرده فعلاً در رشت مقیم می باشد.

۲ ــ نامه دیگری در موقع خود بشما نگاشته خواهد شد.

جه. اس. سامرز کاکس

دبیر اول سفارت کبرای انگلیس

بانوفاطمه مصطفوی کاشانی

پامنار کوچه صدراعظم نوری

منزل حاجی ابوالقاسم کاشانی

طهران

British Embassy,
Tehran.

12th January, 1945.

No. 207/2/45.

Madam,

In reply to your letter of the 29th November in which you ask for permission to visit your father at the Internment Camp, I am directed by His Majesty's Ambassador to inform you that you and your husband are authorised to pay him a visit.

2. I am to request you to present yourselves at the Internment Camp at some time after 17th January.

3. The interview will take place under the following conditions:-
(1) It will take place in the presence of a British Officer.
(2) Discussion must be confined to domestic and family matters. There must be no discussion on political matters or matters relating to the Mujtahid's internment or release.

(3) No..

Madame Nayira Mustafavi
Kashani,
Paminar, Kuché Sadri-A'zam Nur.
House of Haj Abul Qasim Kashani
TEHRAN.

سفارت کبرای انگلیس

طهران

۲۲ دیماه ۱۳۲۳

شماره ۲۰۷/۲/۴۵

خانم محترم

در جواب نامه مورخه ۲۹ نوامبر که ضمن آن تقاضای ملاقات پدرتان را در بازداشتگاه نموده بودید از طرف جناب سفیر کبیر دستور دارم اطلاع دهم که شما و شوهرتان اجازه دارید از او ملاقات نمائید.

۲ ــ خواهشمند است یک موقعی پس از تاریخ ۱۷ ژانو یه در بازداشتگاه حاضر شو ید.

۳ ــ ملاقات باید طبق شرائط ذیل صورت گیرد.

۱ ــ باید در حضور یکنفر افسر انگلیسی صورت پذیرد.

۲ ــ مذاکرات باید محدود بوضعیت خانوادگی و فامیلی بوده باشد. راجع بموضوعات سیاسی یا موضوعات مربوط بازداشت مجتهد نامبرده یا آزادی او مذاکراتی بعمل نیاید.

۳ ــ اسناد و اوراقی نباید بین آنها مبادله شود.

جه. اس. سامرزکاکس

دبیر اول سفارت کبرای انگلیس

خانم نیره مصطفوی کاشانی

پامنار کوچه صدراعظم نوری

منزل حاجی ابوالقاسم کاشانی

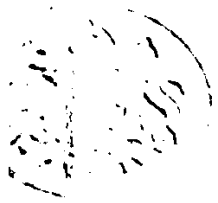

(3) No documents may be exchanged between the parties.

I am,
Madam,
Your obedient servant

Art. Kellas

در بارهٔ توقیف غیر قانونی آیت‌الله کاشانی چند مرتبه بوسیلهٔ مهندس فریور در مجلس مطرح شد که آخرین مرتبه در جلسهٔ ۹۳ و چگونگی طرح بشرح زیر می باشد:

نقل از صورت مذاکرات مشروح مجلس، جلسهٔ ۹۳، مورخ ۲۷ دیماه ۱۳۲۳

مهندس فریورـ اجازه بفرمائید چند کلمه قبل از دستور صحبت شود بعد از آن وارد دستور شویم. آقایان مطلقاً اجازه ندادن برای مذاکرات قبل از دستور یک حقی را از نمایندگان تلف می کند گاهی از اوقات یک مطالبی است که لازم است در مجلس گفته شود ما ده روز، بیست روز، ده جلسه صبر می کنیم یک مطلبی را بعرض مجلس برسانیم و اجازه داده نمی شود این مطالب خیال می کنم لازم باشد بنده امروز یک مطلبی را می خواهم به عرض مجلس برسانم (رئیس ــ آن مطلب مانعی ندارد که جزء دستور هم بفرمائید) بنده دو کلمه‌عرض دارم که باطاله کلام هم عادت ندارم دو دقیقه تمام می شود.

رئیس ــ آن را می شود در دستور هم گفت وقتی وارد دستور شدیم آن وقت آن مطلب را بفرمائید حق دارید جزء دستور هم بفرمائید. حالا باید رأی بگیریم به ورود در دستور آقایانی که موافقند با ورود در دستور قیام فرمایند (عدهٔ بیشتری قیام نمودند) چهل و پنج نفر است. اکثریت است.

تقدیم مراسله عائله حاج سید ابوالقاسم کاشانی از طرف آقای مهندس فریور

رئیس ــ آقای مهندس فریور.

مهندس فریورــ برطبق آئین نامه یکنفر وکیل می تواند وقتی که یک کاغذی به او داده شده و تقاضا شده است در مجلس خوانده شود، در مجلس بخواند و تقدیم کند...

پوررضاــ این که جزء دستور نیست دستورلایحهٔ بودجه است حضرت ریاست

پناهی.

مهندس فریورــ آقای رئیس اجازه فرمودند. گاهی اوقات وکیل وظایفی دارد برای اینکه مرجع اهالی است اشخاص شکایت می کنند به مجلس و تقاضا می کنند این شکایت در مجلس خوانده شود مخصوصاً اگر این شکایت موجه باشد. بنده این دفعه دوم یا سوم است که راجع به بازداشت شدگان صحبت می کنم و خیلی جای تأسف است که اگر عملیاتی در دوره های پیش شده بود از قبیل لغو کاپیتولاسیون زمامداران این دو سه ساله آنرا برقرار کردند (دکتر طاهری ــ چنین چیزی نیست کاپیتولاسیون برقرار نمی شود) البته خدا نکند که رسمیت داشته باشد ولی عملاً یک کارهائی می کنند که بسیار بد است. عرض کنم کاغذی که بعرض آقایان می رسانم کاغذی است که از طرف چهل نفر عائله آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی رسیده است.بنده عین کاغذ را می خوانم و بقدری مستدل است که بنده احتیاج بتوضیح بیشتری ندارم.

مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه

بطوریکه خاطر عموم آقایان نمایندگان محترم مستحضر است آقای حاج سید ابوالقاسم مجتهد کاشانی که صرفنظر از مقام روحانیت و شخصیت برجستهٔ که در ایران و سایر ممالک اسلامی دارا هستند تا آن اندازه از طرف تودهٔ ایرانی مخصوصاً تهرانی محبوبیت داشته و دارند که با آنهمه فشار شهربانی و تضییقات سهیلی در مورد انتخاب ایشان با اینکه در تمام مدت انتخابات مخفی بوده و هیچگونه اعمال نفوذی در مردم نداشتند و آن همه تبلیغاتی که بر علیه ایشان می شده معذلک با اکثریت قابل توجهی به نمایندگی دوره چهاردهم مجلس شورای ملی ایران انتخاب گردیدند بطوری که مستحضر می باشند در اثر سوء تفاهمات سیاسی با وجود معاهدات و پیمانهای متبادله و لزوم احترامات متقابله و رعایت شئون و حیثیات قضائی مملکت از طرف نیروی بریتانیای کبیر دولت متفق ما دستگیر و با سخت ترین وضعی در اراک در دخمهٔ تنگ و تاریک بدون رعایت حیثیت و مقام روحانیت و وکالت ایشان که نسبت به هرمحبوس سیاسی در دنیا معمول است در

بازداشت مجرد نگاهداشته اند تنها علت قابل ذکر ضعف اخلاقی و جبن ذاتی مأمورین مملکت ما بوده است که نتوانسته اند از موارد پیمان های متبادله استفاده نموده و از تجاوزات بر خلاف قوانین جاریه که لطمه به حیثیات قضائی و شرافت ملی و استقلال مملکت نامبرده جلوگیری کنند. اکنون معظم له در زندان مجرد در اراک در کمال سختی و چهل نفر عائله بی سر پرست ایشان در تهران در کمال پریشان خاطری می گذرانند ما عائله معظم له از نمایندگان مجلس خواهش می کنیم که از نظر حفظ شئون قوهٔ مقننه که خود از ارکان آن هستند به لحاظ مقام وکالتی ایشان و از نظر حفظ شئون قضائی و استقلالی مملکت و از جهت رعایت اصول آزادی که دولت بریتانیا به اسم آن این همه فداکاری می کنند انتقال فوری ایشان را به مرکز جهت توجه به صحت و نیز آزادی ایشان را خواستاریم و الا برای روشن شدن حقایق و اینکه هیچگونه اتهامی برایشان نبوده و نیست و وجود ایشان در جامعه ایرانی باعث این همه سوء تفاهمات سیاسی بوده تقاضا داریم چنانچه خود ایشان در اعلامیه خود تقاضا کرده بودند تشکیل محکمهٔ ملی داده و ایشان را با حضور طبقات ایرانی و خارجی محاکمه علنی کنند تاسیه روی شود هرکه در اوغش باشد. تا اگر در محاکمه علنی تقصیری متوجه ایشان گردید لااقل ما عائله معظم له و عموم مردم ایران بدانند که گرفتاری ایشان به تقصیر بوده و آقایان انگلیسها از تشکیل این محکمه رویهٔ عدل و انصاف خود و طرفداری از آزادی و حقوق ملل ضعیف را در دنیا نشان داده و برای دیگران عبرت باشد و در صورتی که غرض دیگری در کار نباشد تقاضای مشروع اخیر ما را خواهند پذیرفت از طرف عائله آیة الله حاج سید ابوالقاسم کاشانی که پسرش امضاء کرده است. عرض کنم مدت مدیدی است که عائله آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی به اغلب وکلای طهران رجوع کرده اند به آقای دکتر مصدق هم رجوع کرده اند (دکتر مصدق ــ بنده سئوال هم کرده ام)[1]

۱. دکتر مصدق یک نوبت در جلسهٔ ۲۱ اسفند ۱۳۲۳ سئوالی بطور کلّی راجع بعموم زندانیان از وزیر خارجه کرده است که بعداً عین آن ذکر خواهد گردید.

ایشان سئوال رسمی هم کرده‌اند از قرار معلوم ایشان سخت مریض هم هستند هم مرض کلیه دارند هم مرض قلب و فوق العاده بایشان سخت می گذرد و بد می گذرد و بنده فکر می کنم آنچه که نوشته شده است صحیح باشد با محبوس سیاسی باید یک طورهای معینی رفتار کرد بر فرض اینکه محبوس سیاسی هم باشند و بعلاوه هیچ جای دنیا معمول نیست که یک نفری را نگاه دارند برای یک مدت غیر محدودی خوب بود محاکمه می کردند و به آنها اطلاع می دادند که شما بیست روز، بیست سال محبوس هستید که بی تکلیف نمانند آقا این بی تکلیف ماندن بدترین چیزها است انتظار از موت اشد است این تردید ندارد، انتظار بدترین چیزها است ما انتظار داریم از دول متفقمان که برای آزادی جانفشانی می کنند این قواعد و قوانین را در نظر بگیرند.

رئیس ــ بنده به آقای مهندس فریور عرض کردم که این را بگذارید برای جلسهٔ بعد.

بحث در بارهٔ بازداشت شدگان سیاسی در دورهٔ چهاردهم

یکی از مسائل مهمی که مجلس چهارده با آن مواجه گردید موضوع توقیف عده‌ای از هموطنان بود که قبل از تشکیل مجلس ۱۴ بنا به درخواست مقامات نظامی و سیاسی متفقین انجام شده بود.

بازداشت شدگان که غالباً از مستخدمین عالیمقام دولت بودند و مردم اکثر آنها را به درستی و خدمتگزاری می شناختند از شهریور ۱۳۲۲ (در زمان حکومت سهیلی) بدون ذکرعلت به بازداشتگاه متفقین فرستاده شدند و چون اقدام مؤثری از طرف کابینه سهیلی و بعد کابینه ساعد به عمل نیامد مقامات متفقین در آزاد نمودن آنان مسامحه می نمودند و بدون اینکه علت بازداشت گفته شود آنها را بلا تکلیف در بازداشتگاههای اراک یا تهران نگاهداشته بودند.

در اواسط سال ۱۳۲۲ سه نفر از بازداشت شدگان که از طول بازداشت و

پریشان حالی متأذی گردیده بودند از زندان فرار وبه مجلس شورای ملی پناهنده شدند که مجلس دورهٔ سیزدهم جرئت نکرده که تحصن آنان را مطرح ومورد بحث قرار دهد لذا آنها مجدداً خود را به مقامات متفقین معرفی نمودند.[۱] این عمل مردم را بیش از پیش بوضع ناگوار زندانیان سیاسی متوجه ساخت ولی در دورهٔ چهاردهم چون محیط مجلس برای بحث در این مورد آماده شده بود نماینده اول تهران از موقع استفاده نمود و بعنوان سئوال از وزیر خارجه در جلسه مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۲۳ نطق خود را ایراد نمود و عمل متفقین را که بر خلاف قرارداد و عهدنامه فیمابین بود و حق حاکمیت ایران را نقض می نمود تقبیح و دولت را موظف نمود که نسبت به استخلاص زندانیان اقدامات مؤثری نزد مقامات متفقین بنماید. اینک متن نطق دکتر مصدق و جواب انتظام وزیر خارجه و توضیحات مجدد نمایندهٔ اول تهران برای اطلاع خوانندگان محترم از مذاکرات مجلس شماره ۱۳۵۷ صفحه ۱۸۹۶ بیست و یکم بهمن ماه ۱۳۲۳ نقل می شود:

بیانات دکتر مصدق راجع به زندانیان سیاسی

راجع به جمعی از هموطنان که از شهریور ۱۳۲۲ به بعد بازداشت و تسلیم مقامات نظامی متفقین شده‌اند و عده‌ای از آنها را هم نظامیان انگلیس مستقیماً دستگیر کرده بودند ــ اینجانب از زمانی که به نمایندگی مجلس انتخاب و دخیل در سیاست مملکت شده‌ام تکلیف خود را دانسته و می دانم که باید به اقتضاء مسئولیتی که در پیشگاه ملت و افکار عمومی دارم اقدام مقتضی در جبران این پیش آمد اسف انگیز که منافی حق حاکمیت ایران است به عمل آورم لذا قبل از تشکیل مجلس نظر مقامات مربوطه را به لزوم خاتمه دادن به این جریان ناگوار جلب کرده و راه حل مؤثری هم در نظر گرفته شد که متأسفانه با عدم ابراز حسن نیت از طرف نخست وزیر وقت عقیم ماند. بعد از تشکیل مجلس هم اقدامات خود را تعقیب

۱. این سه نفر عبارت بودند از: آقایان غلامرضا یحیایی و سروان متینی و نورالله لارودی.

کرده منجمله از آقای ساعد خواستم رونوشتی از پرتکلی که مدرک این بازداشت های غیر قانونی است بدهند تا بتوانم اعتراضات خود را در مورد این سندی که خلاف حق حاکمیت و استقلال مملکت تنظیم شده بگویم ایشان از دادن رونوشت امتناع کرده فقط حاضر بودند در صورتیکه تعهد نمایم آنرا با قید محرمانه بگیرم ارائه بدهند و من چنین تعهدی نمی توانستم بکنم در عین حال مأمورین صلاحیت دار این جانب را به‌سکوت و انتظار نتیجه اقدامات وزارت امور خارجه تشویق و مرا از احتمال سوء تأثیر نطق در مذاکرات و تحریض استخلاص بازداشت شدگان بر حذر می نمودند به این لحاظ علی رغم تأثرات باطنی و بر خلاف میل قلبی دم فرو بسته و منتظر نتیجهٔ اقدام دولت بودم تا اینکه فرار سه نفر از بازداشت شدگان و تحصن آنها در مجلس پیش آمد اظهار آنان این بود که طول بازداشت غیر قانونی و بلا تکلیفی و پریشانی عائله بازداشت شدگان و نبودن فریادرس آنها را ناچار کرده است که به نمایندگان ملت پناه آورده دادخواهی بکنند!! بخاطرم رسید وقتی که در سال ۱۳۱۹ مأمورین شهربانی برای بازداشت من آمدند چون امر دولت را مطاع می دانم فوراً تمکین کردم و انتظار داشتم که اگر گزارش های خلاف واقعی بر علیه من داده شده رسیدگی و روشن شود ولی بعد از توقف چند روز در زندان مرکزی که معلوم شد اصلاً رسیدگی در کار نیست و مقصودشان آزار من است عاصی شدم و روزی که می خواستند مرابه‌زندان‌بیرجند ببرند مقاومت کردم و در اطاق رئیس زندان با اشاره به عکس شاه سابق این شعر را خواندم: ای ز بردست زیر دست آزار، گرم تا کی بماند این بازار. باری وقتی که نتیجهٔ پناه آوردن این چند نفر به‌مجلس این شد که مأمورین دولت آنان را با استعمال قوهٔ‌نظامی به‌بازداشتگاه برگردانند بدون‌اینکه به‌دادخواهی آنها توجهی بشود بی اندازه متأثر شدم و تشخیص دادم که سکوت بیش از این جایز نیست و خیانت است چه نظر من این بود که از اخلال به‌مذاکرات بین دولت و مقامات متفقین احتراز کنم اما اگر بنا باشد بر اثر بی‌علاقگی یا بی‌کفایتی دولت یک وضعیت ناهنجاری که با هیچیک از موازین حقوق بین‌الملل وفق نمی کند و بر اثر علاقه نخست‌وزیری به مقام خود بر دولت

تحمیل شده ادامه پیدا کند و ما ساکت بنشینیم و تماشا کنیم که هرچند ماه یکمرتبه فرماندهان متفقین بر اثر عجز و الحاح عائله بازداشت شدگان بحال آنها رحم کرده چند تن از آنان را رها کنند و دولت ما جرأت نداشته باشد حقوق ما را حفظ کرده روابط همکاری ما را با متفقین لااقل با همان قرارداد اتحادی که خودشان برای مشروع کردن توقف ارتش خود در این مملکت به ما تکلیف تطبیق نماید دیگر فاتحه همه چیز را باید خواند. اینک سئوال من: ۱ــ با اینکه کشور ایران از نقطه نظر مقررات حقوق بین‌الملل کشور اشغال شده محسوب نیست و روابط ما با متفقین براساس یک قراردادی مستقر گردیده که بموجب آن ما برای پیشرفت مقاصد جنگی متفقین تمام وسایل زندگانی خودرابه‌اختیار متفقین گذاشته‌ایم و تن بهر نوع فداکاری و محرومیت‌ها داده‌ایم و متفقین متعهد شده‌اند که استقلال و حاکمیت ما را محترم بشمارند و در امور داخلی ما مداخله نکنند علت اینکه بر خلاف استقلال قضائی ما دولت جمعی از ایرانیان را بدون هیچگونه مجوز قانونی بازداشت کرده و تسلیم مأمورین ارتش متفقین نموده چیست؟

۲ــ پرتکل‌هائی که راجع به تسلیم اتباع ایرانی به‌مأمورین بیگانه و نگاهداری آنها در بازداشتگاه خارجی در خاک ایران امضاء شده باکدام یک از مقررات حقوق بین‌المللی که شامل ممالک مستقل می‌شود موافقت‌دارد و این سندهای ننگین را کی از اعتبار خواهید انداخت؟

۳ــ اعمال منتسب به بازداشت شدگان مشمول کدام یک از مواد قوانین جزائی کشور است و علت اینکه اصل دهم متمم قانون اساسی نقض شده و اتهامشان درمدت قانونی به‌آنان اعلام نشده است چیست؟

۴ــ در بین بازداشت شدگان عده‌ای از مستخدمین دولت هستند بخصوص چند نفر قضات که طبق قوانین مملکتی مصونیت قضائی دارند و حتی مستنطقین صلاحیت‌دار بدون سلب مصونیت بموجب قراردادگاه انتظامی حق بازداشت آنان را ندارند و از طرف دیگر مستخدمین دولت عموماً که مورد تعقیب واقع می‌شوند مادام که ادعانامهٔ قانونی از مقام صلاحیت‌دار قضائی بر علیه آنان صادر نشده از خدمت

معلق نیستند علت اینکه حقوق عده‌ای از آنان را نمی دهند و عائله بی گناه آنها را گرفتار پریشانی معاش کرده‌اند چیست؟

۵ ــ آیا می توانیم امیدوار باشیم که دولت فعلی با مذاکرات مؤثری سریعاً توجه مقامات متفقین رابه‌فداکاری های ملت ایران جلب کرده و از آنها بخواهند بپاس احترام یک مملکتی که خودشان آنرا «پل پیروزی» می خوانند بیش از این به‌دوام یک وضعیتی که با هیچ اصولی موافقت ندارد و از آن جز موهون کردن یک ملت متفق و فداکار نتیجه حاصل نمی شود رضایت ندهند فرضاً اگر در بین این بازداشت شدگان افرادی باشند که قبل از ورود رسمی ایران در صف دول جنگجو دچار لغزش شده یا تبعیت از احساسات خود کرده باشند بعد از این مدت طولانی گرفتاری و آوارگی از آن اغماض و بقیه بازداشت شدگان را بالمره آزاد کرده و از این راه یک احترام و حق شناسی بموقع و بجائی به ملت ایران بنمایند.

پاسخ انتظام وزیر خارجه

بنده اگر چند روزی در عرض جواب تأخیر کردم به این امید بود که شاید از اقدامات و مذاکراتی که کرده‌ایم نتیجه‌ای که مطلوب نمایندهٔ محترم و مورد پسند مجلس شورای ملی باشد بدست بیاوریم ولی تصدیق می فرمائید در یک چنین امر مهمی چند روزه نتیجه حاصل نمی شود به این واسطه جایز ندانستم عرض جواب را بیش از این به‌تأخیر بیندازم. بنده نمی خواهم وارد جزئیات اظهارات آقای دکتر مصدق بشوم ولی لازم است این نکته را عرض کنم که هیچیک از دولتهای وقت از این پیش آمد خوشوقت نبودند و همه از اینکه عده‌ای از هموطنانشان که در بین آنها مستخدمین عالی مقامی هم بودند که به‌درستی و خدمتگذاری شناخته شده‌اند و مورد سوء ظن واقع شده‌اند گرفتار شده‌اند متأثر بوده‌اند متأسفانه این موضوع را هم باید در نظر داشته باشیم که در زمان جنگ برای یک دولت متفق این تعهد اخلاقی باقی است که اگر تصور یک خطری برای یک یا چند تن از متفقین خودش بکند هرقدر هم که کوچک و احتمالی باشد از هیچگونه اقدامی برای جلوگیری از آن مضایقه نکند.

راجع به پرتکلی که اشاره فرمودند پرتکل به‌معنای حقیقی کلمه وجود ندارد فقط در یک مراسلاتی که رد و بدل شده است راجع به شرایط و محل بازداشت معین شده است و در کلیه این مراسلات هم دولت متذکر شده است که این موافقت به هیچوجه سابقه حقوقی و ملاک عمل برای آینده نخواهد بود و موقت ومحدودبه‌زمان جنگ است، بنده تصور می کنم که هر دولتی که سر کار آمده است توجه نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه‌اش مصروف به اینکاربوده‌است که‌به‌این موضوع خاتمه بدهد، آنچه که مربوط به دولت کنونی است اطمینان داشته باشید که این تصور صورت قطع و یقین دارد برای اینکه از بدو تشکیل جناب آقای نخست‌وزیر و خود بنده در این باب با نمایندگان متفقین وارد مذاکره شدیم، دلایلی هم که داشتیم با آنها گفتیم آنها هم اشکالاتی که داشتند بیان کردند و این اقدامات ما هم بکلی بی‌نتیجه نماند چنانکه ملاحظه فرمودید در این دو ماه که از عمر دولت کنونی می گذرد متجاوز از بیست نفر از بازداشت شدگان رها شدند اینک هم بنده امیدوارم این تذکرات ما که با روح صمیمیت و مساعدت کامل در پیشرفت کار متفقین است در پیش متفقین‌مان مؤثر واقع شود و مخصوصاً در این ایّام که جنگ رو بپایان است و نیروی دلیر متفقین بزرگ ما بصورت برق‌آسائی در خاک دشمن پیشرفت می‌کند و نور صلح و پیروزی را از دریچه فتوحات مشعشعشان‌به‌مانشان می دهند اگر واقعاً بجا یا بیجا نگرانی در بین بوده است و سوء ظنی متوجه بعضی از هموطنان ما بوده است بکلی مرتفع گردد و آن منظوری که آقا دارند حاصل شود.

نایب رئیس ــ آقای دکتر مصدق

دکتر مصدق ــ بنده از جناب آقای وزیر امور خارجه خیلی متشکرم که به‌سؤال بنده‌توجه فرمودند و اقداماتی می خواهند بفرمایند که انشاءالله این کار بزودی حل شود و خاطر یک ملتی از این حیث راحت بشود ولی این که می فرمایند دولتها همیشه متأثر بوده‌اند من این مسئله را کاملاً تکذیب می کنم بجهت اینکه دولتها که متأثر باشند استعفا می کنند و می روند و حاضر نمی‌شوند و من یقین دارم اگر در این مملکت سه دولت برای یک کاری که بر خلاف مصالح مملکت باشد استعفا بکنند

ما همه چیز خودمان را که از دست داده‌ایم بدست خواهیم آورد (صحیح است) دولتها باید در عمل متأثر باشند نه در قلب، وقتی که من در قلب متأثر باشم ولی هیچ کاری انجام ندهم آن تأثر من هیچ فایده ندارد (صحیح است بسیار صحیح است) و اما راجع به این قضیه قانون اساسی ما مقرراتش این است که هرکس را توقیف می کنند در ظرف بیست و چهار ساعت باید به او بگویند که به چه دلیل توقیف شده‌ای نسبت به این توقیف شدگان این را نکردند و یک عده را هم که چندین ماه نگاه داشتند و بعد مرخص کردند لااقل به آنها باید بگویند که آنها را به چه دلیل توقیف کرده‌اند اگر دلیل نداشت چرا چندین ماه آنها را نگاه داشتند اگر دلیل داشت چرا بدون محاکمه آنها را مرخص کردند این است که بنده عرض می کنم اگر متفقین و دول مجاور که دوست ما هستند به آنچه که پیغمبر(ص) ما فرموده که: «الملک بیقی بالکفر ولایبقی مع الظلم» عقیده ندارند بایستی به‌حرفهای فلاسفه اروپائی عقیده داشته باشند که می گوید: «فاتحین حقیقی آنهائی هستند که عدالت طلبند و دیگران مثل سیلهائی هستند که در گذرند این عقیده «روسو» است که می گوید:

Les Veritables Conguepants,
Sont ceaxgui Savent Fair des Lois, Les autres,
Sont comme Les torrent entsgui Pssent

متفقین ما که امروز از هر حیث به پیروزی رسیده‌اند دیگر آن نگرانیهائی که در اول جنگ داشتند ندارند، نگرانی های آنها این بود که در این مملکت ستون پنجمی باشد حالا دیگر ستون پنجم کجا است متفقین ما شاید الان به‌برلن هم رسیده باشند این است که از این جهت بنده استدعا می کنم جناب آقای وزیر امور خارجه توجه مقامات عالیه دول دوست و مجاور ما را جلب بکنند و به‌آنها عرض بکنند، حالی بکنند که ملت ایران همیشه دوست صمیمی و فداکار دول متفق خودش بوده و انتظار دارد در این موقع به‌این اشخاص کمال مساعدت را بفرمایند و هرچه زودتر این اشخاص را رها کنند به جهت اینکه اشخاصی که در زندان نرفته‌اند نمی دانند آنهائی که در زندان هستند چه صدماتی متحمل می شوند اینها بعضی هاشان به‌من

نوشته‌اند که همه چیز خودشان را از دست داده‌اند (صحیح است)

بعضی ملاحظات درباره بازداشت شدگان

در خاتمه ذکر چند نکته ضروری به نظر می رسد:

۱ ــ مقامات متفقین دو بار به توقیف دسته‌جمعی اشخاص و رجال ایرانی مبادرت کردند: دفعهٔ اول در سال ۱۳۲۱ که تعداد توقیف شدگان شصت تا ۸۰ نفر بود که از آن جمله‌اند: آقایان سرلشکر زاهدی، سبّوحی فرزند آقای حاج میرزا عبدالله واعظ آزادی عضو چاپخانه مجلس، نامدار، حسام‌وزیری و... و دفعه دوم در شهریورماه ۱۳۲۲ که تعداد توقیف شدگان ۱٦٤ نفر و از طبقات مختلفه بوده‌اند و بین آنان چهار نفر از بانوان و یک طفل بوده است که ما اسامی یک یک آنان را ذکر کرده‌ایم.

۲ ــ محل بازداشت مدتی در خارج از شهرستان اراک و مدتی در محل بیمارستان پانصد تخت خوابی طهران بوده است ــ سرلشکر زاهدی مدتی در خارج از ایران بازداشت بود و پنج نفر از زندانیها که از جمله آنان حضرت آیة‌الله کاشانی بود منفرداً در محل جداگانه‌ای تحت نظر بودند و نیز پارهٔ از آنان در طی مدت توقیف برای اجرای تحقیقات بوسیله مأمورین شوروی موقتاً به‌رشت اعزام می شدند.

۳ ــ در انتخابات دوره چهاردهم طهران حضرت آیة‌الله کاشانی که از مدتی قبل از شروع انتخابات در بازداشت بودند آرای زیادی بدست آوردند بطوری که نمایندهٔ چهارم تهران گردیدند لکن بنابه دستور دولت سهیلی یا بر طبق تمایل مقامات متفقین از اعلام آن در رادیو و جراید خودداری گردید.

٤ ــ شهرت دارد که از بازداشت شدگان، هنگام آزادی تعهد می گرفتند که هیچگاه علیه منافع انگلستان در ایران عملی انجام ندهند. گروهی چنین تعهدی سپردند و بدیهی است بعدها به مقامات عالی و پستهای مهم گمارده شدند. آنان که چنین تعهدی نسپردند، هیچگاه پست مهم دولتی احراز نکردند.

جنگ و اشغال کشور چه عوارضی با خود داشت

بطوریکه قبلاً ملاحظه شد، رضاشاه ناگزیر از سلطنت استعفا داد و کلیه حقوق و دارائی خود را به ولیعهد واگذار کرد. رضاشاه پس از استعفا تهران را ترک گفت. ابتدا به اصفهان، یزد، کرمان و آنگاه به بندرعباس رفت. در آنجا انگلیسیها او را همراه با افراد خانواده سوار کشتی کردند و به جزیره موریس واقع در مغرب اقیانوس هند اعزام داشتند. رضاشاه مدتی در آنجا و سپس در ژوهانسبورگ زندگی می کرد تا اینکه فوت نمود. پس از فوت، جنازه او را به مصر انتقال دادند و در آنجا به امانت گذاردند تا در فرصت مناسبی به ایران حمل کنند.

در خلال این احوال جنگ دوم جهانی نیز با شکست دول محور پایان یافت و اوضاع سیاسی و اقتصادی دنیا نیز آرام آرام بهبود می یافت. ولی مردم ایران که پس از سالها حکومت دیکتاتوری و سپس ناآرامی، قحط و غلا و بیماری[1] ناشی از جنگ و اشغال کشور، انتظار داشتند ازحداقل سکون وآرامش سیاسی، آسایش و رفاه و دیگر حقوق انسانی بهره‌مند شوند، نتوانستند به آرزوی خود دست یابند. زیرا شورویها پس از پایان جنگ برخلاف پیمان سه جانبی تا مدتی ایران را تخلیه

---

۱. از جمله بیماریهائی که در دوران اشغال ایران خیلی زود همه گیر شد و بسیاری از مردم به آن مبتلا شدند، بیماری تیفوس بود. این بیماری که تلفات سنگینی باخود داشت، جمع کثیری از هموطنان ما بخصوص جوانان و نوجوانان را از زندگی محروم ساخت.

نکردند. در این گیر و دار مسأله آذربایجان روی داد. سپس واقعه جنوب و کشتار سمیرم حادث شد. آنگاه سوء قصد به شاه در دانشگاه و در پی آن جلوگیری از فعالیت های سیاسی بروز نمود. در طول این فاصله انتخابات دوره های ۱۴، ۱۵ و ۱۶ مجلس شورای ملی که با مداخله دولت و متنفذان محلی همراه بود، انجام شد. مجلس مؤسسان و مجلس سنا تشکیل گردید. شاه جدید که به سوی خودکامگی می رفت، اختیاراتی بیش از گذشته بدست آورد از سوی دیگر بر آگاهی مردم در باره مظالم شرکت نفت و قدرتهای حامی او افزوده شد. شور و هیجان عمومی برای استیفای حقوق ملی از شرکت نفت انگلیس و ایران که جبهه ملی رهبری آن را به عهده داشت، هر روز دامنه وسیع تری می یافت.

همزمان با ادامه مبارزه باشرکت نفت، در بار تصمیم گرفت جنازه شاه سابق را به ایران آورده و در آرامگاه خصوصی طی تشریفاتی خاص بخاک بسپارد. پیش از آنکه به شرح واقعه اخیر بپردازیم مروری بر زندگی شاه سابق به هنگام عزیمت از ایران و دوران اقامت او در موریس و ژوهانسبورگ می کنیم.

ابتدا به بخشی از کتاب «سرکلار مونت اسکراین» تحت عنوان «جنگ جهانی در ایران» که در شماره ۶۲۹ مجله سپید و سیاه مورخ ۹ مهرماه ۱۳۴۴ درج شده می پردازیم. لازم به یادآوری است که نویسنده کتاب در جنگ جهانی اول کنسولیار انگلیس در کرمان بوده است. وی که به زبان فارسی آشنائی کامل دارد، در سال ۱۳۲۰ که نیروهای شوروی و انگلستان ایران را مورد حمله قرار دادند و منجر به استعفای رضاشاه گردید در هند شاغل پست مهمی بود. در این زمان به او از طرف نایب السلطنه هندوستان مأموریت داده شد که پادشاه مستعفی ایران و همراهان را تا جزیره موریس همراهی کند.

اسکراین بعدها کنسول و سپس مستشار سفارت کبرای انگلیس در تهران شد. وی پس از عزیمت از ایران خاطرات خود را در کتابی به نام «جنگ جهانی

در ایران» منتشر کرد. در بخشی که مربوط به اعزام شاه سابق به جزیره موریس است، چنین می خوانیم:

شاه مستعفی ایران را به تبعیدگاه موریس بردم

«کشتی بخاری که رضاشاه و همراهان در بندرعباس سوار شدند یک کشتی چهار هزار تنی بنام «بندرا» بود که در ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۱ بصوب بمبئی رهسپار شد. در این هنگام محافل دولتی و سیاسی لندن و دهلی راجع به سرنوشت پادشاه مستعفی ایران نگران بودند و مرتباً با یکدیگر تلگراف مبادله می کردند که با شاه و یازده نفر اعضای خانواده و هشت نفر همراهانش چه بکنند؟

ظاهراً رضاشاه در ابتدا مایل بود مدتی در هندوستان اقامت کند ولی حکومت هندوستان شدیداً با این نظر مخالفت کرد زیرا در آن زمان اوضاع جنگ به منتها درجه وخامت رسیده و امپراتوری انگلیس در زمین و دریا و هوا بشدت تهدید می شد و در همان حال مسلمانان هندنیزدست به اغتشاش زده بودند واحتمال قوی می رفت که اگر پادشاه قدیمی ترین کشور مسلمان جهان که بنظر مسلمین به زور اسلحه از سلطنت خلع شده بود قدم به خاک هندوستان گذارد و در بمبئی و کلکته یا در هر شهر بزرگ دیگر هندوستان ظاهر شود تظاهرات عظیمی از طرف مسلمانان هند بوقوع پیوندد و خونریزی شدیدی رخ دهد.

بعلاوه در آن زمان دولت انگلستان که به خاک ایران حمله کرده بود نمی توانست پادشاه مستعفی این کشور را که ممکن بود هسته مقاومتی در برابر مقاصدش تشکیل دهد در زمان جنگ آزاد بگذارد. پس می بایست یک تبعیدگاه دورافتاده و راحت برای پادشاه ایران یافت ولی چنین محلی به آسانی یافت نمی شد مسأله حمل و نقل در آن زمان بسیار مشکل و وقت هم تنگ بود. باین جهت هنگامی که سر بید کلیفورد حکمران انگلیسی جزیره موریس در حل این مسأله غامض پیشقدم شد و پیشنهاد کرد که وسائل اقامت پادشاه ایران را در آن جزیره دور

افتاده فراهم سازد محافل دولتی و سیاسی لندن و دهلی نفسی براحتی کشیدند. ولی برای همراهی شاه و همراهانش یک کارمند عالیرتبه انگلیسی که به زبان فارسی آشنائی کامل داشته و بتواند رابط بین مقامات انگلیسی و پادشاه مستعفی ایران باشد لازم بود.

نخستین مأموریت این شخص این بود که در وهله اول به ایشان بگوید که نخواهند توانست در بمبئی از کشتی پیاده شوند و باید چند روز در میان دریا در کشتی «بندرا» باقی بمانند تا کشتی مسافری بزرگتری یافت شود و آنان را به جزیره موریس ببرد. این وظیفه مشکل از طرف نایب السلطنه هندوستان به من که در سابق در ایران مأموریت داشته و زبان فارسی را بخوبی می دانستم واگذار گردید و چون در آن زمان شغل مؤثری در دستگاه حکومتی هند نداشتم به من مأموریت داده شد تا شاهنشاه ایران را تا جزیره موریس همراهی کنم و سپس در هفته های اول اقامت خاندان سلطنتی ایران در آن جزیره بعنوان مشاور و مترجم و عضو رابط به حکمران جزیره کمک نمایم زیرا همه می دانستند که اعلیحضرت رضاشاه زبان خارجی نمی داند و با اینکه چند تن از همراهان بزبان انگلیسی آشنائی داشتند معذلک وجود یک مترجم مورد اطمینان که ضمناً تبعه انگلیس هم باشد اهمیت زیاد داشت.

دو نفر از همکارانم که سابقاً در ایران مأموریت داشتند مرا به اهمیت شغل جدیدم واقف نموده بخصوص تأکید کردند که تاوقتیکه کشتی حامل شاه در دریای آزاد بین بمبئی و موریس مشغول بحر پیمائی است اختفای کامل درباره محل آن بعمل آید. ضمناً محافل دولتی انگلیس بمنظور منحرف ساختن توجه روزنامه نگاران شایع کردند که پادشاه مستعفی ایران از طریق زاهدان عازم کویته شده است. به هیچیک از سرنشینان کشتی بندرا حتی ناخدای آن اجازه پیاده شدن به ساحل داده نشد و کشتی مزبور در فاصله ده کیلومتری ساحل بمبئی مدت یکهفته در دریا لنگر انداخته بود تا اینکه سرانجام یک کشتی مسافربری یازده هزار تنی بنام «برمه» متعلق به شرکت کشتیرانی هندرسون برای انتقال پادشاه و خانواده سلطنتی ایران به

جزیره موریس اختصاص داده شد.

من صبح روز اول اکتبر ۱۹۴۱ به کشتی بندرا رفتم و احکام انتصاب خود را به ناخدای آن ارائه دادم و ناخدا مرا به پادشاه سابق ایران معرفی کرد و مرا با معظم له تنها گذاشت. رضاشاه پهلوی هنوز ابهت و صلابت خود را داشت ولی در چشمان او حالت سردار جنگجوئی که در صحنه نبرد شکست خورده است خوانده می شد. این ملاقات را که بدون تردید برای شاه ایران بسیار سخت و شکنجه آور بود معظم له با متانت و بردباری فوق العاده ای تحمل کرد. رضاشاه از طرز پذیرائی و رفتار کارکنان کشتی بندرا اظهار عدم رضایت کرد و بوسیله من تلگرافهای اعتراض آمیزی به نایب السلطنه هندوستان، نخست وزیر انگلیس و اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی به تهران مخابره کرد و تا آخرین دقیقه منتظر پاسخ مساعد بود ولی متأسفانه در آن زمان اوضاع جنگ به منتها درجه وخامت رسیده بود و کابینه جنگی انگلستان نمی توانست نظر خود را تغییر دهد.

روز ششم اکتبر که کشتی بندرا در اسکله بمبئی پهلو گرفت و مسافرین آن به کشتی برمه منتقل شدند روز بسیار بدی بود. در این روز رضاشاه بسیار عصبانی بنظر می رسید و چندین بار به من اظهار داشت اگر می دانستم مرا به جزیره موریس خواهند برد هرگز سوار کشتی «بندرا» نمی شدم. همان روز کشتی برمه لنگر کشید و رهسپار موریس گردید. من سخت برای شاهنشاه سالخورده ایران متأسف بودم و وقتی او از عرشه کشتی به ساحل بمبئی که بتدریج از نظر دور می شد می نگریست من بخوبی می توانستم احساسات و تأثرات وی را درک کنم. عزیمت از بمبئی شاید بیش از ترک خاک ایران در بندرعباس در شاه ایران تأثیر کرده بود زیرا در آن هنگام رضاشاه گمان می کرد او را به محل خوش آب و هوائی می برند که دوران تقاعدش را به آرامی بگذراند ولی اکنون می دید که کلیه این تصورات نقش بر آب شده و او را به تبعید گاهی در انتهای دنیا سوق می دهند.

مسافرت سه هزار کیلومتری از بمبئی تا جزیره موریس ده روز بطول انجامید و بدون حادثه گذشت. کشتی برمه از دور بوسیله ناوهای جنگی نیروی دریائی

سلطنتی حمایت می شد زیرا کشتی مزبور مانند سایر کشتی های انگلیسی در معرض تهدید اژدرافکنهای دشمن قرار داشت. هر روز صبح رضاشاه مرا احضار می کرد و ساعتی را در حضور معظم له شرفیاب بودم. گاهی اوقات پادشاه ایران در سالن بزرگ کشتی می نشست و با یکی از پسرانش که بحالت خبردار و احترام کامل در برابرش می ایستادند گفتگو می کرد و وقتی هم که من شرفیاب می شدم بیشتر درباره وقایعی که منجر به هجوم نیروهای خارجی به ایران و استعفایش شد صحبت می کرد و اشتباه انگلیسها را در اینکه وی را قبلاً در جریان حوادث نگذاشته بودند متذکر می شد. استدلال رضاشاه کاملاً شبیه نظریات فرزند برومندش اعلیحضرت محمدرضا شاه در کتاب مأموریت برای وطنم بود و عقیده داشت اگر انگلیسها منظور اصلی خود را با وی در میان گذارده بودند وقایع غم انگیز شهریور ۱۳۲۰ رخ نمی داد. در خلال این گفتگوها من دور اندیشی نایب السلطنه هند را در انتخاب مأموری مانند من که با جریانات مزبور هیچگونه ارتباطی نداشتم تحسین کردم زیرا در برابر هزاران سئوال پادشاه مستعفی ایران من واقعاً می توانستم ادعا کنم که از حقیقت ماجرای حمله به ایران بی اطلاعم. معذلک رضاشاه نسبت به من سوءظن داشت و مرا به چشم مأمور ساده که فقط بعلت دانستن زبان فارسی بعنوان مترجم و عضو رابط برگزیده شده نگاه نمی کرد ولی باید اذعان کنم چه در طول مدت سفر و چه در مدت اقامت در جزیره موریس با من با نهایت احترام رفتار کرد.

سرانجام پس از ده روز بحرپیمائی کشتی ما در پورت لوئیز بندر اصلی و پایتخت جزیره موریس لنگر انداخت و حکمران جزیره سر بید کلیفورد با لباس تمام رسمی به عرشهٔ کشتی آمد و به شاهنشاه ایران خوش آمد گفت و به اطلاع معظم له رسانید که ترتیب اقامت و استراحت ایشان و همراهان در جزیره موریس داده شده و یک و یلای سه طبقه در محله موکا واقع در بهترین حومه شهر با باغچه آن برای پذیرائی از خانواده سلطنتی ایران آماده گردیده است. پس از پایان شرفیابی سرکلیفورد به ساحل برگشت و بعداز ظهر آن روز کشتی برمه در اسکله پورت لوئیز



«سرکلار مونت ــ اسکواین» در کتاب خود می‌نویسد: رضاشاه در حالی که نسبت به ایشان ادای احترامات مخصوص شد وارد جزیره موریس گردیدند ولی شاه مستعفی ایران قلباً غمگین و افسرده‌خاطر بود.

پهلو گرفت.

هنگامی که رضاشاه و همراهان از کشتی پیاده شدند یک گروهان سر بازان محلی برروی اسکله بحالت خبردار ایستاده مراسم احترامات را بجا آوردند. این امر موجب تعجب شدید رضاشاه شد بطوری که در جایش متوقف گردید. رضاشاه در آن روز کت و شلوار خاکستری رنگی پوشیده و کلاه شاپو بسر داشت و مثل این بود که چند لحظه مردد است که با لباس سیویل در برابر گارد احترام چه بکند. پادشاه سالخورده با نگاه افسرده‌ای به گارد احترام مختصر سر بازان بومی جزیره موریس می نگریست و مانند این بود که آنرا با مراسم مجلل نظامی که در دوران سلطنتش در ایران برگزار می شد و شاه با لباس تمام رسمی فرمانده کل قوا از نیروهای نظامی ایران سان می دید و یا با زمانی که در اوج قدرتش به ترکیه سفر کرده و نهایت احترام از طرف میز بانش آتاتورک بعمل آمده بود مقایسه می کرد.

سرانجام رضاشاه پس از چند لحظه مکث اشاره‌ای به پسر ارشدش شاهپور علیرضا کرد و در حالی که پنج شاهزاده ایرانی شاه را دنبال می کردند از گارد احترام بازدید بعمل آورد و با اشاره سر به سلام فرمانده گارد پاسخ داد. من در چشمان رضاشاه خواندم که از ادای احترامات نظامی چندان بدش نیامده است.

وقتی اتومبیلهای حامل خانواده سلطنتی ایران به و یلای موکارسیدمن با کمال‌تعجب‌مشاهده‌کردم که برفراز و یلا پرچم سه رنگ ایران که در وسط آن شیر و خورشید طلائی در نور آفتاب می درخشید در حال اهتزاز است و معلوم شد این پرچم را بانوان انگلیسی مقیم جزیره تحت نظر لیدی کلیفورد بمناسبت ورود شاهنشاه ایران تهیه کرده بودند و این ژست دوستانه و سلیقه تحسین‌آمیزی که در تزئین و یلا بکار رفته بود موجب رضایت خاطر رضاشاه شد و بوسیله من تشکرات خود را به حکمران جزیره ابلاغ کرد.

من مدت پنج هفته با ناپلئون ایران در تبعیدگاهش که کاملاً قابل مقایسه با سنت هلن بود گذراندم. متأسفانه‌ما درفصل بدی به جزیره موریس وارد شده بودیم و

بادهای شرقی که از جانب ماداگاسکار و افریقای استوائی می وزید هوا را بسیار گرم و مرطوب کرده بود. با وجود این تمام امکانات برای راحتی پادشاه سابق ایران و همراهانش بکار رفته و علاوه بر ویلای موکا یک ویلای دیگر هم در اختیار همراهان معظم له قرار گرفته بود. بهترین اطبای جزیره مأمور مراقبت از حال مزاجی شاه و خانواده سلطنتی شده و پیشخدمت های مؤدب بسبک فرانسوی در خدمت ایشان بودند. یکی از نگرانی های رضاشاه وقفه در تحصیل فرزندانش بود به این جهت بهترین معلمین جزیره برای تدریس به شاهزادگان ایرانی تعیین شدند. خانواده سلطنتی خودشان دارای سه دستگاه اتومبیل آمریکائی بودند که از تهران همراه آورده بودند یک اتومبیل اسپورت دو نفره انگلیسی هم من در بمبئی برای والاحضرت شاهدخت شمس و همسرشان ابتیاع کرده بودم خانواده سلطنتی با آزادی کامل می توانستند از گردشگاهها و نقاط دیدنی جزیره که چندان دور نبودند استفاده کنند، ولی حالت مزاجی رضاشاه از هنگام استعفا به بعد رو به بدی می رفت.

او سرداری شکست خورده و گرفتار خاطرات گذشته اش بود و حتی اگر آب و هوای جزیره موریس بهتر هم بود فرقی برای شاه ایران نداشت و روز به روز او ضعیف تر و رنجورتر می شد. به این جهت پس از دو سه هفته اقامت در موریس رضاشاه تقاضای انتقال به محل بهتری را نمود و این تقاضا در بهار سال ۱۹۴۲ مورد قبول دولت انگلیس قرار گرفت و به اتفاق اعضای خانواده سلطنتی به جوهانسبورگ واقع در افریقای جنوبی که دارای آب و هوای نسبتاً خشک و شبیه تهران است منتقل گردید و معظم له در ژوئیه ۱۹۴۴ در همان شهر درگذشت...»

* * *

در اینجا آن بخش از کتاب «سرکلارمونت اسکراین» که مربوط به انتقال رضاشاه و خانواده او به جزیره موریس و سپس ژوهانسبورگ است، تمام می شود، ولی روزهای ملال آور دیکتاتور دیروز و تبعیدی امروز، چگونه می گذشت و او در طی هر لحظه به چه مسائلی می اندیشید و در چه رنج جانسوزی بسر می برد، خود

بحثی جداگانه دارد که بعداً از زبان یکی از افراد خانواده‌اش (شمس پهلوی) تعریف می کنیم.

اما پیش از شرح و بیان آن روزهای ملال‌آور که بی تردید معلول سالها ظلم و جور و ستم و حق کشی و در بند نگهداشتن ملتی بوده، برای آنکه خوانندگان به عمق کابوسی که رضاشاه در چنگال آن اسیر بود، واقف شوندمتذکر می شود: اگر نقاش ماهری وجود داشت و قادر بود زندگی روزانه رضاشاه را پس از وقایع ۱۳۲۰ ترسیم نماید و یا هنر فیلم و سینما تا به آن اندازه پیش رفته بود که می توانست درون وجود آدمیان‌رسوخ کندو آنچه‌را که‌در مغز و فکر انسانها می گذرد، ضبط کند و به نمایش بگذارد، با اینحال توانائی آنرا نداشت که جزبخشی از احساسات درونی انسان را در معرض دید دیگران بگذارد. با این توضیح به یقین خوانندگان تا حدودی می توانند شمائی نیم روشن نزد خود ترسیم نمایندو دریابند که هر ثانیه از زندگی رضاشاه بر او چگونه گذشته و با چه التهاب جانسوزی درگیری داشته و با چه کابوسی دست به گریبان بوده است. شاید بتوان بیت زیر را تا حدی وصف الحال آن روزهای فرو رفته درخلأتنهائی و پریشانی شاه مستعفی دانست که می گوید:

امروز هم گذشت بهر سختئی که بود
در انتظار محنت فردا نشسته‌ایم

به همین چند جمله بسنده می کنیم و مطلب را با بیتی از صائب تبریزی دنبال می نمائیم:

آنچنان گرم است بازار مکافات عمل
چشم اگر بینا بود هرروز، روز محشراست

استعفا از سلطنت و آخرین روزهای زندگی در تبعید

در باره زندگانی ملال‌آور شاه طی دوران تبعید مطالب و مقالات بسیاری

نوشته شده و هر یک شمه ای از آن را برشمرده اند. از میان این همه، ما نوشته شمس پهلوی و ایزدی را که نفر اول دختر رضاشاه و دیگری از درباریان بوده و تا آخرین لحظات حیات با وی بسر می برده است، برگزیدیم. نوشته این هر دو در کتاب **«مردان کیان»** که منوچهر رجائی آن را گرد آورده و در سال ۱۳۳۴ شمسی در تهران انتشار یافته، چاپ شده است. اینک نوشتهٔ شمس پهلوی:

«واقعهٔ شهریور اگر برای همهٔ هم میهنان عزیز من حادثه ای غیر مترقبه و غم انگیز بود برای من و اعضاء خانواده ام یک صاعقهٔ ناگهانی بود.

من نمی دانم چگونه پریشانی و آشفتگی روح خود را در این ایام تشریح کنم و با چه قلمی آنچه در آن روزها بر ما گذشت بیان نمایم؟

همان بهتر که ازین گفتگوی ملال انگیز بگذرم و فقط مجملی از آنچه اکنون از آن روزگاران بخاطر دارم و شاید از لحاظ روشن شدن تاریخ مفید باشد در آغاز این یادداشتها بنویسم سپس به تشریح آخرین روزهای حیات پدرم که دور از وطن و دور از یار و دیار در غربت بسر رسید بپردازم و این موضوع را که هنوز برای اغلب هم میهنان من مجهول است روشن نمایم.

سعی من اینست که در این مورد احساسات فرزندی خود را دخالت نداده و حتی الامکان آنچه را با چشم خود دیده و با گوش خود شنیده و یا بر آنها علم و یقین قطعی دارم برشته تحریر در آورم و ارمغان هم میهنان عزیز خود سازم.

بیاد دارم آن روزها که یادداشت هائی از طرف دو دولت بزرگ همسایه به دولت ایران داده می شد از زبان پدر خود شنیدم که می فرمودند: «در این کشور امنیت موجود است و دولت کاملاً بر اوضاع مسلط است من هیچوقت اجازه نمی دهم و نخواهم گذاشت که ایران مرکزفتنه و فساد برعلیه متفقین شود.» مکرر به وزیران خود دستور می دادند: «این حقیقت را خاطر نشان نمایندگان روس و انگلیس نمائید و به آنها بفهمانید در ایران خطری که منافع آنها را تهدید کند وجود ندارد و نمی تواند هم وجود پیدا کند.»

من چون دور از جریانات سیاسی بودم نمی توانم و قصد آن هم ندارم که تاریخ تمام وقایعی را که منجر به حادثه شهریور ۱۳۲۰ گردید به تفصیل بنو یسم.

ولی آنچه آن ایام از قصد و نیت پدر بزرگوار خود اطلاع داشتم و بعداً هم مکرر از زبان خود ایشان شنیدم هدف اعلیحضرت فقط حفظ بیطرفی ایران و دور نگاهداشتن این کشور از هر گونه تحریکات اجانب بود و اینطور تصور می کردند که متفقین هم به این سیاست بیطرفی دولت ایران احترام خواهند گذاشت و هرگز باور نمی کردند وجود چندتن کارشناس آلمانی در ایران که بر اثر یادداشت های متفقین دستور محدود کردن عدهٔ آنها را هم داده بودند موجب نقض بیطرفی ایران و تجاوز نیروهای شوروی و انگلستان بمرزهای کشور گردد و در حقیقت از نقشه های واقعی آنها که بعداً معلوم شد استفاده از راهها و راه‌آهن و وسائل ارتباطی ایران بود بی خبر بودند. حالا چرا آنها مقصود باطنی خود را از ابتدا مکتوم داشته بودند و چرا چنان شد و چنان کردند که همه از آن آگاهیم این رازیست که هنوز اسرار آن بر من پوشیده است ولی بالاخره روزی آشکار خواهد شد و نسلهای آینده کشور از آن آگاه می شود.

در هر صورت تجاوز نیروهای شوروی و انگلستان به مرزهای ایران کاملاً برای پدرم غیر منتظره و ناگهانی بود و بامداد روز چهارم شهریور هزار و سیصد و بیست وقتی از این ماجرا آگاه شدند تنها متأثر نبودند بلکه کاملاً متعجب هم بودند. شنیدم همان روز به هیأت دولت گفته بودند: «ما سر جنگ با همسایگان خود نداریم» و دستور عدم مقاومت به سربازان ایران دادند و فرمودند «برو ید و ببینید مقصود باطنی آنها از این حملهٔ ناگهانی چیست و چه می خواهند؟»

با اینکه ارتش ایران دست از مقاومت کشیده بود معهذا خبرهای غم انگیزی از بمباران شهرهای بی دفاع می رسید. اوضاع آن به آن رو بوخامت می رفت و بیم و هراس مردم و نگرانی خاطر شاه بیشتر می شد. در اینموقع آقای جم را احضار فرمودند و امر کردند که به اتفاق خانواده سلطنتی بسوی اصفهان

عزیمت نمایند و همان لحظه به ما هم اطلاع داده شد که آماده سفر شویم. ما که هنوز غرق بهت و حیرت بودیم وقتی از فرمان ایشان آگاه شدیم همه دچار تأثر و اندوه عجیبی شدیم. فکر می کردم لابد خطر بزرگی پیش آمد کرده که عزیمت فوری ما را از تهران ایجاب نموده است با این همه هیچیک مایل نبودیم شاه را در آن هنگامه تنها گذاریم و با کمال اکراه خود را برای سفری که از غایت و نتیجه آن آگاه نبودیم آماده کردیم و بسوی اصفهان رهسپار شدیم.

* * *

هنگام شب بود که وارد اصفهان شدیم و در منزل فرمانده پادگان اصفهان سرتیپ شعری فرود آمدیم. آن شب را در بیم و اندوه بسر بردیم در حالی که تا صبح هیچیک دیده بر هم نگذاشتیم و بر سرنوشت نامعلوم و عاقبت وطن خویش می اندیشیدیم. فردای آن روز به منزل کازرونی نقل مکان نمودیم.

ساعات و دقایق با کندی و تلخی می گذشت و هر آن با کمال بی صبری منتظر دریافت خبری از تهران بودیم. متأسفانه خبرهای راست و دروغی هم که به‌ما می رسید همه بد بود و براضطراب و تزلزل خاطرما می افزود.

* * *

روز ۲۵ شهریور هنگامی که پیچ رادیو تهران را باز کردیم ناگهان خبر استعفای شاه را شنیدیم.

هنوز نمی توانستیم باور کنیم که آنچه شنیدیم حقیقت داشته باشد. از آقای جم خواهش نمودیم که بوسیلهٔ تلگراف از تهران کسب خبر نماید و آقای جم به تلگرافخانه رفته و پس از بازگشت به ما اطلاع دادند که شاه بطرف اصفهان حرکت کرده‌اند.

بعداز ظهر والاحضرت‌های شاهپور و آقای جم به اتفاق آقای امیر نصرت اسکندری که آن زمان استاندار اصفهان بود و آقای سرتیپ شعری فرمانده پادگان اصفهان برای استقبال بخارج شهر عزیمت نمودند و ما همچنان در انتظار زیارت شاه دقیقه شماری می کردیم.

ساعت ۵ بعد از ظهر بود. من در ایوان ایستاده و از انتظار سخت ملول بودم. ناگهان دیدم اتومبیل ناشناسی وارد عمارت شد و جلوی پله‌ها ایستاد و اعلیحضرت پدرم از آن پیاده شد. (چون اتومبیل ایشان در بین راه خراب شده بود با اتومبیل استاندار اصفهان وارد شدند) من فوراً از پله‌ها پائین دو یده و به استقبال شتافتم. آثار خستگی و غم از چهرهٔ ایشان کاملاً نمایان بود و بقدری خسته و افسرده بودند که هنگام بالا آمدن از پله‌ها بکلی به من تکیه کردند و من ایشان را در حقیقت از پله‌ها بالا بردم. از روز ٤ شهریور تا آن روز اعلیحضرت فقید دقیقه‌ای استراحت نکرده و ۲۱ شب تمام بود که دیده بهم نگذاشته بودند.

اعلیحضرت را به اتاقی که برای پذیرائی و استراحت ایشان تخصیص داده شده بود راهنمائی کردم. همهٔ افراد خانواده گرد شاه جمع شدند. هیچکس سخنی نمی گفت و غم و اندوه از همه دیده‌ها می بارید.

اعلیحضرت همایونی با لحنی ملاطفت آمیز بهمه ابراز تفقد فرمودند و سپس اظهار داشتند غصه نخورید غصه آدم را خورد می کند صبور و بردبار باشید.

با وجود ۲۱ شب بیخوابی در اصفهان هم اعلیحضرت بهیچوجه به فکر استراحت نبودند و بیشتر اوقات در ایوان قدم می زدند و اغلب به مأمورین و اشخاصی که شرفیاب می شدند در باره ادامه اصلاحات گفتگو می کردند و به آقای جم دستور داده بودند که گوش به خبرهای رادیوهای جهان داده و خلاصه خبرها را به اطلاع ایشان برسانند.

آن روزها رادیوهای خارجی در بارهٔ پولهای ایشان در بانک های بیگانه گفتگو می کردند و رادیو تهران اطلاع می داد که در مجلس گفتگو از جواهرات سلطنتی در میان آمده است.

اعلیحضرت فقید پس از اطلاع از این خبرها خندهٔ تلخی نموده فرمودند: «من فقط سه لیره و کسری در بانک سوئیس دارم و آنهم باقی مانده پولیست که برای خرج تحصیل ولایتعهد در بانک سوئیس گذارده بودم» ولی هیاهو در باره جواهرات سلطنتی ایشان را متأثر ساخته بود و می فرمودند: «شاید تنها در زمان

من بوده که حتی یک سنجاق از جواهرات سلطنتی عیب نکرده باشد»[1] و متأسف بودند چراآنهائی که‌از جریان تحویل و تحول جواهرات سلطنتی به بانک ملی آگاهند قفل خاموشی بر لب زده‌اند و افکار عمومی را روشن نمی کنند.

در روز چهارم شهریور که خبر حمله نیروهای متفقین به ایران رسیده بود یکی از اقداماتی که به دستور اعلیحضرت شاه فقید صورت گرفت تحویل جواهرات سلطنتی بخزانه بانکملی بود درآن روز جواهرات سلطنتی که الماس معروف دریای نور و تاج مکلّل پهلوی هم در شمار آنها بود و در عمارت موزه سلطنتی نگاه‌داری می شد با حضور آقای جم وزیر دربار و آقای عضدی معاون وزارت دارائی و آقای وارسته و مرحوم مؤید احمدی نماینده مجلس شورایملی و رؤسای بیوتات و موزه سلطنتی صورت برداری شده بود و پس از تطبیق دقیق با صورتهای موجود و ثبت شده سابق تحویل بانکملی شده بود.

معهذا اعلیحضرت فقید پس از اطلاع از گفتگوی راجع به جواهرات در تهران به آقای جم مأموریت دادند که به مرحوم فروغی نخست وزیر وقت تلگراف نمایند که مجدداً رسیدگی با حضور نمایندگان مجلس بعمل آید و پس از تلگراف آقای جم برای انجام این کار به تهران رفتند و پس از رسیدگی دقیقی که با حضور نمایندگان منتخب مجلس شورای ملی بعمل آمد و معلوم شد همانطور که اعلیحضرت فقید فرموده بودند یک سنجاق هم از جواهرات کم و کسر نشده[2]، بار دیگر به اصفهان مراجعت کردند.

موضوع قابل تذکر دیگری که در اصفهان روی داد، واگذارکردن املاک و دارائی بود که آقای دکتر سجادی وزیر کنونی دارائی و آقای قوام شیرازی برای انجام یافتن این مقصود به اصفهان آمده بودند.

خوب بیاد دارم که اعلیحضرت فقید پس از امضاء کردن سندهای مربوط

۱. طبق گزارش رسمی رئیس اداره بیوتات سلطنتی و رسیدگی هائی که شده درجواهرات سلطنتی تصرفاتی شده که درجلد چهارم این تاریخ شرح آن داده شده است.

۲. در این مورد خلاف واقع نوشته است.

اظهار کردند: «واگذار کردن دارائی و اموال برای من بقدر پشیزی اهمیت ندارد تأسف من اینست که اجانب بر این کشور مسلط شدند سازمان مملکت را برهم زدند اصلاحاتی را که برای سعادت ملت و مملکت شروع شده بود متوقف کردند.»

* * *

من در تمام این مدت دچار احساسات غریبی بودم می دانستم بزودی اعلیحضرت فقید مجبور به ترک وطن خواهند شد و بسوی یک سرنوشت مبهم و نامعلومی که هیچکس جز خدا از رازآن آگاه نیست رهسپارند و در ضمن اقداماتی که برای تهیه وسائل این سفرنامعلوم می شد متوجه شدم که اعلیحضرت میل دارند که من و والاحضرت شاهدخت اشرف خواهرم در تهران باقی بمانیم.

اندیشه دوری پدر و تنها گذاشتن او در غربت آتش به جانم می زد. چند شب تا صبح خواب از چشم من فراری بود و هروقت فکر می کردم که بزودی از دیدار پدر محروم می گردم بغض گلو یم را فشار می داد پیش خود می گفتم شاید من بتوانم در این سفر عجیب و در غربت مونسی برای پدر خود بوده و از غم و رنج او تا حدی بکاهم بالاخره تصمیم گرفتم در این سفر شرکت کنم.

مترصد فرصتی بودم که این اجازه [را] حاصل نمایم. بالاخره این فرصت بدست آمد و خواهش دل خود را با ایشان در میان نهادم و استدعا کردم اجازه دهند من هم در این سفر همراه باشم. فرمودند به توخوش نمی گذرد همین جا بمان ولی پس از پافشاری و اصرار من بالاخره موافقت نمودند که منهم جزو مسافرین باشم.

زاد و توشهٔ سفر فراهم شده بود و از جمله شش دست لباس شخصی در اصفهان برای اعلیحضرت خریده بودند که هیچیک از آنها قابل پوشیدن نبود و روز ۳۰ شهریور از اصفهان بطرف یزد حرکت کردیم. از ماجرای غم انگیز لحظات وداع سخنی نمی گو یم ولی از تذکر یک لحظه غم انگیزی که خاطرهٔ آن هیچگاه از ذهن من محو نخواهد شد نمی توانم گذشت و آن لحظه ای بود که شاه برای آخرین بار وارد اتاق والاحضرت شهناز شد و او را در آغوش گرفت.

در اینجا بود که همه برای نخستین بار دیدیم شاه گریه می کند. هنگامی

که از اتاق والاحضرت شهناز بیرون می آمدند چنان آثار غم و غصه در چشمان شاه نمایان بود که من از مشاهدهٔ آن بی اختیار لرزیدم.

* * *

مقارن ظهر بود که به شهر نائین وارد شدیم و در بالاخانهٔ محقری که محل پاسگاه ژاندارمری بود برای صرف غذا جمع شدیم. در آنجا اعلیحضرت نگاهی به والاحضرت های شاهپور نموده فرمودند: «این بچه ها بچه شیر یا ببرند که باید از وطن خود خارج شوند؟» آقای جم گفت: «قربان شیر و ببر نیستند ولی بچهٔ شیرند.»

پس از صرف ناهار بطرف یزد به راه افتادیم.

در یزد

آغاز شب بود که وارد یزد شدیم و در منزل آقای هراتی که بنای نوسازی مشتمل بر بیرونی و اندرونی بود و همچنین خانه فرماندار آنروز یزد آقای سرهنگ پاشاخان مبشر فرود آمدیم.

اعلیحضرت اشتیاق فراوانی به کسب خبرهای تهران داشتند متأسفانه از رادیو تهران خبری شنیده نمی شد و صدای تهران به یزد نمی رسید و این بیخبری از اوضاع مرکز بر ملالت خاطر شاه افزوده بود.

در یزد نیز مانند اصفهان جمعی از محترمین شهر بدیدن اعلیحضرت آمدند خیلی اظهار نگرانی می کردند و در ملاقاتی که با آقای جم نمودند به ایشان گفته بودند: «می ترسیم با رفتن شاه از ایران نظم و امنیت هم از این کشور برود».

پیشخدمتها و مستخدمین که شنیده بودند سفر دور و درازی در پیش داریم در یزد عدم تمایل خود را برای خروج از ایران آشکار کرده بودند اعلیحضرت همینکه اطلاع یافتند، فرمودند هر کس مایل به باز گشت است به تهران برگردد و چندین بار هم به من فرمودند «من اطمینان ندارم در این سفر به تو خوش بگذرد عقیده دارم به تهران مراجعت کنی.» ولی هر دفعه که این فرمایشات را می کردند اشتیاق من به سفر و بودن در خدمت پدر بزرگوارم بیشتر می شد و بانگاه ملتمسی از ایشان

درخواست می کردم مرا از حضور خود محروم نکنند و مکرر به ایشان عرض کردم که خود را برای تحمل هرگونه رنج و زحمتی در این سفر آماده کرده ام.

واقعه ای که در یزد سر بار تمام غمها و آلام ما بود بیماری شاه بود. گوش درد شدیدی با تب به ایشان عارض شده بود. معهذا اعلیحضرت بروی خود نمی آوردند و مخصوصاً هنگامی که باما بودند کوشش داشتند خود را مسرور و خندان جلوه دهند و ما را سرگرم نمایند.

هنگامی که می خواستیم شهر یزد را ترک نموده و بسوی کرمان عزیمت نمائیم بیاد دارم به آقای جم می فرمودند: «از قول من به اعلیحضرت شاه بگو شهر یزد دچار کم آبی است فکری و اقدامی کنید که آب این شهر زیاد شود حیف است اینهمه دشتهای حاصلخیز بواسطهٔ بی آبی بایر بماند.»

ظهر در رفسنجان در بنای محقری ناهار خوردیم و اعلیحضرت که دچار کسالت بودند طبق معمول پس از صرف غذا اندکی استراحت کردند و سپس بطرف کرمان حرکت کردیم.

در کرمان

غروب آفتاب روز دوشنبه ۳۱ شهریور بود که وارد کرمان شدیم. برای محل سکونت ما در کرمان باغ آقای ابوالقاسم هرندی را تخصیص داده بودند که بناهای آن دارای اتاقهای متعدد بود.[۱]

در کرمان بیماری و گوش درد اعلیحضرت رو بشدت نهاد و دکتر سرهنگ جلوه رئیس بهداری لشکر که از ایشان عیادت نمودند چند روز استراحت را تجویز کرده بودند ولی نماینده کنسول انگلیس که به ملاقات اعلیحضرت آمده بود خبر ورود کشتی را به بندرعباس داد و بعنوان اینکه کشتی بیش از سه روز در بندرعباس توقف نخواهد کرد اصرار داشت که اعلیحضرت فوراً بطرف بندرعباس

۱. در سالهای بعد یکشب در این ساختمان مهمان هرندی بودم و داستانی از اقامت در این ساختمان تعریف کرد.

عزیمت نمایند و این اصرار و تأکید چه بوسیله کنسول و چه مأمورین کنسول تکرار شد بطوریکه یکبار موجب برآشفتگی خاطر شاه شد و بشدت فرمودند «کجا بروم پنج ریال پول توی جیب من نیست اقلاً باید فرصت داشته باشم که وسائل سفر من فراهم شود از تهران از اعلیحضرت همایونی پول خواسته ام و منتظرم که حواله یا پولی برسد که هزینه سفر نمایم.» در جواب این سخن شاه گفته بودند برای پول نگران نباشید دولت انگلستان مخارج سفر را خواهد پرداخت و بعداً وصول خواهند کرد ولی قبول این امر برای شاه خیلی نامطبوع و دشوار بود و از اینکار امتناع داشتند و چون هنوز نمی دانستند که در انتخاب مقصد و محل اقامت خود در خارج از ایران آزادی ندارند فکر می کردند که به هزینهٔ خود و بطور آزاد و عادی به یکی از کشورهای بیطرف امریکای جنوبی از قبیل شیلی یا آرژانتین عزیمت نموده و بقیه عمر را دور از غوغای سیاست و ماجراها بگذرانند و یکی از نکاتیکه فکر ایشان را در کرمان بخود مشغول داشته بود انتخاب محل اقامت بود که ابتدا شیلی را در نظر گرفته بودند زیرا می گفتند آب و هوای آن مثل ایران است و بعد آرژانتین را انتخاب کردند در هر حال نظر ایشان این بود که پس از ورود به بمبئی ده پانزده روزی در هندوستان بسر برده و سپس به یکی از این دو کشور که نامبرده شد، مسافرت نمایند.

ما همه خود را مسافر آرژانتین یا شیلی می دانستیم. کسالت شاه کماکان باقی بود و یکدرجه و نیم تب داشتند.

پس از چهار روز اقامت در کرمان عصر روز چهارم دستور جمع آوری اسباب و اثاثیه را دادند و در همان هنگام صورت ریز کلیه اسباب و اثاثیه و آنچه همراه ما بود نیز برداشته شد و تسلیم مأمورین دولت گردید.

در چند روزی که در کرمان اقامت داشتیم چون هیچ فرش همراه نداشتیم سه قطعه قالی خریدیم که یکی از آن سه قالی بعدها فرش منحصر بفرد اتاق اعلیحضرت پدر بزرگوارم شد و دو فرش دیگر هم مخصوص ما بود.

در روزهائی که در کرمان بودیم گذرنامه اعلیحضرت و ما توسط آقای جم

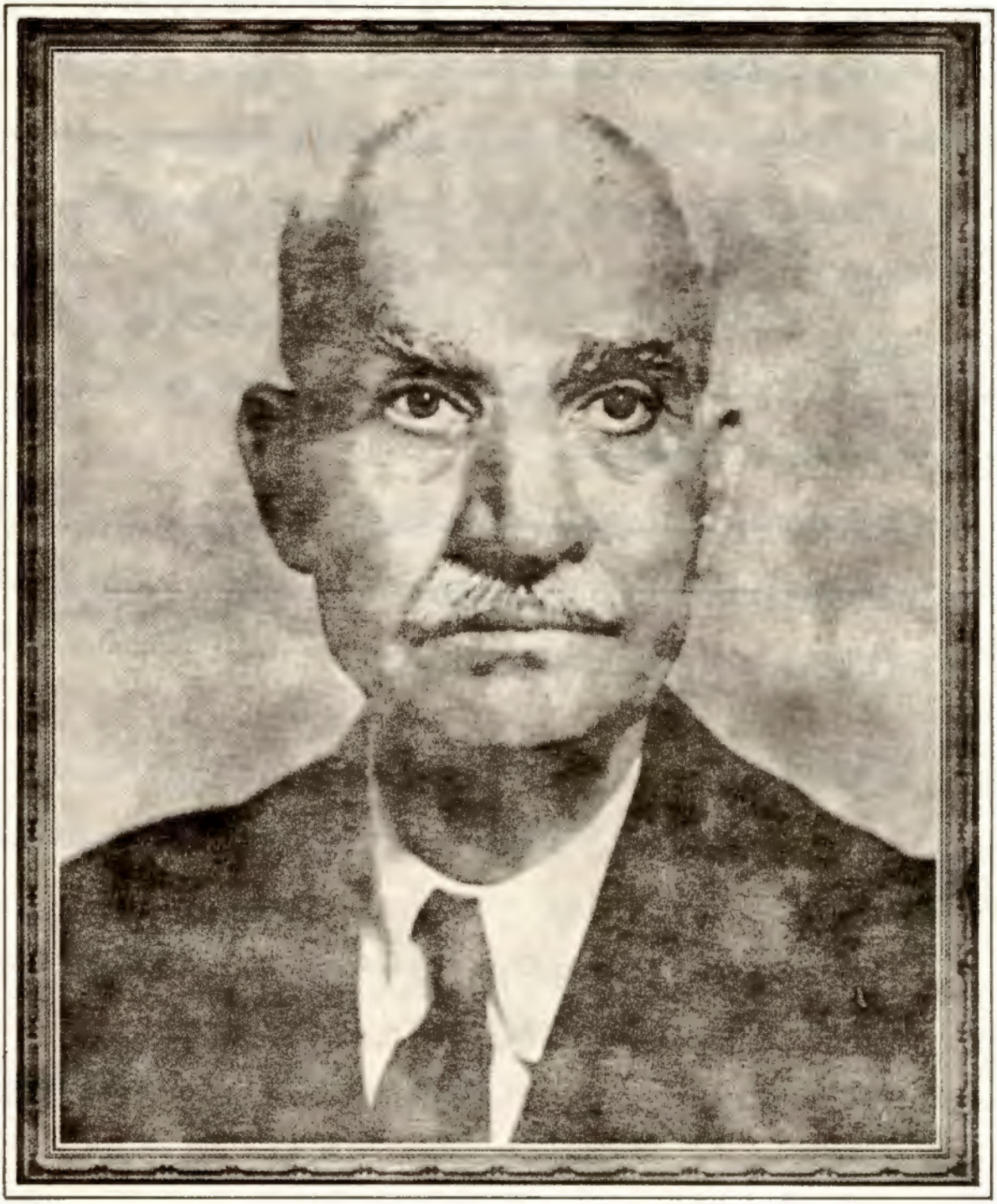

رضا شاه

تهیه شد و تشریفات گذرنامه چند نفر از همراهان ما هم در بندرعباس انجام گردید.

هنگامی که وسائل عزیمت بطرف بندرعباس فراهم آمد و آماده حرکت شدیم اعلیحضرت آقای جم را احضار فرمودند و پس از ابراز ملاطفت و خداحافظی، به ایشان اجازه بازگشت به تهران دادند. ما وقتی بطرف بندرعباس حرکت کردیم آقای جم در کرمان ماندند ولی همان شب از تهران تلگرافی از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به آقای جم رسید و در آن تلگراف اعلیحضرت همایونی به آقای جم تأکید کرده بودند که تا بندرعباس همراه اعلیحضرت فقید باشید و بهمین جهت پس از عزیمت ما از کرمان شبانه آقای جم هم به اتفاق آقای سرهنگ مولوی رئیس ستاد لشکر کرمان بطرف بندرعباس حرکت نمودند و در سیرجان که ما شب را در آنجا فرود آمده بودیم به ما ملحق شدند.

حادثه‌ای که در سیرجان موجب ملالت خاطر شاه و همه ما شد برگشتن یکی از کامیون‌های حامل اثاثیه و مستخدیمن بود که باعث شکستن دست یکی از آشپزها و مجروح شدن یکی دو نفر دیگر شده بود و موجب تأثر و تأسف همه ما را فراهم ساخت.

ساعت ۷ بامداد از سیرجان بطرف بندرعباس حرکت کردیم. با اینکه ماه مهر و فصل پائیز بود گرما در منتهای شدت بود و هرچه اتومبیل پیشتر می رفت، شدیدتر می شد.

هنگام ظهر در دهکده‌ای بنام حاجی آباد که از آبادی فقط چند درخت خرما و دو سه اتاق گلی روستائی در آن دیده می شد، فرود آمدیم و در زیر سایهٔ درختان و در آن گرمای نیم روز ناهار خوردیم و پس از ساعتی استراحت که در حقیقت استراحتی در کار نبود بطرف بندر حرکت کردیم. هرچه بطرف بندر نزدیک می شدیم گرما بیشتر شدت می کرد.

عرق از سر و روی ما روان بود و عطش شدیدی به ما دست داده بود. ساعت ۸ بعد از ظهر وارد بندرعباس شدیم هوا بینهایت خفه و ساکت بود و کوچکترین وزشی در فضا دیده نمی شد. یکی از ساختمان‌های ارتش و چند خانه

دیگر برای پذیرائی ما معین شده بود و مقدار زیادی شربت لیمو مهیا کرده بودند.

شربتها در همان بدو ورود تمام شد و تا حدی تشنگی ما تخفیف یافت معهذا از شدت گرما و خفگی یارای زیستن نداشتیم و نفسها در سینه تنگی می نمود.

اعلیحضرت برای اینکه پس از آنهمه خستگی و رنج راه شب را آسوده بسر بریم و از وزش نسیم روحبخش دریا استفاده کنیم اجازه فرمودند که با والاحضرت های شاهپور برای خفتن به کشتی برو یم و با اینکه خودشان بواسطهٔ بیماری و نقاهت بیش از همهٔ ما احتیاج به استراحت داشتند چون می دانستند آن شب، آخرین شبی است که در خاک وطن می گذرانند فرمودند: من شب را همین جا خواهم ماند.

من و برادران و چندتن از همراهان شبانه وارد کشتی شدیم. آن شب از فرط خستگی کشتی را درست تماشا نکردیم و پس از ورود بلافاصله روی تختخوابهای سفری خود دراز کشیده و آماده خفتن شدیم. نسیم خنک دریا و خستگی راه موجب شد که زود بخواب رو یم.

اعلیحضرت آن شب را هم مانند شب های پیش نخفته بودند. صبح خیلی زود چنانکه عادت ایشان بود قبل از همه از جا برخاسته و مشغول قدم زدن شدند. به مأمورین دولت که شرفیاب شدند فرمودند تمام تشریفات و مقررات قانونی را اجرا نمائید.[1]

پس از انجام تشریفات گمرکی و تنظیم گذرنامه بعضی از همراهان که در کرمان گذرنامه آنها صادر نشده بود و مرخص کردن مستخدمین وخدمتگذاران اونیفورم نظامی را از تن خود خارج نموده و لباس شخصی پوشیدند و ساعت هفت بامداد بود که آمادهٔ حرکت شدند.

من و والاحضرت های شاهپور در اینموقع روی عرشهٔ کشتی ایستاده و از

۱. به بیانات دشتی در مجلس «کدام مأموری بود که جرأت داشت به اثاثیه شاه مستعفی نگاه‌کند.»

دور نگران ساحل بودیم.

صدای موزیک سلام بلند شد و پس از چند لحظه قایق موتوری گمرک از طرف ساحل نمودار گردید و اعلیحضرت را برای نخستین بار با لباس شخصی در میان قایق مشاهده نمودیم. نمی دانم با چه زبان منظرهٔ این لحظهٔ غم انگیز تاریخی را توصیف کنم و چگونه تأثری را که در این هنگام به من دست داده بود بیان نمایم. بغض به سختی گلویم را فشار می داد سعی می کردم که از ریزش اشک خود جلوگیری کنم ولی قادر نبودم.

شاه وارد کشتی شد ولی همچنان دیده به ساحل دوخته و نگاه حسرت بار او متوجه خاک وطن بود. گوئیا سعی می کردند هر چیز را یکبار دیگر ببینند و با همه چیز با نگاه وداع کنند. ناگهان متوجه شدند که آقای جم که برای بدرقه تا کشتی آمده اند منتظر اجازهٔ بازگشت می باشند.

اعلیحضرت پس از اجازه بازگشت و ابراز قدردانی و خداحافظی به آقای جم فرمودند از طرف من به اعلیحضرت شاه بگوئید بندر عباس محل بسیار مهمی است توجهی به اینجا نشده. اینجا را مورد توجه قرار دهید در اصلاح وضع بندری آن دقت بیشتری کنید.

آقای جم و سایرین با موتور گمرک بازگشتند و پس از لحظه ای صدای سوت کشتی بلند شد و امواج دریا را شکافته، براه افتاد ولی اعلیحضرت همچنان چشم از ساحل برنمی داشتند و در این هنگام بود که مشاهده کردم قطرات اشک در چشمهای ایشان می درخشد. چون بیش از این طاقت تحمل نگریستن این منظرهٔ غم بار را نداشتم به گوشهٔ اتاق کشتی پناه بردم و ساعتی چند از آنجا بیرون نیامدم ولی اعلیحضرت در همان نقطه ایستاده بود و تا خاک ایران نمایان بود چشم بر نمی داشت.

در دریا

کشتی که برای مسافرت ما تخصیص داده بودند یک کشتی محقر پستی

کوچک بود ظاهراً بظرفیت چهار پنجهزار تن بنام «بندرا» متعلق به کمپانی «بریتیش ایند اسمیر نو یگشن کمپنی». کاپیتان کشتی یک نفر ایرلندی با ادب بود و یک پزشک هندی هم در کشتی بود که بسیار مؤدب و معقول بود.

کشتی یک سالن کوچک غذا خوری داشت که ما همه برای صرف غذا در آن جمع می شدیم و با میزبانان یعنی کاپیتان کشتی و پزشک هندی غذا صرف می کردیم. فقط اعلیحضرت در اتاق خودشان که اتاق کوچکی وصل بهمین تالار غذا خوری بود تنها غذا می خوردند.

در کشتی بکلی از همه جا بیخبربودیم. رابطهٔ ما با وطن عزیز و همه جا بکلی ممنوع بود و این بیخبری برای اعلیحضرت بیش از همه ملالت آور بود.

دریا کاملاً آرام بود و کشتی به آهستگی پیش می رفت. آب و هوای دریا به وجود هیچیک از ما سازگار نبود و کم و بیش همه ناراحت بودیم و بعضی از پیشخدمت ها و همراهان بکلی از پا افتاده بودند ولی اعلیحضرت آب و هوای دریا را بخوبی تحمل می کردند و حال مزاجی ایشان تا حدی خوب بود در کشتی هم برنامه زندگی اعلیحضرت تغییر نکرده بود و مانند همیشه در گوشه کشتی ساعتها تنها قدم می زدند، ما هیچوقت ایشان را تنها نمی گذاشتیم و در تمام ساعات یکی از ما در خدمت ایشان بودیم.

چون بتدریج به مناطق آبهای گرم استوائی نزدیک می شدیم از گرما در رنج بودیم و خیلی اشتیاق داشتیم که زودتر به بمبئی برسیم.

پس از چهار روز ساحل بمبئی از دور نمایان شد و مسرت خاطری به ما دست داد. همه لباس پوشیده و خود را برای پیاده شدن آماده کرده بودیم ولی ناگهان ملاحظه کردیم کشتی بجای اینکه به ساحل نزدیک شود راه وسط دریا را پیش گرفته و از ساحل دور می شود.

معنی این کار را نفهمیدیم. همه دچار تعجب و حیرت بودیم چرا کشتی از ساحل دور شد. دل من گواهی می داد که باز پیش آمد شومی در انتظار ماست.

در همین موقع ملاحظه کردیم که از طرف ساحل یک قایق موتوری که در



رضاشاه در تبعید و تنهائی

آن جمعی سر باز مسلح هندی دیده می شدند بطرف کشتی ما پیش می آید.

ابتدا خشنود شدیم و تصور کردیم طبق معمول این قایق برای هدایت کشتی به ساحل پیش می آید و شاید از لحاظ تشریفات اداری و گمرکی بوده که کشتی از ساحل دور شده است.

ولی وقتی قایق نزدیک شد و دیدیم سر بازان هندی همراه خود خوار بار و بار و بنه دارند باز دچار تردید شدیم و پیش خود گفتیم اگر اینها برای هدایت کشتی آمده بودند پس این بار و بنه چیست که با خود حمل کرده اند؟

دقایق اضطراب آمیز با کندی می گذشت. قایق به کشتی نزدیک شد. سر بازان از قایق بیرون آمده مشغول حمل بار و بنه خود شدند و سه نفر انگلیسی که یکی از آنها که بعداً با ایشان آشنائی پیدا کردیم آقای اسکرین بود وارد کشتی شدند و بحضور شاه رفتند.

آقای اسکرین خود را نماینده لردلین لیتگو نایب السلطنه آن روز هندوستان معرفی کرد و اعتبار نامه خود را به اعلیحضرت ارائه داد و گفت من در «سیملا» بودم نایب السلطنه هندوستان به من مأموریت مهمانداری جنابعالی (به اعلیحضرت جنابعالی خطاب می کرد) را داده و سپس راجع به مأموریت خود اظهار کرد:

«شما نمی توانید در بمبئی پیاده شوید و باید ۵ روز در همین کشتی در وسط دریا در انتظار کشتی اقیانوس پیما بمانید. وقتی کشتی رسید با آن کشتی به جزیره موریس که برای اقامت شما در نظر گرفته شده عزیمت نمائید».

اعلیحضرت از شنیدن این سخنان سخت برآشفتند و فرمودند: مگر من زندانی ام؟ من آزادانه از کشور خود مهاجرت کردم و به من گفته بودند که در خارج از کشورم به هر کجا می خواهم می توانم مسافرت کنم. جزیرهٔ موریس کجاست؟ چرا اجازه نمیدهند که من به امریکای جنوبی بروم؟ چرا مانع می شوید که ما در بمبئی پیاده شویم و تا رسیدن کشتی اقلاً در شهر بمانیم.

آقای اسکرین در پاسخ همه این حرف ها فقط یک چیز می گفتند: «من اظهارات شما را تلگراف می کنم و شخصاً جز آنچه گفتم کاری نمی توانم کرد.»

سر بازان هندی در کشتی مشغول پاس دادن شدند و چند قایق موتوری مسلح هم به آنها پیوستند که در دریا پاس می دادند. بزودی بر ما معلوم شد که چاره‌ای نداریم جز اینکه در برابر پیش آمد صبور باشیم و تن به آنچه مقدرشده بدهیم. بنابر این قبل از هر چیز درصدد بر آمدیم بفهمیم جزیره موریس که برای اقامت ما در نظر گرفته اند چگونه جائی است. من تنها خاطره که از جزیره موریس داشتم خاطره رمان «پل و یرژینی» اثر نو یسنده معروف فرانسوی «برناردن دوسن پیر» بود. بیاد می آوردم که صحنه های حزن انگیز آن داستان دلگداز جزیره موریس بوده و برای نخستین بار نام آن جزیره را در آن کتاب خوانده بودم ولی هیچ وقت فکر نمی کردم که سرنوشت روزی ما را به آن جزیره خواهد کشانید.

والا حضرت شاهپورها مخصوصاً والاحضرت شاهپور علیرضا نیز سعی داشتند از روی اطلس و دیکسیونر موقعیت جزیره موریس را برای ما تشریح کنند.

آقای اسکرین که دید ما همه اشتیاق فراوانی داریم که از وضع جغرافیائی و آب و هوا و چگونگی جزیره موریس آگاه گردیم یک بانوی انگلیسی را که مدتی در جزیره موریس اقامت کرده بود از بمبئی نزد من آورد و من توانستم در طی یکساعت و نیم صحبت با آن بانو اطلاعات کافی راجع به آن جزیره کسب کنم و خود آقای اسکرین هم در این باره اطلاعاتی به اعلیحضرت می دادند.

وقتی دانستیم که موریس جزیره ایست که تقریباً در منطقهٔ استوائی قرار گرفته و هوای آن گرم است گفتیم پس اقلاً به ما اجازه دهند که چند نفر به شهر بفرستیم و حوائجی که برای زندگی در موریس ضرورت دارد تهیه و خریداری کنیم ولی این اجازه را هم ندادند و جواب دادند هر چه می خواهید صورت بدهید ما برای شما خریداری کنیم.

بوسیله آنها مقداری پشه بند و بادبزن و یخچال برقی و از این قبیل اشیاء مورد احتیاج خریداری کردیم و خیاط به کشتی خواستیم تا برای اعلیحضرت و والاحضرت های شاهپور لباس های تابستانی بدوزند.

چهار نفر مستخدم ما که همراه آورده بودیم وقتی شنیدند که مقصد مسافرت

تغییر کرده و به جزیره موریس خواهیم رفت خیلی ناراضی شدند و بهانه ها آوردند که به ما اجازه بدهید که به تهران برگردیم ما به موریس نمی آئیم.

اجازه بازگشت حتی به مستخدمین هم داده نشد و در اینموقع بود که کاملاً بر ما روشن شد در حکم محبوسین سیاسی می باشیم و راه بازگشت حتی برروی مستخدمین ما هم مسدود است.

آنروز که مانع ورود ما به بمبئی شدند علت آنرا نمی دانستیم بعداً شنیدم از بیم ابراز احساسات مسلمانان هند و مردم هندوستان برله شاه فقید بوده است.

* * *

پنج روز توقف روی دریا بر ما خیلی سخت و طولانی گذشت. چون کشتی ایستاده بود گرما و رطوبت دریا ما را بی نهایت عذاب می داد با این همه رنج های جسمانی در برابر آلام روحانی ما هیچ بود.

از روزی که از وطن عزیز دور شده بودیم خبری از یار و دیار نداشتیم.

در طول مسافرت از بمبئی تا بندر عباس اقلاً بدین دلخوش بودیم که پس از رسیدن به بمبئی می توانیم خبری از تهران کسب کنیم. نامه و تلگرافی از اعلیحضرت همایونی زیارت کنیم و به آزادی و به میل خود راه یکی از کشورهای امریکای جنوبی را پیش گیریم. ناگهان همه این نقشه ها و اندیشه ها نقش برآب و باطل شد و فهمیدیم که آزادی و اختیاری نداریم و باید دنبال سرنوشتی برویم که هیچ از آغاز و انجام آن آگاه نیستیم.

برای اقلمت ما جزیره دور افتاده و ناشناسی را در نظر گرفته اند که نمی دانیم در آن جزیره چگونه بسر خواهیم برد؟! آیا تا پایان عمر در آنجا مجبور به زیستن خواهیم بود، آیا در آنجا خواهیم توانست رابطه ای با خویشاوندان و یاران و با تهران عزیز داشته باشیم متأسفانه هرچه از این سئوالات به ذهن ما می گذشت جواب آن مجهول بود و کوچکترین فروغ امیدی در قلب ما نمی درخشید.

همه پریشان خاطر و نگران بودیم و این نگرانی و اضطراب خاطر بقدری بود که حتی سر بازان هندی را که در کشتی پاس می دادند متوجه خود ساخت و من

بخوبی احساس می کردم که سربازان را کاملاً متأثر ساخته بود.

اعلیحضرت که در بدو امر عصبانی و برآشفته خاطر شدّه بودند وقتی متوجه رنج و اندوه همراهان شدند زبان به تسلیت خاطر ما گشودند. همه ما را تحریض و ترغیب می کردند که استقامت و صبر و بردباری پیشه سازیم.

یاد دارم در همان روزها یکی از همراهان پیانو می نواخت و قطعه ای که برای نواختن انتخاب کرده بود متناسب با روحیه همگی و تا حدی حزن انگیز بود. اعلیحضرت وقتی صدای پیانو را شنیدند فرمودند: «این چیست، مارش بزنید، یک آهنگ زنده بنوازید.»

با اینهمه من احساس می کردم که در زیر آن قیافه آرام و متین طوفانی نهفته است و اعلیحضرت پدرم بیش از همه ما رنج می برند و غم هائی بر دل دارند که هزار یک آنرا ابراز و آشکار نمی کنند.

این غم برای خودشان نبود حتی برای ما هم نبود. خواننده عزیز امیدوارم حمل بر مبالغه نکنی اگر بگویم این غم که در آن ساعات و لحظات دیرگذر اعلیحضرت را رنج می داد غم کشور و وطن بود، ایشان بیم داشتند از اینکه فشارها و تضییقاتی هم متوجه ایران عزیز باشد.

این فکر، این اندیشه غم افزا که توأم با نداشتن هیچگونه خبری از تهران بود بزرگترین رنج و الم روحی را برای اعلیحضرت فراهم کرده بود. همان رنجی که بالاخره طومار زندگی و حیات ایشان را در هم نوردید.

* * *

هر روز شامگاهان از فراز کشتی ناظر صحنه طوفان و رعد و برق عظیمی در شهر بمبئی بودیم در میان غرش تندر و پرتو خیره کننده برق در آسمان بمبئی درخشندگی خاصی داشت. با خود می گفتم آیا روزی فرا خواهد رسید که نور امیدی هم در دلهای ما بدرخشد.

پنج روز توقف روی دریا که هر ساعت آن برای ما سالی می نمود با کندی و سختی سپری گردید و کشتی اقیانوس پیمائی که برای ادامه مسافرت ما تا جزیره

موریس خواسته بودند، رسید.

خواه ناخواه کشتی پستی «بندرا» که ما را از بندر عباس تا آب های بمبئی آورده بود ترک گفته و بوسیله قایق به کشتی جدید نقل مکان نمودیم این کشتی هم یک کشتی سرباز بر کوچکی بود به ظرفیت یازده تن موسوم به «برمه» متعلق به خط کشتی رانی هندوستان که رو یهمرفته وضع آن از کشتی «بندرا» بهتر بود.

پس از آنکه امر نقل و انتقال به انجام رسید صدای صفیر کشتی خبر حرکت آن را اعلام نمود و طولی نکشید که «برمه» سینه بیکران اقیانوس را شکافته و بطرف آب ها و مناطق گرم استوائی براه افتاد. در آن لحظه تاریک و هول انگیز که نمی دانم آنرا چگونه وصف نمایم با خود فکر می کردم آیا پایان این سفر مجهول چه خواهد بود؟ در دنبال این اسارت روز آزادی و نجاتی هم فرا خواهد رسید؟ و آیا بالاخره این سفر بازگشتی هم در پی دارد؟ و بار دیگر به زیارت وطن عزیز و برادر تاجدار و یار و دیار خود نایل خواهم شد؟

متأسفانه در ذهن خود هیچ جواب امید بخشی برای این سئوالات پیدا نمی کردم و فقط لطف ایزدی بود که پرتو امیدی در قلب افسرده ام می دمید و به من نو ید حیات می داد.

در کشتی برمه

در این کشتی هم جریان احوال و وضع ما مانند کشتی «بندرا» بود.

اعلیحضرت پدرم اغلب ساعات روز را در حالی که در افکار دور و دراز خود غوطه ور بودند در ساحت کشتی قدم می زدند و هر ساعت و هر لحظه که ما را می دیدند می فرمودند «سعی کنید زنده باشید. قوی باشید. غصه بخود راه ندهید.» و بیشتر سعی و کوشش ایشان مصروف این بود که ما روحیه خود را در برابر مصائب نبازیم و رنج و اندوهی بخود راه ندهیم.

غذا را همچنان در اتاق خود تنها میل می فرمودند ولی چون هرچه پیشتر می رفتیم و به مناطق استوائی نزدیک تر می شدیم هوا گرمتر می شد، شبها را در عرشه

کشتی استراحت می فرمودند. آب و هوای دریا همچنان به مزاج اغلب از ما ناسازگار بود و بیشتر ساعات روز و شب را ناراحت و دچار کسالت بودیم.

پس از اینکه در بندرعباس سوار کشتی شدیم چند قبضه اسلحه کمری که والاحضرت شاهپورها همراه داشتند از ما خواستند که تحویل مأمورین کشتی دادیم. هنگامی که کشتی ما در مجاورت بمبئی توقف کرده بود جزو اشیائی که از بمبئی خریداری کردیم دوربین و وسائل عکاسی بود ولی از لحاظ اجرای مقررات زمان جنگ اجازه برداشتن عکس در طول راه نداشتیم.

در کشتی «برمه» هم مانند «بندرا» از تهران و بطور کلی از همه جهان بی خبر بودیم. چندین بار خواستیم شاید تلگرافی از کشتی به تهران مخابره نمائیم؛ تلگراف ما را قبول می کردند ولی به ما می فهماندند که منتظر جواب نباشید.

همسفر و راهنمای ما در این کشتی آقای اسکرین بود که تا موریس با ما بودند و در آن جا هم یکی دو هفته سمت میهمانداری ما را داشتند.

ده روز سفر ما از آب های بمبئی تا جزیره موریس بطول انجامید و در این مدت خستگی و ملالت ما بنهایت رسیده بود و همه آرزو داشتیم که هرچه زودتر به خشکی برسیم و از رنج سفر پر مشقت و دریا خلاص شویم؟

جزیره موریس نمایان می شود

بامدادروز بیست و سوم مهرماه جزیره موریس نمایان گردید؛ از دور محوطه بهشت آسای جزیره مانند خرمنی از گل و گیاه دیده می شد و منظرهٔ خرم و سرسبز آن مایه سرور و شادی همه ما شد.

آن روز پس از ۲۰ روز رنج و تعب جانفرسا در قلب خود احساس اندکی خرمی و نشاط می نمودیم.

کشتی در نزدیکی جزیره توقف نمود و با نورافکنها مشغول دادن علامتی به ساحل شدند و از آنجا نیز جواب داده شد.

یکی از کارکنان هندی کشتی مردی سهراب نام بود که مادر او ایرانی و

کرمانی بود. از او که زبان فارسی را هم خوب می دانست سئوال شد: چه موقع در جزیره پیاده خواهیم شد؟ جواب داد چهار ساعت بعداز ظهر.

البته از اینکه تا ساعت چهار بعداز ظهر باید در کشتی بمانیم ناراضی و ملول شدیم ولی تحمل این چند ساعت را برخود هموار نمودیم.

در ساعت ٤ بعداز ظهر فرماندار انگلیسی جزیره آقای سر بید کلیفرد و جمعی از رجال شهر با لباس رسمی بوسیله قایق تا کشتی به استقبال آمدند و به اعلیحضرت خیر مقدم گفتند و مراجعت نمودند و سپس ما را در بندر پیاده کردند. چند تاکسی از تاکسیهای کرایه ای شهر که از اتومبیلهای تاکسی تهران بزرگتر بود منتظر ما بود.

من و اعلیحضرت پدرم در تاکسی نخستین نشستیم و سایرین هم در تاکسیهای دیگر سوار شدند و یکسر به عمارت و باغی که در یکی از محلات خوب شهر برای محل اقامت ما در نظر گرفته بودند رهسپار شدیم.

روزنامه های موریس خبر ورود اعلیحضرت شاه و ما را در خبرهای روزانه خود، آن روز بطور اختصار نوشتند.

اینک تصور می کنم سزاوار است قبل از اینکه بشرح جریان زندگی و چگونگی محل اقامت خودمان در موریس بپردازم مختصری از وضع جغرافیائی و اوضاع و احوال سکنه و مردم موریس را که برای بیشتر هم میهنان عزیز من مجهول است در اینجا تشریح کنم.

البته چون ما ارتباطی با مردم و سکنه موریس نداشتیم و در گوشهٔ عزلت و انزوای مطلق در آن جزیره بسر می بردیم، این اطلاعات من خیلی کلی و مختصر است و اصولاً حاجتی هم به اینکه وارد جزئیات بیشتری شویم نمی بینم.

اوضاع جغرافیائی موریس

موریس جزیره ایست که در مغرب اقیانوس هند واقع شده و مساحت آن در حدود ۱۸٦۵ کیلومتر مربع است و چند جزیره کوچک هم در اطراف آن واقع شده

که همه از ملحقات جزیره موریس اند. این جزیره در سال ۱۵۱۰ بوسیله پرتغالیها کشف شد و ۹۰ سال در دست پرتغالیها بود و پس از آن بدست هلندیها افتاد که یکصد و دوازده سال در آن فرمانروائی نمودند.

در سال ۱۷۲۱ جزیره موریس به تملک فرانسو یها درآمد و «ایل دوفرانس» نامیده شد. بالاخره در سال ۱۸۱۰ (پنجسال قبل از سقوط ناپلئون و تشکیل کنگره و ینه) بتصرف انگلستان درآمد.

موریس جزیره سرسبز و خرمی است که تمام سطح آن مستور از گل و سبزه است و حتی دیوار خانه های آن هم سراسر سبز است و ما درتمام مدتی که در موریس بودیم یک دیوار خشک گلی ندیدیم، و در بدو ورود به موریس چیزی که بیش از همه نظر ما را جلب کرده بود خرمن گلهای کاغذی بود که شکوه و جلوهٔ خیره کننده ای داشت.

آب و هوای موریس

موریس در شمار مناطق حاره و استوائی است و بطور کلی دارای دو فصل است فصل معتدل که تقریباً ازاردیبهشت تا آبانماه زمان آنست و فصل گرم که بقیه سال است و آن هنگام که ما وارد موریس شدیم فصل اعتدال هوا در موریس سپری شده بود و آغاز گرمای موریس بود و اعلیحضرت پدرم از این گرما بی نهایت ناراحت بودند بطوری که در شبهای موریس ایشان خواب و آسایش نداشتند.

باران های موریس سیل آسا و طوفانی است و اغلب بارش ۷ تا ۸ ساعت طول می کشد. موریس در سابق یکی از نقاط مالاریاخیز بوده ولی بطوری که می گفتند در نتیجه اهتمام حکومت، مالاریا تقریباً از موریس ریشه کن شده است.

جمعیت موریس متجاوز از ۳۸۰ هزار نفر است و از سه طبقه تشکیل شده اند یکی سفید پوستان که اصلاً فرانسوی و انگلیسی هستند و جمعیت آنها نسبت به سایرین محدود است. دوم سیاه پوستان که از اعقاب غلامان افریقائی یا هندوهائی هستند که بعنوان کارگر به موریس آمده اند و در آنجا اقامت گزیده اند و اکثریت

سکنه موریس را تشکیل می دهند. دسته سوم شصت هزار نفر از مسلمانان و عده قلیلی هم چینی در موریس بسر می برند.

مسلمانان موریس فینه قرمز بسر می گذارند و بواسطهٔ این فینه از سایر مردم شناخته می شوند و سه روز پس از آنکه ما وارد موریس شدیم جمعی از نمایندگان مسلمانان موریس بدیدار اعلیحضرت آمدند ولی فردای آن روز روزنامه های موریس شرح اهانت‌آمیزی راجع به اعلیحضرت نوشتند که بی نهایت موجب تأثر خاطر اعلیحضرت گردید.

ظاهراً این اقدام مسلمانان موریس مورد پسند حکومت یا زعمای موریس واقع نشده بود. سفید پوستان طبقه حاکمه موریس را تشکیل می دهند و قسمت عمده اراضی و کارخانجات و تجارت در دست آنهاست. از سیاه‌پوستان نیز افرادی در قوه مقننه و مجریه حکومت موریس عضویت دارند.

زبان اداری مردم موریس زبان فرانسوی و انگلیسی است و قوانینی که در آن جزیره اجرا می شود ظاهراً اقتباس از قوانین قدیم فرانسه می باشد. شنیدم در جزیره موریس تعصب بی اساس نژادی فرمانفرماست و سفیدپوستان نسبت به سیاه پوستان تحقیر می نمایند.

مرکز جزیره و طرز حکومت

مرکز موریس و مقر حکومت آن شهر «پورلوئی» است که جمعیت آن در حدود ۵۵ هزار نفر می باشد. این شهر مرکز تجارتی جزیره است.

عمارات و ابنیه عمده این شهر عمارات دولتی و کلیساها و عمارات شهرداری است و گرداگرد آن را کوههای بلندی احاطه کرده است. علاوه براین در موریس و یلاهای باشکوه و چمنها و ورزشگاهها و چشمه ها و باغ های مصفا بسیار است و دارای ۲۳۰ کیلومتر راه‌آهن می باشد. منبع آب آشامیدنی جزیره خیلی جالب توجه و دیدنی بود و رو یهمرفته موریس یک شهر کوچک نیمه ارو پائی بود.

حکومت موریس

موریس چنانکه اشاره کردم از کلنی های انگلستان است و دارای یک شورای اجرائی است که به حاکم انگلیسی جزیره کمک می کند؛ یک شورای حکومتی هم دارد که ۲۷ نفر اعضاء آن است.

اقامتگاه ما در موریس

اقامتگاه ما در موریس باغ وسیع سرسبز و خرمی بود که سراسر آن از انواع و اقسام درختان مناطق حاره و گلها و گیاهان استوائی پوشیده شده بود؛ چیزی که بیش از همه دراین باغ جلب نظر می کرد درختان گل کاغذی بود که جلوه و شکوه خاصی داشت و بسیار زیبا و فریبنده بود.

در گوشه ای از باغ زیر درختان انبوه و تناور، استخر بزرگی که در حکم دریاچه کوچکی بود، واقع شده بود و دو لاک پشت بزرگ که پنج برابر لاک پشت های معمولی ایران بودند در کنار استخر زندگی می کردند. این باغ دارای دو ساختمان بود: یکی عمارت دو طبقه بالنسبه بزرگی که دارای اتاقهای متعدد و سالن و اتاق ناهارخوری بود و تخصیص به محل اقامت اعلیحضرت فقید و من و والاحضرت شاهپورها داده بودند؛ یکی هم ساختمان کوچکتری که مخصوص همراهان و مستخدمین بود. مبل و اثاثیه اتاقها ساده و متوسط ولی رو یهمرفته کافی و پاکیزه بود و احتیاجات ما را تکافو می کرد بخصوص که می توانستیم آنچه را هم که داشتیم و یا برای مصارف شخصی ما لازم بود از شهر خریداری کنیم.

عدهٔ کافی از مستخدمین بومی برای خدمت ما گمارده بودند. رئیس غذا و آشپزخانه یکنفر فرانسوی بود بنام مسیو «لومو» که هتل بزرگی را در شهر پرلوئی مرکز موریس اداره می کرد، و رئیس مستخدمین هم شخصی بود بنام مسیو «لارشه» که نژاد او مخلوطی از فرانسوی و سیاهان بومی موریس بود و هردوی آنها باجدیت و حسن نیت به ما خدمت می کردند.

ما میهمان دولت انگلیس بودیم

آقای اسکرین که از بمبئی تا موریس همراه ما آمده بود، تا مدت دو سه هفته در موریس ماند و سمت مهمانداری ما را داشت و پس از سه هفته ایشان موریس را ترک گفتند و شخصی بنام مستر «پیکوت» که مردی مؤدب و مهربان بود جانشین ایشان شد. مستر پیکوت دفتری در مجاورت محل اقامت ما داشت و کلیه مراجعات ما با ایشان بود. در موریس هم مانند کشتی ما میهمان دولت انگلیس بودیم و با کمال سخاوت از ما پذیرائی می کردند و این موضوع باعث ناراحتی و تکدر خاطر اعلیحضرت فقید بود زیرا ایشان از روزی که از تهران حرکت کردند میلشان این بود که در یک گوشهٔ دور افتاده‌ای از دنیا مانند یک فرد عادی بخرج خودشان آزاد زندگی کنند و هرگز مایل نبودند میهمان شخص یا دولتی باشند و در موریس هم این موضوع را به کرات تذکر می دادند که به ایشان اجازه دهند به کانادا یا نقطهٔ دور دیگری عزیمت کنند و آزادانه به میل خود زندگی نمایند ولی جواب مساعدی به ایشان داده نمی شد.

در قسمت بهداشت از طرف میهمانداران ما مراقبت های لازم در بارهٔ ما می شد پس از ورود به موریس بهمه ما واکسن تیفوئید تلقیح کردند و به ما یادآوری نمودند که بدون پشه بند نخوابیم زیرا علاوه براینکه بیم گزیدن پشه مالاریا می رفت، در موریس همیشه قبل از بارندگی مقدار زیادی مورچه پردار در فضا بپرواز درمی آمد بطوری که اغلب صبح ها که از خواب برمی خاستیم تمام روشوئی و وان حمام انباشته از این حشره بود.

مورچه های پردار و شبنم سنگین موریس از آن چیزهائیست که خاطره آن را من هرگز فراموش نخواهم کرد.

همچنین هروقت احتیاج به پزشک پیدا می کردیم بلادرنگ مسیو لارشه رئیس مستخدمین، طبیبی برای ما حاضر می کرد.

با اینهمه ناراحت و دلتنگ بودیم

با وجود اینکه وسائل راحتی و آسایش ما را از لحاظ مادی از هرحیث فراهم کرده بودند، همه بدون استثناء روحاً ناراحت و دلتنگ بودیم و غربت و رنج دوری از وطن ما را عذاب می داد بخصوص که در موریس هم تا مدتها یعنی تا وقتی که پیمان سه گانه بین ایران و انگلیس و شوروی امضاء گردید، از داشتن هرگونه ارتباط با وطن و یار و دیار محروم بودیم. نه نامه یا تلگرافی از ایران به ما می رسید و نه تلگراف و نامه های ما را به مقصد تهران قبول می کردند.

بکلی از اوضاع کشور خود بی خبر بودیم و این بی خبری همانطور که قبلاً هم نوشته بودم بیش از همه خاطر اعلیحضرت فقید را رنجه می کرد.

تنها از رادیو لندن و برلین، خبرهای وطن را می شنیدیم. متأسفانه اغلب اتفاق می افتاد که هردو طرف یعنی هم لندن و هم برلین به اعلیحضرت فقید دشنام می دادند و اینجا بود که اعلیحضرت با یکدنیا تأثر می فرمودند: جرم من جرمیست که باید هردو طرف بمن ناسزا بگو یند.

بااینکه از رادیو هم خبرخوشی نمی شنیدیم، معهذا بدان دلخوش بودیم که نام ایران را می شنو یم و همین که ساعت خبرهای رادیو فرا می رسید، همه گرد رادیو جمع بودیم یا رادیوئی را در بغل گرفته به اتاق خود می بردیم. مکرر کوشیدیم و امتحان کردیم شاید بتوانیم صدای رادیو تهران را بشنو یم و همیشه مأیوس شدیم، معهذا همه روز بی اختیار این آزمایش را تکرار می کردیم.

برنامه زندگی اعلیحضرت فقید در موریس

نظم یکی از اصول تغییر ناپذیر زندگانی اعلیحضرت پدرم بود، و تا آنجا که من بیاد دارم هیچوقت ندیدم در نظم و برنامهٔ زندگی ایشان کوچکترین انحراف یا تغییری روی دهد. آنان که از نزدیک شاهد زندگی اعلیحضرت فقید بوده اند، می دانند که حتی سیگار کشیدن و چای خوردن و آب آشامیدن اعلیحضرت فقید هم هر روز در یک لحظه معین بود و در سفر و حضر تغییری نمی کرد.



رضاشاه به‌همراه خانواده، در جزیرهٔ موریس در زمان تبعید

اعلیحضرت فقید همانطور که از زمان سربازی عادت ایشان بود، همه روزه صبح بسیار زود قبل از بر آمدن آفتاب از خواب برمی خاستند. در موریس هم این عادت را بهیچوجه ترک نگفتند و همه روزه قبل از طلوع آفتاب از خواب برمی خاستند و مقارن ساعت ده وارد باغ می شدند و تا ساعت یازده و نیم در باغ کنار استخر قدم می زدند.

پس از انعقاد پیمان سه گانه بین ایران و متفقین

زندگی اعلیحضرت شاهنشاه فقید و ما تقریباً بدین منوال که گفته شد، می گذشت و از هر گونه ارتباط با وطن و اعلیحضرت همایون شاهنشاه برادر تاجدارم محروم بودیم تا اینکه پیمان سه گانه بین ایران و متفقینْ به امضاء رسید و دولت ایران هم در سلسلهٔ دول متفق در آمد.

ما از موضوع پیمان و وقایعی که منجر به انعقاد آن شده بود، آگاه نبودیم فقط پس از چندی که در موریس بسر بردیم ناگهان دیدیم که طرز رفتار مأمورین نسبت به ما تغییر کرد و برای نخستین بار نامه های متعددی از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و علیاحضرت ملکه و والاحضرت اشرف از تهران برای ما رسید و قبول کردند که نامه ها و تلگراف های ما را به تهران برسانند.

آن روز ما از علت این تغییر رفتار آگاه نبودیم ولی پس از چند روز که بمناسبت انعقاد پیمان سه گانه ضیافتی از طرف فرماندار موریس به افتخار اعلیحضرت پدرم داده شد و ما را به آن ضیافت دعوت کردند، از علت این امر آگاه شدیم و به آزادی و نجات خود امیدوار گردیدیم.

خوب بیاد دارم برای شرکت در آن ضیافت پوشیدن لباس شب برای اعلیحضرت پدرم بسیار دشوار بود و می فرمودند من عادت به پوشیدن این لباسها ندارم و تمام عمرم جز لباس سربازی نپوشیده ام.

معهذا هر طوری بود لباس شب را پوشیده و به اتفاق در ضیافت فرماندار موریس که تمام رجال و بزرگان شهر و اولیای حکومت موریس در آن شرکت

داشتند، حضور یافتیم.

اعلیحضرت پس از صرف شام زود مراجعت کردند و ما دو ساعت بعد از مراجعت ایشان مجلس ضیافت را ترک گفتیم.

چند روز بعد هم مجدداً از اعلیحضرت و ما، به چای دعوت کردند ولی آن روز من بواسطه کسالتی که عارضم شده بود به آن میهمانی نرفتم و اعلیحضرت هم چون برای من نگران بودند، زود مراجعت کردند.

* * *

بعد از اینکه به ما اجازه دادند نامه و تلگراف به تهران بنویسیم و دیده انتظار ما به زیارت دستخط مبارک برادر تاجدارم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی روشن گردید، برای نخستین بار پس از چند ماه زندگی اسارت آمیز آمیخته با غم و حرمان، احساس فرح و انبساطی در قلب خود می نمودیم و رنجها و آلام ما تا حدی تخفیف یافت.

از آن پس هرروز در انتظار دریافت نامه و خبری از تهران بودیم. هروقت نامه ای از تهران می رسید مانند پیک خرمی و سرور، قلوب ما را لبریز از شادی و مسرت می ساخت.

همه گرد هم جمع شده برای خواندن آن بر یکدیگر سبقت می گرفتیم و تا مدتی آن نامه درمیان ما دست بدست می گشت و راضی به جدا کردن آن از خود نبودیم.

بهترین اشتغالات روزانه ما این بود که خامه بدست گرفته و شرح اشتیاق خود را نسبت به وطن عزیز و زیارت اعلیحضرت همایونی برای تهران بنویسیم.

تأثیر نخستین نامهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در روحیه شاهنشاه فقید

قبل از آنکه نامه های تهران به ما برسد و به ما اجازه دهند که با تهران مکاتبه کنیم. چنانکه پیش از این نوشته بودم، اعلیحضرت پدرم بی نهایت نگران و ناراحت بودند و این نگرانی و اضطراب خاطر که ما نیز هیچیک از آن بی نصیب

نبودیم، در روحیه اعلیحضرت فقید فوق العاده مؤثر واقع شده بود. مکرر اظهار می کردند چه شده است که اعلیحضرت شاه از من یادی نمی کند؟ چرا مرا بکلی فراموش کرده اند؟ و هر قدر زمان می گذشت و مدت انتظار طولانی تر می گردید، رنج خاطرشان افزوده تر می شد تا آنجائی که ناراحتی خاطر ایشان جلب توجه میهمانداران ما را کرد.

در این هنگام کاپیتان «پیکوت» میهماندار ما روزی تلگرافی که تصور می کنم به اسم من و به امضای علیاحضرت ملکه مادرم بود بدست ما داد و گفت این تلگراف را از تهران برای شما فرستاده اند و در جواب تلگرافی است که از کشتی برای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به تهران مخابره کرده بودید.

مضمون آن تلگراف برای ما غرابت داشت زیرا نه تنها جواب تلگراف ما نبود بلکه کلمات و جملات آن هم بنظر ما خشک و بیروح و ساختگی بود. این تلگراف بجای اینکه موجب تسکین آلام ما گردد و از رنج خاطر شاه بکاهد بیشتر موجب ملالت خاطر ایشان و ما را فراهم ساخت.

در هر صورت این تلگراف که شاید عمداً آنرا برای تسکین اضطراب خاطر شاه ساخته بودند، در روحیه اعلیحضرت پدرم اثر معکوس بخشید و موجب پیدایش هزار گونه فکر و خیال تازه برای ایشان شد.

با این مقدمه خواننده عزیز می تواند حدس بزند که وقتی برای نخستین بار نامهٔ پر از محبت اعلیحضرت همایون برادر تاجدارم که با خط خود خطاب به اعلیحضرت فقید نوشته بودند بدست ایشان رسید چه تأثیری در روحیه ایشان بخشید.

برای من تشریح حالات و روحیه اعلیحضرت پدرم پس از دریافت آن نامه بغایت دشوار است.

همین که چشم ایشان برای نخستین بار به خط اعلیحضرت همایون برادرم افتاد برقی از نگاه ایشان جستن کرد که قلب ما را که ناظر آن صحنه دلگداز بودیم آتش زد. با دستی لرزان و حالتی که هرگز بوصف در نمی آید نامه را گرفتند و مدتی بدان می نگریستند من نمی دانم چندین بار ایشان آنروز و روزهای بعد آن

نامه را خوانده بودند. همینقدر می دانم که چند روز بعد تمام کلمات و جملات آن نامه ملکه ایشان شده بود و برای ما از حفظ می خواندند.

در آن نامه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ضمن بیان شرح اشتیاق و ابراز محبت بی حد و حصر خود آنجا که از وطن عزیز یاد کرده بودند با لحن مؤثری خطاب به اعلیحضرت پدرم نوشته بودند: «آن عظمت و شوکتی که وجود اعلیحضرت به ایران بخشیده بود از این کشور رخت بر بست» و این قسمت نامه مخصوصاً برای اعلیحضرت پدرم که هیچ چیز را به اندازهٔ وطن خود عزیز و گرامی نداشتند موجب تأثر و اندوه شده بود بطوری که چندین بار زبان به دریغ گوئی و افسوس گشودند.

سانسور نامه ها

رسیدن نامه ها از تهران از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و علیاحضرت ملکه مادرم و والاحضرت شاهدخت اشرف و سایر بستگان و دوستان همانطور که قبلاً نوشته بودم موجب مسرت خاطر ما بود و نوشتن پاسخ نامه ها نیز برای ما بهترین وسیله تسلی خاطر شمرده می شد ولی معهذا مجاز نبودیم که هر چه در دل داشتیم بنویسیم و به تشریح حالات وگرفتاریهای خود چنانکه دلخواه ما بود بپردازیم.

مقتضیات جنگی ایجاب می کرد که نامه های ما را سانسور کنند و از آن طرف احساس می کردم مایل نیستند روحیه و طرز فکر و ناراحتی های خاطر اعلیحضرت در تهران در میان خانواده های سلطنتی یا مردم انتشار یابد.

از اینجهت نامه ها مختصر و کوتاه بود و جز خبر سلامتی خبر دیگری مجاز نبودیم در آن بنویسیم. با این همه پس از سختی های نخستین که حتی از نوشتن و دریافت هرگونه نامه ای محروم بودیم همین خود بهترین وسیله تسلی خاطر ما بود.

اما در تهران هنگامی که از جریان زندگی چند ماهه ما آگاه گردیدند اجازه دادند یکی از مستخدمین و همچنین یکی از بانوانی که همراه ما به موریس

آمده بودند و بیش از سایرین برای بازگشت به تهران بی تاب بودند، بتهران باز گردند.

باز هم کوشش برای تغییر محل اقامت

زندگی در جزیرهٔ موریس، مخصوصاً اسم جزیره، اعلیحضرت پدرم را سخت ناراحت کرده بود. محدودیتها، محرومیت ها، گرمای فوق العاده هوا، بیخوابی تمام شبها، همه اینها موجب ملالت خاطر اعلیحضرت پدرم بود.

قسمت عمده بلکه همه ملالت خاطر ایشان برای ما بود، با اینکه خود ایشان بیش از همه ما ناراحت بودند، ولی دائماً فکر ما بودند و هر روز و هر ساعت که فرصتی بدست می آمد می فرمودند اگر من خودم هم مجبور باشم اینجا بمانم باید شماها از اینجا برو ید، شماها نباید اینطور ناراحت باشید. تحمل ناراحتی های شما در اینجا از تحمل دوری شما برای من دشوارتر است.

بهمین جهت پس از اینکه نسیم ملاطفتی از جانب آنها پس از انعقاد پیمان وزیدن گرفت و تا حدی از محدودیت های ما کاسته شد، اعلیحضرت پدرم فرماندار جزیره موریس «سر بید کلیفرد» را نزد خود خوانده منظور خود را با ایشان در میان گذاردند و گفتند که از دولت انگلستان اجازه تحصیل نمایند که اعلیحضرت به یکی از مملکت های دور که آب و هوای آن معتدل تر باشد عزیمت کنند و چون فکر می کردند جز در امریکا در جای دیگر اجازه اقامت به ایشان داده نخواهد شد کانادا را انتخاب کرده بودند و تأکید می کردند که فرماندار موریس وسایل سفر ایشان را فراهم آورد.

چندین بار اعلیحضرت در این موضوع با فرماندار موریس مذاکره کرده و در تمام موارد از ایشان خواستند که با وسایل مقتضی اقدام نماید تا از موریس عزیمت نمایند و ترتیبی برای مسافرت ایشان به کانادا داده شود.

ولی با اینکه گاهی وعده موافقت و اظهار امیدواری می شد، نتیجه از این گفتگوها حاصل نمی گردید و همین ندادن جواب مثبت تصورات و خیالات تازه ای

برای اعلیحضرت پدرم ایجاد کرده بود.

بعضی از خاطرات کوچک موریس

اعلیحضرت پدرم اصولاً نسبت به حیوانات مانند سگ و گربه رئوف بودند و در کشتی سگ کوچکی من داشتم که روزها گاهی باعث سرگرمی ایشان می شد ولی آن حیوان با وفا که در کشتی گاهی اعلیحضرت و ما را می خندانید مرد و همه را متأسف ساخت.

در موریس یکی از بانوان گربه ای برای من آورده بود و من گربه را تقدیم اعلیحضرت پدرم کردم. اعلیحضرت در تمام مدتی که در موریس بودند با این گربه که هیچوقت از ایشان جدا نمی شد و در ساعات و دقایق تنهائی هم نزد ایشان بود، انس غریبی پیدا کرده بودند و شخصاً مراقبت می کردند که آب و غذای این حیوان بموقع داده شود.

اعلیحضرت پدرم که قریحه مخصوصی در تشبیه و نام گذاری داشتند، این گربه را که بی شباهت به پوتین نبود «پوتین» نام نهاده بودند و تنها سرگرمی و وسیله تفریح ایشان بازی با پوتین و سگ کوچک من بود.

با اینکه من منزل خود را تغییر داده بودم، معهذا اغلب اوقات خود را نزد اعلیحضرت پدرم می گذراندم، ایشان بواسطه ناراحتی اعصاب از شنیدن هرگونه سر و صدائی متألم می شدند می فرمودند وقتی سر و صدای بچه ها را می شنوم احساس آرامشی در خود می کنم و علاقه داشتند که همه ما در اطراف و نزدیک ایشان باشیم و بهمین جهت من هم همه روز در حدود ساعت ده از منزل خود به نزد ایشان می آمدم و پس از آنکه مدتی در باغ با ایشان بسر می بردم صرف ناهار در خدمت ایشان می کردم و مجدداً به منزل خود می رفتم و عصر دو باره به نزد ایشان باز می گشتم و در ساعت ٦ به اتفاق ایشان برای شنیدن خبرهای رادیو در اتاق والاحضرت شاهپور عبدالرضا جمع می شدیم سپس به سالن می رفتیم و اعلیحضرت مختصر غذائی میل می کردند و در این موقع بود که برای ما از خاطرات گذشته خود،

از خاطرات زمان سر بازی و جنگهائی که کرده بودند، حکایتها می کردند که من امروز افسوس دارم چرا آنها را یادداشت نکردم. پس از صرف شام اعلیحضرت به اتاق خود می رفتند و ما هم برای استراحت متفرق می شدیم و من بجای خود باز می گشتم.

خرمای موریس هم آزار می دهد

یکروز در خدمت اعلیحضرت در باغ گردش می کردیم ناگهان خرمائی مانند سنگ ریزه سختی از فراز درخت روی سر ایشان افتاد بطوریکه سر ایشان درد گرفت.

اعلیحضرت با لبخندی که حاکی از تأثر بود، گفتند خرماهای اینجا هم مرا آزار می دهند، تصور نمی کنم تا حالا کسی از خرما این جور صدمه دیده باشد.

وضع مزاجی

اعلیحضرت پدرم مانند بعضی از برادرانم و همچنین اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قبل از عمل لوزه و بینی اغلب دچار سرما خوردگی می شدند و شاید این سرما خوردگیهای پی در پی بواسطه عارضه ای بود که در بینی داشتند ولی هیچوقت فکر معالجه نبودند. در موریس هم این سرما خوردگی ایشان را ترک نمی گفت و علاوه بر این همانطور که قبلاً هم نوشته بودم شبها خواب نداشتند و اظهار می کردند که اگر ملافه کوچکی بروی خود بکشم ناراحت می شوم. خود ایشان تصور می کردند ناراحتی های ایشان از معده است ولی من حالا تصور می کنم که کسالت قلبی ایشان از همان هنگام شروع شده بود و منتها چون خود ایشان مایل به مراجعه به طبیب نبودند نه خودشان و نه ما هیچیک از آن آگاه نشدیم.

سرگرمی و تفریح ما

در آخرین روزهائی که من در موریس بودم سرگرمی و ورزش ما همه

دوچرخه سواری بود و ما ده ساعت روز را صرف دوچرخه سواری می کردیم و بقیه اوقات فراغت را صرف تکمیل موسیقی و زبان ایتالیائی می کردیم و گاهی هم به سینما می رفتیم، اعلیحضرت فقط به ما توصیه می کردند که از آمیزش با بیگانگان اجتناب کنید.

اصرار در بازگشت ما به تهران

اعلیحضرت چنانکه قبلاً نوشتم اصرار داشتند که برای هر یک از ما که وسایل فراهم شود، به تهران باز گردیم و برای انجام این مقصود با تهران مکاتبه می کردند.

بالاخره پس از چندی موافقت شد که من به اتفاق والاحضرت شاهدخت فاطمه و والاحضرت شاهپورحمیدرضا و چندتن دیگر ازخانمها به تهران باز گردیم.

ماه اسفند بود که موجبات سفر ما از هر حیث فراهم گردید. و روز حرکت ما از موریس معین شد.

با اینکه از صمیم قلب آرزوی بازگشت به تهران و زیارت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و علیاحضرت ملکه مادرم و والاحضرت شاهدخت اشرف و یار و دیار داشتم و با اینکه از روزی که از تهران سفر کرده بودم تا آنروز هیچگاه روی آسایش و آرامش ندیده بودم معهذا هر وقت تصور می کردم که باید اعلیحضرت پدرم را در میان آنهمه رنجها و بدبختیها تنها گذارم و به تهران باز گردم قلبم فشرده می شد.

یکجا علاقه بازگشت به وطن و فرار از غربت، یکجا رنج مفارقت و دوری پدر هردو حس بشدت در من قوی بود؛ هر وقت یاد وطن می افتادم و سیمای محبوب اعلیحضرت همایون برادر تاجدار و علیاحضرت ملکه مادرم و والاحضرت شاهدخت خواهرم در نظرم مجسم می گردید شوق من برای عزیمت از موریس افزون می شد. در همان حال چون نظرم به قیافه پر از رنج و حرمان اعلیحضرت پدرم می افتاد فکر می کردم از کجا که اگر من از موریس رفتم زیارت ایشان بار دیگر نصیبم شود.

خیال ماندن در موریس در مغزم تقویت می شد مخصوصاً که گاهی متوجه نگاههای زیرچشمی اعلیحضرت پدرم می شدم که با یک دنیا حسرت، طوری که من متوجه نشوم، به من نگاه می کنند.

مثل این بود که ایشان حس کرده بودند در نهاد من اکنون چه غوغائی بر پاست؛ از اینرو پیوسته مرا تشویق می کردند که حتماً باید به تهران بروی و مکرر اظهار می کردند که خاطر من وقتی آسوده می شود که تو به تهران رسیده باشی.

بالاخره آمدن کشتی به این تردیدها خاتمه داد و بار سفر بسته شد.

من همانطور که تاکنون نتوانسته ام ساعات و دقایق بحرانی را که تا آن زمان ناظر و شاهد آن بوده ام توصیف کنم از بیان وضع غمبار ساعات وداع هم عاجزم: آنروز، ساعتها با اعلیحضرت پدرم در باغ قدم می زدیم؛ اعلیحضرت آنچه در دل داشتند آخرین حرفها، آخرین آرزوها، همه چیز را به من گفتند. چندین بار با صدای بلند گریستند و اشک از دیده ایشان روان بود. در آخرین لحظه به من فرمودند دو چیز فقط در این دنیا در نزد من عزیز بود و بس: یکی وطنم که عزیزترین چیزها نزد من بوده و دیگری بچه هایم؛ برای وطنم آرزوی سعادت و نیکبختی دارم من تا آنجا که در قوه و قدرتم بود و از قوه و قدرت هر کس خارج بود برای سعادت وطنم کوشیدم و افسوس که نقشه ها و فکرهایم همه عملی نشد. بسیاری از اقداماتم نیمه تمام ماند؛ پیام من به اعلیحضرت همایون برادرت این است که در دنبال اقدامات من در راه سعادت و ترقی وطن عزیز کوشش کند، همانطوری که من ایران را دوست داشته ام او هم دوست بدارد و بگوئید تا ایران و ایرانی را در جهان سر بلند نماید و برای شما فرزندانم که بعد از وطنم عزیزتر از هر چیز هستید یک آرزو دارم و آن اینست که متحد و متفق باشید. این کلمه را چندین بار تکرار کردند و گفتند رضایت خاطر من در اینست که شما همیشه همدیگر را دوست بدارید.

عزیمت از موریس

اعلیحضرت پدرم پس از آنکه سخنان خود را با یک دنیا تأثر بپایان

رسانیدند، چندین بار مرا در آغوش کشیده نوازش کردند و سپس اجازه حرکت دادند. من از شدت تأثر پای رفتن نداشتم و نمی خواستم خود را از آغوش پر از مهر پدر جدا سازم و وقتی به قیافه پر از رنج و اندوه ایشان که به خوبی می دیدم خطوط ملالت بار آن آشکارتر شده نگاه می کردم قلبم از فشار غصه می طپید.

چه اندیشه ها و چه افکار جانگزائی که مخصوص لحظات غم انگیز وداع است در آن هنگام بخاطرم می گذشت: آیا بار دیگر نعمت دیدار پدر نصیبم خواهد شد؟ پس از رفتن من در این غربت و جزیره دور افتاده با این آب و هوای طاقت فرسا بر پدرم چه خواهد گذشت؟ بار رنج هجران وطن و فراق فرزندان یعنی همان دو چیزی را که مایهٔ دلبستگی او در این جهان است چگونه تحمل می نماید؟ نمی دانم در آنموقع اعلیحضرت پدرم چه فکر می کرد ولی یقین دارم برای ایشان هم این ساعت، ساعت تلخ و غم انگیزی بود. بالاخره پس از چند لحظه سکوت با لحنی قاطع ولی مهرآمیز فرمودند: چرا ایستاده ای؟ زود باش حرکت کن، وقت می گذرد و درحالیکه دست مرا در دست گرفته بودند بامن تا نزدیک اتومبیل آمدند. پس از اینکه سوار شدم اشاره به شوفر نمودند و اتومبیل بطرف کرانه دریا براه افتاد.

برادرانم والاحضرت شاهپورها، من و خواهرم والاحضرت شاهدخت فاطمه و برادرم والاحضرت شاهپور حمیدرضا و سایر مسافرین وطن را که مجموعاً ۱۲ نفر می شدیم تا کشتی مشایعت کردند و معاون فرماندار موریس و خانم ایشان هم که برای بدرقه تا کشتی آمده بودند دسته گلی از گلهای بسیار زیبا و پر رنگ و بوی موریس به من دادند.

از موریس تا دوربان

کشتی مسافری که از موریس ما با آن عزیمت نمودیم یک کشتی هلندی بسیار مجلل و لوکس بود که از جزایر هند هلند به موریس آمده بود.

مسافرین این کشتی عموماً زن و بچه و پیرمردان و پیرزنان هلندی بودند که آنها را از منطقه جنگ در هند هلند خارج نموده بودند تا با خود کشتی که از

هر جهت گرانبها بود بجای امنی برسانند. در این کشتی با وجود تنگی جا، به ما کمال مساعدت و مهربانی را نمودند و به هریک از ما اتاق مناسبی دادند ضمناً چون کشتی از مناطق خطرناکی عبور می کرد که ممکن بود هر لحظه هدف حمله زیر دریائیهای ژاپنی قرار گیرد، به هر یک از ما کمربند نجاتی دادند و طریقه بکار بردن آن و سوار شدن در قایق نجات را آموختند و چندین بار سوت خطر را زدند و ما و سایر مسافرین این عمل را تمرین کردیم.

تصور می کنم تاریخ حرکت ما از موریس ۱۷ یا ۱۸ اسفند بود؛ در هر صورت مدت مسافرت ما با کشتی هلندی که می توان گفت تنها مدتی بود که ما در این سفر آسودگی داشتیم چهار روز بود و بعد از چهار روز کشتی در ساحل «دوربان» که بندری در کرانه «ناتال» از کشورهای متحد آفریقای جنوبی است لنگر انداخت و ما از کشتی پیاده شدیم و در شهر در هتلی منزل نمودیم تا کشتی دیگری که قرار بود بقیه مسافرت را با آن ادامه دهیم برسد.

دوربان هم مانند سایر نواحی افریقا پر از درخت و سرسبز بود. در کوچه ها و خیابانها درختان زیادی دیده می شد و می گفتند اینجا یکی از مهمترین نقاط ییلاقی جنوب افریقاست در صورتی که هوای آن بنظر من خیلی گرم و مرطوب بود.

چون یکی دو روز فرصت داشتیم تا کشتی برسد من تصمیم گرفتم از این یکی دو روز فرصت استفاده نموده و شهر ژوهانسبورک را که یکی از بزرگترین شهرهای اتحادیه افریقای جنوبی بشمار می رود و با دوربان ۴۸۲ میل فاصله داشت تماشا کنم.

البته آنروز فکر نمی کردم این شهری که قصد دیدن آنرا کرده ام شهری خواهد بود که سرنوشت اعلیحضرت پدرم را بدانجا خواهد کشانید و بقیه روزهای ملالت بار عمر خود را در آن خواهد گذرانید زیرا تا آنروز چنین گفتگوئی نشده بود که پس از موریس ژوهانسبورک را برای اقامت ایشان در نظر خواهند گرفت و بخاطر من هم هرگز چنین چیزی نمی گذشت. غرض من از رفتن به ژوهانسبورک فقط دیدن این شهر بود که از زیبائی و صفا و اهمیت آن در آفریقا بسیار شنیده بودم

و خواستم از این مدتی که اجباراً باید در دوربان توقف نمایم یکروز آنرا صرف دیدن این شهر نمایم و شاید مشیت الهی و تقدیر چنین بود که قبل از رسیدن به وطن این شهر را که می رفت شاهد آخرین روزهای زندگی اعلیحضرت پدرم گردد، ببینم.

در هر حال اشتیاق فراوانی برای دیدن این شهر در قلب خود حس می کردم و با وجود آنکه از سفر کردن و رنجها و آلام آن تقریباً بیزار بودم عزم خود را جزم کردم و با یکی از همراهان بسوی ژوهانسبورک رهسپار شدم.

ژوهانسبورک که بر اثر کشف معادن طلای ترانسوال بوجود آمده و بنام «جاهانس ریسیک» مهندس کل «ترانسوال» معروف شده است همانطور که قبلاً وصف آنرا شنیده بودم شهر زیبا و تماشائی بود. خیابانهای شهر اغلب شمالی و جنوبی یا شرقی و غربی و مستقیم و وسیع بود و بناهای زیبا و باشکوهی که بیشتر از سنگ بود در اطراف خیابانها دیده می شد.

تمام آنچه در شهرهای درجه اول اروپائی مشاهده می شود در این شهر دیده می شد و یک تراموای برقی نیز در شهر مشغول رفت و آمد بود. در مدت کوتاهی که در این شهر بودم توانستم بسیاری از گردشگاههای پر از گل و سنبل و باغ وحش بزرگ آن را که تمام جانوران افریقائی را از همه نوع در آن گرد آورده بودند، تماشا کنم. هوای ژوهانسبورک نسبتاً معتدل و خنک بود و پس از مدتی که از نعمت هوای خنک بی بهره بودم برای نخستین بار در این شهر بود که توانستم هوای فرحبخش و خنکی را تنفس کنم.

هنوز جاهای تماشائی و دیدنی بسیاری در ژوهانسبورک بود که مایل بودم آنها را نیز ببینم ولی چون وقت و فرصت تنگ بود بهمین مختصر تماشا در این شهر اکتفا کرده و با راه‌آهن بطرف دوربان بازگشتم.

پس از رسیدن به دوربان اطلاع دادند کشتی به بندر رسیده و ما می توانیم به مسافرت خود ادامه دهیم.

از دوربان تا مومباسا

کشتی که برای عزیمت ما از دوربان آماده شده بود برخلاف کشتی هلندی که از موریس با آن حرکت کردیم یک کشتی کهنه و قدیمی و از هر حیث فرسوده و پر از سر باز بود. این کشتی اصلاً متعلق به فرانسوی ها بود و ملوانان آن نیز غالباً فرانسوی بودند ولی نمی دانم چه شده بود شاید براثر مبارزه‌ای که آن ایام بین طرفداران حکومت و یشی و انگلیسیها درگرفته بود این کشتی بدست انگلیسیها افتاده بود و چون بکلی فرسوده شده بود انگلیسیها در نظر داشتند آنرا به بمبئی برده و تبدیل به بیمارستان نمایند: ملوانان فرانسوی با این نظر انگلیسیها مخالف بودند و از اینرو هر روز بنحوی با انگلیسی ها در کشتی منازعه داشتند و احیاناً اگر فرصتی بدست می آوردند از خرابکاری در کشتی دریغ نمی کردند.

اتفاقاً این کشتی فرسوده و قدیمی با این وضع آشفته باید مناطق خطرناکی را طی کند که غالباً محل رفت و آمد زیردریائیهای ژاپنی بود.در همان هنگام زیردریائیهای ژاپنی یک کشتی تجارتی را در آن حدود غرق کرده بودند. با این وصف معلوم است که روحیهٔ ما از چه قرار بود. متأسفانه این اضطراب و رنج روحی ما را نیز کندی حرکت کشتی که در ساعت کمتر از ده کیلومتر سرعت داشت و غالباً هم برای تعمیر از حرکت باز می ایستاد دو چندان ساخته بود و روزهای بسیار تلخ و پراضطرابی می گذراندیم.

واقعهٔ تأسف آور دیگری هم این ملال خاطر ما را افزون ساخت و آن واقعهٔ غم انگیز این بود که یکی از ملوانان فرانسوی که مانند سایر ملوانان فرانسوی کشتی از جریان حوادث ناراضی بود روزی خود را در آب انداخته و غرق شد. می گفتند این شخص چند بار خود را به دریا انداخته بود و او را نجات داده بودند ولی این بار دیگر موفق به نجات او نشدند.

ده روز باین ترتیب در روی آب نگران و سرگردان و دچار رنج و آلام روحی فراوان بودیم تا پس از ده روز کشتی به کرانه های «مومباسا» بندر عمده «کنیا» از بنادر افریقای شرقی واقع در صدو پنجاه میلی زنگبار رسید. پس از اینکه

کشتی به «مومباسا» رسید سربازان را پیاده کردند ولی به ما اجازه ندادند که از کشتی خارج شویم. و علت آن موقعیت فوق‌العاده «مومباسا» از لحاظ جنگی و نظامی بود. «مومباسا» در آن هنگام بزرگترین مرکز و پایگاه نظامی نیروی دریائی انگلیس برای مبارزه برعلیه زیردریائیهای ژاپنی و حفظ اقیانوس هند بشمار می‌رفت؛ در حقیقت سه منطقه از این لحاظ مهم بود یکی «سیلان» که در آن موقع عملاً از طرف ژاپنیها تهدید شده و اهمیت خود را از دست داده بود و دیگری ماداگاسکار که در دست فرانسویها بود و در آنجا بیم انقلاب می‌رفت. بنابراین در آنموقع تنها پایگاه مهم دریائی و نظامی انگلیس «مومباسا» بود که مرکز مبارزه برعلیه زیردریائیهای ژاپنی بشمار می‌رفت. باین ترتیب ما ۱۲ نفر مسافرین ایرانی در کشتی ماندیم. هوای گرم و طاقت‌فرسای دریا آنهم در آن هنگام که کشتی ایستاده و جریان هوا ساکت بود موجب بیماری من شد و تب شدیدی مرا از پا درآورد بطوری که سبب نگرانی عموم همراهان شد و حتی پزشک انگلیسی کشتی اظهار نظر کرده بود که اگر مرا برای استراحت به ساحل نبرند در مخاطره هستم ولی مقررات سخت جنگی اجازه نمی‌داد که ارفاقی درباره من شود عاقبت پس از چند روز که بیماری من ادامه یافت در اثر پافشاری و کوشش طبیب کشتی موافقت کردند و اجازه دادند که فقط من و یکی از همراهان از کشتی پیاده شویم و تا هنگامی که کشتی مرمت شود و برای حرکت آماده گردد در یکی از هتل‌های شهر اقامت نمایم. اتفاقاً در این موقع کشتی «برما» یعنی همان کشتی که ما را به موریس برده بود نیز در مومباسا لنگر انداخته بود و دیدن آن کشتی تمام خاطرات گذشته را در ذهن من بیدار کرد و یاد مصائبی افتادم که از روزی که در آن کشتی سوار شدیم تا آن روز به ما گذشته است.

کاپیتان و کارکنان کشتی برما که ما را در آن حال دیدند مهربانی زیادی با ما کردند و همین کاپیتان برای ما در «مومباسا» هتلی برای اقامت چند روزه پیدا کرد.

در طول راه از کشتی تا هتل فقط برای مدت کوتاهی مجال پیدا کردم بندر

مومباسا را که مردم آن اغلب سیاه پوست و در این موقع پر از سربازان انگلیسی بود تماشا کنم. بعداً شنیدم در قرن یازدهم میلادی اجداد ایرانی ما و اعراب نیز به «مومباسا» آمده بودند و «ابن بطوطه» در سفرنامهٔ خود از آن نام برده است.

روز اول را ما در هتل بسر بردیم و فردای آن روز می خواستیم برویم ساعتی در شهر گردش کنیم در این موقع از دفتر هتل خبر دادند یک افسر انگلیسی اطلاع داده «پرنسس از هتل بیرون نرود و در ساعت چهار بعد از ظهر منتظر ایشان باشد» ناگزیر از خارج شدن صرفنظر کردم و به انتظار چهار بعد از ظهر نشستم در حالی که نمی دانستم در آن ساعت کسی که به ملاقات من می آید حامل خبر خوش یا ناخوش برای من می باشد سر ساعت چهار افسر مزبور وارد شد و با آهنگی رسمی و خشک اظهار کرد، من مأموریت دارم به شما بگویم حق ندارید از هتل بیرون بروید و از آن ببعد یک افسر مراقب برای ما گذاشتند که دو ساعت بدو ساعت عوض می شد و این افسران مراقب پشت در اتاق من می نشستند. از این پیش آمد با آن حال بیماری و کسالت بینهایت متأسف شدم و گفتم حالا که اجازه نمی دهید از اتاق هتل خارج شوم پس اجازه دهید به کشتی بازگردم اقلاً در کشتی آزادی بیشتری دارم و هنگام شب براثر وزش نسیم دریا گرمای هوا تخفیف پیدا می کند ولی اجازه بازگشت به کشتی هم ندادند و گفتند باید در همین هتل فعلاً بمانید. چون قبلاً اقدام کرده بودم که به سایر همراهان من که در کشتی مانده بودند اجازه دهند به شهر بیایند برای اینکه آنها دچار سرنوشت من نشوند در صددبرآمدم که وسیله ای پیدا کرده و به آنها پیغام دهم که در کشتی بمانند و به شهر نیایند ولی قبل از اینکه اقدامی نمایم آنها هم به هتل آمدند و در سرنوشت تلخ من شریک شدند. آخرین راه چاره‌ای که بنظرم رسید این بود که بوسیله اعلیحضرت ملک فاروق پادشاه مصر تلگرافی به آقای جم سفیر کبیر ایران در قاهره مخابره کنم و از ایشان استمدادی برای نجات خود نمایم متن تلگراف را فوراً تهیه کردم و به افسر مراقب تسلیم نمودم که به مصر مخابره نماید.

شب عید فراموش نشدنی

آنشب شب عید نوروز بود و من تنها و بی کس در آن اتاق غرق در افکار پریشان خود و بدرجه‌ای متأثر بودم که بهیچ وجه نمی‌توانستم از ریزش اشک خود جلوگیری کنم. فکر می کردم شب عید است همه افراد خانواده من گرد یکدیگر جمعند ولی من نه پیش پدر خود هستم و نه نزد مادر و برادرام. با خود می گفتم آیا در این ساعت تحویل سال کسی از من یاد می کند و آیا جز خداوند توانا کسی در فکر من هست؟

آن شب تا بامداد خواب از دیده من فراری بود و شبی برمن گذشت که تا عمر دارم تلخی آنرا فراموش نمی کنم.

بامداد نوروز هنوز اندیشه های جانگزای آن شب مرا ترک نگفته بود که افسر مراقب انگلیسی به‌در اتاق کوفت و اطلاع داد در ساعت ۱۱ فرمانده نیروهای انگلیسی بدیدن من می آید.

چون بتدریج عادت کرده بودم که هر روز منتظر سانحه تازه‌ای باشم از این خبر هم باطناً ناراحت شدم و همچنان در انتظار بودم که ببینم منظور فرمانده نظامی «مومباسا» از ملاقات با من چیست.

بالاخره ساعت ۱۱ فرا رسید و فرمانده نیروی انگلیس که افسری سالخورده و دارای قیافه‌ای بسیار نجیب و جنتلمن بود از در درآمد و ابتدا از پیش‌آمدی که برای من شده بود اظهار تأسف کرد و توضیح داد که مقررات سخت جنگی ایجاب می کند که زحماتی برای شما فراهم شود و سپس گفت از قاهره به ما دستور داده‌اند که در اولین هواپیمائی که از اینجا بطرف قاهره پرواز می کند دوجا از برای والاحضرت و یکی از همراهان تهیه کنیم و چون هواپیما دو روز دیگر حرکت می کند خود را برای مسافرت آماده نمائید. سؤال کردم پس تکلیف سایرین چه می شود؟ جواب داد سایرین ناگزیر باید با کشتی که همین چند روزه مرمت آن خاتمه پیدا می کند تا بمبئی بروند و از آنجا یا بوسیلهٔ ترن یا کشتی دیگر بسوی ایران عزیمت نمایند.

با اینکه این خبر به رنج و مشقت من خاتمه می داد ولی برای سایرین و برادر و خواهرم نگران بودم و آرزویم این بود که اگر وسیلهٔ نجاتی فراهم شود برای همه ما باشد و نمی خواستم از آنها جدا شوم اما چون چاره نبود رضا به پیش آمد داده و از فرمانده تقاضا کردم اجازه دهند برای انجام کار شخصی از هتل خارج شوم و ایشان هم بشرط اینکه هرجا می روم زیر نظر افسر مراقب باشد موافقت کردند. دو روز بعد بطرف قاهره پرواز کردم و پس از آنکه چند روز در قاهره در سفارت ایران بسر بردم از آنجا بطرف ایران حرکت کردم و پس از مدتها رنج هجران و مهجوری از یار و دیار نعمت زیارت وطن عزیز و اعلیحضرت برادر تاجدار وعلیاحضرت مادر بزرگوارم نصیبم گردید.

برسایرین چه گذشت؟

والاحضرت شاهپور حمیدرضا، والاحضرت شاهدخت فاطمه و سایر همراهان پس از آنکه کشتی مرمت شد با همان کشتی در حالی که مسافرین آن فقط منحصر به آنها بود بطرف بمبئی حرکت کردند مدت دو هفته زمان مسافرت آنها از مومباسا تا بمبئی بطول انجامید و در این دو هفته دچار انواع و اقسام شکنجه های روحی و جسمی بودند. کشتی در هر ۲۴ ساعت اقلاً ۲۰ ساعت برای اصلاح و رفع خرابی ماشین های فرسوده خود توقف می کرد و چهار ساعت راه می رفت و چندین بار ملوانان فرانسوی که در کشتی بودند تصمیم به غرق کردن آن گرفتند یکبار آنرا آتش زدند که به زحمت افسران انگلیسی موفق به خاموش کردن شدند و بار دیگر کشتی را سوراخ کردند که منجر به نفوذ آب در کشتی گردید و با تلمبه آب آنرا تخلیه کردند. بالاخره پس از دو هفته کشتی به بمبئی رسید و چون همه از مسافرت دریا خسته شده بودند از بمبئی تا مرز ایران را با ترن آمدند و از آنجا بوسیله اتومبیل عزیمت به تهران نمودند.

* * *

مشاهدات شخصی من در موریس تا اینجا خاتمه یافت بقیه این تاریخ

حزن انگیز را از این پس از زبان آقای علی ایزدی [نقل می کنم] که در تمام مدت اقامت اعلیحضرت پدرم در غربت رئیس دفتر و محرم ایشان بود و یادداشتهای بسیار نفیسی که از لحاظ تاریخی گرانبهاست در این موضوع گرد آورده است.[۱]

پس از عزیمت والاحضرت شمس پهلوی

پس از عزیمت والاحضرت شاهدخت شمس نگرانی و تشویش خاطر اعلیحضرت بیش از پیش شد وجود زن اصولاً در هنگام مصائب بزرگترین وسیله تسلیتی برای مرد می‌باشد.

تا زمانی که والاحضرت شاهدخت شمس در موریس بودند برای اعلیحضرت فقید بزرگترین وسیله تسلی خاطر بودند ولی همینکه ایشان از موریس عزیمت کردند بطور محسوس آشکار گردید که اعلیحضرت بزرگترین وسیله آرامش خود را از دست داده‌اند.

از همان روز نخست آثار قلق و اضطراب و دلتنگی در قیافه شاهنشاه فقید نمایان شد.

من آن روز احساس کردم که تا چه حد اعلیحضرت فقید به والاحضرت شمس علاقمندند زیرا مکرر از دوری ایشان اظهار دلتنگی می نمودند و با همه قدرتی که در تملک نفس داشتند نمی توانستند مراتب تأسف و تأثر خود را پنهان سازند.

---

۱. علی ایزدی، همانطور که شمس پهلوی درخاطرات خود نوشته، رئیس دفتر رضاشاه بوده و از جمله معدود کسانی که تا آخرین لحظات زندگی با وی بسر می برده‌اند، یادداشتهای او نیز زمانی انتشار یافته که شاه سابق در اوج قدرت و اقتدار بوده است. بنابراین خوانندگان عزیزی که یادداشتهای وی‌رامطالعه‌می کنند، باید به این دو نکته توجه داشته باشند: نخست اینکه وی یکی از کارگذاران دربار بوده و دوم، زمانی که این یادداشتها انتشار یافته است. نگارنده چون براین اعتقاد است که رعایت امانت را باید کرد، گو اینکه پاره‌ای از مطالب سخیف، تملق‌آمیز و در حد مبالغه و اغراق است و نویسنده احتمالاً در قسمت هائی از آن بیش از حد لزوم به شرح و تفصیل پرداخته، با این حال، همه را همانطور که نوشته شده در معرض مطالعه خوانندگان گذارده است و انتظار دارد در این مورد برنگارنده خرده نگیرند.

ساعت ۵ صبح در اتاق من

فردای روزی که والاحضرت عزیمت کرده بودند ساعت ۵ صبح بود. من تازه از خواب بیدار شده ولی هنوز از تختخواب خود برنخاسته بودم که ناگهان صدای در اتاق را شنیدم.

تصور کردم مسیو «لارشه» رئیس مستخدمین است. به زبان فرانسه گفتم داخل شوید. ناگهان اعلیحضرت را دیدم که وارد اتاق من شدند.

چون هنوز بیجامه در بر داشتم خواستم به‌شتاب لباس خود را بپوشم ولی اعلیحضرت مانع شده و در حالی که روی یکی از صندلیها نشستند فرمودند: «بنشین لازم نیست» و چند لحظه‌ای به فکر فرو رفتند من که از ورود ناگهانی اعلیحضرت آن هم در آن صبح زود به اتاق خود فوق‌العاده متعجب بودم در آن چند لحظه هزار فکر پیش خود کردم.

بالاخره اعلیحضرت مثل اینکه در این مدت دنبال پیدا کردن بهانه‌ای برای بیان علت ورود خود به اتاق من بودند فرمودند: «پس نوکرهائی که بنا بود از تهران برای ما بفرستند چه شد؟ فوراً کاغذ بردار و یک تلگراف باحضور من برای وزیر دربار تهیه کن و بنویس اولاً والاحضرت‌ها بطرف تهران عزیمت کردند و ترتیب لازم برای مراجعت آنها بدهید» سپس اندکی بفکر فرو رفته مجدداً با آهنگی تأثرانگیز که مرا سخت منقلب نمود فرمودند: «تلگرافی هم از طرف من برای خود اعلیحضرت همایونی تهیه کن و بنویس «این‌ها که آمدند تنهائی و تأثر من زیاد شده نوکرهائی که بنا بود از تهران به موریس بفرستند هنوز نیامده‌اند.»»

من اطاعت کردم و فوراً تلگراف‌ها را تهیه کردم بعداً فهمیدم آن شب را اعلیحضرت دیده برهم نگذاشته‌اند و تا صبح غرق در تأثر و اندوه بوده‌اند و شاید علت اینکه آن روز صبح زود به اتاق من آمدند برای گریز از تنهائی و رفع خلق تنگی بوده است.

ماجرای نوکرها

چون در اینجا چندبار صحبت از نوکرها در میان آمد بی مناسبت نیست که

خوانندگان را از این موضوع که بلیه بزرگی برای ما در موریس شده بود، آگاه کنم.

از تهران چند نفر نوکر و آشپز که از بردن نام آنها شرم دارم همراه ما حرکت کرده بودند اینها از همان لحظه‌ای که در کشتی معلوم شد ما باید به جزیره موریس برویم بنای ناسازگاری را گذاشته و از همانجا می خواستند به تهران برگردند و چون اجازه بازگشت به تهران به احدی داده نمی شد با ما تا موریس آمدند و این ناسازگاری را در موریس بنهایت رسانیدند و مکرر موجب اوقات تلخی اعلیحضرت فقید را فراهم ساختند. وقتی اجازه بازگشت آنها به تهران داده شد با اینکه می دانستند بجای آنها از تهران مستخدمین دیگری خواسته‌ایم تأمل نکردند تا آن مستخدمین برسند و کار خود را رها کرده به تهران حرکت کردند و بجای آنها موقتاً از مستخدمین بومی موریس به خدمت گماردیم.

بیماری اعلیحضرت آشکار می شود

آثار ضعف و کسالت در اعلیحضرت روز به روز نمایان‌تر می شد قیافه ایشان هر روز از روز پیش افسرده‌تر و شکسته‌تر می نمود. خوب بیاد دارم یکی از روزها بعد از ظهر که ایشان طبق معمول و عادت دیرین خود مشغول قدم زدن در باغ بودند و من در خدمت ایشان بودم همینطور که نگاهم متوجه ایشان بود یکباره در برابر خود شبح ضعیف و نحیفی از اعلیحضرت مشاهده نمودم. پس از این که مدتی قدم زدند، ناگهان به درختی تکیه کردند و صدا زدند یک صندلی برای ایشان بیاورند و پس از اینکه روی صندلی نشستند فرمودند: «چه ضرر دارد یک چائی بخورم» فردای آن روز اعلیحضرت برای نخستین بار راه رفتن صبح را ترک کردند و جلوی ایوان روی صندلی نشسته بودند وقتی حضور ایشان شرفیاب شدم از دل‌درد شکایت داشتند. استدعا کردم اجازه فرمایند طبیب مخصوصی که معین شده بود «دکتر شازل» خدمت ایشان برسد. اعلیحضرت جداً امتناع کردند و فرمودند: «مقصود تو را نمی فهمم.... اگر تو تصور کنی عمری که در خدمت کشور صرف نشود به‌درد می خورد اشتباه کرده‌ای من که ملا محمد جعفر نیستم بخورم و بخوابم

من در تمام عمر از بیکاری و آسایش گریزان بودم و هر وقت که نمی توانستم کار مفیدی انجام دهم آن وقت بود که احساس ناراحتی و درد والم در خودم حس می کردم. اشخاصی که از نزدیک مرا می شناختند شاهدند قبل از کودتا جز انزوا و گوشه گیری و تأسف بوضع مملکت هیچگونه آمیزش و مشغولیاتی نداشتم. نه، تو ابداً خیال نکنی که من بیماری جسمی داشته باشم. من در نهایت سلامتی هستم» و سپس در حالی که دست خود را به قلب و کبد خود زدند فرمودند: «کوچک ترین عیب و اختلالی در اعضای بدن من وجود ندارد» اما در همان حال که این سخنان را برزبان می راندند من بخوبی حس می کردم که اعلیحضرت بسختی تنفس می کنند و رنگ ایشان کاملاً پریده و ارتعاش خفیفی در دست های ایشان نمایان است.

به این جهت من اصرار کردم که معهذا اجازه فرمایند به دکتر «شازل» بگویم برای تقویت مزاج اعلیحضرت داروئی تجویز نماید و پس از اینکه از حضور اعلیحضرت مرخص شدم فوراً به دکتر «شازل» تلفن کردم و از او خواهش نمودم که چند دقیقه نزد من بیاید.

پس از آنکه دکتر «شازل» وارد شد وضع مزاجی اعلیحضرت را چنانکه دیده بودم برای او بیان کردم و تقاضای داروئی برای تقویت مزاج ایشان نمودم.

اعلیحضرت از فراز ایوان که مشرف بردر ورودی بود متوجه آمدن دکتر «شازل» شدند و از من سئوال فرمودند: «کی ناخوش است؟ دکتر برای چه آمده؟»

چون در آن هنگام پای والاحضرت شاهپور علیرضا مجروح بود و بستری بودند جواب دادم برای عیادت والاحضرت آمده اند. همینکه دکتر «شازل» نزدیک اعلیحضرت رسید فرمودند از دکتر سئوال کن پای والاحضرت شاهپور چطور است؟ من در آن هنگام از فرصت استفاده کرده عرض کردم اجازه فرمائید از دکتر خواهش کنم داروئی هم برای رفع دل درد اعلیحضرت تجویز کند. فرمودند برای دلخوشی تو عیب ندارد ولی پس از اینکه دکتر رفت فرمودند من برای اینکه دکتر کسل نشود موافقت کردم والا من اهل خوردن دوا نیستم.

بعد از ظهر آنروز بیماری اعلیحضرت رو به اشتداد گذاشت و آثار تورم در پای اعلیحضرت نمایان گردید به طوری که پوشیدن کفش برای ایشان مشکل شده بود.

با وجود این اعلیحضرت مایل به مراجعه طبیب نبودند و می فرمودند این تورم براثر فشار کفش پیدا شده تصور نکن کسالت مهمی باشد.

فردای آنروز تورم در هر دو پا بروز کرد. من از اعلیحضرت مصراً تقاضا کردم اجازه فرمایند دکتر از ایشان عیادتی بنماید. اعلیحضرت فرمودند ضرری ندارد بیاید اگر معالجه ای به عقلش می رسد بکند و همان لحظه به دکتر اطلاع دادم. دکتر «شازل» چند داروی مدر و مسکن تجویز کرد که از تورم پا کاست ولی درد دل باقی بود منتها اعلیحضرت سعی داشتند که به روی خود نیاورند و در هر حال از ناراحتی قلب خود بیخبر بودند. در ساعت ۱۱ که اعلیحضرت برای صرف ناهار تشریف بردند من چون احساس کردم که چند نفر از بهترین پزشکان موریس را برای کنسولتاسیون و معاینه دقیق حال مزاجی اعلیحضرت دعوت کند و قرار براین شد که در ساعت ٤ بعد از ظهر این کار را انجام دهد.

در ساعت دو و نیم بعد از ظهر که اعلیحضرت برای رفتن به باغ از عمارت پائین آمدند بعرض ایشان رسانیدم که برای معاینه دقیق از اعلیحضرت چهار بعد از ظهر دکتر «شازل» به اتفاق سه طبیب دیگر شرفیاب خواهند شد. با اینکه فکر می کردم ممکن است اعلیحضرت امتناع فرمایند ولی این بار اعلیحضرت فرمودند بسیار کار خوبی کردی.

چهار بعد از ظهر پزشکان مزبور به اتفاق دکتر «شازل» اجازه شرفیابی حاصل کردند و پس از معاینه دقیقی که از اعلیحضرت نمودند و پس از بحث و مشورت طبی گفتند لازم است اعلیحضرت به یکی از بیمارستان ها که دارای دستگاه رادیوگرافی است تشریف ببرند تا از قلب و جهاز هاضمه ایشان عکس برداری شود.

اعلیحضرت از رفتن به بیمارستان و برداشتن عکس امتناع داشتند و می فرمودند این دل دردی که من دارم محتاج این چیزها نیست ولی پس از اصرار

زیاد قبول کردند که به بیمارستان برای عکس برداری مراجعه کنند و قرار شد دو روز بعد این کار صورت گیرد.

فردای آنروز صبح زود دکتر «شازل» به اتاق من آمد و گفت از قرار معلوم اعلیحضرت مبتلا به بیماری قلبی شدیدی می باشند. دستگاه رادیوگرافی که در بیمارستان موریس هست آنقدر دقیق نیست که بتواند خوب عکس برداری کند معهذا فردا عکس برداری خواهد شد اما اگر تصادفاً موضوع مسافرت اعلیحضرت به کانادا عملی شود (چون آن ایام پیوسته مشغول گفتگو بودیم که اجازه مسافرت اعلیحضرت را به کانادا تحصیل کنیم) واجب و لازم است که در ژوهانسبورک پایتخت افریقای جنوبی که بیمارستان های آن دارای وسائل رادیوگرافی است قبل از حرکت بطرف کانادا از قلب اعلیحضرت عکس برداری دقیقی بعمل آید.

خبر رادیو لندن

معمولاً در آغاز شب اعلیحضرت ساعتی از وقت خود را صرف شنیدن رادیو می فرمودند. شب بعد از روزی که معاینه از اعلیحضرت بعمل آمد، اعلیحضرت طبق معمول برای شنیدن رادیو تشریف آورده بودند و من افتخار حضور داشتم. همینکه پیچ رادیو را گشودیم سخنگوی رادیو لندن ضمن خبرهای خود اطلاع داد که حال مزاجی اعلیحضرت شاه سابق ایران در موریس خطرناک است.

اعلیحضرت بمحض اینکه این سخن را شنیدند فرمودند مرگ برای من وقتی بود که از مطامع بیگانگان تبعیت می کردم چون سر اطاعت در برابر اجنبی فرو نیاوردم از مردن وحشتی ندارم و مردن اکنون آرزوی قلبی منست. من خیلی خرسندم این وضعی که اکنون برای من پیش آمده برای اینست که نخواستم نفوذ خارجی در کشور من راه یابد و برای خاطر سعادت وطنم بوده که امروز دچار اینهمه رنج و تعب هستم.

خبر رادیو لندن در اقطار و اکناف دنیا بسرعت انتشار یافت و در جراید نیز مطرح گردید.

همان شب که این خبر را رادیو لندن انتشار داد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم در تهران این خبر را شنیده و دچار نگرانی شده بودند و بهمین جهت فردای آنروز تلگرافهای متعددی از اعلیحضرت همایونی و دربار به‌ما رسید که از وضع مزاجی اعلیحضرت فقید پرسش کرده بودند، چون ما که طبیب نبودیم درست از بیماری اعلیحضرت آگاه نبودیم فوراً سلامتی اعلیحضرت را به تهران اطلاع دادیم ولی بعداً دکتر «شازل» وخامت وضع مزاجی اعلیحضرت را به من گوشزد کرد ولی ما همچنان موضوع کسالت قلبی را از اعلیحضرت مکتوم داشتیم و ایشان هم تصوّر می فرمودند که جهاز هاضمه ایشان خوب کار نمی کند و از اینرو بجای قلب پیوسته از معده شکایت داشتند.

قصد سفر کانادا

بیماری اعلیحضرت موجب شده بود که ایشان برای عزیمت به کانادا و ترک موریس بیشتر اصرار نمایند. مجدداً به من امر فرمودند که راجع به این موضوع با مأمورین مربوطه وارد مذاکره شوم و من هم از آنروز همه روز مرتباً مشغول این مذاکره بودم و پس از چند روزی بالاخره اظهار امیدواری کردند که شاید بتوانند بوسیله کشتی که قریباً از موریس بطرف افریقا حرکت خواهد کرد و فرماندار موریس «سر بید کلیفرد» و خانم ایشان هم با آن قصد مسافرت دارند وسائل مسافرت اعلیحضرت را نیز فراهم آورند. این خبر موجب خوشنودی خاطر اعلیحضرت و والاحضرت شاهپورها که از اقامت در جزیرهٔ موریس ملول شده بودند، گردید ولی چون زمان جنگ بود و تاریخ حرکت کشتیها مکتوم و جزو رازهای نظامی بود نمی دانستیم آنروز که کشتی معهود وارد جزیرهٔ موریس می شود چه روزیست و چه روزی ما موفّق به ترک موریس خواهیم شد.

ملالت خاطر اعلیحضرت از اقامت در جزیره موریس روز به روز زیادتر می شد. اعلیحضرت که حتی شنیدن نام جزیره برایشان غیر قابل تحمل بود، پس از رفتن والاحضرت شاهدخت شمس و والاحضرت شاهدخت فاطمه از موریس و

بخصوص از وقتی که آثار بیماری ایشان آشکار شده بود، بهیچوجه میل نداشتند در موریس بمانند و روزی نبود که اشتیاق خود را برای ترک خاک موریس ابرازنکنند.

علاوه بر مذاکراتی که همه روزه من می کردم، اعلیحضرت شخصاً بفاصلهٔ کوتاهی دو بار فرماندار موریس «سر بید کلیفرد» را احضار کردند و به او فرمودند بهر نحو ممکنست بامقاماتی که خود او صلاح و مقتضی می داند وارد مذاکره شود تا وسائل عزیمت ایشان از موریس فراهم شود.

در یکی از ملاقاتها با کنایه فرمودند: «خوب در رادیوهاتان که خوب از حال من صحبت می کنید!! حال من هم که بد است! شما هم که بدتان نمی آید من معالجه شوم چه بهتر که بقول خودتان وسیله ای پیدا کنید که من بجائی بروم که آنجا وسیلهٔ معالجه فراهم باشد.»

«سر بید کلیفرد» در پاسخ وعده مساعد می داد و اظهار کرد: بزودی یک کشتی به این حدود خواهد آمد، سعی خواهم کرد در آن کشتی جا برای اعلیحضرت تهیه کنم و ضمناً اظهار کرد چون هنگام جنگست نمی توان یک کشتی فراهم کرد که اعلیحضرت را تا کانادا مستقیماً ببرد فعلاً با این کشتی که خواهد آمد وسایل مسافرت اعلیحضرت را تا دوربان فراهم می کنم تااینکه کشتی دیگری در دوربان برای این منظور پیدا شود.

عید نوروز

عید نوروز فرا رسیده بود ولی نه در اعلیحضرت و نه در هیچیک از ما اثری از نشاط و انبساط عید دیده نمی شد.

شب عید طبق معمول اعلیحضرت مشغول شنیدن رادیو بودند، از یکی از رادیوهای خارجی بمناسبت عید نطقی شنیده می شد که در آن گوشه و کنایه هائی نسبت به اعلیحضرت داشت. اعلیحضرت همینکه آن سخنان را شنیدند خنده تلخ بلندی کرده و فرمودند:

«اینها همه از من بدشان می آید و حق دارند از من بد بگویند برای اینکه

نمی‌خواستند در این مملکت لجام گسیخته کسی باشد که از آنها مؤاخذه و بازخواست کند و خود را در برابر او مسئول بدانند.»

روز عید صبح خیلی زود برای تبریک عید حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم. با آهنگی تأثر آمیز فرمودند امسال عید ما دور از وطن و دور از فرزندان گذشت. آرزوی من اینست و از خداوند درخواست می کنم که امسال وسایلی فراهم آورد که تحت توجهات شاه موجبات آسایش و سعادت ملت ایران فراهم شود.

سپس فرمودند: «گمان نمی کنم در این روز عید و اول سال نه من و نه هیچ ایرانی وطن دوستی بتواند آرزوئی بهتر از این داشته باشد» آن روز اعلیحضرت از سایر روزها افسرده‌تر بودند و پیوسته به یاد وطن و خاطرات آن خود را مشغول می کردند.

روز دوم یا سوم فروردین بود که به ما اطلاع دادند تا چند روز دیگر یک کشتی نظامی از موریس به دوربان خواهد رفت و در این کشتی برای اعلیحضرت و همراهانش جا تدارک شده است. این خبر تا حدی موجب مسرت خاطر اعلیحضرت گردید و ما بلافاصله مشغول جمع آوری اسبابها و فراهم کردن وسایل سفر شدیم.

ترک جزیره موریس

روز ششم فروردین هنگام عصر، اعلیحضرت موریس را ترک گفتند و در «پرت لوئی» به کشتی سوار شدند. تشریفات قابل ذکری بعمل نیامد.

دستهٔ کوچکی از سربازان موریس هنگام سوار شدن به کشتی مراسم احترامات را بعمل آورد و «سر بید کلیفرد» فرماندار موریس و خانم او که خودشان هم بواسطه تغییر مأموریت موریس را ترک می گفتند اعلیحضرت را تا کشتی هدایت کردند.

جانشین کاپیتن «پیکوت»، دکتر «تنکین» را معین کرده بودند که همراه اعلیحضرت باشد.

مسیو «لارشه» هم که در موریس مأمور سر پرستی مستخدمین بود با ما

حرکت کرد، در حالی که اعلیحضرت بشدت از این مرد متنفر بودند زیرا تصور می کردند او را مخصوصاً گمارده اند که مراقب حالات ایشان باشد. اتفاقاً خود مسیو «لارشه» هم احساس کرده بود که شاه به او خوش بین نیستند بهمین جهت جرأت اینکه با اعلیحضرت رو برو شود، نداشت و همیشه سعی می کرد خود را از نظر اعلیحضرت مخفی نماید و در مواردی که اعلیحضرت در چمنی که در نزدیک باغ بود قدم می زدند مسیو «لارشه» اگر می خواست از درِ باغ خارج شود از دیوار باغ می رفت. با این وصف مسیو «لارشه» با اصرار و ابرام زیاد همراه ما حرکت کرد غیر از مسیو «لارشه» یک آشپز از بومیان موریس که هندی بود و تاحدی پختن غذاهای ایرانی را آموخته بود استخدام کردیم که برای اعلیحضرت که جز برنج و جوجه هیچ غذائی میل نمی کردند غذا طبخ کند «سر بید کلیفرد» فرماندار موریس با خانمش و دو بچه خودشان نیز با این کشتی حرکت کردند.

کشتی که اعلیحضرت با آن از موریس به دوربان حرکت کردند یک کشتی کهنه و مندرس باری بود که آن را برای حمل و نقل سر بازان آماده کرده بودند. در حدود ۳۰۰ نفر از سر بازان نقاط مختلف امپراتوری بریتانیا که قسمت عمده ای از آنها یهودی بودند مسافرین این کشتی را تشکیل می دادند که هر دسته بجائی می رفتند، چند اتاق از این کشتی را به اعلیحضرت و همراهان تخصیص داده بودند و در گوشه ای از صحنه کشتی آشپز هندی آشپزخانه کوچکی درست کرده بود که در آنجا غذا برای اعلیحضرت طبخ می کرد.

دائماً سر و صدای سر بازان در کشتی بلند بود. صدای ساز وآواز وقهقهه خنده آنها آنی قطع نمی شد. یک پیانو زن جوان غالب اوقات با نواختن پیانو سر بازان را سرگرم می کرد. گاهگاهی هم کنسرتهای بزرگ تشکیل می دادند.

معلوم است در این کشتی محقر جای اعلیحضرت و والاحضرت های شاهپور ناراحت بود.

از لحاظ مقتضیات جنگی و برای اجتناب از برخورد به زیردریائی های دشمن فاصله موریس تا دوربان را کشتی در مدت هشت روز طی کرد و بالاخره

پس از هشت شبانه روز کشتی به ساحل دوربان نزدیک گردید.

اقامت در دوربان

دوربان یکی از بنادر مهم جنوب شرقی افریقا محسوب می شود و از لحاظ موقعیت ممتاز طبیعی و جغرافیائی آن در زمان جنگ لنگرگاه مهمّی برای کشتی های متفقین بود و غالب کشتیهائی که از امریکا به طرف شرق عزیمت می کرد در این بندر لنگر می انداخت و از حوضچه های طبیعی آن که پناهگاه بسیار خوبی برای کشتیها بود استفاده می بردند و روزی نبود که کشتی های مهم حمل و نقل نظامی به این بندر وارد نشود. قبل از رسیدن ما به دوربان کاپیتن «پیکوت» که به اتفاق والاحضرت شاهدخت شمس به دوربان عزیمت کرده بود خانه محقری در دوربان اجاره کرده بود و این خانه را که در حومه شهر واقع شده بود برای اقامت اعلیحضرت در دوربان تخصیص داده بودند وقتی کشتی به ساحل رسید قبل از اینکه اعلیحضرت پیاده شوند دکتر «تنکین» که همراه ما از موریس آمده بود از کشتی پیاده شد و به شهر رفت تا اتومبیل برای اعلیحضرت و شاهپورها و کامیون برای اسبابها تهیه نماید و یکساعت پس از آن اعلیحضرت به اتفاق والاحضرت های شاهپور از کشتی پیاده شده و خیلی ساده و عادی و بدون هیچگونه تشریفات بسوی خانه ای که برای اقامت موقتی تهیه شده بود، عزیمت کردند.

شهر دوربان از لحاظ زیبائی و شکوه حتی بی اغراق می توان گفت بر شهرهای ارو پائی رجحان و برتری دارد دیدن این شهر زیبا و نفوذ تمدن عالی مغرب زمین در آن تأثیر فوق العاده ای در روحیه اعلیحضرت بخشید و از دیدن چنین شهری در افریقا تعجب می کردند. خیابان های این شهر بسیار مجلل و عمارت ها و ساختمانهای آن عموماً چندین طبقه و عالی و دارای گلکاریهای قشنگ و مخصوصاً بسیار پاکیزه و تمیز بود.

جمعیت این شهر که از اختلاط نژادهای افریقائی مخصوصاً بوئرها با ملل ارو پائی بوجود آمده است از هر حیث جلب نظر می کرد. موضوعی که از همان

لحظه ورود به دوربان توجه اعلیحضرت را بخود معطوف کرده بود شرکت زنان در کارهای اجتماعی بود. علاوه بر اینکه عده کثیری از بانوان در لباس سربازی و افسری دیده می شدند عموماً رانندگان تاکسی ها و حتی کامیونها زن بودند که لباس مردانه در بر داشتند.

متأسفانه در این شهر زیبا خانه ای که برای اقامت اعلیحضرت فراهم شده بود بسیار کوچک بود بطوری که بهیچوجه کافی برای احتیاجات اعلیحضرت و والاحضرتهای شاهپور و همراهان نبود و علت آن این بود که در آن هنگام در دوربان بواسطه سیل مهاجرینی که در نتیجه هجوم ژاپنیها از خاور دور مخصوصاً جزایر اقیانوسیه به دوربان آمده بودند مسأله مسکن در شهر بغایت دشوار شده بود.

در آن موقع که اعلیحضرت وارد دوربان شدند حتی یک اتاق خالی در هتل های شهر پیدا نمی شد و خانه ای را هم که برای اقامت اعلیحضرت تخصیص داده بودند بزحمت و در نتیجه کوشش فراوان مأمورین حکومت پیدا شده بود. در آن هنگام که ماه فروردین و در ایران فصل بهار آغاز شده بود پائیز دوربان هم تازه شروع شده بود و هوای دوربان گرم و مرطوب و سنگین بود.

این گرما بخصوص با بیمازی قلبی که اعلیحضرت داشتند و تنگی جا و فضای محل سکونت همه موجب ناراحتی شدید اعلیحضرت بود و از همان روز اول به من امر کردند که کوشش کنم یک خانه بهتری پیدا کنم.

من هم به اتفاق دکتر «تنکین» و مأمورین دولت افریقا سعی بسیار برای پیدا کردن خانه بهتری کردیم ولی متأسفانه سعی ما بجائی نرسید و ابداً جای بهتری پیدا نشد.

در دوربان نخستین اقدام من این بود که پزشکی که متخصص در امراض قلب باشد پیدا کنم تا اعلیحضرت را معاینه نموده و داروئی برای بیماری ایشان تجویز نماید گواینکه اعلیحضرت ازخوردن هر داروئی جداً اجتناب داشتند واصولاً معتقد بودند که ایشان هیچ کسالت جسمی ندارند و کسالت ایشان کسالت روحی است.

با کمک دکتر «تنکین» که خود او پزشک و در موریس رئیس انستیتو پاستور بود موفق شدیم که طبیبی را بنام دکتر «مه» که متخصص امراض قلبی بود در دوربان پیدا کنیم.

تصادفاً خود دکتر «مه» نیز مبتلا به بیماری قلبی بود و برای استراحت به افریقا و دوربان آمده بود. پس از مذاکره با دکتر «مه» ایشان اظهار کردند برای معاینه اعلیحضرت باید در کلینیک من حاضر شوند تا با اسبابها و وسایل دقیقی که در کلینیک دارم از قلب ایشان عکسبرداری کنم.

با اینکه اعلیحضرت حاضر نمی شدند از خانه برای این مقصود خارج شوند هر طور بود جلب رضایت ایشان را کردیم و قرار بر این شد که چهارساعت بعداز ظهر روز بعد به اتفاق اعلیحضرت به کلینیک دکتر «مه» برو یم.

فردای آنروز در ساعت ٤ بعداز ظهر چون مجبور بودم به تلگرافخانه بروم، اعلیحضرت تنها به اتفاق دکتر «مه» از خانه خارج شده و به مطب دکتر رفتند. من پس از بازگشت از تلگرافخانه دنبال ایشان رفتم ولی متأسفانه نتوانستم در آن شهر پر جنجال و در میان آن همه عمارتهای ده پانزده طبقه مطب دکتر «مه» را پیدا کنم و ناگزیر به منزل برگشتم. ساعت ۷ به اتفاق دکتر «مه» به منزل مراجعت کردند و همینکه مرا دیدند بشوخی فرمودند: «چطور جرأت کردی مرا تنها در اختیار دکتر بگذاری» من این شوخی را برای دکتر «مه» ترجمه کردم و مدتی خندید.

از دکتر «مه» راجع به کسالت اعلیحضرت سئوال کردم دکتر با خونسردی و گشاده‌روئی جواب داد: «قلب من از قلب اعلیحضرت مریض‌تر است. بواسطهٔ همین کسالت قلبی مدتی است جلای وطن کرده و به اینجا پناهنده شده‌ام تا شاید آب و هوای افریقا قدری بیشتر به من اجازه زندگی بدهد. اما تعجب خواهید کرد اگر به شما بگو یم زندگانی من طولانی نخواهد بود. اعلیحضرت را هم با کمال دقت و با تمام وسائلی که در دست داشتم معاینه کردم خیال می کنم قلب سالمی داشته باشند، اما چون هنوز عکسهائی که از قلب ایشان برداشته‌ام حاضر و چاپ نشده نمی توانم بطور قطع راجع به چگونگی بیماری ایشان چیزی بگو یم. لازم است

عکسها را ببینم فردا عصر نتیجه آنرا به شما اطلاع خواهم داد. عجالتاً اعلیحضرت احتیاج به دوائی هم ندارند فقط باید سعی کنید وسایل آسایش ایشانرا فراهم کنید که اعصاب اعلیحضرت آرام باشد. عصبانیت و ناراحتی خیال بزرگترین وسیله تشدید بیماری قلب می باشد.» اعلیحضرت از من سئوال کردند دکتر چه می گفت؟ عرض کردم هنوز کسالتی تشخیص نداده و دوائی هم فعلاً برای اعلیحضرت تجویز نکرده است. اعلیحضرت فرمودند «من اطمینان دارم که بهیچ مرضی مبتلا نیستم، اگر این دکتر دوائی هم می داد نه دوای او را می خوردم و نه گفته او را قبول می کردم، کار مهم برای من اینست که خانه ای برای بچه ها پیدا شود از ناراحتی بچه ها بکلی ناراحت شده ام» و واقعاً این مسئله بی نهایت موجب نگرانی و ناراحتی خاطر اعلیحضرت بود.

روزنامه های دوربان ورود اعلیحضرت را به دوربان چگونه تلقی کردند

پس از ورود اعلیحضرت به دوربان روزنامه های دوربان ضمن چاپ عکس اعلیحضرت خبری تقریباً به مضمون زیر انتشار داده بودند که «اعلیحضرت شاه سابق ایران را که بیمارند و به دوربان وارد شده اند با برانکار مخصوص از کشتی پیاده کردند و چون مبتلا به بیماری شدید بودند بلافاصله ایشان را به بیمارستان انتقال دادند.»

ما نفهمیدیم این خبر دروغ را از کجا تحصیل کرده بودند و آیا در نوشتن این خبر تعمدی بود یا نه؟

* * *

اعلیحضرت طبق معمول، روزها بعد از ظهر مدتی در باغچه کوچک حیاط و گاهی در خارج از منزل قدم می زدند، در یکی از روزهای نخستین که وارد دوربان شده بودیم هنگام بعداز ظهر که مشغول راه رفتن در باغچه بودند ناگهان ملاحظه کردند چند اتومبیل با سیستمهای مختلف وارد منزل شدند.

این موضوع سبب تعجب اعلیحضرت گردید و فرمودند: «چه خبر شده که

اینهمه اتومبیل به این خانه آمده؟!» و چون در آن روزها والاحضرت شاهپور علیرضا و والاحضرت شاهپور عبدالرضا هر دو مبتلا به کسالت بودند تصور کردند شاید پزشکانی برای معالجه آنها فرستاده‌اند.

ولی پس از تحقیق، عرض کردم اینها که ملاحظه کردید با اتومبیل آمدند یکی قصاب، یکی رختشوی و دیگری سبزی فروش بود.

اعلیحضرت تعجب کردند و فرمودند شوخی می کنی، رختشوی و سبزی فروش که اتومبیل ندارند. عرض کردم برای اینها اتومبیل وسیله تفنن و تفریح نیست بلکه وسیله تسریع و پیشرفت کار آنهاست.

* * *

اعلیحضرت پس از عزیمت والاحضرت شاهدخت شمس بینهایت برای ایشان و والاحضرت شاهدخت فاطمه و والاحضرت شاهپور حمید رضا نگران بودند.

والاحضرت شاهدخت شمس پس از اینکه از «مومباسا» به قاهره پرواز کردند خبر سلامتی و حرکت خود را بطرف قاهره بوسیله تلگراف اطلاع داده بودند ولی از والاحضرت شاهدخت فاطمه و والاحضرت شاهپور حمیدرضا، اعلیحضرت بیخبر بودند و این بیخبری موجب تأثر و اضطراب خاطر ایشان بود تا اینکه تلگرافی از مشهد رسید و خبر سلامتی و ورود شاهدخت فاطمه و والاحضرت شاهپور حمیدرضا را به مشهد داد و تا حدی خیال اعلیحضرت از این رهگذر آسوده شد.

دوربان هم برای اعلیحضرت ملالت‌آور بود

اعلیحضرت از اقامت در دوربان هم راضی نبودند؛ پس از این که مدتی جستجو کردیم و جای مناسبی که دارای وسعت باشد در دوربان پیدا نکردیم، اعلیحضرت فرمودند حالا که در دوربان جای مناسبی یافت نمی شود و برای مسافرت به کانادا هم می گویند چهار پنج ماه وقت لازم است، پس خوب است یکی دیگر از شهرهای افریقا را برای اقامت پیدا کنیم که در این چند ماه وسیله آسایش و خانه مناسب فراهم شود و چون ژوهانسبورک پایتخت افریقای جنوبی از

سایر شهرها بهتر بودند والاحضرت شاهپور علیرضا و من و دکتر«تنکین»به ژوهانسبورک عزیمت نمودیم تا درآنجا خانهٔ مناسبی برای اعلیحضرت پیدا کنیم.

والاحضرت شاهپور درحالیکه ما افتخار ملازمت ایشان را داشتیم با راه‌آهن بطرف ژوهانسبورگ که تا دوربان راه یکشبانه‌روز طول کشید، حرکت کردیم، اعلیحضرت شخصاً تا گاراه‌آهن تشریف آورده بودند و هنگامیکه می خواستیم سوار قطار شویم فرمودند بروید سعی کنید جای خوبی پیدا کنید. پس از ورود به ژوهانسبورک به «لنگهام هتل» که برای والاحضرت آماده کرده بودند فرود آمدیم و مدت دو روز به اتفاق دکتر تنکین هرقدر جستجو کردیم تا خانه و باغی در ژوهانسبورگ برای اقامت اعلیحضرت پیدا کنیم موفق نشدیم و ناگزیر بدون اینکه موفقیتی پیدا کرده باشیم به دوربان بازگشتیم و به اعلیحضرت اطلاع دادیم که جز هتل جای دیگری فعلاً در ژوهانسبورگ وجود ندارد که اعلیحضرت بتوانند درآنجا اقامت نمایند و اعلیحضرت هم بهیچوجه مایل به اقامت در هتل نبودند.

ده کیلومتر پیاده‌روی

اعلیحضرت چنانکه قبلاً هم نوشته بودم راه رفتن خود را هیچگاه ترک نمی کردند و با اینکه برای ایشان استراحت لازم بود پیوسته در حرکت و جنبش بودند؛ یکی از روزهای بعد از ظهر درحالیکه من در خدمت ایشان بودم از منزل خارج شدند فاصله بین خانه تا مرکز شهر، در حدود ده کیلومتر بود.

چون راه سرازیر بود اعلیحضرت فرمودند پیاده برویم. در بازگشت اعلیحضرت دچار خستگی فوق‌العاده شده بودند. عرض کردم برای استراحت و رفع خستگی یک چائی دریکی از کافه‌ها میل فرمائید و بالاخره برای اولین بار و آخرین بار به اتفاق اعلیحضرت به یک کافه کوچکی رفتیم و اعلیحضرت درآنجا یک استکان چای نوشیدند و اندکی رفع خستگی کردند.

پیاده‌روی این روز در مزاج اعلیحضرت خیلی مؤثر واقع شد و تا چند روزی آثار فرسودگی این راه در ایشان نمایان بود. اعلیحضرت پس از اینکه از پیدا شدن جا

در ژوهانسبورگ مأیوس شدند چند روزی تحمل کردند ولی بار دیگر به دکتر «تنکین» فشار آوردند که سعی کند در ژوهانسبورگ محل اقامت مناسبی برای اعلیحضرت تهیه کند و عاقبت چون جائی فراهم نشد حتی رضایت دادند که موقتاً در هتل اقامت نمایند تا اینکه در ژوهانسبورگ جای مناسبی پیدا شود.

پس از چند روز معطلی بالاخره موفق شدیم در همان «لنگهام هتل» چند اتاقی تهیه نمائیم و وسائل عزیمت به ژوهانسبورگ را مهیا سازیم.

اعلیحضرت چنانکه گفتم از مسیو «لارشه» رئیس مستخدمین که فرماندار موریس معین کرده بود متنفر بودند. پس از اینکه معلوم شد در ژوهانسبورگ در هتل اقامت خواهند فرمود، فرمودند حالا که به ژوهانسبورگ می رو یم بهیچوجه این آدم حق ندارد با ما بیاید؛ من میل ندارم دیگر او را ببینم.

عزیمت اعلیحضرت فقید به ژوهانسبورگ

بالاخره اعلیحضرت مصمم شدند که دوربان را ترک گفته و به ژوهانسبورگ عزیمت نمایند و راضی شدند در ژوهانسبورگ تا پیدا شدن خانهٔ مناسبی در هتل اقامت نمایند (لنگهام هتل یکی از بهترین و عالیترین مهمانخانه های ژوهانسبورگ). بنا بخواهش اعلیحضرت دکتر «تنکین» (رابط ما با دولت انگلستان) با اولیای دولت افریقای جنوبی مذاکره کرد و اولیای آندولت موافقت نمودند که یک قطار مخصوص دارای سه واگن (یک واگن مسافری درجه اول و دو واگن باری برای حمل اسباب) برای مسافرت اعلیحضرت تا ژوهانسبورگ تخصیص دهند.

پس از نزدیک دو ماه اقامت در دوربان بعد از ظهر یکی از روزهای پائیز دوربان و بهار ایران بود که اعلیحضرت دوربان را ترک گفتند و بقصد ژوهانسبورگ به اتفاق والاحضرت شاهپورها و همراهان سوار ترن شدند و آشپز مخصوص هم طبق معمول در گوشهٔ یکی از واگنهای باری مشغول تدارک غذای اعلیحضرت گردید.

اعلیحضرت با همان دقتی که مخصوص ایشان بود در بین راه ایستگاهها، طرز ساختمان، نظم و انضباط فوق العاده مردم را هنگام سوار و پیاده شدن قطار، هر یک بجای خود اعلیحضرت را بخود مشغول می ساخت و کوشش داشتند از هر لحظه و فرصت کوتاهی استفاده نموده، همه چیز را خوب ببینند. اعلیحضرت دراینموقع کمتر صحبت می کردند و بیشتر فکر می نمودند. در ساعت ۸ شب طبق معمول شام خود را در ترن صرف کردند و در ساعت معین به بستر خود رفتند و مثل همه شبهای غربت آنشب را هم کم خوابیدند.

بامداد روز بعد اعلیحضرت چنانکه عادت دیرین ایشان بود قبل از همه و صبح زود از خواب برخاستند و به تماشای مناظر راه مشغول شدند، طولی نکشید که منظره زیبای شهر ژوهانسبورگ و عمارتهای عظیم و مجلل آن از دور نمایان گردید. ساعت نه و نیم صبح بود که ترن وارد ایستگاه شد و پس از لحظه ای اعلیحضرت پیاده شده و به اتفاق والاحضرت های شاهپور با تاکسی بطرف هتل عزیمت نمودند. در تمام این مدت چه در دوربان و چه در ژوهانسبورگ هنگام ورود؛ هیچیک از مأمورین حکومت و دولت افریقا باستثنای دکتر «تنکین» که قبلاً او را معرفی کرده ام، با اعلیحضرت تماس نداشتند. اعلیحضرت و والاحضرت های شاهپور مانند مسافری عادی و ناشناس وارد ژوهانسبورگ شدند و همچنان عادی و ناشناس در «لنگهام هتل» منزل گزیدند و اسامی خود و والاحضرتها را در دفتر هتل ثبت نمودند. روزنامه های ژوهانسبورگ هم خیلی به اختصار خبر ورود اعلیحضرت را نوشته بودند.

زندگی در هتل

بنای «لنگهام هتل» یک عمارت شش طبقه و بسیار بزرگ و وضع آن از هر حیث رضایت بخش و خوب بود.

در یک قسمت از ساختمان هتل یک اتاق بزرگ که دارای سالن و وسائل کافی زندگی بود، برای اعلیحضرت آماده کرده بودند و برای هر یک از

والاحضرتهای شاهپور و همراهان هم هر یک اتاقی تخصیص داده بودند. چون اعلیحضرت فقط غذای ایرانی آن هم غذاهای مخصوص از قبیل جوجه چاق میل می کردند در گوشه ای از آشپزخانه جائی به آشپز اعلیحضرت داده بودند که برای ایشان غذا طبخ کند.

اعلیحضرت غذای خود را تنها در اتاق خو یش میل می فرمودند ولی والاحضرتها مانند سایر مسافرین میهمانخانه در تالار رستوران میهمانخانه غذا صرف می کردند.

اعلیحضرت که اصولاً از جمعیت گریزان و به تنهائی و عزلت خو گرفته بودند پیش از ظهر کمتر از اتاق خارج می شدند، ولی بعد از ظهرها همه روزه برای راه رفتن در حالی که اغلب من در خدمتشان بودم از میهمانخانه خارج می شدند و مدتی در خیابانهای شهر مخصوصاً نقاط کم جمعیت قدم می زدند.

شهر ژوهانسبورگ

ژوهانسبورگ مرکز حکومت افریقای جنوبی مانند یک شهر بتمام معنی ارو پائی و مجلل می باشد. عمارتهای ده پانزده طبقه، خیابان های وسیع، ساختمانهای عالی و بالاخره آنچه یک شهر ارو پائی درجه اول دارد ژوهانسبورگ هم دارد، و چیزی که این شهر را در میان شهرهای افریقا ممتاز نموده است آب و هوای معتدل و روح پرور آنست. تابستان آن گرم و سوزان نیست و در زمستان آن هم سرمای فوق العاده دیده نمی شود. دو چیز در این شهر قبل از همه جلب نظر اعلیحضرت را کرده بود: یکی نظافت و پاکیزگی فوق العاده کوچه ها و خیابانها که ابداً خاک و خاشاک و زباله ای در آن دیده نمی شد و اهتمام فوق العاده ای برای نظافت می نمودند؛ یکی هم نظم شهر که آن هم بنوبهٔ خود دیدنی بود. در یکی از روزها که اعلیحضرت مشغول تفرج در یکی از خیابانها بودند و من هم در خدمتشان بودم به یکی از چهار راهها رسیدیم. در ژوهانسبورگ مرسوم است که وقتی پاسبان مأمور عبور و مرور سر چهار راهها ایست می دهد علاوه بر وسائط نقلیه، پیاده ها هم باید

توقف نمایند. اعلیحضرت متوجه این معنی نبودند و همچنان پیش می رفتند تا اینکه پاسبان ایشان را آگاه کرد و من برای اعلیحضرت توضیح دادم که مقررات عبور و مرور این شهر از چه قرار است. در آن روز اعلیحضرت تا مدتی از انتظام شهر و انضباط مردم تمجید می کردند.

بزرگترین گردشگاه ژوهانسبورگ

بزرگترین گردشگاه و جای تماشائی شهر ژوهانسبورگ باغ وحش این شهر است که نه تنها در افریقا بی نظیر است بلکه در میان باغ وحشهای مهم دنیا هم اهمیت شایان دارد: همه نوع حیوانات از ببرهای عظیم افریقا و شیرهای آسیا تا خرسهای قطبی در این باغ دیده می شود.

در کنار باغ وحش یک دریاچه بزرگ مصنوعی ساخته اند بنام «زولک» که فواره های رنگین الکتریکی وسط آن هنگام شب منظره فوق العاده بدیعی دارد و رستوران بسیار مجللی هم در کنار این دریاچه قرار دارد.

اعلیحضرت چندین بار به تماشای باغ وحش رفتند و هر بار مدتی وقت خود را صرف تماشای انواع و اقسام حیوانات می کردند و این گردش برای ایشان خیلی مشغول کننده بود.

اقامت در هتل چنانکه قبلاً نوشته بودم برای اعلیحضرت بهیچوجه مطبوع نبود. بهمین جهت از همان روز آغازیکه وارد مهمانخانه شدیم می فرمودند حالا که خودمان اینجا آمدیم باید سعی کنیم هر طور شده خانهٔ مناسبی پیدا کنیم که دور از مردم و آسوده باشیم و به من فرمودند که از دکتر «تنکین» خواهش کنم برای پیدا کردن خانه از مأمورین محلی ژوهانسبورگ هم استمداد کنند ولی در آنجا هم مانند دوربان جائی پیدا نمی شد و از طرف دیگر اصولاً اولیای دولت افریقای جنوبی از بیم آنکه مبادا در آن کشور حادثه ای برای اعلیحضرت روی دهد، باطناً مایل به توقف اعلیحضرت در افریقای جنوبی نبودند.

معهذا از مساعدت خود دریغ نکردند و پس از چندی دو خانهٔ تازه ساز و

نیمه تمام در قسمت شرقی شهر ژوهانسبورگ که ۵۰۰ قدم با یکدیگر فاصله داشتند، پیدا شد. این دو خانه نیمه تمام متعلق به یک نفر کلیمی بود؛ چون چاره‌ای نبود، اعلیحضرت پس از بازدید آنها موافقت کردند که خانه های مز بور اجاره شود و ضمن عقد اجاره شرط شد که ۵۰۰ لیره کلیمی صاحب خانه دریافت دارد و در مدت معینی که در قرارداد قید شده بود ساختمان را پایان رساند و در اختیار ما بگذارد و الا از عهدهٔ خسارت وارده برآید.

موجر یهودی پول را گرفت ولی در تکمیل بنا و رفع نقایصی که شرط شده بود تعلل نمود و با وجود مراقبت اعلیحضرت و کوشش دکتر «تنکین»، مدتی که معین شده بود بپایان رسید ولی نقائص ساختمان رفع نشد و موجر باز هم تقاضای مساعده و پول کرد.

اعلیحضرت چون از اقامت در مهمانخانه راضی نبودند موافقت کردند که مال الاجاره یکسال هم قبلاً به موجر داده شود بشرط اینکه دیگر تعلل نکند و ساختمان را همانطور که شرط شده بود آماده و مهیا نماید. ضمناً فرمودند وسائل و لوازمی را که برای خانه ضروری است تهیه کنیم و هر چه زودتر از میهمانخانه به آنجا نقل مکان نمائیم و صبر نکنیم تا بکلی بنا حاضر و آماده گردد.

از فردای آن روز به اتفاق اعلیحضرت وقت ما صرف خرید اسباب و اثاثیه برای منزل گردید.

چند روزی هم باین ترتیب مشغولیت خاطری برای اعلیحضرت فراهم شده بود تا مایحتاج لازم خریداری شد و از میهمانخانه به خانه های مز بور منتقل شدیم.

در یکی از خانه ها که دارای یک سالن و یک اتاق غذا خوری و شش اتاق کوچک و بزرگ دیگر بود، اعلیحضرت و والاحضرتهای شاهپور محمود رضا و حمیدرضا سکونت اختیار کردند و در عمارت دیگر والاحضرتهای شاهپور علیرضا و شاهپور غلامرضا و شاهپور عبدالرضا اقامت نمودند و در این موقع بود که کم کم مردم ژوهانسبورک کم و بیش اعلیحضرت و والاحضرتها را شناخته بودند و در بعضی مواقع که اعلیحضرت از خانه خارج می شدند برای دیدن ایشان جمع می شدند.

رسیدن مستخدمین از تهران

پس از ۱۵ روز اقامت اعلیحضرت در ژوهانسبورگ هنگامی که هنوز در هتل بسر می بردند آقای مقدم که به سمت منشیگری برای اعلیحضرت تعیین شده بود، به اتفاق یک آشپز و سه نفر مستخدم که برای خدمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مستخدمین دربار انتخاب فرموده بودند وارد ژوهانسبورک شدند و مقداری کتاب و از جمله کتابهای مختلف تاریخ ایران که موردعلاقهٔ اعلیحضرت فقید بود، با خود همراه آورده بودند. ورود این مستخدمین باعث مسرّت خاطر اعلیحضرت گردید و کتابهای تاریخ نیز از آن پس یکی از بهترین وسیلهٔ مشغولیت خاطر اعلیحضرت بود که غالباً وقت خود را صرف مطالعه آن مینمودند.

پرچم و خاک ایران

چند روز پس از رسیدن مستخدمین از تهران، تلگرافی از قاهره رسید که اطلاع داد آقای «ارنست پرون» که حامل نامه ای از طرف اعلیحضرت همایون ۸ شاهنشاهی برای اعلیحضرت شاه فقید می باشد بزودی وارد ژوهانسبورگ خواهد شد.

آقای پرون علاوه بر نامهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی برای اعلیحضرت فقید، حامل نامه های متعددی از تهران برای عموم والاحضرتها بود ولی از همه اینها بالاتر ارمغان گرانبهائی از ایران برای اعلیحضرت فقید آورده بود و آن مشتی از خاک مقدّس ایران و پرچم سه رنگ ملی بود.

تأثیری که دیدن خاک ایران و پرچم ملی در وجود اعلیحضرت نمود وصف نشدنی است. اعلیحضرت در حالی که اشک از چشمانشان روان بود، آن مشت خاک و پرچم ملی را گرفته و به اتاق خود رفتند؛ بعدها آن پرچم زینت بخش اتاق اعلیحضرت گردید.

* * *

نامه های تهران تا مدتی اسباب سرور خاطر اعلیحضرت و والاحضرتها بود،

جواب نامه ها نوشته شد و ضمناً چون در این هنگام والاحضرت شاهپور عبدالرضا دستگاه پر کردن صفحه گرامافون تهیه کرده بودند، اعلیحضرت پیامی بوسیله صفحه گرامافون برای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرستادند و این صفحه را آقای پرون با جواب نامه ها از ژوهانسبورگ به تهران آوردند.

ماجرای خانه در دادگاه

یهودی موجر خانه علاوه بر پانصد لیره، یکسال اجاره خانه را پیش گرفت ولی باز هم حاضر نشد که طبق تعهد خود بنای خانه را باتمام رساند و چون مذاکره با او نتیجه نداد، اعلیحضرت به یکی از وکلای عدلیه ژوهانسبورگ وکالت دادند که به دادگاه شکایت نماید شاید دادگاه وی را مجبور کند که تعهدات خود را انجام دهد. ولی چون جریان محاکمه طولانی بود و از آنطرف فصل زمستان نزدیک شده بود و بنای خانه مرطوب و از نظر بهداشت صلاحیت زندگی نداشت، اعلیحضرت به من فرمودند: «نباید منتظر ختم محاکمه شویم. جستجو کنید خانهٔ دیگری پیدا کرده و اینجا را تخلیه نمائیم بعداً دادگاه شاید او را وادار کند که خسارت ما را جبران نماید» ولی تا اعلیحضرت حیات داشتند این مسأله هنوز در پیچ و خم جریان دادرسی بود و شاید هنوز هم ادامه داشته باشد. گویا طبیعت مقدّر کرده بود که اعلیحضرت فقید آنی در غربت از نعمت آسایش برخوردار نباشد و حتی برای عادی‌ترین مسائل زندگی در رنج و تعب باشد.

ماجرای خانه و بد رفتاری موجر یهودی بجای خود، هنوز زمان کوتاهی از آمدن مستخدمین جدید از تهران نگذشته بود که آنها هم بنوبه خود بنای بدرفتاری را گذاشتند و یکروز دو نفر از آنها با یکدیگر منازعه سختی کرده یکدیگر را بسختی مجروح کردند بطوری که ناگزیر بوسیله پلیس آنها را به ایران باز گردانیدیم و این قضیه ساده هم بنوبه خود اعلیحضرت را فوق العاده متأثر ساخت.

فوت پروفسور «مه»

در همین ایام یکی از روزنامه های ژوهانسبورگ خبری انتشار داد که پروفسور «مه»، همان طبیب متخصص امراض قلب که در دوربان اعلیحضرت فقید را معاینه کرده بود، فوت کرده است.

خود دکتر «مه» چنانکه قبلاً نوشته بودم مرگ قریب الوقوع خود را پیش بینی کرده بود. این خبر هم موجب تأسف اعلیحضرت را فراهم ساخت و به من دستور دادند که همانروز ضمن نامه ای از طرف اعلیحضرت به خانم دکتر «مه» تسلیت بگویم.

بدگوئی یکی از جراید ژوهانسبورگ

واقعهٔ دیگری هم که بنوبه خود اعلیحضرت را متأثر و اندوهناک ساخت این بود که در همان تاریخ یکی از جراید کوچک و گمنام ژوهانسبورگ مقالهٔ مفصل سراپا فحش و اهانت آمیزی در بارهٔ اعلیحضرت فقید نوشته بود.

اعلیحضرت خیلی میل داشتند که نویسندهٔ مقاله و منشاء آنرا بشناسند، زیرا در ژوهانسبورک کمتر کسی ایران را می شناخت و نام اعلیحضرت را شنیده بود و مندرجات آن مقاله حاکی از این بود که دستهای نامرئی درنگارش آن دخیل بوده. در هر صورت این موضوع ایجاد سوءظن و ناراحتی فراوانی در اعلیحضرت کرده بود و با اینکه بعداً معلوم شد روزنامهٔ مزبور هیچگونه اهمیتی در میان مطبوعات ژوهانسبورگ ندارد و برای کسب شهرت و ایجاد خواننده مبادرت به این کارکرده است، اعلیحضرت همچنان متأثر و متأسف بودند.

نوروز سال ۱۳۲۲

در بحبوحهٔ این گرفتاریها و ناراحتیها که توأم با افزایش کسالت اعلیحضرت بود، نوروز سال ۱۳۲۲ فرا رسید.

نوروز که برای عموم ایرانیان طلیعه وجد و سرور است، برای پادشاهی که

از وطن خود دور و مهجور مانده و از دیدار یاران و فرزندان و دلبندان خود محروم است فقط خاطره‌ای دردناک دارد، بخصوص که نوروز مصادف بود با آغاز خزان ژوهانسبورک و افسردگی طبیعت خود نیز بیش از پیش بر افسردگی خاطر اعلیحضرت می افزود.

در آنروز والاحضرتهای شاهپور و همه ما برای عرض تبریک شرفیاب شدیم، ولی حتی یک لبخند مسرت انگیزی در آن میان دیده نمی شد و همه باطناً غرق ماتم و اندوه بودیم.

چون نتوانستیم با موجر کلیمی در مورد اتمام ساختمان خانه ها کنار بیائیم و کار به دعوی در عدلیه کشید، اعلیحضرت فرمودند جستجو کنیم خانه ای متناسب و راحت‌تر پیدا نمائیم. بالاخره پس از چند ماه جستجو و انتظار در یکی از محلات مصفای ژوهانسبورگ خانهٔ بالنسبه بزرگی که دارای باغچه و وسایل کافی بود پیدا کردیم.

اعلیحضرت عمارت و باغچه مزبور را بازدید کردند و چون پسندیدند فوراً اقدام برای اجاره آن نمودیم و پس از خاتمه کار بلادرنگ به خانهٔ جدید نقل مکان نمودیم.

انتقال به این خانه تا حدی موجب آرامش خاطر اعلیحضرت گردید، زیرا این خانه برای همه والاحضرتها هم جای داشت و همه در گرد اعلیحضرت جمع شده بودند و مزیت دیگر این خانه این بود که چون در جائی واقع شده بود که اطراف آن را خیابان‌های وسیع و مشجر و خلوت احاطه کرده بود، اعلیحضرت می توانستند به آسانی همه روزه بعد از ظهرها در آن خیابانها گردش نمایند.

دندان مصنوعی خود را تجدید کردند

آب ژوهانسبورگ دارای مواد معدنی است که زود دندانها را خراب می کند و به اینجهت چون اغلب مردم ژوهانسبورک در آغاز شباب و عنفوان جوانی از نعمت داشتن دندانهای سالم محرومند، دندانهای خود را می کشند و بجای آن



جنازة رضاشاه

دندان مصنوعی می گذارند. این موضوع سبب شده که دندانسازهای بسیار ماهر در ژوهانسبورگ جمع شده‌اند که در ساختن دندانهای مصنوعی شهرت و معروفیت بسزائی دارند.

چون دندانهائی که دکتر ملچارسکی در تهران برای اعلیحضرت فقید درست کرده بود، فرسوده و کهنه شده بود و از آنطرف شهرت و مهارت دندانسازان ژوهانسبورگ بگوش اعلیحضرت رسید، بدین فکر افتادند که به پزشک دندانساز برای ساختن دندان مراجعه نمایند.

در حالی که من در خدمتشان بودم، به یکی از دندانسازان معروف مراجعه کردیم و دندان مصنوعی جدیدی برای اعلیحضرت ساخته شد.

در اواسط بهار سال ۱۳۲۲ بود که تلگرافی از والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی از قاهره رسید و در آن تلگراف اطلاع داده بودند که بزودی وارد ژوهانسبورگ خواهند شد.

خبر ورود والاحضرت اشرف مایهٔ مسرت خاطر اعلیحضرت گردید، خوشبختانه دوران انتظار هم طولانی نشد و پس از چند روز والاحضرت شاهدخت اشرف که حامل نامه‌های متعددی از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و علیاحضرت ملکه و سایر اقوام و بستگان خاندان جلیل سلطنت بودند، وارد ژوهانسبورگ شدند و مسرت خاطر اعلیحضرت فقید را تکمیل کردند.

عکس والاحضرت شهناز

در میان پیامهائی که والاحضرت اشرف برای اعلیحضرت آورده بودند چیزی که بیش از همه سرور آمیخته به حزنی به اعلیحضرت بخشید، تمثال والاحضرت شهناز بود اعلیحضرت مدتها با دیداری که فروغ مهر پدری از آن می درخشید، عکس والاحضرت شهناز را تماشا می کردند و دیدن این تمثال موجب شد که اشتیاق اعلیحضرت به دیدار والاحضرت شهناز افزون گردید، بطوری که از آن پس روزی نبود که مدتی در بارهٔ والاحضرت شهناز صحبت نکنند و خاطرات

دوران کودکی والاحضرت را برای ما نقل ننمایند.

این عشق و مهر پدری بقدری در اعلیحضرت زیاد شده بود که از آن به بعد هر وقت در کوچه و خیابان عبور می کردند، هر دختر بچه ای را به سن و سال والاحضرت بود، می دیدند شخصاً او را مورد نوازش قرار می دادند.

والاحضرت شاهدخت اشرف بالغ بر یکماه و نیم در ژوهانسبورگ توقف کردند؛ در این مدت آنی از تفقد حال اعلیحضرت غافل نبودند و همواره سعی می کردند موجبات تسلی و آرامش خاطر اعلیحضرت پدر خود را فراهم سازند و چون فکر می کردند وجود ایشان برای پرستاری از اعلیحضرت لازم است، مایل به ترک اعلیحضرت و بازگشت به تهران نبودند؛ ولی اعلیحضرت به ایشان اصرار کردند که به تهران بازگردد و حتی فرمودند که والاحضرت های شاهپور احمدرضا و محمودرضا هم به اتفاق ایشان به تهران بازگردند و مکرر می فرمودند: بهیچوجه میل ندارم شما با من در رنج غربت و دوری از وطن شریک باشید.

در نتیجه اصرار اعلیحضرت، والاحضرت آماده مراجعت شده و چون هواپیما بواسطه مشکلات جنگ فراهم نشد، ناگزیر پس از وداع مؤثری که با اعلیحضرت نمودند به دوربان عزیمت کردند که از آنجا با کشتی حرکت نمایند.

در دوربان والاحضرت به انتظار آمدن کشتی در حدود ده پانزده روز توقف کردند تا بالاخره کشتی رسید؛ بعداً در بین راه از کشتی پیاده شده و با هواپیما به قاهره و از آنجا به تهران بازگشتند.

پس از رفتن والاحضرت شاهدخت اشرف و والاحضرت های شاهپور احمدرضا و محمودرضا، اعلیحضرت تقریباً تنها شده بودند و جز والاحضرتهای شاهپور علیرضا و غلامرضا و عبدالرضا هیچیک از فرزندان و بستگان نزد ایشان نبود.

در اینموقع بود که علاقه و اشتیاق اعلیحضرت به شنیدن خبرهای ایران افزون شده بود و هر شب مدتی کوشش می کردند که شاید خبری از رادیو تهران بشنوند. متأسفانه گاهی فقط صدای ضعیفی از رادیو تهران شنیده می شد؛ ولی همان صدای ضعیف تهران هم موجب خرسندی و مسرت خاطر اعلیحضرت بود.

خبر قحطی تهران

در یکی از شبها خبر قحطی و سختی و بدی وضع نان درتهران به گوش اعلیحضرت رسید. می ترسم حمل بر اغراق کنید اگر بگویم که آنشب از شنیدن این خبر بیش از تمام اوقات اعلیحضرت متأثر و اندوهناک شدند و حتی بر تیره بختی تهران اشک ریختند. خوب بیاد دارم اعلیحضرت بقدری از شنیدن این خبر ناراحت و عصبانی شده بودند که حد و حصر نداشت. مدتی در طول اتاق با خشم و عصبانیت قدم می زدند و پیوسته می گفتند «... قحطی چیه... قحطی یعنی چه؟ مگر نان خارجیها را باید ایرانیها بدهند؟ خارجیها که ادعا می کردند نان برای مردم ایران می آورند! آمده اند وضعشان را درست کنند؟ عجب درست کردند... می خواستند مرا مفتضح کنند...»

آنروز تا شام این خشم و عصبانیت اعلیحضرت را ترک نگفت و پیوسته نظیر این سخنان را بر زبان می راندند.

بیماری اعلیحضرت رو به اشتداد می رود

تألمات روحی و عدم اعتناء به طبیب و دوا باعث اشتداد بیماری اعلیحضرت بود. کم کم اغلب روزها احساس دل دردهای شدیدی می کردند و چشم ایشان روز به روز ضعیف می شد.

از آغاز بیماری اعلیحضرت صبح را فقط در اتاق قدم می زدند. در یکی از این روزها که من در خدمت ایشان بودم دیدم که اعلیحضرت حتی در اتاق قادر به راه رفتن نیستند و به سختی طول اتاق را می پیمایند. متأسفانه این بیماری که اعلیحضرت هرگز نمی خواستند وجود آنرا هم باور نمایند و آنرا مورد اعتنا قرار دهند روز به روز زیادتر می شد و رفته رفته از قوای جسمی ایشان می کاست...

بیماری شدید می شود

هر وقت بیماری قلبی اعلیحضرت رو بشدت می نهاد، پیش از همه جهاز

هاضمه ایشان را ناراحت می کرد؛ از این رو، این بار هم از دل درد اظهار تألم می کردند ولی چون از بیماری خود آگاه نبودند و نمی خواستند قبول هم کنند که کسالتی دارند، این دل دردهای پی در پی را ناشی از بدی غذا می دانستند و از غذا و طبخ آن ایراد بسیار می گرفتند و روزی نبود که چندین بار به آشپزخانه سرکشی نکنند و از آشپز ایراد نگیرند.

در یکی از این شبها در ساعت ۸ که برای استراحت به اتاق خود رفته بودند و من هم در حضورشان بودم: فرمودند: «ایزدی، این درد دل دست از سر من بر نمی دارد.» عرض کردم «اجازه فرمائید پزشکی که متخصص امراض جهاز هاضمه باشد دعوت کنیم تا از اعلیحضرت عیادت نماید.» با اینکه هرگز معتقد به طبیب و دوا نبودند بالاخره در نتیجه اصرار من موافقت کردند و روز بعد یک طبیب عالیمقام و دانشمند سوئیسی بنام دکتر «بروسی» را برای معالجه اعلیحضرت دعوت کردیم.

دکتر «بروسی» پس از معاینه اعلیحضرت تأکید کرد که بیشتر اوقات باید اعلیحضرت استراحت نمایند و حتی الامکان راه رفتن را کم کنند.

اولین حملهٔ قلبی در ژوهانسبورگ

چند روز پس از این واقعه، آغاز شب دچار دل درد شدند. در همانشب، در ساعت چهار و نیم بعد از نیمه شب، هنگامی که برای رفتن به محل «توالت» از تختخواب پائین آمده بودند، دچار حمله قلبی شدیدی شدند و بزحمت خود را تا نزدیک تختخواب می رسانند و در آنجا بسختی زمین می خورند بطوری که یک دست و صورت ایشان مجروح می شود و از هوش می روند. فوراً به دکتر «بروسی» و یکی از پروفسورهای متخصص در امراض قلب اطلاع دادیم و بلافاصله هر دو حاضر شدند و پس از معاینه اعلیحضرت خیلی اظهار نگرانی کردند و گفتند این حمله قلبی بسیار شدید بوده و حتی امید نداریم که تا ده ساعت دیگر اعلیحضرت حیات داشته باشند؛ معهذا بلادرنگ معالجات آغاز شد و چون اعلیحضرت بسختی و بزحمت تنفس می کردند، دستور تنفس مصنوعی دادند و آمپولهائی تزریق کردند.

در نتیجه این حملهٔ قلبی، هشت روز تمام اعلیحضرت گرفتار بستر بودند و چند روز نخستین آن در حال اغما و بیهوشی بسر بردند. در اینمدت خود من شخصاً نسخه پزشکان را به داروخانه برده و پس از تحقیق کامل در نوع داروهائی که تجویز کرده بودند، می خریدم. بطور کلی داروهائی که تجویز می کردند اغلب مسکن و برای تقویت قلب بود.

همینکه اعلیحضرت دچار حملهٔ قلبی شدند و احتیاج به مراقبت دائمی پزشک و پرستار پیدا کردند، بانوی صاحبخانه میس «آکین» تعهد پرستاری اعلیحضرت را کرد و با کمال جدیت و دلسوزی این وظیفه دشوار را انجام می داد و در تمام ساعات و لحظات مراقبت بسیاری از حال مزاجی اعلیحضرت می نمود.

در این هشت روز دکتر «تنکین» همه روز برای عیادت و اطلاع از احوال مزاجی اعلیحضرت بدانجا می آمد.

ورود والاحضرت شاهدخت شمس به ژوهانسبورگ

در همان اوانی که اعلیحضرت مجدداً دچار کسالت گردیدند، والاحضرت شاهدخت شمس که در تهران اطلاع یافته بودند، مصمم شدند بار دیگر به نزد اعلیحضرت پدر خود بیایند.

با وجودی که اعلیحضرت فقید بسیار شایق و مایل به دیدار والاحضرت بودند، برای اینکه والاحضرت دچار زحمت و رنج مسافرت نشوند، راضی به مسافرت ایشان نبودند؛ ولی والاحضرت را شوق دیدار پدر وادار کرد که تصمیم خود را اجرا کنند و بطرف ژوهانسبورگ حرکت نمایند.

وقتی تلگراف ورود والاحضرت شاهدخت شمس بقاهره رسید، این هشت روز بیماری شدید اعلیحضرت بپایان رسیده و حال مزاجی ایشان تا حدی رو به بهبودی نهاده بود، بطوری که حتی از تختخواب برخاسته و چند بار هم از اتاق خود بیرون آمده و در باغ قدم زده بودند. خبر ورود والاحضرت شاهدخت شمس در این هنگام فوق العاده باعث خوشوقتی و مسرت خاطر اعلیحضرت فقید گردید و وقتی

والاحضرت شاهدخت با هواپیما وارد ژوهانسبورگ شدند و به دیدار اعلیحضرت نایل آمدند این خوشوقتی و مسرت به کمال رسید.

والاحضرت شاهدخت شمس بهیچوجه از چگونگی وضع مزاجی اعلیحضرت و خطری که از ایشان گذشته بود، آگاه نبودند و پس از اطلاع ابراز تأسف و تأثر بسیار نمودند.

حمله قلبی دوم ـ فوت اعلیحضرت فقید

احوال مزاجی اعلیحضرت، مخصوصاً پس از آمدن والاحضرت شاهدخت شمس، رو به بهبودی نهاده بود. همه فکر می کردیم خطر بخواست خداوند رفع شده و جای نگرانی نیست. آغاز شب والاحضرت شاهدخت در خدمت اعلیحضرت بودند و من هم افتخار حضور داشتم.

اعلیحضرت آن شب اتفاقاً بیش از سایر شبها خندان و مسرور بودند و همانطور که عادت ایشان بود، گاهگاهی لطیفه های نغز و سخنان شیرین بر زبان می راندند و چیزی که به فکر ما و هیچکس نمی رسید این بود که این شب، آخرین شب زندگانی اعلیحضرت رضا شاه پهلوی است.

ساعت ٦ صبح روز چهارشنبه چهارم مرداد ۱۳۲۳ بود، من هنوز از خواب بیدار نشده بودم که صدای در را شنیدم. وقتی در را گشودم سیدمحمود پیشخدمت مخصوص اعلیحضرت را دیدم که سراپا غرق در تشویش و اضطراب است. پرسیدم: «سیدمحمود، چه شده؟» جواب داد «اعلیحضرت از خواب بیدار نمی شوند!» گفتم «شاید شب را بیخوابی کشیده اند و حالا خوابشان برده.»

سیدمحمود که معلوم بود قبلاً وارد اتاق شده و خطر را احساس نموده، جواب داد «شما خوب است همین حالا اعلیحضرت را ببینید.» فوراً لباس پوشیده و خود را به خوابگاه اعلیحضرت رسانیدم. چهره اعلیحضرت خیلی آرام بود و اصلاً اثری از مرگ در آن دیده نمی شد. دست اعلیحضرت را که هنوز گرم بود، بدست گرفته و با آرامی گفتم: «حال مبارک چطور است؟» جوابی نشنیدم. چند بار دیگر سئوال

خود را بلندتر تکرار کردم و باز هم جوابی نشنیدم.

در این موقع بود که احساس خطر را نموده و فوراً خود را به تلفن رسانیدم و به دکتر «بروسی» اطلاع دادم که فوراً خود را برساند. پس از چند دقیقه دکتر «بروسی» و پروفسور متخصص امراض قلب و دکتر «تنکین» در بالین اعلیحضرت حضور یافتند و در همین موقع بود که والاحضرت شاهدخت شمس و والاحضرتهای شاهپور نیز سراسیمه در گرد اعلیحضرت جمع شده و منتظر اعلام نظر پزشکان شدند.

پس از لحظه‌ای دکتر «بروسی» اطلاع داد که در ساعت پنج صبح حمله قلبی شدیدی بار دیگر عارض اعلیحضرت گردیده و در نتیجه این حمله اعلیحضرت فوت کرده اند.

پس از وفات اعلیحضرت پهلوی

پس از اینکه فوت اعلیحضرت محقق گردید و پزشکان رسماً اعلام کردند بلادرنگ با حضور دکتر «تنکین» اتاقها مهر و موم شد. آنگاه با حضور دادستان شهر و وکیل اعلیحضرت از کلیه اسباب و اثاثیه شخصی اعلیحضرت که اشیاء قیمتی در آن فقط یک قوطی سیگار و چند سکه و ساعت طلا بود، صورت برداری شد و به تحویل مدعی‌العموم درآمد، تا بعداً قرار نقل و انتقال آن داده شود.

چون در آن هنگام بواسطه مشکلات جنگ و فقدان کشتی و معین نبودن تاریخ ورود و خروج ناچار جنازه مدتی در ژوهانسبورگ می ماند، قرار بر این شد که پس از انجام تشریفات مذهبی برای حفظ جنازه را مومیائی نمایند.

مراسم مذهبی با سادگی انجام یافت و سپس جنازه را به محلی که در آنجا مومیائی می نمودند بدون هیچگونه تشریفاتی انتقال دادند و پس از مومیائی جنازه را در تابوتی نهادند.

مراسم هفته

شب هفت، والاحضرت شاهدخت شمس، به اتفاق والاحضرت های

شاهپور در حالی که هر یک دسته گلی در دست داشتند، برای خواندن فاتحه و زیارت پدر خود، به محلی که جنازه را در آن قرار داده بودند رفتند و در اینجا والاحضرت با چشمی اشکبار گلی به سینه پدر خود زدند.

چون روزهای غم انگیز ماتم و سوگواری سپری شد، والاحضرت مصمم بازگشت به تهران شدند و در حالی که من در خدمتشان بودم به «دوربان» عزیمت نمودند و از آنجا بوسیله هواپیما بسوی قاهره و تهران مراجعت کردند و من نیز بار دیگر به ژوهانسبورگ برگشتم.

پس از آنکه به ژوهانسبورگ برگشتم راجع به تاریخ حمل جنازه با دکتر «تنکین» مذاکره کردم. پس از چند روز حسب الامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، والاحضرتهای شاهپور در حالی که من هم در خدمتشان بودم بطرف قاهره حرکت کردند و تا هنگامی که جنازه به مصر رسید در قاهره بودند و در مراسم باشکوه تشییع جنازه در قاهره شرکت کردند ولی من روز قبل از رسیدن جنازه به مصر حسب الامر به تهران حرکت کردم و پس از مدت سه سال اقامت در غربت، به دیدار وطن عزیز خود نائل گردیدم.»

شمشیر مرصع که در جریان تشییع جنازه از بین رفت

در جلد چهارم تاریخ بیست ساله ایران گفته شد که پس از استعفای رضاشاه در مجلس شورا در بارهٔ جواهرات سلطنتی برخی از نمایندگان سئوالاتی طرح کردند و دولت برخلاف اظهار داشت که تصرفاتی در آن نشده است. و حال آنکه بعداً طبق گزارش رسمی اداره بیوتات سلطنتی معلوم شد در چند نوبت بویژه هنگام عروسی ولیعهد بخشی از جواهرات سلطنتی که به دربار فرستاده شده بود، به خزانه عودت داده نشده ومورد دستبرد قرار گرفته است.

علاوه بر آن، در دوران سلطنت محمدرضا شاه نیز مردم مطلع شدند که شمشیر طلای مرصع به گوهرها و سنگهای گرانبها که بمنظور برگزاری مراسم و تشریفات تدفین رضاشاه به مصر ارسال شده بود، به ایران بازگشت داده نشده است

و فاروق پادشاه مصر آن را ضبط نموده وهر چه از وی مطالبه کرده اند، از تحویل آن امتناع کرده است.

این قضیّه مکتوم بود تا اینکه رژیم سلطنتی مصر واژگون گردید. در این موقع مجله «روزالیوسف» چاپ قاهره طی مقاله ای این موضوع را برملا ساخت.

مجله خواندنیها در شماره ۱۰۲ سال ۱۲ خود زیر عنوان **«چگونه ملک فاروق شمشیر جواهر نشان رضاشاه را بالا کشید»** شرحی نگاشته که عیناً ملاحظه می فرمائید:

مجله «روزالیوسف» در شماره اخیر خود (مرداد ۱۳۳۱) این خبر را انتشار داده است: مقامات مسئول مصری اخیراً که شروع به تصرف املاک و اموال و کاخهای ملک فاروق، پادشاه سابق مصر کرده اند، با یک نامه رسمی از طرف وزارت دربار ایران مواجه گردیده اند که تفصیلات یکی دیگر از ماجراهای فاروق، پادشاه سابق مصر و از بین رفتن قطعه ای از جواهرات سلطنتی ایران را فاش می سازد.

جریان قضیه از این قرار است در روزهای جنگ جهانگیر دوم، جسد رضاشاه، شاه سابق ایران برای دفن به مصر فرستاده شد، شاه در آنوقت خارج از کشورش در حال تبعید وفات یافته بود و مصر و ایران نیز بر اثر ازدواج سلطنتی روابط کاملاً دوستانه داشتند.

فاروق، پادشاه سابق مصر دستور داد که برای بخاک سپردن شاه سابق ایران کلیه شعائر و رسومی که برای دفن سلاطین مصر بعمل می آید، مراعات شود.

ایران نیز قبلاً موافقت خود را با دفن جسد شاه سابق در مقابر سلطنتی مصر اعلام داشته بود زیرا مقامات انگلیسی با بازگشت دادن جسد شاه سابق به ایران مخالفت می ورزیدند.

از طرف دولت و دربار ایران یک هیأت دیپلماسی فوق العاده برای شرکت در تشییع جنازه شاه سابق به قاهره اعزام شد.

جسد شاه آورده شد و در پیشاپیش آن شمشیر طلائی مرصع به جواهرات

گرانبها حمل می گردید.

این شمشیر از طلای کاملاً خالص بوده و جواهرات روی آن از احجار کریمه و کمیاب بود.

مراسم دفن خاتمه یافت و جسد رضاشاه مانند سلاطین مصر مومیائی گردید... هیأت عزا که از طرف ایران به قاهره اعزام شده بود خود را برای مراجعت به ایران آماده ساختند و فقط در انتظار دریافت شمشیر طلائی شاه بودند.

لیکن انتظار این هیأت بطول انجامید و کسی برای آنها شمشیر را باز نیاورد.

در این وقت یکی از اعضای این میسیون سراغ شمشیر را از یکی از درباریان مصری که در این مراسم حضور داشت گرفت، مرد درباری دور و بر خود را نگاهی کرده و گفت:

« نمی دانم شمشیر را کجا گذاشتند، ولی بهرحال، محفوظ است، یا اینجا... و یا آنجاست... حالا فردا می بینم.» فردا گذشت، پس فردا هم به آن پیوست و از مدتی که برای بازگشت میسیون تعیین شده بود چند روزی سپری شد، میسیون ایران مجدداً با دربار مصر تماس گرفت. از طرف دربار چند ساعت مهلت خواستند و پس از این مدت، کارمندان دربار به اعضای هیأت ایران پاسخ دادند:

«مولای ما اعلیحضرت پادشاه، خودشان شمشیر را در اتاق مخصوصشان نگه داشته اند. ما از اولین فرصت استفاده و ایشان را یادآوری خواهیم نمود که شمشیر را به سفارت ایران باز گردانند... زیرا اعلیحضرت اکنون مشغول هستند!!».

میسیون اعزامی ایران به تهران بازگشت و ماجرای شمشیر را برای شاه ایران، شوهر خواهر ملک فاروق باز گفتند...شاه ایران بکلی هاج و واج ماند و دستور داد نامه ئی به دربار سلطنتی در مصر و نامه دیگری هم به سفارت ایران در قاهره نوشته و تقاضا کنند که در ارسال شمشیر برای شاه تسریع نمایند.

شاه ایران دستور داد که در این نامه ها تأکید شود او از نظر قیمتی بودن

شمشیر آنرا مطالبه نمی کند، بلکه از این جهت آنرا می خواهد که یادگار پدرش می باشد.

دربار سلطنتی مصر جوابی به دربار ایران نداد، سفارت ایران در قاهره بکلیه وسائل ممکنه دیپلماسی و غیر دیپلماسی برای دریافت شمشیر متشبث شد اما نتیجه ای نتوانست بدست آورد.

چند ماه گذشت و شاه ایران را امور کشورش از یاد شمشیر بیرون برد، در اینوقت بود که تدریجاً روابط دربارهای مصر و ایران رو به تیرگی گذاشت، با وجود این سفارت ایران از هر فرصتی استفاده کرده و موضوع شمشیر طلائی جواهرنشان را یادآور شده و آنرا مطالبه می نمود.

سرانجام جنگ بپایان رسید و تصمیم گرفته شد که جسد شاه سابق به ایران بازگشت داده شود.

میسیون رسمی دولت ایران یکبار دیگر در قاهره حضور یافتند. سفارت ایران برای دربار سلطنتی و مقامات مربوطه وزارت خارجه پیغام داد که حتماً لازمست در موقع حمل جسد شاه سابق، طبق رسوم سلطنتی و درباری ایران، شمشیر باشد... به آنها جواب داده شد که البته، همینطور است و باید از شمشیر طلائی در این مراسم استفاده کرد. اعضای میسیون نفسی براحتی کشیدند.

وقت تشییع جنازه فرا رسید. ملک فاروق در این مراسم حضور نیافت و از شمشیر مرصع طلائی هم خبری نشد. سفیر ایران در مصر سراغ شمشیر را گرفت، به اوجواب دادند که دربار خیلی شمشیر را جستجو کرده امّا آنرا پیدا نکرده اند و ملک فاروق هم اصولاً در بارهٔ این شمشیر اطلاعی ندارد... قضیه بهمین جا ختم شد. تا اینکه در هفته گذشته پس از برکناری ملک فاروق وقتی که اموال او از طرف دولت بازرسی و مصادره گردید، دولت و دربار ایران مجدداً شروع به مطالبه شمشیر طلائی و مرصع به جواهرات و سنگهای قیمتی و کمیاب را نمودند...»

انتقال جنازهٔ پهلوی به تهران

در سال ۱۳۲۹ در کابینهٔ منصورالملک جنازه رضا شاه از مصر به تهران منتقل گردید تا در مقبرهٔ زیبائی که برای او ساخته بودند، بخاک سپرده شود. دربار بسیار علاقمند بود که هنگام ورود جنازه تشریفات مفصل و خاصی بعمل آورد و جلسهٔ مجلس را بمناسبت تشییع و تدفین تعطیل نمایند. ولی جبههٔ ملّی با انجام این مراسم و تجلیل در مجلس شورایملی مخالف بودو تصمیم داشت چنانچه در جلسه علنی مجلس موضوع مطرح شود، به مخالفت جدی برخاسته و پیرامون دوران حکومت دیکتاتوری مطالبی بگوید. چون موضوع مخالفت جبههٔ ملی کمابیش در خارج منعکس شده بود، دربار بسیار نگران شد. نخست وزیر را واسطه قرار داد تا به هر کیفیتی شده مانع از ابراز مخالفت در جلسهٔ رسمی مجلس گردد.

نخست وزیر وارد عمل شد پس از گفتگو با دکتر مصدق و نگارنده طرفین به این نتیجه رسیدند که موضوع تشییع جنازه مطلقاً در مجلس مطرح نشود. چگونگی این جریان در جلد سوم کتاب سیاه از صفحه ۱۱۶ تا ۱۱۸ نوشته‌شده‌است که عیناً در زیر نقل می گردد:

حدود سه ربع ساعت به طلوع آفتاب مانده زنگ تلفن بصدا در آمد، گوشی را برداشتم شخصی گفت: با آقای مکی می خواهم صحبت کنم. گفتم جنابعالی؟ پاسخ داد: نخست وزیر می خواهد صحبت کند. پس از مختصر تعارفات معمولی منصورالملک گفت خواهش می کنم بدون فوت وقت فوراً تشریف بیاورید به منزل من موضوع فوق العاده مهم و لازمی است باید با هم صحبت کنیم و من هم اکنون منتظر شما هستم. تلفن دکتر مصدق را گرفتم و موضوع را گفتم. دکتر مصدق که خود از موضوع خبر داشت و قبلاً با او صحبت شده بود و خودش این راهنمائی را به منصورالملک کرده بود بدون اینکه از قضایا به من چیزی بگوید و یا اظهار اطلاع بکند گفت: بروید ببینید چه می گوید.

از منزل بیرون آمدم خیابانها کاملاً خلوت بود و بندرت اتومبیلی درخیابانها دیده می شد، خیلی زود خود را به دروازه دولت نزدیک پیچ شمیران رساندم.

بمحض اینکه زنگ در منزل نخست وزیر بصدا در آمد، در باز شد. مستخدم نامم را پرسید. گفتم. تعارف به ورود نمود. داخل باغ شدم و به اتاق کوچکی که یک میز گرد و دو مبل داشت راهنمائی شدم. هنوز ننشسته بودم که منصورالملک وارد شد. خیلی گرم و صمیمانه با من برخورد نموده گفت معذرت می خواهم از اینکه این موقع شما را ناراحت کردم ولی چون کار مملکت است و فوریت داشت ناچار شدم، خواهید بخشید. گفتم مانعی ندارد.

نخست وزیر شروع به اصل مطلب کرد. اظهار داشت روز سه شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۹ جنازهٔ اعلیحضرت فقید از خارج وارد تهران خواهد شد و از طرف دولت تشریفاتی طبق برنامه اعلام شده، انجام خواهد شد. شنیده ام عده ای از اعضای جبههٔ ملی منجمله حائری زاده و دکتر شایگان می خواهند تظاهراتی علیه ورود جنازه بنمایند و در مجلس مطالبی عنوان و حملا تی بکنند.

موضوع حقیقت داشت زیرا قبلاً در جبههٔ ملی مطرح شده بود و حائری زاده گفته بود که می خواهند جلسهٔ روز یکشنبه ۱۷ اردیبهشت را بعلت ورود جنازه شاه سابق تعطیل و از او تجلیل نمایند، این جنازه ارتباط به کار نفت دارد. قرار است از طرف رئیس مراسم تشییع اعلام شود. در جلسه جبهه ملی روز سه شنبه دکتر شایگان هم گفته بود که همانجا دفن نمایند و من چنان و چنین خواهم گفت. دکتر مصدق هم مطالبی در زمینهٔ کارهای خلافی که در زمان رضاشاه شده، گفته بود.

نخست وزیر گفت: مگر نه اینست که رضاشاه پدر شاه مملکت است و شاه طبق قانون اساسی دارای حقوق ومزایائی است و قابل احترام می باشد. اگر علیه شاه فقید صحبتی و اهانتی بشود علیه شاه مملکت خواهد بود.

محمدعلی شاه هم که مجلس علیه او رأی داده بود و او را مهدورالدم و برای سر او جایزه قرار داده بود، معهذا وقتی فوت کرد در بار برای او ختم رسمی اعلام نمود و مجلس ختم آبرومندی برای او برگزار شد. اکنون از شما خواهش می کنم که جلو این آقایان را بگیرید و مانع شو ید از اینکه مطلبی علیه رضاشاه گفته شود. و چون حائری زاده مرد یک دنده ایست فقط شما می توانید او را متقاعد نمائید که

سکوت نماید.

گفتم راجع به دکتر مصدق چه می کنید؟

سر بسته گفت ایشان یا در جلسه شرکت نخواهد کرد و یا چیزی نخواهد گفت. گفتم دکتر شایگان چطور؟ پاسخ داد شما با او صحبت کنید اگر متقاعد شد چه بهتر و اگر نشد نقطه ضعف دارد؛ نمایندگانی هستند که در جواب او بگویند این سخنرانیهای شماست در پرورش افکار دوره رضا شاه و قسمتهائی از صحبتهائی که در سخنرانیهای پرورش افکار کرده ارائه بدهند و معاونت وزارت فرهنگ زمان دکتر کشاورز وزیر فرهنگ توده‌ئی های کابینه قوام السلطنه و غیره را یادآور شوند و به او اعتراض نمایند. گفتم بهتر است که حمله ای به دکتر شایگان نشود زیرا آنوقت در نمایندگان جبههٔ ملی ایجاد تعصب خواهد کرد و کار مشکل تر خواهد شد. مدتی بحث کردیم، ضمن این گفتگوها متوجه شدم که ما کارهای مهمتر مانند مسأله نفت در پیش داریم و اگر وارد این مباحث و کشمکش ها بشویم از مرحله دور خواهیم شد؛ بالاخره راه حلی پیشنهاد کردم و پس از اندکی مذاکره مورد موافقت نخست وزیر قرار گرفت. راه حل پیشنهادی این بود که اصولاً در مجلس بحثی از رضاشاه نشود و در موقع ختم جلسه روز یکشنبه مطلقاً راجع بعلت تعطیل جلسه روز سه‌شنبه چیزی گفته نشود؛ فقط رئیس مجلس بگوید جلسه را ختم می کنم، جلسهٔ آینده روز پنج شنبه ساعت ۹ صبح خواهد بود.

منصور الملک مثل اینکه از زیر بار سنگینی خلاص شده باشد، نفس راحتی کشید من هم خوشوقت از اینکه جلو جنجال و کشمکش گرفته شده است.

نخست وزیر تا در باغ مرا مشایعت کرد و در موقع خداحافظی گفتم من از اینجا به منزل دکتر مصدق خواهم رفت و موضوع مورد توافق را به ایشان خواهم گفت.

چند دقیقه به ساعت ۷ صبح مانده وارد اتاق خواب دکتر مصدق شدم. جریان را از اول تا آخر گزارش دادم. دکتر مصدق خیلی خوشحال شد و گفت راه حل خوبی پیدا کردید. زیرا نه تجلیل بعمل خواهد آمد و نه تکذیب خواهد شد. قول

و قراری را که با نخست وزیر گذارده بودم به اطلاع رفقای همکار مجلسی رساندم مورد قبول واقع شده در مجلس هم طبق همین قرار عمل شد و کوچکترین عملی و حرفی نه در جلسه یکشنبه و نه در جلسهٔ بعد (پنج شنبه) ۱۹ اردیبهشت ابراز نشد و دکتر معظمی نایب رئیس که جلسه را اداره می کرد اظهار داشت: جلسه را ختم می کنیم و جلسه آینده پنج شنبه ساعت ۹ صبح خواهد بود ولی در خارج از جلسه بطور خصوصی به نمایندگان گفته شد که در مراسم تدفین و تشییع شرکت نمایند. پس از تدفین پهلوی در باریان مقررات و مراسم خاصی که در کشورهای جهان نسبت به قبر سرباز گمنام معمول می دارند مرعی داشتند. باین کیفیت که شخصیتهای بین المللی که به ایران می آمدند بعنوان اینکه وی دارای شخصیت فوق العاده ای بود و در راه وطن در گذشته است آرامگاه او را بجای قبر سرباز گمنام که معرفی کرده با تشریفات خاصی بدانجا می بردند تا دسته گل نثار نمایند و دسته موزیک سرود ملی آن کشور و ایران را مترنم گردد.

این ترتیبات همچنان معمول بود تا انقلاب ۲۲ بهمن پیش آمد و عده ای تصمیم گرفتند مقبره را تخریب نموده و جنازه را بیرون بیاورند. امّا محمدرضا شاه قبل از اینکه از ایران خارج شود جنازهٔ پدر و علیرضا پهلوی را در آورده در صندوق گذارده با خود به خارج منتقل نموده و از قرار اطلاع در لوس آنجلس امریکا به امانت گذارده است. هنگامی که جمعیتی بسرکردگی آقای صادق خلخالی به آنجا هجوم بردند از جنازه اثری نبود و این موضوع مکتوم بود و هیچ کس نمی دانست که بسر جنازه چه آمده است.

نگارنده بوسیله آقای یوسفی اشکوری نماینده مجلس شفاهاً از آقای خلخالی سئوال کردم که در این باره توضیح دهند، مشارالیه هم کتباً آنچه عمل و مشاهده نموده بودند نوشتند که در اینجا عیناً کلیشه آن ملاحظه می شود:

شماره .....

تاریخ .....

جمهوری اسلامی ایران

مجلس شورای اسلامی

بسمه تعالی

شمارهٔ .....

تاریخ .....

جمهوری اسلامی ایران

مجلس شورای اسلامی

بسمه تعالی

و خلاصه کلام اینکه جنازه رضاخان قلدر و علی رضا پهلوان در مقبره بود
و دو روز قبل از فرار شاه مأمن از ایران استخوانهای آنها را در جعبه و صندوق
جای داده بلوس آنجلس در امریکا برده اند — صادق خلخالی

جمهوری اسلامی ایران

مجلس شورای اسلامی

بسمه تعالی

بنام خداوند متعال و قاهر و غالب باید عرض کنم که جنازه رضاخان ملعون و دزد را از مصر آورده بودند و در مقبره مخصوص در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام بخاک سپردند و جنازه علیرضا پهلوی نیز در آنجا مدفون بود و چند نفر دیگر از دودمان ننگین نیز در آن مقبره بود. پس از انعقاد جمهوری اسلامی در ایران یک روز تصمیم گرفتیم که آن مقبره را که به مراتب بدتر از مسجد ضرار بود و در واقع جز یک دکور شیطانی نبود و در واقع مایه امید ضد انقلاب و سلطنت طلبان بود تخریب نمائیم و در این کارانسانی و اسلامی برادران سپاه پاسدار با تعدادی متجاوز از دو یست عدد بیل و کلنگ و دسته های دیگر از مردم کمک شایان نمودند و ما بدو امر خیال می کردیم که یک شبه آنجا را خراب می کنیم ولی ساختمان بی اندازه محکم بود که بالاخره با شیوه مهندسی و مواد منفجره پس از دو هفته تخریب شد و تنها مقبره رضاخان نبود که خراب شد بلکه قبر متجاوز از پنجاه نفر از وابستگان، منجمله حسنعلی منصور نیز خراب شد و با این تخریب انقلابی خاطره انقلابی کبیر سدیف قهرمان در تخریب مقابر قریش در شام تجدید شد. بعضی ها، منجمله بنی صدر خائن با تخریب آنجا سرسختانه مخالفت می کردند و حتی در صدد بودند که ما را بازداشت نمایند ولی مردم مسلمان با ما بودند. اگر بنی صدر و امثال او در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بودند در باره تخریب مسجد ضرار حتماً مخالفت می کردند و حال آنکه در قرآن می فرماید:

آلَمْ تَرَ کیف فَعَل رَبُّکَ بِعادٍ، اِرَمَ ذاتِ العِمادِ، الّتی لَمْ یُخلَقْ مِثلُها فی البِلادِ وثَمودَ الذّینَ جابوالصّخر بالوادِ، وفرعونَ ذی الأوتادِ الذّینَ طَغَوا فی البِلادَ، فَاَکْثَروا فیها الفَسادَ فَصَبَّ عَلَیهِم رَبُّکَ سَوْطَ عذابٍ، انَّ رَبَّکَ لَبِالمرصادِ.[1]

۱ــ سورهٔ والفجر (۸۹)، آیه ٦ تا ١٤.

باید عرض کنم که خود جنازه را شاه فراری دو روز قبل از رفتن خود از ایران خارج و حالیه در لوس آنجلس بعنوان امانت نگهداری می شود. و خلاصه کلام اینکه جنازه رضاخان قلدر و علیرضا پهلوی در مقبره بوده و دو روز قبل از فرار شاه خائن از ایران استخوانهای آنها را در جعبه و صندوق جای داده و به لوس آنجلس در امریکا برده اند.

والسلام علی من التبع الهدی ــ صادق خلخالی

حسن ختام

در ضمن چاپ آثارم، دوستانی صمیم نیز یافته ام که برایم غنیمتی است. از جملهٔ آنها آقای کمال اجتماعی جندقی است که در سال ۱۳۵۸ که با مؤسسهٔ بنگاه ترجمه و نشر کتاب سر و کار پیدا کردم، در آنجا خدمت می کردند و چون در آن موقع ویرایش و تصحیح اغلب کتب آن مؤسسه تحت نظارت ایشان بود، چند جلد از آثارم را (دو جلد مدرس، قهرمان آزادی ــ جلد دوم تاریخ بیست ساله ــ سی ام تیر ۱۳۳۱ ــ امیرکبیر) ویرایش و تصحیح کردند.

دوستی ما دوام و استحکام یافت و پس از آنهم در تجدید نظر در گلزار ادب و تصحیح مجلدات چهارم و پنجم و ششم تاریخ بیست ساله و جلد چهارم کتاب سیاه و... از همکاری ذی قیمت معظم له بهره گرفتم.

ایشان نیز نسبت به آثار این نگارنده لطفی خاص دارند و اخیراً نامه ای مرقوم داشته و قطعه شعری سروده اند که ضمن تشکر از همکاریهای صادقانه و احساسات صمیمانهٔ ایشان آن نامه و شعر را به عنوان حسن ختام در زیر درج می نمایم.

دانشمند و محقق ارجمند، جناب آقای حسین مکّی

با انتشار مجلّد هشتم تاریخ بیست سالهٔ ایران، این دوره تاریخ که با

کوشش خستگی ناپذیر شما مرد بلند همت و سخت کوش جمع آوری و تحریر شده است، پایان می پذیرد، کوششی که نزدیک به نیم قرن دوام داشت.

من که خدمتگزار کوچک مطبوعات ایران هستم و بیش از سی سال است بدین خدمت مقدّس اشتغال دارم و می توانم ادّعا کنم که در انتشار بیش از هزار کتاب مباشرت داشته ام، به سهم خود انجام یافتن این خدمت شایان تقدیر را به شما تبریک می گویم.

می دانم که مراتب فضل و دانش شما به کرّات و مرّات و طی سالیان متمادی که دست در کار تتبع و تألیف دارید از جانب دانشمندان بلند پایه و استادانی چون عبدالعظیم قریب، عباس اقبال، سعید نفیسی، ملک الشعرا بهار، مهدی قمشه الهی، دکتر رضا زاده شفق، جلال همائی، عبدالرحمان فرامرزی و ارسلان خلعتبری و بسیاری فضلای دیگر مورد تقدیر قرار گرفته است. شعرای توانائی چون پژمان بختیاری در شرح جانبازیها و فداکاریهای شما در راه ملی شدن نفت قصیده سروده اند. از شورای عالی وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه در سال ۱۳۲۳ نشان علمی گرفته اید. دیده ام که در حاشیهٔ بسیاری از صفحات جلد اول تاریخ احزاب سیاسی ایران، تألیف دانشمند فقید ملک الشعرا بهار، از مقالات و تحقیقات شما بهره برده و در جلد دوم همین تاریخ (که اخیراً منتشر شده است) تاریخ بیست سالهٔ شما را مکمّل تاریخ خود دانسته و توفیق ادامه اش را آرزو کرده است.

البته در برابر چنان دانشمندانی تقدیر از جانب من ناچیز، با این بضاعت مُزجات محلّی از اعراب ندارد، ولی مطمئنم اگر بر قدر کار شما نمی افزاید نیز از ارزش آن نمی کاهد.

استاد ارجمند، این عریضهٔ مرا حمل بر مداهنه و تملّق گوئی نکنید، چون شما اکنون در پست و مقام دولتی نیستید و ثروت سرشاری هم نیندوخته اید که کسی به طمع بهره ای درصدد خوش آمد گوئی بیجا از شما برآید. من از چند جهت به نوشتن این سطور مبادرت کرده ام:

اولاً: به مصداق «من لم یشکر المخلوق، لم یشکر الخالق» وظیفهٔ انسانی خود می دانم که از انجام دادن کاری بدین عظمت که حاصل نیم قرن مداومت و استقامت شما می باشد، قدردانی کنم.

ثانیاً: من در سالهای اول سلطنت رضاشاه چشم بر هستی گشوده ام و در سال ۱۳۲۰ نوجوانی بودم و اولین سالهای عمرم مصادف است با سالهائی که وقایع آن در تاریخ بیست سالهٔ ایران آمده است و به همین جهت مورد علاقه و مطالعه ام قرار گرفته است و این خود موجبی بوده که عظمت کار شما را عمیق تر احساس کرده ام.

ثالثاً: در سالهائی که شما پرچم مبارزه با استعمار انگلستان را بر دوش گرفتید و جلودار مبارزات ملّی شدن نفت شدید؛ در سالهائی که وکیل اول تهران بودید، خلع ید با از خود گذشتگی و تدبیر شما انجام پذیرفت و «سر باز فداکار» وطن لقب گرفتید، سالهای اول جوانی را با همه شور و التهابش می گذراندم و طبیعی است که با دیدهٔ اعجاب به شما می نگریستم.

رابعاً: به اقتضای شغل و تخصصم، در سالهای اخیر با سه مؤسسهٔ ناشر آثار شما (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، امیرکبیر، نشر ناشر) همکاری داشته ام و تصحیح و تنظیم اغلب از آثار شما به عهده ام بوده است از قبیل «مدرس، قهرمان آزادی» دو جلد؛ تاریخ بیست سالهٔ ایران: اضافات جلد اول، تجدید چاپ جلد دوم با تجدید نظر و اضافات، جلد سوم، جلد چهارم، جلد پنجم، جلد ششم؛ امیرکبیر؛ سی ام تیر ۱۳۳۱؛ جلد چهارم کتاب سیاه (پس از خلع ید)؛ گلزار ادب و... در ضمن تنظیم این کتابها بود که بیشتر با شما و فکر شما آشنا شدم و دانستم چه مایه به استقلال و سربلندی ایران ارج می نهید و درین راه چه فداکاریها و مبارزاتی داشته اید، و از این راه هیچگاه منحرف نشدید.

ابتدا شاید مشکل می شد پذیرفت، ولی اکنون که چندین سال از آن مبارزات (ملّی شدن نفت) می گذرد به آسانی پذیرفتنی است که اگر اراده و خواست میهن پرستانی استوار و ثابت قدم چون شما (که انگشت شمار بودند) حاکم

بر جریانات سیاسی می‌شد، و ارادهٔ اشتباه کاران مستبدّالرأی صاحب اختیار نمی‌شد، ایران و ایرانی روزگار بهتری می یافت.

دانشمند ارجمند، مطمئن باشید که به قول فرخی یزدی: «قضاوت صحیح با تاریخ است» و شما که به سهم خود و در حد توانائی، خدمات صادقانه و فراوانی به تاریخ و سیاست و ادب این مرز و بوم کرده‌اید، نامتان در تاریخ ایران به نیکی جاودان خواهد بود و سرمشق جوانان قرار خواهید گرفت.

قطعه شعری را که به نامتان سروده‌ام تقدیم می کنم، اگر از لحاظ کلام رسا نباشد، از لحاظ احساس سرشار است.

با احترام ــ کمال اجتماعی جندقی

ایران زنده است

نام ایران از فداکاری مردان زنده است
مردی و مردانگی تا هست ایران زنده است
آنکه شمع جان نهد در معبد عشق وطن
نام او جاوید با تأیید یزدان زنده است
عشق میهن بیم مردن را ز دل زایل کند
آنکه می میرد به راه عشق و ایمان زنده است
هر که جان بخشد به تاریخ وطن عیسی‌صفت
جاودان مانند جان در لفظ جانان زنده است
مکّی، آن مردی که ازتاریخ ایران، بیست سال
تا ابد از همت والای ایشان زنده است
در ره آیندگان، تا جانشان روشن شود
مشعلی افروخته کز روغن جان زنده است
روز و شب سرگرم خلق و نشر آثار نکوست
چون ز آثار نکو مرد مسلمان زنده است

بد نبینی هیچ در گفتار و در کردار او
خوب می داند ز کار نیک انسان زنده است
بسته پیمان با خدا بر خدمت خلق خدای
استوار اندر وفای عهد و پیمان زنده است
آری آن دوران که او مرد سیاست بوده است
در همه تاریخ ما آن عهد و دوران زنده است
خاطرات «نفت و نطق مکّی» و خلع یدش
تا ابد در دفتر میهن پرستان زنده است
همچو بوی گل که مضمر گسته در بوی گلاب
نام «مکّی» نیز در تاریخ ایران زنده است

در بارهٔ ۳ جلد اول تاریخ بیست سالهٔ ایران آنچه در جراید همان زمان منتشر شده بود در مقدمهٔ همان مجلدات بچاپ رسیده است ولی از نقل بعضی اشعار که در این مورد سروده و برای نگارنده از اراک ارسال شده است خودداری گردیده بود منجمله قصیدهٔ بلند بالائی است که در سال ۱۳۲۵ مرحوم اسمعیل فردوسی فراهانی مؤلف کتاب کمال آتاتورک و مترجم کتاب اسلام و هیئت سروده اند که چند بیت از آن که مربوط به تاریخ بیست ساله است در زیر آورده می شود:

ای ملّی، ای عزیزترین یار و یاورم
ای داوری که نیست کی چون تو داورم
غیر از تو یک ستاره نه یک دوست چون تو نیست
در هفت آسمانم و در هفت کشورم
ای بهترین مفسر تاریخ باختر
ای بهترین مورخ فرهنگ خاورم
منّت خدای را که علیرغم حادثات
مشروطه با کتاب تو احیا شد آخرم

یعنی شد ای مورخ معروف بی‌نظیر
تاریخی از توصفحهٔ تاریخ حاضرم
مشروطه را مورخ صاحب نظر توئی
ای نامور مجاهد مشروطه پرورم
ای بهترین مبارز میدان انقلاب
ای میر پاکدامن پاکیزه گوهرم

پایان دورهٔ تاریخ بیست ساله

فهرست اشخاص

آ

آتاتورک، کمال ۱۶۲، ۲۷۶، ۵۳۷

آذر پی (سرهنگ) ۸۹

آراسته، نادر ۹۷

آزاد ۲۵

آزادی ۲۴۳، ۲۶۷

آقولی، فرج‌الله (سپهبد) ۴۰۲

آقاهاشمی، حمید ۴۰۱

آگاه، غلامرضا ۱۳۸

آمای، ملک‌زاده ۳۰۹

آموزگار، حبیب‌الله ۲۴

آهی، مجید ۵۴، ۱۱۹، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۸

الف

ابتهاج ۲۹۸

ابراهیم‌خانی، حسن ۴۰۱

ابطحی (سرهنگ دکتر) ۴۰۲

ابن‌بطوطه ۴۸۵

ابوطبیخ، محسن ۴۱۰

اتلی، کلمان ۳۴۷

اجتماعی جندقی، کمال ۵۳۳، ۵۳۶

احتشام‌الدوله ۴۰۰

احسان‌الله‌خان ۳۵، ۴۵

احمدشاه (سلطان) ۱۶، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۱۰۳، ۱۵۸

احمدی (دکتر) ۸۴

احمدی، مؤید ۲۱۷

اخوان، جواد ۴۰۲

ادهم (دکتر) ۶۴

ارجمند ۱۳۸

اردبیلی، محمدرضا ۳۱۰

اردلان، امان‌الله ۴۴، ۳۴۴

اردلان، سیف‌الله ۴۰۱

ارسطو ۲۲۱

ارگانی ۲۴۳، ۳۰۳، ۳۰۹

استافورد، کریپس (سر) ۲۵۸

استالین، ژوزف ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۵۵، ۲۶۱، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۲

استدراک ۳۰

استرانک، ویلیام ۳۶۴

اسدی ۱۵۵، ۱۱۰

اسفندیاری ۲۱۸، ۲۰۲

اسفندیاری، حسن ۵۴، ۸۳، ۱۰۱، ۲۴۵
اسکراین، کلارمونت (سر) ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۷
اسکندری، امیرنصرت ۹۰، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۴۴۲
اسکوئی، حسین ۴۰۲
اسلامی، رضی (دکتر) ۴۰۱
اسمیرنوف، آندره آندریویچ ۱۰۴، ۱۰۷، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۰
اشتری، هادی ۲۴
اشرف، اسمعیل ۴۰۱
اشرفی، عبدالله (سرتیپ) ۴۰۱
اشکوری ۵۲۹
اصفهانیان ۳۰۹
اصفهانی، جعفر ۳۱۰
اعتبار ۶۵
اعتبار، احمد ۳۴۵
اعتماد مقدم (سرتیپ) ۱۰۰، ۱۱۶، ۳۰۹، ۵۰۹
اعلم، منصور ۴۰۰
افخمی ۳۰۹
افشار، دکترمحمود ۱۵
افشار، نادرشاه ۴۹
افطهی (سرتیپ) ۴۰۲
اقبال، خسرو ۴۰۱
اقبال، عباس ۵۳۴
اقبال، عبدالوهاب ۴۰۱
اکبر، حسن ۳۳۴
اکبری ۴۰۲
اگوستر ۳۴۷
العواد، مرزوق ۴۱۰
العوادی، قاطع ۴۱۱
الوندپور (سروان) ۴۰۲
الهی، محمد ۴۰۱
امیر احمدی، احمد (سپهبد) ۱۰۰، ۱۱۶، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۴
امیراصلان ۵۲
امیرانی ۳۳۷
امیرعلائی، شمس الدین، ۴۷
امیرکبیر، میرزا تقی خان ۲۶، ۵۳۳
امینی، ۴۴
امینی، جواد ۴۰۱
امینی، علی (دکتر) ۳۲۲
انتظام، نصرالله ۹۷، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۴۴
انصاری، صفرعلی (سرتیپ) ۴۰۲
انصاری، ولی (سرلشکر) ۴۰۱
انوار، سیدیعقوب ۵۸، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۷۹، ۱۵۰، ۲۱۷
انورخامه ای (دکتر) ۱۱۲
اوحدی ۷۶، ۷۷، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۷، ۳۰۹
اورنگ، عبدالحسین ۲۲۷
اولو (سرلشکر) ۴۰۲
ایدن، آنتونی ۲۶۳، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۹۵
ایرانی (دکتر) ۱۳۸
ایزدی ۵۱۸
ایزدی، سیروس ۱۶
ایلیف ۲۹۷
اینونو، عصمت ۱۰۶
ایوانف، م.س ۱۶
ایوانویچ کالینین، میخائیل ۳۶۱، ۳۶۲

ب

بابائیان، آرداشس (دکتر) ۴۰۱
باتمانقلیچ، نادر (سپهبد) ۴۰۲
باستانی، عباس ۴۰۰
باقر (سردار) ۵۰، ۵۱
بامداد، مهدی ۲۴
بختیاری، پژمان ۵۳۴
بدر، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۱۸
بروس (دکتر) ۵۱۸، ۵۲۱
بریگی، ابراهیم ۳۰۹
بقائی (دکتر) ۲۵، ۴۰، ۴۳
بقائی (سرلشکر) ۴۰۲
بنی صدر، سیدابوالحسن ۵۳۲
بوداغیان ۳۰۹
بوشهری، جواد (امیر همایون) ۴۰۰
بولارد، ریدر ۸۸، ۱۰۴، ۱۰۷، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲
بهار، ملک الشعرا ۴۷، ۱۸۵
بهبانی، میرسیداحمد ۳۳۴
بهرامی (دبیر اعظم) ۱۰۰، ۳۴۲
بهرامی (دکتر) ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۵۴
بهرامی، فضل الله ۳۱۸، ۳۲۲
بهرامی، مهدیقلی (سرتیپ) ۴۰۲
بهزادی، ابوالقاسم (مهندس) ۴۰۱
بهنام (سرهنگ) ۸۹
بیات، مرتضی قلی ۵۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۳۰۹، ۳۴۵
بیگدلی، غلامحسین ۲۲
بیگلر بیگی، محمدخان ۵۲
بیور بروک، لرد ۳۴۷

پ

پاسکرویل ۴۴
پایگون ۲۲۱
پرسی لورن (سر) ۱۳۴
پرون، ارنست ۵۰۹
پسیان، محمدتقی خان ۳۳، ۳۴
پناهی، جعفر ۳۱۰
پوررضا ۴۱۷
پورزند، ابوالحسن خان (سرلشکر) ۴۰۲، ۴۰۳
پوست، م ۳۵۲
پوند، سیرددلی، (دریاسالار) ۳۴۷
پهلوی، احمدرضا ۹۸، ۵۱۶
پهلوی، اشرف ۸۸، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۴۱، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۸، ۵۱۵، ۵۱۶
پهلوی، حمیدرضا ۱۸، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۷، ۵۰۲، ۵۰۸
پهلوی، رضاشاه (در غالب صفحات)
پهلوی، شمس ۹۷، ۹۸، ۱۳۰، ۱۴۲، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۸۸، ۴۹۴، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱
پهلوی، شهناز ۱۳۰، ۴۴۶، ۵۱۵
پهلوی، عبدالرضا ۹۸، ۴۷۶، ۵۰۲، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۶
پهلوی، علیرضا ۹۸، ۱۲۸، ۱۳۶، ۴۳۷، ۴۵۸، ۴۹۱، ۵۰۸، ۵۱۶، ۵۲۹، ۵۳۲
پهلوی، غلامرضا ۹۸، ۵۱۶
پهلوی، فاطمه ۹۸، ۴۸۰، ۴۸۷، ۴۹۴
پهلوی، محمّدرضا (در غالب صفحات)
پهلوی، محمودرضا ۹۸، ۵۰۸، ۵۱۶
پیرایش ۴۰۲
پیکوت (کاپیتان) ۴۶۷، ۴۷۳، ۴۹۶

ت

تالبرک، فریدریک ۴۰۱
تدین، سیدمحمد (وزیر فرهنگ) ۲۱۷، ۳۱۴، ۳۴۵
ترومن رئیس جمهور آمریکا ۳۷۱
تقی‌زاده، سیدحسن ۲۰۰، ۳۲۱، ۳۲۲
تنکین (دکتر) ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۲
تهرانچی ۲۱۶، ۲۴۳، ۳۳۳
تهرانی، صادق (دکتر) ۴۱۰
تیمورتاش ۳۹، ۴۰، ۱۲۳
تیموری‌پور، موسی ۴۰۱

ج

جابر انصاری، علی اکبر ۲۹۷، ۲۹۸
جان‌محمّدخان (سرتیپ) ۴۶
جاوید، سلام‌الله ۲۲
جرج ششم ۳۵۸، ۳۶۱
جردن ۴۴
جزئی، سردار اسعد ۴۵
جعفر، ملامحمد ۴۹۰
جلائی ۲۰۶
جلوه، (دکتر سرهنگ) ۴۴۷
جم، فریدون ۱۳۰، ۱۳۵، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۸۵
جم، محمود ۱۲۲
جوان (دکتر) ۶۷، ۶۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۳۰۴
جوانشیر، لطیف ۱۱۶، ۱۲۱، ۴۰۰
جهانبانی، امان‌الله (سرلشکر) ۳۱۳، ۳۱۷
جهانبگلو، ابوالقاسم (سرهنگ) ۴۰۲
جهانبگلو، محمود (سرهنگ) ۴۰۲
جهانسوز ۱۱۴
جهانگیری ۲۴

چ

چایچی ۳۰۹
چرچیل، وینستون ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۷۱، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۹۲

ح

حائری‌زاده، میرزاعلی آقا هیئت ۲۴، ۲۵
حاج‌سعدون، عمران ۴۱۰
حاج‌علیرضا ۶۷
حاج‌میرزا هاشم ۵۱
حاجی منصوری ۴۳
حاجی میرزاکریم ۵۱
حافظ ۴۳
حالصی، شیخ محمّد ۴۱۰
حجازی، حشمت‌الله ۴۰۱
حریری، خلیل ۳۰۹
حسام‌السلطنه ۵۱، ۵۲
حکمت، علی اصغر ۱۸۵، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۴۴
حکمی ۱۱۹
حکیم معانی، عباس ۴۰۱
حکیمی، ابراهیم (حکیم‌الملک) ۲۷۰، ۳۲۲
حکیمی، علی اکبر ۳۱۴، ۳۱۷
حمزه تاش ۳۰۹
حمیدی شیرازی (دکتر) ۱۶۰
حیدرخان ۳۵، ۴۵

خ

خالوقربان ۳۵، ۴۵
خامه‌ای، انور ۱۲۲
خراسانی، میرزا احمد (آیت‌الله) ۴۱۰
خسرو شاهی ۳۰۹
خلخالی، صادق ۵۲۹، ۵۳۳
خلعتبری، ارسلان ۱۵، ۱۶، ۱۵۷، ۵۳۴
خواجه‌نوری (سناتور) ۲۶، ۴۲، ۴۴
خیابانی، شیخ محمّد ۳۴

د

داراب ۴۰۲
داروژنکو، اِ. آ ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۳۸، ۴۴، ۴۵
دالاریه ۲۳۵
دبستانی کرمانی ۷۳، ۸۰
دریفوس ۳۷۱
دشتی، بهروز ۴۰۱
دشتی، سیدمحمدحسین ۴۰۱
دشتی، علی ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷
دکانوزوف ۲۵۷، ۲۵۸
دولتشاهی ۲۴۳
دولوهی، کاول ۴۰۱
دونت، وجیمس ۳۶۳
دهناد، حسین ۴۰۲
دیل، سرِجون دیل (رئیس ستاد نیروی دریائی) ۳۴۷
دین (ژنرال) ۳۶۳
دینکر، ارمن ۳۵۲

ر

رادسر (سرهنگ، ادیب‌السلطنه) ۱۰۰
رادمنش (دکتر) ۱۱۹
رام، مصطفی‌قلی ۳۱۳
رجائی، منوچهر ۴۴۰
رجبی، داود (مهندس) ۴۰۱
رحیم‌زاده صفوی ۱۶
رستم‌گیو ۳۰۹
رضازادهٔ شفق (دکتر) ۵۳۴
رضوی ۳۱۰
رفعت، نصرت‌الله (سرهنگ) ۴۰۲
رفیعی ۳۰۹
رمضانی (دکتر) ۴۰۱
رِنُو ۲۳۵
رودکی، حسین ۴۰۱
روزولت، فرانکلین. د ۲۱۹، ۲۲۰، ۳۴۷، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۹۲
روشن، سیدمحمدعلی ۲۰۳
رهبری ۳۰۹
رهنما، زین‌العابدین ۱۶، ۳۴۵
ریشارد، عباس ۴۰۰

ز

زاهدی، حسین ۱۸۹، ۴۰۱
زاهدی، رضا ۴۰۱
زاهدی فضل‌الله (سرلشکر) ۴۰۲، ۴۲۷
زاهدی، لطف‌الله ۴۰۰
زنگنه، عزیز ۴۰۰
زوولون ۱۲۲
زیرک‌زاده ۱۶

س

ساعد، محمد ۳۲۱، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۷۱، ۳۹۱، ۴۲۲
ساکسین ۳۶۴
ساگنیان ۳۰۹
سالار، حسن‌خان ۵۰، ۵۱، ۵۲
سامرز کاکس، جه. اس ۴۱۳، ۴۱۵
سبوحی ۴۲۷
سپاهانی، محمد ۴۰۱
سپهر، ابراهیم ۴۰۱
سپهر، هادی، ۴۰۰
سپهسالار ۱۵
سجادی، محمد (دکتر) ۸۷، ۳۱۳، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۴۴
سرگیف ۳۶۴
سرمد، صادق، ۹۰
سزاوار ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
سعدی ۴۷، ۱۸۷
سعید تهرانی ۹۰
سلجوقی، عباس ۴۰۱
سلطان مراد ۵۱
سلیمان میرزا ۳۳
سلیمی، عزت‌الله ۴۰۲
سمیعی، ابراهیم ۳۰۹
سمیعی، حسین ۳۴۴، ۳۴۵
سمیعی، طالش رحمت ۳۰۹
سمیعی، هوشنگ (مهندس) ۴۰۱
سنگ، اسمعیل ۳۰۹
سنگ (دکتر) ۳۰۷، ۳۰۸
سنگ معتصم ۳۰۹
سهراب ۴۶۲
سهرابی ۱۳۷
سهیلی، علی ۲۴، ۱۸۹، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۸۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۲۷
سیاح، حمید ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۲۱
سیاح، همایون ۱۲۶
سیاسی، علی‌اکبر (دکتر) ۳۲۱، ۳۴۴
سیدمحمود (پیشخدمت) ۵۲۰
سیمی، ویلهلم ۴۰۱

ش

شارژدافر ۲۶۵، ۲۶۹
شازل (دکتر) ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳
شاملو، احمد ۴۰۳
شاهرودی ۵۸، ۳۰۹
شاهورانی، رجبعلی ۴۰۱
شایسته ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸
شایگان (دکتر) ۵۲۷، ۵۲۸
شجاع ۳۰۹
شرفی بدر، امیر ۴۰۰
شروین، محمود (دکتر) ۴۰۱
شریف امامی، جعفر (مهندس) ۴۰۱
شعری (سرتیپ) ۴۴۲
شفق (دکتر) ۳۴
شمسائی، احمد ۴۰۱
شوستر، مورگان ۴۴
شهدوست، عبدالله ۶۲، ۸۱، ۳۰۹
شهرابی، عزت‌الله ۴۰۱
شیبانی (سرتیپ) ۴۲

شیخ العراقین ۱۳۸
شیرازی، قوام ٤٤٤
شیرازی، محمدتقی ۳۰۹
شیردل، اسمعیل ٤۰۱

ص

صادق (مستشارالدوله) ۳۲۲
صائب تبریزی ٤۳۹
صارم الدوله ۱۳۵
صالح، اللهیار ۳۲۲، ۳٤٤
صدرالاشراف ۳۳۳، ۳۳٤، ۳۳۵
صدرالصدور ۵۰
صدر، حسن ۱٦
صدر، محسن ۳٤۵
صدیق، حسن (دکتر) ۱۵٦، ۳۱۳، ٤۰۲
صدیقی، عبدالرحیم ٤۰۱
صفاری، رحیم ۱٦
صفاری (سرگرد) ۳۰۹، ٤۰۲
صفوی ۲۲٦، ۳۰۹
صوفی، نصرت الله ٤۰۱
صولتی، فریدون (سرهنگ) ٤۰۲

ض

ضیائی، مجید ۷۸، ۳۹

ط

طاهری (دکتر هادی) ۵۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ٤۱۸
طباطبائی، سیدضیاء الدین ۵٦، ٦۰، ٦۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۱٤، ۳۰٤، ۳۰۵، ٤۰۷
طوسی ۲٤۳، ۳۰۳

ع

عالم‌پور، سیدعلی ٤۰۲
عامری، جواد ۳۱۳، ۳۲۲
عامری، مهدی (سرهنگ) ٤۰۲
عبدالله، حاج‌میرزا ٤۲۷
عدل، احمدحسین ۳۱۸، ۳۲۲
عدل، مصطفی ۳۱۷
عدل، منصورالسلطنه ۳۱۸
عدل، منوچهر ٤۰۱
عربشاهی ۱۱٦، ۱۲۱، ۱۷۰
عزیزی، حسین ٤۰۱
عزیزی، محمود ۳۰۹
عضدی، یدالله ۳۱۸، ۳۲۱
علاء الدوله ٤۷
علائی، امیر ۳۷
علم، (ابراهیم) ۳۱۳
علومی، ابوالحسن ٤۰۱
علوی، بزرگ ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۵٤
علی آبادی، جواد ٤۰۱
علی خان، شیخ ۱۱۸، ۱۲۸
علیخان، محمد ۵۲
علیزاده، صالح ٤۰۰

غ

غرائی ۱۱۵
غفاری، علینقی ٤۰۲
غنی (دکتر) ۳۰۹

ف

فاروق، ملک ۴۸۵، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵
فاضل، لطف دوست ۲۲
فاطمی، عماد السلطنه ۱۰۰، ۲۹۳
فتحی، ابراهیم (سرهنگ) ۴۰۱
فتحی، بیوک ۴۰۱
فتحی، حبیب الله (مهندس) ۴۰۱
فتوحی ۳۰۹
فرامرزی، عبدالرحمان ۱۵، ۱۶، ۴۰، ۵۳۴
فرخ، مهدی، ۳۰۹، ۳۲۱، ۳۲۲
فرخو، جواد (مهندس) ۴۰۱
فرخی یزدی ۲۵، ۲۶، ۴۵، ۸۴
فردوسی فراهانی، اسماعیل ۱۶۲، ۱۶۹، ۵۳۷
فرازنه‌پور، اسدالله ۴۰۱
فرزین، منوچهر ۹۷، ۴۰۰
فرشی ۳۰۹
فروغی، ذکاء الملک محمّدعلی (در غالب صفحات)
فروهر (سرهنگ) ۴۰۲
فریدونی، احمد ۳۱۰
فریور غلامعلی (مهندس) ۳۸۲، ۳۹۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰
فقیه‌زاده ۴۱
فقیه، عباس (سروان) ۴۰۲
فقیه، عبدالصمد ۴۰۱
فلسفی، نصرالله ۱۵، ۱۶
فوزیه (ملکه) ۹۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۱
فولادوند، غلامرضا ۴۰، ۴۳
فهیمی، خلیل ۳۴۵
فیاض ۳۰۹
فیض (رئیس تلگراف خانه) ۱۲۸
فیض‌بخش، علینقی ۴۰۱

ق

قائم مقامی، حسین (سرهنگ) ۴۰۲
قاسم‌زاده، مهدی ۴۰۱
قاسمی شاوویس ۴۰۱
قانع بصیری ۹۷
قره‌گزلو، علیرضا ۳۲۱، ۴۰۱
قریب، عبدالعظیم ۵۳۴
قزل‌ایاغ (دکتر) ۳۰۹
قزوینی، سیدحسین (آیت‌الله) ۴۱۰
قمشه‌الهی، مهدی ۵۳۴
قوام‌السلطنه، احمد ۱۵، ۲۴، ۳۳، ۳۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۹۷، ۵۲۸
قوام‌الدوله ۳۱
قوام‌الملک شیرازی ۸۸، ۹۷
قهرمان، یزدان‌بخش ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۷

ک

کاتبی، حسینقلی ۴۰۱
کارگشا، سرتیپ‌پور (سرهنگ) ۴۰۲
کازرونی ۹۰، ۹۳، ۱۲۹، ۱۳۵
کازرونیان ۳۰۹
کاشانی، سیدابوالقاسم ۴۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۷
کاشانی، سیدمصطفی ۴۰۷
کاشفی ۴۰۲
کاشی، نایب‌حسین ۱۵۷
کاظمی، سیدباقر ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۷

کاکس، سر پرسی ۴۱۰
کامبخش ۱۵۴
کاویانی محمود (دکتر) ۱۱۵، ۴۰۱
کبیر، حسین ۴۳
کجوری رویانی، نبی ۴۰۱
کردل، هول ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۷۱
کشاورز (دکتر) ۵۲۸
کشاورز صدر ۴۰
کشمیری، سیّدمحمّد ۴۱۰
کلارک کر، سرار چیبالد، ۳۶۳
کلالی، امیرتیمور ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۷
کلهرسیلا خوری، سلطانعلی ۴۰۱
کلیفورد، بید (سر) ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۶۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷
کمال‌پاشا، مصطفی (آتاتورک) ۱۰۶
کمیلی، علی اکبر ۴۰۱
کو پال، صادق (سرلشکر) ۴۰۲
کورت، گرین ها ۳۶۳
کوهی کرمانی ۵۳، ۵۴، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۷
کیان وش، محمود ۴۰۱
کینگ (دریاسالار) ۳۴۷

گ

گالوسکی ۴۰۲
گاملین ۲۳۵
گریزلف، ماژر ژنرال ۳۶۴
گرینفلد، جونی ۴۰۲
گلریز، حسین ۴۰۱
گلشائیان، عباسقلی ۹۷، ۳۱۳، ۳۱۷
گل‌محمدی، علی (سروان) ۴۰۱، ۴۰۲
گودرزنیا ۳۰۹
گورکانی، حسین (مهندس) ۴۰۱

ل

لارشه ۴۶۶، ۴۸۹، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۴
لارودی، نورالله ۴۰۰، ۴۲۱
لاریجانی ۳۰۹
لاهوتی ۳۵
لرد اول ۳۴۷
لقمان (دکتر) ۳۰۹
لوئی شانزدهم ۱۰۲
لومر ۴۶۶
لیتونان (ژنرال) ۳۶۴
لیتوینف ۳۶۴
لیشوندی، غلامرضا ۴۰۱
لینگو، لردلین ۴۵۷

م

مارتین، مانوک ۴۰۱
مارشال، ژرژ (ژنرال) ۳۴۷
ماکسیموف ۳۹۲
ماکوئی، کامل ۳۰۹
مالکی، حسین (مهندس) ۴۰۱
ماهوتچی ۴۰۱
مبشر، پاشاخان ۴۴۶
متولی باشی، میرزامحمدتقی ۵۲
متین دفتری، احمد (دکتر) ۹۹، ۱۲۳، ۱۳۵، ۴۰۰، ۴۲۱
متینی (سروان) ۴۰۲
مجتهدی، حمید ۴۰۱

محتشمی (سرلشکر) ۱۷۵
محمّدعلی شاه ٤٤، ۱۵۹
محمود ۹۱
مخبر فرهمند ۳۹، ٦۷، ۷۳، ۸۱
مختاری ۱۷۰
مدرس، سیدحسن ۲٦، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ٤۵، ۵۳۳
مرآت اسفندیاری ۳۰۹
مرآت، اسماعیل ۳۱۳
مراغه‌ای، ساعد ۲۵٦
مرزبان، اسمعیل (دکتر) ۳۲۱
مزدا، عباس ٤۰۰
مستشاری، حسین ٤۰۱
مستوفی الممالک ۱٦، ۳۱، ۳۳
مستوفی، ناصر ٤۰۱
مسعودی، جواد ۳۳۸
مسعودی، عباس ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۳۱، ۳۳٤
مشاریوسف ۱۸۸، ۱۹۸
مشاور، محمود (دکتر) ٤۰۰
مشایخ ٤۰۰
مشرف شرف نفیسی (دکتر) ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹٤، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۵
مشرف نفیسی، حسن (دکتر) ۳۱۳، ۳۱٤، ۳۱۷، ۳۱۸
مشکل گشا، نادعلی ٤۰۱
مشیرالدوله ۱۵، ۱٦، ۳۲، ۳۳
مشیر دوانی ۳۰۹
مصدق، احمد (مهندس) ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۹٦
مصدق، دکترمحمد ۱٦، ۲۵، ۲٦، ۳۲، ٤۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱٤۸، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹٦، ۲۹۸، ٤۰۷، ٤۱۹، ٤۲۱، ٤۲۵، ۵۲٦، ۵۲۷، ۵۲۸
مصطفوی، فاطمه ٤۱۱، ٤۱۳
مصطفوی، مسعود ٤۰۱
مصطفوی، نیره ٤۱۱، ٤۱۵
مظاهری، (سرهنگ) ٤۰۲
معتفندی، محمدتقی ۳۰۹
معتمدی، علی ۳۲۲
معدل ۵۷، ۵۸، ٦٤، ۷۱
معینی ۳۰۹
ملکو بیان، خاچیک ٤۰۱
مکی، حسین ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۲٤، ۲۵، ۲٦، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۵۲۹، ۵۳۳، ۵۳۷
ملایری، اسمعیل ۳۱۰
ملچارسکی (دکتر) ۵۱۵
ملک‌زاده (دکتر) ۲۱٦، ۲٤۳، ۲٤٤، ۳۰۱، ۳۰۹
ملک مدنی ۵٦، ۷۳، ۱۸۷، ۲۱۵
ملکه پهلوی (ملکه مادر) ۱۲۵
ملیون ۱۱٤
منتظمی، تقی (سرهنگ) ٤۰۲
منتظمی، زین‌العابدین ٤۰۰
منشی، ناصر (دکتر) ٤۰۰
منصورالملک ۵۲٦، ۵۲۷
منصور، حسن‌علی ۱۰٤، ۱۰۷، ۵۳۲
منوچهری (ارتشبد بهرام آریانا) ٤۰۲
موتمن‌الملک ٤۰۷
مولوی‌زاده، سیدعلی اکبر ٤۰۰
موقر، مجید ۳۰۹
مولوتف، و ۲٦۳، ۳۵۸، ۳٦۳، ۳۷۱، ۳۸٦، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵
مولوی (سرهنگ) ٤۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ٤۵۱
مؤید، احمد ۹۷
مد (دکتر) ۵۰۰، ۵۱۱

مهاجر، عبدالمحمد (سروان) ۴۰۲
مهتدی، مصطفی، ۴۰۰
مهدوی، محسن ۳۰۹
مهذب، احمد ۶۶، ۳۰۹
مهین (سرتیپ) ۴۰۲
میرزاصادق ۵۱
میرزا کوچک‌خان ۳۳، ۳۴، ۳۵
میرهادی‌زاده (مهندس) ۴۰۰
میزانی، ۱۲۲
میلیسپو (دکتر) ۴۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۲۲، ۳۲۶
میلیکف، ا.س ۱۶
مینوی، شیخ عبدالمجید ۴۰۰

ن

نادرشاه ۴۹، ۵۰
نائینی ۳۰۹
ناصرالدین‌شاه ۵۲
ناطق، ناصح (مهندس) ۴۰۱
نامدار (دکتر) ۴۰۰
ناهید، عبدالله ۳۰۹
نبی‌زاده ۴۰۳
نجم‌الملک، ابوالقاسم نجم ۲۷۰
نجومی (سروان) ۴۰۱
نخجران، احمد (سرلشکر) ۲۱۷، ۳۱۳، ۳۱۴
نراقی، ابوالقاسم ۲۴۳، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۹، ۴۰۱
نصرت‌الدوله ۳۱
نصرت مظفری ۳۸۲
نصرتیان ۳۰۹
نصیرالدوله ۲۹۲
نظیری‌پور، غلامرضا ۴۰۲
نفیسی، سعید ۵۳۴
نفیسی، عباس ۳۱۰
نقابت ۷۶، ۳۰۹
نقیب‌زاده ۴۰۰
نواب ۳۰۹
نوبخت، حبیب‌الله ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۳، ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۴۰۲، ۴۰۳
نور، رضا (دکتر) ۴۰۰
نوری، حسین ۴۰۱
نوری، صدراعظم ۴۱۳، ۴۱۵
نهرودی، حیدرقلی ۴۰۲
نهرودی، مهدیقلی ۴۰۱
نیرومند ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹
نیوندی، حسین ۴۰۱

و

وثوق‌الدوله ۱۵، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۷
وثیقی، صادق ۳۱۳
وروشیلوف، مارشال ۳۶۴
وزیر نظامی، خلیل ۴۰۲
وزیری، علی انتظام ۴۰۱
وکیلی، علاءالدین (مهندس) ۴۰۱
ولز، اف. پرنس ۲۱۹، ۳۴۷
ویرا، یحیی ۴۰۰
ویشینسکی ۳۶۴
ویلکی، ویندل ۳۲۴

هـ

هاپکینز، هاری ۳۴۷
هاریمان، اورل ۳۶۳

هاشمی حایری ۱۵، ۱۶، ۵۳، ۵۷، ۷۵، ۷۶
هاشمی نژاد، حسین (مهندس) ۴۰۱
هاکوب، ویکتور ۴۰۱
هدایت، حسنعلی کمال ۳۱۷
هدایت ۳۰۹
هراتی ۴۴۶
هرندی، ابوالقاسم ۱۳۸، ۴۴۷
هژیر، عبدالحسین ۲۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۴۴
همائی، جلال ۵۳۴
همایون (سرگرد) ۴۰۲
همراز ۳۱۰
هورلی (ژنرال) ۳۷۱
هیئت، علی ۴۰۰
هیتلر، آدولف ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵

ی

یاراحمدی ۳۱۰
یحیایی، غلامرضا ۴۰۰، ۴۲۱
یزدی (دکتر) ۱۱۹
یزدی، سیدکاظم ۳۴۳
یمین اسفندیاری ۳۰۹، ۳۳۳
یوسف ۱۱۴
یوسفی ۵۲۹
یلزاد، جهانگیر ۱۳۸

انتشارات علمی منتشر کرده است:

مجله سخن (۲۶ مجلد)

دکتر پرویز ناتل خانلری

فرهنگ ایران زمین (۱۳ مجلد)

ایرج افشار

یادداشتهای قزوینی (۵ مجلد)

ایرج افشار

تاریخ انقلاب مشروطیت (۳ مجلد)

دکتر مهدی ملک‌زاده

فردوسی نامه (۳ مجلد)

سید ابوالقاسم انجوی شیرازی

احوال و آثار خوشنویسان (۲ مجلد)

دکتر مهدی بیانی

سفرنامه شیکاگو

به کوشش همایون شهیدی

منتخب التواریخ

میرزا ابراهیم شیبانی (صدیق الممالک)

فرهنگ فنی دانشگاهی انگلیسی- فارسی

نادر گلستانی داریانی

فرهنگ فنی دانشگاهی آلمانی - فارسی

نادر گلستانی داریانی

گلچین جهانبانی

محمدحسین جهانبانی

کلیات فلسفهٔ اسلامی

غلام‌حسین آهنی

مجموعه آثار میرزا ملکم‌خان

استاد محیط طباطبائی

دیوان مشتاق

حسین مکی

تاریخ بیست ساله ایران (جلد هفتم)

حسین مکی

تاریخ بیست ساله ایران (جلد هشتم)

حسین مکی

دیوان عاشق

حسین مکی

تاریخ جنبش سربداران

عبدالرفیع حقیقت

تراژدی فاوست

حسن شهباز

گیتانجالی

حسن شهباز

کاندید

حسن شهباز

کمدی انسانی

حسن شهباز

یاد ویادبود

دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی

فرمانفرمای عالم

دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی

فرهنگ اشعار حافظ

دکتر محمدعلی رجایی بخارایی

سرنی (۲ مجلد)

دکتر عبدالحسین زرین کوب

زندگانی شاه‌عباس (۳ مجلد)

دکتر نصرا... فلسفی

تاریخ صفویه

دکتر احسان اشراقی

قصه‌ها وافسانه‌ها

لیلی گلستان

مکتب شمس

سید ابوالقاسم انجوی شیرازی

تاریخ کرمان

دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی

دیوان حافظ

احمد سهیلی خوانساری

سفرنامه الموت

علی محمد ساکی

مازندران

عباس شایان

انتشارات ایران منتشر کرده است:

دورهٔ مجلهٔ ۳۱ ساله یغما

استاد حبیب یغمایی

دورهٔ مجلهٔ ۲۲ ساله ارمغان

وحید دستگردی

دورهٔ مجلهٔ ۱۸ ساله وحید

دکتر سیف‌الله وحیدنیا

جلد هفتم تاریخ بیست ساله ایران

حسین مکی

دیوان مشتاق

حسین مکی

کاشان در زمان مشروطیت

حسن نراقی